

حقیقت مانا

گزارشی به سه نسل

خطاب به رجوی

فصل اول: ایدئولوژی

مفاهیم و مصادیق رهبری عقیدتی

تقدیم به نسل آبی سرا ، و سرداران قتل عام ۶۷

توضیح:

بدلیل عدم امکان چاپ چهارجلد کتاب در شرایط کنونی ، ویرغم اینکه هنوز ویراستاری نهایی و صفحه بندی و... انجام نشده است. تصمیم گرفتیم جلد اول و حقایق و اطلاعات نهفته در آن را... بصورت دیجیتالی در اختیار عموم بگذاریم. به این امید که بتوان هر چهارجلد کتاب را به همین شکل و البته در آینده بصورت چهارجلد کتاب چاپ شده در اختیار هم میهنان و مردم آزاده و شریف قرار دهیم.

با درود و سپاس

سیامک نادری ۲۹ خرداد ۱۳۹۷

آغاز کلام

نسل آبی سرا و، با لهای همیشه ارغوان.

در آسمان ما، دو خروس در یک کنار، یکی بر ماه و دیگری بر خورشید چنبره زد. برآیند هر دو، سیاهچاله ای، و ما زخم هامان را لیسیدیم. بی آنکه رهبران فقهاتی و عقیدتی فرصتی دهند، به «خورشید» و «ماه» مان!

خمینی و لاجوردی در زندان به ما می گفتند: «شما آلوده به رجوی هستید، باید آنقدر زجر بکشید، تا گوشتهای آلوده تن تان بریزد.» رجوی و مریم در اشرف می گفتند: «شما از جنس خمینی در درونتان دارید. و باید با تیغ و تیرو تیپانچه و تبر، و قدرت تیغ «جمع» ، که معجزه می کند، درونتان را بالا بیاورید (استفراغ کنید) خود را سیه رو کنید، تا تغییر کنید و سپید سپید و مریمی شوید.» رهبران ولایتی و فقهاتی هر دو از یک ابزار و روش و تذکار استفاده می کردند. ما نسل فدا بودیم، تنها گناهمان عشقمان بود. اما عشق را با قلاده های ایدئولوژیک به بردگی کشاندند. کیست که نداند سمفونی قلب هر برده، چیزی نیست جز آزادی، و سمفونی قلب ما نیز چنین. برخلاف رهبران فقهاتی و عقیدتی، ما می فهمیدیم که جوهره آزادی، تنها چیزی است که برده پروری نمی خواهد!

بقول جبران خلیل جبران: «بگ انسان زمینی می‌تواند خود را در دستان کسی قرار دهد که عشقش چونان عظیم باشد که نتیجه آن تسلیم، آزادی باشد».

رجوی با سوءاستفاده از چنین گوه‌وسرمایه‌ایی، در جبر شرایط عراق با ایجاد یک توتالیتراریسم ایدئولوژیک همه را به بند کشید. چنین اپورتونیسیم و عقوبتی تنها به اعضا و تشکیلات خلاصه نگشت و فرای ما، به مردم، گروهها و شخصیت های خارج از سازمان نیز بسط داده شد. سزاوراین نسل، این مردم و تاریخ یکصدساله، از ستارخان تا میرزا کوچک خان، مصدق و حنیف و پویان ها و نسل نو با سهراب ها، ریحانه ها، ستار ها نبود، که چنین همه چیز را به ورطه خودشیفتگی و نقص اصول و اپورتونیسیم بکشاند. هنوز از چاه عمیق خمینی و رژیم ولایت فقیه بیرون نیامده، سپاهچاله رهبری عقیدتی، تمام نفس این نسل و مردم را بگیرد!

حقیقت تاریخی آنکه، ما ظرفیت آمدن به عراق را نداشتیم. جوار خاک میهن (عراق)؟، زمین حاصلخیزی برای خاکریزها و سیاح ها و چهاردیواری اختیاری و توتالیتراریسم رجوی بود، تا حصار رهبری عقیدتی اش را در ذهن و روح و روان اعضا و تشکیلات بتونیزه کند. در اشرف، زمان متوقف شده بود و ما بی هیچ تفاوتی ما بین امروز و فردا مان، برای نابودی تمامی ارزش همامان به پیش می رفتیم. همه ما، هم زندانی بودیم و هم زندانبان، هم برده هم برده دار. ضربه ای که تقی شهرام در سال ۵۴ به سازمان زد، در قبال ضربه ای که رجوی به تمامیت اعتماد و اصول و ارزشهای سیاسی تشکیلاتی ایدئولوژیکمان زد هیچ است. و فراتر از آن، ضربه ای که در آینده به باور و اعتماد مردم نسبت به ضرورت وجود هرگونه تشکل، حزب و سازمان ... در امر مبارزه سازمان یافته است، بسیار سهمگین خواهد بود.

ما زیر شکنجه های خمینی و لاجوردی، قصاب روح و جسم رشد کردیم، اما رجوی، بکارت اعتماد و ایمانمان رادردید. ما زیر شکنجه های و ضربات هولناک روحی و روانی او، هنوز که هنوز است، باور نمی کنیم که به این نقطه رسیده ایم، و فرجام ما به صفت سیاسی اجتماعی و مبارزاتی چنین محصول و گندآبی از فساد و جنایت است، ما هنوز در شوک بسر میبریم! خمینی در سال ۶۷ در زندانها، جسم مان را قتل عام کرد، و رجوی پس از سال ۶۷، روح مان را.

ارتش آزادیبخش!، ارتش «داوطلب»! نباید مابه ازایش «اجبار» درماندن در ارتش باشد! نباید با غل و زنجیر نگه داشت، و با ارباب و تهدید به زندان اشرف و ابو غریب و تهدید به تجاوز و اقدام به تجاوز... در سازمان مجاهدین خلق مواجه گشت.

این کتاب ماحصل ۳۶ سال حضور در سازمان مجاهدین و سه سال تحقیق، بررسی و کسب اطلاعات صدها تن از افراد جدانشده از سازمان و گفتگوبی آنها در آلبانی و اروپا است. انبوه اطلاعات و اخباری که در هر زمینه ای جمع آوری شده، تا بدین حد است که وقتی هر کدام از ماجدا شده ها در آلبانی، ولو تنها یک مورد آنرا می شنیدیم! با ورنمی کردیم و شوکه کننده بود. زیرا بدلیل توتالیتراریسم در تشکیلات امکان هیچگونه گفتگو و تبادل اطلاعات در اشرف وجود نداشت. برغم ترس و وحشتی که رجوی ایجاد کرده و مانع از افشای حقایق شده است، این میزان از اطلاعات، همه فساد و جنایت اپورتونیسیم و نقض اصول... را بر ما می کند. این اطلاعات تنها نوک کوه یخی است که ما می بینیم، تمامیت رجوی و سازمان را زیر سوال می برد.

این کتاب پاسخ به این است که:

۱) چرا رجوی نمی تواند شفاف باشد؟، چرا نمی تواند پاسخگو باشد؟، چرا بجای دیالوگ منالوگ دارد؟، چرا بیش از یک ربع قرن هنوز نمی تواند با خبرنگاران، مصاحبه داشته باشد، چرا به هر منتقدی مارک و تهمت رژیم بودن می زند، چرا نمی تواند حتی در آلبانی از غارذی بودن و توتالیتراریسم دست بکشد؟ چرا زندان و شکنجه و قتل و تجاوز...، و انهایی چرانی می تواند علنی باشد و باید او را مرده بپنداریم! و مرده بحساب بیاید؟ و... سوال های ما چیزی جز همان عملکردهای غامض و پاسخ های غامض تر رجوی نیست.

۲) هیچیک از سوال ها قابل پاسخ دادن نیستند! پاسخگویی بمعنی پذیرش خطاها و اپورتونیسیم و نقض اصول و خیانت در تمامی پهنه های سیاسی ایدئولوژیک تشکیلاتی و استراتژیک است. این تمام داستان است.

بدلیل حجم اطلاعات از اپورتونیسیم و تشکیلات توتالیتراریستی حاکم در اشرف و لیبیرتی، نمی توان همه مسائل را یکجا و بصورت خبر و اطلاعات بازگو کرد. اگر چنین بود، بسیار ساده بود. در این کتاب هدف اینست بصورت محور بندی و کلاسه شده، موضوعات را بشکافیم و با ارائه نمونه هایی از فساد و اپورتونیسیم منحط رجوی، در تمامی ابعاد و پهنه ها سیاسی، تشکیلاتی، ایدئولوژیک و خطی استراتژیک رابه تصویر بکشیم. این کتاب برای شناخت فاجعه ایی است که تاروپود رهبری، و سازمانی که قوی ترین پایگاه اجتماعی بین گروههای سیاسی را داشت را، فراگرفته است. این کتاب نه پایان، بل آغاز است... رودروی اپورتونیسیم و خیانت.

۳) همچنانکه رجوی منشاء همه مسائل است، و همه چیز از رجوی چیده می شود، حتی استراتژی سازمان و به تبعه آن خطوط سیاسی و... حتی بحث های ایدئولوژیک یا نقطه بلوغ و سرفصل سرفصل های مجاهدین که هستی تشکیلاتی به آن گره خورده، تابعی از همین مقوله است. یعنی همه چیز فرد و تشکیلات باید برای رهبری عقیدتی نوب شود. تنها چیزی که در تشکیلات رنگ و بویی ندارد، خدا و مردم است. رجوی هیچوقت از خدا حرف نمی زند، اما آنگونه از رهبری عقیدتی حرف میزند، که انگار، خدایی نیست، جز همین رهبری عقیدتی. به عبارتی اگر خدایی هم وجود داشته و دارد! به رجوی وصل است و با او ارتباط دارد، و لا غیر!

دردرون سازمان و تشکیلات، «سازمان» مجاهدینی به صفت یک ارگان وجود ندارد. این «سازمان» سازمان رهبری عقیدتی است! یک خدایی (خداچه) ای هست، و مابقی اجرایی (بنده)، و بنده گان، مطیع و سرسپار. در این مدار هر فرد به هر علت و علی، و به هر میزان بار و وزنی که برای منافع، مطامع و منویات رهبری دارد به کیفر و پاداش می رسد. اولین و آخرین گناه کبیره در این دستگاه، هر نوع و هر میزان فاصله داشتن از منویات رهبری بوده و هست. تنها شاخص و ویژگی مریم رجوی برای این انتخاب، این است که او «همه چیزش» را داد و سپس تمام تشکیلات رازیر پای رجوی قربانی کرد. اوتامام آرزویش را در یک جمله خلاصه می کند: «یک روز بعنوان سرباز در برابر مسعود رژه برو!». ریاست جمهوری راهم، تنها با اتکا به همین نوع رابطه و پیوندش با او (رهبری عقیدتی) پذیرفت. معنای واژه «جمهوری»؟ و میزان و درجه اعتقاد به آن نیز؟، خود از کلام مریم رجوی، که ریاست جمهوری برگزیده مقاومت؟ را بعهد گرفته، پیداست؟! ریاست جمهوری برگزیده مقاومت یا ریاست جمهوری برگزیده رجوی و برای منویات رهبری عقیدتی؟. این سوالی است که این خانم باید پاسخش را بدهد. و چه بحق (بدلیل خدمات مریم به خودش) رجوی القاب مختلفی به او بخشید: «مهرتابان»، «سرچشمه زاینده و فزاینده»، و «جوهر بهار». بله رجوی راست می گفت: مریم، جوهر بهار رجوی بود، در خود شیفتگی و داشتن رهبری از جنس ولایت فقیه خمینی که آرزوی رجوی بود، و مریم قابل انقلاب ایدئولوژیک و رهبری عقیدتی بود. اگر چه عبارت «سیده نساء العالمین» را در بیرون تشکیلات برای فاطمه دختر پیامبر بکار می برد. اما نقطه آغازان، بکارگیری این عبارت، برای مریم بود. و در تشکیلات نیز «سیده نساء العالمین» برای مریم رجوی تداعی می شود، و می کنند. هرگونه تقدس سازی رهبری، محتوم به تقدس در فساد و جنایت است. در جایی که در هیچ کجای قرآن، و نهج البلاغه آیه و خطبه ایی دال بر معصومیت محمد و علی و امامان شیعه... نداریم، بلکه معکوس آن، چنین امری نفی شده و تأکید شده است، پیامبر هم مثل سایر انسانهاست. ما سیاستمدار معصوم نداریم! نمی توانیم داشته باشیم. معصوم، ساخته و پرداخته آخوندهای شیعه در طول تاریخ است. هرگونه تقدس زانی، تلاشی برای ساختن قبایلی از قداست برای خود و فردیت و منیت آلوده است، و نان خوردن از قبیل آن.

۴) به نیرو و جریانی می توان انتقاد نمود که به اصول و ارزشهای انقلابی و دمکراتیک پایبند و پاسخگو بوده و هدف شان آزادی مردم، استقلال و حاکمیت مردم است. نیرویی که هر انتقاد و انتقاد کننده و نصیحتی را به رژیم آخوندی منتسب می نماید، از قضا یک مشکل اساسی دردرونش دارد، که نمی توان و نباید به نقد و پاسخگویی آنها پرداخته شود. و الا نیرویی که شفاف است را چه باک از انتقاد؟. با چنین جریانی نمی توان راه انتقاد در پیش گرفت. بلکه می بایست آنها را افشاء و حقایق را در برابر مردم و پیش چشم آنها گذاشت. النهایه داور نهایی مردم هستند. از آغاز نیز صورت مسئله مردم و مبارزه برای کسب آزادی و حاکمیت مردمی بود. کسانی که آزادی و دمکراسی را پایبند نیستند، شانه به شانه ارتجاع سائیده، و بنوعی ادامه همان مسیر خمینی اند. معرفی و بکار بردن عنوان «اسلام دمکراتیک و بردبار» توسط مریم رجوی، اولین گام ضروری این است که خود، شفافیت داشته و در برابر حقایق و عملکرد های خود پاسخگو بوده، و به افکار عمومی و سخنان و انتقادات آنان بردبار باشند، اما زهی خیال باطل، زیرا: از کوزه همان تراود که در اوست.

در این پروسه غدر و خیانت، رجوی کار را به جایی رساند که بحث دیگر نه انتقاد به او و سازمان تابع او...، بلکه بحث افشاء و طرد است. رجوی مرحله انتقاد را سوزاند. ما از مرحله انتقاد به مدار افشاء و طرد اپورتونیسیم رفته ایم. این جرم دیگری است که رجوی در طی این سالیان درباره مردم و مقاومت و همه نصایح و انتقادات دوستان و همزمان کرده است. و بجای پرداختن به دشمن اصلی، استخوان لای زخم این مردم و مقاومت شده است. این همان اپورتونیسیمی است که به مقاومت و سه نسل تحمل کرده است. و به طبع، باید دانست که مبارزه برای بیان حقیقت، و نفی اپورتونیسیت، بخشی از مبارزه برای آزادی است.

« شاید چشم های ما نیاز داشته باشند که گاهی با اشک های مان شسته شوند، تا باردیگر زندگی را با نگاه شفاف تری ببینیم. » الکس تان

برغم سالها رنج و شکنجه های روحی و روانی و فیزیکی در تشکیلات مجاهدین در اشرف و لیبرتی، هزاران بار آرزو داشتم کاش چنین نمی شد، کاش!.. اما چه بگویم:

مابین شکست خودم

و شکست حقیقت

بر شکست حقیقت گریستم

۶) رجوی و سازمان برای پنهان نگه داشتن حقایق، آگاهانه این نظر را تبلیغ می کند که نوشته های مخالفین و منتقدین سازمان و شورا در رسانه های رژیم استفاده می شود و چنین کاری بنفع رژیم تمام می شود؟! تا با این توجیه سخیف از برملا شدن حقایق جلوگیری کنند. باید گفت: مگر رجوی و سازمان سخنان، گفته ها و نوشته های عناصر و مسئولان رژیم آخوندی را در سایت ها و رسانه های خودشان بر علیه رژیم بکار نمی گیرد؟! آیا می توان استدلال کرد و گفت: مقامات رژیم با سازمان همسو و هم جبهه و مزدور رجوی هستند؟! آیا جنتی و احمد خاتمی و شریعتمداری... نقش ستون پنجم دشمن رژیم (رجوی) را بازی می کنند؟! این استدلالهای ساده سازانه و خرمردرندیها ردیالنه، جهت پوشاندن همه آن فجایعی ست که رجوی مسبب آن بوده است.

صورت مسئله، اساساً مرزبندی بار رژیم نیست! اگر بحث چنین است، باید در محتوای عملکردهای سیاسی، تشکیلاتی، خطی و ایدئولوژیک به آن پایبند باشیم و شانه به شانه ارتجاع نسائیم، و الا چنین توجیه و تفسیری تبدیل میشود به ادامه همان فجایع و ایزگم کنی که تابحال توسط رجوی انجام شده است. پوشاندن و ماستمالی کردن خیانت ها، بزرگترین ضربه ای است که به مبارزه و مردم زده است. راستی چه چیزی برای پنهان کردن از مردم داریم؟! پنهان کردن و لاپوشانی حقایق تحت عنوان سوءاستفاده رژیم، همان خط و خطوطی است که رجوی توسط بسیاری از افراد (ولوا و اصدادق و ناآگاه، و یا افرادی که این استدلال را برای توجیه سکوت خود پیشه کرده اند!) اشاعه می دهد. زیرا هرگونه زبان باز کردن و بیان

حقایق، بلافاصله با تهمت وسیل لجن پاکنی و اتهامات از سوی رجوی و آتش به اختیار پیروان رهبری مواجه میشود. روشی که تاکنون بوده، هست و خواهد بود! زیرا اصلی ترین حربه رجوی برای گریز از پاسخ به چنین جنایاتی، اینست که همه را به رژیم منسوب کند، کما اینکه در تشکیلات صریحاً برای ارباب اعضا می گویند که: « رژیم مالی تان می کنیم!». این قوی ترین صدا خفه کنی است که، رجوی توانسته تاکنون استفاده کند، و موفق هم بوده است!

۷) چیزی بنام «انجمن نجات» محصول دست پخت توتالیترایسم سازمان رجوی است. تا جایی که یک پنجم نیروهای سازمان رجوی پس از سرنگونی صدام سرازیر رژیم آخوندی حاکم بر ایران در آوردند. در حالیکه در سال ۶۰ در اوج سرکوب و شکنجه های وحشیانه و اعدامها در زندان اوین و قزل حصار و... هرگز چنین درصدی که بخدمت رژیم درآمده باشند را، شاهد نبوده ایم! چرا می باید در اشرف و بقول رجوی: «بهشت شهرهای جهان» شاهد تولید چنین افرادی باشیم که، خوراک رژیم می شوند. رجوی بیشترین خدمت را به رژیم، برای سرکوب کرد.

۸) اگر برآیند انقلاب ضد سلطنتی ۵۷، که خمینی به قدرت رسید. محصولش چنین اپورتونیسمی در سازمان مجاهدین و رهبری توتالیترایست رجوی از آب درآمد. این انقلاب! اساساً زیر سوال و امری اشتباه بود. زیرا ما و مقاومت مردم ایران، زبردونیروی هم جنس، و هم ریشه ولایت فقهاتی و رهبر عقیدتی، یکی برای حفظ قدرت و یکی برای کسب قدرت، پرس شدیم.

۹) نوشتن چنین مسائلی، نه افتخار، و نه تاجی بر سر من بود. میدانم اگر این حقایق تلخواره نحس رانویسم، از سکوت من، و جبر واقعیتی که تارپود انسانی مرا خورد، و دهانم رایست، نسل آینده لعنت ام خواهند کرد. اما من برای هیچ کدام از اینها نمی نویسم، اگر چنین کنم، تنها برای درمان بودن از لعنت آیندگان خواهد بود. مبارزه برای بیان حقیقت، مبارزه برای آزادی است، برای «حقیقت مانا» می نویسم، گزارشی به سه نسل، خطاب به رجوی. بگذار مردم امین ما باشند و ما امین مردم. بگذار بتوانیم به چشمان مردم نگاه کنیم و باز چشمانمان بدرخشند. بگذار زیبا باشیم و زیبا بمانیم، همانطور که مردم و مردمان زیبایی داریم.

۱۰) دشمن اصلی مردم ایران، همانا رژیم ولایت فقیه با تمام جناح بندی های درونی آن، و اپورتونیسم و تهدید درون جنبش و مقاومت مردم ایران، رجوی و مجاهدین خلق هستند. کاش چنین نبود و یک سرسوزنی، جای اصلاح و انتقاد وجود داشت. اما اگر رژیم آخوندی می تواند رفرم کند، رجوی نیز! معنی اصلاح را پیش و بیش از همه رجوی و خامنه ای می دانند، و اصلاح یعنی نابودی آنها و دستگاه ولایت فقیه و ولایت عقیدتی و آنچه سراپا فسا و جنایت در آن گذشت و می گذرد.

کتاب حقیقت مانا... در ۵ فصل تدوین شده است. ابتدا در فصل اول (ایدئولوژیک) به موضوع رهبری عقیدتی و خاستگاه قدرت و خودشیفتگی ها و کینه کشی و رقص رهایی و سوء استفاده از قرآن و جعل و دروغ و... و تقییس جهل سازمان یافته با ابزار انقلاب ایدئولوژیک پرداخته شده است.

در فصل دوم (تشکیلات) به اختاپوس توتالیترایسم در تمامی ابعاد آن: نقض اصول و ارزشها، ارباب، سانسور، سرکوب و زندان و شکنجه و پدیده های غیر متعارفی چون پدیده تولید چماقدار، پدیده فرار از سازمان، پدیده خودکشی، پدیده استخدام مزدور و پدیده قلچاق انسان و تنفس دروغ در تشکیلات و ترفند های تشکیلاتی و... تا شورای رهبری زنان و سپس نوع شورای مرکزی آن را بررسی می کنیم.

در فصل سوم (سیاسی) به رمانتیسم انقلابی، کاسبکاری و خر مردندی های سیاسی و رنگین کردن سفره سیاسی با خون و جان اعضا را از نظر می گذرانیم.

در فصل چهارم (خطی استراتژیک) از آغاز مبارزه مسلحانه و عراق و اشرف و لیبرتی تا آلبانی و آواری بجا مانده از شکستی به شکست دیگر، با هدف باقی ماندن در عراق! و بمنظور حفظ اطلاعات رهبری، و فجایعی که در اشرف صورت گرفته، و دمیدن شنبور پیروزی بر شکستها می رسیم.

در فصل پنجم آنچه تا کنون ناپیدا و تابو بوده، تحت عنوان: «سمفونی فاش گویی یک فاجعه - روابط جنسی» در شهری که بقول رجوی: «محیط استرلیزه، پاک ترین شهر جهان که روی آسمانش نوشته است: الله الله الله» را، پیش روی مردم می گذاریم.

بی تردید، پائنه آشیل سیستم های توتالیترایسم، اطلاع رسانی است. و بقول مارتین لوتر کینگ جونیور:

«زندگی ما روزی به پایان می رسد که درباره موضوعاتی که اهمیت دارند، سکوت کنیم»، «زمانی می رسد که سکوت، عین خیانت است.» و این زمان برای من فرارسیده است.

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

من ارچه در نظر یار خاکسار شدم رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند

چوپرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند حافظ

فهرست

..... آغاز کلام

..... فهرست

..... فصل اول: ایدئولوژی، مفاهیم و مصادیق رهبری عقیدتی

..... بخش یکم: توحید= رهبری عقیدتی

..... بخش دوم: خود شیفتگی

..... بخش سوم: اپورتونیسیم

..... بخش چهارم: کینه کشی

..... بخش پنجم: جاه

..... بخش ششم: دیکتاتوری

..... بخش هفتم: قدرت

..... بخش هشتم: ترفندها و فریبکاری و دروغ

..... بخش نهم: زنان، کالا و ابزاری در دست رهبری عقیدتی

..... بخش دهم: هر عضو در جایگاه متهم

..... بخش یازدهم: دوخط موازی

..... بخش دوازدهم: رقص رهایی

..... بخش سیزدهم: زخم‌های کهنه تاریخی

مقدمه

فصل اول: ایدئولوژی

مفاهیم و مصادیق رهبری عقیدتی

مقدمه: بدون مطالعه این فصل برغم سنگینی آغازین در ابتدای مطلب، که اهمیت اساسی در شناخت رجوی و سازمان مجاهدین دارد. وبدون شناخت وفهم عمیق سخنان و عملکرد اودر صحنه و پشت پرده، وبویژه هر سالی که می گذشت و تحولات شتاب می گرفت. به هیچوجه نمی توان شناخت درستی از مواضع سازمان و رجوی در تمام زمینه های سیاسی و خطی و تشکیلاتی – ایدئولوژیک بدست آورد.

همچنانکه رجوی منشاء همه مسائل است، و همه چیز از رجوی چیده و بنا می شود، حتی استراتژی سازمان!، و به تبعه آن خطوط سیاسی و... حتی بحث های ایدئولوژیک یا نقطه بلوغ و سرفصل سرفصل های مجاهدین که هستی تشکیلاتی به آن گره خورده، تابعی از همین مقوله است. یعنی همه چیز فرد و تشکیلات و مردم، باید نوب شود برای رهبری عقیدتی، و به حاکمیت رسیدن اودر ایران. تنها چیزی که در تشکیلات رنگ و بویی ندارد، خدا و مردم است. رجوی هیچوقت از خدا حرف نمی زند، اما آنگونه از رهبری عقیدتی حرف میزند، که انگار، خدایی نیست، جزمین رهبری عقیدتی. به عبارتی اگر خدایی هم وجود داشته و دارد؛ به رجوی وصل است و با اورتباط دارد، و لا غیر!.

دردرون سازمان و تشکیلات، «سازمان» مجاهدینی، به صفت یک ارگان وجود ندارد. این «سازمان» سازمان رهبری عقیدتی است! یک خدایی (خداچه) ای هست، و مابقی اجرایی (بنده)، و بنده گان، مطیع و سرسپار. در این مدار هر فرد به هر علت و عللی، و به هر میزان بار و وزنی که برای منافع، مطامع و منویات رهبری دارد، به کیفر و پاداش می رسد. همه چیز النهایه از خود رجوی چیده می شود. اوبصورت غریزی، منافع اش را حس می کند، و چند لایه طراحی و سناریو سازی کرده و به اجرا درمی آورد. هنوز هیچ کس به چنین عملکردهای رجوی، آشنا نشده، باید دردرون مناسبات بود، تا رجوی را خوب دید و شناخت، که چگونه در بزنگاه ها «چند کارته بازی» می کند! دقیقاً همین مسائل است که باعث می شد رجوی را بشناسیم و از او فاصله بگیریم. همان چیزی که آقای اسماعیل وفا یغمایی از آن بعنوان «مدار جاذبه» نام می برد. رجوی بالاترین بهره را در پیشبرد و جا انداختن و مونیزم این «مدار جاذبه» در سازمان و تشکیلات را، با بکارگیری از شیوه های میکانیکیالیستی برای ایجاد یک توتالیتراریسم ایدئولوژیک بکار گرفت. چنین فسادی تنها به سازمان و تشکیلات محدود نگشته و تمام مناسبات سازمان با احزاب و گروهها و افراد و شخصت ها و النهایه مردم را دربر گرفت.

توتالیتراریسم استالین در حیطه اجتماعی و در سطح جامعه بود. اما توتالیتراریسم ایدئولوژیک، تسلط مطلق بر روح و روان انسان را نشانه رفته است. برخلاف استالین، توتالیتراریسم رجوی، نه در یک جامعه و شهر و شرایط امکانات بالنسبه باز و خاص آن...، بلکه در یک حصار بسته و قرنطینه صورت می گرفت.

شدت و حدت این توتالیتراریسم بی سابقه و جنون آمیز بر روح و روان اعضا، و تا گستره مسائل شخصی جنسی و حتی نفوذ به خواب دیدن اعضا و هر چه که ولو در یک لحظه کوتاه به ذهنشان متبادر می گشت، کشیده می شد. این روند هر ساله با بند بند زنجیرهای انقلاب ایدئولوژیک مریم (۱۱ بند انقلاب) و دور تسلسل بحث های تکراری و در حکم خروس رقصان، بند از بند روح و روان اعضا می گسست.

به همین جهت ما بیک رهبری و سازمان و تشکیلات گردبیس شده ایی مواجه شدیم، که بر غم پایگاه وسیع اجتماعی پس از انقلاب ۵۷، و حمایت اقشار و نیروهای مترقی و دمکراتیک از آن بمثابه یک نیروی پیشتاز، از کسوت سازمانی خارج، و رجوی ماهیت خود را در فقاقت و ولایت رهبری یافت و سازمان به هیبت بیت رهبری عقیدتی تنزل داد. و در ادامه خشت خشت چنین فقاقتی، مارا از بیبت رهبری نیز خارج نموده و به یک سکت و فرقه بدل نمود. فرقه ایی که رهبری، شأن خدایی دارد. از این پس همه اعضا، از صدر تا ذیل تنها به این دلیل خدا را شاکر و سپاسگذار هستند که نعمت راه یافتگی به درگاه رهبری عقیدتی را یافته اند! در این دستگاه حتی اصالت نه با خدا، بل با شاخص مادی و وجود عینی بر روی زمین است، که بار و وزن و شأن خدایی را تجسم می بخشد. به عبارتی خدا تنها، و واسطه، وسیله و ابزاری است که اعضای سازمان توانسته اند به این وجود مطهر و پاکباز، و یگانه انسان و عنصر ضد استثمار در جهان، که عاری از فردیت و اندیشه جنسیتی و اندیشه و عملکرد جنسی است، دست یابند. برخلاف آنکه در تئوری و مفاهیم عنوان میشود: «رهبری، کانال وصل خدا است.» آنچه در عمل و مصادیق شاهد و ناظر آن هستیم، معکوس این تئوری است، و «خدا» کانال وصل «رهبری» است.

اطلاق توتالیتراریسم به سازمان، از منظر ساختار سیاسی سرکوب و اختناق بی بدیل آن معنا می دهد، اما وقتی توتالیتراریسم از جنس ایدئولوژیک سایه سپاهش را روی سر تشکیلات و اعضا می گستراند، توتالیتراریسم ایدئولوژیک، در یک محیط بسته، قرنطینه و ایزوله، و قطع از جهان خارج، صرف معنا و مفهوم توتالیتراریسم را از دست داده و به یک فرقه بدل می شود. هولناک ترین وجه این فرقه، روابط و مناسباتی است که بین اعضای این فرقه حاکم است. تا جاییکه دونفر با هم حرف بزنند و یا خاطره تعریف کنند، و یا دوبار سر میز غذا کنار هم بنشینند، از آن بعنوان محفل (شعبه سپاه پاسداران و وزات اطلاعات رژیم آخوندی، به عبارتی هولناکترین اتهام و جرم ممکن) نام می برند. چنین ارعابی، سنگ بنای فرقه ای است که رهبری عقیدتی بر طاق آن چنبره زده، و با ابزار و اهرم رعب، که بغایت هراس انگیز تر و قوی تر از سرکوب عمل می کند. هژمونی و قدرتت را میسر می سازد. در ساختار چنین فرقه ایی، رهبری تمامی اهرمهای خدا را، در جهان مادی در چنگ خود گرفته است...، از جمله اهرم جهنم! در واقع با استخراج جهنم از روز معاد، و کشاندن آن به عرصه تشکیلات و روزگار سپاه آن در یک تشکیلات بسته و کنسروی شکل، خود را صاحب بهشت و جهنم می داند. به همین دلیل بنا به مطامع و منافع و مصلحت خود، هر عضو و غیر عضو را، به کیفر و پاداش می رساند. رهبری عقیدتی قادر مطلق بر روی زمین است. تنها یک آسمان خیالی و ماوراء طبیعه غیر ملموس، از آن خدایی است که، ملعبه دست رهبری و دستمایه او برای چنین کلاشی و شارلاتانیسم بزرگی بخدمت گرفته شده است.

بخش یکم: توحید = رهبری عقیدتی

از نظر رجوی توحید مساوی است با رهبری عقیدتی

یکتا پرستی، یگانه انگاری و مونیسم فلسفی، مستمسک راهبردی رجوی، به مقوله رهبری عقیدتی بود. در دیدگاه رجوی، همه پدیده های جهان هستی، از یک جوهره سرشته و نمودهایی از یک جوهر واحد و یگانه اند. درست به همین دلیل است که اعضای خودش «گوهران بی بدیل» هم، از دل همین مونیسم فلسفی و «یگانه گوهر انگاری» منتج می شود؛ و نمودی از جوهره رهبری عقیدتی اند. اصالت اعضا، نه به خود، بل به رهبری عقیدتی است. یکتا پرستی فلسفی می بایست در جهان مادی، شاخص و حجت خودش را داشته باشد؛ و رجوی اینگونه در سازمان و تشکیلات، خدا ناخدایی گشت، نه خدایی، بل شارلاتانی، در پوستین و ارانه دین!، خدای بلامنازع خود پرستی و کیش شخصیت، که نه تنها همه چیز سازمان و اعضا و خط

وخطوط سیاسی-تشکیلاتی، استراتژیک، بلکه مردم و خلق قهرمان نیز باید حول مدار و مونیوم یکتایی او بگردند. زیرا اصالت جهان و هستی، قائم به وجود رهبر است.

به همین دلیل است که مریم رجوی می گوید: «فرداصالت ندارد، بلکه رابطه فرد بابیرون از خودش(رهبری) و وصل به رهبری اصالت دارد.»

آقای رجوی!

کسی که توحید را تنها در «وجود» خود متبلور می بیند، همانا اولین مشرک است. شیطان هم چنین ادعایی نکرده بود! آن کس که همه بود و نبود یک جنبش و مقاومت و سازمان و اعضا... را جهت تبلیغ و تبیین همین «یگانه آفریده عقیدتی» بکار می گیرد، بارکش تمام گناهان و لغزشها و خطاهای سیاسی-تشکیلات و استراتژیک یک جنبش و تک تک اعضا و نیروها می باشد. نیاز به حفر اعماق رهبری نداریم، سخنان او آینه تمام نمای یک فساد لانه کرده در تمامیت جان رهبری است.

آقای رجوی! شما می گوید: رهبری کانال وصل خدا ست. زیرچتر این عبارت و برداشت، هر فردی به شما وصل نباشد از خدا قطع است! شما از رهبری، و اصالت مطلق دادن به آن، نسبت به فرد، جامعه و هستی، بعنوان توحید مجسم و یگانگی حکم می رانید.

اسفا! پایه های تو هم در شخص رجوی، بسیار قوی و قطورتر از ستون های تخت جمشید است. رهبری عقیدتی فکر می کند در نقطه صفر زنجیره هستی، او آغازی برای ززمه هستی است. همچنانکه رجوی درباره پیامبری گوید: «کون و مکان را برای او آفرید.» رهبری عقیدتی هم از چنین جایگاه و مقامی برخوردار است. در این نظرگاه، چه تفاوتی است بین ولی امر مسلمین، و ولی امر سازمان مجاهدین؟

در حالیکه در قرآن، و نهج البلاغه و... نه تنها اساساً چنین آیه و یا مضمون و محتوایی که خداوند: «کون و مکان را برای او آفرید.» نیامده است! بلکه بعکس، پیامبر هم یکی از همین بندگان است و تفاوتی با آنها ندارد! مگر اینکه به او رسالت داده شده: بشارت و بیم دهنده باشد، فقط همین، نه بیش؟! بررسی بر اساس قرآن و نهج البلاغه و سنت ها از آن حیث اهمیت دارد که رجوی خود را حامل اسلام راستین و انقلابی معرفی کرده و از این آبشخور سواستفاده می کند.

«إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ سوره «تو جز هشداردهنده ای [بیش] نیستی. سوره فاطر ۳۵- آیه ۲۳»

رجوی «خدائاً خدایی» در تحریف قرآن و نهج البلاغه و سنت پیامبر

(۱) آقای رجوی! شما در طی این سالیان بارها و بارها در نشست های اشرف درباره معاد و قیامت تصریح کرده اید: «در روز قیامت نمی پرسند چی بودی و چکار کردی؟ بلکه می پرسند: رهبر کی بوده؟! اگر بگویی حزب توده، می گویند بفرما، بکراست برو به جهنم!، و اگر بگویی مجاهد (رجوی) می گویند بفرما بهشت!»

آقای رجوی! شما بارها گفته اید: «من فقط مسنول روز قیامت شما هستم.»

این اساس، مبنا و جوهره و تمام شالوده ایست که رهبری عقیدتی خود را بر آن بنا نهاده اید و بر این اساس، خود راصاحب خون، و نفس و آخرت اعضا و مردم می دانید. این طالع فاسد و کشف شیوه ارتزاق از خدا و قرآن و... خاص الخاص تاباندن رهبری عقیدتی در غار اشرف، لیبرتی و عضویت بازگشت ناپذیر در آلبانی است. نشستن بر جایگاه خدا و همان قوانینی که برای خدا و دین او اسلام حاکم است (آنچنان که بازگشتی از اسلام نیست و آنان زندقه محسوب می شوند).

آقای رجوی! مگر شما از قرآن بی اطلاعید؟! مگر شما نهج البلاغه و تاریخ اسلام را نخوانده اید که اینچنین حکم رانده و آشکارا دست به جعل و تحریف می زنید؟! جواب تمام تحریفات شما را، با استناد به قرآن و نهج البلاغه و سنت پیامبر و نامه ایی که شما مدعی پیروان مکتبی آن هستید را در اختیار شما می گذارم!، زیرا این اصلی ترین حربه ایی است که شما سوار خردجال شده اید:

مگر پس از جنگ جمل، امام «علی» بر کشتگان هردو طرف جنگ (سپاه خود و سپاه دشمن) نماز نخواند؟! و هنگامیکه یارانش از او پرسیدند: آیا کسانیکه در صفوف مقابل ما (بعنوان دشمن در جنگ جمل) جنگیدند و کشته شدند به بهشت می روند؟ امام علی پاسخ داد: بله، چون آنها نیت شان دفاع از اسلام و کمک به دین محمد بود! چرا سخنان شما با سخنان امام «علی» ۱۸۰ درجه رودر روی هم قرار دارند. ملاک امام «علی» قلب و نیت آنها بوده، نه رهبری و امامت خودش! او «علی» است که شما آنرا مظهر «حقیقت» می نامید؟

بنظر من در استدلال شما و این دستگاه تنوریک رهبری عقیدتی، حتی خداهم، دیگر نقش و جایگاهی ندارد، و چنین خدایی باید برود پی کارش و بهشت را هم بسپارد به یگانه آلترناتیو آن، به «خدائاً خدایی» چون شما. چیزی که در دستگاه رهبری عقیدتی منحنط و خودشسته شما گم و ناپیدا و محو شده است، کسی نیست جز خدا! در دستگاه شما اصالت نه با انسان، بلکه بطور مطلق اصالت با رهبر است. و اصالت جهان مادی و هستی را تنها به وجود خود قائم و متکی می دانید! این بدعتی در دین اسلام و تمامی ادیان توحیدیست.

آقای رجوی! حتی شما می گوید گناهانتان را بدهید به من! من مسئولیت گناهانتان را به گردن می گیرم.» مریم رجوی نیز می گوید: «مسعود می گوید گناهانتان را بدهید به او، هیچ رهبری تا کنون چنین کاری با نیروها و پیروانش نکرده، که گناهان آنها را بدوش بکشد. ما نمی توانیم مسعود را بفهمیم، او خارج از توان و درک ما است.»

آقای رجوی! جدای از بیان صریح امام «علی»، نص صریح آیات قرآن نافی سخنان و تفاسیر خاص الخاص، در جهت توجیه رهبری عقیدتی شما است:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ (هر کسی در گرو عملی است که انجام داده است) قرآن: سورة المدثر آیه ۳۸

«ما تو را که سزاوار هستی، به رسالت فرستادیم، تا مژده دهی و بیم دهی تو مسئول دوزخیان نیستی.» آیه ۱۹ سوره ۲

«و هیچ باربردارنده ای بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد و اگر گرانباری [دیگری را به یاری] به سوی بارش فرا خواند چیزی از آن برداشته نمی شود هر چند خویشاوند باشد [تو] تنها کسانی را که از پروردگارشان در نمانند می ترسند و نماز برپا می دارند هشدار می دهی و هر کس پاکیزگی جوید تنها برای خود پاکیزگی می جوید و فرجام [کارها] به سوی خداست.» قرآن: آیه ۱۸ سوره: فاطر

«هر کس به راه آمده تنها به سود خود به راه آمده و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است و هیچ بردارنده ای بارگناه دیگری را بر نمی دارد و ما تا پیامبری بر نینگیزیم به عذاب نمی پردازیم.» آیه ۱۷ سوره ۴

«یا به کسانی که خود را پاک می شمردند، ننگریسته ای؟ این خداست که هر کس را بخواهد پاک می گرداند و به اندازه نخ هسته خرمایی ستم نمی بیند. ببین چگونه بر خدا دروغ می بندند. همین به تنهایی یک گناه آشکار است.» نساء/۵۰-۴۹

«وکسانی که کافر شده اند به کسانی که ایمان آورده اند می گویند راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما و [لی] چیزی از گناهانتان را به گردن نخواهند گرفت قطعا آنان دروغ گویند.» آیه ۲۹ سوره ۲۸

«فویل للذین یکتبون الکتب بایدبهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ابیدهم ویل لهم مما یکسون.»
«پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست.» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!» بقره آیه ۷۹

«من اظلم ممن افتری علی الله الذنب؛ چه کسی ستمگرتر است از آن که به خدا دروغ می بندد» الصف آیه ۷

«آنان که از گناهان بزرگ و زشتکارها جز لغزشهای کوچک خودداری می ورزند پروردگارت [نسبت به آنها] فراخ آمرزش است وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکمهای مادرانتان [در زهدان] نهفته بودید به [حال] شما دانانتر است پس خودتان را پاک بشمارید او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده دانانتر است.» آیه ۵۳ سوره ۱۰

«وکسانی که مرتکب گناهان شدند آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند قطعا پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربان خواهد بود.» آیه ۷ سوره ۱۷

«و آنان که چون کارزشتی کنند یا برخورد ستم روا دارند خدا را به یاد می آورند و برای گناهانتان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد و بر آنچه مرتکب شده اند با آنکه می دانند [که گناه است] پافشاری نمی کنند.» آیه ۳ سوره ۱۵

«وای بر آنها که مطالبی با دست خود می نویسند سپس می گویند: از طرف خدا است تا به بهای کمی آن را بفروشند.» سوره ۲ آیه ۷۹

در نهج البلاغه هم با اشاره به همین مضامین و محتوای آیات، در مورد «توحید» شرح و بسط داده شده است. همچنانکه علی می گوید: «کمال توحید خالص نمودن عمل است» خطبه یک نهج البلاغه

آقای رجوی! در فرهنگ پارسی، این مسئله تا آنجا رسوخ کرده و ریشه دوانده که از کنایه حافظ، که قرآن را به چهارده روایت مسلط بود نیز، چنین آمده است:

«عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت»

اما مشکل را باید در جای دیگری جستجو کرد:

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست چراکه هر چه کند حبله در حجاب کند
چون نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او رود به باطن و تفسیر ناصواب کند ایرج میرزا

رجوی همیشه مدعی بود خدایی هست! ولی طوری رفتار می کرد که جز «خودش»، خدای دیگری رانمی دیدی. موجز از خدا می گفت، طوری که وجود خودش، بصورت کثاف از بحث «خدا»، به نمادی از خدا تبدیل می شد. او یکطرفه از آن بالا (سن) سخن می گفت. سخن گفتن از آن بالا خیلی راحت است. زیرا پایین و در میان مردم و اعضا نیست که دیده شده و به آزمایش کشیده شود. به همین دلیل یکبار هم نشد که در طی این سالیان در اشرف، به مراکز و مقرها بیاید و در جمع حاضر باشد. او می دانست که باید همیشه در آن بالا قرار بگیرد و سخن بگوید، و اگر پایین بیاید! می شود مثل یکی از ما.

«برای اینکه واقعا بزرگ باشی، باید در کنار مردم قرار بگیری، نه بالاتر از آن ها.» شارل دو مونتسکیو

رهبری عقیدتی و نفی صلاحیت و دموکراسی

سه دهه قبل (سال ۶۴) که هنوز مقوله رهبری عقیدتی، نهال تازه ای بود! و هنوز به رشد چنین شجره خبیثه سیاه کنونی نرسیده بود، مهدی ابریشمچی می گوید:

«رهبری (رجوی) مطلقاً هیچ تعینی به سمت پائین را نمی تواند بپذیرد... عنصر پائین نمی تواند به عنصر بالاتر از خود انتقاد کند... مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم گیری یعنی دموکراسی!... الان اگر تمام دفتر سیاسی و مرکزیت موافق استراتژی باشد، ولی مسعود موافق نباشد، ما طرح را اجرا نمی کنیم. ما هیچ خط استراتژی را تا او تصویب نکند، به مرحله اجرا در نمی آوریم، حتی اگر تنها او موافق و دیگران مخالف باشند... همه به رجوی مشروط هستند و او در مقابل هیچ کس مسئول نیست... در پائین تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالاتر خودشان مشروط هستند، اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب. او، ایدئولوژیکمان، مسئولی جز خدا ندارد.» نشریه مجاهد- شماره ۲۵۵ - صفحه ۲۳ از سخنرانی مهدی ابریشمچی

آقای رجوی! شما باید در جواب مهدی ابریشمچی سخنان امام علی در خطبه ۲۰۷ را بکار می بردید که می گوید: «آنان که با جباران سخن می گویند، با من سخن مگویند! و از من پنهان مدارید آنچه را از مردم خشمگین به هنگام خشمشان پنهان می دارند. نیز به چاپلوسی و تملق با من آمیزش مکنید. و میندازید که گفتن حق بر من گران می آید. و نخواهم که مرا بزرگ انگارید.»

در قسمت دوم خطبه ۲۰۷ باز هم آمده است:

«هیچ شخصی، گرچه در پیشگاه حق، دارای منزلتی بزرگ و در دینداری پیشینه ای فضیلت بار باشد، فوق این نیست که در ادای حقی که خدا، بر دوش او نهاده است، کمک شود! و هیچ کس، گرچه نزد دیگران خوار باشد و در نگاهها، حقیر آید، کمتر از این نیست که حاکم را، در این راه یاری دهد یا خود بر آن یاری شود.»

چرا یکبار هم شده به این نوع تملق و چاپلوسی و ترویج مرام و مسلک دیکتاتوری، پاسخ ابریشمچی و همقطاراناش را که، همه آنها را هم خود شما مجبزی گویی قطار می کنید رانگرفته اید؟ اما با کوچکترین انتقادی به شما از جانب هر کس که باشد، با عریبه کشی های شما مواجهیم. از کوزه همان تراود که در اوست.

«لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»

خدا در آنچه می کند بازخواست نمی شود، و ایشان (انسانها) بازخواست می شوند» انبیاء، آیه ۲۳

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ» سوره غافر آیه ۵۵

«پس صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده های خداوند حق است و برای گناهت استغفار کن و شامگاهان و بامدادان، سپاسگزارانه پروردگارت را تسبیح کن.»

آقای رجوی! صریحاً خطاب به پیامبر می گوید:

وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ (برای گناهت استغفار کن)

آیا شما برجای خدا نشستید اید که مصون از بازخواست هستید؟ انسان «جایز الخطا» (بقول قرآن) که شما هم مدعی اش هستید، ناگزیر نقدپذیری است! و چه رسد به انسانی که به نسبت اختیار راتش (رهبری عقیدتی- شورای ملی مقاومت- فرماندهی کل) باید هزاران بار پاسخگوتر بوده و بازخواست شود.

علی امام اول شیعیان می گوید: «اگر قرار بود، خداوند اجازه خودخواهی به کسی دهد، این رخصت را به پیامبران مخصوص خویش می داد؛ اما خودرایی و تکبر برای پیامبران ممنوع و فروتنی و تواضع را برای آنان انتخاب نمود.»

آقای رجوی! یکبار دیگر حرف ها را بخوانید! (مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم گیری یعنی دموکراسی!) خمینی و مصباح یزدی و جنتی و... همین حرفها را می زنند که نظارت بر رهبری و انتقاد به او معنایی ندارد.

آیت الله مصباح یزدی در ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ گفت: «آن گونه که باید مسأله ولایت فقیه را تبیین نکرده ایم که طبق فرمایش معصومین، مخالفت با ولایت فقیه در حد شرک بالله است.» خمینی می گفت: «اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می کنم.» زیرا ولایت فقیه فوق دموکراسی بود و خود مبنای صلاحیت.

«خدا زان خرقه بیزارست صدبار که صد بت باشدش در آستینی» حافظ

همه افراد جهان - (منهای) رهبری عقیدتی= صفر

در هر دو سیستم ولایت فقهانی و عقیدتی سرنوشت انسان ها (چه نزدیک به ۸۰ میلیون ایرانی و چه اعضای مجاهدین) در دستان یک نفر قرار می گیرد. طبق این قانون همه انسان ها «صغیر» و تنها یک تن «کبیر» و بالغ و فهمیده محسوب می شود. بزبان ساده رهبری عقیدتی و فقهانی یک تنه خود را بر هفت میلیارد جمعیت جهان برتر و اولی ترمی داند. وقتی بالاترین کادرهای سازمان در برابر رهبری عقیدتی، تنها یک نیروی اجرایی هستند و از طرف دیگر بقول رجوی: «پایین ترین نفرات سازمان نسبت به همه افراد این جهان، بالاتر و برتر هستند.» حساب خلاق معلوم است. آیا این توهین به شعور هفت میلیارد نیست؟. آیا این توهین به مردم نیست، که همه افراد جهان، در مقابل رهبری عقیدتی، مساوی باشد با یک «صفر»؟.

رجوی بصراحت می گوید: «کسی که یک روز است آمده به داخل تشکیلات مجاهدین، بدلیل اینکه داخل مجاهدین است، از تمام دیگر افراد بالاتر است.» مبنای و سنجه رجوی در این برتری مطلق دادن، کسی و چیزی جز وجود خودش نیست.

در حالیکه پس از قرون وسطی، صفر حقیقی بر پیشانی نظریه ولایت فقیه و ولایت عقیدتی حک شده است.

رجوی بارها از قول مارکس می گفت: «شرم حسی است انقلابی» و بلافاصله تأکید می کرد: «آنقدر شرم کنید (خود را در جمع روسپاه کنید) تا تغییر کنید.» منظور رجوی از روسپاه کردن، همان تهمت ها و مارک ها و برچسب هایی است که در نشست ها به اعضا می زنند. و همین اعضا باید بیایند و گزارش بنویسند که: بله من خائن، اپورتونیست، نرینه وحشی، ویا مادینه فعل پذیر، بریده، طلبکار از رهبری و ز الوصفت بودم و خون شهیدان را می مکیدم، من غرق فساد و جیم (مسائل جنسی) بودم، من اهل جنگ نیستم، نقش مزدور رژیم پاسدار را در تشکیلات بازی می کردم و صدها تهمتی که اگر یکی از آنها درست و واقعی باشد؟، باید پرسید: «چرا چنین فردی پس از ۳ دهه هنوز در سازمان است؟». در حالیکه هم اینک نیز در آلبانی، با همین سبک و با همین نشست ها و تهمت ها تشکیلات و اعضا را اداره می کنند.

آقا و خانم رجوی!، اتهامات و لجن پراکنی هایی که شما به اعضای تان می کنید، یک در هزارم آنرا وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران به اعضای سازمان نکرده اند؟. یکبار اتهامات در نشست های تشکیلاتی که همه بحث ها را هم شما می آورید. در کنار هم بگذارید، آیا تهمتی در دنیا وجود داشته، که شما به اعضای خود زده باشید؟. و از آنها نخواستہ باشید که، همه این تهمت ها را درباره خود، و در حضور جمع و در نشست ثابت کنند که، چنین کتافاتی را در درون خود داشته اند. آیا پیامبر و امام حسین برای یارانش، دست به پرونده سازی جنسی می زد؟. یک مجاهد خلق به من معرفی کنید، که در تشکیلات برای او پرونده جنسی نساخته اید؟. فقط یک مجاهد، جز مریم رجوی!.

رجوی بارها می گفت: «شرم حسی است انقلابی»، اما خودش هیچگاه شرم را تجربه نکرده است. زیرا خود را دربر تمامی عالم آدم مُحق می داند! از نظر او شرم برای کسانی است که جایگاه رهبری عقیدتی او را فهم و درک نمی کنند! خنده دارتر که مریم رجوی می گوید: «کلید فهم، اثبات است.» به عبارتی اگر کسی که می خواهد درک و فهم بیابد! باید این تئوری، و رهبری عقیدتی رجوی و هر چه که این خانم و آقا می گویند را اثبات کند؟. در طول این سالیان در مقابل هر سخنی که زوج رهبری می گویند، همه اعضای سازمان باید بیایند و سخنان او را اثبات کنند. و سپس تشریح کنند که تا چه اندازه پیش از سخنان آنها، در گمراهی و آلودگی و خیانت و فساد بوده اند! این سرنوشت سپاه اعضای سازمانی است که در جامعه آزاد حق داشتند انتخاب کنند و به سازمان مورد دلخواه خود بپیوندند. اینک حق انتخاب، تبدیل گشت به اجبار انتخاب بحث های زوج رهبری، و بدتر از آن، نسبت دادن هر فساد و آلودگی نسبت به خود. رجوی قوانینی وضع کرده است که هر کسی تنها می تواند خائن بودن خود را اثبات کند؛ و این رجوی است که آنها را از خیانت بیرون می کشد و در چنین صورتی است که بخشوده می شوند.

انتقاد از پیامبران و امامان آری، از رجوی نه

آقای رجوی! امام علی بارها گفته است: «از من انتقاد کنید هم در آشکارا و هم در خفا.» از مردم می خواست تا از او انتقاد کنند می گفت: «من مصون از خطا نیستم»، و خود پیشقدم انتقاد می شد نه میان کادرها و سپاهیان، بلکه نزد توده های مردم و عوام!.

حتی در مورد خوارج، امام علی چنین ادعا هایی ندارد! نهج البلاغه را بخوانید. تا جاییکه دست به سلاح نبرده بودند انتقاد خودشان را بیان می کردند. علی به آنها مارک نمی زد که مزدور و کارد تیز کن معاویه هستند. سهمیه بیت المال را به آنها می پرداخت. ابن عباس را می فرستاد تا با آنها مذاکره و مباحثه کند. و حتی تأکید می کند پس از مرگ من با آنها جنگ نکنید:

«ولا تقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فأخطاه کم من طلب الباطل فأدرکه.»

« بعد از من با خوارج نبرد نکنید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد، مانند کسی نیست که، طالب باطل بوده و آن را یافته است. »
نهج البلاغه فیض السلام خطبه ۶۰

« پس، از حق گویی یا مشورت بعدل خودداری ننمائید (با من بی پروا حق را گفته آنچه را درست و بد می دانید بیان کنید) زیرا من برتر نیستم از اینکه خطا کنم و از آن در کار خویش ایمن نمی باشم مگر آنکه خدا از نفس من کفایت کند آنرا که او بآن از من مالکتر و توانتر است. » نهج البلاغه فیض السلام خطبه ۲۰۷ فرآز ۱۵

آقای رجوی!

در زمان حکومت علی زره او گم شد. آن را نزد مردی مسیحی یافتند. علی برای بازپس گرفتن زره با آن مسیحی نزد قاضی رفتند. علی گفت: این زره متعلق به من است. نه آن را فروخته ام و نه به کسی هدیه داده ام و حالا آنرا پیش این مرد پیدا کرده ام. قاضی گفت: شما ناچارید که برای ادعای خود شاهدهی بیاورید. علی لبخندی زد و گفت: شما درست می گوید، اما من شاهدهی ندارم. قاضی به نفع آن مرد مسیحی حکم صادر کرد. آن مسیحی تحت تأثیر فرار گرفت، و پس از مدتی گفت: این زره متعلق به علی است. پس از آن، ایمان آورد و مسلمان شد. او به جمع یاران حضرت پیوست و در جنگ نهروان نیز در رکاب ایشان جنگید. »

آقای رجوی! آن مرد حتی به علی دروغ می بندد، ولی دردمکراسی علی!، آنچنانکه شما می گوید: «توان تصمیمگیری (رهبری امام علی) یعنی دموکراسی» ملاک و معیار نیست! و تن به حکم قاضی میدهد. همچنانکه من در این نوشتار می گویم، داورنهایی مردم اند و بس!.

شما چطور خود را مطلق می انگارید، حال آنکه امام علی (و بقول شما مراد مجاهدین) خود را چنین نمی داند؟! بنابراین شالوده آنچه شما ومهدی ابریشمی می گوید جعل و تحریف نص صریح آیات قرآن و نهج البلاغه است. مگر شما هم مثل همه نمی گوید: علی قرآن ناطق است؟ پس چرا در حرف و عمل رو در روی حرف و شیوه عملکرد علی ایستاده اید. شما آن دنیا (بهشت) و این دنیا (دمکراسی) را در خود مجسم می بینید. و بصراحه می گوید: «توان تصمیمگیری (رهبری عقیدتی) یعنی دموکراسی!». البته این بحث ها برای خارج از تشکیلات است؛ زیرا در درون تشکیلات، در تئوری و عملکرد ها، وضعیت بسا سیاه تر و دهشتناکتر از این به اجرا در می آید.

آقای رجوی! حتی محمد پیامبر خدا هم بری از انتقاد و خطا نبود. هنگامی که در میهمانی اشراف قریش، پیرمرد نابینا و ژنده پوشی وارد شد که با محمد صحبت کند پیامبر چهره در هم کشید و روی را بطرف اشراف برگرداند و در دل گفت: الان سران قریش فکر می کنند هواداران من همه فقیران و بردگان هستند. و سوره عبس در همین رابطه انتقاد و خطاب به پیامبر است « عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى ۲ ... »

یوسف پیامبر هم خود را در جایگاه پیامبری از خطا و گناه میزاندانست و گفت: « وَمَا اُبْرِيءُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَامَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي... » آیه ۵۳ سوره یوسف

«من نفس خود را از گناه بری نمی دانم چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند مگر کسی را که خدا رحم کند»

دجالگری رجوی در توجیه و تفسیر آیات

آقای رجوی! از آن بالا بالاها، کمی بیابید پایین، تا بتوانید حرفهای خدا و پیامبرانش و ائمه ای که سنگ اش را به سینه می زنید را، بشنوید!

آقای رجوی! شما در اشراف درباره همین سوره عبس و رفتار پیامبر که به او انتقاد شد می گفتید: « البته شاید هم محمد می خواست بدین شیوه به مردم بفهماند که چنین کاری ناپسند و مضموم است تا سطح عرب آن موقع را بالا بکشد. و به این دلیل از خودش مثال آورد. »

آقای رجوی!، معنی حرفتان را می فهمید؟ اگر چنین حرفی که شما می زنید، درست است، دیگر نمی توان گفت: «این آیات از طرف خدا نازل شده است (عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى ۲ ...)؟. آیا معنی حرفتان را فهمیدید؟. معنی این حرف این است که پیامبر این آیات را از خودش ساخته است! اگر چه شما می خواستید این را القاء کنید که، انتقاد به عملکرد پیامبر یا رهبری عقیدتی نداریم، و این مسئله را آبیندی کنید. چون همین آیه زیر آب مصون ماندن رهبری عقیدتی از انتقاد رامی زد!.

آقای رجوی!، رهبری عقیدتی، فقیه اعظم مجاهدین!، چطور نمی دانی؟ ویا میدانی و به روی مبارک نمی آورید که «نهی از منکر» روبه بالا (مسئولین و حاکمیت است)، نه روبه پایین (مردم). این حق مردم و و افکار عمومی و منتقدین است، که فساد و جنایت و کژی دیوارثریای حاکمان فاسد و آلوده را نهی از منکر کنند!.

آقای رجوی! متن خیر و تفسیر خودتان را در سایت مجاهدین بخوانید. ببیند درباره امریه معروف و نهی از منکر چه نوشته اید:

مجلس ارتجاع - قانونی کردن تروریسم دولتی

روز پنجشنبه 18 آذر، مجلس ارتجاع کار تدوین طرح حمایت از به اصطلاح آمران به معروف و ناهیان از منکر را به پایان رساند و ظاهراً این طرح برای اجرا به جریان انداخته خواهد شد. قبل از پرداختن به این طرح، بعضی مواد آن و هدف رژیم از تنظیم آن، توجه به این نکته ضرورت دارد که امر به معروف و نهی از منکر که اکنون آخوندهای پلید و دین فروش حاکم، آن را مترادف با سرکوب و تحقیر مردم و به خصوص زنان و دختران و اسیدپاشی و چاقو زنی، نموده اند، یک مفهوم مقدس و بسیار والاست، و بیانگر حق مردم است نسبت به حاکمیت، یعنی این که مردم حق دارند (و نه این که مجازند) اگر شاهد کجی و انحراف و فسادی در حاکمیت و زمامداران هستند، نخست انتقاد کنند که این یعنی مبارزه سیاسی که متضمن وجود آزادی بیان، آزادی مطبوعات و آزادی تشکل و تحزب است و اگر مبارزه سیاسی مؤثر و مفید نبود، قیام کنند و در صورت ضرورت و اگر مبارزه سیاسی مقدور نبود، دست به سلاح ببرند. حتی در اغلب کتابهای فقهی که نزد همین آخوندهای دین فروش، معتبر محسوب می شود، باب امر به معروف و نهی از منکر، از بابهای کتاب جهاد طبقه بندی محسوب می شود. به عبارت دیگر، امر به معروف و نهی از منکر، حق است از پایین به بالا، یعنی از مردم نسبت به حاکمیت، چرا که امر به معروف و نهی از منکر از جانب حکومت بی معنی است، چرا که حکومت همه ابزار اعمال اراده خود را از قانون و مقررات تا ارگانه های مختلف اجرایی و قضایی، در اختیار دارد و نیازی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد.»

« آن که حقیقت را نمی داند نادان است ولی آن که حقیقت را می داند و آن را پنهان می کند جنایتکار (تبهکار) است.» برتولت برشت

آقای رجوی! شما می خواهید رهبری عقیدتی را تحمیل کنید. در حالیکه ایرانیان نیازی ندارند، یکبار دیگر کتاب «مزرعه حیوانات» اثر جرج اورول را بخوانند، تا شما را تجربه کنند. هر روز در خیابان، شاهد توتالیتاریسم هستند. آیا شما نوبری جدیدی آورده اید. حجم اختیارات و اراده قهار شما، بسیار بیشتر از ولایت فقیه است! خمینی نتوانست ولایت فقیه را آنچنان که بود، در جامعه پیاده کند. اما شما به یمن تشکیلات در حصار اشرف و حاکمیت صدام، به روح و روان و نفس کشیدن و دم و بازم و خواب های اعضا هم، رخنه کردید.

از یک ولایت فقیه به ولایت فقهی دیگر

بی دلیل نبود که شما می گفتید: «مانباید در بکارگیری الگو و دستگاه حوزه و آنچه که خمینی از آن برخوردار است هراس داشته باشیم. مکانیزمی که یک مرجع تقلید بدون بکارگیری هیچ اهرم فشاری می تواند پیروانش را مکلف نماید تا بدون هیچ چون و چرایی خودجوش اوامر را در جزئی ترین مسائل زندگی روزمره شان را تنها با مراجعه به یک «رساله» به اجرا بگذارند. بدلیل اسلام ارتجاعی و جنایت های خمینی، ما واهمه داریم که به آن نزدیک شده و چنین الگویی را بکار بگیریم بدلیل تبعات منفی که در جامعه و مردم دارد. ما نباید خمینی گزیده بشویم. این بهترین دستگاهی است که همه را به تبعیت از آن وامی دارد.»

آقای رجوی!

شما همیشه حسرت خمینی را می خوردید که او: «هرسه اهرم رهبری سیاسی، رهبری انقلاب و رهبر مذهبی را یکجا در اختیار دارد. و این عالی ترین سطح رهبری است.» در رژیم ولایت فقیه تفکیک قوا معنا ندارد زیرا عملاً همه چیز در دست ولی فقیه است. در سازمان نیز (رهبری عقیدتی و فرمهای کل ارتش از ادببخش و مسئول شورای ملی مقاومت) چنین است.

(۲) رژیم آخوندی هم می گوید: خامنه ایی کانال دستیابی و وصل به خداست! (دقیقاً عین عبارتی که در روزنامه های رژیم بکار رفته است). تفاوت دستگاه نظری شما مبتنی بر رهبری عقیدتی، با دستگاه رژیم آخوندی و ارتجاع حاکم، متکی بر اصل ولایت فقیه چیست؟!.

اگر شما می گوید: «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، پس این «رهبری عقیدتی» چیست؟! آیا دیگ به دیگ می تواند بگوید: رویت سیاه؟ پس شما بر چه اساسی می گوید. «مرگ بر اصل ولایت فقیه»؟! این شعار که بر علیه رهبری عقیدتی است؟.

رجوی می گوید: «منکر اول، ولایت فقیه است»

بقول رجوی اگر منکر اول ولایت فقیه است، که درست هم می گوید! باید تأکید کنم که: منکر اول در سازمان مجاهدین نیز، رهبری عقیدتی است.



عکس مراسم نوحه خوانی در لیبرتی وشعار « اصل ولایت فقیه، رسم یزید دوران؟» نمی دانیم قسم حضرت عباس را باور کنیم، یا دُم خروس را؟.

دیدگاه عریان رجوی درباره انسان ورهبری

انسان میمون اصلاح کرده

در اسفند سال ۱۳۹۶ نزد دوستم «ل-د» رفتم اومی گفت: « رجوی در سال ۷۴ در دادگاه اعضای سازمان در پروژه زندان های رفع ابهام، خطاب به ما که در سمت راست رجوی نشسته بودیم، نظریه ودستگاه رهبری عقیدتی و انسان وموضوع شکنجه ها در سازمان مجاهدین ، که بر روی اعضای سازمان اعمال شد را اینچنین توضیح داد:

« سوریه ولیبی هم شکنجه داره.(سوریه ولیبی* هم دارند، شما چی میگین؟. بدون شکنجه کارپیش نمی ره، همه دارند... همه جا هست»

به همه گفت بنویسید که ثابت شد که شما نفوذی هستید، حکمش چیست. وسپس رجوی همه نوشته ها را خواند:فلانی اعدام . اعدام . اعدام وهمه را خواند. وبه این شکل حکم همه را از خودشان می گرفت. وسپس آمد وگفت: «همه می توانند با انقلاب مریم بیابند مگر اینکه نفوذی نباشند.

رجوی در دادگاه می گفت:شما یانی که اینجا با لباس مرتب وتروتمیزنشسته اید، مثل میمونی که اصلاح کرده باشد، اینجا نشسته است، ولی میمونه!.

« همانطور که میمون یک مدار تکاملی از انسان عقب تراست. شما هم نیازمند رهبری برای تکامل خودتان هستید. بنابراین باید سربسپارید وهرچه گفتیم انجام بدهید.»

دوستم اضافه کرد: خمینی می گوید: « من چوپان هستم، شما گوسفند. رجوی هم میگه شما حیوان هستید.

مهدی براعی (احمد واقف) در سال ۱۳۸۲ چندماه قبل از حمله امریکا به عراق در نشست لایه ام جدید در مقر خودمان اف ام(فرماندهی) ۸ یا ۱۰ واقع در جنوب شرقی قرارگاه- قلعه سمت چپ نماد چوبی فروشگاه چلچراغ می گفت:

« درمارکسیسم مالکیت نفی میشه، ولی وجه اثباتی نداره. بنابراین شکست می خوره. در اسلام آن چیزی برتوحلاله، که بتونی ازش بگذری. یعنی چیزی که نتونی ازش بگذری برتوحرامه. به به همان ترتیبی که اگر نتوانی از جانت در راه خدا و مردم بگذری جانت و نفست حرام است. به همین ترتیب هم وقتی از مالت نتوانی بگذری بر تو حرام است و چون شما و چون شما تمایلات استثماری دارید، همه چیزتون حرامه، و هیچ چیز مال خودتان نیست. هیچ کس مال خودش نیست، نه شما، کل بشر! پس در اسلام اینچنین... مالکیت ندارید. چون وجه اثباتی هست ورهبری عقیدتی، عنصر ضد استثماری داره، همه اینها با اون تعلق داره.

زیرنویس

جبهه پایداری*: این جبهه متشکل از: لیبی، الجزایر، سوریه، عراق، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین را در خود جای داده بود که برای رسیدن به اهداف استراتژیک جهان عرب و به عنوان کشورهای خط مقدم مبارزه با اسرائیل، نشستهای پیاپی برگزار می کردند. در سال ۶۰ پس از رفتن مسعود رجوی و آقای بنی صدر از ایران به فرانسه، در تشکیلات یک بریف دادند که می گفت: « رجوی ممکن است به لیبی و سوریه هم برود وبا سرهنگ قذافی و حافظ اسد دیدار کند. زیرا آنها آن موقع جزء کشورهای به اصطلاح پیشرو و انقلابی محسوب می شدند. به همین دلیل رجوی هم در دادگاه از این کشورها نام می برد تا شکنجه را توجیه کند.

مریم آیینة سازمان(همه چیز فدای رهبری)

۳) اگر ویژگی رژیم آخوندی، زن ستیزی است و شما می گوید: «دقیقاً آن سرطیف دستگاه ارتجاعی و خمینی، «هدف» ما با رهایی زن آغاز می شود!». بی هیچ نیازی به توضیح و اوضاحت، می توان سخنان خودتان و مریم رجوی را طی این ۳۲ سال از آغاز انقلاب ایدئولوژیک در سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۹۵ که به کرات بدان تأکید کرده اید، می توان اشارت کرد. مریم می گوید: «من ابزار و چاقویی در دست رهبری هستم! من آمده ام تا رهبری عقیدتی و خاص الخاص مسعود را برجسته کنم. و نهایت آرزویش هم اینست که بعنوان سرباز ارتش آزادیبخش در مقابل شما رژه بروم!». خب، وقتی این تنها آرزوی کسی است که همدیگر شما در رهبری است؟! تکلیف بقیه زنان که انهایی می بایست جا پای اوبگذارند و «همچون خودش» بشوند هم واضح و روشن است؟! دقیقاً به همین دلیل است که شما، از مسئله زن، بعنوان چاشنی و سسی برای کسب جایگاه رهبری عقیدتی استفاده کردید.



در قدم اول نه تنها مریم، بلکه تمام ساختاری که زیرمجموعه مریم است (از اعلام مریم بعنوان مسئول اول سازمان مجاهدین در سال ۶۸، و به تبع آن طلاق ها و سپردن هژمونی در تشکیلات مجاهدین به زنان و بعد اعلام شورای رهبری در فضای بسته اشرف و در حصار حاکمیت صدام، تا تأسیس شورای مرکزی از هزار زن مجاهد در لیبرتی) بطور مستمر در یک بافت و زنجیرهای بهم پیوسته جبرهای توتالیتراریسم و بستن شکافهای تشکیلاتی برای مطلق العنان کردن رهبری، بکار گرفته اید. سه دهه است که تمام بحث و نشستهای سازمان تنها تنها از شما و رهبری تان شروع می شود و به شما و رهبری عقیدتی شما ختم می شود.

نمایش مهوع رهبری عقیدتی، و یک حقیقت دیگر (دروغ)



فروردین سال ۸۰ حرم کاظمین- غبار روبی حرم با شال و سپس انداختن شال بر شانه های رهبری عقیدتی، یگانه حامل همان مکتب و امامان شیعه. اما در پس این سوءاستفاده و نمایش مهوع، حقیقت دیگری نیز در این عکس و فیلمی که بر روی یوتیوب گذاشته شده، وجود دارد. رجوی در سال ۶۳ مریم رجوی را به همدیگر رهبری عقیدتی انتخاب کرد. حتی در این همدیگر در شعارها و نامه ها و نوشته ها در نشریه مجاهد و سیمای آزادی تلویزیون مجاهدین نیز همواره وجود داشته و دارد. اما برغم انتخاب مریم رجوی به همدیگر و هم شانی با رجوی، در این نمایش مریم غبار روبی می کند و شال را برگردن رهبری عقیدتی می اندازد. رجوی هیچ ارزشی برای انتخاب مریم رجوی بعنوان همدیگر خودش قائل نیست، و در اینجا مریم مثل یک کنیز غبار روبی کرده و شال را برگردن اومی اندازد. رجوی می داند که «حرمت مسجد با متولی آن است»؛ اما جایی که خودش مطرح باشد، حرمت مسجد هم برای او مهوع است. زیرا رجوی تنها خود را مطبوع می داند. از قضا کسی که خود را چنین می انگارد و می نمایاند، خود نامطبوع ترین انسانهاست.

حقیقت این است که مریم رجوی بعنوان برند رجوی (رهبری عقیدتی) نقش بیرونی اهداف رجوی (اسلام دمکراتیک و بردبار) را بازی می کند. مریم رجوی در سال ۷۲ با اعلام ریاست جمهورگفت: «از تمام مسئولیت های خود از سازمان مجاهدین استعفا می دهد، زیرا بعنوان یک رئیس و «جمهور» نمی توانست عضو سازمان مجاهدین نیز باشد. اما این همان دروغ و فریب هایی است که رجوی با این سناریوسازی ها، به هم شورا و مردم و اعضا می خندید. این عکس و این ویدئو کلیپ، نمایی از یک هیولای همه چیز خواری است که دروغ و دغل را مسخر خود ساخته است.

یک خانم دیگر از این دست، بعنوان همدیف دیگر رهبری عقیدتی، مهوش سپهری (نسرین) نقش اهداف رجوی در داخل تشکیلات را پیش می برد. مهوش سپهری زنی با فرهنگ لمپنیزم و خشونت و نسق کشی، برای سرکوب زنان و مردان مجاهد، نقش بریا را شوروی سابق را درکسوت همدریف رهبری عقیدتی بازی می کند. زنانی که اینچنین ملعبه دست رجوی گشته اند، توانسته اند با کثیف ترین شیوه های ممکن نیات پلید رجوی را پیش ببرند.



این تصاویر آیینۀ تمام نمایی از تمامت ایدئولوژی و استراتژی شما است مریم همیشه برای شما اسپند دود می کند و شما هم برای مریم (چراکه مریم هم، فقط به فقط، شما را تبلیغ و تبیین می کند) این تمام داستان سه دهه حضور در عراق است.

زوج رهبری عقیدتی

برای رجوی تنها مریم و حفظ جان او مهم بود (یعنی آیینۀ خودش). هم در اشرف و هم در لیبرتی گفته بود: «بودن شما در اشرف (و بعد لیبرتی) باعث میشه که، رژیم تمرکزش را از روی مریم بردارد.» (یعنی به شما موشک بزنند، و نه به مقرریم!) می بینید! درکف ترازوی شما (از ۳۳۰۰ تن اعضای سازمان) هیچ نیست، بلکه، خوشا که به شما موشک بزنند، تا به مریم موشک نخورد! کاش امام حسین زنده بود و این حرفها مدعی پیرو و مقتدای عقیدتی اش را می شنید.

رجوی فراموش کرده بود که در سال ۸۲ گفته بود: «مریم به فرانسه رفته تا چتر حفاظتی شما باشد!» این هم دروغ بود. رجوی همیشه دوبله دروغ می گوید! عطف به سخنان فوق، و از طرفی دیگر، تا پیش از دستگیری مریم در فرانسه، حضور او اساساً علنی نشده بود و با دستگیری فهمیدیم که او در فرانسه است. و هیچ فعالیت علنی قبل از دستگیری و پس از بمباران فرارگاه ها و ستونهای زرهی و افراد در اشرف نداشت. چون هدف فقط حفاظت جان او بود. برخلاف دوران صدام، رجوی در گنجی پس از سرنگونی صدام، سخنانی می گفت که فراموش می کرد، قبلاً خلاف آنرا گفته است. شرایط و سرعت تحولات مانع می شد که رجوی بتواند، روی حرفهایش تمرکز کند. زیرا نشست ها درونی بودند و در سیمای آزادی پخش نمی شد.

رجوی پس از ۶-۷ مرداد سال ۸۸ و ۱۹ فروردین سال ۹۰، و کشته و زخمی شدن بسیاری از افراد، هم در اشرف و هم در لیبرتی می گفت: «اگر همه هم برن (کشته شوند) و تنها مریم بمونه، برای من بسه!»



«رجوی در لیبرتی درباره عدم حضورش پس از سرنگونی صدام گفت: «اگر من در اشرف می ماندم، فشار بر اشرف بیشتر می شد من از اشرف رفتم (خود را فدای شما کردم) تا فشار از روی اشرف و شما برداشته شود.»؟ (وقتی می گویم همیشه دوبله دروغ می گوید، به هیچوجه قصد پررنگ کردن دروغ گویی او در کار نیست. بلکه این تذکار و سیاق ثابت رجوی است). عجیب است کاش این حرف را به بیرون از تشکیلات میزد، «شاید» بیشتر باور می کردند!»

مهناز شهنازی از زنان شورا ارشد رهبری در سال ۸۳ که سازمان بسیج داده بود برای ارتباط با خانواده ها، با این هدف که باید ۱۰،۰۰۰ نفر را جذب سازمان کنیم، می گفت: «یک نفر هم بیاوریم به ارتش، این تضمین جان رهبریت!». یعنی هدف حفظ جان رهبری بود! این حرف رجوی بهیچوجه درست نبود! مریم رجوی حتی پیش از سرنگونی صدام در اشرف گفته بود: «مهمترین مسئله برای ما، زنده ماندن مسعود رجوی است... اگر همه کشته شوند و فقط مسعود زنده بماند، کافی است. او می تواند سازمانی دیگری را، در هرکجای دنیا تأسیس کند.»

سال ۷۳ در جریان پروژه رفع ابهام و دستگیری ۷۰۰ تن از اعضا و شکنجه و کشته شدن تعدادی زیر شکنجه ها رجوی گفته بود: «پای حفاظت من در میان بوده است.» در واقع حفاظت یک چیز و دو کس اهمیت داشت: «زوج رهبری عقیدتی».

یکی از زنان شورای رهبری هم در همان دادگاه ها گفته بود: «اگر هزار نفر هم در این جریان کشته بشوند مهم نیست، فدای یک تارموی برادر (رجوی).

سخنان فوق، منهای سخنانی است که تمام مسئولین سازمان، از بالا تا پایین هر بار در باره جان آنها می گفتند. اما وقتی خود رهبران عقیدتی درباره خود اینچنین صریح سخن می گویند، دیگر نیازی به بیان سخنان مسئولین سازمان نیست.

توضیح اینکه من هم برغم همه بلاهایی که بر سرم آورده بود، به هیچوجه نمی خواستم رجوی در ببحوجه پس از سرنگونی صدام، مسئله ایی برای او پیش بیاید. و از اینکه محل امنی پیدا کند، که نورا دسترس رژیم و هرزبندی باشد، دغدغه ذهنی ام بود. وقتی هم در سال ۸۳ از هوشنگ دودکانی شنیدم که، جایش امن است، خیالم راحت شد و خوشحال بودم. مثل همان دروه ایی که از ایران در سال ۶۰ پرواز کرد، و به پاریس رفت. (غلقه های عاطفی در وجود نسل ما، چنین عمل می کرد، درباره رجوی، این نقطه قوت ما محسوب نمی شد!، بلکه نقطه ضعف ما بود. و همه ما از همین نقطه آسیب خوردیم).

دمکراتیسم = شرک

۴) رجوی در سال ۶۳ با رسیدن به مدار رهبری عقیدتی، پایه های شرک (دفتر سیاسی) سازمان را منحل کرد. از نظر مسعود رجوی، از آنجایی که رهبری عقیدتی برترین بنده شایسته خدا در زمین است!، بنا بر این تصمیم، تحلیل و تفسیر او بعنوان کانال وصل خدا، جایی برای دیگران باقی نمی گذارد و در نتیجه هرگونه مشارکتی در تصمیم گیری، همانا شریک شدن با رهبری عقیدتی متصل به خدا بود. از این پس «دفتر سیاسی» چیزی جز یک ارگان شرک ورزی نبوده و نیست، و باید منحل می گشت. همچنانکه در آغاز گفتیم، از نظر رجوی توحید مساوی است با رهبری عقیدتی، نقطه اصلی شرک در سازمان در همین نقطه بسته شد. در سازمان شرک به رهبری جرم بود، اما شرک به خدا، نه. (زیرا سازمان با پدیده های مادی روی زمین کار داشت، یعنی رهبری عقیدتی).

پس از انحلال دفتر سیاسی، فاصله رجوی با دیگر مسئولان سازمان، فاصله یک رهبر با نیروی «اجرایی» بود. کما اینکه در سال ۷۲ با ایجاد «شورای رهبری» متشکل از زنان، یک لایه و در واقع باید گفت هاله ایدئولوژیک پیرامون «رهبری عقیدتی» کشید؛ و تمام مردان مجاهد زیر هژمونی همین زنان قرار گرفتند. در سازمان هیچ مردی نبود که بالای سرش بدون استثنا یک زن نباشد. این امر پیش از اینکه رهایی زن را در نظر داشته باشد. در قید و بند نگهداشتن مردان توسط زنان بود. همان زمانی که رجوی بصراحت در سال ۷۰ می گفت: «آن نره خره از سازمان می خواهد برود، دست زنت را هم می گیرد و می برد. آنها برای من به سازمان آمده بودند.» بدینوسیله رجوی با یک تیر دو نشان زد! با هژمونی زنان بر مردان مجاهد (زنان که تاریخاً زیر سلطه بودند) و بقول مریم رجوی خدایشان همسرانشان بود. با بکارگیری هژمونی زنان بر مردان، هر دو طرف مقابل (زن و مرد مجاهد) را برای همیشه در یک ساختاری که به آن بار ایدئولوژیک داده شده، و تحت عنوان مبارزه با «تضاد دوران» و غول «جنسیت» برای همیشه زیر سلطه خود بکشد. (رجوی معتقد بود تضاد دوران جنسیت است. و در عمل بحث را نازل می کرد و می کشید به مسائل جنسی افراد، و همه متهم بودند که بدلیل مسائل جنسی، امر سرنگونی رژیم پیش نمی رود؟. تضاد دوران در سال ۵۸ امپریالیسم بسرکردگی امریکا بود. و تضاد دوران در اشرف و عراق، مسائل جنسی مجاهدین؟. رجوی هرگز نگفت که پیامبرش که بقول او عشق خدا بود!، زنان را به بیسترمی برد، نه یکی، نه دوتا، نه چند تا...، اما تمام عربستان و مرزهای کناریش را فتح کرد. رجوی می گفت: «تضاد دوران جنسیت است، اما خودش، نه یکی، نه دوتا، نه چندتا...، همه را به رقص و سرویسگاه می برد...، بنام به این توان رهبری عقیدتی...، و دروغهای دوبله اش. چنین توحیدی (شرک زدایی از سازمان و حذف دفتر سیاسی) سراز توتالیتر است در آورد. در پشت این فرهنگ و مناسبات زن سالار و مرد ستیز، این رجوی بود که احساس امنیت می کند. تمام این طرح و برنامه طبق یک سناریو از قبل چیده شده، توسط رجوی به اجرا درآمد:

همچنانکه مهدی ابریشمی گفت: «بیچ ایدئولوژیکی حل مسئله زنان و مسئل همدیفی و آوردن یک زن در رأس رهبری بلحاظ ایدئولوژیکی محصول خود مسعود بوده است. داستان ازدواج و طلاق داستانی بود که بعداً دفتر سیاسی آن را دنبال کرد» مجاهد شماره ۲۵۶ صفحه ۹ «پس این راه دقیقاً به ازدواج مریم و مسعود منتهی می شد. اگر مسعود د زن داشت، مریم مجرد می ماند، چرا که مشروط بودن مسعود به همسر سابقش یک الزام دیگر انقلاب بود» مجاهد شماره ۲۵۵ صفحه ۲۳

کاش ابریشمی معنای حرفهایش را می فهمید! «اگر مسعود زن داشت، مریم مجرد می ماند.» اگر بحث مبارزه با دستگاه جنسیت و رهایی زنان است! چه فرقی می بایست بین مرد وزن وجود داشته باشد؟ اگر مریم همسر داشت، چرا مسعود مجرد نماند؟

دم خروس مبارزه با جنسیت در سراپای مدعیان نفی استثمار از زنان و... را می بینید؟
در این دستگاه، عمق دیدگاه مطلقاً جنسی ابریشمی پیداست!، کما اینکه مریم نیز چنین است! آنها رابطه زن و شوهر را، بطور مطلق یک رابطه جنسی میدیند، و نه چیز دیگری!

رجوی نیز چنین سسی به آن می زد: «وامروزی تردید همه زنان و دختران مجاهد یک مریم هستند: اینطور نیست مریم؟» (و خطاب به جمعیت) آیا اینطور نیست (تأیید حضار بویژه خواهران مجاهد) « مجاهد شماره ۲۵۳ صفحه ۴۶

زوج رهبری عقیدتی در واقع فرم و پوشالی بیش نبود، آنچه در محتوا پیش رفت، مریم آینه ای بود برای سازمان و اعضا و تشکیلات (همه چیز فدای رهبری).

دمکراسی = شرک نامیده می شود. اما رئیس جمهور برگزیده مقاومت (رجوی) بلاانقطاع از « اسلام دمکراتیک و بردبار » سخن می راند؟ من واقعاً ایمان دارم که شرم حسی است انسانی، و بقول مارکس انقلابی، اما شرم حلقه مفقوده سیاست و ولایت... و غار اشرف... تا آلبانی و ولایت خامنه ایی است.



« نیرزد آینه بودن به آن همه تشویش که هر که جلوه فرو شد، تو رنگ گردانی » صائب تبریزی

اصول دین حقیقی سازمان، روی رهبری عقیدتی سوار شده

در سازمان قبله عوض شد. قبله نه مکه، نه خدا، و نه اسلام و نه مردم، بل یگانه شاخص «همه چیز»! یعنی رهبری شد. زان پس همه چیز رنگ تعلق به رهبری گرفت و همه چیز را در قاب رهبری دیدن. و هرگونه کفر از این «قبله گاه رهبری»؟!، مستوجب اَشْدَاءِ عَلَى الْكُفَّارِ گشت. در پیش روی ما یک آسمان سیاه و یک زمین باتلاقی و تیغ سرکوب گریز ناپذیر نشست عملیات جاری، در حکم «نیروی واکنش سریع» و قدرت ضربت جمع، سفره گشود.

۵) آقای رجوی! سی سال است می گوئید: «بحث ما از مسائل جنسی» افراد شروع نمی شود، بحث ما «دستگاه جنسیت» است! « اما سی سال است که ما شاهدیم که تمام موضوعات سیاسی تشکیلاتی - خطی استراتژیک و ایدئولوژیک، بطور مطلق بدون هیچ شکاف و ابهامی ناشی از مسائل جنسی» افراد و اعضای سازمان چه مرد و چه زن (و بقول خودتان: بخارات برادران نرینه وحشی و متجاوز، و اشعه دادن مادینه های مهرطلب و...) ربط می دهید. و این داستان بی پایان همچنان تا همین امروز ادامه دارد. اینها حرفهای من نیست، بلکه خودتان می گفتید: « این جنگ تا زمانیکه زنده هستید ادامه دارد. » همچنانکه محمد اقبال هم که در نشست خاص تحت عنوان «اجتثاث در رده تشکیلاتی» (ام او) (اعضای با سابقه و قدیمی) که حتی فیلم این نشست برای دیگر لایه ها پخش نشد! « اسفا که رجوی این واژه عربی را که به معنی ریشه کنی است، و نوری مالکی نخست وزیر عراق برای ریشه کنی اعضای حزب بعث بکار می گرفت، برای ریشه کنی افراد مخالف درون تشکیلات نیز از همین واژه استفاده می کند. هدف رجوی ایجاد رعب در میان اعضا بود و لاغیر) در اسفند سال ۱۳۸۹ در حضور شما گفت: «پدرش تا سن ۱۰۰ سالگی هنوز توانایی جنسی...» داشته و هدف اش سوژه های مشخصی در این نشست بودند...، می بخشید ما بدلیل احترام به آن مرحوم و دیگران از گفتن سخنان او می گذرم. (برخلاف سالهای اول که می گفتید که این مسائل (مسائل جنسی) یکی دوساله تمام می شود و دیگر آثاری از آن باقی نمی ماند. و مشخصاً در نشست خاص رده مسئولان نیروها که در حاشیه نشست های ۱۳۷۴ سال موسوم به حوض برگزار شد تاکید کردید که: «آلت جنسی تبدیل می شود به موش کوری که دیگر بعنوان یک عضو زائد در اندام انسان است).

اگر بحث مقوله جنسیت است؟!، پس اینهمه تهدید و ارباب و لجن مال کردن افراد و تأکید شما بر غسل هفتگی، که در سال ۱۳۹۴ به غسل روزانه و در آلبانی به غسل در صحنه تبدیل شده چیست؟! (در آلبانی نفرات سازمان سوار اتوبوس می شوند، ۲ نفر در انتهای اتوبوس هستند، یکی از آنها دو انگشتش را به جواد خراسان که از مسئولین سازمان است و در جلو اتوبوس سر پا ایستاده نشان می دهند، دیگری ۴ انگشتش را، آنگاه جواد خراسان در نشست در پایگاه سازمان، همین فتح الفتوح را برای دیگران نقل می کند که، بچه ها آنقدر پیشرفت کرده اند که درجا در صحنه فاکت ها و موارد جنسی شان را حتی بصورت ایستاده در اتوبوس هم گزارش می کنند. (شرم آور نیست که مجاهدین سوار اتوبوس شوند و در اتوبوس چند زن را ببینند و هر کدام به تعداد دفعاتی که مسائل جنسی به ذهنشان زده، درجا و همانجا به مسئولشان با انگشتشان، نشان بدهند و گزارش کنند. همچنین اعضای سازمان در آلبانی باید فاکت های جنسی خودشان را بهنگام تردد در خیابان ها و... بصورت درجا به نفر کنار دستی شان بگویند. یکی از اعضای

قدیمی سازمان که در سال ۹۵ از سازمان جدا شد، گفت: «من با س- ی به خیابان رفته بودیم او هریکی دودقیقه، به من می گفت: «من الان یک فاکت یا دفاکت جنسی داشتم. من از دستش خسته شدم، و به او گفتم: «بس کن این کثافت بازیها را، حالمو داری بهم میزنی...، چند ماه بعد س- ع هم از سازمان جدا شد.) چون این بحث جنسی تنها به ابزار سرکوب شما و تشکیلات تبدیل شده و هیچ کارکرد دیگری ندارد! شما خوب می فهمید چه می گویم! و چگونه این مسائل روی سرافراد آواری کنید!، و هر مسئله ای را به آن ربط می داده، و فرد را در هم می شکنید. همه افراد می دانند که اگر حرفی بزنند، با چنین تهمت و سرکوبی مواجه می شوند. راستی کیست که تاکنون با چنین بی حرمتی کثیف و در هم شکننده ای در تشکیلات مواجه نشده باشد؟!، یک نفر، ولوتنها یک نفر را نام ببرید!.

۶) سال ۸۰ در نشست های طعمه همه باید می رفتند، گزارش می نوشتند و در جمع می خواندند و اثبات می کردند که طعمه وزارت اطلاعات رژیم آخوندی هستند؟! بحث اصلی این بود که به همه می گفتید: «طعمه برو گمشو!»، همه ناچاراً باید بلحاظ ذهنی خودشان را لب مرز رژیم آخوندی و عراق می گذاشتند تا آنوقت قدری در اشراف را بدانند؟!، به عبارتی، برای پذیرش خط و خطوط شما و تشکیلاتی که بدست شما بطور مطلق سرکوبگر شده، جایشان لب مرز و رفتن و تحویل رژیم دادن است، مگر اینکه شرایط یا دیکته های شما را بپذیرند و اعتراف کنند و بنویسند و در جمع بخوانند و جمع هم آنرا اوکی کند! خودتان با چنین سناریویی از قبل مشخص شده ای از تهمت و تهدید، فضای اختناق و سرکوب راحکم کرده و چه بی حرمتی هایی که انجام ندادید. در اواخر همین نشست های چهار ماهه طعمه آمدید و گفتید یک «هدیه» برایتان دارم، و مریم رجوی هم از این هدیه بزرگ می گفت: «مثل همیشه مسعود قیمت را از خودش داده و به شما پرداخت کرده است!» و بعد فهمیدیم این هدیه شما، «غسل» از ناپاکی و رجس دوران است. (رجس: پلیدی ناپاکی- رجوی واژه قرآن را برای اثبات نظرات خودش اخذ می کند). اسمش هدیه بود اما این هدیه، اجباری بود! و در سالهای بعد، به چنین هدیه ای؟! آنقدر ضوابط و مرز سرخ برای اجرای آن گذاشتید که فضای بازداشتی و زندان را ایجاد می کرد. صریحاً ضابطه خوانده می شد، که اگر کسی به هر دلیل کاری، یا بیماری و بستری شدن و... به نشست غسل نرود. اجازه خروج از مقر را ندارد. اگر چه خروج از مقر هم اختیاری نیست. بلکه با ویزای فرمانده و برای کارهای مشخص طبق دستور روزانه است، نه بصورت خروج آزاد و دلخواه. و اساساً درب و مانع میله ای و کیوسک دژبانی و بیرگه و ویزای خروج در هر مقر برای همین امر بود. بلکه عدم اجازه خروج حتی برای کارهای سازمانی و تشکیلاتی است. و اگر فرد کار و مسئولیتش بدلیل عدم خروج، انجام نشود، باید دوضرب پاسخ مسئول و جمع را در عملیات جاری را بدهد. به این صورت جمع ابزار سرکوب می شد.

آقای رجوی! آیا شما نمی دانید پس از سکنه مغزی که ۳۳ روز بعد از آن مرا به دکتر نمی بردید. چون هدفشان کشتن من بود، و داروی تاریخ مصرف گذشته و توصیه های برخلاف نسخه پزشکی و... داده بودید، روز جمعه ساعت ۱۰ شب به دکتر بردید (شرحش را جداگانه داده ام) وقتی ساعت یازده شب آمد مقر، فرمانده مقر علی اکبر انباز (یوسف) نشست داشت، و من باید با آن وضعیت بیماریم منتظر می ماندم تا نشست غسل را اجرا کنم، چون در زمان بندی نشست غسل، پس از ۳۳ روز رفته بودم دکتر؟!، الیهایه ساعت ۱۱۴۵ شب رفتن نشست غسل. چون غسل باید انجام شود! این معنی هدیه شما است. شما حتی از آدمی که سکنه مغزی کرده و بدلیل خرد شده مهره کمر بستری است، و در سه نقطه زانو ها و مچ پا پارگی رباط های متقاطع و مینیسک و رباط دارد، و با عصا هم به زحمت تردمی کند، نمی گذرید. سی و سه روز بیرحمانه دکتر نمی برید تا مشخص نشود که چه بلایی می خواستید سر او بیاورید. اما باید آخر شب هم شده، بیاید و شما نشست غسل را انجام دهید؟، شما غسل را مرز سرخ کرده بودید. این همان کارکرد مرز سرخ است (سرکوب)!، آدمی را که هدفشان کشتن اوست را هم، به نشست غسل می برید؟!، مفهوم است کارکرد غسل برای چیست!.

۷) در سال ۱۳۹۴ نشست غسل هفتگی، طبق یک سناریو از پیش ساخته شده تبدیل به نشست غسل روزانه شد. (تمامی اعضای سازمان، غیر از آقا و خانم رجوی، می بایست آنچه در ذهنشان از مسائل جنسی در طی روز ایجاد می شود، در دفتر چه کوچک جیبی که همه اعضا نزد خودشان دارند، همان موقع، ثبت می کنند و در پایان هفته، پنج شنبه و جمعه ها، در نشست جمعی یگان یا ترکیب جمع خودشان، گزارش هفتگی جنسی خود را می خوانند. فی المثل اگر کسی پدر یا مادرش روز چهارشنبه در اشراف یا لیرتی بمیرد!، همان فرد باید روز بعدش پنج شنبه یا جمعه ها، بیاید و فاکت های جنسی اش را بخواند!، این یک امر عادی در سازمان است... و مرز سرخ اعلام شده و باید هر فرد در پنج شنبه و جمعه گزارش را بخواند!)

آقای رجوی! بعد از یک ربع قرن از شروع مرحله طلاق ها و جنگ با دستگاه به اصطلاح جنسیت...؟!، باید این مسئله کمتر و خفیف تر می گشت، انقلاب ایندولوژی یک باید چنین محصولی می داد، نه اینکه نشست غسل بدلیل همان فساداتی که شما در سال ۹۴ در لیرتی پیام دادید، به شکل روزانه اجرا شود؟! این که پیشرفت نیست! این را محتوای پیام شما می رساند! خوب می دانید چه می گویم. سال ۷۴ در مورد مقوله جنسی می گفتید: محو می شود و از بین می رود... چرا هر چه بیشتر می گذرد، نه تنها حل نمی شود، بلکه با ضوابط و سرکوب سخت تر و واحد ترش می کنید؟!، راستی با چه سناریویی اینبار غسل هفتگی را، به روزانه تبدیل کردید؟!، من وقتی از افرادی که جدیداً جدا شده اند، موضوع را شنیدم؛ از شیوه ای که بکار بردید اصلاً تعجب نکردم و عجیب اینکه نفری که تازه جدا شده بود، هنوز در چنگال حرفهای شما و سناریوی ساخته و پرداخته تان، قدرت فکر و فهم این ترفند سناریو سازی همیشگی تان را نداشت. چون هنوز در فضای تهمت و تهدید و سرکوب شما نفس می کشید. اینبار هم شما خودتان مستقیماً وارد شدید و پیام دادید، با این سناریو سازی که: «تعدادی از افراد برنامه «سی ان ان» می دیده، آنرا ضبط و به همدیگر می دادند. و گفته بودید ما ۳ نفر را که در این رابطه باند تشکیل داده بودند را اخراج کردیم. و از این پس غسل هفتگی روزانه می شود!.

اول اینکه بدلیل یک بی نماز در مسجد رانی بندند!

دوم اینکه چه ربطی به نشست غسل هفتگی و تبدیل آن به نشست روزانه و تعمیم آن به همه افراد دارد.

سوم اینکه برنامه سی ان ان از پیش ضبط شده واز سانسور و فیلتر عبور کرده است وبا تاخیر پخش می شود وهمه صحنه های آن حذف می گردد. شما از کدام برنامه ...حرف می زنید؟! حتی همین سی ان ان وبی بی سی کنترل شده و پخش تکراری، درمواقع خاص کلاً قطع می شود(مثل سفر وزیران دولت امریکا به عراق یا بان کیمون و...) تا هر خبر و بحثی درباره لیرتی به افراد منتقل نشود.

چهارم اینکه کسی آنجا توان ضبط ندارد. هیچ کس به کنار دستی اش اعتماد ندارد، چه رسد که نوار و برنامه آنچنانی ضبط کرده وبه دیگران بدهد. وطبق ضابطه کامپیوترها در اتاق جمعی ومانیتورها تماماً در دید همه قرار دارند.

پنجم اینکه همه کامپیوترها جمع شده ودریک اتاق است ودراواخر ۱۳۹۳ سرور نیزبه اتاق خواهر فرمانده همان مقر منتقل شده و امکان هیچ گونه ارسال از یک کامپیوتر به کامپیوتر دیگر وجود ندارد و هرگونه ارتباط عرضی، جز یک کانال مشخص(فرمانده) مسدود شده است؟!.

ششم اینکه برنامه سی ان ان فیلتر شده بدلیل حضور کمیساریا و یونامی و پرسش آنها در این رابطه که چرا شما با دنیای بیرون قطع هستید تنها برای سفید سازی پخش می شود. سازمان کجا وسی ان ان و... کجا؟، هیچ گربه ای، مخصوصاً هبری عقیدتی فی سبیل الله موش نمی گرد.

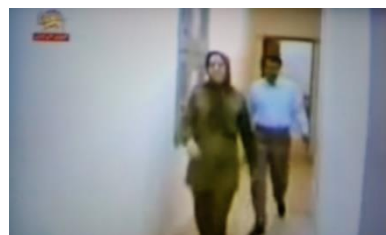
آقای رجوی شما خوب می دانید که این سناریویی برای تبدیل غسل هفتگی به غسل روزانه است. آیا واقعاً شما کار دیگری بغیر از کنترل چنین برنامه و مسائلی ندارید؟! راستی اسم آن ۳ نفر اخراجی راهم اعلام کنید!. آقای رجوی می خواهید من اسامی افرادی را بدهم که مسائل اخلاقی... داشتند. اما همچنان در تشکیلات هستند وشما با آنها مشکلی نداشتند و اتفاقاً بعکس، مسئولیت بیشتری هم گرفته اند؟! زیرا مجبور هستند تماماً به امپال شما تن بدهند!. مشکل شما چیست که نمی توانید صادق باشید واز این شیوه های کثیف استفاده می کنید؟! این هما سوال اصلی است که سی سال است به همین خاطر، همه چیز را به چاه ویل خود شیفتگی تان ریخته اید.

اصول دین شما، غیر از رهبری عقیدتی و دستگاه جنسیت(والبتّه در عمل مسائل جنسی افراد) چیز دیگری است؟.

۸) در سازمان مجاهدین همه اعضا بنابه حکم رهبر، همسرانشان را طلاق دادند، آلا زوج رهبری عقیدتی؟. در حالیکه خود باید الگوی چنین کاری می شدند.



حتی رجوی با زرنگی خاص خودش پس از بمباران وتهاجم امریکا در سال ۸۲ و سرنگونی صدام، در اولین پیامش گفت:«اتفاق خواب و رختخواب من ومریم هم بر اثر بمباران از بین رفت. بدین وسیله می گوید: من ومریم هم زیر بمباران بودیم!، مریم در اشرف است!، وبی اطلاعی اعضا از رفتن مریم به پاریس را ضربت گیری می کند و علنی نمی کند.



در سازمان مجاهدین، همه اعضا باید یک دفترچه کوچک داشته باشند. وموارد روزانه فاکت های جنسی خود راکه به ذهن وعین و یاد رختخواب مواجه می شوند نوشته ودرنشست غسل جمعی بخوانند. و اگر فاکت جنسی عطف به خواهری در تشکیلات بوده، باید نام آن خواهر را هم نوشته وبه گزارش الصاق کنند. اگر این فاکت ها با خواهر مشخصی تداوم داشته باشد. باید گزارش ویژه بنویسد که آن فرد به این خواهر پبله کرده است و...، والنهاییه یا او یا آن خواهر طبق این گزارشات به مقر دیگری منتقل می شوند. بنا بر این هرنشانه وعلائم ولحظه جنسی(صدای خواهری راشنیدم لحظه جیم جنسی) داشتیم. خواهری را دیدم لحظه جیم داشتیم. خواهری می آمد تمایل داشتیم به سمت اونگاه کنم که جیم بود. با دیدن لبخندخواهری لحظه جیم

داشتم. یاد عفویته قبلی (همسر) افتادم، لحظه کثیف و حرام عاطفی داشتم، که با این استفراغ خشک شده (همسر و طلاق آن) مرز سرخ رد کردم و با یاد آوری امضاء محرمیت با رهبری پس زدم. و... همه باید چنین فاکت هایی را در جمع بخوانند. من می دانستم برای کسانی که درباره همسرشان در حضور جمع فاکت می خوانند درابتدا ساخت بود. کما اینکه برای من که از ابتدا مجرد بودم و چنین فاکتهایی را می شنیدم! اما به مرور این مسائل را برای همه جا انداختند... همه مثل آمه های بی روح می نشستیم و فاکت می خواندیم و سپس بریف هفتگی تجارب و جمع بندی و رهنمودهای نشست غسل که توسط احمد واقف (مهدی برای) تدوین و ارائه می شود خوانده شده و نشست تمام می شد. همه اعضا و حتی بیماران در حالت وخیم باید در نشست غسل شرکت می کردند! و چنین گزارشاتی را از یک لحظه... میدان دادن به جیم (مسائل جنسی) را می خواندند، همه از بالا ناپایین چه زن و چه مرد باید می خواندند. آلا رهبری عقیدتی!



«زنان»، قلمرو رهبری

هیچ کس نمی تواند و نباید یک فاکت ناگفته با هر زنی یا همسر قبلی اش چه در خواب و چه بیداری داشته، اما بتواند با رهبری یگانه باشد. آقای رجوی! شرم آور است که یکی از زنان اعضای ارشد شورای رهبری بگوید: «معلوم است که رهبری با خواهر مریم همبستر می شود. این مسائل برای ما حل شده است.»

«نیزه داران در مصاف و بیضه داران در لحاف هردو در رزمند اما این کجا و آن کجا» ایرج میرزا

سال ۸۰ نشست غسل هدیه ایی بود، که بقول مریم رجوی، رهبری به تمام اعضایش داد و مثل همیشه کلان پرداخت همیشه از سوی رهبری بوده برای مجاهد و مبارز و پاک ماندن ما! اما مریم رجوی زنان شورای رهبری را در نشست رقص رهایی و سپس همبستر شدن با رجوی، هدیه ایی بود که به رهبری عقیدتی می داد. معکوس هدیه ایی که رجوی به ما داده بود خودش اینچنین هدیه ایی از مریم می گیرد.

اما با اینحال باز هم همه اعضای سازمان غرق مسائل جنسی هستند! و بقول رجوی در نشست حوض سال ۷۴: «شما برادران همه شاش تان کف می کنید!» همه مجاهدین چنین هستند، آلا رهبری عقیدتی؟! با چنین فرافکنی ضد توحیدی، ضد مردمی، ضد انسانی و ضد انقلابی! چه باید کرد؟

من تنها در فافوق متناقض می توانم این مسائل را بازگو کنم! ساعت ۵۶:۲۰ دقیقه صبح ۷ مرداد ۱۳۹۵ است. پس از ۳۶ سال که در سازمان مجاهدین بودم و بیش از ۷ سال زندان و شکنجه... و ۳ سال در سلولهای انفرادی و تاریک خانه های گهر دشت، که زیباترین و پیرانرژری ترین و سرخوش ترین... دوران زندگی ام بوده، اکنون باید خنج برچهر و قلب خونین بکشم. نوشتن سطور فوق برای من هرگز افتخار نبوده! هرگز! ما داریم زخمهای کاری بر پیکرمان را نشان می دهیم. که یک مقاومتی را اینچنین به لجن یک رهبری منحن کشیدند. آیا باید حقیقت را بگوییم؟ بی آنکه ذهن محاسبه گری برای سود زیان خود داشته باشیم؟ یا سکوت کنیم! اگر حقیقت این است، و ما فرزندان همین مردم و همین خلق و همین آب و خاک هستیم، باید که با مردم و خلقمان محرم و یگانه باشیم. آیا با روشنگری و بیان حقیقت، رژیم جنایتکار آخوندی حاکم بر میهن، سوءاستفاده می کند؟ و به جیب آنها ریخته؟ و باعث تقویت آنها می شود؟ اول از همه باید گفت: اگر می گویی گفتن این مسائل خوب نیست!، پس چرا انجامش می دهی؟ نکردن اینکار مهم است! آقای رجوی! انجام چنین کارهایی، نامشروع است، نه بیان کردن چنین حقایقی! دوّم اینکه این رژیم مشرعی ندارد که بخواد تقویت بشود! قیام آخرین در سال ۸۸، ودی ماه ۹۶ یکبار دیگر نیز همین را اثبات کرد. آیا با سکوت ما و عدم افشاء حقایق، رهبری عقیدتی سرسوزنی از اپورتونیسیم و زندان و شکنجه و سرکوب و سانسور قطع رابطه اعضا و تشکیلات با جهان خارج و توتالیتریسیم مطلق برای ادامه همین حیات خفیف خاننانه کوتاه آمد؟ یا بلکه بعکس، بیش از پیش با ترفندهای روز بروز افزایش یابنده بیشتر و بیشتر به آن ادامه داد. آیا باید بر اخطاپوس اپورتونیسیمی که تمامت سازمان را دربر گرفته، چشم و لب فرو بست؟ ما برای آزادی مردم آمده بودیم، یا برای ایجاد توتالیتریسیم مطلق در سازمان؟ حجم دروغ و فریب سازمان را بپوکند. اینجا آلبانیا است. همه اعضای سازمان در یک ساختمان ۸ طبقه که تمام شیشه های پنجره های آنرا با کاغذ سفید پوشانده اند. تا اعضا چشمشان به زنان نیفتند. اینجا که عراق و دولت مالکی نیست که اطلاعاتی بدهند: «دولت وابسته به رژیم ولایت فقیه مالکی مانع خرید تلفن همراه برای اعضا می شود!» اینجا به اعضا پول نمی دهند! تا مبادا مخفیانه تلفن بخرند! سازمان تأکید کرده تلفن همراه و اینترنت ممنوع است. تماس با خانواده ممنوع است، و بیرون رفتن بدون ویزا و خروج از پایگاه! ممنوع است و...، حتی برای انتقال کیسه زباله های پُر شده به منبع زباله در خیابان که در بیست متری خانه اعضای سازمان قرار دارد، باید دوفره ترد کرده و اسم خود را در دفتر نگهبانی مستقر در جلو در خروجی را بنویسند! این روح و جوهره توتالیتریسیم موجود در سازمان و رهبری عقیدتی است! توحید تبدیل به مضحکه ایی شده است در دست رهبری عقیدتی. اینجا آلبانیا است، حتی همسایه های آلبانیایی، مجاهدین را مسخره می کنند که دو نفره برای انتقال کیسه زباله به منبع در ۲۰ متری پایگاه ترد می کنند و...؟!، شما پس از سی سال از غار اشرف بیرون آمدید و اینک مضحکه مردم عدای آلبانی شده اید که خود ۳۰ سال در غار انور خوجه بوده اند؟

«هر آن که درباره‌ی حقیقت سکوت اختیار کند، دروغ گفته است.» «پاروسلاو سایفرت» برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات در سال ۱۹۸۴

چهار فصل مجاهدین و یک روضه ایدئولوژیک و تکراری «رهبری عقیدتی»

۹) آقای رجوی! سی سال است که هر روز همین بحث از صبح تا شب، حتی به هنگام خورد و خوراک تا استراحت و خواب افراد، فقط به این مسئله پرداخته و بسط داده می‌شود. شما جزء به جزء این برنامه‌ها را می‌دانید. آخرین باری که در عید قربان ۹۳ در لیبی بودم می‌سرو نهار را در محوطه بیرون چیده بودند. آن روز عمداً دیررفتم. بیش از ۹۵ درصد افراد غذا خورده و رفته بودند. اما هنوز ترانه‌هایی که برای وجود خاطر رهبری شما اجرا شده، پخش می‌شد. غذا چلوکباب بود، با ۲ کباب، سه تکه مرغ، دو تکه گوشت بزرگ با دو نوشابه و مخلفات دیگر. با اینکه اکثر افراد رفته بودند، اما تنها در مدت زمانیکه من سر میز نهار بودم پنج ترانه پشت سر هم از ترانه‌هایی که مختص شما سروده و خوانده شده، پخش شد. یعنی همه باید بدانیم، صاحب غذا کیست! غیر از این مورد قبل و بعد از نماز صبح عید فطر، باید شعارها حول نام شما باشد. در پایان نماز عید قربان یا عید فطر هر سال، طبق معمول، ۳۰ دقیقه دعای جمعی می‌خوانیم، ابتدا دعا برای مریم و سپس متن یا نوار دعای مریم که بیشتر این دعاها، برای رهبری عقیدتی اختصاص دارد. البته یک دعا هم برای خودمان می‌خوانیم و تنها برای این است که ما برای رهایی از چنگ آلودگیها و ناپاکیها و گناهانمان... لیاقت فهم رهبری و نعمت راهیافتگی را در بایم! بعد از نماز، صبحانه و شیرینی و طبق معمول عید های مذهبی، نواریک و نیم ساعته زیارت رهبری در مکه را که را برای شست و هشتمین بار (بصورت پخش تشکیلاتی! و جدا از پخش برنامه سیمای مقاومت که سالی دوبار پخش می‌شود و بیامناسبت های دیگر) دیدیم. البته در این دوسه سال آخر کوتاهش کرده اند. چون فهمیده اند که برای نفرات خیلی تکراری و خسته کننده شده...، اما دیدن فیلم زیارت شما هم جزء سنت های عید فطر و عید قربان و اسلام شده است. آیا شما این مسائل رانمی دانید؟ بعد از نماز جماعت شب، ۷۰ تا ۸۰ درصد دعاها فقط سخنان مریم و دعاها یا او برای رهبری عقیدتی، یا دعاها یا شما برای انقلاب مریم و خودمریم است؟! چند تا هم از قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه است که در همین دستگاه رهبری عقیدتی صادره شده است. بیچاره خدا!، که چه حسادتی به شما می‌کند. حتی بیشتر از اسماء خودش، در دعاها، از صفات شما نام برده شده! در دستگاه ایدئولوژیک شما و مریم، یک نفر اصلاً جای ندارد و آن مظلوم، خداست! حتی در شروع دعاها یک بسمه الله و بنام خدای خشک و خالی... هم نیست. چون اکثر دعاها همان متن سخنرانیهای مریم در نشست ها و سخنرانی های او است، که تبدیل شده به دعاها یا ما. این وضعیت یک روز تعطیل عید ما است!

بدون نشست ها روزانه نشست عملیات جاری، نشست غسل که البته اکنون روزانه شده، هم در لیبی و هم آلبانی...! نشست های لایه ای با اف یا اف مقر یا بالاتر و نشست روزانه کمیته ها، نشست صفر صفر، نشست کاری و نشست موضوعی و نشست سرویس تشکیلاتی و نشست... های بی پایان بحث های ۳۰ ساله، که هر ماه یا هر سال این زنجیره در کمیته و کیفیت سخت تر و بسته تر و گریز ناپذیر تر... شده است. شما که معنی نشست را می‌دانید چیست؟! تنها در ماه رمضان سال ۱۳۹۲ (بمدت بیست روز از صبح تا نیم ساعت قبل از افطار، مستمرو یکطرفه حرف می‌زدید، بدون انتراکت؟! نصف این نشست درباره آقای دکتر کریم قسیم و آقای محمد رضا روحانی و لعن و نفرین و لجن مال کردن و تهمت زدن به آنها بود. (خوب است که زبان روزه داشتید!) و باز هم پس از افطار نیز، در نشست شبانه، یکبار دیگر، بحث صبح تا عصر شما از روی متن چاپ شده مرور می‌شد! تنها ۳ ساعت برای نماز جماعت و افطار و شام و نشست عملیات جاری و مرور بحث ها... وقت داشتیم.

در شب شهادت امام علی هم باز سنت شد و سنت اش کردید! تا باز هم هر سال در شب قدر به دیدار مولای بریم؟! اما بجای «علی»، با ولی، یعنی ولی فقیه مجاهدین، و با شما و برای شما، تجدید عهد و پیمان بکنیم و بنویسیم!، و قدرمان و نقشه مسیرمان را رقم بزنیم! همه چیز از شما شروع و به شما ختم می‌شود! هنوز هیچ کس در خارج از سازمان نمی‌داند که ما چند بار در سال مجبوریم با شما تجدید عهد کنیم! این تجدید عهد و پیمان جدای از آن تجدید عهدهایی است که شما در شرایط سیاسی مشخص نشست می‌گذارید، و دستور نوشتن تجدید عهد می‌دهید. بامتن از پیش مشخص شده ایی که خودتان نوشته اید! و همه باید همان متن دیکته شده را «با دستخط خودشان» بنویسند. تا بعد قابل استفاده (سوء استفاده) باشد. با کاربرد توگانه، هم برای شهدا و هم برای جادشگان.

آقای رجوی! شما چه چیزی را ارائه می‌دهید؟ شاه می‌گفت: «خدا - شاه - میهن» و بارها خود را نظر کرده ائمه معرفی می‌کرد. اما آنچه جریان داشت و می‌دیدیم تنها دعا و ثنا و ستایش و اظهار چاکری، چاپلوسی و نوکر منشی به اعلیحضرت همایونی بود.

خمینی آمد و گفت: «سلطنت خلاف حقوق بشر است.» (روزنامه اطلاعات ۱۲ بهمن)، و بعد ولایت فقیه را جایگزین کرد با سلطنت. و ولایت فقیه را هم آیینی کرد به ولایت مطلقه، خدای فقیه هم جباری بود که، تنها به ولایت آنها بعنوان آیت «الله» و حجّت «اسلام» و... امر کرده بود. «خدا - شاه - میهن» تبدیل شده به «خدا - ولایت فقیه - سپاه». ولایت فقیه و نهادهای زیر دست آن از جمله سپاه که بزرگترین کارتل اقتصادی و سرکوب و صدور تروریسم بود به همین دلیل غیر قابل نظارت و حسابرسی و پاسخگویی شد.



شما آمدید و گفتید: « ولایت فقیه یک حاکمیت ضدبشری است.» آیا جا داشت و دارد که یک رهبری مطلقه عقیدتی دیگری را سوار تاریخ و جامعه و روح و روان انسانها و مردم ایران کنیم، آنچنانکه سه دهه برای تشکیلات و اعضای خودتان یک هیولای ایدئولوژیک تمام عیار در غار توتالیتاریسم عراق و ویران شهر اشرف، ارائه دادید؟

«انشاء دیکتاتوری» ۱۳۹۲/۶/۰۰

من بدم می آمد

و نمی فهمیدم

که چرا - انشاء بنویسم

« از ماست که بر ماست »

عجبا !

« شاه » همین را می خواست !

من نمی فهمیدم

آنچه از دیکتاتوری بر سر ما می آید

جملگی

« خواست خداست » !

غافلا !

« شیخ » همین را می خواست

نمی فهمیدم

که چرا این تزویر

خواست خود ، خواست خدا میداند

و بسا بیشتر از آن ...!

بوالعجا !

که در این آمد و شد

هر که آمد !

« همین » را می خواست ...!

از کتاب: «قرارمان عشق بود نه کین!» سیامک نادری

رهبری عقیدتی در هزارتوی خودشیفتگی خویش

در دستگاه رجوی انسانها پسین مرگ جاودانه می شوند، و من می گویم انسان در بودنش جاودانه باشد، والا چنین امری جز مرده خواری، چیزی بیش نیست. استفاده از گوشت مُردگان آیینی است که رجوی چنین، کبابش را باد می زند. ایندولوژی رجوی چیزی از جنس مرگ است. از نظر او مرگ چیز خوبی است، اما نه برای خویش. ظرافت بیان او از مرگ و رقص بالای دار انقدر فخرمانانه و احساسی است که، خودش هرگز با چنین احساسی خو نگرفت و همواره از آن فراری بود.

همچنانکه در مسائل خطی و سیاسی با خون سفره تبلیغات را رنگین می کرد. رجوی برای شکوه نامش، شکوفه های خونین سر برداری خواست. ومی گفت: «پس از مرگتان هم من صاحب خون شما هستم.»

در نشست ها، همه همان چیزهایی را می گفتند که رجوی می خواست بشنود. و رجوی می گفت: «بُه بُه! چقدر رشد کردی!، چقدر فهم و ادراکت بالا و بالاتر رفته» قدرت، از رجوی چنین جانورتنهایی ساخته بود، که نمی توانست به هیچ کس اعتماد کند. رجوی می دانست که آنها حقایق را نمی گویند. از طرفی هم می دانست که اگر حقایق را بگویند، که هیچوقت هم چنین امکانی وجود ندارد، وضعیت از این که هست پست تر خواهد گشت.

رجوی «ماهیتش» را در رهبری عقیدتی یافت. همانطور که خمینی در ولایت فقیه

او انتخاب کرد هیچ کسی با او حرفهایش رانزند. بلکه همان چیزهایی را بشنود که خودش می گوید و می خواهد بشنود. در خارج از تشکیلات هم، که امکان حرف زدن و نقد و مخالفت وجود دارد، انگ و لجن پراکندن را ساز و کار دفاعی خویش قرار داد. زیر سایه رهبری عقیدتی، روز و روزگار روشنی نداشتیم. ما باید منتها به حالت انتظار می ماندیم تا او ظاهر شود، اما هر بار همان نگاتیو، بیش از پیش سیاه ترمی نمود. گویی هیچگاه ما تصویر روشنی از جهان پیش رو نخواهیم دید. در چنین روزهایی، چشم دوختن به آسمان و دیدن مهاجرت پرندگان در آسمانی که هیچ مرز و حصار ندارد، رؤیای دردناکی بود که، غمگانه از پرده ی ذهن می گذشت. زیرا جهانی که ما در آن قرار داشتیم، همه امور و مسائل ما در هم، زنجیر در زنجیر شده بود.

«کوچ» ۱۳۹۲/۰۰/۰۰

نگاه کن

کوچ پرندگان

چه زیبایی غمناکی دارد

کاش - غم و تنهایی ها

به زیبایی کوچها بودند

کاش - غم و تنهایی من

همسفر آنها میگشت

آه ای پرندگان مهاجر

- می شنوید ! -

پری از بالهاتان را

می خواهیم

تا غمناکی فصولم را

پرواز دهم

آه ای پرندگان مهاجر

پری از بالهاتان ...

از کتاب: «عشق خواهر من است» سیامک نادری

توحید یعنی رهبری عقیدتی

دریک کلام یعنی: هر چه آن خسرو کند شیرین بود؟

توحید در زمینه « سیاسی »

۱۰) سازمان و رجوی همواره می گفتند: تیم های ملی ورزشی، نمایندگان رژیم ولایت فقیه است. وبه همین دلیل هرگز هیچ خبری از آنها پخش نمی کرد. ویا اگر در خارج از کشور مسابقه داشتند برخلاف ایرانیان برای تماشا یا حمایت به استادیوم نمی رفتند و آن تیم ها مارک رژیمی می خوردند. در تیرماه سال ۱۳۷۷ در مسابقه فوتبال جام جهانی بین ایران و امریکا، در لیون فرانسه، سازمان برای کار سیاسی بسیج داد به استادیوم رفته و شعار سیاسی بدهند. از قضا شعارهایی در حمایت از تیم ملی فوتبال می دادند و یامی گفتند: «بچه ها ما گل می خوریم!» و هنگامی که گل زده می شد می گفتند: «بچه ها متشکریم» و...، اما این اولین و آخرین باری بود که چنین کاری صورت گرفت. و باز هم تمامی تیم های ملی که به خارج می رفتند تیم های رژیم آخوندی نام گرفته و بایکوت می شدند. در این زمینه هم شاخص فقط رهبری عقیدتی (رجوی) است! اگر تصمیم بگیرد به مسابقه فوتبال رفته و از تیم ملی هم با شعارها حمایت کند، این مشروع، اصولی، و مردمی است!، اما اگر خودش فرمان بدهد نروید، رفتن و حمایت کردن ویا دنبال کردن اخبار تیم ملی و... بی مرزی با رژیم محسوب می شود؟. معنی مرزبندی تنها با شاخص خودش (رجوی) بیان می شود. خود را مطلق می داند که اگر در استادیوم حضور پیدا کرد، تشویق تیم ملی و همراه با شعار سیاسی اصولی است، اما عدم حضورشان، باعث نامشروع شدن آن می شود. در واقع حضور و مشروعیت سیاسی در تیول رهبری عقیدتی است. توحید در زمینه « سیاسی » هم یکی از کارکردهای رجوی است.





عکسهای آقا و خانم رجوی در مسابقه فوتبال ایران و آمریکا در لیون فرانسه

پیام تبریک مریم رجوی به مردم و تیم ملی فوتبال عراق؟

جالب اینجاست که مسعود رجوی و مریم رجوی تیم ملی فوتبال ایران و همه تیم های ملی را، تیم رژیم آخوندی می دانند!. برای پیروزی تیم فوتبال عراق، به مردم عراق و تیم ملی این کشور تبریک میگوید:



پیام تبریک رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران به مردم عراق و تیم ملی این کشور

رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران خانم مریم رجوی پیروزی تیم ملی فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا را به مردم عراق و تیم ملی این کشور تبریک گفت و خطاب به آنان افزود: «مردم و مقاومت ایران و ورزشکاران مین دوست ایرانی، رودر روی فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران، پیروزی شما را پیروزی خودشان می‌دانند. امروز همه ناظران در منطقه و جهان متفق‌القولند که رمز پیروزی قهرمانان ملی پوش عراقی، وحدت و همبستگی درخشان آنها بود که در میان بحرانی‌های هولناک و درد آور کنونی، بهترین ساعات جشن و شادی ملی را برای تمامی عراقیان به ارمغان آورده.

خانم رجوی تأکید کرد: «در شرایطی که ۵ میلیون و ۲۰۰ هزار عراقی و عمده ناظران در منطقه و جهان، فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران را عامل اصلی تفرقه‌اندازی مذهبی و قومی و تهدید میرم دموکراسی و وحدت و امنیت عراق می‌دانند، مردم و مقاومت ایران و تمامی فعالان و مجاهدان راه آزادی ایران، در کنار مردم و نیروهای میهن‌دوست عراقی ایستاده‌اند و امیدوارند که با خلع پد از رژیم آخوندی در عراق، روزهای دانمی شادی و همبستگی و پیشرفت و خوشبختی برای کشور همسایه‌مان عراق فرا برسد.

گویای این تیم ملی فوتبال عراق، تحت حاکمیت دولت مالکی و بقول رجوی تحت امر رژیم آخوندی در ایران نیست؟. و چندین سال این دولت را به ولی فقیه و خامنه ایی نسبت نمی دادند؟. و کار به چاپ عکس در نشریه و تبریک کمیته ورزش شهر اشرف نیز کشیده می شود:



پیروزی تیم ملی فوتبال عراق، مرهمی بر دردهای بحران و سرمشقی برای سیاستمداران

پیام تبریک مردم رجوی، مردم و مقاومت ایران و ورزشکاران میهن دوست ایرانی، روزی روزی فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران، پیروزی شما را پیروزی خودشان می‌دانند. امروز همه سعادت‌بخش و شادان ملی را برای تمامی عراقیان به ارمغان آورد.

تیم ملی فوتبال عراق برنده جام ملت‌های آسیا شد
فصل فوتبال آسیا ۲۰۰۷ با پیروزی عراق در برابر بحرین با نتیجه ۱-۰ در دروازه ملی فوتبال آسیا به پایان رسید. عراق در این مسابقات با ۱۰ گل در دروازه خود و ۱۰ گل در دروازه حریفان، با ۳۰ امتیاز در رتبه نخست قرار گرفت.

تیم فوتبال عراق در این مسابقات با بازی در برابر بحرین در دروازه ملی فوتبال آسیا به پیروزی رسید. عراق در این مسابقات با ۱۰ گل در دروازه خود و ۱۰ گل در دروازه حریفان، با ۳۰ امتیاز در رتبه نخست قرار گرفت. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

سفر عراق به قطر در پی پیروزی تیم فوتبال عراق، این کشور به میزبان جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷ تبدیل شد.
تیم فوتبال عراق در این مسابقات با بازی در برابر بحرین در دروازه ملی فوتبال آسیا به پیروزی رسید. عراق در این مسابقات با ۱۰ گل در دروازه خود و ۱۰ گل در دروازه حریفان، با ۳۰ امتیاز در رتبه نخست قرار گرفت. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

شادی عراقیان خارج کشور
عراقی‌های خارج از کشور در پی پیروزی تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، جشن‌ها را با برگزاری تظاهرات و مراسم گوناگون آغاز کردند. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

پیام تبریک رئیس جمهور گزیده مقاومت ایران به مردم عراق و تیم ملی این کشور

رئیس‌جمهور ایران، جناب آقای محمد خاتمی، در پی پیروزی تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، پیام تبریک خود را به مردم عراق و تیم ملی این کشور ارسال کرد. خاتمی در پیام خود از پیروزی تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، پیام تبریک خود را به مردم عراق و تیم ملی این کشور ارسال کرد.

آنچه را که تیم عراق محقق کرد دولت نوری

تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، موفق شد با ۱۰ گل در دروازه خود و ۱۰ گل در دروازه حریفان، با ۳۰ امتیاز در رتبه نخست قرار گرفت. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

آنچه را که تیم عراق محقق کرد دولت نوری

تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، موفق شد با ۱۰ گل در دروازه خود و ۱۰ گل در دروازه حریفان، با ۳۰ امتیاز در رتبه نخست قرار گرفت. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

آنچه را که تیم عراق محقق کرد دولت نوری

تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، موفق شد با ۱۰ گل در دروازه خود و ۱۰ گل در دروازه حریفان، با ۳۰ امتیاز در رتبه نخست قرار گرفت. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

آنچه را که تیم عراق محقق کرد دولت نوری

تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، موفق شد با ۱۰ گل در دروازه خود و ۱۰ گل در دروازه حریفان، با ۳۰ امتیاز در رتبه نخست قرار گرفت. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

تبریک کمیته ورزش شهر اشرف

کمیته ورزش شهر اشرف، در پی پیروزی تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، تبریک خود را به مردم عراق و تیم ملی این کشور ارسال کرد. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

تبریک کمیته ورزش شهر اشرف

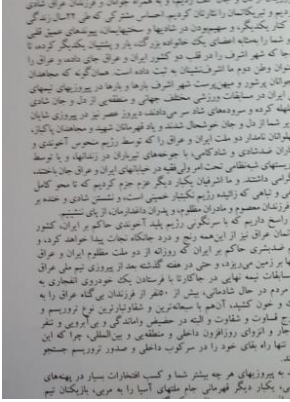
کمیته ورزش شهر اشرف، در پی پیروزی تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، تبریک خود را به مردم عراق و تیم ملی این کشور ارسال کرد. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

تبریک کمیته ورزش شهر اشرف

کمیته ورزش شهر اشرف، در پی پیروزی تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، تبریک خود را به مردم عراق و تیم ملی این کشور ارسال کرد. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.

تبریک کمیته ورزش شهر اشرف

کمیته ورزش شهر اشرف، در پی پیروزی تیم فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷، تبریک خود را به مردم عراق و تیم ملی این کشور ارسال کرد. این پیروزی برای عراقیان بسیار مهم است، زیرا این تیم در مسابقات جهانی فوتبال آسیا ۲۰۰۷ در رتبه نخست قرار گرفت.



همچنانکه طبق بیانیه ملی سال ۷۷ هرگونه تماس و مراد و حمایت از رژیم، فارغ از جناح بندیهای درونی این مرز سرخ اعلام شده بود! اما طبق معمول: «هرچه آن خسرو کند شیرین بود» نام به خامنه ای و رفسنجانی و همچنین به مجلس خبرگان رهبری، از این دست شیرینکاریهای رجوی است.

بخش دوم: خود شیفتگی

مردی برای یک فصل، فصل خود شیفتگی

خود شیفتگی در فوتبال عراق به معنای خود شیفتگی در فوتبال عراق است. این مفهوم به معنای خود شیفتگی در فوتبال عراق است. این مفهوم به معنای خود شیفتگی در فوتبال عراق است. این مفهوم به معنای خود شیفتگی در فوتبال عراق است.



« زمان، داناترین است، زیرا همه چیز را کشف می‌کند. » تالس، فیلسوف یونانی

رجوی تمام افراد سازمان را از آشبار انقلاب ایندولوژیک سال ۶۴ به پایین پرتاب کرد تا همه اعضای سازمان، تنها تصویر «خودش» را در آب و آینه خود انگاشته های جان شیفته و نام وبام وجاه بی همتایش را ببینند.

رجوی سال ۶۴ همه را از آشبار نیاگارا به پایین پرتاب کرد. اما خودش هرگز شیرجه نزد. به همین دلیل این فلنج ایندولوژیک را گرفت. اگر این شیرجه اصالت داشت، خود اولین شیرجه زنده بود. اصالت امری را از عمل صاحب عله آن باید دید و سنجید. نه از کسی که آنها را پرتاب میکند؟! اما خود نوک انگشت پایش نیز خیس نمی شود؟

رجوی به همه مارک می زد که مسئله دارند، اما خودش مسئله دارترین فرد سازمان بود، «خودشیفتگی!». رجوی هم مثل مظفرالدین شاه، حالت شاهی بهش دست می داد و در هر امری چنین بود: «خودمان از خودمان خوشمان آمد.»

داس خود شیفتگی همه ارزشهای سازمان را درو کرد

آقای رجوی! خودشیفتگی شما هیچ حَومرزی باقی نگذاشت. اما سوال این است که این خودشیفتگی تا کجا ادامه خواهد یافت؟! آیا مرز و نهایی خواهد داشت؟! مسیری را که شما پیموده اید، هیچ راه دیگری باقی نمانده، و هیچ راه برگشتی هم برای شما متصور نبوده و نیست! جز ادامه همین راه و البته ناپودی هر چه که هست! بیشترین کسی که به این موضوع اشراف دارد، خود شما هستید. زیرا کوچک ترین علانی از تصحیح انحراف و اپورتونیزم این چند دهه، ابتدا به ساکن، در درون تشکیلات خود را بارز می کند، به عبارتی اگر یک سرسوزن هیبت رهبری عقیدتی شما خش بردارد، کلیت ساختار تشکیلاتی ترک می خورد و فرومی پاشید. در آن صورت ابتدا می بایست پاسخ نیروهای خود را بدهید، که تنها با فریب و دغل، تهدید و ارعاب و سانسور و با اتکا به قطع ارتباط با جهان خارج و خانواده و دوستان و... تشکیلات را حفظ کرده اید. این نومیونی بی پایان بیش از یک ربع قرن سرکوب، و پنهان و پوشیده نگاه داشتن مسائل، چیزی از شما باقی نمی گذارد! اگر رژیم خمینی و خامنه ای می توانند سرسوزنی رفرم کرده و فضا را باز کنند، شما هم می توانید فضای مناسبات سازمان را باز کنید! رژیم آخوندی تنها بر سرشکافی که در انتخابات ۸۸ داشت، مردم از این شکاف استفاده کرده و به خیابان آمدند و چه هنرمندانه از روی موسوی و کروبی گذشتند و خود جریان قیام را رهبری کردند. بعضی ها هنوز فکر می کنند که می توانند با انتقاد و نصیحت، شما را به راه درست هدایت کنند؟! اما آنها هرگز شناخت درستی (اطلاعات درست و مکفی) از شما و عملکردهایتان در عراق و اشرف ندارند. و شاید هم کار سیاسی افشاگرانه است. به عبارتی به درمی گویند که دیوار بشنود! و منظور اصلی شان افشاء شما است. خوشبختانه یا باید گفت متأسفانه، من در این ۱۷-۱۸ سال اخیر، عملکردهای شما را از نزدیک نه تنها با پوست و گوشت، بلکه تا مغز استخون حس کرده ام. کاش چنین چیزی نبود. هر چه بیشتر شما را می شناختم، بیشتر متحیر می گشتم، نه قابل باور بود، نه قابل هضم. من آنقدر عاشق شما بودم که هزار بار دیدن و فهمیدن عملکرد شما، به معنای هزار بار مُردن و زنده شدن و باز مُردن بود. من یکباره به اینجا نرسیدم! فهمیدن چنین مسائلی و تحمل آن بسیار زجر آورو کننده بود! نمی دانید وقتی کسی عاشق کسی است و به دستور او شکنجه اش می کنند، چقدر درد آور است. شما حتی ممکن است باور نکنید، من با اینکه هزاران بلا در تشکیلات به سرم آمده بود و اتفاقاً در همان روزهای سرنوشت ساز پراکندگی در سال ۱۳۸۲، وقتی چند لحظه قبل از بمباران هوایی که زرهی ما در فاصله ۱۰-۱۵ متری سنگربا اصابت موشک توسط هواپیما منهدم شد، خیرسقوط صدام را از فرشید ریعی شنیدم. باز اولین لحظه بیاد شما افتاده، که دچار سختی نشوید و بغض داشتم و اشک... و این خارج از اختیارم بود؟! کارهایی که در این ۱۷ سال اخیر بامن کرده اید را، طی ۱۷ سال هم نمی توانم بنویسم. وای کاش صورت مسئله تنها من بودم، مسئله خیلی ساده بود! خودشیفتگی شما جایی برای کسی یا چیز دیگری باقی نمی گذارد؛ هچنانکه نگذاشته است!

هیچوقت نخواهید که رجوی و همسلکانش را نصیحت کنید. او چیزی برای از دست دادن ندارد، و به همین دلیل بی حیا و وقیح شده است. نصیحت او، معنای افشای همان مسائلی است که در پشت پرده قرار دارد و به همین دلیل او را چنین وقیح ساخته است. به همین دلیل هرگز از جلو به یک گاو، و از پهلو یک سگ وحشی، و از پشت به یک الاغ و از هیچ سمتی به رهبری عقیدتی نزدیک نشو، تا نصیحت شان کنی.

عراق خود درین بست بود. رجوی می خواست نه تنها خود را از این بن بست رها کند، بلکه می خواست خلق عراق را هم نجات دهد و خاورمیانه را هم از تروریسم عاری سازد. این توهمات او نبود. او اینقدر احمق نبود که نفهمد مشکل بزرگتر از قواره او است. مشکل او این بود که نمی خواست ونمی توانست عراق را ترک کند. اینکه چرا؟! این مسئله را خودش، خیلی بیشتر و بیشتر می داند، و بدان واقف است. به همین دلیل رهبری عقیدتی نمی تواند «شفاف» باشد. به همان دلیلی که نمی تواند حاضر باشد! و بجای آن شعروشعار را می پراکند: «شیر همیشه بیدار...» و هن شعارها، شعور را به سُخره می گیرد.

«در زندگی هر کس خط هایی هست که وقتی از شون عبور می کنید، هیچ وقت نمی تونی برگردی و آدم قبل بشی؛ که بهش میگن خط بی بازگشت!». ال پاچینو

درونیای رهبری چیزی نبود جز خودشیفتگی و لجن مال کردن همه

آقای رجوی! شما حرمت چه کسی و چه چیزی را نگه داشته اید؟! تنها چند نمونه راجهت آشنایی با درونمایه منحط خود شیفته تان یادآوری می کنم:

۱) سال ۸۰ در نشست عمومی، حبیب(ابوالقاسم رضایی) در حضور همه رزمندگان ارتش آزادیبخش، نزد شما بر علیه برادرش مجاهد شهید رضا رضایی، بالحن توهین آمیزی او را زیر سوال می برد و تیغ می کشد که: «رضا حاضر نشد به رهبری شما اذعان و اعتراف کرده و به آن تن دهد!». همانجا هم برای اولین بار این موضوع را علنی کرد و گفت: «کتاب راه حسین را هم شما نوشته اید، اما به اسم احمد رضایی چاپ کرده اید.» راستی چه نیازی بود که این حرفها زده شود؟! اگر شما در حق احمد رضایی لطف کرده بودید، باید دانسته باشید که «بزرگترین بی لطفی آنست که چنین صدقه کنی، چه رسد به چنین برخوردهای سخیف و مشمئز کننده ایی از منت نهادن و خود نمایی». البته شما در آن زمان می دانستید اگر نام احمد رضایی روی این کتاب بیاید، در آن شرایط و با آن نوع شهادتش، بیشتر بُرد و جاذبه دارد، تا اینکه نام شما بر روی کتاب بیاید، و همین هم کار درستی بود! (البته اگر صداقتی در کار باشد) اما چرا خود شیفتگی تان را افسار نمی زبید، و کارهای خوب گذشته تان (اگر صادقانه بوده!) را هم خراب می کنید. آقای رجوی! عملیات جاری که به ما می گوئید، همین هاست. چرا در این ۲۱ سال بعد از شروع عملیات جاری، خود یکبار به آن تن ندادید، تا ما هم از شما آموزش بگیریم. سرکوب جای آموزش را نمی گیرد.

شما برغم سخنان قبلی خود و اطلاعیه های سازمان و نشریه مجاهد، درباره پرواز بزرگ از تهران هم که به نام فرمانده فتح الله (مهدی افتخاری) ثبت شده، در سال ۸۰ در نشست طعمه ضمن محاکمه و لجن مال کردن او گفتید: «مهدی در پرواز بزرگ از تهران هیچ کاره بود، من فرمانده پرواز بودم». حتی بدلیل کینه ورزی، پس از مرگش هم پیامی ندادید، و هیچگاه حتی یکبار هم نام او را بر زبان نراندید!

نمونه جاه طلبی و کینه کشی رجوی بر علیه موسی خیابانی

برای ریشه یابی مسئله درونمایه رهبری، بگذارید در همینجا به گذشته برگردیم. در سال ۵۸ وقتی برای نیروهای تشکیلاتی و هواداران درباره جریان اپورتونیسستی سال ۵۴ توسط مسئولین صحبت و این به پایین(نیروهای تشکیلاتی و هواداران) هم منتقل می شد، گفته شده بود که: در جریانت ضربه اپورتونیسستی سال ۵۴، حتی موسی(خیابانی) هم به راست افتاده بود و مسعود او را از اپورتونیسسم بیرون کشید. طبعاً درز دادن این مسائل، تنها برای یکه سازی و بی بدیل بودن رجوی را، هدف گذاری کرده بود. در حالیکه سخنانی رجوی در سال ۵۸ در تبریز، برخلاف این ادعا بود که، موسی را ستون و لنگر تشکیلات معرفی می کرد. (زیرا این مسئله هم یکی از محورهای تحقیقات من بود، که رجوی از چه نقطه ایی به چنین فساد افتاد. و از بسیاری افراد نظر خواهی می کردم.)

۲) شما در مورد بهترین متحد خود آقای منوچهر هزارخانی هم در نشست عمومی دهه ۷۰، وقتی صحبت از شورایی ها شد، مشخصاً و به تأکید حتی نام آقای هزارخانی را بریدید و دست در جیب تان کردید و با حالت تأسف و مظلومانه گفتید: «والله ما قیمت اینها(شوراییها) را هم داریم از جیب خودمان می پردازیم. حتی برای همین آقای هزارخانی هم ما داریم از جیب مان می دهیم.» و با هر دو دست آستر جیب شلوارتان را بیرون کشیدید و طعنه آمیز نشان دادید!

آقای رهبر عقیدتی!، شما که قرآن خوانده اید!.

« وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ » به هنگام انفاق مَنّت مگذار و آن را بزرگ مشمر (و فزونی مطلب) سوره مدثر آیه ۶

لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی... ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با مَنّت و آزار، باطل مکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مثل او همچون مثل سنگ خاراکی است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (ریاکاران) نیز از آنچه به دست آورده اند، بهره ای نمی برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی کند. (بقره، ۲۶۴)

« قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ »

«گفتاری پسندیده (در برابر نیازمندان) و گذشت (از اصرار و تندی آنان) بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال آن باشد، و خداوند بی‌نیاز بردبار است.» سوره ۲ آیه ۲۶۳

قبل از حمله ائتلاف بین‌المللی به عراق در سال ۱۳۷۰ شورابیهها و آقای هزارخانی به اشرف آمده بودند. کاک صالح (ابراهیم ذاکری) نفرت حاضر در سالن لشکر ۴۰ را توجیه کرد که: «می‌خواهیم روحیه آقای هزارخانی را بالا ببریم، او بریده و از این حمله نگران است، باید رویش کار کنید و به او روحیه بدهید... می‌خواهیم آنها را اینجا شارژ کنیم و بفرستیم بروند (خارج)».۱۴»

در جای دیگری باز درباره هزارخانی با توهین و تحقیر و توی سر او زدن گفته بودید: «اگر ما نبودیم او در دنیای سیاست هیچ چیزی نبود، و کسی او را تحویل نمی‌گرفت. ما بودیم که او را به این نقطه رساندیم.»

با قطع کردن چاپ نشریه شورا (ایران زمین) با مسئولیت آقای هزارخانی، در چهارچوب طرح همبستگی ملی، می‌گفتید: «همه کارهای این نشریه و پرسنل و هزینه‌های آن با مجاهدین است، اما این نشریه با خط و خطوط ما پیش نمی‌رود و کار خودشان را می‌کنند. و مجاهدین نمی‌توانند نظراتشان را چاپ کنند. نبودنش بهتر از بودنش است!»



۳) در نشست‌های شورا که از سیمای مقاومت پخش می‌شد همیشه از آقای متین دفتری تعریف و تمجید می‌کردید که نوه و یادگار دکتر محمد مصدق است و ایشان را عصاره مبارزات مصدق کبیر و افتخاری برای شوراملی مقاومت می‌دانستید. حتی در مزار دکتر محمد مصدق در سال ۵۸، راه اندازی مراسم و سخنرانی...، شما گفتید: «الحق که ایشان نوه مصدق هستند، و از ایشان جز این انتظار نمی‌رفت» پس از جدایی ایشان می‌گفتید: «این مردک خرفت با زن خود خواهش اصلاً کسی نبودند و کسی هم اینها را نمی‌شناخت. بخاطر سازمان و خونهای مجاهدین است که این زالوهای بی‌چشم و رو در خارجه توانسته‌اند پنهانگی بگیرند. حالا فکر کنند که خبری است... اصلاً این مردک نوه دختری مصدق بود و هیچ ربطی به مصدق نداشت، و خون او در رگهای این بابا نبود، و ما او را بزرگ کردیم». در جای دیگری می‌گفتید: «این بابا می‌آمد اینجا (عراق) و ما باید برایش مشروب می‌گرفتیم که بخورد. زنش هم برای حمام آفتاب می‌آمد. آنها اهل مبارزه نبودند»، و با تمسخر آنها می‌گفتید: «متین دفتری بخاطر پرژوکتورهایی که در محوطه روشن بود، می‌گفت «نور پرژوکتور چشم را اذیت می‌کند، خاموشش کنید! و...». این آقا حتی تحمل نور پرژوکتور را هم نداشت، چه رسد به مبارزه».



رجوی و آقای متین دفتری و خانم مریم متین دفتری در جلسه شورا

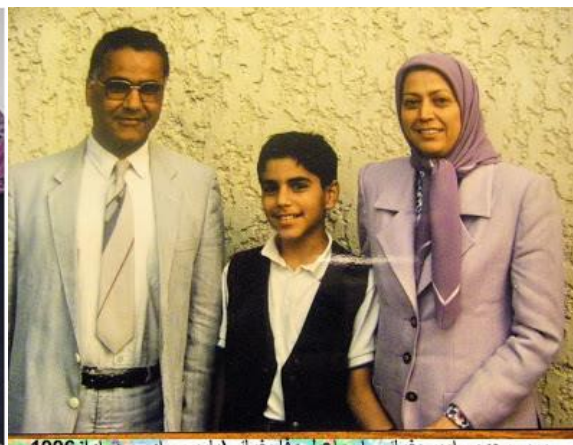
۴) محمد علی اصفهانی - شاعر و عضو شورای ملی مقاومت را پس از اینکه از شورا جدا شد. شما با تمسخر در نشست اشرف از او بعنوان: «یک دیوانه!» و یک بیمار روانی، که «عدم تعادل» دارد نام بردید. آقای رجوی! سوال اینجاست که چرا شما یک دیوانه را برای کنسرت های سازمان با صدای خانم مرضیه (مثل جنگل) استفاده می کردید؟ آیا شما متوجه اظهارات خود هستید؟ آیا می توانید سخنان درونی را بیرونی کنید؟



۵) سال ۹۳ در نشست اتمام حجت، درباره اسماعیل وفا یغمایی گفتید: «اسماعیل وفا یغمایی بدلیل اینکه قصد داشت با یک زنی ازدواج کند، می خواست از شر پسرش که مزاحم بود، آسوده شود. او را از سرش باز کرد، و این بچه را وبال گردن ما ساخت. تا بتواند راحت با آن زن باشد. بعد هم پسرش بزرگ و رفت.» (واقعیست اینست که هر چه رجوی می گفت ما براساس اینکه رجوی درباره مسائل بیرونی سازمان نمی تواند دروغ بگوید، همه حرفها را باور می کردیم. حتی خود من هم باور کرده بودم). اگرچه این اولین و آخرین بار نبود که درباره اسماعیل وفا یغمایی لجن پراکنی می کردید، و یا سایر افراد. موارد دیگر آنقدر کثیف است که باید از آقای یغمایی اجازه بگیرم تا بتوانم آنرا بنویسم. اگرچه رجوی برای اولین بار در سال ۸۷ بدون اینکه از اسماعیل وفا یغمایی نام ببرد، به با خشم و عصبانیت، تهدید کرد: «هر کسی که قبلاً در سازمان بوده و هر چه سوابق و لواحق داشته، یا برای سازمان کاری کرده و شعرو سروده ای داشته، هر کسی می خواهد باشد!، بخواد به هر شکلی در مقابل سازمان بایستد، ما اورالجن مالش می کنیم، از هیچ چیزی هم ابا نداریم!» (نقل به مضمون). از آدرسهایی که رجوی داد، فهمیدم این فرد کسی نیست جز اسماعیل وفا یغمایی، و تا این زمان، هیچ چیزی از جدایی اسماعیل وفا یغمایی و مخالفتش با سازمان چیزی نمی دانستم.



در ورودی محل اجلاس شورا با مسعود و مریم رجوی ۱۹۹۷



مریم رجوی. امیر یغمایی. اسماعیل وفا یغمایی (پاریس). اور سوراوا ۱۹۹۶
یکسال بعد امیر به عراق اعزام شد

۶) آقای رجوی! یکی از کثیف ترین کارهای شما انتشار اسناد پول هایی بوده، که بعنوان هزینه ماهانه به شوراییها داده می شود. از جمله دکتر کریم قسیم، آقای محمد رضا روحانی و اسماعیل وفا یغمایی... این بیشتر نشاندهنده ناپاکی و روح مافیایی در روابط و مناسبات سازمان و شخص شما با شخصیت های بیرون از سازمان را بازتاب می دهد و نه چیز دیگر! هرگز باور نمی کردم شما با آن هوشیاری سیاسی و درک منافع درازمدت خودتان، دست به چنین کار پستی بزنید؟! زیرا این اشخاص تنها درازای کار حرفه ای برای سازمان و شورا و آنها بدرخواست و اصرار شما چنین هزینه ای را پذیرفته اند و لا غیر! اما واقعیست اینست که وضعیت سازمان چه در درون تشکیلات و چه بیرون، بسیار خراب تر از اینهاست. به همین دلیل سر رشته کارها در بسیاری موارد از دستتان خارج شده. بویژه در سالهای اخیر دروغ های آشکار و سخنان ضدونقیضی می گوید، که باورمان از شخصیت و هوشیاری پیشین شما اینچنین نبود. شما در تند پیچ حوادث بعد از سرنگونی صدام ضربه خورده اید و تعادل ندارید، و طبعاً هم نمی توانید داشته باشید! نیرو و انرژی شما صرف حفظ تشکیلات و درز نکردن اطلاعات درون تشکیلات به بیرون و همچنین منع اخبار و فضای بیرون

از سازمان به درون سازمان و تشکیلات می شود. شما می دانید که انتشار اسناد پول هایی که به شوراییه داده می شود، چنین کاری به ضرر شما تمام می شود! اما ناچاراً دست به چنین کارهایی می زنید. تا اقتضات مسائل پیش رو را پس بزنید. زیرا خوب می دانید که اگر داستان استعفا آقای قصیم و آقای روحانی، به یک جریان تبدیل شود، تبعات دیگری برایتان دارد. هراس وحشت شما و بسیج بر علیه این دو نیز از این سرچشمه آب می خورد! زیرا شما خوب می دانید، در اشرف چه گذشت! و یک مسئله برای شما حیاتی است و آن عدم افشاء حقایقی که در این ۲۸ سال در اشرف و عراق در جریان بود.

آقای رجوی! شما که به همه تهمت می زنید: «بگو چی، چند، چگونه؟ چه گرفتی؟ خود به چند و چگونه فروختی؟». این سوال اینک از خود شما است: پس چرا خود چنین پول هایی را می دادید و می دهید؟ اگر چنین پول و هزینه هایی طبق مصوبات شورا و یا قرارداد فی مابین برای مبارزه حرفه ای پرداخت شده است، و پیشنهاد دهنده اش هم خود شما و سازمان هستید! و نیت شما پاک بوده!، تنها چیزی که محلی از اعراب ندارد، هزینه مالی است! لطف بفرمایید بگویید: «شما این پول ها را از کجا می آوردید؟». اگر بر فرض محال، این پولها کار فعالیت مالی اجتماعی؟ هواداران و اعضای سازمان است! پس خود شما هم که حرفه ای مبارزه می کنید، از همین پولها صرف خود می کنید! اینها که پول شخصی شما نیست. مگر نمی گویید: «این پول خون شهداست؟». شما هم با همین پول خون شهدا زندگی می کنید!

بنا بر این و به طریق اولی می توانید به این سوال پاسخ دهید که، در ظریبی بس بالا در رابطه با صدام: «چی، چند، چگونه؟ چه گرفتی؟ خود به چند و چگونه فروختی؟». فیلم های موجود در یوتیوب: «چی، چند، چگونه؟ چه گرفتی؟ خود به چند و چگونه فروختی؟». را به نمایش می گذارد. در ضمن «رطب خورده، منع رطب چون کند؟» بویژه رطب «عراق».

۷) آقای رجوی! چرا شما در نشست ۱۲ آبان ۱۳۹۳ آقای باستان سیر را تا بدین حد شخصیت اش را به مادیات و اتهام کثیف کشیدی؟ و تهمت دزدی زدید. در حالیکه از او هیچ برگی نداشتید! اگر داشتید رو می کردید. و چون نبود، دوساعت تمام زمینه چینی کردید برای بیان استعفا این دو نفر (باستان سیر و نفر دیگری که از شورا استعفا داده بودند، و رجوی اسم نفر دوم را نگفت). در این زمینه چینی، بایک سناریو چینی، معکوس تمام سالیان پیش، که قدرت نمایی رژیم آخوندی را در تمامی عرصه ها را پوشال نشان می دادیم، اینبار در یک بریف اطلاعاتی ۱۲ صفحه ای که دوساعت خواندن آن توسط شما طول کشید. رژیم آنچنان قدر قدرتی شده بود که، در سوریه توانسته بود تمام سران و گروه ها و شیوخ آنرا بخرد. در یک محله تمام افراد و جریانها را خریده بود، و حتی با پول تمام مغازه ها و کاسب ها و دست فروشهای خیابانی را! و تاکید می کردید که رژیم با پول همه کاری می کند! من خیلی تعجب کردم از اینکه چنین بریفی خوانده می شود؟ چون تماماً به نفع رژیم و قدرتمندی اوست! و اینکار بقول شما و مسئولین باعث تضعیف روحیه افراد و اعضای تشکیلات می شود، چون یک امر بی سابقه بود! بعد هم گفتید می خواهیم این بریف بر آورد اطلاعات را که از درون رژیم بدست آورده ایم، به دوستان سوری بدهیم! (منظور این است که این بریف از درجه و وثوق بالایی برخوردار است! تا بتوان حرف بعدی اش را به این بریف ربط داده و مشخص نشود که یک سناریو برای بیان استعفا باستان سیر و... است). بعد از دوساعت گپ کننده از شنیدن قدرت و توانایی های رژیم آخوندی در سوریه، که همه را با پول می خرد، بلافاصله و یکباره گفتید: «دو نفر هم از شورا بُزیدند باستان سیر و... (نام دیگر را نگفت). «و ادامه دادید: «باستان سیر بخاطر پول بُزید! و او گفته بود باید به من بجای ۲۵۰۰ یورو، ماهیانه ۵۰۰ یورو بدهید! ما قبول نکردیم و بُزید!». اینجا بود که فهمیدم پشت این بریف قدر قدرتی رژیم آخوندی! زمینه سازی همین استعفا بود و بدین شکل مسئله باستان سیر را با نیروی اطلاعاتی رژیم آخوندی بُورمی زند!

و بعد از طرح موضوع باستان سیر، سپس اصل حرفتان را زدید و میخ یک قانون و تئوری دیگری را در ذهن افراد و همچنین در زمین تشکیلات و ساختار روز به روز امنیتی شونده آن کوبیدید و گفتید: «هرجایی از سازمان و شورا، پیوستن به رژیم است. هر فصل با شورا، وصل با رژیم است.»

بعد رو به باستان سیر، با صدای بلند و طلبکارانه گفتید: «کامپیوتر شورا را برداشته برده؟! آن کامپیوتر را بردار و ببار!». من بسیار تعجب کردم که چرا شما خودتان را تا بدین حد پایین می آورید که، بحث را تا این حد نازل کرده و به یک کامپیوتر می کشانید؟! آقای باستان سیر در سال ۵۸ برای ساختن سرود «میلیشیا» همکاری کرده بود. شما به عراقیانی که بسیاری از آنها، نه تنها در هیچ سطح سیاسی نبودند، بلکه مردم عادی هم بودند، هدایا می دادید. به خیلی ها کامپیوتر هدیه دادید! چرا باستان سیر را پیوند می زنید که کامپیوتر شورا را دزدیده و برده؟»



مریم رجوی و اعضای شورا و آقای شاهپور باستان سیر درست چپ از راست: زنده یاد آقای آندرانیک، آقای باستان سیر، و آقای شمس



باستان سیر در کنسرت خانم مرضیه

آقای باستان سیر سمت چپ رجوی

۸) آقای رجوی! مگر بعد از استعفای دکتر آقای کریم قصیم اورا بکرات در نشست بیست روزه ماه رمضان سال ۹۲ با واژه «سوسول» خطاب نمی کردید! این چه سوسولی بود که، سال ۱۳۷۲ شما اجازه دادید یک مصاحبه مطبوعاتی ۲ ساعته با مریم رجوی بعنوان رئیس جمهور برگزیده مقاومت داشته باشد! این چه سوسولی بود که شما اورا مسئول یکی از کمیونتهای شورا کردید؟ و این چه سوسولی بود که به او نامه نوشته و از او درخواست کردید تمام وقت به شورا بپیوندند؟! سوسول تمام وقت را برای چه کاری می خواستید، تمام وقت در شورا باشد؟ این سوال ها را شما باید پاسخ دهید و نه دکتر کریم قصیم! چرا مصاحبه اش با مریم را غیر از بخش در برنامه سیمای مقاومت، برای همه ما در اشرف بطور جداگانه و ویژه ۲ بار در تیشکیلات پخش کردید؟ چرا با استناد به حرفها و مصاحبه های آنها و آن بخش نظراتیکه بفع سازمان بود، ما را هم ملزم به شنیدنش می کردید (کریم قصیم و هزار خانی و روحانی...) و می گفتید: « آنها نفرات سیاسی هستند، معنای حرفهایی که می زنند را می فهمند! والا چنین حرفهایی را نمی زدند؟! » آقای رهبری عقیدتی! اگر هم «سوسول» است، در شان شما نیست که به این وادی بیفتید! و مثل عناصر لابیالی ادای افراد و شخصیت ها را در بیاورید! لطفاً به همان صفاتی که برای شخص خودتان بعنوان رهبری عقیدتی در عرش ها ساخته اید، لحظه ای هم ببیندشید! بی ابرو کردن، لجن مال کردن، سیاه نمایی کردن، هرگز اصول و پرنسب های سازمان مجاهدین و انقلابیون و مصلحین... نبوده، بلکه حتی در افواه عامه نیز عمل بسیار زشت و قبیح، و سطح پایینی از مناسبات فرد را به نمایش می گذارد. این چه فرهنگ کثیف لمپنی است که رهبری عقیدتی شما ارمغان آورده است؟



آقای رجوی! شما درس حقوق خوانده اید. اصل بر برائت است! در حالیکه شما درباره دکتر قصیم و آقای روحانی در نشست های داخلی بارها و بارها گفتید: « آنها آتش به اختیار بوده، نه آتش به فرمان!.. توسط رژیم آخوندی بر علیه سازمان » (رژیم زمان استعفا و... را به اختیار آنها گذاشته اند تا در لحظه مناسب خودشان اقدام کنند.)؟

آقای رجوی! شما در نشست ۲۰ روزه ماه رمضان ۹۲ سال در لیبرتی، با اشاره به کمیسیون محیط زیست و قصیم گفتید: « یک میلیون ودویست هزار پول شورانزد اوست (پول را بالا کشیده). » و ما فکرمی کردیم که قصیم پول ها رادزیده است. چون آنقدر صریح و خیلی عادی گفتید که همه باور کردیم. در حالیکه در پخش بیرونی سخنان شما از سیمای آزادی، تمام این سخنان حذف شده بود و حتی سخنانی که در نشست ۲۰ روزه نگفته بودید، سخنان جدیدی در یک نوار دیگر ضبط کرده و به عنوان سخنان شما در نشست مجاهدین در لیبرتی، از سیمای آزادی پخش شد؟! در حالیکه چنین سخنانی در نشست ۲۰ روزه وجود نداشت! کما اینکه پس از جدا شدن از سازمان، نامه های آقای قصیم رادرسایت ها خواندم، و تمام سخنانی که گفته بودید، مطلقاً دروغ است، و بعکس حق با آقای قصیم بود. اسناد و مدارکی که آقای قصیم ارائه داده اند، بسیار گویا و شفاف است. آفرین بر آقای کریم قصیم.

درباره آقای محمد رضا روحانی نیز می گفت: «اودنیال ارث ومیراث خانواده وزمین هایی که درشمال دارد، می خواهد از طریق برادرش که درحاکمیت رژیم است، آنها را بچنگ آورد. به همین دلیل ازشورا استعفا داد، تا به رژیم علائم بدهد که من کاری با شما ندارم!...، محمد رضا روحانی درحیض یک قطعه زمین، خودش را به رژیم فروخت...!»



درحالیکه این رجوی بود که هرکسی از اعضا پدرش می مُرد؛ آنوقت دنبال برقراری رابطه با خانواده آن را مطرح می کرد! البته نه شامل کسانی که درفقر بسر می بردند، اگرچه از آنها هم نمی گذشت!، بلکه اعضای که خانواده متمولی داشتند. رجوی از اعضای پدرمُرده می خواست که، نامه ای بنویسند به خانواده وسهمیه خود از ارث پدری را بگیرند. موارد بسیارند...؛ وصول ارث پدری اعضا توسط رهبری عقیدتی، برای خودش و نه برای اعضا؛، شرعی و حلال!، وچنین امری برای آقای محمدرضا روحانی، نه تنها غیر شرعی وحرام!، بلکه چراغ سبز نشان دادن به رژیم آخوندی ووزارت اطلاعات است؟! غیر ازچنین اخاذی هایی، باورکنند هر عضو سازمان، همیشه در معرض این بوده است که از خانواده اش، پولی به چنگ آورده وبعنوان کارمالی، تقدیم رهبری عقیدتی، وفعالیت های مریم درخارج کند. اینک به یک طنز توجه کنید: «مقصود کلانتری اهل ابهر از اعضای قدیمی سازمان می گفت: «پس از سرنگونی صدا، سال ۸۳ گفتند با خانواده تماس بگیر وپولی هم از آنها درخواست کن. به پدرم گفتم: «من نیاز به پول دارم». اوگفت: «من فیلم های شما را در تلویزیون دیده ام، همه چیز دارید وانطور که می گویند می بینیم، هیچ کمبودی نیست!». دست پسرش را می خواند). مقصود می گوید: «یک کمک مالی چند میلیونی به سازمان هدیه کن». پدرش می گوید: «شما وسازمان آنقدر پول دارید که چنین مراسم وسخترانی هایی راه می اندازید که هزینه آنها در مغز من سوت می کشد!، کسی که چنین پول وامکاناتی دارد، نیازی به چند میلیون من ندارد، در ضمن پولی که در این چندساله آنجا بودی وجمع کرده ایی را، بفرست برای من، تا اینجا برای تو سرمایه گذاری کنم وزمین بخرم». مقصود کلانتری گفت: «پدرم بی سواد بود، اما رودست نخورد. واصرار می کرد که برای پول بفرستم.»

حتی اگر آقای روحانی، چنین هدفی داشتند تا زمینهای خود را در ایران بدست بیاورند!، این حق قانونی آنها بود!، در این صحنه، آقای محمد رضا روحانی نیست که محکوم است؟!، این رژیم ووزارت اطلاعات آخوندی است که، کار مجرمانه ایی انجام می دهد، وزمین ومیراث چنین افرادی را بکام خود مصادره می کند!، رجوی بجای اینکه مثل علی وبقول خودش مراد ومولای مجاهدین که از حقوق مخالفین خود هم دفاع میکرد!، بجای اینک از حقوق حقه وبغارت رفته آقای روحانی دفاع کند!، در این صحنه، صحنه می گذارد بر عمل چپاولگرانه رژیم آخوندی!، وبسا بدتر از آن!، آقای روحانی را متهم می کند به: «چشمک وچراغ زدن به رژیم ووزارت اطلاعاتش!». اسناد و اخبار اخاذی رهبری عقیدتی در همین کتاب آمده است. تا جاییکه رهبری عقیدتی بدون اطلاع اعضا وکادرها، از خانواده آنها اخاذی کرده وپولهای کلانی به جیب زده اند.

دراشرف ولبیرتی برغم اینکه، در غار بسر می بردیم واطلاعاتی نداشتیم، جز همان سخنانی که رجوی می گفت. اما من ایمان داشتم، که ریشه این استعفا، چنین نبود ونیست. در طی این سالها، بعکس!، همیشه سوال بود که آیا شوراییها، به خط وخطوط رجوی وسازمان درباره اشرف ولبیرتی، وجنایات سازمان مبنی بر باقی ماندن در عراق، اشرف و آگاهی نداشتند؟! زیرا همین ها هستند که تیغ رجوی را در این جنایت تیزی کنند. مگر نمی بینند حقایق چیست؟.

بیست روزنشست ماه رمضان سال ۹۲، از صبح تا افطار، هیچ کسی پشت میکروفون نرفت، تا یک کلمه درباره آقای کریم قسیم وآقای روحانی سخن بگوید...، زیرا هیچ کسی، هیچ چیزی درباره آنها نداشتند، تا بر علیه آنان بگویند. در ثانی متن استعفا نامه آنها، بسیار محترمانه! وگل ولبل بود! گل ولبل به این صفت، که آنها هیچ چیزی از جنایت رجوی در تشکیلات وبویژه پس از سرنگونی صدام وخط وخطوط کثیف کشتن اعضا، قید نشده بود. این بدان معنا نیست که اشکالی به متن وارد است. خیر!، آنها پشت پرده حوادث را نمی دانستند، کما اینکه ما خودمان در اشرف ولبیرتی هم تا این حدی که در آلبانی فهمیدیم، اطلاع نداشتیم. آلبانی جایی نبود که جدا شدگان از سازمان، با مارک محفل شعبه سپاه پاسداران، زبان غلاف کنند...

بگذارید همینجا تاکید کنم، روزی که آقایان کریم قسیم ومحمد رضا روحانی تصمیم گرفتند به شورای ملی مقاومت بپیوندند. کاری بسیار درست واصلی انجام دادند (اگرچه ماهیت رجوی وعملکرد بعدی این اصالت را نشان نمی دهد) اما آنها در پاسخ به وجدان وشرافت ملی وانسانی پا در این راه گذاشتند!، درود بر این پیوستن وانگیزه پاکشان!، اما مهمتر واصلی تر وبا شرافت تر، استعفا وجدا شدن وبیان مواضع شان بود!، اگر پیوستن یک بود، جدا شدن از فساد وجنایت ارزش هزار بود!، اگر چه شما از پشت صحنه شورا وتشکیلات مجاهدین واشرف ولبیرتی اطلاع نداشتید. اگرچه سالها دندان روی جگر گذاشتید. اما بدانید اگر شما در اشرف بودید شما را نشست های دیگ وبا حضور جمع آتش بفرمان رهبری عقیدتی لجن مال و... می کردند و۲سال در زندان اشرف بوید وسپس تحویل صدام وزندان ابو غریب می دادند، وانهاییه با استخوان های بجا مانده در خاک عراق به رژیم آخوندی مسترد می شدید!، خوب شد که در اشرف ولبیرتی نبودید. شما هنوز هیولای رهبری عقیدتی را بچشم ندیده اید. این هیولا در اروپا وامریکا، نمی تواند چهره حقیقی خود را نشان دهد. وبدین خاطر چهره بزرگ کرده خود را در مریم رجوی به نمایش می گذارد. منظور من به هیچ وجه نادیده گرفتن سیل تهمت وامضا ها و... بر علیه شما نیست. رجوی فکرمی کند، هرکسی که با او مخالفت کند می تواند با تشکیلات خود او را لجن مال وبقول خودش رژیم مالی کند. اما رجوی نمی داند که هیچ کس نمی تواند حقیقت را لجن مال کند.

آقای رجوی! مگر شما نمی دانید وقتی همین افاضات و تکه پرانی های لمپنی شما در مناسبات تشکیلاتی به دهان افراد می افتاد، چه سطح پایینی از مناسبات شکل می گرفت! تا جاییکه اعضا گزارش کردند و سپس مسئولین به همه گفتند: « شما حق ندارید از هما اصطلاحات و تعبیری که رهبری در نشست ها می کند، استفاده بکنید زیرا برادر (رجوی) در جایگاه خودشان می توانند چنین چیزی بگویند (به عبارتی بکار بردن الفاظ و کلمات لمپنی برای شما ممنوع است.)». زیرا بچه ها می گفتند: «این جمله یا کلمه یا اصطلاح را برادر گفته!». ما که از خودمان نمی گوئیم که به ما می گویند: « این لمپنیزم است؟». اما کیست که نداند: «اسب را پیش اسب ببندی، همرنگ نشود هم خوی می شود»، و مسئولین مجبور بودند، جلوگیری از افشاحاتی را که شما از لمپنیزم اشاعه می دهید را بگیرند.

تصویری گویا از علل خشم رجوی



این تصویر بسیار گویاست. آقای دکتر کریم قسیم، فردوم شورا نسبت به دیگران است، و سپس آقای محمد رضا روحانی. به همین دلیل رجوی اینچنین کینه گشی می کند و یقه می درد. همچنانکه درون تشکیلات! میلیاردها بار بیشتر مهدی افتخاری را درید و در نهایت، درسکوت بیسمی!، (بدون اعلام بیماری او)، یکباره شنیدیم مهدی افتخاری درگذشت؟. به همین خاطر آقای روحانی و دکتر کریم قسیم خیلی خوش اقبال بود که، از تیررس رهبری عقیدتی (اشرف و تشکیلات سازمان) دور بود! و آلا صحنه طور دیگری رقم می خورد، و همچنین آقایان باستان سیر، وفا یغمایی و....

آقای رجوی! آقای کریم قسیم رئیس کمسیون محیط زیست شورا بود. و در مورد اکوسیستم و رانش زمین در کهکیلویه و بویر احمد مطلبی می گوید. اما شما به تمسخر گرفته و اورا کریم رانشی می خوانید. حرمت امام زاده با متولی آن است! این همان فرهنگ لات و لمین و لابلالی احمدی نژاد بود. اما حتی احمدی نژاد در سطح فهم و شعور نوع احمدی نژادیش؟، به وزیرش، از زاویه مثبت می گفت: هلو! او حرمت امامزاده های لولو و هلولی وزیر لمین لنگرانی را، که خود متولی آن شده بود، نگه می داشت؟. اما شما به مبارزان با ارزشی دارای وزن و اعتبار بودند، خودتان از آنان درخواست می کردید تمام وقت در اختیار شورا قرار بگیرند.

صنفی می دهیم، سیاسی می گیریم!

۹) آقای رجوی! شما تنوری تان این بود و همیشه می گفتید که «صنفی می دهیم، سیاسی می گیریم!». مگر معنای همین تنوری شما بزبان ساده، خرید آدمها نیست! این روح مافیایی شما رانشان می دهد!، نه چیز دیگری! نمی دانم چرا حالا دنبال صنفی هستید؟! و می گویند: «کامپیوتر را بردار بیار.» دستتان خیلی خالیست، کفگیر به ته دیگ خورده و اتهام دیگری جزدزدی (آقای باستان سیر و...) نداشتید که بزنید! و به همین جهت، تنها دق دلی تان را، با این سطح از برخورد ها بی، در سطح تحتانی ترین ائتشار و عناصر لابلالی جامعه پایین می آورید. و در واقع این چیزی نیست جز اینکه: از کوزه همان تراود که در اوست!.

سوال اینجاست که وقتی شما در ۱۲ آبان ۱۳۹۳ پس از لجن مال کردن آقای باستان سیر و یک شورایی دیگر، می گویند: «جدایی از سازمان و شورای ملی مقاومت، بمعنی پیوستن به رژیم است، استعفاء از یکی، استخدام در دیگری و رژیم است!». شما تمام «دنیا» را، در رهبری عقیدتی خود تان خلاصه می کنید! با چنین رویکردی، پس به چه دلیل باز هم در سال ۹۴ جبهه همبستگی را اعلام می کنید؟! معنا و مفهوم همبستگی کجا؟ و وابسته و تفریقی شما بودن، کجا؟! راستی کفگیر به کجای دیگ خورده؟! چون دو سال قبل هم جبهه همبستگی را اعلام کرده بودید؟! چرا هر زمان به تنگنا می خورید، در سیاست شما جایی هم برای ایجاد جبهه همبستگی بازمی شود؟! سوال ما بعنوان اعضا، درون سازمان این بود که: مگر سازمان می تواند با دیگران همبستگی ایجاد کند؟! پس حرفهای شما درباره همین شوراییها که در نشست ها می زنی چیست؟! البته بعداً در توضیح به خود ما می گویند: «ما جبهه همبستگی را اعلام می کنیم که بعد بهانه نگیرند و دست ما پُر باشد.» (بر علیه شان استفاده کنیم)! آقای رجوی! آیا بوده فردی از شورا جدا شده باشد، و شما در نشست ها ادا و حالت صد اولحجه و حرکات اورا در نیآورده و به مضحکه نکشید؟! می بینید فاصله دوسوی رهبری عقیدتی، از آن عرش ادعایی، تا این حضيض شکلک در آوردها و فرهنگ لمپنیزم از کجا تا به کجاست!.

نفس آیات قرآن و قوانینی که بر علیه کافران و مشرکان و دگر باشان... وجود دارد!، نفس ضد دمکراتیک آن است! کما اینکه رجوی نیز همین قوانین قرآن را که برای خدا، بعنوان یگانه قادر مطلق، شامل می شود. برای خود و رهبری عقیدتی و شواری ملی مقاومت صادق می داند. یعنی هر کسی که از رجوی و شورا جدا می شود، یا در این شورا نیست، اورا رژیم (شیطان مجسم دوران) می داند. رجوی خود را در جایگاه خدا قرار می دهد و خود را با خدا کی دانسته و همان قوانین و آیات قرآن را، برای خود و منافعش مصادره می کند.

۱۰) شما می گفتید: شریعتی کسی بود که در حاشیه مبارزه قدم می زد! فقط دنبال کارزینی بود(باتمسخر)! و جوانان را از مبارزه مسلحانه بازمی داشت.



۱۱) احمد شاملو، در سازمان، بدتر از پاسدار نام می گیرد. و تازمانیکه زنده بود، نامش و شعرش در تشکیلات مورد لعن و نفرت بود و حتی در تشکیلات گفته شد که: برای خمینی شعر سروده! و... (من تا سال ۸۹ این حرف را باور کرده بودم. چون هیچ اطلاعی بغیر از حرفهای سازمان نداشتم!)

زیرا احمد شاملو هینت فرستاده شده توسط مریم رجوی (دکتر هزارخانی و مهدی ابریشمچی) را برای اینکه اودر کنار مجاهدین باشد، با پاسخ منفی، پس زده بود و همین امر باعث و علت کینه کشی رجوی از آقای شاملو بود.

پس از درگذشت شاملو، رجوی با ارسال پیام بلند ستایش آمیزی، او را شایسته جایزه نوبل دانست.؟ همه ما درسالن به هنگام شام و اخبار سکوت تلخی کرده بودیم، زیرا حرفهای پیشین سازمان دریادمان مانده بود.

کما اینکه آقای دکتر کریم قصیم دریادداشتی تحت عنوان: «عذرخواهی از آقای ایرج شکری» در فیسبوکش نوشته اند: «... به هر حال اکنون که دیگر مهر حفاظت از اسناد و نامه ها و ... را خودسرانه و شورا شکنانه از قفل برداشته اند. حالا که درب این آرشیو (و ماده ۴ اساسنامه را) خودشان شکسته اند، پس لطفا صورت جلسه حل اختلاف با خانم مرضیه عزیز را هم منتشر نمایند، صورت جلسه گزارش دیدار با شاملو را و اهانتهای چارواداری نسبت به شاملو را هم منتشر کنند ... تا مردم بدانند چه نوع رفتارهای سیاهی را در نشستهای پاپ کردند...»

همچنانکه ایرج شکری در نوشته ای تحت عنوان «چرا با دکتر هزارخانی گفتگو نکردم»: نوشته است: «... من از طریق گردانندگان جلسه پیغام داده بودم که می خواهم چند دقیقه ای با مسعود رجوی در مورد کار نشریه شورا صحبت کنم. در حاشیه یکی از نشست ها، این فرصت فراهم شد و در حالی که محسن (ابوالقاسم) رضایی هم کنار من بود من ماجرای حذف اسم شاملو از مصاحبه ام با دکتر را با مسعود رجوی مطرح کردم و گفتم اعمال حق و تو از طرف دوستانش در این مورد کار نادرستی بود. انتظار من از «مسعود رجوی»، کسی که در نیمه خرداد سال 60 در پاسخ به پیامی که گروهی از نویسندگان و شاعران (از جمله شاملو) به مناسبت سالگرد شهادت بنیانگذاران سازمان مجاهدین فرستاده بودند، پاسخ را خطاب به شاملو فرستاده بود و از او با عنوان «شاعر شاعران، خورشید درخشان آسمان ادب ایران» نامبرده بود (مجاهد شماره 123 - 14 خرداد 1360)، این بود که این عمل دوستان خود را تقبیح کند، اما من با برخوردی رو به رو شدم که واقعا برایم عجیب و دور از انتظار بود. او از محسن رضایی سوال کرد که مساله مصاحبه من با دکتر هزارخانی، مربوط به قبل از رفتن «شریف» و دکتر هزارخانی به دیدار شاملو (وقتی به سفر خارج کشور آمده بود) بوده است، یا بعد و اضافه کرد که اگر بعد از آن بوده که این که دیگر اهمیتی نداشته است و همانجا اضافه کرد که «من مریم را به خاطر فرستادن شریف به طور جدی مورد انتقاد قرار دادم، دکتر هزارخانی رفته بود کافی بود حالا [شاملو] این را می تواند همه جا خرج کند». من واقعا از این حرف او به قول معروف «خشمم زد» که این بابا چه می گوید، این مسعود رجوی است که چنین دچار خود بزرگ بینی بیمارگونه شده است؟ چطور این آدم نمی فهمد که شاملو بزرگتر از آن است که نیازی به «خرج کردن» اعزام فرستاده از سوی مجاهدین و درخواست از او برای ماندن در کنار حضرت ایشان را داشته باشد.»



۱۲) در فاز سیاسی می گفتید «قاسملو یک نیروی ملی و منطقه ایی در کردستان است و ۳ میلیون رای دارد، و از ما پشتیبانی می کند.» پس از اعلام جدائی قاسملو و حزب دمکرات کردستان ایران از شورا، شما تو سری زدن به آقای قاسملو و اعضا و نیروهای حزب دمکرات پرداختند و می گفتید: «حزب دمکرات کردستان یک نیروی عشیره ای (بالحن تحقیر) و شوینستی با دیدگاههای عقب مانده و نیروی منطقه ای و وابسته به زمین

وچسبیده به خاک هستند و کشش یک مبارزه رادیکال و انقلابی و سراسری را ندارند؟!، اینها دنبال سرنگونی ۶ ماهه بودند و... وقتی سرنگونی محقق نشد، رفتند دنبال مذاکره و سازش...». محرومیت و سرکوب خواسته های تاریخی مردم کردستان را که جزء فرهنگ آنها گشته را، نمی توان عقب ماندگی نامید. اعضای آنها جزء مردم ما هستند، شما نمی توانید به آنها بی احترامی کنید! شما همیشه با مضحکه و تمسخر آنان می گفتید: «درحزب دمکرات کردستان، هر کسی که سیبش بلند تر باشد، او فرمانده آن قسمت می شود. و با دست، اندازه سیب فرماندهان و فرماندهان ارشد آنان را نشان می دادید.» هیچ کس و هیچ گروهی نبود که شما آنان را به تمسخر نکشید.



رجوی درکنار آقای قاسملو سمت چپ

آقای رجوی آیا بوده که شما یکبار از بنی صدر حرف زده باشید، اما ادای صحبت کردن او را درنیا ورده باشید؟ شما حتی از لحن و ادای صحبت کردن دکتر مهدی ممکن یا مجید شریف که از شورا خارج شده بود، دست بردار نبودید! مگر فرار است او بدلیل پیری و کهولت، مثل جوانها صحبت کند؟ آقای رجوی! حرف من اینست که اینها عناصر رژیم آخوندی نیستند، که بخواهیم آنها را به مضحکه بکشیم! پیش و بیش از اینکه آنها را به تمسخر بکشید! خود را تمسخر کرده و درونمایه تان را بنمایش می گذارید.

آقای رجوی! شما بازرگان رادرسال ۶۴ که به خارج آمده بود، تشویق به پیوستن به شورا و مجاهدین کردید و یا اینکه در خارج مانده و از بازگشت به ایران تحت حاکمیت خمینی خودداری کند!



اما بازرگان در خطاب به شما به مسئولین سازمان که با او صحبت کرده بودند گفته بود: «من زلم را خیلی دوست دارم، نمی خواهم بدهم به تو.» و این خیلی به رجوی فرورفته بود. (همچنانکه آن مرد شریف؟ «مهدی ابریشمچی»، زنش را به رجوی بخشید).

شما در سال ۶۴ (نشریه مجاهد شماره ۲۵۱) در ارتباط با کاندیداتوری مهندس بازرگان که او را به «عمر سعد» تشبیه کردید. و از «خوردن نانی که از گندم ری» ساخته شده بر حذر می داشتید. و بارها گفتید که دستش تا مرفق درخون مجاهدین است و... و از تعبیر خودش «حیات خفیف خانانه» برای او استفاده می کردید. اما با مرگ مهندس بازرگان، بدلیل سیاسی کاری! پیام تسلیت فرستادید، و همین امر باعث تناقض و سوال بسیاری از افراد تشکیلات شد و ناچار مسئولین برای چنین پیامی از سوی شما توجیه و تفسیراتی تراشیدند. زیرا قابل فهم نیست که کسی دستش تا مرفق به خون مجاهدین آغشته باشد، و بعد از مرگش «پیام تسلیت» فرستاد؟ کدام را باور کنیم؟

گر برسرنفس خود امیری، مردی
برکور و کر، ارنکته نگیری، مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن
گر دست فتاده ایی بگیری، مردی
رودکی



آقای رجوی!، در اشرف با تمسخر درباره پرویز خزائی گفتید: «یکبار بچه ها کرابه خانه اش را دیر پرداخت کرده بودند، آسمان وزمین را به هم ریخته بود، و کم مانده بود ببرد و برود!». «خود قاه قاه به شخصیتش... می خندیدید. ما آنجا می فهمیدیم که شورا چقدر از درون تهی است!».

شما به تمسخر می گفتید: «اینها (شورایی ها) را فقط برای خالی نبودن عریضه در شورا نیاز داریم.» و برای قدرت نمایی خود به طنز و استهزا برای خنده در نشستها می گفتید: «اگر سایه مجاهدین بر سرشان نباشد، معلوم نیست سراز کجا درمی آورند...!، و گوشه نشین کنار خیابانها می شوند.» اینها مسائلی هست که ما در سطح می دیدیم، کاش فرصت بود که تمام سخنان را بنویسم...، ولی می دانم همه چیز در آینده رو خواهد شد.

در سازمان مجاهدین برخلاف سال های ۵۸ تا ۶۰، آیت الله طالقانی هم جا نداشت. سوسن (عزرا علوی طالقانی) از آیت الله طالقانی متنفر بود. اورا مرجع می دانست، که در خانه برای آنها دست بستگی ایجاد می کرد. من خودم شخصا، وقتی با سوسن در سال ۶۸ در دفترش صحبت کردم. او بسیار سرد و خشک و بی روح و اکنش نشان داد. هنگامی که از مریم طالقانی و پسرش مسعود خستو که در قتل عام سال ۶۷ جز جانبختگان بود، سخن گفتم، هیچ واکنشی نداشت. از آن لحظه به بعد هیچگاه از این زن خوشم نیامد. دانستم که زن بی عاطفه و بی رحمی است.

۱۳) در مقایسه شهدای سازمان با شهدای قیام ۸۸ نیز همیشه یک حرف بیشتر نبود، حتی درباره ندا آقا سلطان هم همین حرفها زده می شد: «ندا یک زن عادی بود که رفته بود خیابان و تیر خورد. شهدای ما کجا و ندا کجا؟!» چنین حرفهایی از طرف مسئولین سازمان یا مریم رجوی ما را از درون می خورد زیرا ما نباید در درون تشکیلات خودمان با مردم و شهدای ملی و خانواده های آنها چنین درویی و بی حرمتی داشته باشیم. اما در تبلیغات بیرونی، از هدیه مجسمه ندا آقا سلطان به مریم رجوی در اجلاس میان دوره ای شورای ملی مقاومت در بهمن ۸۸ یاد می شود؟. تمامی این برنامه ها برای نمایش بیرونی و فریب مردم است. اولین کسانی که از این مردم فریبی رنج می بردند و زخمی می شدند، کسی جز اعضای سازمان نبود که پشت صحنه این نمایشات را بخوبی می دانستیم.



اجلاس میان دوره ای شورای ملی مقاومت ایران - 1

اجلاس میان دوره ای شورای ملی مقاومت ایران - 1



رجوی در سال ۸۸ می گفت:

« اگر یکی از این خواهران شیروژن مجاهد خلق انقلاب کرده شما، در میان تظاهرکنندگان بود، تمام صحنه را بدست می گرفت و آتشی بپا می شد! ». هیچکدام از زنان قهرمانی که در قیام ۸۸ صحنه و گاهاً فرماندهی تظاهرات را بعهده گرفته بودند، از نظر رجوی قابل مقایسه با هیچیک از زمان حاضر در اشرف نبودند. اما حقیقت چیست؟
 پدرسالخوردگی یک پاسدار یابسیجی می گفت: « به این زنان که نگاه می کنی، با این لاک ناخن قرمز و رژلب و آرایش که دارند، فکر نمی کنی، از اینها چیزی در بیاید، اما باور نمی کنی که در صحنه و در خیابان جلوی پاسداران و نیروی انتظامی می ایستند و «مثل یک شیر می جنگند.»! (نقل به مضمون - بدلیل اینکه مسئولیت مانیتورینگ روزنامه های رژیم با من بود، چنین سخنانی را در اشرف جمع آوری می کردم، دستمایه های شعرهای من، از چنین اخبار و حقایق از زنان و رسولان خیابانی نشأت می گرفت. »

حقیقت چنین چیست:

" عصر عجایب تغییر " ۱۳۹۱/۷/۱۰

عصر عجایب تغییر است

نه رؤیاست!، نه مرسوم!

زن را دیدم ، هماره در زایش

زنی را دیدم

لاک ناخنش قرمز

رژلب اش ارغوانی .

در خیابان

فرق سرش را

با خون جوانکی
از وسط کاکل وا میکرد

من زنی را دیدم
سُرخاب بر گونه
مشت ها هوا کرده
کیف اش پُرسنگ - چشمش پر خشم!
اشک ها و سُرَفه ها
درمیان دود و گاز
پُرآتش
با تلفن موبایل - پُر وَحی

من زنی را دیدم
تجدید قوا می کرد
با زبانی تشنه
از دهان پُر خونش
رُژ لب دیگری می کشید!
ارغوانی تر!!

من زنی را دیدم
شمشیر بی نیام ، از گلو رها
سفره "ترس ریخته را" درخیابان ، می گشود!
"نترسیم نترسیم - ما همه با هم هستیم"

دختری می دیدم
شیری
برون تاخته از چله کمان

وآنگاه که بایورش گله های شحنگان
معرکه پس گشت مردمان پی فرار
من زنی را دیدم
روبه مردان میگفت:

نترسید نترسید

فرار نکنید !

و در غرش تارهای صدا و طنین نهیب اش

"خود"

ایستاده بود.

من میدیدم

برپاشنه های تُوخت "بی آشیل"

سرنوشت

شکست را ننوشت

من زنی را دیدم

فرشته آهن واحساس

در بزنگاه یورش ودریدن

دستهایش را در امتداد سینه ، بال گشوده

سپر "مردان" گشت

من زنی را دیدم

به مردان می گفت :

نترسید نترسید...

زنی را دیدم

سپر یک زن دیگر میشد

پسری داد میزد !!

پیرزن را نزنید!

پیرزن میگفت :

"بچه ها" را نکشید !

زنی را دیدم

نه – ندیدمش -!

من شنیدم که زنی

از زندان و زنجیر

به کوهها می گفت : "طنین صدای ما باشید".

زنان را دیدم
با دو بال و
سی آرزو
و چهار فصل رؤیا
در موسم تغییر...

از کتاب: «من آبی سرا و سراب؟!» - سیامک نادری

۱۴) از سال ۶۴ به بعد «سرباز رجوی یا سرباز مسعود مریم» را برزبان مجاهدین و تشکیلات و هواداران انداختن، و نامه ها چاپ شده در نشریه مجاهد به رهبران عقیدتی و مبشران رحمت و رهایی... ناشی از همین خود شیفتگی و خودکامگی بود. عبارت «سرباز رجوی!» در شعارها و نامه ها و وصیت نامه ها و... و نه سرباز خدا و خلق و میهن، ویا «مجاهدین خلق» بودن. زیرا او نماد همه اینها بود. همچنانکه آخوندها و درآس آنها خمینی هم همین شعار را پیشینه خود ساخته بودند و رجوی هم از همین تزوالگوی ولایت فقیهی وام می گرفت: «ما همه سرباز توایم خمینی. گوش به فرمان توایم خمینی».

ما بدلیل عواطف و عشق به مردم و خون و رنج شهدا و زندانیان و... نمی توانستیم بفهمیم هدف او چیزی جز خودش نبوده و نیست. به همین دلیل پس از سال ۶۴ به مرور عکسهای بنیانگذاران پایین آمد؛ و عکس اشرف و موسی و البته با برتری اشرف به موسی تبلیغ شد. اما این عکس ها نیز مرحله گذار بودند تا تنها عکس که همای تصویر خودش باشد بکه تازی کند. عکس مریم هم نمادی از خودش بود، یعنی مبلغ رهبری عقیدتی او. ما دیگر هیچ اثری از حنیف نژاد نه در شکل و نه در محتوا در تشکیلات نمی دیدیم، جز یک مراسم صبحگاه در ۴ خرداد ماه هر سال.

تصاویر پیش از سال ۱۳۶۸ و نصب عکسهای بنیانگذاران سازمان مجاهدین:





تصاویر پس از انقلاب ایندولوژیک دوم در سال ۱۳۶۸:





۱۵) همیشه برای من سوال بود که چرا می بایست، هر پنج شنبه شب، غذای شام همبرگر باشد؟ تا اینکه یک روز رجوی گفت: «این برنامه غذایی که شما در اشرف دارید، همان برنامه غذایی است که ما طی روزهای هفته در زندان (زمان شاه) داشتیم، و اینجا هم همان را اجرا می کنیم. و همبرگر هم به یاد همان پنج شنبه های زندان است، که به ما می دادند.» و تا همین امروز هم بیش از یک ربع قرن است که پنج شبه ها، همبرگر سرو می شود! رجوی خاطرانتش و... خودش آنقدر پررنگ بود، که همه چیز!، باید به تعلق به جنس و رنگ و نمایی از او و احساسش درآیند.

۱۶) ل-د در شهریورماه ۹۶ گفت: «رجوی درباره تاریخ و تمدن ایران، ویا برجسته کردن پادشاهان ایرانی...، که بعضی ها از آن دم می زنند، در نشست می گفت: «اجدا شما، یک مشت جانور و آدمهای وحشی و آمکشی بودند(شکلک هیولا را درمی آورد)، شما بچسبید به همین فاطمه و زینب خودتان!.»

در دستگاه خودشیفتگی همه تاریخ ایران و شخصیت های ملی و مبارز باید حذف و طرد بشوند، تا هاله ای بر سر رهبری عقیدتی رجوی بدرخشند. و بدرخشانند.

رجوی: «اگر لنین هم الآن بود، آفتابه دار (توالت) خواهر مریم تان بود!».

۱۷) آقای رجوی! این وضعیت خودشیفتگی تنها به نیروها و شخصیت های ایرانی معطوف نگشت. بلکه در روند خودشیفتگی تان مشمول همگان شد. شما در سال ۱۳۷۹ در نشست با بخش ستاد ها، در مورد لنین گفتید: «اگر لنین هم الآن بود آفتابه دار خواهر مریم تان بود(منظور آفتابه دار توالت بودن است)». من این حرف را سال ۹۴ در آلبانی ۳ بار از کسی که در آن نشست بوده پرسیدم تا اشتباه نباشد! آقای رجوی! می توانم بپرسم شما برای چه کسی حرمت قائلید؟ تازه این لنینی است که شما او را قبول دارید! این چه فرهنگ کثیفی است که ما در نشست های درونی مان داریم. ارزش ها و پرنسبب هامان کجا رفته؟! اگر چه همیشه همین بود. زیرا اول و آخر هر بحثی تنها به شما و خود شیفتگی تان می رسد و تمامی هم نداشته و ندارد. خود مریم رجوی آرزویش این بود که بعنوان یک میلیشیا و سرباز در مقابل رجوی رژه برود، و اینک لنین تبدیل می شود به آفتابه دار سرباز رجوی؟.



بچه های کاندید عضو و عضو ما، دو سه مداراز چگوارا بالاترند!

۱۸) آقای رجوی! مریم اکبری تنها بازمانده زن در قتل عام ۱۰ شهریور ۹۲، پس از آمدن به لیبرتی، یکبار به سه مدار رشد تشکیلاتی از معاون مرکز به فرماندهی محور (سه مرکز) رسید. او در نشست اف ام یکم گفت: «بچه های کاندید عضو و عضو ما، دو سه مداراز چگوارا بالاترند!» لازم به توضیح است که بیشتر افراد در این رده به شیوه قاچاق انسان و با نیرینگ و فریب به اشرف کشانده شده بودند. و در همین کتاب بازگو خواهم

کرد. اگر افراد معتاد و در جستجوی معاش و کار وزن و زندگی چند مدار از چگوارا بالاترند، پس حساب کنید جایگاه فاصله نوری شما با چگوارا، بعنوان رهبری عقیدتی را!!



تصویر مریم رجوی و مریم اکبری آلبانی سال ۱۳۹۶

مریم اکبری در حالی با چه گوارا قیاس میکند که، آنها را مثل چگوارا نمی داند، بلکه می گوید: «بچه های کاندید عضو و عضو ما، دو سه مدار از چگوارا بالاترند!!»

در حالیکه بیش از ۸۰ درصد کاندید عضو و عضو سازمان، افرادی بودند که با قاچاق انسان و با فریب دادن شغل و کار، تهیه کیس پناهندگی برای اروپا و زن و حتی آموزش خلبانی... به اشرف کشاندند، و اکثراً از سازمان جدا شده اند؟. اکثر از این چگوارا هایی که مریم اکبری مدعی آن بود، به ایران تحت حاکمیت خمینی رفتند؟. کما اینکه مفروض بود، بروند، زیرا اساساً افراد سیاسی یا مبارز نبودند!. بلکه با فریب و نیرنگ و مسائل مالی و کیس پناهندگی با اشرف کشانده شده بودند.

لیست بیش از ۴۰۰ تن از افرادی که بصورت فریب و جهت تهیه کیس پناهندگی و شغل و زن و آموزش خلبانی به عراق و اشرف کشانده شده اند، همراه با ۲۰۰ عکس از قربانیان قاچاق انسان، در همین کتاب آمده است. مفتشان رجوی چنین افرادی که که بعضاً زورگیر و مجرمین فراری و افراد بی بضاعتی که غالباً هم معتاد بودند را سه و چهار مدار بالاتر از چگوارا می نامند.

عکسهایی که ذیلا می آید بدون شرح، گویای شخصیت این سمبل چریک جهانی است:





درفروردین سال ۹۶ هنگامیکه با یکی از دوستان جدا شده در امریکا، پس از یکسال تماس گرفتم، واوهم درسال ۷۳ در پروژه رفع ابهام زندانی بود. با او درباره رجوی وزندان ۷۳ و... صحبت می کردیم... یکباره متوجه شدم بر بازوی خود، یک عکس چگوارا خالکوبی کرده. باورم نشد! پرسیدم چه زمانی چنین کاری کرده ای؟، گفت: در آلبانی. وبا اشاره به خالکوبی و عطف به رجوی... ادامه داد: این «مرد» بود! (رجوی نامرد است). من بدون اجازه نمی توانم عکس خالکوبی اورا نشان بدهم، اما کاش می شد، بخصوص این عکس را هم به این مجموعه عکس ها اضافه کرد.

دیگران پیش ما پشه هم نیستند

۱۹) آقای رجوی! داستان خود شیفتگی تان، تنها در شما خلاصه نشده و نمی شود. این قصه سر دراز دارد. درسال ۱۳۷۷ در نشست داخلی اف ام ۱۰ ظاهره (ثریا شهری) که قیلا در سال ۷۴ مسنول سازمان در آلمان بود، در رابطه با سطح مناسبات و ارزش های انسانی و ایدئولوژیکی درسازمان نسبت با دیگران و حتی شوراییها می گوید: «دیگران (افراد غیرتشکیلاتی و سازمانی)، پیش ما پشه هم نیستند...؟!». این گونه برداشتها، پیش از اینکه ما را بالا ببرد خودمان را پایین می کشد. نامطبوع ترین چیز آنست که دیگران را نامطبوع بدانیم. مگر این حرفها نقل و نیات حرفهای ما در باره دیگران نبود و نیست؟! مگر منشاء این حرفها کسی جز شما است!، یک نشست را نام ببرید که در آن تعریف و تمجید از «مجاهد» و «مجاهدین» و البته این دونام به شما مصادره و ختم می شود نبوده و نباشد؟! حداقل تا جاییکه من شاهد در این ۲۷ ساله غذای روحی شما و ارتزاق خود شیفتگی تان، همین بوده و هست. و همین را هم به خورد تشکیلات می دهید.

« یارب این نودولتان را بر خردوشان نشان این همه ناز از غلام ترک و استرمی کنند.» حافظ



ثریا شهری و مریم رجوی

آقای رجوی! مجاهد خلق اولین ارزشش باید تواضع و فروتنی و افتادگی باشد! و آلا دیگر چیزی باقی نمی ماند. جز اینکه در پی نام و بام و جاه خود باشیم! ما نیامده بودیم مبارزه کنیم تا چنین کلاهی برای سر خودمان بیافیم، و در واقع تاجی بر سر خود بگذاریم؟! رود خون شهیدان برای چنین زالوصفتی مسمن کننده ای نبود! ما موظف هستیم، مفاهیم و مصادیق را درست بکار ببریم!، آنهم درباره دوستانمان!.

با رهبری رجوی بودن، بمعنای برتر بودن از همه مردم

در سازمان نوعی نگاه به دیگران وجود دارد، نوعی نگاه به همه، در این نگاه همه یک جورند، و این افراد سازمان ورهیریش هست که قابل مقایسه با دیگران نیستند، صدها مدارنسبت به آنها برتری دارند! این ویژه سازی بُت گونه، از بالا به پایین تزریق میشود، و مستمر به آن می دمنند. تا جاییکه هرکس یک روز هم به سازمان وارد شده، چنین ویژگی هایی رامی یابد، به عبارتی هر فردی که یک روز است به سازمان پیوسته است، اکنون بالاتر از همه کسانی است که، در درون سازمان نیستند. ملاک برتری و ارزش انسانها، عضو سازمان بودن، نپذیرش رهبری رجوی بود.

۲۰) آقای رجوی! درباره ازدواج یاسر عرفات می گفتید: او عهد کرده بود که ازدواج نکند... و عهدش با مردم فلسطین بود، و حالا زیر عهدش زده و...» و ازدواج کردنش را خیانت و نقض عهد با مردم فلسطین یاد کردید.

آقای رجوی! شما بهنگام محاصره یاسر عرفات در سال ۲۰۰۲ میلادی در نوار غزه، و اینکه النهایه پذیرفت از رام الله مقر خود خارج شود گفتید: «او بایستی می ماند و شهید می شد، تا راهش ادامه پیدا کند! عجیب است نسخه ایی که برای او می پیچیدید، خودتان اجرا نکردید!»

همچنین وقتی که یاسر عرفات مبارزه مسلحانه به شکل گذشته را کنار گذاشت، شما این موضوع را اشتباه و عقب نشینی اودانسته و گفتید: «آیا در این صورت، مردم فلسطین وضع بهتری خواهند داشت، یا وضعیتشان بدتر خواهد شد؟»



« یارب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید دود آهیش در آینه ادراک انداز » حافظ

درباره **کاسترو**، که او را خمینی مال شده می دانستید! و آقای **نلسون ماندلا**، هم بدلیل دیدارش از رژیم و... زیر سوال رفته بود. در نشست های اشرف درباره سفر ماندلا به ایران می گفتید: « ماندلا وزنه ایی نیست...!، او فقط نان زندانی بودنش را می خورد، و این وضعیت خراب اوا رانشان می دهد، که به ایران دعوت شده است...»



حسادت برین لادن

آقای رجوی! شما حتی به بن لادن هم حسادت می کردید؟ هنگامی که خبر عملیات آنها رسید شما در همان نشست های طعمه گفتید: «درست است که این عمل توسط سازمان القاعده و بن لادن انجام گرفته، ولی عملیاتشان در نوع خود بی نظیر است. این خیلی خلاقیت است، که با یک چاقو بتوانند چنین عملیات بزرگی را انجام دهند. عملیاتی متحورانه، جسورانه، انتحاری و در نوع خود بی نظیر است! که با ساده ترین سلاح، چنین ضرباتی بزنند...» سپس بقول شما همین عملیات با مینیمم امکانات، گویی به شما برخورد بود که، به عقل شما نرسیده بود! و پس از آن درحین صحبت دیدید که این تعاریف باعث می شود که توی سر خودتان بخورد!؛ سپس اضافه کردید: «اگر راست می گویی برودرکشورخودت انقلاب کن!» شما تاب تحمل هیچ کس را نداشتید، که در هر زمینه ای، روی دست شما بلند شود. حتی صرف یک عملیات نامشروع و تروریستی که کشته های آن مردم بودند.



بن لادن

صدام پیش و پس سرنگونی از نظر مجاهدین

آقای رجوی! شما یک صدام رئیس می گفتید و صد صدام رئیس از دهانتان بیرون می ریخت. و درنوارهای ویدئویی هم بارها با چپلوس نسبت به صدام بعنوان متحد استراتژیک، رابطه قلبی و گروه خونی مشترک و اظهار برادری، و اینکه عراق را بار رئیس جمهورش می خواهیم و...؛ درحالیکه وقتی صدام سرنگون شد، بلافاصله آمریکا راصاحبخانه جدید نام بردید؟ و حتی شما از طریق مسئولین سازمان این مسائل را به شکل توهین آمیزی مطرح می کردید که، صدام نباید مخفی می شد یا فرار می کرد! بلکه می بایست در بغداد می ماند می جنگید و کشته می شد! و توی سر صدام میزدید. حتی پس از سرنگونی صدام مسئولین تشکیلاتی سازمان می گفتند: «ما در زمان صدام در عراق قفل شده بودیم؟! و الان بعد از ۱۵ سال از آن شرایطی که صدام ایجاد کرده بود از قفل شدگی بیرون آمده ایم؟! و فضا برای ما و ارتش آزادیبخش باز شده؟!». (همه در تشکیلات میدانیم که چنین سخنانی از جانب رجوی و نظرات اوست که ابتدا، از طریق فرماندهان، برای جا انداختن این نظرگاه بصورت غیر رسمی بیان می شود.

آقای رجوی یکبار به صحبت های خود با حبوش و عزت الدوری گوش کنید. آنوقت خودتان قضاوت کنید، چه نامی برای این عمل بگذارید؟.

درحالیکه یکی دوماه بعد فرزندان صدام ونوه ۱۴ ساله اش در درگیری با امریکایی ها در خانه شان تسلیم نشده و کشته شدند. مسئولین سازمان بورشده و دیگر چنین مسائلی مطرح نکردند.



رجوی بالاترازامام حسین

مریم رجوی: «تضادهایی که مسعود حل می کند، از تضادهای امام حسین نیز فراتر است.»

(۲۱) آقای رجوی! مریم با تعریف تمجید از نقش رهبری عقیدتی شما در نشست های اشرف به صراحت گفت: «تضادهایی که مسعود حل می کند از تضادهای امام حسین نیز فراتر است. او (امام حسین) با چنین تضادهایی مواجه نبوده است! تضاد های ایندولوژیکی که مسعود با آن در افتاده، هیچ کس به آن نزدیک نشده! این نقطه و جایگاه خاص الخاص رهبری عقیدتی مسعود را می رساند.»

مریم می گفت: « مسعود عاری از «ف» (فردیت) و «ج» (جنسیت و منزه از مسائل جنسی) است.» پیامبران و امامان و مصلحان و تمامی انقلابیون تا کنون چنین ادعایی نکرده اند.



« زیارت » رهبری (رجوی)

۲۲) هروقت از نشست های رجوی درباقرزاده به اشرف برمی گزشتیم. مسئولین با حالتی مضمنزکننده می گفتند: «خب، شما از «زیارت رهبری» آمدید. از اینکه چنین واژه‌هایی در سفرهای کربلا و نجف برای امام علی و حسین و... استفاده می شد. خیلی تعجب می کردم، که چرا می خواهند چنین فضایی را به ما القاء کنند. حتی چنین عبارتی در زمانیکه خود پیامبران و امامان زنده بودند، بکار نمی رفت. این همان فضایی بود که خود رجوی ایجاد می کردو توسط مریم رجوی چنین مناسباتی را در سازمان جا انداخت.

۲۳) آقای رجوی! نمونه ها بیش از اینهاست... خود شیفتگی النهایه راه بدینجا می برد. کما اینکه اکنون، رهبری شما از همان صفاتی برخوردار است که خدا از آن برخوردار است. اگر چنین نشود و چنین نکنید، آنوقت سبیل سوال ها بر سر تان آواری می شود. دقیقاً اینجاست که همه صفات انسان راکه در کتاب تبیین جهان در سال ۵۸ و در دانشگاه صنعتی شریف بحث اش را می کردید (آگاهی، اراده، و اختیار و مسئولیت پذیری)، در عمل، و بطور مشخص پس از انقلاب ایدئولوژیک زیر آب آن را در مناسبات تشکیلات می زنید و سلسله ای از زنجیرها و تابوها را در تشکیلات علم می کنید. تابوها پی که زنجیر می بافند بر دست و پای هر فردی که کوچکترین اعلامی از خود بر علیه توتالیتریزم و خود شیفتگی تان بروز دهد. شما در درون تشکیلات و نشست های عمومی ارتش می گویید: «هر فردی رو به نشیب است، مگر اینکه وصل به رهبری باشد!». به عبارتی همچنانکه می گفتید: «هیچ کس مبارز و مقاوم... نیست و نمی تواند مبارز باشد و یا بماند، مگر با رهبری پیوند داشته باشد». آقای رجوی! فقط خدا چنین ادعایی داشته؟! نه هیچ کس دیگری در این جهان! مگر اینکه جهان را خلاصه کنیم در هیتلر که شعارش این بود: هیتلر آلمان - آلمان هیتلر! البته باید اذعان کرد اوداعیه ایدئولوژیک و رهبری از این دست راکه شما مدعی اش هستند را نداشت، بلکه تنها شس ناسیونالیستی به آن می زد. شما شعار سیاسی تان «ایران رجوی، رجوی ایران» است. اما شعار ایدئولوژیک تان «رهبر عقیدتی کانال دستیابی به خدا» است. و مریم حلقه وصل رهبری است. اگر چه بعد ها می گفتید: «برای رسیدن به مریم باید از کانال فهمیده (اروانی) بگذرید». یعنی دسترسی به مریم هم نیازمند آن است که پاهای خود را روی جا پا های فهمیده اروانی بگذاریم. ولی بهرحال، هر نوعی از شس زدن برای خود شیفتگی مفرط و منحط، النهایه آثار و عواقب و تبعات فجیع سیاسی- اجتماعی خاص خودش را دارد.

۲۴) آقای رجوی! شما که می گفتید: بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران. چرا مهوش سپهری (نسرین) همردیف رهبری؟!، در حضور شما و ۴۰۰۰ رزمنده ارتش آزادیبخش میگوید: «این مردم بی غیرت، بلند نمی شوند انقلاب کنند؟! اینها لیاقت این رهبری (رجوی) را ندارند». او که همطراز شما و مریم رجوی قرار گرفت و اخبار این همردیفی بیرونی هم شد. چرا باید چنین توهین نفرت انگیزی به مردم روا دارد؟! شما که در مورد هر بحث و مسئله ای که پیش می آمد، روبه اعضا و افراد ارتش آزادیبخش حاضر در نشست ها و یا همچنین در تمام پیام هایتان می گفتید: «ملاحظه کنم یا تیز بگویم؟! تیز بگویم یا تیز تریگویم؟! ...» شما که روبه ما همه چیز را تیزی می گفتید!، چرا یک کلمه و حتی یک ملاحظه و اشارت کوچک هم نکردید و نگفتید تا این همردیف (نسرین) تا بدین حد و قیحانه به مردم بی احترامی و به مرزی و فحاشی نکند! حداقل در نشست عمومی و در برابر دیگران برای رعایت حفظ ظاهر خودتان؟!، نباید ساکت بوده و از این می گذشتید؟! (اما خود شیفتگی از این حرفها گذشته...!) چرا وقتی به خودتان می رسد همه حرامها و حرام لقمگی ها (ولایت عقیدتی- زندان و شکنجه و قتل و سربسته نیست کردن و...)، حلال و مباح می شود؟! شما که وقتی به همه رزمندگان ارتش می رسد، بدون ملاحظه همیشه می گویید: «تیز بگویم، تیز تیز تیز!». (تا بدین شکل بتوانید بدترین توهین ها را به افراد بکنید). «چرا در قبال این حرف خانم «همردیف» سکوت کردید. راستی چرا تا بدین حد به جنون جاه و آزرش خود میدان می دهید. راستی سوال اساسی این است که: «هدف ما، رهبری شماست؟ یا آزادی مردم؟!»



سمت راست مهوش سپهری (نسرین) همدیف رهبری عقیدتی

آقای رجوی! سالهاست پُر خشمیم پُر خشم!... باید بگویی!، باید جواب بدهی!، چرا این کارها رو کردی؟! آرمان ما، آرمان یک نسل و یک خلق، مهمتر از جاه تو بود! شما همه چیز را به چاه ویل خود شیفنگی منحن خود ریختید. آقای رجوی! شما اشرف را به سیاهچاله ایی تبدیل کردید تا هیچ خبری از آن به بیرون نرسد، کما اینکه بالعکس، هیچ خبری هم به اعضای سازمان در اشرف نمی رسید. به همین دلیل هم، خروج از سازمان ممنوع شد، و از سال ۷۳ به بعد، در برپاشنه زندان و شکنجه و تحویل دادن به صدام، و زندانی ابو غریب شدن چرخید. این سزاوار آن سازمان حنیف نژاد نبود! شما اولین سازمانی هستید که اعضای خود را تحویل دشمن می دهد؟! شما در توجیه این عمل کثیف می گفتید: «نخستین پیام رفتن از اینجا (اشرف) این است که انقلاب ایدئولوژیک پاسخ ندارد، یعنی تف سربالا»، اما تف تاریخ و مردم و سه نسل، بر کسانای است که اعضای خودش را به رژیم می فرودشد.

تفاوت رویکرد حنیف نژاد با خروج ممنوع رجوی

حنیف نژاد گفته بود: «وارد شدن به سازمان از دهانه تنگ قیف و خارج شدن از دهانه گشاد آن است.» اما شما، آنرا وارونه کرده اید. حنیف نژاد گفته بود: «سازما برای مردم است نه مردم برای سازمان. حنیف نژاد مثل شما نگفته بود: «هر کسی با ما نیست، بر ماست.» در ازدواج یکی از بنیان گذاران سازمان (عبدالرضا نیک بین) که از سازمان جدا شده بود. محمد حنیف در عروسی اش شرکت کرد، و برایش دسته گل برده بود. حنیف او را لجن مال و زندانی نکرد. ترور نکرد. ترور شخصیتی و با فیزیکی! این تفاوت ها از حنیف تا تقی شهرام بود. راستی تفاوت های شما در اشرف و لیبرتی با تقی شهرام چیست؟ شما میراث دار حنیف بودید، یا تقی شهرام؟ اگر چه تقی شهرام به گرد پای شما نرسید! زیرا او ادعای رهبری عقیدتی نداشت! زیرا او امکانی مثل عراق و فضای حصار در حصار اشرف را نداشت! زیرا او عاشقانی انبوهی که اینچنین همه چیز خود را فدا شما کردند تا آزادی را برای مردم به ارمغان بیاورند را نداشت!

تفاوت رویکرد موسی خیاباتی با خروج ممنوع رجوی

آقای رجوی! فاصله گرفتن خود را از اصول و ارزشهای تان و گفتار و عملکرد خود و همدیف تان (نسرین) با سخنان موسی خیاباتی درسخرانی «عاشورا، فلسفه آزادی» را گوش کنید :

«از آنطرف این زیاد در کوفه پلیسهای زیادی گماشته بود؛ همه را تحت نظر گرفته بود، هیچ کس بدون کارت عبور نمی توانست بگذرد. بیچاره مردم کوفه که در تاریخ چه چیزهایی بارشان شد؛ مظهری وفائی! ولی این همان توده های ناآگاهند؛ اگر ملامتی هست متوجه همان فرصت طلبهای نان به نرخ روز خوری است که بزرگان اقوام و قبایل بودند؛ و خود را به این زیاد فروختند. ولی مردم بیچاره، نه.» صفحه ۲۶

«امام صفوفش را تصفیه کرد؛ که فردا در نقطه ی حساس تردید و نزلتی در بین صفوفشان رخ ندهد؛ و بعلاوه این افراد که در این منازل از امام جدا می شدند؛ شاید که بعداً در مسیر امواجی که بر خواهد خاست نقش های بهتر و مهمتری در جهت جنبش ایفا کنند. بهر حال آنها کتفش محدودی داشتند و امام نمیخواست افراد را بیش از حد کتفش شان با خود بکشاند؛ همه کتشان یکسان نیست؛ بعضی ها تا «کربلا» میکشند، بعضی ها تا «مکه» بعضی ها تا منازل مکه. بهر حال باید صفوف منزله باشد؛ از هر ناخالصی، همانطوری که انسان باید از ناخالصی منزله باشد. این منزله بودن انسان از ناخالصی هم خلق الساعه بدست نمیآید؛ این حاصل یک جریان و یک جنگ وجدال درونی در نفس و ضمیر انسان است انسان منزله و والا، یکباره بوجود نمیآید. انسان موجودی بسیار بغرنج و پیچیده و عجیبی است؛ با خصیصه اختیار و آگاهی، بخصوص با ویژگی اختیار انسان بسیار پیچیده است.» عاشورا، فلسفه آزادی صفحه ۲۷ چاپ اول - آثر ۵۸

حتی مانو در حرف و تئوری نیز پذیرفته بود که باید به توده ها اعتماد کنیم.

کتاب سرخ مائو:

چنانچه ما نسبت به این دواصل شک و تردید به خود راه دهیم، قادر به انجام هیچکاری نخواهیم بود. ما باید به تودهها اعتماد کنیم، ما باید به حزب اعتماد کنیم- این دو اصل اساسی است. «درباره ی مسئله ی کنوپراتیوه کردن کشاورزی» (۳۱ ژوئیه ۱۹۵۵)

دگرپرسی رجوی متهم کردن کارگران وزحمت کشان به بی سیرت کردن افراد

۲۵) محسن نیکنامی (کمال) که جزء فرماندهن ارشد مقر بود پس از سرکوب قیام سال ۸۸ در ایران، در صحبت دوفره با همدیگر داشتیم نکاتی می گفت و اینکه: «تا کارگران نیابند وسط، کارحل نمی شود. هر کجا کارگران باشند کاربه درگیری و زدن و شکستن می کشد و همه چیز را درب و داغان کرده و تسخیر می کنند. و الا قیام در سطح دانشجویی در حد تظاهرات و شعار دادن باقی می ماند». کمال می گفت: «اینقدر نگوئید کارگرا (خطابش به افرادی بود که در تشکیلات از کارگران دفاع می کردند و...)؟!، یک شب با همین کارگرا باشید می بینید که چطور بی سیرت تان می کنند!» من از این حرف بسیار خوردم باورم نمی شد که چنین حرفی زده شود چون منفی ترین حرفی بود که می شد در این باره (کارگران) زد. موارد «خاص» را نمی توانیم «عام» کنیم. و چنین بیربط حرفی را بعنوان یک مقوله قابل طرح بدانیم. می دانستم که چنین حرف سنگینی نمی تواند توسط فرماندهان زده شود. بویژه توسط کمال! حدس می زدم این بحث در نشست مسعود رجوی با سطح فرماندهان ارشد زده شده!، تا اینکه دوهفته بعد نوار نشست رجوی برای همه پخش شد. عین همین عبارات را رجوی درباره کارگران می گفت: «اینقدر کارگر کارگر نکنید، همین کارگران اگر یک شب با آنها باشید، همتا بی سیرت تان می کنند (همراه با لحن طعنه و استهزای رجوی). و...»

آقای رجوی! آن از «خلق قهرمان ایران» و افاضات نسرین (این خلق قهرمان بی غیرت!) و این هم القاب و صفاتی که شما برای کارگران قائل هستید! آیا یادتان مانده که ما در فاز سیاسی نشریه کارگری سازمان «بازوی انقلاب» را چاپ می کردیم! مردم و کارگران دچار اپورتونیزم و خود شیفتگی شده اند یا شما؟

آقای رجوی! شما بجای انتقاد و انتقاد از خود، عملیات جاری را باب کردید و گفتید: «این جهاد اکبر است از شهادت بالاتر است.» اما این جهاد اکبر و بالاتر از شهادت را با کثیف ترین تهمت و فحاشی و تهدید و ارباب و ضرب و شتم و... در نشست های عملیات جاری و دیگر... بعنوان مشت آهنین بکار گرفتید. همه سطوح سازمان بلا استثنا عملیات جاری و... داشتند، منهای شما؟! در حالیکه خود بیشتر از دیگر اعضا نیازمند انتقاد بودند.

بی دلیل نبود که «انتقاد و انتقاد» از خود را حذف و عملیات جاری (استفاده از واژه «عملیات» که مقوله اش اقدام و اجرای عمل نظامی است فضای صحنه نظامی و قوانین حاکم بر آن، و محاکمه نظامی، و صحرایی را تداعی می کند) را برپا نمودید.

نشست «دیگ» و «دیگچه» یا «تنورخولی»

باور کنید من از نشست «دیگ» و «دیگچه» و تشکیل «نشست جمعی» را تنها با «تنورخولی» مقایسه می کنم. هیچ چیز انسانی در آن نمی بینم، جز درندگی و حیوانیت محض! وجود چنین اپورتونیزم و خود شیفتگی، در جریان روزمره تشکیلات، نیاز به چنین اهرم و ابزارهای سرکوبی نیازمند است.

بیش از یک ربع قرن در مناسبات سازمان، ما بطور مطلق «خود» را انکار می کردیم. این خواسته و قانون رجوی و عملیات جاری بود. ما انکار میکردیم که انسانیم، هویت داریم، با رژیم مبارزه کردیم، مقاومت کردیم. ما باید از همه چیز خود تهی می شدیم تا بدانیم که همه چیز را، رجوی به ما ارزانی داشته، و اگر از این داده ها و نعمت راهیافتگی به درگاه رهبری شکر نگذاریم و جدا شویم، جز مردار و تقالگی و خمینی و پاسدار خمینی... چیزی نیستیم.

در تمامی نشست های جمعی بلا استثنا ما باید گزارشی از وضعیت درونمان می نوشتیم و در جمع می خواندیم و ثابت می کردیم که ما اهل جنگ با رژیم نیستیم! و با این بحثی که برادر یا خواهر مریم و یا خواهر نسرین آورده (بسته به موضوع بحث که هر دوره و هر چند وقت یکبار مطرح می شد) ما از بریدگی و انفعال و گمراهی بیرون آمدیم، و باز توانستیم به انقلاب (انقلاب ایدئولوژیک) جنگ بزنیم. هر کسی که زودتر و بیشتر این موضوع را اثبات کند که بریده و خائن و زوال و طلبکار و مرده بی روحی و... بوده، او از همه جلوتر و ایدئولوژیک تر و تشکیلاتی تر است. به عبارتی ما همیشه در سازمان در موضع بریده و خائن و زوال... بودیم. جزممان زمان و لحظه ایی که گزارش می خواندیم. و اگر جمع یا مسئول نشست که در واقع او، اوکی (تأیید) می کرد. گزارش مورد قبول واقع می شد! و البته در زمان صدام هیچ گزارشی قبول نمی شد!، زیرا پس از گزارشی که خودت نوشتی و خود را روسیاه کرده ایی، تازه کارشلاق کشی توسط جمع و مسئول شروع می شود. در بسیاری از نشست ها هنوز گزارش تمام نشده، یا فرد تازه شروع می کند به خواندن، جمع یا مسئول تهاجم به سوژه، با تو همین و تحقیر و تهدید شروع می کنند که این چه مزخرفاتی... است که نوشتی؟! هر کسی که اولین تهاجم را بکند، او ایدئولوژیک تر و مریمی تر است (و فحاشی را با استفاده از نام مریم رجوی بُعد انقلابی و ایدئولوژیک می دهند). روزگاری ما در این غارتوالتاریسم ایدئولوژیک چنین بود، ما تنها پس از اوکی و تأیید مسئول نشست، و تنها برای دو سه روز بریده و خائن نیستیم؟! و الا بغیر از آن همیشه این تهمت بالای سرما قرار داشت. این تئوری روانشناسی رجوی بود که همه را زیر ضرب همین مارکها و تهمت ها و... نگه دارد. ما همیشه متهم بودیم که مانع سرنگونی رژیم هستیم! این کثیف ترین و آزار دهنده ترین شیوه ایی بود که رجوی ما را بدست خودمان مچاله و له می کرد. و هیچ هویت و پرنسیبی برای ما باقی نمی گذاشت. در چنین مکانیسمی، هر فرد بدل به فردی می شود که باید تمام خواسته های تشکیلات را برآورده کند. فردی که چنین مچاله می شود، دیگر از هر نظر خلع سلاح شده و تسلیم است. این همان نقطه ایی بود که رجوی ما اسیر کرد. ما اسیرانی بودیم در نشست های جمعی، بجای دستبند و پابند، قلابه های ایدئولوژیک را بر گردنمان انداختند. کاش اسیر فیزیکی بودیم، دستبند

وایبند داشتیم، مثل اوین، مثل گوهردشت...، اما روح وروانمان اینچنین مورد تهاجم قرار نمی گرفت، و ما تحت عناوینی چون خائن و بریده زوالو و صدها مارک دیگر قرار نمی گرفتیم. این کشنده ترین لحظاتی است که ما در سلسله نشست های روزانه ویا بهانه های مختلف داشتیم.

رجوی با ما در اشرف همان کاری را کرد که، آن مرد خود خواه با ناتاشا کرد:



ماجرای دختر جوان و زیبایی که 10 سال برده جنسی یک مرد بود!

لینک ویدئو در یوتیوب:

<https://ruclip.com/video/TkCQleQatSE> **ماجرای دختر جوان و زیبایی که 10 سال برده جنسی یک مرد بود**

ابرسازه انسان خرد کن عملیات جاری

مشکل در مناسبات و عملیات جاری این بود که کسی نمی توانست طبق همان خواسته ها سازمان و مسئولین عملیات جاری کند. اگر کسی تمام کارها و مسئولیت هایش را هم انجام میداد، و هیچ برخورد و آثار منفی در طی یک روز نداشت، شب در عملیات جاری مورد بازخواست قرار می گرفت که چطور در طی یک شبانه روز توهین فاکتی نداشتی؟ در حالیکه همه ما غرق اندیشه فردیت و جنسیت هستیم و ناخالصی داریم و تو آنچنانکه خواهر مریم می گوید، خودت را بری از اینها می دانی؟ و متهم می شد که از خود غافل شده، یا خود را رها کرده (بلگی وی بندوباری)، یا شور و فتور می کنی، ویا متقلب است و باید بروی فاکت کارهای نکرده و انجام نداده و آلودگی هایش را بیاورد. می گفتند هر کس در طی یک روز باید ۷۰ تا ۱۰۰ فاکت بنویسد! همیشه تعداد فاکت ها را در اول نشست ها از همه اعضا سوال می کردند و در دفتر ثبت می کردند! و همه باید پاسخ می دادند که چرا کم نوشته اند؟ به عبارتی باید ما لحظه به لحظه روح و روان در کار و مناسبات روزانه را ثبت می کردیم و همه آنها را طبق دستگاه انقلاب ایدئولوژیک، پاسخ داده و خود را از این آلودگی ها و تناقضاتی که در طی روز با آن مواجه هستیم، پاک می کردیم. این مکانیسمی بود که رجوی انتخاب کرده بود تا تمام لحظات ما تحت کنترل و حسابرسی باشد. به عبارتی ما لحظه به لحظه می دانستیم که باید شب پاسخگوی همه کشاکش درونی مان با کار و مسئولیت باشیم. به این شکل در طرف دیگر داستان، که رجوی و سازمان قرار داشت، توانسته بود روح و روان و عملکردهای یک عضو تشکیلات را به ریزباف ترین زوایای درونی و کنش و واکنش های مغز ذهن و قلب آدمی دست یابد، و بر اساس بیان همین ریزترین مسائل درونی و جمع بندی های روزانه و مستمر آن توسط مسئولین سازمان و گزارش به بالا، رجوی و سازمان توانسته بود تا این سیستم عملیات جاری را ارتقا داده و هر روز قوانین سختگیرانه تر جدیدی بر آن بیفزاید. تا آنجا که گاه فکر می کردیم که با این ظوابط جدید اعمال شده در عملیات جاری که روز به روز سخت تر می شد، دیگر امکان نفس کشیدن هم وجود ندارد. ما بی آنکه بخواهیم و بدانیم تبدیل شده بودیم به انسانهای متحرک در دست سازمان، که لحظه به لحظه باید طبق فرامین انقلاب ایدئولوژیک عمل کنیم؛ و از همه مهلک تر همین را از خود نمایش بدهیم و به دلخواه مسئولین ادا در بیاوریم. و به همین دلیل تبدیل شده بودیم به انسانهایی که در دهه ۴۰ و ۵۰ سالگی شان، باید ادا و شکلک کودکان ۴ و ۵ ساله، و اعضای سربه راه مورد نظر سازمان را در بیاوریم. چنین دلک بازیهایی مضمّن کننده و چندان آوری تمام ساختار سازمان و مناسبات را در بر گرفته بود. اگر یک نمونه غیر از این بود، گاو پیشانی سیاه می شد! حتی یک برخورد! من نمی خواهم کلمه ربات را بکار ببرم. اما برای اولین بار است که همین سطور را که اینک و امروز دارم می نویسم (۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۶) چگونگی مکانیسم تبدیل انسان به ربات تمام عیار را مثل تصاویر پرده سیما از برابرم گذشت. رباتی که با قلاده ای ایدئولوژیک و عملیات جاری و نشست دیگ و نشست لایه ای و نشست انقلاب و نشست غسل و نشست صفر و نشست کمیته و... خودش می بایست خودش را تبدیل به ربات سازد. رباتی که باید دیگران را نیز تبدیل به ربات کند. این بالاترین دستاورد رجوی در بکار گیریم سیستم توتالیتراریسم ایدئولوژیک بود. من اسم این را توتالیتراریسم نمی گذارم زیرا فراتر از توتالیتراریسم موجود در تجربه جهانی بود. ما تبدیل به فرقه ایی با روشهای ابدایی شدیم که رجوی و مریم بوسیله بازوها و اهرم های کنترل کننده (شورای رهبری) ابرسازه ایی ساخت، تحت عنوان عملیات جاری و مشتقات آن، همان ماشین های غول پیکری که آهن قراضه ها را در چنگال گرفته و به داخل ماشین این خردکن (عملیات جاری) می اندازد و خورد می کنند و ناخالصی های آنرا می گیرند پرس می کنند و سپس آنها را در کوره انقلاب ایدئولوژیک نوب می کند و محصول جدیدی تولید می شود، که همان ربات های بی فکر و اندیشه، حرف شنو و اطاعت پذیر می شود.

روزهای سیاهی بود

باید در منابع زباله های خمینی گشته و تکه های وجود خود را در تکه قراضه های زباله ها بیابیم

روزهای سیاهی بود، ما هرروز طبق فرمان رهبری عقیدتی، باید می رفتیم در منابع زیاده های خمینی و اندیشه های جنسیت و فردیت متعفن، مطرود و منفور ارتجاع تاریخی خمینی و بورژوازی استثمارگر غرق دستگاه جنسیت و فردیت را بگردیم و تکه های وجود خود را در تکه قراضه های زیاده ها بیابیم و به حضور ابرسازه (جمع) تقدیم کنیم. تا تکه تکه های وجودمان در نشت جمعی پرس شده و در کوران نشست های انقلاب نوب بشویم. تا بتوانیم پاره تن رهبری عقیدتی شویم. ولی فاصله ما و رهبری عقیدتی، و فاصله نوری که اواز ما گرفته بود، بسیار بود. رجوی در ابرسازه هاله نور رهبری پنهان شده و دست نیافتنی بود، ونمی خواست هم، کسی به پاره ایی از تن او بدل بشود! زیرا اگر کوچکترین نشانه ایی از چنین چیزی وجود داشت، نیازی به این ابر سازه ها و و این هاله ها نبود. او به خدا متصل بود، ما به هیچ کس! اما در عمل متهم بودیم که حامل اندیشه خمینی و بورژوازی و ضد میرمی ... هستیم. یک ربع قرن است که در نشست های درونی گفته میشود: «هیچ کدام از شما انقلاب نکرده اید! اگر یک انقلاب کرده در میان شما بود همه این جمع را به انقلاب می کشاند!»

آه ای پرنده مهاجر، پری از بالهایت را می خواهم

ما هرروز در مزبله های درون آلوده خود، دنبال تکه قراضه های وجود خود و ناخالصی هایمان می گردیم. در این روزگاران سیاه زیاده گردی ایدئولوژیک، گاهی خاطرات سرکش ذهن و عاطفه قلبیمان به زندانها و سلولهای انفرادی و هم بندیان و شهدا پر می کشید، صحنه های شکنجه و مقاومت و آوازخوانیها و شوخ و خنده ها و شادیهای وصف ناپذیر چون کودکانه مان، و اعدام های ۶۰ تا ۶۷ و بوسه ها و خدا حافظی ها ... در چنین حالتی دیگر در قرارگاه اشرف نبودیم پرمی کشیدیم، به صفا و یگانگی خود و دوستان و آرماتمان. گاه در میان همین تکه قراضه هایی که باید جستجو می کردیم همان دوستان را هم می یافتیم! خیلی دردناک بود! آنها که تکه تکه شدند، حالا جزئی از همین تکه هایی هستند که ما در قراضه ها پی شان می گردیم. ثقل سنگین سکوتی بی وزنمان می کند، ما مانده بودیم، اکنون داریم به کجا می رویم...؟! . اما ما حرمت همبندی ها و دوستانمان را داشتیم آن تکه تکه شده ها را، جزئی از وجود و پاره تن خود می دانستیم. آنها را برمی داشتیم و در درونمان پنهان می کردیم! برخلاف گذشته ها، اینبار خوشحال بودیم که آنها اعدام شدند، حلق آویز شدند، اما زنده نماندند، تا به سازمان مجاهدین و اشرف بیایند و مثل ما بدنبال زیاله های خود بگردند، کاش منم مُردم بودم. و این چنین با روحی مجاله شده به سمت ابرسازه ایی که هرروز بدون وقفه کار می کرد، براه نمی افتادم تا تکه های قراضه ما را مصرف کنند. رهبری و بازوهای آن و این ابرسازه همیشه نیازمند تکه های قراضه ما بودند، تا به حربه کارو حیاتشان ادامه دهند! به همین دلیل ما در طی یک ربع قرن هرگز نتوانستیم آطور که ابرسازه هاله نور و مفتشانش و نسق کشان می گویند و در ظاهر امری خواهند، گوهرناب و تمام عیار شویم؟ ناب و تمام عیار شدن ما، به معنی باز ایستادن این چرخه بود و مفید فایده نبود. و البته نفس چنین حرفی از سوی ما، شرک آمیز و صد البته توهم و دروغی برای فرار از خوراک ابر سازه شدن تلقی می شد. ما نمی دانستیم که چرا هرروز بیش از پیش ما را آلوده تر می نامند، و هیچ راهی برای اثبات پالودگی نیست. و هرروز و هرشب در خلاء ایجاد شده در حصار در حصار اشرف و عراق، به این چرخه مخرب مکیده می شدیم. اگرچه این عادت روزانه شده بود، اما هرگز به این معنا نبود که خود آن این چرخه و رفتار رهبری!، برای ما امری عادی است. نه هرگز! ما خیانت رهبری را با صدای شکستن استخوان هایمان می شنیدیم، اما آنچه پژواک و وطنین این شکست، لحظه به لحظه با روح و روانمان را می چشیدیم، نمی توان بزبان آورد...

۱۳۹۱/۷/۲۵

"قلبم به استعاره " می تپد "

در ریشه هایم مسکن گزیده ام

بیدار مانده ام

زیر پوست و رگ مردمان خوب

آوازمی خوانم، ایمان مست

در رزوه های نکبت این سگدانی

زیر چتر دروغ

تن کرده ایم سگ پوشی

بر دامان زندگی

قلبی - به استعاره می تپد! چنین

من گفته بودم - نمی خواهم!

زنگارهای این چرخ کین گرفته را

قتل عام روز را ...

در سالیانه های شب

چشمان خون گرفته - زخم لیس صید یست

هیچ کس بر در کز کرده این گومه نکوفت

سالیان است

مُرده آواز

نفرت از سفره مردم

برکت بر چیده

سالیان است دراز

روی گل کرده های نگار فخر

ماسیده دروغ

و بوی عفونت گرفته هوا ...

خون میدود در تخیل من

من - فکر مداوم گنجشک باران زده را - دیده ام

در خطوط غریزه اش - کنکاش چاره ای...

حجم وقیح دروغ ترکیب

بی هیچ مجالی به زخمهای اعتماد

خون میدود در رگان تخیل من

در کاسه خون چشم

شراب یافتن گمان مبر

بر باد باد آرزو

"امید" بر "خرمن باد" کاشتن

زهر فرو رونده را - به حلقوم نگر!

در زهر خورانی این جهان

"قلبم" به استعاره می تپد

وزبان

در گلوی گُر گرفته مختنق

آواز می دهد

خون مرا ...

از کتاب: «قرارمان عشق بود، نه کین!» سیامک نادری

آلودگی مخترع ابرسازه

خیلی گذشت تا ما بفهمیم آنچه و آنکه آلوده و نا پاک و زنگارهای آهن قراضه است، از قضا خود ابرسازه هاله نور، و رهبری عقیدتی است. رجوی می گفت: «عملیات جاری، جهاد نفس و جهاد اکبر است، این بالاتر از شهادت است که فرد بیاید و شیرجه بزند در جمع و گناهان و خطاها و نکرده هایش را در حضور جمع مطرح کند و انتظار این را هم داشته باشد که، جمع با او هربرخوردی با او بشود.» درحالیکه این رجوی بود که باید در سال ۶۳ بجای ازواج با مریم و اعلام همدیگی او با خود بعنوان رهبری عقیدتی و غیرقابل پاسخگو شدن به سازمان مردم، باید علل شکست و ضربات مباره مسلحانه چریک شهری را عنوان می کرد! نه اینکه جانشین خود (علی زرکش) را مسبب شکست و توطئه بر علیه خود دانسته و حکم اعدام اورا صادر کند! همچنانکه پس از آتش بس و قحطنامه ۵۹۸، بجای جهاد اکبر، مرحله دوم انقلاب ایندولوژیک را علم کرده و برای یک ربع قرن دیگر، همه را در جایگاه متهم بنشانند! اگرحتی براساس حرفهای رجوی بخواهیم خطاها را بررسی کنیم! وزن و بار اشتباهات و خطاها رهبری کجا؟، و وزن و بار اشتباهات فرد و یک عضو و یک فرد اجزایی و ریات کجا؟.

« بچه درفنداق و، آن ... دروطن هردو می رینند، اما این کجا و آن کجا » ایرج میرزا

بحث برسر اشتباه و خطا نیست، بحث خیانت است، زیرا آگاهانه بود! حدّ اعلاّی خیانت، تصمیم به انقلاب ایندولوژیک، بجای جهاد اکبر و سرباز زدن از آن درباره خودشیفتگی تان بود.

شنیدم که به نسل دهه ۶۰ نسل سوخته می گویند. اما اگر این حرف درست است، باید گفت: «ما در اشرف نسل سوخته نبودیم! رجوی نسل ماراداشرف جزقاله کرد.. و اینک جزقاله را، می خواهد تبدیل به تفاله کند...».

هیچ مزبله ای، چنین ابرسازه ای را درخود جای نمی دهد

جهان رهبر عقیدتی تماماً یک مزبله است

سال ۵۸ خواندم که قدرت فساد می آورد. حتی اینک و امروز نمی توانم باور کنم که قدرت، چه ابعدی از فساد می تواند تولید کنند، که هیچ مزبله ای نمی تواند چنین ابرسازه هاله نوری را درخود جای دهد، زیرا جهان او تماماً یک مزبله است. فرقی نمی کند که نام و عنوانش چه باشد رهبری فقاهتی یا عقیدتی یا برادر بزرگ مارکسیستی، و یا جوچه نوع کره شمالی. زیرا در محتوا عمل، همه از همین ابرسازه ها استفاده می کنند. در زندانهای رژیم بهنگام قتل عام سال ۶۷ توسط خمینی، همه می گفتند: «تاریخ بیاد خویش بسیار.» و در اشرف پس از حاکمیت توتالیترایسم مطلق می گفتیم: «چی فکر میکردیم چی شد.» اینک لفظ حاکمیت رابکار می بردم، دقیقاً منظورم همین کلمه است. زیرا اگر تغییر و تبدیلی در آن صورت دهم، بیان کننده مناسبات ما با سازمان نبوده و نیست. ما دیگر اعضای سازمان نبودیم. ما تحت حاکمیت سازمان بودیم! این فساد در نوع رابطه ما را از درون می خورد. نه اینکه رجوی و سازمان ندانند که اینکار اشتباه است!، خیر، می دانستند. اما راه حلی جز اعمال این حاکمیت نداشتند. رابطه از نوع آرمانی و ارگانیک، تبدیل به رابطه ای جبری و مکانیکی شده بود. در جهان مکانیکی، همه چیز تابع قوانین محتوم است. اگر دستگیره در را بگیرد و بطرف خود بکشید، در باز می شود. و اگر در را بطرف مقابل خود فشار دهید در بسته میشود. باز کردن درون انسانها هم ناگزیر تبدیل شده به نوع مکانیکال، بدین شکل مسئول دیگر حرمت گذشته را نداشت!، ترس جای عشق و عواطف نشست. هر روز بیشتر شاهد توضیح گرفتن چنین روندی بودیم. گاهی فکرمی کردیم این آخرین حدّ فشار تشکیلات بر روی اعضا است. خیال باطل، همیشه سهم ما بود! چند ماه بعد، باز هم بحث و شیوه توتالیترایستی نوینی عرضه میشد، و نفسمان بند می آمد. زیرا توانسته بودیم، خود را با قوانین شرایط قبلی وفق دهیم. و این دور تسلسل حلقه های تنگ شونده توتالیترایسم، مجالی به فکر کردن درباره هیچ چیزی نمی داد. مثل شرایط زیر باجویی، ذهن نمی تواند پرواز داشته باشد. جز جهانی که در زیر چشم بند، بر روی همان نقطه ای که نشسته است، تمرکز کند.

رابطه «انتقاد از خود رهبری» مثل رابطه «جن و بسم الله»

آقای رجوی! تقدم انتقاد به حزب و اصلاح نظرات و اشتباهات بود نه انتقاد به افراد! انتقاد برای رشد و ارتقا بود نه تصفیه حساب فردی و سرکوب اشخاص و... شما از ما سخن می گفتید اما اینک به سخنان ما توجه کنید:

« درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب – نوشته ما تو تسه دن

– انتقاد غیر تشکیلاتی :

۱- انتقاد درون حزبی سلاحی است که به امر استحکام تشکیلات حزب و تقویت نیروی رزمنده آن کمک می‌کند. ولی انتقاد در سازمان حزبی ارتش سرخ همیشه اینطور نبوده، بلکه بعضی مواقع به حملات شخصی تبدیل شده است. در نتیجه، این امر نه تنها به افراد، بلکه به سازمانهای حزبی نیز صدمه می‌زند. این یکی از مظاهر اندیویدوآلیسم خرده بورژوازی است. طریق اصلاح این پدیده ناسالم این است که به اعضای حزب بفهمانیم که منظور از انتقاد ارتقاء نیروی رزمنده حزب جهت نیل به پیروزی در مبارزه طبقاتی است و از انتقاد نباید به‌مثابه سلاحی برای حملات شخصی سوءاستفاده کرد. درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب (دسامبر ۱۹۲۹)

انتقاد از خود:

صفت مشخصه‌ای که حزب ما را از سایر احزاب سیاسی متمایز می‌سازد، انتقاد صادقانه از خود است. همانطور که ما قبلاً گفتیم، اگر اتاق را مرتب تمیز نکنیم، گرد و خاک انباشته خواهد شد؛ اگر صورت خود را مرتب نشوئیم، کثیف خواهد شد. ممکن است ذهن رفقای ما و کار حزب ما را نیز گرد و خاک بگیرد، و از اینرو احتیاج به روییدن و شست و شو دارد. ضرب‌المثل "آب جاری ممکن نیست بگردد و پاشنه در هرگز موریانه نمی‌زند" به این معنی است که حرکت دائم مانع تأثیر فاسد کننده میکروب‌ها و طفیلی‌ها می‌گردد. بررسی مداوم کار خودمان و در این پروسه توسعه سبک دموکراتیک کار، نه‌راسیدن از انتقاد و انتقاد از خود و پیروی کردن از این پندهای آموزنده خلق چین: "درباره آنچه که می‌دانی سکوت اختیار مکن، آنچه گفتنی داری برای خودت نگه مدار"، "هیچ کسی را به خاطر حرفی که زده است گناهکار ندان، بلکه از گفته‌های او پند بگیر"، "اگر عیبی داری، آن را اصلاح کن و اگر نداری، مراقب باش" - اینست یگانه وسیله مؤثر برای حفظ رفقا و ارگانیزم حزب ما از سرایت گرد و خاک و میکروب‌های سیاسی. « درباره نولت ائتلافی ۲۴ آوریل ۱۹۴۵ آثار منتخب جلد ۳

«ما باید در مبارزه علیه سوئزکتیویسم، سکتاریسم و سبک الگوسازی حزبی به دو اصل توجه کنیم: نخست - "پند گرفتن از اشتباهات گذشته برای اجتناب از اشتباهات آینده"، و دوم - "معالجه مرض برای درمان بیمار". اشتباهات گذشته را باید بدون در نظر گرفتن حساسیت اشخاص بر ملا ساخت و آنچه را که در گذشته بد بوده است، به طرز علمی تحلیل کرد و به باد انتقاد گرفت تا آنکه کار آینده بتواند با دقتی بیشتر و بهتر انجام یابد. این درست مفهوم این جمله است که می‌گوید: "پند گرفتن از اشتباهات گذشته برای اجتناب از اشتباهات آینده". ولی هدف ما از بر ملا ساختن خطاها و انتقاد کردن از نقایص باید درست مانند هدفی باشد که پزشک از معالجه بیمار تعقیب می‌کند، یعنی اینکه بیمار را نجات دهیم نه اینکه او را به دست مرگ بسپاریم. شخصی که مبتلا به بیماری آپاندیسیت است، وقتی نجات می‌یابد که دکتر آپاندیس او را عمل کند. ما باید از هر کسی که اشتباهی کرده ولی نمی‌خواهد بیماری خود را از ترس معالجه پنهان کند و روی اشتباه خود تا آنجا که آخراً امر بیماریش غیر قابل علاج شود، اصرار ورزد، بلکه به عکس از روی صداقت و صمیمیت به معالجه و اصلاح خود علاقه نشان می‌دهد، استقبال کنیم و او را معالجه کنیم تا بتواند رفیق شایسته‌ای گردد. چنانچه ما جلو خودمان را ول کنیم و او را بیرحمانه بکوبیم، هرگز موفقیتی به دست نخواهیم آورد. در معالجه بیماری‌های ایدئولوژیک یا سیاسی هرگز نباید تند و خشونت به کار برد، بلکه باید شیوه "معالجه مرض برای نجات بیمار" را یگانه شیوه صحیح و مؤثر است، برگزید. « سبک کار حزب را اصلاح کنیم ۱ فوریه ۱۹۴۲ آثار منتخب جلد ۳

«نکته دیگری که باید در رابطه با انتقاد درون حزبی خاطر نشان گردد، اینست که بعضی از رفقا در انتقادات خود مسائل اصلی را نادیده می‌گیرند و توجه خود را به مسائل فرعی محدود می‌سازند. آنها نمی‌فهمند که وظیفه عمده انتقاد نشان دادن اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی است. اما نواقص شخصی در صورتی که با اشتباهات سیاسی و سازمانی مربوط نباشند، برای آنکه خاطر رفقا پریشان نگردد، نباید زیاد مورد ایراد قرار گیرند، وانگهی چنانچه دامنه چنین انتقاداتی بسط یابد، ممکن است این خطر بزرگ پیدا شود که توجه اعضای حزب فقط بر روی نواقص کوچک متمرکز شود، همه به افراد محتاط و جبون بدل گردند و وظایف سیاسی حزب به دست فراموشی سپرده شود.» درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب دسامبر ۱۹۲۹ آثار منتخب جلد ۱

«در انتقاد درون حزبی باید از قضاوت های سوئزکتیویستی (ذهنیت گرایی) و انتقادات مبتدل پرهیز کرد، اظهارات باید مستند و انتقاد باید جنبه سیاسی داشته باشد.» درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب دسامبر ۱۹۲۹ آثار منتخب جلد ۱

«انتقاد درون حزبی سلاحی است که به امر استحکام تشکیلات حزب و تقویت نیروی رزمنده حزب خدمت می‌کند. ولی انتقاد در سازمان حزبی ارتش سرخ همیشه چنین خصلت ثابتی نداشته بلکه بعضی اوقات حتی به حملات شخصی تبدیل شده است. در نتیجه، این امر که یکی از مظاهر اندیویدوآلیسم خرده بورژوازی است نه تنها به افراد، بلکه به سازمان‌های حزبی هم صدمه زده است. به منظور ریشه کن کردن این پدیده، باید به اعضای حزب فهماند که منظور از انتقاد ارتقاء نیروی رزمنده حزب جهت نیل به پیروزی در مبارزه طبقاتی است و از انتقاد نباید به مثابه سلاحی برای حملات شخصی استفاده کرد.» درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب دسامبر ۱۹۲۹ آثار منتخب جلد ۱

«ما به خلق خدمت می‌کنیم و از این رو اگر نواقصی داشته باشیم، از تنکر و انتقاد دیگران هراسی نداریم. نشان دادن نواقص ما از طرف هر کس که باشد، جایز است؛ و اگر او بر حق باشد، ما آن نواقص را اصلاح خواهیم کرد. هر گاه پیشنهادی که او مطرح می‌کند، به سود خلق باشد، ما حتماً طبق آن عمل خواهیم کرد.» خدمت به خلق ۸ سپتامبر ۱۹۴۴ آثار منتخب جلد ۳

مانو در باره استالین

اولین جمع‌بندی‌ها از دوران استالین توسط مائوتسه دون (رهبر انقلاب سوسیالیستی چین) انجام شد. در سال‌های پس از به قدرت رسیدن رویزیونیست‌های خروش‌جفی در شوروی (۱۹۶۵) مائودر مورد فضای جامعه در دوران استالین می‌گوید: «بعد از انقلاب اکتبر در دوره‌ای که استالین در راس امور بود، برای مدت زیادی تفاوت میان دو نوع تضاد را نمی‌دید. مسائلی مانند ضد حکومت حرف زدن، از حزب کمونیست ناراضی بودن، انتقاد به دولت، انتقاد به حزب حاکم در اصل مسائل درون خلق است. اما دو نوع انتقاد موجود است: انتقادی که دشمن از ما می‌کند زیرا از حزب کمونیست ناراضی است؛ و انتقادی که مردم می‌کنند زیرا از ما ناراضی هستند. میان این دو باید فرق گذاشت. استالین سال‌ها بین این دو فرق نگذاشت یا اینکه به ندرت میان این‌ها فرق گذاشت. تعدادی از رفقای که سال‌ها در شوروی کار کرده‌اند به من گفته‌اند که هیچ تمایزی موجود نبود؛ آدم فقط می‌توانست در مورد چیزهای خوب حرف بزند و نه بد. فقط باید تحسین می‌کردی و نه انتقاد؛ هر کس انتقادی می‌کرد به او به عنوان دشمن مشکوک می‌شدند و خطر زندانی شدن و اعدام داشت.» (به نقل از کتاب «سخنرانی‌های محرمانه صدر مائو» - متن «تضادهای میان مردم» ص ۱۳۷ - انتشارات مطالعات آسیای شرقی دانشگاه هاروارد - ۱۹۸۹)

دگرذیسی و معکوس کردن «صندوق صدق» مقتدا و مراد مجاهدین (امام علی) توسط رجوی؟

آقای رجوی! آنچه از مبارزه علمی و اصول تشکیلاتی و تجارب انقلابیون بود، چنین بلایی بر سرش آوردید!

اما آنچه به اصول و ارزشهای مراد مجاهدین (امام علی) مقتدای عقیدتی، که شما همواره از آن دم می‌زنید، و نانش را می‌خورید، و نمکدانش را می‌شکنید؟

«صندوق صدق» طرح امام علی برای انتقادات

امام علی حتی برای کسانی که قدرت سخن گفتن در جمع را نداشتند، «بین القاصص» (صندوق جمع آوری شکایت‌ها) ایجاد کرد تا مردم نظر‌ها و انتقاد و شکایت‌های خود را نوشته و در آن قرار دهند. تا حرمت افراد بنا به خواسته یا شکایت و انتقادشان حفظ شود.

این صندوق برای شکایت و انتقاد و داد ستاندن مردم از حاکمیت بود، نه اینکه مردم گناهان و خطاها و... خود را به حاکمیت گزارش کنند؟ شما این صندوق را هم چیه وارو کردید! صندوق صدقی که شما در مراکز و مقرها دایر کرده بودید، عطف به نوشتن تناقضات افراد (مسائل جنسی، گناهان، نکرده‌ها، خطاها و خیانت‌ها...) بود. صندوق صدق علی امام اول شیعیان؟ انتقاد روبه بالا و مسئولین و حاکمان بود! کاریکاتور مضحک و چندان آبرو صندوق صدق شما، انتقاد به خود و روبه پایین است؟ در بحث‌های بعدی در این باره بیشتر خواهیم نوشت.

۲۶) آقای رجوی! چرادر مقابل این نقض اصول و ارزشها سکوت می‌کنید. اما دیگران رادرون تشکیلات به کوچکتین انتقاد و اعتراض و به بهانه‌های مختلف به صلاحه می‌کشید. آیا فکرنمی‌کنید ما که سالیان است این عملکردها را می‌بینیم و می‌شنویم در درونمان چه می‌گذرد. آیا می‌دانید پس از سرنگوی صدام در نشست‌هایی که بطور مستمر می‌گذارید. برای اینکه افراد بیابند پشت میکروفون و با شما و مریم حرف بزنند و رابطه‌ای برقرار کنند، قبل از نشست‌های شما، مسئولین (از جمله میترامعموی دراف یکم) با انتقاد و حسابرسی کردن... می‌گویند: «وقتی لایه‌های شما (افراد قدیمی و با سابقه) بلند نمی‌شوند با رهبری رابطه بزنند (چاپلوسی کنند)، سطوح پایین هم شما را نگاه می‌کنند!» و بدین شکل از روز قبل، از نفرات تعهد می‌گیرند برای رفتن پشت میکروفون و صحبت با شما؟! این وضعیت اسفناک تشکیلات و شما است؟! آقای رجوی! شما نسلی داشتید که شاید تاریخاً هیچ جنبش و نیرویی چنین سرمایه‌ای را در دست نداشت. و به همین دلیل، سوالی که از جانمان شعله می‌کشد اینست که: چرا این کارهارو کردید، و به این نقطه رسیدیم. آقای رجوی! آرمان ما مهمتر از تو بود! خون شهیدان تنها برای سرخی صورت تون بود! اگر چنین است که چنین هم بود. این زالو صفتی است! واژه هارا درست و اصولی بکار ببرید! کسی که از سازمان جدا می‌شود و حتی دنبال زندگی شخصی خود می‌رود، زالو نیست! چون مدعی این خونها نیست! زالوی حقیقی آن کسی است که با این خونها به مطلق العنان کردن رهبری عقیدتی اش می‌پردازد! و خود شیفتگی اش را با حربه مریم و رهایی زن باد می‌زند.

«ای صاحب فتوا ز تو پُر کارتریم با این همه مستی ز تو هشیارتریم
توخون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوارتریم» خیام

دوریکرد سراپا متضاد: بیعت با امام علی و بیعت با رجوی

۲۷) آقای رجوی! امام علی برای بیعت با خود، هرگز شیوه‌های شما بکار نگرفت. به هیچ کس نگفت: «اگر بیعت نکنی باید از شهر (سازمان) خارج شوی بدون پاسپورت بروی رمادی و زندان و...» امام علی نگفت: هرکس برای بیعت، طلاق ندهد، از شهر برود بیرون. امام علی نگفت: فاطمه یا زینب ویا... کاتال وصل رهبری و امامت اوست! اما علی نگفت: بله اعتماد نداریم! و... حتی خوارج را تا زمانیکه مسلحانه اقدام نکردند، طرد نکرد، و حقوق شان را از بیت المال می‌پرداخت. امام علی وقیح نبود! به همین دلیل بود که در اوج مشروعیت و اقبال توده‌ای پس از کشته شدن عثمان، حتی کودکان و دختران خردسال؟ می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند. شما نهج البلاغه را خوانده اید و همه مسائل را می‌دانید! چرا باید من بیایم از علی و پیامبر و سنت آنها برای شما نمونه بیاورم؟ دگرذیسی خود را به عیان می‌بینید!

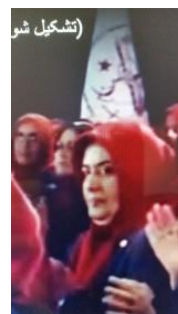
۲۸) آقای رجوی! در سال ۱۳۸۳ فرمانده ارشد شورای رهبری بنام مهناز شهنازی می گفت: «هرکس در اینجا (اشرف) باشد از صبح تا شب هیچ کاری هم نکند و فقط سوت بزند، کافیست! یک نفر هم اینجا بیشتر باشد (در اشرف بماند و جدا نشود) یعنی حفاظت جان رهبری!» شما بخاطر حفظ جانتان اینک حتی به افرادی که تنها در اشرف بمانند و هیچ کار نکنند و فقط صوت بزنند؟! محتاج هستید؟.

آقای رجوی! این وضعیت رهبری پاکباز است که مدعیست بالاترین قیمت را همیشه از خودش پرداخته؟. مگر شما دردوره صدام، افراد را به هربهانه ای، تکه پاره نمی کردید؟! اینک دردوران پسا صدام، اینچنین محتاج نیرو و ماندن نفرات بودید! مجبور شدید بخاطر حفظ جان خودتان، قدر و ارزش بودن و ماندن اعضا را در اشرف بدانید. در حالیکه شما و فرماندهان برگزیده تان با استفاده از شرایط عراق که راه برون رفتی هم برای اعضا نداشت، از هرگونه شکنجه فیزیکی و روانی علیه همین افراد هیچ ابایی نداشتی، و صریحاً هم به چنین اعمالی اذعان می کردید! ما کسانی بودیم که ایمان داشتیم به مبارزه، اما شما بر علیه همه ما، از این شرایط (عراق و حاکمیت صدام) سوء استفاده می کردید و با تهدید و نشست های سرکوب و پرونده سازی و النهایه به زندان و شکنجه کردن می پرداختید. اینها در سینه های ما ثبت شده، حقیقت مانا در سینه تاریخ هم ثبت خواهد شد.

جذب نیرو پس از صدام، چتر حفاظتی برای جان رهبری

۲۹) آقای رجوی! در سال ۱۳۸۳ سازمان با هدف جذب نیرو از داخل، تماس با خانواده ها و نامه نگاری و تلفن زدن را در سراسر تشکیلات به اجرا گذاشتید. هدف از جذب نیرو، ساختن چتر حفاظتی برای رهبری بود. مهناز شهنازی یکی از ۵ فرماندهان ارشد نیرویی ارتش آزادیبخش تأکید می کرد: «حتی یک نفر که بیاید و اضافه شود به ما، این تضمین جان رهبر است». (آن زمان بحث اصلی حفظ جان رهبری بود و همه خطوط سازمان منوط به همین اصل بود. در اصل و در اعماق تحلیل ها و خط و خطوط، همیشه یک مقوله، حرف اصلی هست! اما وقتی همین مقوله را بزبان تشکیلاتی و برای نیروها و اعضا عنوان می کنید، به آن رنگ و لعاب سرنگونی می دهید، یا سس انقلاب ایدئولوژیک و...، به عبارتی وقتی این مسئله را می خواهیم در تبلیغات و رسانه ها بیرونی کنیم، برای فریب مردم و هواداران به آن بار «سرنگونی» رژیم رامی دهیم. اما حرف اصلی را مهناز شهنازی می زند.

رومن رولان در کتاب جان شیفته می گوید: «آنچه آشکارا نشان می دهند، جز بازی نیست، کار حقیقی در ژرفنا صورت می گیرد.»



مهناز شهنازی از زنان ارشد شورای رهبری

آقای رجوی چرا سازمان در سال ۸۳ می خواست ۱۰۰۰۰ نفر جوان را با فریب و ترغیب سرنگونی رژیم، به اشرف بکشاند. در همه اف ام ها (مراکز) همه بسیج شدند و در سالن های غذاخوری، فرم خانواده و دوستان و آشنایان را پر کردند، تا بتوانند این طرح را محقق کنند. چرا با زندگی و اعتماد و امید مردم اینچنین بازی می کنید؟ چرا اینچنین جذب می کنید و سپس طعمه ای برای انجمن نجات رژیم آخوندی می سازید؟. طالع نحس ارتزاق از خودشیفتگی، چنین جذب و دفعی را دارد.

۳۰) در سال ۸۰ تنها در یک دوره بیش از ۲۰۰ نفر از افرادی که در فقر و اعتیاد و بدبختی... دست و پا می زدند. با فریب و دوز و کلک، بعنوان کمک به آنها برای یافتن شغل و... اعزام به اروپا، از ایران به اشرف کشاندیم، و سپس با اعتراض آنها، بقول خودتان با تیر و تیغ و تیر و تپانچه، جوایشان را دادیم و راه برگشتی از عراق برایشان متصور نبود. جز آنکه ۲ سال در خروجی اشرف و ۸ سال به جرم ورود غیر قانونی به عراق به زندان ابو غریب بروند، و سپس با اسرای عراقی تبادل شود؟! این میز غر و خیانتی بود که شما برای آنها چیده بودید! نیروهای شما تبدیل شده بودند به کالایی مجانی در دست صدام، برای مبادله و تحویلگیری اسرایش از رژیم آخوندی؟! هنوز ابعاد این بخش از عملکرد شما که بسیار کثیف و ردیابانه بوده، پرده برداری نشده است! چو ن باید بازگو کنیم که در چه شرایط مشخص و با چه هدف گذاری، دست به چنین کاری زدیم. کاش مثل ساویمبی رهبر ضد انقلابی نیکار آگونه موسوم به کنتراها، مزدور استخدام می کردیم. این بسیار شرافتمندانه تر بود. تا اینکه با زندگی افرادی بازی کنیم. که خودشان تحت ستم خمینی و خامنه ای به فقر و بدبختی کشیده شده بودند. و ما از این ویژگی بدبختی و دست تنگی آنها سوء استفاده کردیم و به عراق کشاندیم! عراق و صدامی که خودش در بحرانهای علاج ناشی از تصمیم گیریهای اشتباهات استراتژیک راه اندازی دو جنگ، دست و پامی زد. به عراقی که اجازه عملیات سرنگونی به ما (ارتش آزادیبخش) نمی داد و بدلیل بحران های داخلی و خارجی نمی توانست هم بدهد. و این فهم

پیچیده ای نمی خواست؟. مستقل از ناتوانی خودش، روابط و فضای بین المللی هم مانعی اساسی در این زمینه بود. بنا بر این مستقل از اینکه چنین نیروهایی که جذب می کنیم، فاقد کشش و ظرفیت لازم برای انتخاب مبارزه حرفه ایی و مسلحانه و سرنگونی رژیم بودند. برغم اینکه اساساً امکان عملیات سرنگونی وجود نداشت. اما ما این نیروها را به عراق کشانده و به اجبار در کسوت ارتش آزادیبخش؟!، برآمار، عده و تعدادمان افزودیم؟! همین جاست که سوال اصلی در مورد جذب اینگونه افراد مطرح می شود. برغم شرایط و دلایلی که حاکی از این بود که عملاً راه سرنگونی بسته بود. علت نیازمندی سازمان به اینگونه نیروها چیست؟! در واقع گفتگوی مسعود رجوی با حبوش - رئیس سرویس کل اطلاعات رژیم صدام در پاییز سال ۱۳۷۹ نیز در همین رابطه قابل فهم و بررسی است. مسعود رجوی تقاضای پیگیری و تحویل گرفتن دوفنر از مجاهدین اشرف را، که توسط جلال طالبانی به گروگان گرفته شده اند را با حبوش مطرح می کند. اما برای قدرت نمایی و نشان دادن پایگاه اجتماعی و ابعاد بالای پیوستن نیروها به مجاهدین و ورودی ارتش آزادیبخش، آماری بسیار مبالغه آمیزی می دهد، که خودش هم خوب می داند، اساساً چنین آماری قابل تنقیق و بررسی نیست؟!.

مسعود رجوی به حبوش می گوید: «... اگر طالبانی فقط با ما دشمنی نمی کرد، عملاً برای ما خیلی با ارزش بود، حداقل اگر بین ما و دشمن ما بی طرف بود، خوب می شد. در تابستان گذشته، دست کم ۱۲۰ نفر از کسانی (مجاهدین) را که می خواستند از طریق منطقه تحت کنترل او از داخل ایران به عراق بیایند دستگیر کرد.»

با خواندن این قسمت از دیدار رجوی و حبوش، برایم خیلی عجیب بود که، رجوی تا این سطح به آنها دروغ بگوید. در واقع رجوی می خواهد بدین وسیله به حبوش و صدام القاء کند که، تنها از طریق یک مرز کردستان عراق، و آنهم از بخش تحت کنترل بسیار محدود جلال طالبانی، که دشمن سازمان است و با رژیم آخوندی همکاری می کند!، در سه ماه تابستان، ۱۲۰ تن را بهنگام پیوستن به رجوی و قرارگاه اشرف دستگیر شده اند! تا بدین وسیله حبوش هم جواب سوالی که قبلاً درباره میزان جذب نیرو و پایگاه اجتماعی سازمان کرده بود را بگیرد! «درخت گردکان به این بزرگی، درخت هندوانه الله و اکبر...!». زیرا برای دریافت ۵۰ میلیون هزینه سالانه و... از صدام، نیازمند این آمار و ارقام است. این بحث آنقدر عجیب است که حتی رجوی در طی این سالها هرگز از چنین موضوعی با ما (در نشست های خودش) صحبت نکرده بود. نه بدلیل اینکه مسئله امنیتی است! بلکه بدلیل این حقیقت عریان که، همه ما می دانیم چنین آماری (۱۲۰ نفر در عرض ۳ ماه تابستان فقط از سمت کردستان و محدوده جلال طالبانی) آنقدر مضحک است که رجوی می فهمد، نباید چنین آماری از پیوستن نیرو به ما بدهد. و نمی توانست برای ما چنین لاف و گزاف بیاید. راستش اگر باخودش بود و امکانش بود، خیلی هم دلش می خواست که بگوید، حقیقت این است که ما آنقدر طی این سالها در عراق نیروی جدید ندیده ایم که به افراد با سابقه حضور ۱۰ سال، هنوز می گوئیم، نیروهای جدید الورد؟! اگر این سیل ورودی که ۱۲۰ نفر در تابستان در یک منطقه کردستان عراق حقیقت داشت، دیگر نیازی نبود سازمان بدنبال شکار افراد معتاد - درمانده از فقر و بیکاری و لمپن و حتی عناصر زورگرم و محکومین فراری... باشد. کما اینکه در سالهای پس از صدام هم هدف جذب نیرو، نه سرنگونی، بلکه ایجاد زنجیره و حلقه ای انسانی در گرداگرد رهبری برای حفاظت رهبری در شرایطی که حفاظت و کنترل اشرف، به دست امریکایی ها افتاد. و از طرفی نمایش پایگاه اجتماعی سازمان برای زدوبند های سیاسی بود و لاغیر!.

کادو «رهبری عقیدتی» در پاندول «رهایی زن»

۳۱) آقای رجوی!، مقوله «رهبری عقیدتی» و خود شیفتگی بی همتای شما، با مقوله ایی بنام «رهایی زن» سنخیتی نداشته و با آن نمی خواند؟! در سال ۶۸ در اعلام مسئول اولی مریم رجوی، همه نگاهها و سوالها، بسوی شما بود. همه ناراحت بودند که پس مسعود چی شد؟!، شما بعداً آمدید و گفتید: «دنبال من می گشتید؟! من انجام!... شما کجانبند؟! (چرا من را نمی بینید اکنون این بالاترها... هستم)!!». هم چنین مریم هم بعد از مسئول اولی اش، هرچه توانست از نقش بسیار بالاتر و جایگاه خاص الخاص شما، و بالا بلندتر از طاق قبلی که بودید سخنها سرداد، و تمام داستان هم همین بوده و بس!.

آقای رجوی!، شما نه تنها خود شیفتگی تان مرزی نداشت، بلکه تحت همین عنوان، و در ظرف انقلاب به اصطلاح ایندولوژیک مشروع اش کردید.

غیبت رهبری در سر رهبرینگاه ها

خود شیفتگی تان رازیست، مثل راز ۱۵ ساله غیبت آگاهانه و سیاست مدارانه در دوران پاسلرنگونی صدام! همچنانکه غیبت ها نشانه رازیست در دوران پسا اشغال کوبیت در سال ۱۳۷۰، که تمامی کارهای جانبی سازمان تعطیل و تمامی مسائل حول شرایط جدید کوبیت شکل گرفت. نشریه مجاهد و صدای مجاهد و سیمای آزادی قطع شد. و افرادان به بخشهای دیگر برای آموزش نظامی و یا کارهای پشتیبانی منتقل شدند. اینکار اساساً به این دلیل بود که شما ناچار به موضعگیری سر مسئله کوبیت در مقابل امریکا نشوید، به همین دلیل نشریه و رادیو و سیمای مقاومت قطع شد. و شما خود نیز آنزمان چنین کاری را «بهترین و کم خرج ترین سیاست» دانستید! همین کار را هم در فاز سیاسی بعد از سخنرانی خمینی بر علیه سازمان کردید ... ، مثل همین حالا که پنهان شده اید، قابل فهم است! چون همه چیز در سازمان از شما شروع و به شما ختم می شود! این داستان بی پایان یک خود شیفتگی منحط و اپورتونیزم است.

۳۲) شما پس از خروج سازمان از لیست تروریستی اروپا، مستمر پیام می دادید. و بسیاری مواقع بصورت نوشتاری نشست چند روزه می گذاشتید. چنین نشست هایی ادامه داشت و هیچ مشکلی هم نبود. تاجایی که مالکی نخست وزیر عراق در سال ۸۹ اولتمیامت برای خروج از عراق داد. بلافاصله پس از آن خسرو شکر الهی یکی از کادرهای تبلیغات در یک نامه که از طریق تشکیلاتی برای همه محورها و مقرها خوانده شد گفته بود که: «بچه ها به فکر رهبری باشید و خط و خطوط را در کار مناسبات تشکیلاتی اجرا کنید. برادر (رجوی) با این سنی که دارد نمی تواند اینقدر تایپ کند. دستش خسته می شود. حتی کسانی که سالم هستند نیز نمی توانند، اینقدر پشت تایپ بنشینند. ما خودمان باید از برادر بخواهیم که دیگر برای ما نشست

نگذارد!». این اولین و آخرین نامه یکی از اعضا است، که تاکنون در طی یک ربع قرن برای همه می خوانند؟. تمام سناریوی چنین روضه خوانی برابراین بود که بگویند: «رجوی نشست نمی گذارد». چون رفتن ما از اشرف ویا تهاجم احتمالی بعدی، در شرف وقوع بود. بنابراین در هر دو صورت نباید رهبری در چنین صحنه ایی حضور داشته باشد. زیرا رفتن از اشرف شکست ما بود. او نمی خواست به این اذعان کند. و در چنین مواقعی مریم پیام می داد! (ممکن است افرادی که بیرون از سازمان هستند، با چنین مسائلی روبرو نباشند. اما برای من که ریزمسائل را دنبال میکردم. همیشه واضح بود که در چنین مواردی مریم رجوی وارد می شد، وضربت گیر رهبری بود. و رجوی خود کناری کشید) انگار نه انگار که رجوی تا همین دیروز حضور داشت، بود، و مستمر پیام می داد؟. حتی برای یک تجمع جلو درب اشرف! همه مسائل از شخص رجوی چیده می شود، و تنها چیزی که اهمیت دارد حیثیت و آبروی رجوی است؟.



تجمع جلو درب اشرف



خسرو شکر الهی از کادرهای سازمان در تبلیغات

از تحقیر و تمسخر هواداران تا تبدیل شدن به اشرف نشان

۳۳) آقای رجوی!، پیش از سرنگونی صدام، هر زمان در تظاهرات و تجمعات و آکسیونهای خارج از کشور، مصاحبه های هواداران در حمایت از سازمان از سیمای مقاومت پخش می شد. بسیاری از اعضا در سالن غذاخوری با طعنه و تمسخر می گفتند: «اگر راست می گویند بلند شوید ببینید اینجا (ارتش آزادیبخش)؟!». چنین رویکردی ناشی از فضایی بود که سازمان ساخته بود. اما همین افراد در زمان پس از صدام تبدیل شدند به اشرف نشان؟. می بینید نیازمندی، چه بلایی سر آدم می آورد! و چگونه مدال به همانهایی می دهید که همیشه در زمان صدام مورد تمسخر و استهزا بودند!

۳۴) اعتصاب غذای ۹۰ روزه در لیبرتی و کشورهای دیگر، پس از قتل ۵۳ تن و ۷۰۰ گروگان در اشرف هم، چیزی نبود که خودشیفتگی رجوی از آن نگذرد! رجوی در اولین نشست پس از آن اعتصاب غذا، برای اینکه از چنین موضوعی در سابقه خود کم داشت، و این رهبری پاکباز که همیشه خودش اولین پرداخت کننده بود و باید در هر زمینه ای چنین باشد، سال ۹۲ در لیبرتی گفت: «من در سالهای ۵۴ که زیر بازجویی بودم بدون اینکه اعلام اعتصاب غذا کنم عملاً بیش از سه ماه در اعتصاب بودم و چیزی نمی خوردم! می خواستم اگر مرا به زیر شکنجه بردند، آنقدر بدتم ضعیف باشم که با اولین فشار و ضربیه زود بمیرم. تا نتوانند طولانی شکنجه ام کنند. در واقع باز جویا نمی دانستند که من اعتصاب غذای پنهانی کرده ام، و باز جویا یک سیلی زد افتادم زمین و فهمیدند که من وضعیت جسمی خوبی ندارم و اگر بزنند می میرم.» رجوی بانقل چنین خاطره ایی که برای اولین بار بود آن را بزبان آورده بود و هیچ کس هم چیزی در این مورد قبلاً از او یاسایر مسئولین نشنیده بود. می خواست بگوید که این شما نیستید که سه ماه اعتصاب غذا کرده اید. من هم چنین چیزی در توشه ام دارم! برای اینکه کسی هوا او را بر ندارد که ۹۰ روز اعتصاب کرده و... و خواست این را از چنگ اعضا خارج سازد. رجوی هیچ کس را نمی تواند ببیند. زیرا همیشه باید او قهرمان باشد و لاغیر! واقعیت این است که تمامی اعضای سازمان، همه خاطرات رجوی قبلی از زندان و در زندان و فاز سیاسی با خمینی و... را، برای چند و چندمین بار طی این سالیان در نشست ها از او شنیده بودیم. الا این یکی که رجوی اعتصاب کرده بود؟!، این یکی جدید بود؟. تولید کردن اعتصاب غذا جعلی و غیر رسمی و نقل آن بعنوان

اعتصاب غذا، نیامدنیهای یک خود شیفتگی مفطر رامی رساند. که هیچ بنی بشری نمی تواند ونباید، در هیچ موردی، فراتر از او (رجوی) پیش برود وپا رفته باشد!

البته تنها او نبود که چنین می گفت، بلکه مریم هم دست کمی از او نداشت. مریم که در زمان شاه زندان نرفته بود. همیشه از این بابت در سابقه خود مشکل داشت. او در فرانسه ۱۵ روز بازداشت شد. اما همین ۱۵ روز را چندین بار با آب و تاب تعریف می کرد. ۱۵ روزی که قیمت اش را اعضای مجاهدین با خود سوزی ها دادند. سخت ترین کاری که با او در زندان فرانسه شده بود، یکبار روسری او را برداشته بودند. خودش می گفت پلیورم را در آوردم و به جای روسری روی سرم بستم. این تمام فشاری بود که دیده، اما بیش از ده بار، در نشست های مختلف موضوع زندان رفتن اش را بازگویی می کرد. مثل کسانی که از مگه برمی گشتند، تمام جزئیات این پانزده روز را بیان می کرد. من می فهمیدم که مریم کمبود و مشکل دارد! بسیاری از زنانی که در همان نشست ها بودند، سالها در زندانهای خمینی زیر شکنجه بودند. نفراتی که در «خانه های مسکونی» زیر شکنجه بودند. هیچ کدام یکبار هم در این نشست های مریم حضور داشتند، و هرگز از زندان صحبت نکرده و ناشناخته بودند! تنها پس از سرنگونی صدام، چند کتاب از خاطرات آنها چاپ شد. زیرا منافع سازمان (رجوی) چنین ایجاب می کرد، که پس از سرنگونی صدام چنین کتابهایی بچاپ برسد.

مشابهت مقاومت و عملکرد مریم رجوی با خامنه ایی در زندان

کاری که مریم رجوی در زندان فرانسه کرده، خامنه ایی هم در زندان شاه کرده بود. خامنه ایی در خاطراتش نوشته بود: « وقتی بازجو برای اذیت کردن و شکنجه روانی من، عمامه را از سرم برداشتند، من هم مقاومت کردم و لباس خودم را مثل عمامه پیچیدم دور سرم.» من واقعاً تعجب می کردم که مریم رجوی چه نیازی دارد بیش از ده بار از زندان رفتنش بگوید. چون برای کسی که در موقعیت او بود. اساساً ۱۵ روز زندان اوقابل طرح نبود. چون در نشست برای کسانی می گوید که خودشان سالها در زندانهای خمینی و سلولهای انفرادی و... بودند.



خانم رجوی!، وقتی آنقدر محجبه هستید که، پولیور را در داندگاه بجای روسری، میکشید روی سرتان! چطور یک خانم محجبه و مادر ایدئولوژیک چنین زنانی که بگفته شما: «حجاب، همه چیز یک زن مجاهد است.»، بهنگام عکس گرفتن با سناتورهای امریکایی، اینقدر خونتان رامی چسبانید به یک مرد؟. آیا معنی و مفهوم و محتوای حجاب را میدانید؟. عکس را من فتوشاپ نکرده ام، عکس سایت مجاهدین است:





آیا مشکل در تنگی جا است؟. مریم می توانست مشابه نفر سمت راست با فاصله بایستد.

برخلاف اینکه مریم رجوی در خارج، یکی دوبار به خود سوزیها اشارتی کرد! از سال ۸۲ تا سال ۹۶، ولو یکبار هم در نشست های درونی که بیش از صد نشست در اشرف ولیرتی گذاشته است. یکبار هم به خود سوزیهایی که بخاطر اوانجام شد، اشاره نکرد. اما از مقاومت حماسی خودش و پولیور بجای روسری تا بخواهید سخن سرداد. من حقارت مریم را در این بازگویی خاطراتش می دیدم...، هیچگاه فکرنمی کردم اینها اینقدر تھی باشند، اینقدر...؟! وقتی می شنیدم، ومی دیدیم، خوشحال نمی شدم، از اینکه اینقدر تھی هستند!، ضربه ایی به تمام وجودم وارد می شد. یعنی مریم تا بدین حد پوک و تهی است که این چند روزه را حماسه و ارتعریف میکنند؟...، زنائی که سوختند و یا نیمه سوخته بودند، حجابشان نیز افتاده بود، و لباسشان! اما یکبار هم آنرا بر زبان نراندند. این تفاوت اعضای سازمان با رهبریشان است.

عکس خود سوزیهای سال ۸۲



خودسوزیهای اعضا درنجوش بود یا با فرمان؟

رجوی: «این هنوزاولش بود!...»

رجوی در همان زمان که خود سوزیها انجام شد و مریم آزادگشت. یکبارگفت: «این هنوزاولش بود!، اگرآزاد نمی کردند(مریم را) خیلی بیشتر ادامه داشت!». لازم نبود که رجوی اینرا برای ما بگوید، همه ما پشت صحنه رامی دانستیم که آب خوردن هم درتشکیلات، با فرمان است! همین اشارت کافیست. بگذار رهبران از زندان پانزده روزه خودشان داستانسرایي کنند، ویا اعتصاب غذای آنچنانی را، به اعضا غالب کنند. اینها نیازمند ترین افراد، به چنین خودشیفتگی هایی هستند.

۳۵) آقای رجوی! شما بشدت دنبال «حفظ خود به هر قیمت ممکن» هستید. سال ۷۳ درجریان پروژه رفع ابهام دستگیری ۷۰۰ تن از اعضا وشکنجه وکشته شدن تعدادی زیر شکنجه ها می گفتید: «پای حفاظت من در میان بوده است.»

در مرداد سال ۱۳۸۸ فرماندهان ارشد شورای رهیبری دستور دادند: «اگر هزار نفر هم کشته شدند نباید دست آنان به ستاد ۴۹ برسد.» پس از تهاجم دولت عراق شما گفتید: «من فکرمی کردم بیش از ۵۰۰ کشته می دهیم.» معنی حرفتان این بود ۱۳ کشته و بیش از ۵۰۰ مجروح و نقض عضو چیزی نیست! شما پس از تهاجم دولت عراق در ۱۹ فروردین سال ۹۰ هم گفتید: «من فکرمی کردم شما ۱۰۰۰ کشته می دهید.» یعنی ۲۳ کشته و هزار مجروح چیزی نیست! مقرر ۴۹ جایی نبود جز سنگر زیر زمینی شما، که هیچ کس از آن اطلاعی نداشت.

پرچم ایران و شیروخورشید آن:

شیر: رجوی - شمشیر: ارتش آزادی- پرتوخورشید: مریم رجوی

۳۶) آقای رجوی! شما در سال ۷۲ درباره تصویب نقش شیرو خورشید بر پرچم ملی ایران گفتید: «ما با اینکار شیروخورشید را از چنگ سلطنت طلبان در آوریم.» امامسولین و بتول رجایی در تشکیلات می گفتند: «شیر نقش بسته بر پرچم ایران، برادر (رجوی) است، و شمشیر ارتش آزادیبخش و خورشید همان مهر تابان خواهر مریم است. و خود شما هم بدون اشاره به شیر (خودتان)، همان شمشیر و خورشید را نشانه ایی از ارتش و مریم مهر تابان می دانستید.»

نامگذار مهر تابان بر مریم رجوی، چیز جدیدی نیست! کلیشه ای است که پیش از این هم محمد رضا پهلوی انجام داده بود:



رجوی، بینه ایی برای فهم عدالت خدا

۳۷) آقای رجوی! مریم می گفت: «ما نمی توانیم عظمت مسعود را درک و فهم کنیم. ما ۲۰-۳۰ سال بعد می فهمیم که مسعود چه می گفت!...» و مریم می گفت: «آیا به راستی برای عدالت خدا در زمانه ما، بینه ایی بالاتر از وجود مسعود در برابر خمینی یافت می شود...» «اگر در این دوران، مسعود با همه عظمتش نبود، چگونه می توانست ننگ خمینی از دامن ایران و اسلام و حتی بشریت پاک شود؟ به راستی مسلمانها، چگونه می توانستند بعد از ننگ خمینی سر بلند کنند و اسم اسلام را بیابورند، الا با باطل‌البتحر خمینی، یعنی مسعود! الا این که «مسعود» ی بود و وارد صحنه می شد و هر آنچه را که خمینی از سیاهی و جهالت و ارتجاع بافته بود، بینه می کرد!...»

۳۸) فهیمه اروانی در مراسم انتصاب خود به همدیفی، در مهرماه ۱۳۷۰ می گوید: «مقایسه بین او (رجوی) و سایر شخصیت های ملی و تاریخی، کاری «خنده دار» و «عبث» است، زیرا او نه به اندازه یک سروگردن بلکه کیلومترها با سایر رهبران و بزرگان فاصله دارد. همه کارهای او تاریخ ساز است.

ما به مریم و صلیم، مستقیماً نمی توانیم به خود مسعود وصل بشویم. ما نمی دانیم که مسعود به چه کسی وصل است و با چه کسی نشست می گذارد و از چه کسی خط می گیرد... مبادا خودتان مستقیماً بخواهید به مسعود برسید.»



۳۹) **نسرین (مهوش سپری)** همیشه یک تکه کلام داشت که آنرا همگانی کرده بود: «**ما دودرصدی هستیم**»، «**ما از سخنان رهبری حتی دودرصدرا هم نمی توانیم بگیریم**». البته از حق نباید گذشت که پس از گذشت ۳ دهه ما نه مفاهیمی که رجوی می گفت، بلکه مصادیقش را در یک تراژدی وطنز توأمان تاریخی به عینه شاهدش هستیم.

خمینی و مریدانش نیز چنین می گفتند:

روزنامه انتخاب ۲۳ - ۱۲ فروردین ۱۳۹۵ - کد خبر: ۲۶۰۵۶۲

«**روایت سید صادق طباطبایی از ۱۲ فروردین ۵۸: امام گفتند: «۵۰ سال بعد دلیل این رفتارم را می فهمید.»** زیرا در دستگاه ولایت فقیه و رهبری عقیدتی همه صغیر و نافع و مادون... شمرده می شوند.

۴۰) **مهدی خدایی صفت** در گزارش «رازهای ۳۰ دی» می نویسد: «مدتی بود در تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام و جنبشهای رهایی بخش ایران زمین و همچنین تجارب دیگر انقلابات جهان، دنبال نمونه و الگویی می گشتم تا راه و روش و رویکرد مسعود را با آن محک بزنم؛ ولی به اعتبار همه مطالعات و بررسیهایی که چه شخصاً پیرامون تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام انجام داده یا در دریای بیکرانه نهج البلاغه جستجو نموده بودم و چه آنچه از دانش و تجربه دیگران در این باب پرسیدم و بهره گرفتم، اما هیچگاه راهبری را این چنین علی وار و تا این اندازه رادیکال در پیروی از **مشى مولا و تصلب بر عدالت و شجاعت و حقانیت نیافتم**. پس اگر بخواهم الگوی دیگری برای بیان این راه طی شده، این راهبری شگفت در قرن بیست و یکم و در یک کلام برای حماسه مسعود رجوی که آنچه گفتم تنها نقطه آغاز آن بود، جستجو کنم، بی تردید می گویم این پرچم مولا علی است که ۱۴۰۰ سال بعد توسط مسعود به اهتزاز درآمده، این همان راه و مشى علی است که مسعود از هنگام شهادت بنیانگذاران و از دل همان سلولها و شکنجهگاههای اوین و کمپته بی امان به پیش برده و شتابان به سوی مقصد بزرگ مردم ایران و دنیای نوین انسانی در قرن بیست و یکم هدایت خواهد کرد. **سلام و درود خدا بر او و رهروانش باد.**»

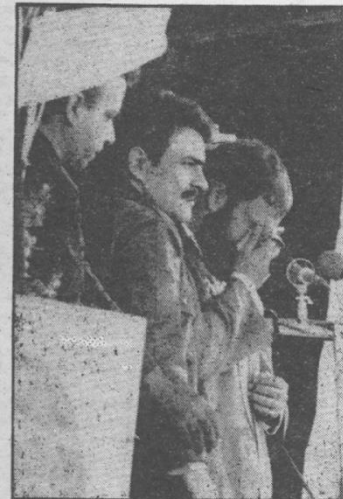
چاپلوسی مداحان استالین نیز چنین بودند:

در سال ۱۹۴۶ اتحادیه نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی چاپلوسی را به اوج می رساند و از زبان یکی از مداحان افسوس می خورد: **حیف که نمی شود استالین را با کوه و دریا و ماه و خورشید مقایسه نمود. می خواهم او را با کوه مقایسه کنم اما، کوه در قله اش ختم می شود. می خواهم با دریا مقایسه اش کنم اما دریا هم در ساحلش پایان می پذیرد. با ماه می سنجم ولی ماه نیز تنها در شبها می تابد و روز پیدا نیست، با خورشید مقایسه می کنم اما خورشید غروب می کند و در شب غایب است.**

۴۱) در طی یک ربع قرن حضور در اشرف و لیبرتی، رجوی بارها و بارها خاطرات دیدار خود با خمینی یا بهشتی و سید احمد را در نشست های عمومی و... تعریف کرده است. من ابتدا برایم جالب می آمد. اما رجوی آنقدر این خاطرات تکراری را تعریف کرده بود که، ما دیگر رغبتی به شنیدن آن نداشتیم. ما نمی توانستیم متوجه بشویم که او بانقل این خاطرات، تا چه میزان حریص است، تا سطح وسطوح و مطرح بودن خودش در سال ۵۸ در سطح خمینی و اعوا و انصارش را القاء می کند. هر بار با چه آب و تابی این دیدارها را تعریف می کرد...، تمام آرزویش بازگشت به همان شرایط و همان روزهای خوش دوران طلایی بود! کما اینکه در عراق نیز دیدارهایش با صدام حسین و مقامات عراقی را، نه یکبار بلکه صد بار شنیده ایم. ولی هیچ یک از مکالماتی که در نوارهای ملاقات با مسئولین عراقی بر روی یوتیوب دیدم، هرگز چنین اقتضاحاتی را مطرح نکرده بود هرگز!



دیدار رجوی و موسی خیابانی با خمینی در سال ۵۸



حجت‌الاسلام سید احمد خمینی گریبان پشت میکروفن بایبمی کوتاه یات مجاهد نستوه را گزافی عی‌دارد. اشک فرزند رهبر انقلاب دومیلیون زائر تربت ابودر زمانه در غمی گران فرورد و اشک بر گونه توده مسلمان مبارز آورد و در کنار حجت‌الاسلام خمینی فرزند رهبر مستضعفان جهان مسعود رجوی یکی از اعضای کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران دیده می‌شود.

حزبیض وحقارت یک خودشیفتگی وخواندن نامه یک عراقی:

أخت مریم رئیس جمهور ایران و اخ رجوی هم برای مردم ریاست جمهوری عراق!

(۴۲) یکبار پس از سرنگونی صدام پیش از سال ۱۳۹۰ به نشست رهبری رفتیم. رجوی درباره تحولات عراق بحث را آغاز کرد، و سپس نامه ای در دست گرفت و با کلی افاده گفت: «بچه ها گوش کنید. یکی از شخصیتهای عراقی نامه ای بر ایمان فرستاده مخاطبش برادران روابط یعنی همین رحمان (عباس داوری) است. لطفا اسم نویسنده را سوال نکنید!». و سپس متن نامه را خواند که نقل به مضمون چنین بود:

«انشالله پس از سرنگونی رژیم خمینی حل تضادهای دو خلق برادر (خلق عراق و ایران) که تنها با حاکمیت مجاهدین و ریاست جمهوری اخت مریم (مریم رجوی) در ایران محقق می شود و صلح و دوستی دو خلق عراق و ایران برقرار می شود خوشا به سعادت خلق ایران که رئیس جمهوری مثل اخت مریم دارند... سپس نویسنده نامه به رحمان (عباس داوری) ادامه می دهد: آیا میدانی مردم عراق چه می گویند؟ می گویند اخت مریم برای مردم ایران، اخ مسعود (برادر مسعود) هم برای مردم و ریاست جمهوری عراق!». کف زندنها و شور و فتنه حاصرین در نشست شروع شد. یکی از کادرهای سازمان بنام عبدالله روابط هم پشت میکروفون رفت و از حل مسائل خاورمیانه بدست خواهر مریم و برادر صحبت کرد، که درد و رنج دو ملت ایران و عراق با ریاست جمهوری خواهر مریم حل و فصل می شود. و پس از صحبت تنی چند از اعضا، رجوی با لحن متفکرانه و خود شیفتگی گفت: «نمیدانم چه مشیبتی است؟! که ما علاوه بر مسئولیت خلق اسیر خودمان، باید مسئولیت خلق برادر (عراق) را هم بدوش بکشیم.» تمام صورت مسئله این نشست، برای همین یک نامه از یک شخصیت عراقی بود؟. که گویی او تمام مردم عراق را نمایندگی می کند؟. رجوی و لئو بایک نامه موهن و موهوم خودشیفتگی اش را اینچنین باد می زد. هدف این است که بگویند: «مردم عراق هم آرزوی چنین رئیس جمهور و رهبری را دارند...، و شما در نعمت داشتن رهبری بسر می برید. کما اینکه مریم رجوی یکی از نم ها ثابت سخنانش این بود که: « شما نسل بسیار خوشبختی هستید که از نعمت رهبری مسعود برخوردارید. خیلی ها پای جوخه ای اعدام رفتند، بدون اینکه یک لحظه مسعود را دیده باشند و در آرزوی دیدار او بودند. شما همیشه در طی این سالیان مسعود را در کنار تان داشتید...» در نشریه مجاهد می نوشتند: مردم افغانستان از مجاهدین خلق ایران پشتیبانی می کنند.

همان شعارها و حرفهایی که احمدی نژاد میزد. از بورکینا فاسو، تا مردم امریکا، بهنگام سفر احمدی نژاد به آن کشورها، برای دیدن اومی آمدند. و پادرامریکا و درس چهارراه، مردم برای دیدن احمدی نژاد تجمع کرده بودند، و یا اینکه یک مادر امریکایی که برای دیدن احمدی نژاد ایستاده بود!، به کودکش که در بغل او بود، می گفت: «ببین این احمدی نژاده!». رجوی و مریم و سازمان به چنین حقارتی از تنزل شخصیت افتاده اند.



در زمان صدام تمرین موسیقی و... از مظاهر بورژوازی و زندگی طلبی و ضد مبارزه محسوب میشد. الا برای رهبری عقیدتی.



رجوی: شعر و شاعری ناشی از مسائل جنسی است

۴۳) آقا رجوی! چرا شعر و شاعری «جیم» است (جیم مخفف مسائل جنسی- و شعره ناشی از مسائل جنسی است!). اما در یکی از نشست های شما و مریم، بنا به خواسته مریم و تشویق او از سه روز نشست، دو روز تمام وقت نشست تنها به خواندن شعر توسط افراد حاضر برای مدح و ستایش شما اختصاص داده شد؟! نمی دانم چطور تحمل کردید این کیش شخصیت را، و در طی این دو روز یکبار هم نگفتید: ما کار جدی سرنگونی راداریم. آیا می دانید امام علی بیزار بود از چنین مدح و ستایشی!

شما شعر راناشی از جیم یعنی مسائل جنسی می دانستید! روزی بدون اینکه من چیزی بگویم. د- ش یکی از جدانشدگان در آلمان گفت: رجوی گفته بود: «شعر همه اش فتنه و فساد است و جیم است.» آیا متوجه سخنان و عملکردهای خود هستید؟ یک بام دو هواکه نمی شود؟.

آقای رجوی!، لطفاً قطروضخامت مسائل جنسی خود را بگویید؟. هیچ پادشاهی در تاریخ ایران نبوده که، سه روز برای او از صبح تا شب در مدح و ثنای او شعر بخوانند؟ شما که همه را بدلیل فردیت و جنسیت به سلابه می کشید!، چطور به خود چنین میدانی فراتر و فراختر از پادشاهان و سلاطین می دهید؟. فکر نمی کنید، این ۳۳۰۰ عضو، از چنین مسائلی چه رنج و عذابی می کشند؟.

«هر که را خوابگاه آخر مشتکی خاک است گوچه حاجت که به افلاک کشی ایوان را» حافظ

برای آشنایی با مقوله خودشیفتگی که خواندن آن بسیار ضروری است نوشته ایی از اینترنت را ذیلأ می آورم:

«خودشیفتگی»

خودشیفتگی و خودمحوری یعنی چنان محو خودت باشی که توانایی همدلی با دیگران و درک احساسات آنها را پیدا نکنی. با تعریف ساده، فرد خودشیفته، آنچنان غرق در عشق به خود است که نمی تواند عاشق دیگری شود. این آدم ها بسیار مغرور و خودمحور هستند و خود را بسیار کامل و بی نیاز از هر تغییری می بینند. آنها خود را بسیار مهم می پندارند و دیگران را حقیر، کوچک و بی ارزش می شمارند. شخصیت خودشیفته و خودمحور، برای اینکه بتواند به خواسته های خود برسد، از بقیه بهره کشی و آنها را استثمار می کند.

مثلا یک مرد خودمحور یا خودشیفته، سال ها بدون توجه به حقوق انسانی همسرش او را در شرایطی قرار می دهد که فقط از خودش اطاعت کند و بی چون و چرا تصمیم های او را بپذیرد بدون اینکه فکر کند در چنین شرایطی همسرش خوشحال است یا غمگین و ناراضی. وقتی هم همسر

ابراز نارضایتی و ناراحتی کند، مرد خودشیفته او را به ناسپاسی، حق نشناسی و حتی بیماری متهم می کند چون اصلاً نمی تواند درک کند که رفتارش ممکن است باعث اضطراب، خشم یا غم همسرش شده باشد.

گفت و گو و مذاکره با آدم های خودمحور بسیار مشکل است. آنها دنیا و مسائل را فقط از دید خود نگاه می کنند و نمی توانند به مسائل از دریچه نگاه دیگران بنگرند. نمی توانند فکر و درک کنند که امکان دارد فرد مقابلشان نظری غیر از نظر آنها داشته باشد. خودشیفته ها کسانی که هم رأی و هم نظرشان نباشند، یا دست کم می گیرند یا مسخره و تحقیر می کنند و اگر متوجه شوند که کسی با آنها موافق نیست یا از آنها انتقاد می کند، به شدت عصبانی می شوند یا امکان دارد حتی کینه اش را به دل بگیرند.

نکته جالب این است که خودشیفته ها همیشه دعا می کنند پذیرای انتقاد دیگران هستند اما در واقع آنچه دوست دارند، به هیچ وجه انتقاد نیست. آنها دوست دارند مطمئن شوند کسی هیچ انتقادی نسبت به آنها ندارد، نه تنها هیچ انتقادی ندارد بلکه آنها را خیلی هم تحسین می کند.

بنابراین وقتی می خواهند از آنها انتقاد شود و ادعا می کنند انتقاد را دوست دارند، کافی است طرف مقابل در این تله بیفتد و انتقادی کوچک بکند؛ در این صورت امکان دارد تا مدت ها کینه او را به دل بگیرند.

از علل دیگر مختل شدن روابط بین فردی خودشیفته ها، این است که فقط با کسانی رابطه برقرار می کنند که از خودشان پایین تر باشند و شب و روز آنها را تحسین کنند. اگر با فرد برابر یا بالاتر از خود معاشرت کنند، این رابطه را دوست نخواهند داشت چون رابطه برابر برای آنها زجرآور است. آنها فقط رابطه ای را دوست دارند که در آن به شدت تحسین شوند.

بنابراین طبیعی است که بسیاری از دوستانشان را از دست می دهند. یک مثال دیگر روابط بین فردی خودشیفته ها این است که اینکه دیگران تحسینشان کنند. در حالی که طبیعی است که در روابط بین فردی عادی مان چنین چیزی وجود ندارد که شب و روز یک نفر فقط از ما تمجید کند. انتظاری که ما از دوستان و اطرافیانمان می توانیم داشته باشیم این است که دوستان داشته باشند نه اینکه مداحمان باشند بنابراین وقتی برای خودشیفته ها احساس دوست داشتن طرف مقابل کافی نیست، شروع به طرد دوستانشان می کنند و آنها را از دست می دهند.

خودشیفته های عاشق ممکن است اسپدپاش شوند!

وقتی یک خودشیفته عاشق کسی می شود، اصلاً نمی تواند درک کند که این عشق دوطرفه باشد و طرف مقابل هم از او خوشش بیاید. این افراد فکر می کنند وقتی طرف مقابل این افتخار را پیدا کرده که آنها عاشقشان بشوند، حتماً باید آن را با جان و دل بپذیرد و این عشق هدیه بزرگی برای او است. به همین دلیل وقتی متوجه می شوند شخصی که به او ابراز عشق کرده اند، از آنها خوشش نمی آید، به شدت عصبانی می شوند و اصرار زیادی برای شروع رابطه می کنند. اگر به وصال نرسند هم کینه شدیدی به دل می گیرند و حتی ممکن است به اسم دوست داشتن و عشق! اقدام به آزار و اذیت طرف مقابل کنند. مفهوم این عمل این است که اگر تو برای من نباشی، بهتر است تا آخر عمر عذاب بکشی. به این عشق ها، عشق های نارسیتیک می گویند که در آنها عاشق فقط به آنچه خودش دوست دارد، فکر می کند. مگر می شود کسی را دوست داشت و به اسم عشق به صورتش اسید پاشید. عشق واقعی یعنی علاقه توأم با احترام.

خودشیفتگی حسادت می آورد

نکته مهم در مورد شخصیت های خودشیفته این است که روابط بین فردی آنها به شدت مختل است. آنها روابط خوبی با افراد خانواده، دوستان، افراد همجنس و غیر همجنس، همکاران و... ندارند.

این افراد در روابط خانوادگی همیشه مدعی اند و بخش زیادی از انرژی خانواده را صرف خود می کنند و به حقوق خواهران و برادرانشان توجه ندارند. با وجود اینها، همیشه ناراضی اند که قدر آنها را نمی دانند.

یک علت دیگر مختل شدن روابط بین فردی این افراد، حسادت بسیار شدید است. حسادت یک حس طبیعی است که در همه آدم ها کم و بیش وجود دارد اما حسادت این افراد، شدید، بیمارگونه و در بعضی مواقع فلج کننده است به نحوی که مثلاً وقتی متوجه شوند شخصی مورد تحسین واقع شده یا به موقعیتی دست پیدا کرده، بدون اینکه بخواهند واکنش طبیعی بروز دهند و تلاش کنند که خودشان هم تحسین دیگران را به دست بیاورند و به مدارج علمی یا توانمندی مالی و... برسند، به شدت حسادت می کنند و...»

رجوی حتی به فرزند خود محمد (مصطفی) هم رحم نکرد



محمد رجوی (مصطفی) در اسارت لاجوردی دژخیم در ۱۹ بهمن سال ۶۰



محمد رجوی قبل از اعزام به خارج در سال ۶۹



محمد با تمامیت سازمان و سیاست های رجوی مخالف بود به همین دلیل محمد همیشه یک بادیگارد ثابت داشت. او ایل همیشه صمد کلانتری در کنار او بود و سپس عباس مینا چی نفر همراه و کیپ به کیپ او راه میرفت. و در طول این سالین هیچ گاه در نشست های جمعی او با کسی صحبت نکرده بود.



عباس مینا چی سمت راست مریم و مسعود رجوی بر روی ام تی ال بی فرماندهی



عباس مینا چی

صمد کلانتری

در آبانماه سال ۱۳۹۰ رجوی با کاندید عضو و عضوها نشست گذاشت. و در «اتمام حجت» که توسط رجوی ابلاغ شد و چهار گزینه در برابر آنها قرار داده شد: ۱- تحویل دادن به پلیس عراق... ۲- تحویل داده به خانواده... (که در واقع همان پلیس عراق بود) ۳- هوادار مجاهدین... ۴- مجاهد خلق... بسیاری از این نفرات برخلاف گذشته که سوگند مجاهدی خورده بودند، در همین نشست آنها دیگر حاضر نبودند مجاهد باشند، و گزینه ۳ را انتخاب کردند. این افراد به «گزینه سه ای» در تشکیلات معروف بودند. چنین گزینه ای پس از تعیین تکلیف کمیساریا، و شنا سایی شدن بعنوان پناهنجو توسط آنان، در دستور سازمان قرار گرفت! محمد رجوی نیز «گزینه سه ای» بود.



در این تصویر که ویدئو آن نیز در یوتیوب وجود دارد، محمد کلمه مجاهد بودن را بکار نبرد.

در عید نوروز سال ۹۳ بهنگام سال تحویل، ما پخش مستقیم مراسم پاریس را می دیدیم. فیلمبردار سیمای مقاومت ۳ بار تصویر محمد رجوی در واید اسکرینی که در مقابل مریم رجوی بود را نشان میداد. اما مریم می دانست که برخلاف سالهای گذشته در عید نوروز، نباید با محمد در برابر ما (نشست عید نوروز) گرم بگیرد، یا مطرحش کند! زیرا محمد گزینه سه ای است، یعنی دیگر «مجاهد» نیست! به همین دلیل این صحنه خیلی

تو چشم می زد. این اشتباه فیلمبردار و تصویر گذاری سیستم پخش مستقیم بود. والا اگر پخش مستقیم نبود، این صحنه ها حذف و سانسور می شد. کما اینکه در باز پخش، برای اینکه پیام مریم را دوباره بشنویم، همین صحنه ها حذف شده بود.



در حالیکه رجوی در گذشته برخلاف این عمل می کرد. بعنوان مثال در مصاحبه ویژه ای که حمید اسدیان از تولد محمد تا پیوستن به ارتش و فعالیت هایش در این دوره همراه با گزارش و فیلم در سیمای آزادی پخش شد. یاد می آید حمید اسدیان وقتی می گفت: محمد!، نام را آنچنان با تقدس و احترام و صدای آرام و کشیده و وطنین دار ادا می کرد، که گویی فیلم حضرت محمد رسول الله است و می خواهند پیامبر را خطاب قرار دهند! حمید اسدیان با آب و تاب دادن انتقال محمد از ایران به خارج می گفت: «در مسیر خطرناکی در کوهها که پاسدارها ی رژیم هم بودند، صدای گریه تو قطع نمی شد و مضطرب بودند که چکار کنند، تاصدای گریه تو قطع شود، و پاسداران متوجه نشوند.» در مقابل بیان احساسی و تشریح لحظه های خطرناک توسط حمید اسدیان، محمد خیلی ساده و با بی تفاوتی به این نوع پرسش گفت: «خب به پستونک می گذاشتین تو دهنم!». مسائل خیلی ساده است اما وقتی بخواهند مسئله ای را اگر اندیسمان (بزرگنمایی) کنند، چنین هاله هایی ایجاد کرده، تا فرد را برجسته و بقول معروف لایسه (برجسته) کنند. از جواب محمد و شخصیتش خوشم آمد!، و به دلم نشست. او وارد دکان سازی نشد. رجوی خیل تلاش کرد تا پسرش را آنطور که خود می خواهد بکار بگیرد. اما اینک محمد می گوید: «پدر من یک شارلاتان است او دجال ترین فرد در دنیا است.» وقتی محمد نخواست عضو سازمان بماند و گزینه سه ای شد یعنی یک هوادار، خود شیفتگی مهار ناپذیر رجوی اینگونه فرزند خود اشرف ربیعی را هدف تیرهای زهر آلود تهمت... قرار می دهد.



محمد رجوی همراه با مسعود رجوی در یکی از میهمانی های برای بانو مرضیه

« آنچنان زی که بمیری، برهی نه چنان زی که بمیری، برهند » حافظ

حافظ خبرنگار داشت، رهیده بی پدر نبود پدرش بود و پسر، ازدام و ننگ او رهیده بود (شعر فی البداهه بود- حذفش نمی کنم)

در نقطه مقابل محمد رجوی، پسر اشرف ربیعی، همسر اول رجوی که همراه با موسی خیابانی در ۱۹ بهمن سال ۶۰ جان باخت. دختر مریم رجوی و مهدی ابریشمی وجود داشت.

برجسته کردن دختر مریم، پس از جدایی محمد از سازمان

پس از اینکه محمد رجوی از ۹۰ سالگی به این سو، دیگر مطرح نمی شد. سعی بر مخفی نگه داشتن این موضوع داشتند. و هم عرض با این، یکبار به برجسته کردن اشرف رجوی (دختر مهدی ابریشمی و مریم رجوی) شروع شد. که حضور فعال او در همه مناسبت ها و مراسم بود. تا سال ۹۰ هیچ تصویری از او وجود نداشت! هیچیک از ما چهره او را نمی شناختیم. اما پس از آن، حتی تصاویری که از سیمای مقاومت نشان داده میشد، سعی در برجسته کردن با نور و رنگ و... داشتند. تا جایکه خود من هم با دیدن این صحنه از ویدئو، باورم نشد که تبلیغات تابدین حد در پی برجسته کردن او باشد. نام ویدئو بر روی تصاویر زیر دیده میشود:



رنگ روسری و وجهه اشرف آنچنان برجسته شده تا شاخص باشد. روی تصویر او نورمی تابانند، به نسبت دیگران سپیدش می کنند، تازاکنون سپید، سپید، سپیدش کنند، مثل مادرش مریم رجوی که مسعود رجوی میگوید: « همه باید سپید سپید و مریمی شوند!». این فیلم بر روی یوتیوپ هست. رجوی همیشه یک روزه، یک نفر را از زمین به عرش می برد و همچنین معکوس آن. برجسته نمایی را در عکس و یوتیوپ می توان بوضوح دید.

ل- غ که در سال ۹۵ از سازمان جدا شده است، گفت: «دختر مریم رجوی اکنون در آلبانی مسئولیت سه اف ام را دارد. او دونفر دیگر را بالا آوردند، تا پوشی بر این حقیقت باشد که، هدف برجسته کردن دختر رجوی (اشرف) است. به این شکل می خواهند در آینده جانشین سازی کنند».

من چنین نظری را باور نکردم!؛ اما حقیقت همین بود: شواهد و اخبار و اطلاعات همین را می گوید:

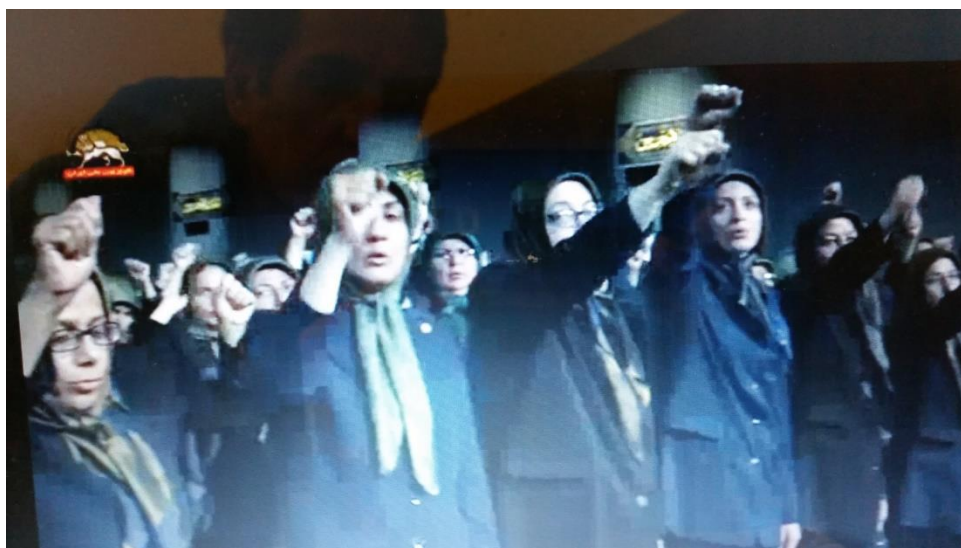


روی سکوی دوم برندگان مدال مسابقات ورزشی ۲۶ مهر

خواندن پیام توسط اشرف در مراسم های مختلف



اشرف سمت راست مژگان پارسایی و صدیقه حسینی در سال ۸۹



اشرف دختر رجوی اکنون نفر سوم از راست در آلبانی مسئولیت سه مرکز را به او سپرده اند، نشست سال ۱۳۹۶ اشرف در ردیف صندلی های جلو وردیف فرماندهان ارشد قرار دارد. نفر بعدی سپیده ابراهیمی از زنان ارشد شورا رهبری است ، سیما باقرزاده و نفر سمت چپ فرشته یگانه مسئول ستاد جنگ سیاسی است.

اما حقیقت دو چیز نیست، یک چیز است:





عید سال ۹۷ در آلبانی و مثلث سه نگاه، مهدی ابریشمچی به مریم - مریم با دخترش اشرف، که اینک جزء زنان فرماندهان ارشد قرار دارد.

مردی همیشه مسلح!، حتی نزد عاشقان و نزدیکانش؟

رجوی به هیچ کس اعتماد نداشت

(۴۵) رجوی برغم آنکه رهبر عقیدتی بود، و عاشقانش او را می پرسیدند. اما او به هیچ کسی اعتماد نداشت. در آن سالها این برای ما قابل فهم نبود. اما با گذشت زمان و آنچه ما دیدیم و مهمتر از همه، آنچه در آلبانی و در فضای بازاجدا شدگان می شنیدیم، تازه می فهمیدیم که چرا نمی تواند به هیچ کسی اعتماد کند. زیرا آنچه در ضمیرش می گذشت و پنهان می کرد، و آنچه در عملکردها در تمام زمینه های سیاسی، خطی و تشکیلاتی ایدئولوژیک انجام داده بود. خود می فهمید و می ترسید، عکس العملی و انتقامی صورت گیرد. به همین دلیل هم برغم بازرسی های سخت ورود به نشست های عمومی رهبری، او همیشه مسلح بود. حتی در نشست های کوچکی هم که شرکت می کرد، برغم وجود حلقه محافظین مسلح، و برغم بازرسی های بدنی شدید و با دستگاه ددکتور و... باز هم خودش سلاح می بست. ولو اینکه با لباس شخصی به نشست بیاید.



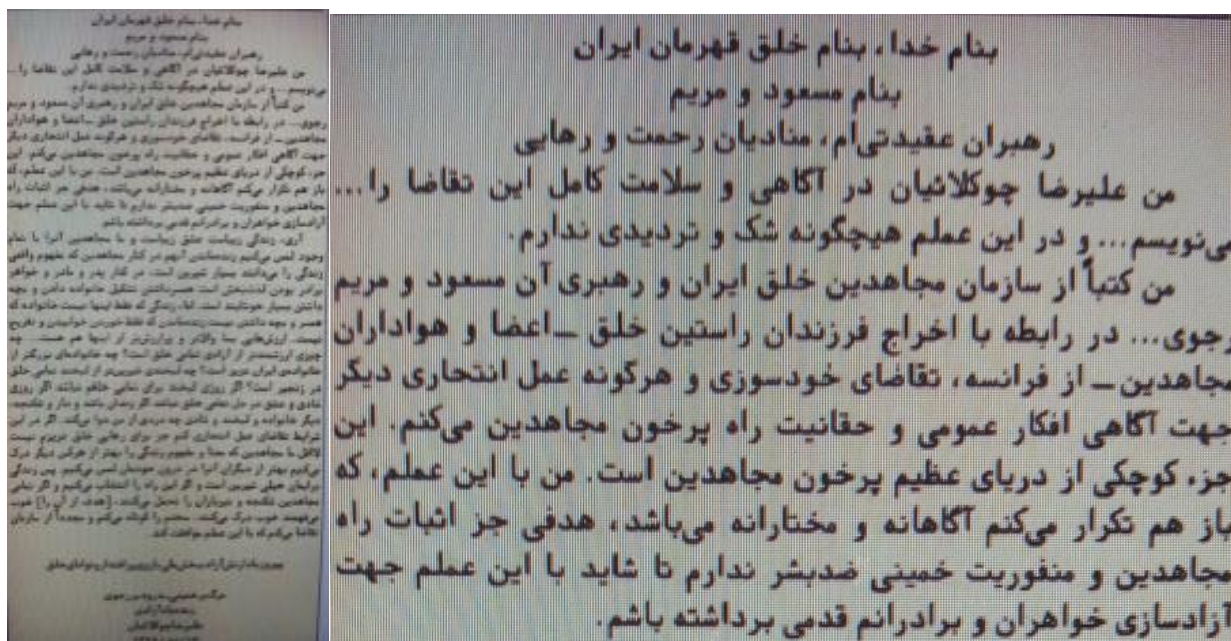
رجوی حتی در مهمانی میلینیاها (فرزندان مجاهدین و مسئولین ارشد سازمان) هم مسلح بود سمت راست رجوی، پسرکاظم ذوالانوار نشسته است. او هم در آلبانی از سازمان جدا شد و اینک در کانادا بسر می برد.

مهدی ابریشمچی می گفت: «حتی ما که هر وقت کار داریم، و می خواهیم به مقرر رهبری (رجوی) برویم. بازرسی می شویم. (البته او می گوید این خواسته خود ما است که کسی فکر نکند چرا او را بازرسی می کنند.) اما و رای این حرف باید گفت: رجوی همه را چک می کرد، زیرا بدلیل درونش و عملکردش از همه می ترسید که، نکند ترورش کنند. و به همین دلیل همه بلا استثنا بازرسی می شدند. و این روند هرچه می گذشت شدیدتر می شد.

درمانور سیمرغ در سال ۷۳ که بزرگترین مانور با حضور رجوی بود. به همه گفته بودند که امروز مانور تمرینی است و فردا مانور اصلی برگزار می شود. وقتی مانور تمام شد و در اواسط مسیر برگشتن، وقتی درباره مانور فردا با مسئول فهمیه ماحوزی صحبت کردم، او گفت: «این همان مانور اصلی بود.» به عبارتی هیچکدام از نفرات نمی دانستند که مانور همین بود. در حالیکه رژیم خمینی از این مانور بی خبر بود و تنها در داخل صحبت از این بود که، با حضور رجوی برگزار می شود. تا نفرات بیشتر تمرین کنند و دربرابر تمرینات سخت و فشار کاری، از خود خویشنداری نشان دهند... و این در حالی بود که همه سلاحها در چندین مدار مسئولین و در دفعات مختلف خلع فشنگ شده بود.

ل- ج در آبان ۹۵ گفت: «سعید چو کلانیان شمالی بود در پاریس و اورسوروازم بود و بعد هم در قرارگاه اشرف مسئول برق در قسمت ۵۰۰ بود گفته بود: «من در اور مسئول چک غذا های مسعود (رجوی) بودم. و مثل موش آزمایشگاهی، من از هر چیز خوردنی چک می کردم، اگر تا یک زمانبندی که دکتر تعیین کرده بود، و اتفاقی برای من نمی افتاد، غذا را برای رجوی می بردند.»

تقاضای خود سوزی سعید چو کلانیان در ۱۶ دی ماه ۱۳۶۶ در نشریه مجاهد چاپ شده است:



اطلاعی ندارم علیرضا اسم اصلی او است یا اینکه برادری به این نام دارد؟

سعید در اعتصاب گابن هم بود می گفت: «سازمان یک چادر مخفی برای اعتصاب غذا درست کرده بود، که می رفتیم دوپا سه نفره چلو کباب می خوردیم و بعد می آمدیم دراز می کشیدیم، که بچه ها کم نیآورند و ول کنند بروند.»

سعید را که برای بازجویی بردند صدای نعره های وحشتناک او بگوش می رسید و وقتی مختار و عادل او را آوردند انداختند اتاق، آتش و لاش شده بود بطوریکه ما ترسیدیم و گفتیم که چه خبر شده است؟.

در سایت سازمان مجاهدین نوشته ایی از سعید عبداللهی به چاپ رسیده است البته خود نویسنده هم در رفع ابهام هم اتاقی ما بود. بدون شرحی نوشته اش رامی خوانیم:

اخبار - ادبی - متن

تاریخ: PM 5:24:18 1396/1/11

رساله های عاشقانه گابریل گارسیا مارکز

«...محافظین، نیمی از غذایش را می‌خوردند تا مبادا مسمومش کنند، مخفیگاه کوزه‌های عسلش را تغییر می‌دادند و مهمیز طلائی‌اش را مانند مهمیزهای خروس‌های جنگی می‌پیچیدند تا به هنگام راه رفتن جرینگ جرینگ نکند...» ص 317 - «پاییز پدر سالار». گابریل گارسیا مارکز

بخش سوم: اپورتونیسیم

رجوی سازمان مجاهدین رادر سال ۵۴ از دل انحراف و چاه اپورتونیسیم تقی شهرام بیرون کشید. و به گفته خودش سازمان را برای ده سال بیمه کرد. اما ده سال بعد، اینبار برای بیمه کردن «خودش»، سازمان را وارد تونل بی بازگشت تنوری «رهبری عقیدتی» نمود؛ و «بود و نبود» سازمان را، درسیاهچاله عراق و اشرف فروبرد. سزاوارمانبود، سزاوار مردم نبود، سزاوار سازمان حنیف نبود، که چنین سرنوشتی را بر آن رقم بزند. حنیفی که می‌گفت: «سازمان برای مردم است نه مردم برای سازمان». اینک سازمان برای رجوی و رهبری عقیدتی اوست! چنین فرجام و شکستی هرگز متصور نبود. کاری که نه خمینی و نه بازماندگانش، نه توانستند و نه می‌توانستند انجام دهند، اپورتونیسیم رهبری، سازمان را زد و برد و کشت و خورد. آن ماهی، که باید در دریای مردم شنا می‌کرد، درسیاهچاله ایی که رهبری عقیدتی آنرا معبدی برای بروز و ظهور خود شیفتگی‌اش یافته بود، طعمه گنداب اپورتونیسیم گشت. ما، به صفت سازمان، ظرفیت دمکراتیک درونی ورود به عراق را نداشتیم. این خود یک بحث جداگانه ایی است که باید به اهداف رجوی در زمینه تشکیلاتی، مستقل از مباحث خطی- استراتژیکی به آن پرداخته شود.

نه قدرت، بلکه حتی در برابر مسیر ورزش باد قدرت هم که بایستی، بصورت آبی فاسد کننده است. این مسئله شامل همه ما، حتی پایین ترین نفر سازمان هم می‌شود. حتی ورای اعضای سازمان، این مسئله شامل جدا شدگان از سازمان نیز بسط پیدا می‌کند. زیرا که یک قانونمندیست. چه رسد به کسی که درمسند رهبری مطلق العنان عقیدتی تکیه زده باشد. و خود، از همه بخواهد که بنا به وظیفه ایدئولوژیک و تاریخی‌شان...، همین منویات رهبری را هم یاد بزنند. ما با همان تصویری که درسالهای ۵۸ تا ۶۰ از رجوی داشتیم...، دستمان را به رهبری سپردیم، و وارد تونل شدیم. تونلی که هرچه در این سالها می‌رفتیم، از حالت افقی به حالت عمودی تبدیل می‌شد. دیگر تونلی درکار نبود، سیاهچاله ایی بایک خلاء عظیم، ما آنجا تمامت تاریکا را دیدیم، و مردی خود را برهنه کرد... اینبار همه شب با تمام تاریکیش، مثل خمینی بی هیچ شرم و آزر، درمقابلمان ایستاده بود.

"وقتی شب برهنه میکند خود را" ۱۳۹۲/۱۰/۰۰

من دیده ام تن شب را

و جهان

مجهول را!

من دیده ام ...!

شب

برهنه کرد خود را ...!

از کتاب: «قرارمان عشق بود- نه کین!»

رهبری عقیدتی طناب داری شد بر گردنمان

ضربه و خیانت به اعتماد مردم و مبارزه سازمانیافته

ما منحرف شدیم، بی آنکه بدانیم و بتوانیم فکر کنیم و بفهمیم چه می‌گذرد، و درچه مسیری قدم می‌گذاریم. ایمان، چشمانمان را بسته بود. نمی‌دانستیم مقوله رهبری عقیدتی چه گستره و مرزهای نامشروعی رادرخواهد نوردید و چه عملکردهای فاجعه باری درپی خواهد داشت. تاجایی پیش رفتیم که رهبری عقیدتی طناب داری شد بر گردن تمام تشکیلات و روح و روان افراد. و مهلک تر از همه این ضربه ها، جنبش و مقاومتی با همه شهدا و زندانیان و شکنجه و تبعید شدگان و تاریخش به سیاهچاله تشکیلات دگرگون شده رهبری منحنی و خود شیفته شد. اگر روزی ابعاد این انحراف و اپورتونیسیم و فساد ناشی از آن به منصفه ظهور برسد، درذهن مردم مقوله ایی بنام مبارزه درزیر چتر یک سازمان و گروه و تشکیلات، رنگ نمی‌بازد؛ بلکه تمام شده تلقی می‌شود. درآینده ما شاهد چنین ضربه ایی خواهیم بود، که به اعتماد و باور مردم برای تشکیل یک سازمان و گروه و... ضربه خورده است. این یکی از خیانت های تاریخی رجوی است. خیانتی که رجوی کرد، مردم را بی رهبر خواهد گذاشت، چرا که اعتماد تجاوز شده، چیزی نیست که از خاطر اجتماعی و متن مبارزه مردم آنرا فراموش کند.

۱) آقای رجوی!، بی آنکه نیازی باشد تازمفاهیم «اپورتونیسیم چیست و اپورتونیسیت کیست؟!» سخن بگوییم، از مصادیق اش صحبت می‌کنیم. چند نمونه از عملکرد شما را می‌آورم تا همین اشارت ها کافی باشد:

سال ۱۳۸۷ در نشست عمومی ارتش آزادیبخش در بحث «تعیین تکلیف رژیم حول مقوله اتمی ظرف دوسال» شما تحلیلی ارائه دادید و گفتید: «رژیم بیش از این نمی تواند کج دارومریز حرکت کند و باید ظرف دوسال آینده مسئله اتمی را حل کند. یعنی «یا جنگ، یا کوتاه آمدن از مقوله هسته ایی!».

در این نشست برای بحث و بررسی شما خواستید که برای فهم و تعمیق بحث اگر کسی حرفی دارد بیاید و بزند، محمد تسلیمی و جواد قدیری از زندانیان زمان شاه و بهزاد صفاری و کیل قانونی ساکنان اشرف بعنوان مخالف تعیین زمانبندی دوساله برای مقوله اتمی رژیم، پشت میکرفون رفتند و گفتند رژیم می تواند با این زمان را کش بدهد و مبنایی برای تعیین این ۲ سال برای تعیین تکلیف شدنش توسط امریکا و اروپا و... (پنج بعلاوه یک) وجود ندارد. این بحث طولانی آنچنان کشاکشی داشت، که هنگام صحبت های محمد تسلیمی، همه حاضرین در نشست از استدلال های او که توانسته بود بر استدلال های شما چیره شود و برای اولین بار بود که صدای خنده حاضرین در تائید استدلال قوی او که پاپیای بحث آمده بود، و استدلال های او قوی تر بود... فضای عجیبی پیش آورد. که نتیجه آن، شکست شما در بحث و خنده حضار بود! امروز همان کسانی که شما خواستید و آمدند و در طرف تائید بحث شما سخن گفتند. و حتی مریم رجوی از حسین ادیب زندانی سیاسی زمان شاه (مسئول تبلیغات سیمای آزادی) و مسعود فرشید (مجری پیک شادی- تا بتواند با سخنان و جوک و ضرب المثل حریفی مقابل محمد تسلیمی باشد) را برای دفاع از بحث شما (رجوی) فراخواند. اما هرگز نتوانستند آن سه تن و حاضرین در نشست را قانع کنند. حقیقت این بود که هیچ استدلال و تحلیل سیاسی نمی تواند مستقل از شرایط مشخص سیاسی باشد و بتواند با تحلیل هایی که نه از روی واقعیت های مشخص روی زمین و صحنه و آرایش نیروها، بلکه ناشی از نیاز های رهبری شما و قفل شدگی ارتش آزادیبخش تمایل کند، شما بناچار سعی در ارائه تحلیلهای داشتند که با واقعیت ها نمی خواند. می خواستید چشم انداز کوتاه مدت دوساله برای رژیم به تصویر بکشید تا با این تحلیل و وعده نیروها برای دوسال دیگر در اشرف مانده داشته باشند. این تمام هدف شما بود. سالیان است چنین روشی را اتخاذ کرده اید. کما اینکه برخلاف تحلیل شما، رژیم توانست تا سال ۱۳۹۴ توافق هسته ای راکش داده و به عقب بیندازد. امریکا و اروپا هم رژیم را تعیین تکلیف (جنگ) نکنند!

اما آن سه نفر مخالفان بحث و نظر شما، هنگامی که روز بعد، نشست برگزار شد، اولین نفراتی بودند که در شروع نشست آمدند پشت میکرفون، نفر اول جواد قدیری از زندانیان زمان شاه بود که گفت: «من از حرفهای دیروز در نشست طلب استغفاری کنم!، وقتی انسان در درون خودش با نفس اش مبارزه نمی کند و به اپورتونیزم و انحراف میدان می دهد!، همین می شود که در برابر جایگاه شما و رهبری عقیدتی به اظهار نظر می پردازد!، و همین آدم را فاسد و منحرف می کند! و از جمع هم بدلیل نظرات و بی حرمتی های دیروزش؟!، معذرت خواست؟!» محمد تسلیمی زندانی زمان شاه و بهزاد صفاری نیز به اپورتونیزم و انحراف و ولگردی سیاسی خود (در سازمان معایش بریدگی است) در نشست و مخالفت با بحث با شما اذعان و طلب بخشش کردند؟! (معلوم نیست که چرا هر سه شب رفته اند، و فردا صبح به نشست آمده اند و اعتراف می کنند که اپورتونیزم بودند؟!، در حالیکه گذشت زمان اثبات کرد که استدلال آنها (محمد تسلیمی در مخالفت با زمانبندی دوساله می گفت: «بیک کشتی گیر می تواند به پل برود ولی ضربه فنی نشود» و همه کسانی که در نشست خندیدند، و به شما و مریم خیلی برخورد! درست بود. و شما تنها برای فریب در چشم انداز خطی و استراتژیک، زمانبندی دو ساله را، می خواستید بعنوان تحلیل قالب کنید. مثل تاریخ هایی که هر سال برای سرنگونی مشخص می کردید. چنین تاریخ مشخص کردنی، نه از موضع قدرت و مسئولیت، بلکه از بی آینده گری و برای حفظ نیروهای تشکیلات صورت می گرفت.

مجید معینی قهرمان شکنجه در زمان شاه!

اینک:

مرغ عزا و عروسی جاه رهبری عقیدتی

۲) پس از سرنگونی صدام آقای مجید معینی که توسط رجوی به عنوان قهرمان مقاومت در زیر شکنجه در زندانهای زمان شاه نام گرفته است. بدستور رجوی باز معمم شد و عمامه اش را نیز از طرف آیت الله سیستانی در عراق به او داده شد. مجید معینی در دید و بازدید ها عراقیان از قرارگاه اشرف با لباس روحانی (آخوندی) شرکت می کرد، و ریش بلندی هم گذاشته بود. ابتدا خیلی تعجب کردیم. واقعیت این بود که بعد از سرنگونی صدام به ما خیلی برمی خورد از چنین لباسی که در جنگ با رژیم آخوندی و ارتجاع تاریخی بودیم. اینک به این وسیله خواهیم نیرو و پشتیبان جذب کنیم برای کسب حمایت مردم عراق، تا بتوانیم در عراق باقی بمانیم. همچنین در سال ۸۵ یا ۸۶ یکی از نیروهای مقتدی صدر (نماینده مجلس) با همان ریش و تسبیح خاص خودشان بعنوان مهمان به قرارگاه اشرف آمده بود و آقای (مجید معینی) هم با لباس آخوندی و ریش بلند بعنوان پیشنهاد مسجده فاطمه زهرا در اشرف (که بعد از سرنگونی صدام برای همین کارها ساخته شد) با نماینده طرفدار مقتدی صدر دیدار کرد. عباس داوری هم بعنوان میهماندار حضور داشت و با هم در بیرون مسجد عکس می گرفتند. ما کسانی بودیم که برای پرکردن مسجد رفته بودیم، چون مسجد همیشه خالی بود! و کسی نمی رفت. مگر طبق برنامه و دستور روز و آنهم بشکل یگانی یا حضور کلیه افراد مقرر! مجید معینی تا چندین سال همین لباس و ریش و عمامه را داشت، تا زمانی که مسئولیت اشرف از امریکایی ها بدست دولت عراق سپرده شد و دیگر عراقیان نمی توانستند به اشرف بیایند. آقای (مجید معینی) دیگر لباس آخوندی نمی پوشید. اما ریش را محض احتیاط نگه داشته بود. تا در صورت چرخش اوضاع باز معمم شود! اما بعد ها که تعیین تکلیف شد. آن ریش را هم تراشید، و شد مجید معینی قبلی! این مسئله در ظاهر یک امر پراگماتیستی است، برای جذب نیروهای شیعه و سنی عراقی، تا بتوانیم حضور و باقیماندن مان در عراق را امکانپذیر کنیم. اما این اپورتونیزم محض بود. زیرا تک نمود، تبدیل به یک جریان در مناسبات سازمان شده است.

کارهایی مثل ساختن مسجد فاطمه زهرا در اشرف بعد از سرنگونی صدام نیز در راستای همین امر بود. چنین اعمالی نه پراگماتیسم بلکه در محتوا و ریشه چیزی جز اپورتونیزم نبود. توضیح اینکه مسجد بعد از سال ۱۳۸۳ ساخته شد. زیرا عراقی ها سوال می کردند، که شما چطور مسلمانی هستید که مسجد ندارید؟، به همین دلیل سوله ای (محل قبلی لشکر ۶۷ فرشید) تبدیل به مسجد شد. و الا تا پیش از این ما مسجد را مسخره می کردیم. و می گفتیم، مسجد در زمان پیامبر هم، پایگاه انقلابیون بود، نه صرفاً محل نماز و...، به همین دلیل در تشکیلات ما هیچگاه مسجد نداشتیم! سالتی بود و نام آنرا نمازخانه می گذاشتند، و نه مسجد.



مجید معینی در ۶-۷ مرداد سال ۸۸



مجید معینی پس از سرنگونی صدام و عمامه گذاری



مجید معینی در سال ۱۳۸۹ هنور ریش خود را حفظ کرده است



مجید معینی - اعزام به لیبرتی ۱۳۹۰ مجید معینی سال ۱۳۹۶ در آلبانی و مصاحبه با داریوش نصر، هردو آنها در سال ۷۳ در اشراف زندانی بودند. او از زمستان سال ۹۰ که مشخص شد، از اشراف می رویم، ریش را تراشید.

صالح مطلق از رهبران سنی عراق:

اینکار شما (مجاهدین) اپورتونیزم است! شما دارید به نفع مالکی عمل می کنید

۳) پس از اینکه مواضع ایاد علاوی و صالح مطلق و طیف گسترده ایی از نیروهای شیعه و سنی عراقی با مواضع سازمان یکدست شده بود. رجوی این صف بندی در عراق را، شاهکار خود می دانست که توانسته در برابر مزدوران و ایادی عراقی طرفدار رژیم ولایت فقیه آخوندی حاکم بر ایران چنین قدرت نمایی کرده و نیروهای عراقی را هدایت کند. وقتی کار به انتخابات شوراها شهر و استانها کشید. رجوی خط عوض کرد و نمی خواست با مالکی تضاد کار کند. وجه بسا می خواست همان ۳ میلیون امضایی که از شیعیان جمع آوری کرده، عملاً در مخالفت با جناح آخوند حکیم، به مالکی رای دهند. و این مسئله باعث کشاکش سازمان مجاهدین با نیروهای سنی عراق می شد و بطور اخص صالح مطلق، تا جایی که عباس قادری (صنوبری) از زندانیان سیاسی زمان شاه و یکی از مسئولین روابط خارجی با نیروهای عراقی، در نشست عمومی ارتش با مسعود رجوی از وجود شکاف و کشاکش بین مجاهدین و سنی ها بر سر مواضع و مرز سرخ ها پرده برداشت و البته مطرح کردن آن در نشست عمومی امری آگاهانه بود تا نیروها در جریان باشند و بتوانند از فردا با عراقی ها طبق این خط جدید و روابط مشخص شده راپیاده کنند. عباس قادری می گفت: «سنی ها و از جمله صالح مطلق به ما گفته اند که اینکار شما (مجاهدین) اپورتونیزم است! شما دارید به نفع مالکی عمل می کنید. این در حالی است که، مواضعی که قبلاً داشتید و به ما هم می گفتید و اصرار می کردید برخلاف این بود. شما ما را تنها گذاشتید! و به طرف حمایت از مالکی رفتید!». رجوی اینجا در جواب عباس قادری گفت: «بگذار بگویند (اپورتونیزم)؟!، اما ما منافع مشخص خودمان را دنبال میکنیم!؟! واقعیت اینست که هم رجوی و هم ما می دانستیم که اینکار اپورتونیزم و فروختن عراقی هاست. و رجوی هم پذیرفت که اپورتونیزم باشد، اما منافع خودش و کفه ایی را که سنگین حس می کرد را انتخاب کند. یادآوری می کنم که در همین سال مالکی نخست وزیر عراق به فرانسه رفته بود، و رجوی می گفت: «بچه ها در خارج از طرف مریم یک دسته گل برای مالکی به هتل محل اقامت او برده بودند و آقای مالکی هم تشکر کرده و محافظین او دسته گل اهدایی خواهر مریم تان را گرفتند.» احتمالاً مالکی هم آتموقع شرایط را درک کرده، و دسته گل را پذیرفت تا در انتخابات پیش رو پیروز شود. غافل از اینکه دو سال بعد او در ۷ مرداد سال ۸۸ چه گرگی می شود! و رودست می زند. از این پس صالح مطلق دیگر رابطه چندانی با سازمان نداشت. اپورتونیزم چنین دسته گل هایی به آب می داد.

رجوی: این همانی کردن مالکی بحث غلطی است، و ارتش عراق با ما پیوند دارد

۴) آقای رجوی! وقتی مالکی در سال ۱۳۸۶ به نخست وزیری انتخاب شد، شما با اشاره به مالکی بحث «این همانی» را مطرح کردید که مالکی را نمی توانیم جز رژیم خامنه ایی بدانیم. این همانی کردن مالکی بحث غلطی است، و ارتش عراق با ما پیوند دارد. و همان بحث را می کردید که ارتش عراق گروه خونی اش با ما (مجاهدین) یکی است. و عبدالله یکی از مسئولین روابط را پشت میکرفون آورده، و او بدلیل کارروابطی با عراقیان نمونه می آورد که ارتش عراق با ما هستند! این بحث های «این همانی» شما تا دو سال ادامه داشت. در درگیری ۷-۶ مرداد ۸۸ همان ارتش عراق و مالکی که به اشراف حمله کرده بودند. از بخت بد سر عبدالله روابط هم توسط همان ارتش شکسته، و منتهای در بیمارستان بستری بود! یکی از افراد به همین دلیل گزارش نوشته بود که مالکی همان رژیم آخوندی و وابسته به آنهاست، و این ارتش هم ارتش مالکی است! نه گروه خونی ما. و به همین دلیل سمیرا فرمانده ارشد شورای رهبری از او می خواست گزارش را در نشست جمعی بخواند. اونمی دانست که گزارش او را علنی می کنند! و سمیرا دست از سر او بر نمی داشت، و در آخر گفتند که، ۲ نفر تعهد (اثبات حرفهای رجوی و تعهد دادن) امضا نکرده اند و کمال نیکنامی او صدا زد و گفت: «امضا کن تا دست از سر تو بردارند و خواهر صدیقه (مسئول اول سازمان) اینجا ایستاده تا گزارش تو را بگیرد». من هم امضا کردم. چون کمال گفت: «آنها فقط یک امضا می خواهند خودت را به در دسر نینداز (کمال آدم خوبی بود)». آقای رجوی! بور شدید که مالکی این همانی است؟ این بلحاظ بحث و تحلیل سیاسی! اگر چه باید گفت، شما خوب می دانستید که مالکی در مخالفت با خامنه ایی گام بر نخواهد داشت و در رقابت با

آخوندحکیم در عراق، بیشتر و بهتر منافع آخوند ها را تأمین خواهد کرد. اما نیازمند بودید برای توجیه حضور دائمی در عراق، مالکی را این همانی نکرده و حساب جداگانه ایی برای او باز کنید. شما به هر تشبثاتی دست می زدید تا بتوانید در عراق ماندگار شود.

۵) آقای رجوی!، شما هرگز نبوده که صادقانه با اعضا و تشکیلات حرف بزنید. همیشه با چند دست و پاچند کارت مختلف بازی می کنید. نگاه کنید از آن روابط و مناسبات ساده و بی شلیله پیله فاز سیاسی (به اندازه درک ساده آزمان خود) در ایران چه باقی مانده است. به همین دلیل برای هرنشستی سناریو خاص می ریزید و حرفهای خود را متناسب با شرایط عوض می کنید. این سناریو سازی حثی به درون تشکیلات هم تأمیم داده شد. درون تشکیلات فرماندهان برای هر برخوردی با نیروها می بایست از قبل سناریو داشته باشند. سناریو داشتن یعنی زمینه چینی، حقه بازی، نمایش بازی کردن، و فریب ذهن نیروها، چنین اعمالی با آن صداقت اولیه، که دقیقاً به این دلیل جذب تشکیلات شدیم، ۱۸۰ درجه فاصله دارد. و این دوگانگی در عمل باعث برخوردهای ناصداقانه، ابتدا با خودمان و سپس با نیروها کشیده شد. همیشه باید با سناریو سازی و طراحی کردن، زمینه ایی برای برخورد با نیرو آماده کرد و میزی را چید و او را در عمل انجام شده قرار داد. تا نیروهای سطوح پایین متوجه روال غیر عادی و صحنه سازی نشوند. این امر چه در جذب نیرو، که عملاً با فریب اوصورت می گرفت و چه در مراحل که درون تشکیلات با تهدید و اوعار ب طمی می کرد و... چه به هنگام جدا شدن افراد سازمان، تمام ساختار تشکیلاتی سازمان را در بر گرفته است. این اعمال آنقدر شرم آور است که خود ما در درون تشکیلات از شنیدن و دیدن چنین اپورتونسمی، احساس می کنیم که نمی توانیم سرمان را بلند کنیم. ای کاش ما در سازمان مزدور استخدام می کردیم. این خیلی به نفع سازمان بود تا افراد را فریب داده و نیرنگ به عراق و اشرف بکشانیم و وبا فضا سازی و تهدید آنها را نگه داریم و بعد راه برگشتی برای آنان باقی نگذاریم. مگر از کاتال دولت عراق و استخبارات صدام و یا رها کردن در مرز عراق به سمت ایران؟! ما سالها متوجه این موضوع چند دست و پاچند کارت مختلف بازی نمی شدیم. زیرا ایمان و اعتمادمان به شما محکم بود. این اعتماد را خودتان با روح توتالیتریستی در تشکیلات و بکارگیری اپورتونسم در در عمل کردها شکستید.

رهبری پاکباز- مردم بی غیرت

مردم لیاقت این رهبری (رجوی) را ندارند

۶) اینکه مهوش سپهری (نسرین) همردیف رهبری می گوید: «این مردم بی غیرت انقلاب نمی کنند و لیاقت این رهبری (رجوی) را ندارند» معنی و مفهومش این است که مردم در خدمت رهبری هستند، نه رهبری در خدمت مردم؟! در حالیکه نص صریح قرآن و کلام مسیح و سخنان بنیان گذار سازمان مجاهدین محمدحنیف نژاد، نافی سخنان توهین آمیز همردیف شما (نسرین) به مردم است. که با وقاحت تمام در حضور شما و مریم و چهار هزار نفر حاضرین در نشست بیان می کنند.

آیا شما از اسلام و قرآن، مسیح و حنیف نژاد هیچ رنگ و بویی به خود گرفته اید؟! من کلام قرآن و مسیح و حنیف را برایتان می آورم:

قرآن: اسلام برای مردم آمده نه مردم برای اسلام.

مسیح: روز سبت برای مردم است نه مردم برای روز سبت.

حنیف نژاد: سازمان برای مردم است نه مردم برای سازمان.

آقای رجوی! از نظر اسلام و مسیح و حنیف، هدف غایی مردم هستند، نه اسلام! نه روز سبت! و نه سازمان! و نه رهبری عقیدتی! آیا شما بحث شکل و محتوا و ظرف و مظروف را نمی دانید؟! اما محتوا و ظرفی که پراز اپورتونسم و خودشیفتگی باشد مشککش نفهمیدن نیست!

هراس رجوی از افشای اپورتونسم و خیانت

۷) شما که جدا شدگان از سازمان را ز الوخطاب می کردید و در تمام حجت و به اصطلاح چراغ خاموش ۱۲ آبان ۹۳ ادعا کردید: «یک اخراجی و ۶ نفر جدا شده اند» تنها ۲ ماه پس از این تاریخ، در پیام درون تشکیلاتی (نشست با فرماندهان) از اخراج ۳۶ نفر و به قول خودتان ز الو سخن رانید. راستی آمار یک نفر کجا و ۳۶ نفر کجا؟! در ثانی ۳۶ نفر نبود، ۴۵ نفر بودند که، دوماه بعد در آلبانی از سازمان جدا شدند، چند نفر هم بیرون آمدند و باز مجدداً به درون سازمان برگشتند، با این استدلال که در این سن و سال (۶۰-۵۵ سالگی) کجا برویم؟، چطور زندگی کنیم؟، راهی نداریم! همینجا می مانیم...! علت همان تبلیغاتی است که درون تشکیلات شده و بعضی ها اعضای خانواده شان شهید شده و همین مانع است و بعضی هم از ترس تهمت و افتراهایی که سازمان می زند، می ترسند. بعضی از آنها هم می گفتند ما اینجا (آلبانی) از سازمان جدا نمی شویم، وقتی رفتیم خارج، آنجا از سازمان جدا می شویم! (آنها آلبانی را خارج نمی دانند!) و شرایط آلبانی تفاوت کیفی دارد با شرایط حاکم در اروپا!.

اما فارغ از اینها سوال اینجاست که: اگر آنها بریده، خان و زالو و یا کثیف تر و پست تر از اسپادارو... هستند؟ بنابراین به چه دلیل شما ما می ۵۰۰ دلار به آنها می پردازید؟! مشکل شما کجاست...؟! لطفاً پرژکتور را روی خودتان بیندازید! بیش از ۱۰۰ نفر تا سال ۹۴ در آلبانی نفرات جدا شده بود به چه دلیل ما می ۵۰۰ دلار به اپورتونسم ها و زالوها و اسپادارها... پول می دهید. تنها در کشور آلبانی هزینه اش برای شما سالی ۶۰۰،۰۰۰ دلار می شود! مجازات اتودینامیک نقض اصول می گفتید شامل خودتان هم می شود و شد، و اینچنین گریبانتان را گرفت. شما به آنها التماس می کنید که هوادار شما باقی بمانند؟! زالو را چه نیازی داری که از تو حمایت کند و هوادار تو بماند؟! فقط به یک دلیل! «اطلاعات». تا هیچ مسئله ایی از شما و سازمان افشا نشود همین و بس.

قرص های تقویتی رده و کرسی

دوپینگ تشکیلاتی - ایدنولوژیک

۸) آقای رجوی! شما به تمام جدا شدگان از تشکیلات هر تهمت و افترا، و هر مارک کثیفی که می زنید. از بریده، خائن، مزدور وزارت اطلاعات، پاسدار خمینی و زالو... اما شما پس از سرنگونی صدام بسیار خوب می دانید، چه در گذشته در اشرف و چه هم اکنون در لیبی و آلبانی، به کسانی که می گویند می خواهیم از سازمان بیرون برویم، در هر سطح و سطوحی که باشند، ابتدا با زبان نرم و همه نوع رسیدگیهای لازم!؟ به او می گویند: «به تو مسئولیت بالاتری می دهیم!» و بدینگونه درصد رسیدگی و خرید او برمی آید. سوال اینجاست که ما به کجا رسیده ایم؟! ارزش مسئولیت و مسئولیت، و وحدت فرد بامسئولیت چه می شود؟! شما می گفتید: «اگر وحدت فرد بامسئولیت یک شاخص است باید مسئولیت هم با فرد وحدت داشته باشد!» چرا صلاحیت و مسئولیت ها در سازمان به حراجی و پیش کشی گذاشته می شود. آنهم بقول خونتان بریده ها و خائنان زالوها...؟! این مسئله نه تک نمود، بلکه به یک جریان در سازمان تبدیل شده. آیا کسی بوده که بخواهد از سازمان جدا شود، حتی از همین سری های ۲۰ نفره در آبان و آذر سال ۱۳۹۳ که به آلبانی آمده اند به او پیشنهاد مسئولیت بالاتر در سازمان را نداده باشند؟! این چه سازمانی است که بلااستثنا به بریده ها و زالوها... پیشنهاد مسئولیت بالاتری در سازمان به آنها می دهند؟!.

قرص های تقویتی رده، مقام و کرسی (دوپینگ تشکیلاتی - ایدنولوژیک) نقض اصولی بود که در تشکیلات رواج دادید و چنین تجویزی شامل حال بریده ها نیز می شد. آیا فکر نمی کنید چنین نمونه ای که یکی از میلیونها نمونه دوگانه و واپور تونیم درونی مناسبات شما با افراد و تشکیلات است، سازمان و افراش را از درون می خورد و می پوکاند؟! بریده و زالوی واقعی کسی است که بدلیل حفظ وجود و بقاء خودش تا بدین حد به اپورتونیم محط و خودشیفتگی محض غلتیده، و تنها وجود خودش مبنای همه چیز است! در نشست پرچم که چند ماه بعد از نشست های تصفیه حساب طعمه در سال ۱۳۸۰ برگزار شد، شما از چنین افرادی بنام «ضد انقلاب درونی» سازمان نام بردید. همین نمونه کوچک فوق (مسئولیت دادن به کسانی که می خواستند جدا شوند، چه در مناسبات سازمان و چه در ذهن ما اساساً مسئله مهمی نبود! چون به یک روال تبدیل شده و برای ما هم عادی و پیش پا افتاده بود و قابل فهم بود. زیرا میلیونها چنین نمونه هایی هست، چه بسا قوی تر از نمونه فوق، که تماماً زیر نظر شما صورت می گیرد و این امر نشانگر آن است که بریده و زالوی اصلی خود شما هستید. که اینچنین اصول و ارزشها را زیر پای فردیت خود شیفته و اپورتونیست تان قربانی می کنید. و همه چیز را می فروشید. لازم نیست من به شما بگویم اما اگر می خواهید! می توانم یک خروار نمونه بیاورم! اما طبق قانون خونتان در نشست های عملیات جاری، وقتی به کسی انتقادی می کنند نه تنها باید ببینید، بلکه باید صدها نمونه دیگر، که جمع حاضر در نشست از آنها خبر ندارد و نمی داند، اما خود فرد صدها نمونه از آن را در درون و بیرون داشته را باید افشا کرده و بیرون بریزد! البته این مربوط به جمعی است که از صبح تا شب در مقابل چشم همدیگر قرار دارند. اما شما هرگز در مقابل چشمان ما قرار نداشته اید؟! هرگز اخبار شما و... علنی نمی شد؟! اگر طبق قانون خونتان باشد، باید خونتان صدها نمونه برای هر یک از موارد فوق بیاورید. آقای رجوی جمع اصلی واصل، همانها مردم و افکار عمومی هستند و باید نزد آنها همه حقایق را بگویید!.

پیشنهاد رابطه جنسی توسط شورای رهبری برای باقی ماندن در سازمان

آقای رجوی! بحث فقط مسئولیت دادن و باج دادن نیست! فراتر از اینهاست. در پانزده سال ۹۵ یکی از جدادگان می گفت که برای نگه داشتن او در لیبی و اینکه از سازمان خارج نشود فرمانده مقر از زنان شورای رهبری (م - ع) او را به برای شام به اتاق دعوت کرده و دست برده به سینه و ... گفته مگر مشکلات این نیست، من حل می کنم...، از شنیدن چنین مسئله ای خودم شوکه شده ام. اینجا آلبانیا است. بعضاً وقتی ترس آنها می ریزد حرف می زنند. و هر کس بلا استثنا چنین حرفهایی دارد و این تنها نمونه نیست... پس بی دلیل نیست که شما اینهمه دست به تهدید و ارعاب می زنید. اگر بحث مرزبندی با رژیم است؟! قبل از هر چیز باید خودمان به این کتافات آلوده نشویم، مرزبندی اصلی این است!.

اگر خدا باید پاسخگو باشد، کاتال وصل خدا نیز چونین!

۹) چرا رجوی پاسخگو نیست؟! بدلیل اینکه در جایگاهی نشسته که نه می خواهد و نه می تواند پاسخی بدهد. اگر بخواهد پاسخگو باشد، همه چیز فرومی ریزد! برای فهم جایگاه رهبر عقیدتی از همان عباراتی که مریم رجوی در درون تشکیلات ساخته و پرداخته است استفاده می کنم: «باید خدا را به داشتن چنین راهبری عقیدتی و نعمت راه یافتگی حمد و سپاس بگویید!». دقیقاً همان عباراتی را که تا پیش از این تنها برای خدا استفاده می شد! اینک برای رهبری رجوی بکار گرفته می شود. داستان مریم و سناریوی انقلاب ایدنولوژیک چیزی نبود، جز اینکه همه تشکیلات و افراش را به این نعمت راه یافتگی (رجوی) رهنمون سازد. بدین شکل وقتی پاکترین صادق ترین فداکارترین و آگاهترین نیروهای جامعه با رجوی بعنوان رهبر عقیدتی، و صاحب خون و نفس آنها و صاحب آخرت و بهشت او... پذیرفته و تنظیم رابطه می کنند و حتی بالاتر، بلکه خدای را هم تنها به همین دلیل حمد و ستایش می کنند! دیگر تکلیف بر سایر جریانه ها، گروه ها، افراد و احاد مردم مشخص است! اینگونه می توان فهمید که از چه زاویه ای به همه جریانه ها و مردم نگریسته می شود! این همان بلایی است که ما بدان منحرف گشته ایم.

منفورترین کلمه نزد ولایت فقهاتی و عقیدتی: دمکراسی

همان بلیه عظیم، که آن پاردرسال ۵۷ از آسمان به زمین نازل شد، اینبار برعکس آن اتفاق افتاد و فردی را از زمین به آسمان بردند. در این وادی باید فهمید که: هر آنکس که خود را به آسمانی بودن نسبت می دهد!، زمینیان را به شان و منزلت و جایگاه بی همتای او چکار؟! دیگران تنها باید از این نعمت راه یافتگی به درگاهش شاکر باشند، و همین و پس. به همین دلیل منفورترین کلام نزد رهبری عقیدتی کلمه دمکراسی ست! همچنانکه رجوی خودش می گوید! خمینی به همین دلیل بی هیچ تناقض و کشاکش درونی خیلی واضح و روشن و آشکار می گفت: «همه مردم هم یک چیز بگویند من می گویم نه!».

همچنانکه خمینی در ۲۵ خرداد ۶۰ گفته بود: «۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه»

زیرا صالت، نه تنها نظر ورای یک فرد (ولایت فقیه) در برابر و نظر ۳۶ میلیون!، بلکه بالاتر!، آن یک نفر، تمام آحاد مردم را منحرف و خطاکار و... می‌داند. و صاحب اختیار است همانند قدرت خدا! و همانطور که در قرآن آمده، رابطه ای که خدا باینده گانش دارد، و اگر بنده اش کفر پیشه کند، جهنم را برایش مقدر می‌سازد! اما خدایی که در قرآن آمده، بسیار دمکراتیک تر از ولی فقیه و عقیدتی است زیرا به بندگانش تهمت نمی‌زند، افترا نمی‌بندد، پرونده سازی نمی‌کند، پاپوش نمی‌دوزد، بنده اودارای اختیار و اراده... است! می‌تواند خودش تصمیم بگیرد و باز یک امتیاز ویژه از رحمت اش به خلائق ارانه می‌دهد، و آن توبه است و توبه اش حتی تا آخرین لحظه و ثابته نفس کشیدنش اعتبار دارد! ولی این خدایگان قدرت و خدایچه های زلوی زمینی، آنقدر در منیت و من تاخته اند، آنقدر در حسیض جاه و نام بامشان فرو غلتیده اند که دیگر بخشش و توبه هم در دستگاه آنها و آن روح به اصطلاح متصل به آسمانی بودن هم جایی ندارد و نمی‌تواند هم داشته باشد. چون مطلقاً هدف در دستگاه «ولایت فقیه یا رهبری عقیدتی» چیزی نیست جز «خودش»! تنها چیزی که ارزش دارد تنها چیزی که بود و نبود است «رهبری عقیدتی» است و لا غیر!.

بقول خودش پاکترین صادق ترین فداکارترین و آگاهترین فرزندان خلق همان مجاهدینی هستند که اکنون خودش را بعنوان رهبری عقیدتی انتخاب کرده و در رکابش هستند. و رجوی هم در عراق (بدلیل شرایطی که داراست) طی این سالیان خودش را تثبیت کرده. و افراد چه از روی اختیار و آگاهی (بدلیل گذشته خونبار و شهادت و تاریخچه اش و روح و عواطفی که در این ۳۵ سال با آن گره خورده...) و چه مصلوب الاراده و بی اختیار (بدلیل جبر خاص عراق و شرایط امنیتی حاکم بر تشکیلات) بویژه هر چه در این دروه در عراق سپری گشت، نیازی به پاسخگویی ندیده و نمی‌بیند! زیرا رجوی برغم اینکه دولت حاکم نبود، اما از جایگاه یک دولت و امکانات آن برای سرکوب بهره مند بود. البته با یک تفاوت و امتیاز ویژه، زیرا که دولت ها زیرمانیتور سازمانهای بین المللی و حقوق بشری بودند، و سازمان مجاهدین از این موهبت بزرگ که همانا عراق بود در اینجا هم با «شکاف ذی بودن» دوجایه خوری می‌کرد و از مانیتور کردن بدور بود. هنر رجوی «شکاف ذی» بودن اوست. از سویی هم اعمال ضد بشری رژیم حاکم بر ایران را، بعنوان اپوزیسیون، افشاء و محکوم می‌کرد! و از سویی دیگر خودش به عریانترین شکل، نه تنها صرفاً بر علیه جدا شده ها، بلکه با افراد درون تشکیلات نیز همان معامله رامی کرد؟.

ایدئولوژی مابعد سیاست

۱۰ رجوی همواره می‌گفت: «ایدئولوژی مابعد سیاست!». این تمام جوهره کار و عملکرد اوست. کما اینکه در پایین و در تشکیلات هم همین سیاق حاکم بود. بارها مسئولان تشکیلات و فرماندهان نیروها طی این سالیان در مقاطع مختلف، یکبار به نشست گذاشته و می‌گفتند: دیگر بحث ها و نشست های ایدئولوژیک... نداریم. می‌رویم برای کارزار سیاسی، هدف رسیدن به این راندمان سیاسی خطی است (از بسیج امضاء گیری ها با هدف ماندن در عراق و یا سرنگونی مالکی، تا انتخابات مجلس عراق و اینکه مالکی باید در دور دوم به مسند دولت نرسد و یا...) و تأکید می‌کردند ما بیکار نیستیم که بنشینیم از این بحث ها (ایدئولوژیک) بکنیم؟! و برای خالی نبودن عریضه عنوان می‌کردند که آلان زمان ماده کردن بحث های انقلاب (انقلاب ایدئولوژیک مریم) است! اگر چه در چنین شرایطی در درون تشکیلات افراد از کم شدن حجم سرسام آور نشست های انقلاب بدلیل بسیج سیاسی و کار... خوشحال می‌شدند. اما اکثراً می‌دانستند که این هدف گذاری واقعی نیست؟ بطور مثال همه می‌دانستند که مانمی توانیم نتیجه انتخابات عراق را رقم بزنیم، اما مهم این بود که ما تا روز آخر بگویم مالکی به دور دوم نمی‌رسد، تا هیچ شکافی در دستگاه سیاسی و فعالیت جاریش نباشد! عجیب بود از یک طرف همیشه می‌گفتند: «حتی یک روز هم بدون بحثها و نشست های انقلاب بگذرانید، آنروز برای شما فاسد کننده است!» اما در شرایطی که سازمان نیاز داشت، اینطور توی سر بحث های انقلاب ایدئولوژیک می‌زدند. و اساساً کارکرد بحث ها و نشست های انقلاب ایدئولوژیک، سناریویی برای بستن فضا و تشکیلات و ارباب و نسق کشی و وقت پرکنی بود، و در لیبیرتی بدلیل محدودیت ها و بی کاری این امرضریب می‌خورد و حجم نشست ها به اصلی ترین مشکل روانی افراد تبدیل شده بود؟! سخنان «فریدریش نیچه» در اشرف و لیبیرتی محک خورد: «کسی که جنگجوست باید همواره در حال جنگ باشد چون زمان صلح با خودش درگیر خواهد شد!».

ما هروقت در مسائل سیاسی - خطی کم می‌آوردیم، سراغ ایدئولوژی می‌رفتیم. به همین دلیل از ایدئولوژی استیصال بدم می‌آمد. بحث های ایدئولوژیک مفردی برای شکست های سیاسی - خطی، استراتژیک بود. این نشست های ایدئولوژیک هیچ تفاوتی با روضه خوانی ها و دعوای ندبه ضجه و فریاد و اشک ریزی... برای رهبری عقیدتی نبود.

هر بحث ایدئولوژیک از این پس تبدیل به زلزله ایدئولوژیک در روح و روانمان می‌شد، و پس لرزه های تشکیلاتی آن که توأم با ارباب و سرکوب تار و پود مان را از هم می‌گسست. زنجیر های ایدئولوژیک فولادی ترین زنجیرهایی هستند که روح و روان آدمی را به بند می‌کشند.

۱۳۹۱/۳/۲۱

"سه بعدی های مان"

زنجیرهای نرم

روح در بند

بی ترانه و بی باد و بی لبخند

بی هیچ سخت افزاری

تسخیرمان کردند
با دیوارهای سه بعدی فریب
با سقف های کاذب
با رنگ آمیزی واقعیت
و حقیقتی عروسک شده

بُت

منشور می زاید
انعکاس عاطفه
دربازوان آهن سرد
زایش موهوم اندیشه در قفس
کاسه سر
پیاله مُفس
لامحاله
درمجال فکر

خود را آب می کشیم

از نجاست

از شناخت محلول شده در سه بُعدی همامان
مخلوطی از یک بُعد حقیقت مصادره می کرد
احمقانه ترین صور - در شامگاه تبعیدیان
در سایه سار جهل
در هیبت "روز"

از کتاب: «من آبی سرا و، سراب؟» - سیامک نادری

دیوراهای نامرئی بروح و روان آدمی

۱۱) رجوی در اشرف می گفت: «اگر کسی گفت من سوال یا ابهام سیاسی یا خطی استراتژیک دارم، یا به مناسبات پیله کرد. این حرف چیزی نیست جز «جیم» (مسائل جنسی) و جیم می دهد شیطان رجیم! ابتدا به او بگویند، گرانگاه خود را به جمع نشان دهد. تا جمع هم روی نقطه درست او (مسائل جنسی) آتشباری کند. اگر فرد مسائل جنسی را انکار می کند، شما برادران! که خود را بهتر می شناسید... (با استهزا همه را متهم می کند به مسائل جنسی)؟! همه این بحث ها و سوالات خطی و سیاسی، بخارات همان جیم است. پس بی راهه نروید و تنها به همین نقطه تهاجم و آتشباری کنید! «همین بحث و سخنان را هم برای علی کاکای که پشت میکرفون رفته بود و سوالی که مطرح کرده بود، بعنوان سوژه نشست رجوی یکبار دیگر در مورد علی کاکای تکرار کرد. علی کاکای چندماه بعد از سازمان جدا شد و بدلیل اینکه نمی خواست با رژیم همکاری کند خودکشی کرد. رجوی در نشست گفت: «خانواده اش او را طرد کرده بودند و او هم با رژیم که از او همکاری می خواستند تن نداد و النهایه خودکشی کرد.» رجوی می گفت: «خوب شد که خود کشی کرد خودش را به رژیم نسپرد.»

مریم رجوی پس از سرکوب در نشست های طعمه در سال ۸۰ از علی کاکای خواست که برای او روضه رقیه را بخواند. و علی کاکای در نشست عمومی پشت میکروفون روضه رقیه را خواند. علی کاکای در سال ۸۷ از سازمان، نزد پلیس عراق رفته و سپس در ایران خودکشی کرد...، او از رجوی و مریم متنفر بود.



نوشته ایی از علی کاکای - نشریه مجاهد شماره ۸۶۱ - سال ۱۳۸۶

یک سال پیش از اینکه چنین نوشته ایی از علی در نشریه مجاهد چاپ برسد. علی در مرکز ما بود. دقیق یادم نیست مراسم شامگاه برای بنیانگذاران سازمان بود ویا... من بدلیل مشکل پاها عصا داشتم و با علی کاکای که بیمار بود، جدا از یگانهای مرکزیه مراسم صبحگاه می رفتیم. در مسیر زیان گشود و با شکوه و تأسف و درد گفت: «اصلاً کاری به این ندارند که یکی بیمار است یا نه، کارهایی از آدم بیمار می خواهند برضد بیماری و مشکل فرد است. در بیمارستان اشرف بدلیل عمل لوزه بستری بودم. یکبار گفتند خواهر مریم با آنجا تماس می گیرد و تو هم بیا و برای خواهر مریم در جمع بیماران ترانه بخوان و شادی کنی. من گفتم: «لوزه ام را تازه عمل کردم، نمی توانم حرف بزنم، چه رسد ب ترانه خواندن؟! اینکار اذیت می کند، مشکل دارم...» اما آنقدر اصرار کرده و فشار آوردند که مجبور شدم بالوزه عمل کرده برای شاد کردن فضای تلفن خواهر مریم، ترانه بخوانم. اینها اصلاً به فکر ما نیستند و اهمیتی نمی دهند.» علی به طنز می گفت: «می گویند نوارهای ترانه بندری من در ایران بفروش میرسد، کاست نوار خالی ۱۰ تومان است، و کاست نوار ترانه های من ۸ تومان بفروش می رسد.»

رجوی: هر کسی گفت دندانم دردمی کند یعنی اینکه مشکل کشور ثالث دارد

اما وقتی به لیبرتی آمدم، بحث فاجعه آمیز تر از قبل بود. زیرا برای اینکه بتواند روح افراد را خرد کرده و فضای تشکیلاتی را ببندد، باید زمینه هر حرفی را ببندد! رجوی اینبار در لیبرتی می گفت: «هر کسی گفت دندانم دردمی کند یعنی اینکه مشکل کشور ثالث دارد!». کشور ثالث هم یعنی زالو بودن و شدن. (فردی که خواستار این است که لیبرتی را ترک کند و به اروپا برود) بدین شکل رجوی حصارش را در ذهن و ضمیر هر کسی کشید، حصار فرای حصارهای فیزیکی! تی وال های بتونی لیبرتی جانمان را حفظ می کرد، اما دیوارهای نامرئی ایندولوژیک تشکیلاتی روح و روانمان را در هم می شکست. هنر و شگرد رجوی متهم کردن دیگران است! این شیوه های ارباب را رجوی از خمینی ورژیم اش آموخته است.

بطور مثال با شروع مذاکرات هسته ایی با امریکا و... یکبار اسید پاشی ها در ایران هم شروع شد؟! در دستگاه رژیم آخوندی اهرمی که بالاتر از سرکوب عمل می کند ارباب است و رژیم ارباب را ذاتی مردم کرده! در چنین فضایی وقتی مردم نمی توانند در داخل خود رو شیشه های آنرا از ترس اسید پاشی پایین بکشند. آیا ممکن است خواسته یا اعتراض صنفی یا اجتماعی یا سیاسی و به طبع اولی خواسته و شعار سرنگونی مطرح کنند؟! هرگز! ارباب ذاتی، هنر رژیم آخوندی است. کم خرج ترین، اما قویترین نوع سرکوب! رژیم آخوندی که بر دو پایه سرکوب در داخل و تروریسم در خارج کارش را پیش می برد بخوبی می فهمد که سرکوب و تروریسم فقط با تکیه بر حس حیوانی هراس می تواند محقق شده و ادامه یابد. کما اینکه چنگیز خان مغول هم گفته بود: «به هر شهری حمله کردید سگهای آنجا را هم بکشید.» چنین عملی همان کارکرد ارباب است. حالا باید فهمید که معنی این عبارت «هر کسی گفت دندانم دردمی کند یعنی اینکه مشکل کشور ثالث دارد!» چه کارکردی برای بستن دهان ها در لیبرتی و تشکیلات دارد. بویژه افراد در اشرف و لیبرتی که نام مبارز بودن چه ارزش و حرمتی برایشان دارد!.

همین دستگاه بکارگیری شیوه ارباب را رژیم در شرایط مختلف در همه زمینه ها انجام داده است. فی المثل بعد از پذیرش آتش بس و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، شاهد بودم که در آذرماه همان سال در بین مردم این بحث بود که دختران را در راه مدرسه می دزدند و می برند. یا یک اتوبوس مدرسه دختران را ربوده اند، و بسیاری از خانواده ها دخترانشان را در گرفت و آمد به مدرسه همراهی می کردند. و یا بعضاً مدرسه نمی رفتند بدلیل فقدان امنیت! تاجاییکه وزیر بهداشت دولت هم در مورد آدم ربایی دختران از مدرسه مصاحبه کرده بود و... (تا جاییکه یاد می آید با بی بی سی بود)، این کارکرد رعب است و بسیار وحشتناکتر از سرکوب عمل می کند. وقتی چنین اخباری را به سازمان منتقل کردم، سازمان چنین اخباری منتشر نکرد و نمی کرد. می گفت: «این اخبار روحیه مردم را خراب می کند!». در حالیکه در تهران موضوع روز بود!

به همین دلیل یکی از زیباترین، پرمغزترین و احیا کننده ترین شعارهایی که در تاریخ مبارزات مردم ایران ساخته شده همین شعار ۸۸ است «نترسید نترسید ما همه با هم هستیم» این شعار درک عمیقی از روح و روان جامعه دارد و هنر شعارش در این است که با این شعار همانجا در صحنه، هاله هراس را در هم می شکند، به مردم اعتماد بنفوس می بخشد، انسجام می دهد، متحد شان می کند، و همانجا سازماندهی کرده و صحنه و میدان را به چنگ می گیرد. این هنر جوانان و خلاقیت مردم و شعور بالای این نسل و جامعه را بازتاب می دهد. چیزی که تاکنون سابقه نداشته؛ نسلی که خود، رهبری قیام را بر عهده گرفت.

رعب و هراس قوی ترین ابزارهای جنگی

واقعیت اینست که رعب و هراس یکی از قوی ترین ابزارهای جنگی است. دقیقاً یکی از علل پیروزیهای داعش هم در همین امر خلاصه می شود. آنها این شیوه را از مغول ها الگو برداری کرده اند، که مسئله بسیار مهم، ایجاد رعب و وحشت است. داعش هم همچون مغولها پیشاپیش هر حمله و هجوم بابوق های تبلیغاتی و روانی و ایجاد رعب و هراس، پیش از رسیدن به هر منطقه ای شکست را القاء کرده، چون روح و روان مردم تخریب و نابود شده و اراده برای مقاومت در هم شکسته است. جنایت و حشیمان و قتل عام های هولناک و بی شمار داعش همچون مغول ها چنان گسترده و ویرانگر است، که اثر سوء بسیار کشنده ای در روان جامعه دارد. هر مدافعی در شهر یقین دارد در صورت مقاومت و ایستادگی با شدید ترین وی رحمانه ترین شکل نابود خواهد شد. زیرا همچون مغول ها با خریدن و اجبر کردن عوامل خائن و خود فروخته اقدام به سم پاشی و تبلیغات مسموم ایجاد فضای رعب و وحشت، و گرد یأس مرگ، در واقع قبل از ورود به شهر، آنرا فتح کرده اند و به این طریق در مراحل و نقاط دیگر شاهد دومینوی سقوط سریع هر شهری توسط داعش بودیم. بویژه در عصر ارتباطات و اینترنت و تسلط و قدرت بکارگیری داعش از چنین اهرمی برای ایجاد رعب و هراس.

ایجاد رعب و هراس، یک جنایت جنگی است. حال چه بصورت روانی برای تسخیر فیزیکی و چه بصورت روانی برای تسخیر روح و روان آدمی.

همیشه شاهد بودیم که مسئولین در قبال افرادی که به کوچکترین مسائل و مشکلی دچار می شدند، تهدید می کردند که: «برایت نشست جمعی می گذاریم! بیا در نشست تا جمع حرفهایش را با تو بزنند!» همین ابزار و ارباب باعث می شد تا فرد کوتاه آمده و تن بدهد. زیرا می دانند که ورد تونل تاریکی خواهد شد که دیگر تسلیم و تحقیر مطلق را در پی دارد. بخش شکنجه های روانی سازمان یکی از پیچیده ترین شکنجه هایی است که می توان از آن نام برد. این بحث جداگانه ای است که نیاز است جداگانه به آن پرداخته شود.

دقیقاً شکنجه سفید هم از همین مقوله نشأت می گیرد. در قسمتی از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد آمده است:

شکنجه سفید نوعی شکنجه روانشناختی مبتنی بر «محروریت حسی» و «ایزوله کردن» شخص است. شکنجه سفید سبب تخریب «هویت شخصی» شکنجه شونده و کاهش زیادی در «محصولات فکری»* (۱) او می شود.

* (۱) محصولات فکری انسان شامل پیوندی است که بعد از یادگیری هر مطلب بین سلول های مغز ایجاد می شود. در شکنجه سفید با جلوگیری از رسیدن اطلاعات جدید به مغز باعث می شوند این پیوندها به ندرت شکل بگیرند، تا جایی که شکل گیری این نوع پیوندها متوقف شود.

یک ربع قرن به صلابه کشیدن افراد تحت عنوان انقلاب «ایدئولوژیک»

عراق نقطه کانونی استراتژیک رجوی برای ارتزاق، سوءاستفاده و پنهان نگاه داشتن حقایق

تمامی ساختار تشکیلات تبدیل شده به ارباب. تمامی ساعات ما تبدیل گشته به سبزه کاری دیگران (خارج از سازمان) و سفید سازی خودمان! و ما هرگز نمی توانستیم از پس منجلابی که در عراق ساخته بودیم بیرون بیاییم. الا با همین شیوه های اپورتونیستی، گاه خودمان هم از فرط تناقض و کشاکشهای درونی این دوگانگی و دروغ و دغل بازیها در سازمان، به پله درون خودمان پناه می بردیم. در اشرف و لیبی و آلبانی هرکس دو شخصیت دارد. یکی بیرونی و تشکیلاتی روبه مسئولان و جمع، و یک شخصیت درونی از آوار و تلی از فشار و حجم تناقضاتی که سازمان به درونش ریخته، و هیچگونه راه رهایی از آن متصور نبوده نیست، مگر اینکه رجوی و سازمان و تشکیلات، از امکانات عراق و پوشاندن و بسته بندی کردن حقایق و سیاه سازی و سفید سازی عملکردهایش برخوردار نشود. به عبارتی تازمانیکه رجوی و سازمان در سیاهچاله عراق پنهان و استتار شده است، امکانی برای روشن شدن حقایق به آن ابعادی که هست وجود ندارد. اگر عراق کانون استراتژیک نبود نامیده می شود، در واقع باید گفت: عراق نقطه کانونی استراتژیک رجوی برای ارتزاق و پنهان نگاه داشتن حقایق است. زیرا این فضای بسته و در هفت حصار فیزیکی و هفتاد حصارهای روانی، کانون استراتژیک بقاء رجوی است. تا انحراف و اپورتونیسم را در زروق مبارزه با رژیم آخوندی ببیند. و هر صدایی را با مارک رژیم و مزدور وزارت اطلاعات خفه کند. جدای از ویژگی هوشمندی اپورتونیستی رهبری عقیدتی!، که به کسی و جایی پاسخگو نیست، جز خدا!، (لطفاً اگر آدرسش را دارید به ما بدهید). آنکه موسی کلیم الله بود، نه با ادعای پاسخگویی به خدا، بلکه تنها بدلیل درخواست ملاقات کردن!، گنج و مدهوش، نقش زمین گشت! کسی نیست به او بگوید: شما هم یکی از همین هفت میلیارد جمعیت روی زمین هستید، شما هم مثل دیگران از مادری زاده شده اید. لطفاً کمی از آن بالا پایین بیایید، تا بتوانید ببینید، البته نه خدا را، بلکه مردم را! آنکه محمد پیامبر خدا هم بود وظیفه اش تنها در این محدوده «بثیرا و نذیرا» خلاصه شده بود. واقعیت اساسی اینست که رجوی نه می خواهد و نه می تواند! پس از اینهمه سالها غنودن در پستوهای هزارتوی سیاسی تشکیلاتی و خطی استراتژیک اش را، تاوان اینهمه فساد و سبزه کاریهای پنهان مانده را، بصورت یکباره بپردازد! اینجا

شعار «می توان ویاید» به شعار «نمی توان ویاید»! تبدیل شده. آنچه تاکنون افشاء شده، تنها نوک کوه یخ هم نبوده و نیست. بگذارید تته اصلی سازمان به اروپا و دیگر نقاط... برسد آنوقت می بینید انقلاب ایدئولوژیک، انقلابی درشارلاتانیسم و دوزوکلک و مردمفریبی باسّس تشکیلاتی و با برجسی از «رهایی زن» و بویژه «رهایی مردان»؟ و صد البته با دروغ «ضرورت سرنوینی»؟! و «ضرورت تاریخی» و همه ضرورت های دیگر...، چه دگرذیسی عجیب و غریبی در آن نهفته است. برای روا کردن هرامناروانی، ضرورت های تاریخی و... رابهانه کردن.

گویا پیش از این استالین و پل پوت ها و امثالهم از چنین ضرورت هایی برای توجیه سرکوب و کشتار و تبعید و زندان اردوگاههای کاراجباری و مرگ استفاده نکرده اند، و ما اینک نوبرش را آورده ایم! رجوی نفهمید که نه تنها دوره تاریخی این گونه عملکردها پایان رسیده، بلکه در عصر ارتباطات هیچ خبری در حصار نمی ماند. یک سوال سخت اما واقعی هم وجود دارد، مگر راه دیگری برای رجوی متصور بود؟! نه هرگز! زیرا خود شیفتگی منحط، بود و نبودش، کسب قدرت است؛ و قدرت، چیزی نیست جزء سایبان فساد، و فساد رهبری عقیدتی مطلق العنان، یک فساد مطلق است!

برای خمینی همچنانکه خودش می گوید: «اصل حفظ و بقاء نظام است»، کما اینکه برای خامنه ای. برای رجوی هم اصل حفظ و بقاء خودش و برافراشتن نام و بام و جاه خودش بوده و هست. اگر این مؤلفه و «حفظ اشرف و حفظ تشکیلات» را نفهمیم، هیچ چیزی از خمینی و رجوی نفهمیده ایم، هیچ چیز! واقعیت این است که اگر رجوی شعار «هزارکانون شورشی» را سر ندهد، باید که دست خالی اش را عیان کند و آنگاه همین تشکیلات، و افراد، آواری بر سر رجوی می شوند.

۱۲) مهدی ابریشمی بدلیل تناقضاتی که سخنرانیهای سال ۶۳ و سخنرانی درباره انقلاب ایدئولوژیک آبان ۶۴، با مواضع و حرفهای اینک سازمان و خودش دارد. در این زمینه بارها از جمله در سال ۷۸ گفته است: «من آن موقع چرت و پرت و مزخرف گفتم خودم هم نفهمیدم چه گفته ام!» این اعتراف و دگرذیسی، نتیجه اتودینامیک پشت پا زدن به اصول و اپورتونیسم است. اصول را که با ما تراز نمی شود نمی کند؟!.

۱۳) آقای رجوی! شما هر جدایی از سازمان را، بریدگی و یا پیوستن به رژیم می دانید. و به همه منتقدین همین اتهام را می زنید. از پرویز یعقوبی، علی زرکش، مهدی افتخاری، مجید معینی و... گرفته... تا آقای کریم قسیم و محمد رضا روحانی و وفایغمایی و باستان سیر...

مهدی افتخاری قصد جاداشدن داشت او را در نهایت به آن شیوه پنهان در بیماریش بی سروصدا به کشتن دادید! (در همین کتاب آمده است). چنین کارهایی با یاران خود اپورتونیست محسوب می شود. اگر عملکرد تقی شهرام اپورتونیسم است! شما درپهنه بسیار گسترده تری دست به چنین اعمالی زدید. (در همین کتاب بدان اشاره شده است).

آقای رجوی!، اگر «چگوارا» در اشرف بود و درخواست رفتن از اشرف می کرد و چنین نامه ایی به شما می نوشت سرنوشت او چه می شد؟! بخشی از نامه چه به فیدل برای جدا شدن:

«من از تمام پست های خود در رهبری حزب، سمت ام در وزارت، مقام ام در فرماندهی و تابعیت کوبایی ام، استعفا رسمی می دهم. هیچ پیوند حقوقی مرا به کوبا متعهد و ملزم نمی سازد. تنها الزام ماهیتی متفاوت دارد - که آن پیوند را نمی توان مانند سمت با انفسال شکست.»

آقای رجوی! آیا فیدل کاسترو که شما اورا خمینی مال کردید. به رفیق اش چگوارا چنین تهمت هایی زد: طعمه رژیم، پیروز، کاردتیزکن رژیم آخوندی، بدتر از پاسدار... و از همه سخیفتر، تهمت جنسی و دنبال سگ افتادن... (حرفها و تهمت های مریم رجوی به مهدی افتخاری). آقای رجوی! شرم کنید! وقاحت و بی مزی و دهان دریدگی، هیچکدام ارزشهای مجاهدین نبوده! شما چرا و چطور به این نقطه رسیدید؟ در پشت این تهاجمات و افسارگریختگی ها، و آوی دزد آوی دزد... چه چیزی را پنهان کرده اید؟ ما هیچ راز مگویی را با مردم نداریم! بفرما این گوی و این میدان!

۱۴) آقای رجوی! ایجاد زندان های مختلف در اشرف و شکنجه و... کشتن افراد، و همچنین بنا بر اظهارات خودتان در دادگاه سال ۷۴ بعنوان قاضی، حکم شلاق دادن توسط خودتان و صدور فرمان شکنجه های وحشیانه و بکار بردن شیوه های شکنجه های رژیم کثیف و لایت فقیه موسوم به «خانه های مسکونی» و... اپورتونیسم مطلق و شیوه های پول پوتی است!

۱۵) موضوع زنان و مقوله رقص رهایی و داستان همیستر شدن با زنان... حداعلیی از اپورتونیسم و خیانت در تمامیت آرمائی و تشکیلاتی است! همانطور که تقی شهرام رابطه همه زنان را با تشکیلات قطع و به خود وصل می کرد و اینچنین آنها را بعنوان ابزاری به دور خود جمع می کرد. اپورتونیسم رهبری عقیدتی گوی سبقت را از او ربود! (درباره رقص رهایی، این رقص مهارنشده قدرت کثیف و منحط خودشیفتگی در همین کتاب آمده است). آقای رجوی! شما متهم به قتل مینو فتحعلی هستید! هیچ چیز پنهان نخواهد ماند. چه اینک من بگویم یا نگویم، همه چیز در آینده افشاء خواهد شد.

مجلس ختم و میز شمع و قرآن و خرما و حلوا... برای مرگ یک پاسدار در تشکیلات ؟

۱۶) غ- گ یکی از افرادی که در شهریور ۹۵ جدا شده، می گوید: «مهرداد نیک سیرمخالف اینها بود. همیشه سوژه اش می کردند (در نشست جمعی) ۷-۶ مرداد ۸۸ هم افسر اطلاعات بود. یکی از افرادی که در سال ۷۰ اسیر شده و پاسدار بود و به سازمان پیوست و سپس سال ۸۷ در مصاحبه با عراقی ها از اشرف گریخت. اما پیش از گریختن وی، برای برادرش که در ایران پاسدار بود و خبر مرگ وی را به او داده بودند سازمان مراسم گرفته بود (برای حفظ آن نفر در تشکیلات میزی چیده بودند... شمع و قرآن و خرما و حلوا...) و من در نشست عملیات جاری با اشاره به نمونه فوق، فالکت می خواندم که تیز (هوشیار) نبودم که این بی مزی را دیده بودم و سکوت کردم! و بدین وسیله به سازمان و مسئولین می زدم! و یکی از نفرات و مسئولین گفتند که تو فقط سازمان و مسئولین را خراب می کنی! پس از پایان این نشست به مهرداد نیک سیر که با هم رابطه

دوستانه ایی داشتیم گفتیم: سازمان فقط خرابکاریهایی که می کند، بدوش ما می اندازد. مهرداد هم همین را می گفت، خرابکاریای خود را می خواهند بدوش ما ببندازند.

آقای رجوی! نیازی به هیچ نمونه بیشتری نیست! زیرا سراسر فصل های این کتاب چیزی نیست جز اپورتونسیم، که درجای جای مسائل ایدئولوژیک - تشکیلاتی- سیاسی - خطی و استراتژیک بصورت تمام قد خود را بنمایش گذاشته است. تنها یک نمونه از سطور فوق نشانگر اپورتونسیم محض است!.

بخش چهارم: کینه کشی و انقلاب ایدئولوژیک

کینه کشی

رنگ نزار اندیشه

درستگاه انقلاب ایدئولوژیک رنگ نزار اندیشه رجوی را شاهدیم، برای تمامی اعضا و کادرها، تمامت جهان و ایجاد رابطه با آن، میوه ممنوعه بود. جهان، خلاصه گشت در رهبری عقیدتی. این یگانه شاغول همه کنش و واکنش های با هستی، تاریخ و جامعه است.

به همین دلیل کینه کشی رجوی با بیرون از خودش از صورت تک نمود خارج و به یک جریان تبدیل شد. بنابراین چنین امری را بطور سیستماتیک روی دستگاه انقلاب ایدئولوژیک سوار کرد. به این شکل هیچ کس از دایره کین او، در امان نبوده و نیست.

رجوی همیشه درباره انقلاب ایدئولوژیک می گفت: «حالا نمی توانید بفهمید، صبر کنید. نمی دانم، یک سال یا پنج سال یا ده سال دیگر خواهید فهمید.»

رجوی با انقلاب ایدئولوژیک نورپژکتوری را به چشمان ما انداخته بود که هیچ چیزیی رانم توانستیم ببینیم، جز همین نورآزار دهنده را! و بناچار خودمان هم، همه را زیر این نورمی دیدیم، یعنی باید می دیدیم و هرگونه نبایدی!، معنی اش برداشتن نور از چشمانمان و رفتن به اتاق بخیه و پرونده سازی و نسق کشی بود. ما خیلی به این نورنگاه کردیم، هرچه بیشتر در آن فرورفتیم و صادقانه تر هم خود را فریب دادیم، تا رهبری را دریابیم و انقلاب ایدئولوژیک را فهم کنیم و در قلبمان نهادینه شود، نشد که نشد. نه من و نه ما، هرچه پیش رفتیم، انقلابی در کار نبود. اگر بود ما عاشق ترین و تشنه ترین و نیازمند ترین نیرو و نسلی بودیم که دیوانه وارد در پی اش بودیم. زیرا این حقیقت جانمان بود و آرمانمان. از انقلاب ایدئولوژیک تنها بوی سرکوب به مشام نمی رسید. کباب قناری بر آتش قدرت و توتالیتاریسم مارا در بر گرفت. داغ می کردند و نمی دانستیم چرا؟! نه اینکه ناهم بودیم، نه اینکه عقب مانده بودیم، نه اینکه فعل پذیر بوده و تن میدادیم، نه!، عاشق بودیم و هنوز عاشق مانده بودیم. نمی دانستیم و نمی توانستیم باور کنیم که به عشق ما خیانت شد. نمی توانستیم باور کنیم که به هم خونه ها و وطن های دار و جوخه های اعدام و تخت های شکنجه میلیشیایا و مجاهدین خیانت شد. نه هرگز نمی توانستیم بفهمیم. زیرا ما در قوطی کنسرو بسته تشکیلات بودیم. جهان ما همین جهان بود و چه خوب آن رهبردانای فریب و نابکار باهوش و زیرک هفت خط ما را چنین به محاط برده بود. اگر به من بگویند که کثیف ترین نوع استعمار چیست؟ می گویم: همین نوع استعمار و همین نوع قلاده های مرئی و نامرئی مطلقا. مطلقا به این صفت که نام مزورانه اش «گوهران بی بدیل» بود، نامش «اشرف نشان» بود، نامش «نسل فدا» بود. اما همه چیز فدای خودش شد.

۱) آقای رجوی! من از سال ۱۳۷۷ سوژه کینه توزی شما بودم. وضعیت من مثل داستان جوجه اردک زشت بود. هفده سال عمق و گستره این کینه کشی شخصی شما را بطور شبانه روزی لمس کرده، دیده ام. باور کنید شرم دارم از بیانش!، زیرا نه من و نه ما، حتی شهدای اولیه سازمان هم از دست کینه کشی شما در امان نبوده و نیستند، چه رسد به زندگانش! مگر حبیب (محسن رضایی از خانواده رضایی ها) در نشست عمومی ارتش آزادیبخش با حضور شما و مریم، برادر بزرگتر از خودش مجاهد شهید رضا رضایی را با لحن توهین آمیز و با حالت و چهره ای که تفرق دافعه اش به رضا رضایی نشان می داد، تنها به این دلیل زیر ضرب نگرفت که او پس از حنیف نژاد به رهبری شما اذعان و اعتراف نکرده و به آن تن نداده بود. مگر در همان نشست حبیب نگفت: «کتاب راه حسین که به اسم احمد رضایی در زمان شاه چاپ شده بود، متعلق به او نیست و خود شما این کتاب را نوشته و به اسم او چاپ کرده اید». او این مسئله را برای اولین بار علنی کرد و بدین شکل برای اثبات شما در آن نشست رضا رضایی را بی ارزش می کرد. راستی چرا شما سکوت کرده و در مقابل این توهین و بی حرمتی هیچ واکنشی نشان ندادید؟! اگر چه پیش از اینها هم یکبار مریم رجوی بانام بردن از این کتاب (راه حسین)، همراه با کارکردهای ویژه رهبری عقیدتی شما در زمینه های ایدئولوژیک می خواست همین را طرح کند که حرفش را ناتمام گذاشت و قطع کرد. مریم در کنار شما نشسته بود. (شاید هم با اشاره شما که در کنار دستش نشسته بودید) شاید هم صلاح دیدید این مورد را بعد ها، حبیب (محسن) برادر رضا رضایی مطرح کند بهتر است...؟! راستی چرا وجود هر چیز و هر کس به شخصیت و جایگاه رهبری عقیدتی شما برمی خورد. آقای رجوی! بازسازی سازمان مجاهدین پس از ضربه سال ۵۰ روی همین دوبرادر (احمد و رضا) سوار بود. این چه کینه کشی جنون آمیزی است که انجام می دهید. شما با زدن توسر دیگران، ولجن مال کردن آنان، بالا نمی روید!.

نه تنها وجود شخصیت های ملی و انقلابی، بلکه حتی شخصی مثل بن لادن؟! تا جاییکه در سال ۸۰ با اشاره به او گفتید: «البته ما دوست نداریم کسی که زیر بیغ هست چیزی بگوئیم ولی اگر راست می گوید برود در کشور خودش انقلاب برپا کند نه در کشورهای دیگر؟!»

۲) آقای رجوی! شما به اصالت انسان اعتقادی نداشتید. زیرا شما همیشه پس از مُردن شان بادشان می کنید. زیرا دیگر خطری از سوی آنها متوجه سازمان نیست! اینگونه نگرینیم همه را و خود را. ما تنها خود مهم بودیم تنها دریچه روبه خود منافع خودمان باز بوده و اصالت داشت و دارد. و همه انسانها تابعی از منافع سیاسی ما بودند و هستند. بدین معنا که آنها چه چیزی در کف دست ما می گذارند.

آقای رجوی! انسان را باید در ویژگی های او جستجو کنیم و اصالت دادن به این ویژگی ها، همان ویژگی هایی که شما در تبیین جهان از آن نام برده اید. موسی خیابانی نیز بدان ها اشاره کرده است:

«بنابراین در پروسه رشد و تکامل، زندگی انسان نامعین است و فرد خودش عهده دار تعیین زندگیش می باشد. انسان به همین نحو دارای «اختیار» می شود. بنابراین تعریف انسان از دیدگاه ما، یعنی در نگرش توحیدی، چنین است:
«انسان موجودی است هوشمند و مختار، آگاه و آزاد.» فلسفه شعا نر قست یازدهم سایت مجاهدین

لطفا شما بگویید چه بلایی بر سر این چهار ویژگی انسان (هوشمند و دارای اراده و اختیار، آگاه و آزاد) در حصار قرارگاه اشرف و در انقلاب ایدئولوژیک و در تشکیلات آمد. آیا اولین چیزی که در تشکیلات ذبح می شود مگر همین چهار مورد (هوشمند و دارای اراده و اختیار، آگاه و آزاد) اتهام و جرم نا بخشودنی برای اعضای تشکیلات نبود! (در فصل تشکیلات در این باره بیشتر آشنا خواهیم شد).

انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۸

محصول دو مین شکست استراتژیک - خطی

پس از شکست جنگ چریک شهری، که نهایتاً در ۵ مهر ۶۰ سال، پس از سه ماه از آغاز مبارزه مسلحانه، مهرباطل عدم استقبال مردم بدان زده شد، وبه میدان کشیدن عنصر اجتماعی با شکست مواجه شد، رجوی انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ را راه انداخت. و نهایتاً با قربانی کردن علی زرکش، جانشین خودش و... به مطلق کردن رهبری عقیدتی ختم شد. آقای پرویز یعقوبی تنها کسی از کادرهای مرکزی سازمان بود که از سازمان جدا شد.

پس از شکست در عملیات فروغ جاویدان در مردادماه سال ۱۳۶۷، انقلاب ایدئولوژیک دوم و طلاق های سراسری کادرها و اعضا را راه انداخت. رجوی برای هر شکست نظامی در خط و استراتژی، ایدئولوژی را بعنوان ابزار و مستمسک بکار می گرفت. در طی بیش از یک ربع قرن از سال ۶۸ تا ۹۷ در هر فصلی همین ابزار برای سرکوب و اختناق و نسق کشی استفاده می شود.

انقلاب ایدئولوژیک یا قلاده های ایدئولوژیک

۲) آقای رجوی! بحث های ایدئولوژیک می بایست اصولی ترین، جامع ترین، انسانی ترین و منطقی ترین بحث ها باشد، در حالیکه شما و سازمان در بحث های خاص ایدئولوژیک، غیر منطقی ترین حرفها را می زنید. وقتی بحث های شما را در آلبانی به ایرانیان می گوئیم، درجه حماقت ما برای آنها قابل درک نیست! اما آنها نمی دانند، اگر هر کدام از این بحث و استدلال های شما را نفی می کردیم، چه عواقبی برایمان داشت! و عجیب تر اینکه حتی چنین عواقبی هم برای آنها قابل باور نبود. و در قرن بیست و یکم از وجود چنین سازمانی شوکه می شدند. تنها شما و مریم نبودید که چنین بحث و استدلالی می کردید. مهدی ابریشمی سال ۷۹ در قرارگاه العماره که مصادف بود با اعزام نفرات عملیات به داخل کشور و خمپاره زنی ها... می گفت: «ماسلول خانواده را منفجر می کنیم... خانواده عنصر فساد است...» یکی از جدید الوردی ها به سازمان سوال کرد: «پس تولید مثل چه می شود، چون در این صورت دیگر ادامه نسل در کار نخواهد بود؟» ابریشمی جواب داد: «نمی خواهیم تولید مثل داشته باشیم، خانواده کانون فساد است، باید منهدم شود. در آینده اگر خواستیم به یک صورت دیگر، این مسئله اش را حل می کنیم (خارج از رابطه زناشویی احتمالاً بشیوه آزمایشگاهی)» مهدی ابریشمی به این شکل در ذهن ما نابودی کانون خانواده را در ایران آینده ترسیم می کند. (هدف از سخنان ابریشمی اینست که ذهن نیروها و تیم های عملیاتی که به داخل می رود و بسیاری از آنها سابقه چندان تشکیلات نداشته اند را، از بحث «زن» و ازدواج و زندگی در آینده را آبیندی کند. تا بتوان برای عملیات در داخل ایران بفرستند و چنین بحث ها بی در غیر منطقی ترین شکلش برای رجوی ضروری می نمود!).

انقلاب ایدئولوژیک با مشت آهنین؟

۳) آقای رجوی! اگر انقلاب ایدئولوژیک اصالت داشت هرگز نباید روابط و مناسبات درونی مان منتهی به سرکوب و بیگرو بیند و زندان و شکنجه... و نهایتاً یک تشکیلات سیاسی به یک تشکیلاتی امنیتی بدل می شد؟! تا بدان حد که کار ما از صبح تا شب مان، چه بصورت فردی و چه سیستماتیک و ساختاری، کنترل و پاییدن همدیگر باشد.

انقلاب ایدئولوژیک، بیشتر از آنکه حاوی اصول و ارزشهای والای انسانی و آرمانی باشد بار تشکیلاتی داشت و تشکیلات در یک کلام یعنی همه چیز برای رجوی و بنام رجوی. تنها چیزی که اصالت دارد، مقوله رهبری اوست. مابقی بهانه بوده و نهایتاً سس و چاشنی بحث است. در واقع خروجی انقلاب ایدئولوژیک، نه آزادی و رهایی انسان، بلکه بستن کوچکترین روزنه و دریچه ای به روی آزادی و احساس و رابطه انسانی بطور مستقل و جدای از اراده رهبری بود.

هدف انقلاب ایدئولوژیک نه رهایی، بل، به بند کشیدن افراد در تشکیلات بود. زنان بدلائل تاریخی آماده تر بودند. با جدایی (از همسران) این امر محقق می شد. زیرا خانواده اولین نقطه ایست که افراد حرفهای درونی شان را با هم دیگر می زدند و نقطه محفل در آنجا بسته، و اخبار رد و بدل می گشت.

سالها گذشت تا وقتی بادکنک انقلاب ایدئولوژیک ترکیب آنوقت دیدیم که هیچ چیزی توش نبود. فقط یک بازی بود، بازی تشکیلاتی، سرپوش استراتژی، هرچه این استراتژی دست نیافتی می شد، بادکنک را بیشتر بادش می زدند. هرچه این بادکنک را بزرگتر می کردند و از سوی دیگر، آن جواب دلخواه و مورد نیاز تشکیلاتی و ایدئولوژیک را نمی گرفتند. سرکوب و تهدید و ارعاب، و بستن هر شکاف و روزنه ای در دستورات تشکیلات قرار می گرفت. بدین شکل بی آنکه خود آگاه باشیم، بدلیل اوج اعتمادی که به سازمان و بطور اخص به رجوی داشتیم، وارد سیاهچاله ای از اختناق و سانسور و بر خوردهای امنیتی می شدیم.

« همه جا خوب رویان مثل اند به بیوفایی « تو» میان خوب رویان مثلی به بی وفایی هاتف اصفهانی

خیلی عجیب بود! ما یک سازمان سیاسی - ایدئولوژیک بودیم. اما هرچه از انقلاب ایدئولوژیک می گذشت از کار ایدئولوژیک و آگاهی بخش سیاسی و آرمانی فاصله می گرفتیم و به فضای امنیتی و پلیسی و روح ارعاب و بگیروبیند ایجاد ترس و وحشت و تهدید و پیرونده سازی رومی آوردیم.

از سالهای ۶۳ و بویژه سال ۶۸ به بعد گفته می شد که باید از کوره آتش انقلاب بگذرید! بحث انقلاب ایدئولوژیک را چون جوشش کوه آتشفشان، امری بس سترگ جلوه می دادند. و ما باید از دهانه چنین آتشی، پالایش شده بیرون می آمدیم. هنوز پس از سالیان حتی خودمان در ذهن هم نمی توانیم تصور کنیم، مریم چه کار شگرفی انجام داده؟!، اما هرچه می گذشت می دیدیم هیچ آتش درونی از انقلاب ایدئولوژیک ما را در بر نمی گیرد. ما عاشق آرمان و انقلاب بودیم. تا اینکه در سالهای بعد، تنها وقتی از این نشست ها و بحث ها طولانی خلاصی می یافتیم احساس رهایی می کردیم؟! این نشست های مغزساب، گویی تنها کارکردش این بود که آنقدر درجه فشار و سرکوب را بالا ببرند که در روز پایانی نشست ها، بدلیل خلاصی یافتن از آن احساس آسودگی کنیم و واقعا هم همه بعد از نشست ها و بحثها ی هزاران بار تکرار شده، به یک راحتی و آرامش می رسیدند. این سلسله بحث ها و نشست های سالیان، در ادامه خود، تنها کارکرد «خروس رقصان»* برای افراد و تشکیلات داشت. بعد از سرنگونی صدام دیگر آن بگیرو بیند های تشکیلاتی با حضور امریکایی ها امکانپذیر نبود. عبور از کوره آتش تبدیل شده بود به پریدن از روی آتش، مثل مراسم چهارشنبه سوری. اما کم کم با درپیش گرفتن سیاست خط موازی با امریکا که رهنمود رجوی بود. باز تهدید و ارعاب و به زندان و خروجی بردن ها در سال ۸۵ شروع شد. این نشان می داد که سازمان نمی تواند فضای به نسبت باز فعلی در مقایسه با ترکتازی دوران صدام را تحمل کند. و ساختار ما، ناگزیر سرکوب است! کما اینکه مسئولین در سالهای اول و دوم سرنگونی صدام به افرادی که تن به زورگویی های تشکیلاتی نمی دادند به طعنه می گفتند: «امریکا بی ها اینجا هستند، نه؟!». (یعنی شما از این مسئله سوء استفاده می کنید و می دانید دست سازمان برای فشار و سرکوب باز نیست).

زیرنویس: «خروس رقصان»* خروس را روی مجمع داغ قرار می دهند. و توأمان آهنگی می نوازند و خروس بر اثر داغی مجمع پاش را جابجا می کند و بالا و پایین می پرد تا پاهایش نسوزد. و بدین شکل آن آهنگ شرطی می شود. و از نمایش رقص خروس پول درمی آورند. اما پس از مدتی خروس داغی را احساس نمی کند و دیگر نمی رقصد. به این دلیل هر از چند گاهی، همان مجمع داغ را برای خروس بکار می گیرند. تا خروس شرطی شود.

۴) انقلاب ایدئولوژیک که در اساس بحث و محتوای آن، روح و روان و ارزشهای انسانی و آرمانی است، در سازمان بدلیل بن بست استراتژیکی و بطور مشخص بعد از قطننامه ۵۹۸ و شکست عملیات فروغ جاویدان، که مسئله اصلی روی میز رجوی بود. تبدیل به «چماق ایدئولوژیک» گشت. بحث اول و آخر انقلاب ایدئولوژیک به رهبری عقیدتی (شخص رجوی) ختم می شد. اگر موضوع طلاق بود، بدلیل وصل تمام عیار به رهبری بود! اگر بحث مسئولیت هژمونی زنان بود، بدلیل اینکه این عنصر (زن) تاریخاً هیچ جایگاهی برای خودش نداشته، و از خود هم چیزی ندارد، بنا بر این مطلقاً منویات رهبری (رجوی) را دنبال می کند! و به عبارتی اساساً با مقوله آزادی و حقوق زن بی ارتباط بوده و هست.

در بحث رهبری عقیدتی وقتی مرد ها در تشکیلات هیچ کاره گشتند، دیگر زن چه نقشی می تواند داشته باشد؟! زن تنها به این دلیل که چیزی از خودش ندارد، در جایگاه مسئول قرار می گیرد، تا مجری بالفعل رهبری باشد، برای حساب پس کشیدن از مردان، که دیگر از این به بعد، قابل اعتماد نبوده و نیستند. وقتی زنان حلقه از دواج را از انگشت بدر آورند، غلامان حلقه بگوش خوبی می شوند، که بوسیله آنها می توان مردان را هم به بند کشید. این درحالیست که همین مردان که عضو سازمان بوده و عشق و وفاداریشان را طی این سالیان به اثبات رسانده اند. در شرایط جدید پس از مرگ خمینی و عدم امکان عملیات نظامی بزرگ یا از جنس سرنگونی، بدلیل ممانعت صدام، آنها را بعنوان ذوب شونده در رهبری نمی پذیرد. زیرا در حل و فصل مسائل درون تشکیلات، این مردان بدلیل اینکه خود درگیر مسائل خودشان هستند (جنسیت و نرینه وحشی بودن) نمی توانند بطور خالص رهنمودهای رجوی را به پایین منتقل کنند، زیرا خودشان هم از همین جنس (نرینه وحشی متجاوز) هستند! بنا بر این دم خروس دروغ به اصطلاح رهایی زن از اینجا بیرون می زند. این وضعیت اعضای سازمان بود. با این ملاک و معیار شما حدس بزنید رجوی تا چه اندازه به شوراییها و هواداران و مردم ارادت و اعتقاد و اعتماد دارد؟! از بند اول انقلاب در سال ۶۸ تا بند یازدهم در سال ۸۰ که بند «مسئولیت پذیری از الف تا ی» نام گرفت و نقطه پایان بندهای انقلاب بود، تمام این بند ها غل و زنجیرهایی بودند که بردست و پای افراد و ساختار تشکیلات بسته، و همه را شبانه روز تا مرز خفگی روحی و روانی پیش برده بود. فی المثل نسرین برنجی یکی از فرماندهان مقرر در سال ۷۸ در العماره با ناراحتی و غضب و در تنگنا بودن در قبال و وضعیتی که خواهران نسبت به برادران دارند، شکوه می کرد می گفت: «ما در قبال هر کار و هر چیزی که از ما خواسته می شود، حق جواب «نه» دادن نداریم!». و از چنین فشاری که بر دوش آنها است، خود را به این شکل در نزد نیروهای خودش تخلیه می کرد. اگر چنین امری ایدئولوژیک و انسانی و آرمانی بود نباید اورا چنین برآشفته سازد. واقعیت اینست که زنان در سازمان صد برابر مردان در بند بودند.

۵) اگر انقلاب ایدئولوژیک واقعی بود و اصالت داشت، می بایست در صحنه عمل و پراتیک سیاسی و اجتماعی پیروز شده بود. و الزاماً می بایست کارکردهای خودش را در داخل و خارج کشور نشان می داد. پس از یک ربع قرن از آغاز مرحله تشکیلاتی آن (از سال ۶۸ به بعد) نه تنها روبه جلو نبوده ایم، بلکه در تمامی زمینه ها عقبگرد یا سقوط داشته ایم. از ابتدای این داستان، نه اینکه انقلاب ایدئولوژیک در اساس و بنیان سنخیت و ماهیت ایدئولوژیک نداشته، هرچه گذشت، بر غم بادکنکی که بادش می کردند و بدلیل بسته بودن مناسبات و عدم آگاهی و اشراف به عملکردهای سازمان،

افراد و نیروهای خارج از کشور، بجز همان تبلیغات پوشالی که سازمان ارائه می داد، چیزی از درون ما نمی دانستند. وقتی بادکنک انقلاب ایدئولوژیک ترکید، تازه معلوم شد که توش چیزی نبوده، و تنها رجوی آنرا باد می زد. اساساً اگر از این فضای شیدادی و شامورتی بازی بیرون بیایم از روی پیروسیه و عملکردهای خود رجوی و سازمان و ارتش آزادیبخش بخوبی می فهمیم چرا انقلاب ایدئولوژیک شکست خورده است. درجدول ضرب انقلاب ایدئولوژیک، همیشه یک صفرحاکم بود. این صفر و این بن بست توسط واضع انقلاب ایدئولوژیک ایجاد شده، تا همیشه چترسروکوب انقلاب ایدئولوژیک بر سرتشکیلات و افراد باشد.

۶) اگر انقلاب ایدئولوژیک صفوف ما را مستحکم کرده بود، نباید پروژه رفع ابهام درپاییز سال ۱۳۷۳ به زندان و شکنجه افرا دنتشکیلات ختم می شد؟! که تحت پوش نفوذی دشمن؟!، هر صدایی را با زهر چشم گرفتن و نسق کشی خفه کند. و یک چهارم اعضای سازمان درسال ۷۳ در زندانهای اشرف باشند.

۷) اگر انقلاب ایدئولوژیک اصالت داشت و صفوف ما را مستحکم تر کرده بود!، نمی بایست درپاییز سال ۱۳۷۴ رجوی مجبور می گشت ارتش را منحل؟!، و به ناچار مؤسسان دؤم ارتش آزادیبخش را تشکیل می داد؟!.

۸) اگر انقلاب ایدئولوژیک اصالت داشت، نباید زنان و مردان هر سال و هر ماه و هر روز تابدین حدّ با ضوابط و مرزسرخها هر روزبیش ازپیش از هم جدا می شدند. ما تا جایی جداسازی را پیش رفتیم، که رژیم هم نتوانسته درمحیط های تحت کنترلش تا این درجه پیش برود. زیرا ما دریک محیط بسته و توتالیترایسم مطلق، تحت سروکوب بودیم. و چنین حدّی از جداسازی بی سابقه درطول تاریخ را امکانپذیر می ساخت.

۹) اگر انقلاب ایدئولوژیک اصالت و حقایقت داشت، نباید بعد از تشکیل مؤسسان دؤم درسال ۱۳۷۴، باز هم آنرا منحل و درسال ۱۳۸۵ مؤسسان سؤم ارتش آزادیبخش را تشکیل می داد! درمؤسسان دؤم چه شکست هایی دردرون تشکیلات رخ داده بود که باید ارتش منحل و باز تاسیس می شد؟! ارتشی ثابت و راکد که پس از باز تاسیس، نه نیروها پیش و نه فرماندهانش و نه سلاحهایش و نه رهبری اش هیچ تغییری نکرد و نمی کرد و تماماً هما ن افراد روز قبل بودند، پس مشکلش کجا بود؟! چرا انقلاب ایدئولوژیک پس از ۶ سال و بعد تاسال ۱۳۸۵، پس از ۱۷ سال جواب نمی داد؟.

۱۰) اگر انقلاب ایدئولوژیک و صاحبانش کمی صداقت داشتند. نباید مؤسسان چهارم ارتش آزادیبخش را درپاییز سال ۱۳۹۱ درلیبرتی باز تاسیس می کردند؟! هر سه باز تاسیس اولیه کارکردهای بس تراژدیکی بر روی افراد و تشکیلات داشتند. اما چهارمی طنز تلخ تاریخی بود، و البته کارکردهای سیاسی مختلفی داشت... که مهمترین آن ادامه همان سیاست های رجوی، برای شرایط موجود درلیبرتی بود. تا بتواند دستگاه تشکیلاتیش را، از عنصر خارجه گرابی حفظ و آبنندی کند. و بلحاظ سیاسی خطی بر همان طبل پیشین بکوبد. زیرا نمی توانست بگوید کار ارتش آزادیبخش درلیبرتی تمام است. چون نفس حضور درلیبرتی و درکنار دست کمیساریا و بحث اعزام به خارج همه چیز را تمام شده نشان می داد. البته کارکرد اصلی اش دردرون تشکیلات و برای نیروها بود، تا ذهن و دهان همه را ببندد و مرزسرخ اعلام کند، و هیچ بحثی از خارجه رفتن پیش نیاید. و خطش را درلیبرتی به پیش ببرد. این خود مقوله ای است که می شود جداگانه به آن پرداخت. و در متن همین کتاب هم می توان آنرا دریافت.

۱۱) اگر انقلاب ایدئولوژیک و ترکش های آن مانند «عملیات جاری» و بقول رجوی «توری ریزباف ضد نفوذی و مزدور رژیم» واقعی بود و کارکردش برای سروکوب تشکیلاتی نبود! قانونمند نمی بایست رژیم و وزارت اطلاعات این قدر در آن نفوذ کرده باشند؟! که سازمان از پس اطلاعیه دادن آن هم بر نیاید! (در حالیکه اطلاعیه سازمان مبنی بر افضای اسامی نفوذی ها، مطلقاً دروغ بود) این کینه کشی بر علیه افراد بود. ما در تشکیلات می دانستیم که این نفرات نفوذی نیستند. زیرا سازمان تا روز آخر از آنها می خواست که در تشکیلات و اشرف بمانند! به آنها می گفت شما مجاهد هستید...! اما منافع سیاسی تشکیلاتی رهبر همین اطلاعیه مبنی بر نفوذی بودن آنان را اقتضا می کرد. یا این اطلاعیه دروغ است، یا انقلاب ایدئولوژیک و آنچه در پشت پرده ما شاهدش بودیم و التماس به نفوذی ها برای ماندن در تشکیلات و مردم حقایق رانمی دانستند. و شاید باید گفت: هر دو سرورته یک کرباس اند. یعنی دروغ.

۱۲) اگر انقلاب ایدئولوژیک جوهره ای دارد. بیش از یک ربع قرن، نباید با ۷ میلیون پناهنده ایرانی در خارج کشور، که از جمعیت بسیاری از کشورها بیشتر است، نه تنها ورودی نداشته، بلکه خروجی ارتش بیشتر از ورودیش است. حتّی با احتساب نیروهایی که با دوز و کلک به عنوان کسب شغل و اعطای پناهندگی به عراق کشانده و بعد مانع خروجشان شده ایم؟!.

۱۳) اگر انقلاب ایدئولوژیک اصالت داشت، نباید از مردم و خانواده های خودمان می ترسیدیم! درب اشرف را بروی همه قفل می کردیم، تلفن ممنوع، نامه و هر نوع ارتباطی ممنوع و مضرّ انقلاب این گوهرا ن ایدئولوژیک (افراد نظیر ما) می شد؟! این چه گوهر بی بدیلی است که با یک تلفن و بایک نامه و دیدار محدود و کنترل شده با خانواده اش روی زمین و میز تشکیلات و لو می شود؟! ما در زندان های رژیم هم نامه و ملاقات ماهانه داشتیم. اما بجای ولو شدن، به خانواده ها انگیزه می دادیم و انگیزه می گرفتیم، این یک رابطه متقابل و دینامیک است، احیا کنند است نه اکسیدکننده. پس مشکل در کجای انقلاب یا ساختار اشرف و تشکیلات است، که همه ارتباط راطع می کنند؟.

۱۴) اگر انقلاب ایدئولوژیک، این کارنوال هیاهوی فریب، به گل نشسته بود!، نمی بایست سال ۱۳۸۰ نشست محاکمات درون تشکیلاتی موسوم به طعمه بمدّت چهار ماه گذشته برای ۴ هزار نفر ادامه می یافت.

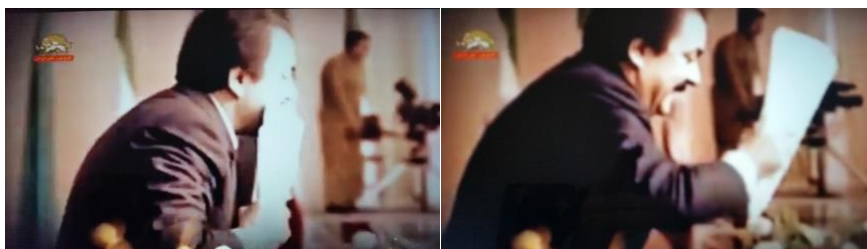
اگر سوژه نشست ها همان تعداد افراد معدود بودند. می توانستیم مثل دفعات قبل، محاکمات محدود یا در حدّ اعلام حکم دادگاه! باشد. (کما اینکه همه آنها جداگانه در سالن موسوم به سالن میله ایی در حضور بالاترین مسئولین سازمان که نفرات پس از رجوی بودند محاکمه می شدند). اما هدف اصلی نشست، نه آن تعداد خاص، بلکه سوژه اصلی ۴۰۰۰ نفری که باید در صندلی تماشاگر نشست، تا بفهمند دنیا دست کیست...؟!.

۱۵) اگر انقلاب ایدئولوژیک ما را به «گوهران بی بدیل» کرده بود. نباید تصفیه حساب و محاکمات تشکیلاتی و تهدید بروگمشو (به ایران آخوندی) و بردن لب مرز عراق، و تحویل دادن به صدام و زندان ابوغریب سرلوحه سرکوب نشست های طعمه در سال ۸۰ می شد. هدف نه آن ۲۷ نفر سوژه نشست، بلکه ارعاب ۴۰۰۰ نفری بودند که چهار ماه برصندلیهای متهم به طعمه میخکوب شده و روح و روانشان در هم پیچیده شده بود. و صریحاً به همه گفته بودند: شما همه طعمه هستید! حتی کادرهای خارج از کشوری عراق و اشرف فراخوانده شدند، تا از این پروسه محاکمات عبور کنند!

۱۶) اگر انقلاب ایدئولوژیک بقول رجوی زن و مرد ندارد و بقول مریم رجوی: «چیزی که چشم ناظران خارجی را می گیرد، نه زنان، بلکه مردان مجاهد هستند!» نباید بعد از یک ربع قرن رجوی حرف دلش را در علت تأسیس شورای مرکزی زنان، در نشست اتمام حجت آبان ۱۳۹۳ از قول هانی الحسن بگوید که اعتمادی به برادران نیست؟! و خواهران نیروهای در دست ترند؟! (بزبان اشهدش می گوید: به مردان اعتمادی ندارم!!). چون تنها شاخص و ملاک انقلاب ایدئولوژیک «خودش» است. همه چیز فدای منیت من (رجوی)!

۱۷) اگر انقلاب ایدئولوژیک واقعی ست. اینهمه نیاز به تعهد گرفتن، عهدنامه نوشتن، تجدید بیعت کردن، اتمام حجت کردن، چراغ خاموش کردن برای چیست؟! آقای رجوی! حتی شما هم گفتید و اعتراف کردید که افراد (اعضای مجاهدین) از چنین کارهایی نفرت دارند و...! امام حسین شب عاشورا چراغ را خاموش کرد تا آن عده در محظوریت نباشند و در تاریکی آسوده تر بروند؟! اولاً شما کجا و امام حسین کجا؟! چرا از چنین مقولاتی سوء استفاده می کنید. تا اتفاقاً بعکس، با نام امام حسین، اعضا را در منگنه بگذارید؟! (کاری متضاد با امام حسین) اگر چراغ خاموش است، پس چرا قبل از آن در نشست ۱۱ و ۱۲ آبان ۹۳ با تهدید و ارعاب، تهمت و توهین و دروغ و دغل راه خروج رامی بندید؟! و می گوئید هر کس برود خائن، زالو و... است؟! حرف اما حسین که معکوس حرف شما بود؟

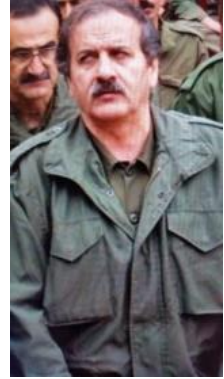
لطفاً از آن بالا بیابید پایین...! و ساده بگویید ترس و وحشتتان از چیست؟! همانطور که خودتان گفتند، آیا نیاز است به خاطر یک نفر اخراجی؟! چراغ خاموش داد؟! مانمی فهمیم علت اینهمه نیازمندی به این شبیه سازیها با امام حسین و عاشورا و سریال اتمام حجت های بی پایان شما... چیست؟! امام حسین که چراغ خاموش داد، خودش آنجا بود و ماند و جنگید! و مثل تو صحنه را ترک نکرده و غایب نبود.



عکس جمع آوری تعهد نامه، و سوگندها توسط رجوی. او همیشه به دروغ می گفت: «این سندها را برای بعد پیروزی می خواهم تا به خلق قهرمان نشان بدهم؟» در حالیکه از این اسناد استفاده دوگانه می کرد. هم برای شهدا و هم برای جدا شدگان و همچنین بر علیه خود من؟! اگر من شهید هم شده بودم همین برگه ها را باز چاپ می کرد؟

زیرا دیگران که خارج از سازمان هستند، نمی دانند که در طی سال بارها و بارها، همه اعضا مجبورند بروند و تجدید عهد و اعتراف... بنویسند. وظیفه رهبری عقیدتی در قدم اول روشن کردن همین هاست، نه چیز دیگر؟! چراغ خاموشی که شما می دهید چراغ خاموش امام حسین نیست که گفت: «اینها بامن کار دارند نه باشما شما می توانید بروید.» چراغ راهم خاموش کرد تا شرمنده نباشند امام حسین مرد بود، شرف داشت! چراغ خاموش شما، چراغ روشن یزید است! که همه راهها را بست و گفت هیچ سمتی نمی توانید بروید جز به صحرای بی آب و علف کر بلا! جز صحرای منتهی به زندان ابوغریب و تبدیل شدن به «امانتی های رجوی»، نامی که زندانبانان عراقی بر درسول آنها نوشته می شد!

امام حسین و عباس، در چادرها و در تاسوعا مثل مهدی ابریشمچی به جدا شدگان نگفت: «ولدزناهای فلان فلان شده می دهم آنجا (ابوغریب)... فلانتان... بکنند.» این چراغ خاموش یزید است نه امام حسین! آقای رجوی! درست به دلیل همین کار شرافتمندانه و اصولی بود که امام حسین برای یزید «انجمن نجات» درست نکرد! و حسین اینچنین نه در تاریخ بل در سینه ها جا گرفت و ماند.



مهدی ابریشمچی

تعهدات، سرپوشی برای قتل‌های و خودکشی‌های درون سازمانی

آقای رجوی شما می‌گفتید: «این تعهد نامه‌ها و سوگندها را برای خلق قهرمان می‌خواهم، تا فردای پیروزی انقلاب نشانشان بدهم که چه نسل پاکبازی داشتند!». اما شما از این برگه‌ها که متن آن تماماً دیکته شده توسط خودتان بود. بعنوان برگه اعتراف بر علیه جدانشدگان و یا حتی پست‌تر از آن، برای افرادی که خودکشی می‌کردند، یا شما می‌کشیدید! بعنوان سند شهید مجاهد صدیق استفاده می‌کردید، تا پرده بر روی حقایق بکشید. (در این کتاب به نمونه‌های بسیاری از همین خودکشی‌ها و کشتن زیر شکنجه و سربیه نیست کردن اعضای سازمان و یا افراد ناراضی در سازمان پرداخته شده، و هنوز هم هربار با خروج افراد از سازمان، با نمونه‌های بیشتر مواجه هستیم).

اگر انقلاب ایندولوژیک روشن و واضح و شفاف بود. نیاز به یک ربع قرن سوال و توده تناقضات بی جواب و رو به تصاعد در تشکیلات و اینهمه سال سرکوب و زندان و شکنجه و دروغ و دغل نبود؟!.

ما از میله‌های زندان‌های خمینی گذشتیم. اما رجوی میله‌های زندان را در روح و روان و درونمان بنا نهاد. ما از قتل عام سال ۶۷ جان بدربردیم. اما رجوی روحمان را به زنجیر و بندها و قلاده‌های انقلاب ایندولوژیک کشید و کشت. ما پی آزادی میهن و مردم به ارتش آزادیبخش مجاهدین پیوستیم. اما این ارتش تنها برای رجوی «آزادی و راهی بخش» بود، و ما همه در زنجیر شدیم. ما همه جانمان را فدای او می‌کردیم او، همه راقربانی می‌کرد برای حفظ و جان و بام نام خودش. ما چه دیر و چه سخت و ناباورانه این تلخ حقیقت را، با مکت‌های کشنده و سنگین... مثل حالا که که می‌نویسم و نقطه چین می‌گذارم، برای ثقل چنین سنگین، که ما را در خود فرومی‌برد، را فهمیدیم.

۱۸) اگر انقلاب ایندولوژیک اصالت داشت، مریم رجوی هیچوقت نباید درباره اساس یک ازدواج در سال ۶۴ دروغ می‌گفت! مریم درباره ازدواجش با رجوی همیشه آن را بعنوان یک «ضرورت ایندولوژیک» مطرح می‌کرد. بسیار سوال درباره این ضرورت ایندولوژیک مطرح بود، و کسی معنا و مفهوم عینی از آن نداشت. در سازمان هم طی این سالها، همیشه در بحث‌ها یا کلاس تاریخچه سازمان و... در این مورد، همین عنوان استفاده می‌شد. تا اینکه حفاظت اشرف از امریکایی‌ها به دولت عراق سپرده شد. و موفق ریبعی گفته بود باید عراق و اشرف را ترک کنید و بروید! پس از این یک کلاس تاریخچه سازمان برای لایه‌های قدیمی (ام قدیم و ام او) گذاشته شد. وقتی بحث به ازدواج شد، برای اولین بار در سازمان گفته شد که، ازدواج خواست خود خواهر مریم بوده! بچه‌ها گفتند: همیشه گفته می‌شد «ضرورت ایندولوژیک» بوده... مسئول کلاس مرضیه حسینی فرمانده ارشد شورای رهبری که از روی جزوه درس می‌داد... گفت: «من سوال می‌کنم و بعد جواب را می‌آورم». جلسه بعد او پاسخ آورد و تأکید کرد که: «نه ضرورت ایندولوژیک نبوده، خواست خود مریم بوده که ازدواج کند!». (سازمان چون می‌دانست که نهایتاً، با حرف موفق ریبعی از عراق خارج خواهند شد. دیگر همان استدلال و ترم‌های قبلی را نمی‌آورد، زیرا می‌دانست که اگر ما به خارج برویم، چنین استدلال‌هایی در فرهنگ آزاد خارجه پذیرفتنی نیست! و باید ما را در این مورد از نو بریف و توجیه می‌کردند، تا پاسخ‌های ما هم مناسب و یکدست باشد.

حتی رجوی در این باره گفته بود: پیشنهاد ازدواج را علی زرکش آورد، من عقلم به آن نمی‌رسید (می‌خواهد بگوید که من پیشنهاد دهنده نبودم)، و از طرفی هم می‌گوید به عقل من نرسید! یعنی یک بار مثبتی به این ابتکار می‌دهد!). البته این سازمانی است که به سختی می‌شود از بالای آن اطلاعات کسب کرد. چون بالایی وجود ندارد! هر چه هست فقط یک نفر آن بالا است، و آنهم رجوی است! به همین دلیل هیچ اطلاعاتی از آن بالا نمی‌رسد! زیرا بالاترین نفر بعد رجوی، علی زرکش بود. او هم چند ماه پس از همان پیشنهاد، محاکمه و به اعدام محکوم شد. سپس اورامخفیان به عراق آورده و دو سال تحت بازداشت خانگی (زندان) بود. من از هر کسی در سال ۱۳۶۸ می‌پرسیدم، می‌گفتند قبل از فروغ عضو تیم و نفر تدارکات بود (مسئولیت سطح پایینی در مناسبات) و آری جی خورده بود (اصطلاحی برای خلع رده شدن و مورد انتقاد شدید قرار گرفتن).

توضیح اینکه حتی در اسلام قانونی به اسم «صیغه خواهر برادری» وجود دارد، که نو نامحرم را بهم محرم و خواهر و برادری کند؟. بنابراین ضرورتی نداشت که این دوباهم ازدواج کنند. اگر استدلال‌های پیشین مریم رجوی درست باشد، هیچ خواهر و برادری مجاهدی نمی‌توانند در سازمان کنار هم کار کنند! ماهرگز چنین سوالاتی به ذهنمان نمی‌رسید! نه بدلیل ضعف و عقب ماندگی مان، بلکه بدلیل اعتماد مان! اما اینکه که به عقب برمی‌گردیم، داستان خارج از اعتماد مطلق و چشم بستگی مان، بسیار روشن و واضح است. ذهن ما نبود که بدینجا رسید. عملکرد یک ربع قرن و بویژه از سال ۷۳ به بعد، هر چه جلوتر می‌رفتیم دیگر نشانی از سازمان قبلی نمی‌یافتیم. پس از سال ۷۳ چیزی که من نمی‌فهمیدم این بود که چرا

عواطف انسانی و پاکی و صداقت در سازمان که در مسئولینش بود یکبارہ دگرگون شد. در واقع بعد از پروژہ رفع ابہام، سازمان دیگر روشی را کشف کردہ بود کہ نیازی بہ رابطہ اصولی و ایدئولوژیک و توضیح دادن و اقناع کردن... نداشت. دستگیری و زندان و بازجویی و بہ صلابہ کشیدن راندمان بیشتر برای سازمان داشت، تا کار توضیحی و تئوریک... چون اگر کار توضیحی جواب داشت، نیازی بہ سرکوب نبود. از این پس بجای توضیح و اقناع، شیوہ ارباب و سرکوب جای خودش را در سازمان باز کرد. بہ همین دلیل کادریہای بالای سازمان ہم چہرہ و حالت ہایشان تغییر کرد. چیزی کہ من در ابتدا علت آنرا نمی دانستم، سالہا طول کشید تا بفہمیم حقیقت چیست! نفرات درآلبانی کہ در پروژہ رفع ابہام زندانی بودند، نیز ہمین را می گفتند.

سُس عاشورا گونه

و ماستمالی همه شکست ها

رجوی در نشست ها ہموارہ در بررسی و تحلیل شرایط و استراتژی در پیش گرفته شدہ، مسیری را ہم بعنوان بعنوان «شق سیاہ» می نامید! پس از سالہا بکار بردن شق سیاہ یکبارہ در یکی از نشست ها، بدلیل مصرف بیش از حد این عبارت، و بار منفی آن در اذهان و اعضا، کہ روحیہ افراد و اعضا را پایین می آورد! تاکید کرد کہ: «از این پس شق «سیاہ» نداریم! شق سرخ داریم! شق سیاہ معنای درستی نیست!» و از این پس شق سیاہ را ہم، سرخ پوش کرد (عاشورا گونه). رنگ با ختگی رجوی از چنین نامگذاری و عبارت پردای های مشعشع، نابودی صداقت در روح و روان او را باز تاب می داد. و برای روحیہ دادن بہ اعضا، ہر حماقتی را عاشورا گونه و سرخ نامگذاری می کرد.

پس از جنگ و سرنگونی صدام نیز بہنگام خلع سلاح توسط امریکا تمام دعوا بر سر این بود کہ اسمش را نگذارند «خلع سلاح»، و بنویسند «گردآوری سلاح»؟! آیا گرد تر از این عبارت یافت می شود؟ رجوی می گوید: آقا جان خلع سلاح می شویم، اما اسمش را در توافقنامہ بنویسید گردآوری! خب، گردآوری برای چی؟، بہ چہ منظوری؟، فاصلہ معنای گردآوری با خلع سلاح وانہدام ہمہ سلاحها و مہمات و تجهیزات و... ۱۸۰، درجہ تفاوت دارد. گردآوری بار مثبت دارد. مثل گردآوری دوستان، گردآوری آثار هنری و... نمی توان گردآوری دوستان و آثار هنری و... را با انہدام دوستان و آثار هنری یکی دانست؟ ببینید بجای اینکه دوستان و آثار هنری و سلاحها، گردآوری شوند، منہدم شوند؟ گوی شمع آخوندیست، کہ ہمہ چیز با دجالیت آمیختہ شدہ است.

در این زمینہ رجوی نیز شانہ بہ شانہ خمینی سائیدہ است. مثل عبارت «جوار خاک میهن! (عراق)»، مثل پناہندہ امام حسین ہستیم (بجای عراق و صدام)، مثل صداقت برون کوک؟، (ہر چیزی کہ بیرون از تو و جمع و مسئولین گفتند، باید همان را اثبات کنی، این معنی صداقت است؟). خب، صداقت عطف بہ خود انسان و فرد است. صداقت برون کوک یعنی چی؟ پس صداقت کہ باید از درون و ضمیر انسان بجوشد، چیست؟ در واقع رجوی ہم ہمہ پدیدہ های مادی را برنگ منویات خود و خودشیفتگی رہبریمدارانہ خویش درمی آورد. همانطور کہ خمینی اسلام را، جمهوری را، قوانین را، مصلحت نظام را؟ و بسیاری از واژہ ها و مفاہیم را بہ مصلحت و منافع خودش تبدیل کردہ است. برای رجوی نیز واژہ ها و مفاہیم پوچ و تہی ہستند، و فارغ از این مفاہیم و معانی، منافع و مصلحت رہبری فقہاتی و عقیدتی مینا و اصل است.



تصاویر رجوی در سنگر، بہنگام تہاجم امریکا و نیروہای چندملیتی با عراق در سال ۸۲ و سرنگونی صدام

پس از حملہ امریکا بہ عراق و جریان خلع سلاح، رجوی بایک پیام از تحویل سلاحها بہ امریکا بہ عنوان یک «پیروزی بزرگ» یاد کرد و گفت: «من یک می خواستم ہزار آوردم!» و در قبال انبوه سوالات اعضا، زہرہ اخینانی گفت: «ہنر رہبری ما در این است کہ ہر شکستی را بہ پیروزی بدل می کند؟!».

احمدی نژاد ہم می گفت: «آنقدر قطعنامہ بدہید تا قطعنامہ دانتان، پارہ شود. و امریکا آنقدر قطعنامہ داد، کہ بند تنبان اقتصاد رژیم پارہ شد، و تن بہ برجام داد! سخنان رجوی در مقاطع مختلف با سخنان احمدی نژاد شانہ می ساینند.

رجوی کہ گفتہ بود: «اگر کسی ادعا کرد انقلابی ام، بگو پس سلاح ات کو؟ انقلابی با سلاح اش شناختہ می شود.» و پس از خلع سلاح، حرف محسن رضایی فرماندہ قبلی سپاہ را بل گرفت کہ: «مجاہدین بی سلاح، خطرناکتر از مجاہدین با سلاح ہستند!» بہ عبارتی در آستین رہبری توجیہ گر عقیدتی همچون فقیہان شرع و توجیہات بی پایان، ہر بہانہ ای برای سیاست ها و شکست ہایش وجود داشت، تا آنرا پیروزی بنمایاند.

دهها نمونه از این دست در همین کتاب است. سازمان در هنگامی که در لیست تروریستی قرار گرفتیم، گفت: «ما پیروز شدیم!، هر چقدر می خواستیم، نمیتوانستیم اینقدر خودمان را مطرح و سوژه رسانه ها کنیم. حالا در دنیا خیرش پیچیده که ما در لیست تروریستی امریکا هستیم!». تو را به خدا استدلال احمقانه و دلخوشکنانه را برای اعضا می بینید؟. این بلاغت است یا بلاهت؟. وقتی هم از لیست خارج شدیم، گفتند: ما پیروز شدیم. ما ۳۰ سال است چنین پیروزیهایی مثل احمدی نژاد بدست می آوریم که می گفت: «برای اولین بار در اسلام، اسم امام زمان در درمقر سازمان ملل مطرح کردیم».

نماز خواندن رجوی و ادا و اطوار آخوندی

۱۹) آقای رجوی شما بعد از نماز خواندن آنگونه که در برنامه های ویدئوی دیده ایم، سه بار به چپ و راست فوت می کنید، تاشیطان رجیم را از خود برانید! بنظرم با وضعیتی که شما دارید حداقل با این فوت کردن ها شیطان از شما دور نمی شود! بهتر است بجای فوت کردن و ارائه چنین فوت و فن هایی!، به این سوالها جواب دهید! طبعاً اگر جواب بدهید، باید پای الزامات آنها بیایید و خودتان خوب می دانید این یعنی نابودی همه چیزی که از خود ساخته اید! و اگر جواب ندهید! مردم می فهمند این سوالها هرگز جوابی ندارد و نخواهد داشت؟! و اتفاقاً تمام مشکل شما هم همین جاست. داستان غیبت شما هم، از همین جا آب می خورد.

۲۰) آقای رجوی! راه حل هایی که در سطح بسیار کوچک و به صورت آزمایشگاهی (در اشرف ولیبرتی) به اجرامی گذاریم، تا در آینده در سطحی وسیعتر (ایران) به اجرا گذاشته و به بار بنشانیم. باید این شرط مهم را دانسته باشیم که، در سطح گسترده هم ناچار هستیم از همان ابزار و مکانیسم ها استفاده کنیم، که در دوره آزمایشگاهی متکی به آنها بوده ایم! ازواژه ها و تئوریهای همیشگی در پیام هاتان استفاده می کنم، یعنی ابزار «تیغ، تبر، تبر، تپانچه». چون شما رهبری عقیدتی هستید و من باید با پاهای شما راه بروم و همین ها را بر روی مردم اجرا کنم! کاش فرصت بود این داستان را باز می کردیم، که از چه وسایلی و به چه شیوه هایی استفاده می کنیم!

«ریشه اعتقاد از آنجا خشک می شود، که بخواهیم تحمیلش کنیم.» برتولت برشت

۲۱) اگر انقلاب ایدئولوژیک اصالت داشت. باید در تمامی عرصه ها از کارکرد هایش هفتاد خوشه درو می کردیم. (طبق آیه قرآن) ما قبلاً بانام مجاهد سرمان را بالامی گرفتیم، افتخار می کردیم، اما الان بعکس؟! بالطبع باید با یک ربع قرن استمرار انقلاب ایدئولوژیک، اکنون باید سر به طاق می سانبیدیم، اکنون نه من، بلکه همان ها هم که در لیبرتی هستند و شما هم خوب به وضعیت آنها اشراف دارید در طی این سالیان چه زخمهایی دارند! زخمهایی که در تنهایی آنها می لیسیم. در همین آلمان، چه در کمپ و چه در هایم پناهندگی، ابتدا فرد محترمی بودم. وقتی گفتم در سازمان بودم، بایکوت شدم و مورد تنفر بسیاری قرار گرفتم. و آن دیگران که مورد تنفرشان نبودم، از سازمان منفی می گفتند... و من در عمل توانستم این رابطه را بهبود بخشم. من هرگز فکر نمی کردم که سازمان تا این حد در خارج منفور باشد! شنیده بودم، اما چیزی که می بینی و لمس می کنی، تفاوت بسیاری دارد با آنچه می شنوی. ما عاشقترین به آزادی و آرمان مان بودیم، تجلی آنها در رجوی دیده و تمام روح و جانمان را در این مسیر گذاشتیم. اما رجوی نفهمد که این عشق نه مختص به یک فرد، بل به مردم و آزادی بود. و در طی این سالیان رجوی با قوی ترین ابزار قدرت و دارایی اش، که همانا مریم رجوی بود، خواست روح و ماهیت هرم عشق مارا معکوس کرده و بطور مطلق قلاده زده و مصادره کند. و می گفت: «هر کدام از شما ولوبا هر سابقه ای در جامعه باشید، هیچ ارزشی نخواهید داشت» مریم رجوی از این منظر، نقشی بی بدیل در شکل گیری و تحکیم فساد و جنایت این سه ده داشته است.

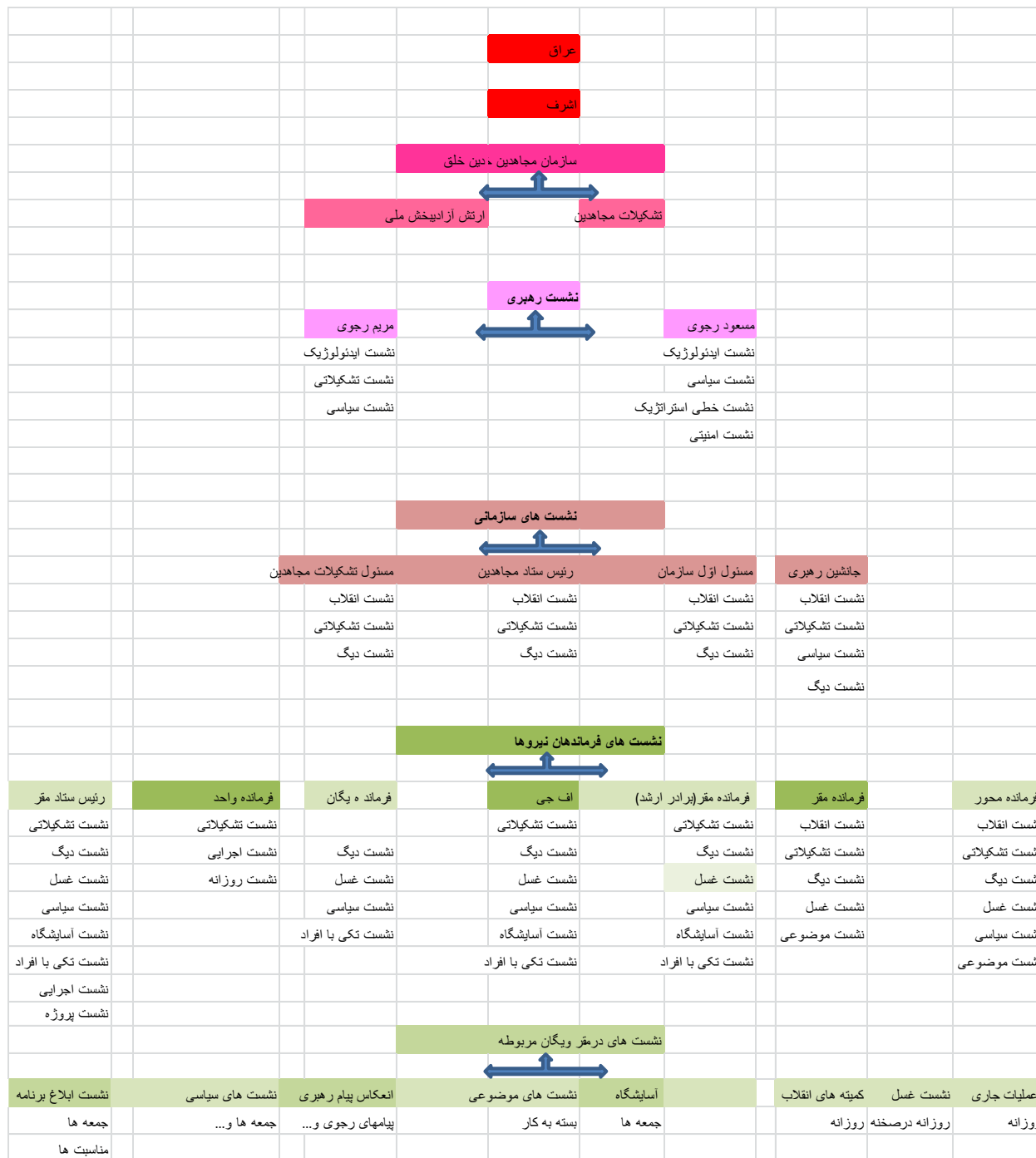
«... صفرهای آزاد را بر صفرهای به صف شده برای عدد شدن ترجیح می دهیم.» قسمتی از شعر ویسواوا شیمبورسکا شاعر لهستانی - برنده جایزه نوبل ادبیات ۱۹۹۶

و من اینک تنها وجدانم می گوید: لیسیدن زخمها را کنار بگذار، اینک بنویس! بنویس برای سه نسل، برای نسلی که پدران و مادرانمان بودند، برای هم نسلان خودمان و نسل اینک و امروز.

برخلاف ارائه برنامه ده ماده ایی مریم رجوی برای زنان، پیش از آن، در سال ۶۸ زن را از مردان با طلاق جدا کردیم و سپس مکان زنان را از مردان، تادرمقابل چشم همدیگر نباشند. تردید پیاده همراه زنان ممنوع، دیوارهای مرئی و نامرئی هر روز چه بصورت فیزیکی (در کنار هم بودن ممنوع، تکی به اتاق زن فرمانده رفتن ممنوع، عدم سوار شدن به خودرو زنان و بالعکس، خرید از فروشگاه در زمان های جدا از مردان، تا جدا سازی زمانبندیهای پارک و پمپ بنزین، ورزش، مسابقات ورزشی و دویدن زنان در خیابان ورزش و ممنوعیت تردد در آن زمان و مکان، آشپزخانه جدا در لیبرتی برای زنان و با پرسنل یکدست زنان ...) و چه حائل های ذهنی (نشست های مختلف غسل روزانه، صفر صفر غسل ماهانه یا اعیاد یا هر مناسبت دیگر یا بدون نیاز و بهانه در سفر فصل ها غیر واقعی و خود ساخته و یا مشخص شده، با سلسله ایی از انواع نشست های رهبری (رجوی) و مریم رجوی تا مژگان پارسی و زنان فرمانده ارشد شورای رهبری و زنان فرمانده مقر و سپس توسط مردان احمد واقف و عباس داوری، محمد حیاتی، فرمانده مقر تا اف جی واف آ و نشست کمیته و...).

آقای رجوی! ما در اشرف ولیبرتی بیش از یک ربع قرن است که چنین سقفی از حجم نشست های سرسام آور بر سر روح روانمان آوار شده بود!:

چارت سلسله مراتب تشکیلاتی زنجیره ای از نشست ها در توتالیتاریسم ایدئولوژیک



سال ۸۷ دريك محاسبه ساده، اگرچه من كمترين نشست ها را داشتم. اما برغم اين دريك هفته ۳۷ ساعت در نشست هاي مختلف بايد شركت مي كردم. اين سي و هفت ساعت منهاي كاراصلي روزانه! ونگهباني هاي شبانه و... مي باشد. اين كمترين زمان صرف شده براي نشست ها براي يك عضو است. بدليل اينكه من دريگان تبليغات (سيماي آزادي) بودم وبصورت تمام وقت روزنامه هاي رژيم را مانيتورينگ و... ارائه ميدادم. در سازمان چه بسا از سه روز تا چهار ماه مستمر هم نشست داشتيم. جدول ضميمه، نشست هاي اشرف وليبرتي را نشان مي دهد. در زير چنين آواري از نشست هاي يكطرفه كه، همه افراد بايد تمام سخنان مسؤل نشست را اثبات كنند! كدام ذهن مي توانست به اندیشه مراجعه كند؟ به همين دليل مريم رجوي مي گفت: «كليدفهم يعني اثبات بحث!». آيا احمقانه تر از بحث هاي ايدئولوژيك مريم رجوي، مي توان چيزي ديگري يافت؟ درآلباني به هر كسي از مردم چنين شرايط و بحث هاي را مي گفتيم، با ورنمي كرد؟. مي گفت: شما كجا بودين (كجاي كره زمين) ؟. شوكه مي شدند؟، با ورنمي كردند؟.

۲۲) آقای رجوی شما حتی از میرزا آقا پاک نیت هم نگذشتید! لطفاً یکبار به این اطلاعیه کثیف خودتان در سایت مجاهدین نگاه کنید:

اخبار - مقاومت - فعالیتهای مقاومت

تاریخ: AM 6:20:01 1393/10/25

درگذشت میرزا آقا پاک نیت در آلبانی



میرزا آقا پاک نیت، پدر مجاهد شهید اشرف پاک نیت که در 1360 در تهران توسط دژخیمان خمینی اعدام شده بود، بعد از ظهر چهارشنبه 24 دی 1393 در سن 81 سالگی در بیمارستان در آلبانی در اثر سگته مغزی درگذشت. مرحوم میرزا آقا پاک نیت در جریان دستگیری و شهادت دختر مجاهدش در دهه 60 و ادار به همکاری با مزدوران و پاسداران خمینی شده بود اما در سالهای بعد به ترکیه گریخت و در 1366 به اشرف رفت و به مجاهدین پناهنده شد و تمام حقائق را با آنها با جزئیات در میان گذاشت که در همان سال در رسانه‌های مجاهدین به اطلاع عموم رسید. مجاهدین متعاقباً میرزا آقا را به عنوان پناهنده پذیرفتند و طی 26 سال گذشته همه رسیدگیهای انسانی را درباره او به کاملترین صورت انجام دادند. وی جزء نخستین نفراتی بود که در خرداد سال 92 توسط مجاهدین از لیبرتی به آلبانی اعزام شد. سازمان مجاهدین خلق ایران با آرزوی مغفرت و رحمت درگذشت میرزا آقا پاک نیت را که به رژیم پشت کرد و تا پایان عمر در اشرف و لیبرتی با تحمل همه خطرات و شدائد نزد مجاهدین باقی ماند، تسلیت می‌گوید.»

مجاهدین خلق ایران

24 دی 93



سنگ مزار میرزا آقا در آلبانی

اطلاعیه سازمان سراسر کذب و دورغ است. میرزا آقا مهمان و پناهنده سازمان نبود! رجوی بارها گفته و تأکید کرده بود که: «ما اینجا مهمان نداریم! خود رجوی هم در نشست عمومی در حضور همه با میز آقا صحبت کرده، و او را عضو سازمان و از افسران ارتش آزادیبخش خطاب می‌کرد! میرزا آقا در سال ۷۵، در اف ۵ (مقر و مرکز ۵) نزد مابود و در نشست هی عملیات جاری هم شرکت می‌کرد. یکبار سوژه اش کردند و بر اثر انتقادات به گریه افتاد. مسئولیت تعمیر لوازم برقی و ژنراتور مقر با او بود. کیانوش رهبری که با مریم رجوی همکلاسی بود. در لیبرتی به من می‌گفت: «میرزا آقا هم محلی ما بود. در یک شرکت برق کار می‌کرد. و در کاربرد برق تخصص هم داشت و کار و زندگی اش هم خوب بود.»

آقای رجوی!، شرم نمی‌کنید چنین فردی را که بیش از یک ربع قرن در سازمان و ارتش بود، پس از مرگش اینچنین از او کینه کشی می‌کنید؟ شما که در سخنرانی امجدیه می‌گفتید: «اگر دین محمد جز باکشتن من استوار نمی‌شود پس ای گلوله‌ها بگیریدم.» دین محمد از چنین برداشت‌ها و کینه‌کشی‌هایی بری است. پیامبر وقتی خبر رسید که عمار در برابر شکنجه‌های بنی امیه اسلام را نفی کرده، اما پیامبر در جواب آنان گفت: «اوبرزبان نفی کرده اما قلبش با ماست.» تفاوت رویکرد را می‌بینید! «شما نه تنها همین اتهام را به هم زندانیای سیاسی که از زندان آزاد شده و به سازمان پیوستند همه را تفاله می‌نامیدید و... و حتی میرزا آقا هم پس از زندان و شکنجه نزد شما آمد و بیست شش سال ماند. حداقل بخاطر دختر شهید اشرف، حرمت اورانگه می‌داشتید. چه چیزی باعث می‌شود که تا بدین درجه سقوط کنید. من اطلاعیه را در کمپ بابر و در آلبانی خواندم، باورم نشد، چنین کارکنفی صورت بگیرد! پیامبر حتی ابوسفیان را پس از فتح مکه بخشید! شما این روح پرکینه خودشیفته را از چه کسی به ارث برده اید؟! میرزا آقا عضو سازمان و در دره ام جدید بود.



پس از آن اودر قرارگاه العماره، بدلیل همان انذیت و آزارهای شما، دریک بنگال زندانی بود. واز فرط فشار تعادلش را از دست داده و صدای او مثل زوزه و صدای حیوانات... در قرارگاه می پیچید. فرماندهان وعده ای دیگر باشیندن این صداها به او می خندیدند. هنوز همان صداها و زوزه ها و خنده های بعضی از مریدان شما در مقابل چشمانم قرار دارد. شنیدن چنین صدا و زوزه کشیدن برای من خیلی درناک بود. پیرمردی در آن سن و سال چه بلایی برسرش آمده که به چنین روزی افتاده؟، که اینچنین صداهایی از خود تولید می کند؟! در آلبانی هم او را از تشکیلات طرد کرده و در ساختمان و قسمت جدا شدگان در وضعیت نامناسبی بسر می برد.

مریم رجوی این مهربانان پیمای برای او نداد. اما برای همسایه های فرانسوی، چنین خرج می کرد، اگر همین پیام مریم رجوی را بخوانید، برای فهم و شناخت این رئیس «جمهور» کفایت می کند:

اخبار - مقاومت - فعالیتهای مقاومت
تاریخ: AM 8:37:49 1395/2/24

درگذشت ویکتور گلوئا، از حامیان شریف فرانسوی مقاومت ایران



... ویکتور گلوئا که شیفته مجاهدان اشرفی و رزم و پایداری آنها در برابر دیکتاتوری آخوندی بود، در نوامبر 2008 به همراه همسرش، در آن شرایط سخت به اشرف سفر کرد و مدتی کوتاهی را در قرارگاه اشرف و در میان رزمندگان آزادی سپری کرد.

ویکتور گلوئا، همراه با شماری از حامیان مقاومت در شهر اشرف

پیام تسلیت مریم رجوی
بهمناسبت درگذشت ویکتور گلوئا، از حامیان بزرگوار مقاومت ایران در فرانسه

ویکتور گلوئا که مهربانی و محبت فرانسوی ها را برای مجاهدین به ارمغان می آورد از میان ما رفت؛ اما انسانیت و صمیمیت و سخاوت بی دریغ او همیشه باقی خواهد ماند... او مظهری از جهانی انسانی است که در برابر بیداد و ستم و ممانعت، دوستی با مقاومت کنندگان، شتافتن به سوی اشرف و اشرفی ها و یاری رساندن به یک مبارزه عادلانه را برگزید... این فرانسوی ایتالیایی تبار که خوبی های هر دو ملت را در خود جمع کرده بود، ...

و در مایه‌گذاشتن و محبت کردن بی‌چشمداشت و ابراز بی‌رنج‌ترین، طبیعی‌ترین و بی‌آلایش‌ترین دوستی‌ها راستی که نمونه بود... در نگاه و احساس ما، ویکتور انگار فرشته نگاهبان این مقاومت بود. هیچ فرصتی را برای این‌که در کنار اعضای این جنبش باشد دست نمی‌داد... او در لحظات سخت به اشرف رفت و همه جا در کنار ما بود... سخاوت او منحصر به فرد بود و انساندوستی عمیق‌اش را به همه نشان می‌داد. این را ما در عشق و عواطفی که نثار خواهران و برادرانمان می‌کرد می‌دیدیم. در حقیقت، او عضو افتخاری مقاومت ما بود و من مطمئنم که روح او الآن در کنار خواهران و برادران شهیدمان است... فقدان تأثرانگیز او را به همسرش، دومنیک عزیزمان، که خواهری برای همه مجاهدین است همچنین به صوفی دختر ویکتور و فرزندانش و به مردم اوسور اواز و به مجاهدان اشرفی تسلیت می‌گویم.

همراه با عکس مریم رجوی با ویکتور گولوتا و عکسهای او در اشرف... در همین خبر چاپ رسیده است.

همچنین هشت روز پس از مرگ میرزا آقا پاک نیت، پیام مریم رجوی به مناسبت درگذشت پادشاه عربستان، که از نظر مریم، این پادشاه «پاک نیت» بوده! و مواضع شجاعانه‌ای در جهان عرب و اسلام داشته، چنین آمده است:

پیام تسلیت خانم مریم رجوی به مناسبت درگذشت ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی

تاریخ درج خبر - 1393:11:03

خانم مریم رجوی با یادآوری مواضع شجاعانه ملک عبدالله در مسائل مربوط به جهان عرب و اسلام و به‌خصوص مواضع او علیه دخالت‌های فاشیسم دینی حاکم بر ایران و سیاست‌های ضدانسانی و ضداسلامی این رژیم علیه کشورهای منطقه، ابراز امیدواری کرد که رویکرد مقابله و قاطعیت در برابر این رژیم که ملک عبدالله آن را به درستی «رأس مار فتنه و ریشه همه مشکلات منطقه» توصیف کرده بود، بیش از پیش تقویت شود.

رویکردی که نه فقط متضمن دفع شر و شرارت این رژیم ضدانسانی و ضداسلامی از مردم منطقه، بلکه در راستای مقاومت ملت بزرگ و شریف ایران برای رهایی از ستم و جنایت‌های دجال و فریبکاری است که تحت نام اسلام و دین خدا، امروز رکوردار اعدام در جهان و بانکدار تروریسم بین‌المللی است و بدترین جفا و خیانت را اول به مردم ایران و سپس به تمامی کشورهای همسایه و همه مسلمانان جهان کرده است.

مریم رجوی با تأکید بر دوستی ملک عبدالله با رهبر مقاومت ایران و نامه‌ها و دعوت‌های مکرر او به ریاض و مکه و مدینه و کازابلانکا در دوران ولیعهدی‌اش از رهبر مقاومت، به‌ویژه هدیه قسمتی از پرده کعبه به مسعود، برای مردم سعودی در راستای صلح و آرامش در منطقه و خلع‌ید از رژیم آخوندی در کشورهای منطقه آرزوی بیشرافت و موفقیت کرد.

کاش مریم رجوی بجای پادشاهان عرب و عربستان، سخن و شعر محمود درویش را که شعرش همواره با نام فلسطین تداعی می‌شود رami خواند. محمود درویش هنگامی که اسرائیلی‌ها به دختران کوچک فلسطینی تجاوز کرده بودند درباره برگزاری اجلاس عرب گفته بود: «اگر با من بود یکی از همان دختران کوچکی که مورد تجاوز قرار گرفته اند با این اجلاس سران عرب می‌آوردم تا ببینند و شرم کنند...، او در قبال مواضع پادشاهان عرب، چنین سروده بود: من پادشاهان عرب را حراج می‌کنم! آیا کسی هست این پادشاهان را مفت از من بخرد؟! (نقل به مضمون تا جایی که این شعر در سال ۶۱ در حافظه ام مانده است) اگر کسی پیدا می‌شد او این پادشاهان را مفت می‌فروخت. اما حالا برعکس شده، نه اینکه میرزا آقا پاک نیت را چوب حراج زند، و مفت بفروشد، بل با وقاحت بی‌چشم‌رویی ننگ و انگ به اومی چسبانند. زوزه‌های میرزا آقا، کارکرد همان ایدئولوژی مریم نشان است که همچون حیوان با او رفتار کردند. والا چرا باید چنین زوزه کشید؟»

عکس‌های ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی

بدون شرح:



شاخ و دم های یک دگر دیسی

رجوی: اسلام ما اسلام ضیاء الحق و ملک فیصل نیست...

امام خمینی را تنها نخواهیم گذاشت...

مهر ماه سال ۵۸ سازمان مجاهدین خلق (شعبه قم) نامه سرگشاده ای خطاب به «حجت الاسلام احمد خمینی» انتشار داد. در قسمتهایی از این نامه (کیهان ۱۷ مهر ۵۸ در صفحه ۳) ضمن اشاره به بیانات وی که گفته بود: ... اسلام ما اسلام ضیاء الحق و ملک فیصل نیست... و اصالت مکتب در میدان «آزادی» سنجیده می‌شود. ... ما نمی‌خواهیم که انقلاب نیمه تمام امروز ما در تاریخ آینده نیز همچنان انقلابی ناتمام و ناقص معرفی شود که خدای ناکرده در نیمه راه شکست خورده باشد. انقلابی که در نخستین گامها فرزندان راستینش را بلعیده و هم به رهبری اش خیانت شده باشد. در نامه مزبور مجاهدین نوشته بودند: ما هرگز روحانیت مبارز و در صدر همه نیروها، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی را تنها نخواهیم گذاشت و تا آخرین قطره خون نیز در کنارشان خواهیم بود.

آقای طاهر احمد زاده هم شایسته یک خط و یک کلمه خاتم مریم رجوی نبود

کما اینکه مریم رجوی یک خط و یک کلمه درباره مرگ آقای طاهر احمد زاده نداد. آقای احمد زاده بهنگامی که استاندار مشهد بود، امکانات بسیاری در اختیار سازمان قرار داده بود. این کین توزی!، تنها و تنها به این دلیل بود که آقای احمد زاده، در سال ۱۳۶۵ به افرادی که جهت اعزام او به پاریس نزد او رفته بودند، پاسخ منفی داده بود. مهرداد نیک سیر، خودش از چنین مسئله ایی در زندان سازمان، نزد من پرده برداشت. و این خود مهرداد بود که، بسراغ آقای طاهر احمد زاده هم رفته بود. مهرداد در پروژه رفع ابهام وزندان های سازمان در سال ۷۳، از آلمان به اشرف فرا خوانده شد، و با

همان لباس خارج کشوری، وکت و شلوار دستگیر و به زندان منتقل شد. در دادگاه رجوی نیز من و او با هم حضور داشتیم. مهرداد نیک سیر در سال ۸۸ در درگیریها و تهاجم دولت مزدور مالکی کشته شد.

۱۰) کمال توحید (یگانگی)، خالص نمودن عمل است. نهج البلاغه: خطبه ۱۰ - فراز ۵

انقلاب ایدئولوژیک بجای یگانگی، دوگانگی با خود آورد. چون روح انقلاب ایدئولوژیک هیچ اصالت و خاستگاه درنجوشی نداشت. و این امر با استفاده از جبر در عراق محصور و سوءاستفاده ابزاری از آن جهت سرکوب و... حکم تزیینی و تحمیلی داشت. رجوی به آن می گفت: «بود و نبود»، اما در عمل این بود و نبود «خودش» بود. بود و نبود ما، برای رهبری، جنبه فیزیکی داشت، یعنی یا ماندن در اشرف! رجوی حتی بر راحتی تنوریزه می کرد: «ما حتی نمی خواهیم یک فردی، آدم خوبی باشد. مهم در اینجا بودن است (اشرف و ارتش از ادیبخش). ممکن ست فردی در جامعه صفات انسانی بسیار خوب و والایی هم داشته باشد. اما وقتی در مسیر مبارزه نیست. کارایی ندارد. این آدم بد اینجا (ارتش)؛، غیر قابل مقایسه با آدم بسیار خوب جامعه است. به همین دلیل ما کاری با خصوصیات بد او نداریم! مهم این است که او در اینجا (رهبری رجوی) قرار دارد.»

رجوی توحید را در وجود خودش مجسم می دید. نه خالص بودن افرادش را! همین روند باعث شد تا ما بجای عنصر آگاه و مبارز، دنبال جوانان معتاد و بی کار و فقیر و درمانده و مستأصل باشیم. از این پس جذب افراد، برای افزایش آمار ارتش بود. رجوی دنبال کار سیاسی بود، نه عنصر رزمنده و مجاهد! او عواطف و احساس نسل ما و عمق اعتقادمان به جنگ با خمینی را می دانست. به همین دلیل سوار آن شد. تا چیزی که برایش مهم و مطلق بود پیش ببرد، و آن چیزی نبود جز «خودش»، وجودی شیفته قدرت و شیفته یگانه نام خویش.

تفاوت دودیدگاه: چگورا و رجوی

آقای رجوی! برخلاف شما و دیدگاهتان نسبت به دیگران، و اینکه هر کسی در ارتش از ادیبخش نیست بیهوده تلاش و مبارزه می کند. اینک فروتنی و تواضع و حق شناسی را از صمیم قلب چگورا بشنوید: «وقتی امروزه به دختر خانم جوان آمریکایی از امنیت و زندگی مرفه خودش می گذرد، تا کیلومترها آن طرف تر کره زمین به انسانها کمک بکند و بهتر بگویم به انسانیت کمک بکند، دیگر من چه حرفی برای گفتن دارم جز اینکه خجل باشم.»

آقای رجوی! آیا واقف که، بنا بر سخنان خودتان، در طی نشست های این سالیان در اشرف و لیبرتی، شما در نقطه مقابل دیدگاههای چگورا قرار دارید؟! آیا می توانید حس کنید چرا دوستان ۳۰ ساله شما رشورای ملی مقاومت نیز از شما جدا شدند؟

آقای رجوی! ابتدا خیال کردیم با قطع رابطه با جهان (خواهر، برادر، پدر، مادر، اقوام، خانواده ها، دوستان و آشنا یا ن و جامعه و مردم) برای مردم مبارزه می کنیم؟! ما می خواستیم همه چیزمان را فدای مبارزه و آزادی مردم کنیم. خیلی طول کشید تا بفهمیم همه چیز، نه فدای مردم بلکه همه ارزشها و اصول زیر پای رجوی قربانی می شود.

عصر اینترنت است. یعنی عصر باطل السحر شما، مردم به اینترنت دسترسی دارند، و می توان همه چیز را خواند و فهمید. گفتارهایی از کتاب **رمان کوری** یکی از مشهورترین آثار ژوزه ساراماگو برنده نوبل ادبیات است را مناسب می بینم که در اینجا برایتان بیاورم:

«خیال کرده ایم کوری از ما آدم های پاک تری می سازد؟!»

«خیال کردیم با بستن گوش می توان ذهن را سالم نگه داشت؟!»

وقتی شما اشغال ها کور شدید، همه چیز این دنیا دستم آمد!

دولت کور هاست که می خواهد بر کورها حکومت کند؛ به عبارت دیگر هیچی که می خواهد هیچ را سازمان دهد!»

«کسی که دستور می دهد و کسی که اطاعت می کند هر دو کورند»

«... کور ها که اسم ندارند! من فقط یک صدا هستم، چیز دیگری مهم نیست.»

بخش پنجم: جاه

سقوط مطلق، تاوان جاه سرکش رهبری منحط



نزدبان این جهان ما و منی است عاقبت این نزدبان افتادنی است

لاجرم هرکس که بالاتر نشست استخوانش سخت تر خواهد شکست

دوخروس دریک گنم

۱) از همان ابتدای انقلاب ضد سلطنتی ۵۷، بحث اصلی سازمان، ربودن رهبری انقلاب بود و خمینی دزد بزرگ انقلاب نام گرفت. بنابراین دعوی اصلی بر سر رهبری است. دوخروس دریک گنم، هرکدام در پی نام وبام وجه شیفته جانش. یکی اسلام را بنام خود مصادر کرده و یدک می کشید و آن دیگری بنام مردم، آزادی و اسلام انقلابی، با یک سس تاریخی و ایدئولوژیکی، النهایه در این وادی، منزل و مقصود یکی بود. کما اینکه بوضوح دیدیم هر نوعی از رهبری ایدئولوژیکی، با هر آب و رنگی، اعم از نوع اسلام ارتجاعی و ولایت فقیه (خمینی و خامنه ایی) و ولایت فقیه نوع مارکسیستی و رهبری خدایانه کره شمالی (جوچه*) و استالینی* و اسلام دمکراتیک و نوع رهبری عقیدتی رجوی، چیزی جز پسمانده ترین نوع دیکتاتوری، و سیستمی مبتنی بر توتالیتر و عدم دمکراسی و پاسخگویی نبوده و نیست.

رهبری عقیدتی «صفر مطلق» دمکراتیزم است. چطور می توان چنین رهبری فقهاتی و عقیدتی که بر بام اسلام نشست را اسلام دمکراتیک و مردمی خواند؟! «صفر مطلق» دمکراتیزم یعنی: «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله»، «ایران رجوی- رجوی ایران» و یا «مریم ایران، ایران مریم!». نفس چنین شعاری استهزای دمکراسی و «آزادیت» است. این پارادوکس رهبری عقیدتی و فقهاتی با دمکراتیک و باحاکمیت مردمی و «جمهوری» است.

زیر نویس: جوچه* - ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

«تبلیغات رسمی در کره شمالی حاکی از این است که برای دست یابی به جوهر جوچه و خروج از قبر خویش، برای اینکه روزمره نو و تازه بشوید باید به این باور برسید که هر چه دارید از خلق و رهبری است. در جوچه ذوب بشوید و دستتان را به دست «رهبر عزیز» بدهید. با پاهای کیم جونگ حرکت کنید تا در راه نمانید. اینطور تک تک شما جاودان می شوید. دستگاه ارزشی تان تغییر می کند و شعله ای خواهید بود که هیچ کس نمی تواند آنرا خاموش کند. راز «جوچه» اتصال شما به نقطه خارج از خونتان است به کیم جونگ کبیر. برای غلبه بر ترس و یاس و ناباوری خود را به رهبری بسپارید تا آسمان پر از زیبایی و ستاره باشد».

استالینی*: اعطای القابى مانند: نابعه! داهی کبیر برای استالینی که همه می دانستند از هیچ آموزش شایسته ای در تمام دوران زندگیش بهره نبرده بود، جداً چشم گیر است روزنامه ها در این دوران مقالات متفاوتی را منتشر می کردند. و شاعران روس و دیگر جمهوری ها مدیحه ها سرودند که تعداد آنها از صد تجاوز می کند او را نه تنها جانشین برحق لنین و رهبر با اراده تزلزل ناپذیر و بلامنازع شوروی می دانستند، بلکه او را همه روزه رهبر و پیشوای همه کمونیستهای جهان اعلام می کردند. از این میان نام پیتاکوف از معروفترین است. او که بعدها بدست استالین اعدام و قربانی شد روزنامه پراودا نوشت: موضوع رهبری در کشور شوراهای دیگر حل شده است و این رهبر نابعه ماست که پس انجام وظیفه دوشادوش لنین و استقرار حکومت شوراهای شوروی نام خود را به آینده کشور ما پیوند زده و اکنون در جایگاهی است که در مفهوم سیاسی به استقرار حکومت جهانی سوسیالیستی و سرکوب دشمنان خارجی و امپریالیست جهانی قد راست نموده است.

به دوش کشیدن صلیب جاه رهبری

الگو برداری طابق النعل بالنعل رجوی از جوچه رهبر کره شمالی که اینک به مضحکه خود شیفته ایی در جهان تبدیل شده است، طرّفه ایی نیست که بخواهیم آنرا انقلاب ایدئولوژیکی و اسلام دمکراتیک و بردبار با کلاه گشادتری بنام رهبری عقیدتی بر سراعضایی که ارتباط شان بیش از ۳ دهه با دنیای خارج قطع شده اند، در عصر ارتباطات و اینترنت رونمایی شود.

۲) آقای رجوی! شما همیشه از نخ وصل به رهبری عقیدتی و ضخامت آن صحبت می کردی، و اینکه نخ وصل های رابطه سیاسی، عاطفی، ضعیف و ناپایدار است و شما وصل از نوع مریم به رهبری عقیدتی را از مجاهدین می خواستید. تا صلیب جاه شما را بدوش بکشند. شما تنها کسی در سازمان مجاهدین هستید که نه تنها سرسوزنی بحث فردیت و جنسیت را به خود نبرده اید. بلکه بصورت معکوس، به افسارگسیخته ترین شکل اش به این فردیت و جنسیت در جنون جاه شیفته تان میدان می دهید.

هنوع انقلاب، چه انقلاب سپید، چه انقلاب اسلامی، چه انقلاب ایدئولوژیک!

نه با پیسی نه پاسپورت! نه باچماق امت درصحنه! نه با نشست دیگ ومشت آهنین!

۳) آقای رجوی! شما می گفتید: انقلاب ناکرده ایی درمیان مجاهدین باقی نخواهد ماند! این که آزادی و اختیار نیست، جبر است و زور واجباروخود کامگی؟

(شما درتشکیلات هم ازدواج را اجباری میکردید، مثل داستان محترم بابایی که سازمان کریم حقی را که درموضع مسئول بود، تحمیل کرد تا بااو ازدواج کند. و بعد محترم بابایی دراروپا خودکشی کرد!) (شرح داستان را می گذارم بعهده کسانی که درجریان کامل این مسئله هستند!).

شما طلاق را هم اجباری کردید؟

طلاق مریم از مهدی ابریشم چی، بنا به گفته خونتان، دیگر برای اعضا قابل تکرار والگو برداری نیست!.

آقا وخاتم رجوی!

آقای مهدی ابریشم چی! مرد ملقب به «شریف»؟!

سخنان مسیح را گوشدار:

«همچنین گفته شده است: «هرگاه مردی، با زن خود متارکه نماید، باید طلاقنامه به او دهد». اما من به شما می گویم: «هرگاه کسی زن خود را، جزبه علت زنا طلاق دهد، اورا به زنا کاری می کشاند. وهرکس با چنین زنی ازدواج نماید، زنامی کند». متی ۵- ۲۳- ۳۱

«فریسیان: آیا جایز است که مرد به علتی که بخواهد زن خود را طلاق دهد. عیسی درجواب ازآنها پرسید: «آیا تا بحال نخوانده انید که پروردگارازابتدا انسان را اززن ومرد آفرید؟. به این سبب که مرد، پدرومادرخود را ترک می کند وبه زن خود می پیوندد، وآن دو یکی می شوند. ازاین رو، آنها دیگر دوتن نیستند، بلکه یکی هستند؛ پس آنچه را خدا بهم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد».

آنها پرسیدند: «پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک طلاقنامه به زن خود، از او جدا شود؟». عیسی جواب گفت: «بخاطر سنگدلی شما بود. که موسی اجازه داد اززن خود جدا شوید. ولی ازابتدای خلقت چنین نبود. اما من به شما می گویم: «هرکسی زن خود را به هرعلتی، بجز علت زنا طلاق دهد، وبا زن دیگری ازدواج کند(نماید) مرتکب زنا می شود؛ شاگردان به او گفتند: «اگرشوهردرمقابل زنش باید چنین وضعیتی داشته باشد بهتر است که دیگرکسی ازدواج نکند». عیسی به آنها گفت: «همه نمی توانند این سخن را قبول کنند، مگرکسانیکه استعداد آنها داشته باشند. بعضی ها طوری بدنیا آمده اند که نمی توانند ازدواج کنند، عده ایی هم بدست انسان مقطوع النسل شده اند، وعده ایی هم بخاطریادشاهی آسمانی ازازدواج خودداری می کنند. بنابراین هرکس قدرت اجرای این تعلیم را دارد آنها بپذیرد». متی ۱۹. ۱۲-۳

شما طلاق را هم اجباری، ومسائل ایدئولوژیک را با اهرم تشکیلاتی وجبرناشی ازعراق و تکیه گاهی چون صدام! تحمیل کردید؟

معنی سخنان شما اینست که هرکسی به من آنطور که خودم می خواهم وتعیین می کنم، تن ندهد. باید تعیین تکلیف شود! سخنان شما مانند سخنان محمدرضا پهلوی پادشاه ایران درسال ۱۳۵۴ است که عملاً نشانه و اعترافی علنی به خودکامگی پهلوی دوم است: «حزب فقط "رستاخیز" «هر کسی نمیخواهد عضو حزب رستاخیز شود پاسپورتش را بگیرد و برود». شما نه تنها مثل حزب رستاخیز شاه که این شعار را سرلوحه قراردادده بود: «با پیسی یا پاسپورت»؛ بلکه گوی سبقت را ازآنها هم ربودید! پیسی را، که همان زندان وشکنجه بود را انجام می دادید. حتی نام پیسی را هم توسط حسن نظام، حسن محصل ونادررفیعی نژاد دربازجویی ها می بردید! تفاوت شما با شاه این بود که شما بجای پاسپورت، دیپورت می کردید به زندان ابوگریب وتبادل با اسیران جنگی صدام!.



سخنان شما مانند سخنان خمینی است که می گفت شاه غلط کرده می گوید: «حزب فقط رستاخیز»، و خود بر سر کار آمد و اعلام کرد: «حزب فقط حزب الله»، تا امت همیشه در صحنه چماقداری، ترجیح بند «ایجابی» بعدی اش را بسازند: «رهبر فقط روح الله».

این همان روش خمینی بود که پیش پای رأی دهندگان گذاشت: جمهوری اسلامی، آری یا خیر



سخنان شما مانند سخنان احمدی نژاد است که او را هم بابوی خود شیفتگی برداشته بود، و هاله ای بر سر خود می دید! در تیر ماه ۸۹ در دیداری که با نمایندگان خامنه ای در دانشگاهها اعلام کرد که «نظام جمهوری اسلامی تنها یک حزب دارد و آن هم حزب ولایت است.» همچنانکه سخنان شاه و خمینی و احمدی نژاد دستمایه مضحکه، تمسخر و طنزهای شفاهی مردم در این چهاردهه قرار گرفته، ما هم مشمول آن خواهیم شد، و شدیم!.

"انشاء دیکتاتوری" ۱۳۹۲/۶/۰۰

من بدم می آمد

و نمی فهمیدم

که چرا - انشاء بنویسم

" از ماست که بر ماست "

عجبا !

" شاه " همین را می خواست !

من نمی فهمیم

آنچه از دیکتاتوری بر سر ما می آید

جملگی

" خواست خداست " !

غافلا !

" شیخ " همین را می خواست

نمی فهمیم

که چرا این تزویر

خواست خود ، خواست خدا میداند

و بسا بیشتر از آن ...!

یوالعجبا !

که در این آمد و شد

هر که آمد !

" همین " را می خواست ...!

از کتاب: «قرارمان عشق بود، نه کین!» سیامک نادری

آقای رجوی! امام شیعیان «علی» که شما مدعی پیروی از آن هستید، کجا مانند شما تشنه قدرت بود، و به قدرت چسبید؟ کی پذیرش رهبریش را برای یارانش و مردم اجباری کرد؟! آنها «رهبری عقینتی»؟! نهج البلاغه و تاریخ اسلام را بخوانید:

در برخی از خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه هم از داستان بیعت سخن رفته است که برای مثال در خطبه های ۲، ۳، ۶، ۳۰، ۳۲، ۵۴، ۱۶۳، ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۵ و ۲۲۹ و نامه های ۶، ۵۲ و ۶۲ و کلمات قصار ۱، ۲۲، ۲۷ و ۲۰۹ (از ترجمه سید جعفر شهیدی) به این امر و مسائل پیرامون آن اشاره شده است.

علی در خطبه ششقیه، درباره نحوه بیعت مردم می نویسد: «ناگهان دیدم، مردم از هر سو روی به من نهادند و چون یال گفتار پیش هم ایستادند، چندان که حسنان [۲۳] فشرده گشت و دو پهلویم آزرده، به گرد هم فراهم و چون گله گوسفند بر نهاده به هم و به کار برخاستم». {۲۴}

امام علی (ع) در ادامه این خطبه درباره علت پذیرش خلافت می فرماید: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا یغلب مظلوم... اگر این بیعت کنندگان نبودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمبار را برنتابند و به [یاری گرسنگان بشتابند رشته این کار از دست می گذاشتم]». {۲۵}

در جایی دیگر درباره چگونگی هجوم و اصرار مردم می گوید: «چنان بر من فشار آوردند که شتران به آبشخور روی آرند و چراننده پای بند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشارند، چندان که پنداشتم، خیال کشتن مرا در سر می پروراندند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعضی دیگر دارند». {۲۶}

علی در خطبه ای دیگر علت عدم پذیرش خود را اوضاع نابسامان زمانه معرفی می کند و از مردم می خواهد از او دست بردارند که اگر وی را به خلافت برسانند، آن گونه که خود تشخیص دهند، عمل می کند: «مرا بگذارید و دیگری را بدست آرید، که ما پیشاپیش کاری می رویم که آن را رویه هاست و خردها بر پای، همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناس گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان کار می کنم که خود می دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده ای گوش نمی دارم، و اگر مرا واگذارید، هم چون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می سپارید، بهتر از دیگران، فرمانبردار و شنوایم، من اگر وزیر باشم، بهتر است تا امیر». {۲۷}

امام علی، در خطبه ای دیگر معتقد است، تمام مردم شهر با خوشحالی با او بیعت کردند: «خوشنودی مردم در بیعت من بدان جا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان بدان جا روان و بیمار برای بیعت خود را بر پای می داشت و دختر جوان برای دیدن آن منظره سر برهنه دوان». {۳۱}

امیر مؤمنان (ع) در خطبه ای دیگر به عدم اشتیاق و علاقه خود به خلافت و اصرار مردم اشاره دارد: «به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان وا داشتید و آن وظیفه را به عهده ام گذاشتید». {۳۲}

امام علی (ع) در جایی دیگر به بی توجهی خود به قدرت و نقش مردم در روی کار آوردن خود، بدون بخشیدن مال یا مقام و نیز به موضع طلحه و زبیر پس از بیعت و ادعای آنها در خون خواهی عثمان اشاره می کند: «من پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند و من با آنان بیعت نکردم، تا آنان دست به بیعت من گشادند و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید و مردم با من بیعت کردند، نه برای آنکه دست قدرت من گشاده بود، یا مالی آماده». {۳۳}

مؤلف الغارات در زمینه به حکومت رسیدن علی (ع) و درخواست مردم بر این امر می نویسد: بر سر من ازدحام کردید، تا گمان بردم، یک دیگر را خواهید کشت، یا مرا خواهید کشت، گفتید: با ما بیعت کن، دیگری را نیابیم و جز تو را نپسندیم، با ما بیعت کن؛ متفرق نشویم و اختلاف کلمه نخواهیم داشت. من با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خود فرا خواندم و هر که به دلخواه با من بیعت کرد، پذیرفتم و هر کس سر باز زد او را وادار بدان نکردم و به حال خود گذاردم. طلحه و زبیر بیعت کردند و اگر نکرده بودند من به زور آنها را وادار نمی کردم. [۶] یعقوبی (۲۸۴)

سپس امام علی در ترسیم ازدحام عمومی مردم سه جمله دیگر اضافه می کند و می فرماید: «هجوم به قدری زیاد بود که حسن و حسین پامال شوند و ردایم از دو طرف پاره شد و اینها همه در حالی بود که مردم همانند گوسفندانی گرگ زده که دور چوپان جمع می شوند در اطراف من گرد آمدند»

امام علیه السلام در یکی از سخنان خود کیفیت ازدحام و استقبال بی سابقه مردم را برای بیعت با او چنین توصیف می کند:

«بند کفش بگسست و عبا از دوش بیفتاد و ناتوان زیر پا ماند و شادی مردم از بیعت با من به حدی رسید که کودک خشنود شد و پیر و ناتوان به سوی بیعت آمد و دختران برای مشاهده منظره بیعت نقاب از چهره به عقب زدند. «[شرح نهج البلاغه عبده، خطبه ۲۲۴].

پس از آنکه مهاجران و انصار و عموم مجاهدان در یک اجتماع با شکوه، و حضور عمومی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند. که در نهج البلاغه، شورو عشق و هیجان مردم مدینه را امام علی علیه السلام اینگونه بیان می فرماید:

«دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پامال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند [۱]. «خطبه ۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

رهبری عقیدتی یعنی: جهان تک صیغه ای!

همه چیز ادبیاتش: صیغه «مال من»



۴) تنها کسی که در سازمان مجاهدین دنبال نام خودش است فقط رجویست. به همین جهت همه چیز بنام او آغاز می شود و پایانی بر آن متصور نبوده و نیست. زیرا با فردیتی فرا انسانی مواجه هستیم. نقطه آغاز این فردیت بی مانند، اگرچه با اعدام بنیانگذاران سازمان در سال ۵۱ نضج گرفت، با انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۳ میخ خیمه و خرگاه و خلافت خود را کوبید. زیرا مریم، بصورت یگانه و یکتا مسعود را می پرستید و از قضا شاخص انتخابش به همدیفی نیز همین امر بود. مریم بدلیل ذوب شدن در رهبری، برجسته شد؛ نه ویژگی دیگری! یعنی اصالت رهبریست. زیر همین چتر بود که همه چیز فدای و در حقیقت باید گفت، قربانی رجوی شد. از این پس خدای مردم، خط و خطوط استراتژیک، سیاست و تشکیلات... با نام وبام رجوی سنجیده می شد.



سال ۶۳ رجوی با همدیفی مریم در رهبری عقیدتی، سناریوی آغاز رهبری بلامنازع عقیدتی راریخته بود. تا جاییکه خاستگاه انقلاب و مبارزه با رژیم، تنها برای رسیدن رجوی به رهبری بود، نه آزادی مردم! (این تاکید مریم است و نه من)، این همان ریشه های فردیت و جنسیت رجوی است. اولین کسی که به انقلاب ایدئولوژیک و قوانین آن پایبند نبود، رجوی بود! اولی کسی که طلاق نداد، اولین کسی که هژمونی زنان را بالای سر خود نپذیرفت، رجوی بود. زیرا او و راء تضاد دوران (جنسیت) است. وقتی که در رأس سازمان، خود رهبری مسئله جنسیت و فردیت بی مانندش را حل نمی کند؛ چگونه میتوان انتظار داشت شاهد چنین ورطه هولناکی نباشیم که در آن بسر می بریم. اینک پس از ۳۳ سال در تمام زمینه های سیاسی اجتماعی و خطی به کجا رسیده ایم؟! کاش انقلاب «ایدئولوژیک» با عنوانی که داشت ذره ای همان روح حقیقی خودش هم را هم در پی داشت. اما انقلاب ایدئولوژیک کجا، و تبدیل کردن آن به یک جبر و دیکته و تحمیل کجا؟

اگر انقلاب ایدئولوژیک بود، نباید سازمان در پروسه خودش درون تشکیلات را به یک سازمانی با ساختار امنیتی و توتالیتراریستی بدل می کرد. بجای آگاهی، جهل مطلق و بستن تمام جهان به روی مجاهدین و عدم دسترسی به اخبار و اطلاعات، تا جایی که نه تنها حقیقت سابت مجاهدین هیچ کدام از پیوندهایش باز نمیشود، بلکه اخبار سابت هم سانسور میشود. همیشه این نمونه را داشتیم. حتی پس از سرنگونی صدام اگر مقام بلند پایه ایی از امریکا و اروپا به عراق می آمد (وزیر دفاع و خارجه امریکا یا معاونین آنها و...) اساساً سابت قطع میشد. خیلی ساده می گفتند: سابت خراب شده! زیرا ممکن است یک خبری ناخواسته در دسترس همه قرار بگیرد، و یا یک نفر از سازمان چه از روی عمد یا سهو خبر را روی سابت بگذارد. حتی سیمی مقاومت سانسور میشود. چه در موضوع اخبار و برنامه ارتباط مستقیم و حتی مراسم ویلینت در سال ۹۲ در لیبرتی که تحت عنوان مشکل در پخش مستقیم قطع شد؟ انقلاب ایدئولوژیک باید منتج به رابطه بیشتر و سطح بالاتر ما با مردم می شد، نه قطع کامل ارتباط با پایگاه اجتماعی مان؟ این چه انقلاب ایدئولوژیکی است که به فرد اجازه تماس با دوستان و خانواده و... را نمی دهد؟ چون باعث از هم پاشیدن مناسبات و چفت و بست های سازمان و تشکیلات میشود و فرد فرومی ریزد؟ اگر چه ما وجود چنین عملکرد و مسائلی را توهین به خودمان می دانستیم. اما علت اصلی، بستن هر منفذ آگاهی و اخبار و اطلاعات به روی تشکیلات بود تا هیچ خبری جدای از اخبار و تحلیل های مورد نظر رجوی در میان نباشد.

اگر بحث انقلاب ایدئولوژیک بود، نباید کارمان به ایجاد زندان و شکنجه! و سپس تأمین همان مناسبات زندان، به درون تشکیلات! و تشکیلات را تبدیل کنیم به نشست هایی که روزانه نقش تصفیه حساب و تهدید به نشست های جمعی «خاص» با افراد را بازتاب میداد. زیرا پیش از این، نشست در سازمان، معنا و روح ایدئولوژیک خود را داشت. این چه نشست ایدئولوژیک است که با ضرب و زور و فحاشی و تهمت و افترا و تهدید و ارعاب و تف و سیلی و مشت و لگد باید پیش برود؟ و از همه بدتر، همین امر را با نظرات خاص رجوی تئوریزه و چاشنی آتش نشست ها کنند و همین تئوریزه کردن رجوی، تیغ سرکوب تشکیلاتی را تیز می کرد. در سازمان هیچ چیزی از ویژگیهای انسان (آگاهی، اراده و اختیار و مسئولیت پذیر) باقی نماند. زیرا در تئوریهای رجوی در زمینه تشکیلاتی، همه این ویژگی ها ضد دستگاه ایدئولوژیک و ضد انقلاب مریم بود. انقلاب ایدئولوژیک و مریم رجوی چنین فجایی را بار آورد.

۵) آقای رجوی! چرا در صدر اسلام نمی گفتند: «خون شهدا در پیامبر گره می خورد؟». او که پیامبر بود! و بقول شما: «پیامبر حبیب خدا، عشق خدا بود و خدا کائنات را برای او آفریده بود!» چرا انمه اطهار، شهدا را بنام خود مصادره نکردند؟ چرا لنین و مانو و هوشی مینه و چگوارا، و مصدق و میرزا کوچک خان و ستارخان... و هیچیک از گروههای سیاسی و حتی آن پرچمدار و اپورتونیست (تقی شهرام) نیز، چنین افسارگسیخته مدعی نام خود نبوده و مصادره بنام نکردند؟

۶) آقای رجوی! چرا «نعمت راه یافتگی» که به درگاه خدا اطلاق می شد، یا تشرف به دین اسلام!، تبدیل شد به نعمت راه یافتگی به رهبری عقیدتی؟

۷) چرا پس از برگشتن از نشست های شما، مسئولین می گفتند: «شما از زیارت رهبری آمده اید.» چرا عمد دارید همین عبارات و واژه ها «زیارت» را بجای دیدار و یانشست بکار ببرید؟ گیرم که چنین گفتند و گفتیم!، آیا شما رنج مردم را نمی دانید؟، آیا رژیم با این نوع مقدس سازیهای رهبری عقیدتی سرنگون می شود؟. آیا سرنگونی رژیم ولایت فقیه، پشت چنین القابی مانده است؟.

آقای رجوی! چرا شعرو شاعری جیم(ناشی از مسائل جنسی) است. شما می گفتید: «شعر همه اش فتنه و فساد است و جیم است.» اما دریکی از نشست های شما و مریم، بنا به خواسته مریم و تشویق او از پنج روزنشست، دو روزاول بمدت بیش از ۱۴ ساعت تنها به خواندن شعر توسط افرادحاضر درمدح وستایش شما اختصاص داده شد؟!، نمیدانم چطور تحمل کردید این وضعیت را؟، ویکبار هم زبان باز نکردید و نگفتید: ما کار جدی سرنگونی راداریم؟. نیامده ایم اینجا که شما فردیت و جنسیت(جنسی) رهبری را باد بزنید؟. شما باید به همه اعضای حاضر درنشست می گفتید: «شرم کنید که برای من شعر می خوانید... شرم کنید.»

از ابوتراب(علی) تا جاه رجوی

آقای رجوی! بگذار از امام شیعیان علی برایتان بگویم تا بدانید در عملکردها دروسوی کاملاً متفاوت قرار دارید:

امام علی بهنگام رفتن به شام کدخدایان و بزرگان شهر انباربه آن حضرت برخورد، به تعظیم و احترامش از اسبها پیاده شده درپیش رکابش دویندند، فرمود: ۱- این چه کاری بود که کردید؟!، گفتند: این خوی ما است که سرداران و حکمرانان خودرا به آن احترام می نمایم. پس آن بزرگوار(درنکوهش فروتنی برای غیر خدا) فرمود: ۲- سوگند به خدا حکمرانان شما دراین کار سود نمیبینند و شماخود دردنیاتان برنج و درآخرتتان با این کار به بدبختی گرفتار می سازید. ۳- وچه بسیار زیان دارد رنجی راکه پی آن کیفرباشد، وچه بسیار سود داردآسودگی(رنج بردن برای خوش آمدن مخلوق) راکه همراه آن ایمنی از آتش(دوزخ) باشد. حکمت ۳۶ - نهج البلاغه فیض اسلام.

همچنین هنگامی که امام علی از جنگ صفین به کوفه بازمی گشت، به قبیله ای از بنی همدان برخورد کرد. حرب بن شریبل که از بزرگان قوم خود، نزد امام علی آمد. سپس پیاده به دنبال امام راه افتاد، در حالیکه امام سواره بود. امام علی گفت: «بازگرد که پیاده رفتن چون تویی با چون من، موجب فریفته شدن والی و خوار شدن انسان مومن است.»

آقای رجوی!

آنکه مسیح، «روح خدا» بود پای حواریونش را می شست!



شستن پای یکدیگر:

شستن پای یکدیگر مراسمی روحانیست که درس فروتنی را به ما میآموزد به این صورت که غرور ما را برداشته و محبت به اعضای بدن مسیح را در قلب ما افزایش میدهد. در خصوص شستن پاها هیچ حکمی در کتاب مقدس داده نشده است. صرفاً در کتاب اول تیموتائوس ۵: ۱۰ به این مراسم اشاره شده است.

تاریخچه

اغلب سفرها در دوران قدیم با پا انجام میشد. مردم غالباً صندلها و دمپاییهای باز میپوشیدند. به محض رسیدن به مقصد بعد از سفر در جادههای گرم و خاکی ضروری ترین و متبوع ترین کار شستن پاها بود. شستن پا عنصری از نظافت و مهمان نوازی محسوب میشد. شستن پا را یا خود فرد با آبی که میزبان فراهم میکرد انجام میداد یا پایین ترین خدمتکار خانه این کار را به عهده میگرفت. عیسی مسیح در شام آخر، در نقش خادم پای شاگردان را شست. او این کار را به عنوان نمونه و الگویی برای شاگردان خود انجام داد. شاگردان بر سر تصمیم گیری بر اینکه چه کسی برترین است جدل میکردند تا مقام رهبری را در ملکوت خدا صاحب شوند. تمرکز آنان بر خود بود، نه بر مسیح و یکدیگر، ده شاگرد از کار یوحنا و یعقوب در مورد دستیابی به مکانی بالا در ملکوت خدا دل آزرده شدند. مسیح با شستن پای شاگردان به آنان آموخت که رهبر حقیقی یک خادم حقیقیست. برای نمایش این امر نقش کوچکترین خادم را به خود گرفت. او

این درس را به آنان آموخت که ملکوت خدا با سلطنت زمینی شباهتی ندارد. در حکومت زمینی یک رهبر بالاترین است و همه به او خدمت میکنند. ولی در ملکوت آسمانی مسیح، رهبران باید خادم باشند. او به ایشان آموخت که محبت به یکدیگر مهم تر از دستیابی به مقام است.

آقای رجوی! جدای از منش و روش، نه تنها جهان بلکه کلیسا و کاتولیک ها هم برخلاف مسیر شما را می روند!.

» به گزارش دویچه وله، اقدام پاپ فرانسیس در مراسم عید پاک امسال باعث خشم کاتولیک ها شده است.

رهبر جدید کاتولیک های جهان در این مراسم پای ۱۲ جوان بز هکار، از جمله دو زن را شسته و سپس بوسید.

پاپ فرانسیس، رهبر کاتولیک های جهان و جانشین پاپ بندیکت شانزدهم در روز مذهبی پاشویی که بز عم مسیحیان یادآور شام آخر عیسی مسیح، پیامبر مسیحیان است، در زندانی کوچک در ایتالیا پای ۱۲ جوان بز هکار، از جمله دو زن را شست.

این کار در تاریخ کلیسای مسیحیت بی سابقه بوده و بر اساس مقررات مذهبی عید پاک، شستن پای زنان مجاز نیست.»

اگر بحث فردیت و کرسی خواهی و مقام و داشتن نظر، عارضه ایی است که شامل تمامیت سازمان و افرادش می شود. آنهم افرادی که در دستگاه رهبری عقیدتی، تماماً به افراد اجرایی محض و فرمانپذیر تبدیل شدند و فردیت و کرسی خواهی، حتی پایین ترین نفر سازمان را فاسد می کند، و اینکه اگر یک نفر هم در مجاهدین، فردیت خود را حل نکند، «سرنگونی» محقق نمی شود! پس فردیت رهبری چه بوده؟، آیا او هم یک سرسوزنی فردیت دارد یا ندارد؟.

آقای رجوی! شما در اشرف و لیبرتی این شعر را نصب العین اعضا کرده اید. اما این شعر بیشتر به وصف حال شما است تا اعضای شما؟.

گفت دانایی که: گرگی خیره سر، لاجرم جاری است پیکاری سترگ زور بازو چاره ی این گرگ نیست ای بسا انسان رنجور پریش وی بسا زور آفرین مرد دلیر هر که گرگش را در اندازد به خاک و آن که از گرگش خورده ردم شکست و آن که با گرگش مدارا می کند، در جوانی جان گرگت را بگیر ! روز پیری، گر که باشی هم چو شیر مردمان گر یکنگر را می درند این که انسان هست این سان دردمند و آن ستمکاران که با هم محرم اند گرگ ها همراه و انسانها غریب	هست پنهان در نهاد هر بشر ! روز و شب، ما بین این انسان و گرگ صاحب اندیشه داند چاره چیست سخت پیچیده گلی گرگ خویش هست در چنگال گرگ خود اسیر رفته رفته می شود انسان پاک گرچه انسان می نماید، گرگ هست ! خلق و خوی گرگ پیدا می کند. وای اگر این گرگ گردد با تو پیر ناتوانی در مصاف گرگ پیر گرگ هاشان رهنما و رهبرند گرگ ها فرمانروایی می کنند، گرگ هاشان آشنایان هم اند با که باید گفت این حال عجیب؟. فریدون مشیری
---	---

بخش ششم: دیکتاتوری

«اینجا» هیچ خبری از آزادی نیست

آزادی، اصلی ترین گناه کبیره در ساختار تشکیلات سازمان مجاهدین

در این یک ربع قرن به همان نسبتی که بحث مبارزه با فردیت درون سازمان و تشکیلات پیش می رود، به همان نسبت رجوی، رهبری عقیدتی و فردیت اش را باد می زند. به همان نسبتی که بندها ی انقلاب ایندولوژیک، بند بند تمامی درون و بیرون تمام وجود فرد و تشکیلات را شبانه روز به بند و انقیاد می کشد، به همان نسبت رهبری به فردیت مطلق دست می یابد. گویی یک چیز (رهبری عقیدتی) درگرو چیز دیگر (به بند کشیدن اعضا) است. مابه نقطه ای رسیده ایم که دیگر مرز درنوردیده نشده ایی برای رهبری عقیدتی باقی نمانده است. در این روند، همه افراد به بنده محض بدل شده ایم و ساختار تشکیلات در قیدو بند مطلق بروح روانمان چنبره زده، و رهبر مطلقه عقیدتی پوسته انسانی خود را شکسته و جاه از سرش گذشت و تبدیل به خدا گشت.

صفات خدا همان صفات رهبر است

اینک تمامی صفات خدایی در حیطه و اختیار اوست: اوست که بنده ها را زنده می کند (رجوی) (رها ئی می بخشد (رجوی) گناهانمان رامی بخشد (کلام همیشگی رجوی و مریم) کلید دار و تضمین دهنده و النهایه صاحبخانه بهشت می شود (کلام رجوی). اوست که می میراند و کفر می دهد (کلام همیشگی تهدید و اتمام حجت های رجوی و مریم). اوست که همیشه سفره اش همیشه باز بوده، حتی در سخت ترین شرایط و تحریمهای عراق، سفره مجاهدین هرگز تهی نبوده (کلام همیشگی رجوی و مریم) و منت نهادن صاحب طعام و سفره ایی بی پایانی که برای مجاهدین گشوده است و... در این روند هیچگونه تفاوتی بین صفات و توانایی های قادر مطلق، با رهبری مطلقه عقیدتی نمی بینید. در واقع آنچه از خدا در جهان مادی و واقعی وجود دارد، برای خود و بنام خود مصادره می شود. صفات خدا همان صفات رهبر است. و صفات بندگان همان بندگانگی که برای عبادت

خدا ، در قرآن آمده، برای عبودیت رهبری نیز هست. با این تفاوت که در قرآن دست بندگان خیلی باز است و دمکراسی خدا در کفر پیشگی بندگان بیشتر...؛ و در تشکیلات و سازمان دست افراد بسته و بسته تر. با این تفاوت که برخلاف خدا و وعده هایش برای نعمات دنیوی و عذاب آخری، در تشکیلات سازمان مجاهدین پادشاه و جزا بلافاصله اجرا می گردد. حقوق جزایی اسلام که رجوی در سخنرانیها پیش می گوید، تفاوت کیفی دارد با جزایی که درون تشکیلات به اجرا درمی آید. رجوی می گوید: «در اسلام حقوق جزا یکی از دینامیک ترین نوع پدیده هاست!» «نمی دانم چر «اسلام دمکراتیک و بر دبار»، که تکه کلام ماه تابان بانومریم در سخنرانیهای اروپایی اش شده، در تشکیلات مجاهدین هیچ رنگ و بویی از ۱۴۰۰ سال پیش هم نگرفته!، چه رسد به دینامیسم این حقوق در قرن ۲۱ و عصر آگاهی!؟»

بی دلیل نبود که فرعون می گفت: «خدایی جز خود برای شما نمی شناسم.»

آقای رجوی! سراسر قرآن و احکام آنرا بخوانید می بینید دینامیزم خدا نه برای آینده، بلکه برای همان شرایط هم قابل طرح و اجرا بوده، خدا هر کجا حکمی داده ، یک پیرانتم هم باز کرده و آنرا مطلق نکرده! به عبارتی احکام یک نظم گورستانی نبوده و نیست. و هر فرد متناسب با وضعیت و موقعیت خاص خود، می تواند با آن احکام خود را تنظیم کند. به عبارتی افراد را چوب کبریتی کنار هم نمی چینند. چون هدف، صدور احکام خشک و جامد و بی روح نبوده، هدف و ارزش، انسان ها بوده و بس. (ورای آنچه این دستگاه عقب ماندگی های خود را داشته باشد) چیزی که در توتالیتراریسم حاکم بر سازمان و انقلاب ایدئولوژیکش یافت نمی شود. چون نه انقلاب ایدئولوژیک...، بلکه چماق ایدئولوژیک بوده! بحث انتقاد و انتقاد از خود نبوده، بحث عملیات جاری، عملیات جنایی بر علیه روح و روان انسان بود و بس! (در سازمان مجاهدین کیست که هراس و دلهره عملیات جاری سالهای ۷۷ تا ۸۲ را در خاطر نداشته باشد، حتی زنان ارشد شورای رهبری! این زنان نیز اعتراف می کردند که مادر لحظه عملیات جاری ترس و وحشت داریم...!). بحث غسل و پاکیزگی رجس دوران نبوده، بلکه جهت مصادره همه انتقادات و اشکالات سیاسی خطی و تشکیلاتی و ایدئولوژیک بوده، تاهر کس دم بیاورد سرکوبش کنید و بگویید برود و فاکت های جنسی اش را بنویسد و بیاورد و در جمع بخواند! ما نمونه های چنین تحقیر و در هم شکستن افراد را کم نداشتیم! در چنین نقطه ای بود که افراد دیگر زبان به کام فرومی بردند و در هم می شکستند و... ماساله است صدای در هم شکستن استخوانهای همدیگر را می شنیدیم.

آقای رجوی! اسلام اگر هر حکمی هم داده، یک پیرانتری هم برایش باز کرده و حتی در بسیاری موارد پیرانتری را نبسته و همچنان باز است! آقای رجوی آیات زیر را بخوانید و بگویید در کدامیک از آنها برای مردم، مثل شما در تشکیلات حکم مطلق داده و مرز سرخ اعلام کرده است! لطفاً مرز سرخهایی که در تشکیلات اعلام کرده اید را بیرونی کنید تا مشخص شود چگونه تمام امور روزانه را تبدیل به مرز سرخ کرده اید؟! آیا شما با معنی و مفهوم مرز سرخ آشنایی دارید؟! چرا همه چیز را با این عبارات و ترم ها تحمیل می کردید؟

در همین عملیات جاری که جهاد اکبر بود! اگر کسی لیوانی از دستش می افتاد و می شکست. و در گزارش عملیات جاری فاکت می نوشت: «لیوان از دستم افتاد و شکست.» در همان گام اول مسئولین نشست طبق توجیهات مریم رجوی که واضع و تئوریزه کنند عملیات جاری بود، می گفت: «نگو لیوان شکست؟، بنویس لیوان را زدم و شکستم!» تفاوت اینجا است که ما در قلب و روح و روانمان چنین چیزی نبود که لیوانی را بزنیم و بشکنیم. این عمل از یک اتفاق ناخواسته تبدیل می شود به یک اقدام خرابکاری و جرم، و جنگ و ضدیت با تشکیلات و انقلاب مریم و...، نوشتن چنین دیکنه هایی در عملیات جاری، بیشتر از آنکه جهاد با شد و آنها جهاد اکبر و بالاتر از شهادت، نشان از روح دیکتاتوری و تزریق ارعاب و هراس در میان اعضای سازمان بود. من هرگز نتوانستم چنین جملاتی بنویسم. که زدم و لیوان را شکندم. زیرا این دیکنه کثیف و سراپا زدالت آمیز...، برای من جز مرگ نبود.

آقای رجوی در آیات خدا هنگامی که ازدواج با محارم نفی شد!، اما یک پیرانتری باز کرد که اگر کسی در گذشته چنین کاری کرده، این آیه و حکم شامل حال او نمی شود. خدای هیچ چیزی را عطف به ماسبق نکرد!. به عبارتی اگر فردی تا پیش از نازل شدن این آیه با مادر خود ازدواج کرده، این آیه شامل حال او نمی گردد! این حرمتی است که خدا برای انسان قائل است!

شما بر چه پایه و مبنایی حکم طلاق اعضایی سازمان را می دهید که که بعضاً بیست سال قبل ازدواج کرده اند. شما گفته بودید انقلاب ناکرده ایی (طلاق نداده ایی) در سازمان خواهد بود! در کدام یک از سُنن پیامبران و ادیان توحیدی و احزاب انقلابی در سراسر جهان چنین قانونی اجرا شده است که شما دومی آن باشید؟! البته می توان اعلام کرد هر کس برای ورود به مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی، نباید همسر داشته باشد! این قابل فهم است. اما تأمیر این حکم به افرادی که در گذشته ازدواج کرده و دارای فرزند هستند و یا کودکان شیر خوار دارند، آنها در شرایط اشرف در محدوده و حصار عراق که هیچ راه گریزی هم ندارند. سوء استفاده از تنگنای موجود در عراق بر علیه اعضای سازمان و این خانواده ها است. زیرا در عراق امکان انتخاب آزادانه و دلخواهی وجود نداشت. یک تحمیل و یک جبر کور بود. به همین دلیل هم بود که انقلاب ایدئولوژیک اصالتی نداشت. کما اینکه شما به تمسخر و استهزا بارها می گفتید: «هیچ کس براحتی انگشتر (طلاق) را نمی داد!...» نفس چنین اعترافی از جانب شما، بمعنای درونجوش نبودن این تصمیم و انتخاب اعضا است! آیا شما معنی این سخنان و اعترافات خود را بر اجبار بودن طلاق ها رامی فهمیدید؟ و یا می فهمید؟

«وبا زمانی که پیرانتان به ازدواج خود در آورده اند نکاح مکنید مگر آنچه که پیشتر رخ داده است چرا که آن زشتکاری و [مایه] دشمنی و بد راهی بوده است.» آیه ۲۲ سوره ۴

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبِّبَاتِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي كَخَلْتُمُ بَيْنَ يَدَيْكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ عَلَيْكُمْ حِلًّا مِّمَّا كَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَاحُ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلِيلُ الْأَبْنَاءِ الَّذِينَ مِنْ أُمَّهَاتِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا.»

«بر شما حرام شده است (ازدواج با) مادرانتان و دخترانتان، و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و آن مادرانتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی (شیری) شما و مادران همسرانتان و دختران همسرانتان (از شوهر قبلی) که در دامن شما تربیت یافته‌اند، به شرط آنکه با مادرانشان، همبستر شده باشید، پس اگر آمیزش نکرده‌اید مانعی ندارد (که با آن دختران ازدواج کنید) و (همچنین حرام است ازدواج با) همسران پسرانتان که از نسل شمایند (نه پسر خوانده‌ها) و (حرام است در ازدواج) جمع بین دو خواهر، مگر آنچه بیشتر انجام گرفته است. همانا خداوند بخشنده و مهربان است.» آیات ۲۲ و ۲۳ سوره نساء

آقای رجوی! سراسر قرآن در هر حکمی در آیات چنین پراکنزی برای انسانها باز شده، چه در احکام فردی و اجتماعی و چه در شعائر:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به [عزم] نماز بر خیزید صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید و اگر جنب‌اید خود را پاک کنید [=غسل نمایید] و اگر بیمار یا در سفر بودید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کرده‌اید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند باشد که سپس [او] بدارید. سوره: ۵، آیه: ۶

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و [نیز] در حال جنابت [وارد نماز نشوید] مگر اینکه راه‌گذر باشید تا غسل کنید و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافتید پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دست‌هایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است. آیه ۳۴ سوره ۴

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به [عزم] نماز بر خیزید صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید و اگر جنب‌اید خود را پاک کنید [=غسل نمایید] و اگر بیمار یا در سفر بودید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کرده‌اید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند باشد که سپس [او] بدارید. آیه ۶ سوره ۵

و برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید و اگر [به علت موانعی] باز داشته شدید آنچه از قربانی میسر است [قربانی کنید] و تاقربانی به قربانگاه نرسیده سر خود را متراشید و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد [و ناچار شود در احرام سر بتراشد] به کفاره [آن باید] روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای دهد یا قربانی بکند و چون ایمنی یافتید پس هر کس از [اعمال] عمره به حج پرداخت [باید] آنچه از قربانی میسر است [قربانی کند] و آن کس که [قربانی] نیافت [باید] در هنگام حج سه روز روزه [بدارد] و چون برگشتید هفت [روز دیگر روزه بدارید] این ده [روز] تمام است این [حج تمتع] برای کسی است که اهل مسجد الحرام [مکه] نباشد و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت‌گیر است. آیه ۱۹۶ سوره ۲

و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه بگیرید پس اگر شهادت دادند آنان [=زنان] را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد. آیه ۱۵ سوره ۴

[روزه در] روزه ای معدودی [بر شما مقرر شده است] [ولی] هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد [به همان شماره] تعدادی از روزه ای دیگر [را روزه بدارد] و بر کسانی که [روزه] طاقت فرساست کفاره‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است و هر کس به میل خود بیشتر نیکی کند پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است. آیه ۱۸۴ سوره ۲

[خداوند] تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که [هنگام سر بریدن] نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است [ولی] کسی که [برای حفظ جان خود به خوردن آنها] ناچار شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. آیه ۱۷۳ سوره ۲

و بر زنان از کار افتاده‌ای که [دیگر] امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند [به شرطی که] زینتی را آشکار نکنند و عفت ورزیدن برای آنها بهتر است و خدا شنوای داناست. آیه ۶۰ سوره ۲۴

« [در تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخمها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد پس آن کفاره [گناهان] او خواهد بود و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده دآوری نکرده‌اند آنان خود ستمگرانند.» آیه ۴۵ سوره ۵

آقای رجوی! در هیچ کدام از این احکام مرز سرخ اعلام نشده است. شما بیش از صد مورد مرز سرخ در تشکیلات گذاشته اید. حتی در مورد بدیهی ترین امور انسان؟! مرز سرخ بیداری، مرز سرخ خاموشی، مرز سرخ ورزش و... کاربرجایی رسید که ابلاغ شد هر کسی باید در حیطه کار و مسئولیت خودش مرز سرخ‌های رانتوین و اعلام کند. تا جایی که مناسبات سازمان شبیه حرکت کردن در میدان مین شده، و همه باید مرز سرخ‌های که رد کرده اند را در عملیات جاری که آن هم مرز سرخ شده بنویسند و بخوانند و حساب پس بدهند. ما با میدان مینی یا بیش از هزار مرز سرخ مواجه بودیم. مرز سرخ‌هایی که نه تنها حقوق اولیه انسان است، بلکه آنقدر طبیعی و بحق است مثل نفس کشیدن که جزء حقوق بشر ثبت نشده است.

«آزادی» اسیر دست رهبری عقیدتی

آقای رجوی! شما نمی توانید بگویید: «چون مایک «سازمان» هستیم. قوانین خاص هم بر آن حاکم است!». آیا شما اعلامیه جهانی حقوق بشر را قبول دارید؟:

ماده ۳۰- در این «اعلامیه» هیچ چیز نباید به گونه‌ای برداشت شود که برای هیچ «حکومت»، «گروه یا فردی» متضمن حقی برای انجام عملی به قصد از میان بردن حقوق و آزادی‌های مندرج در این «اعلامیه» باشد.

آقای رجوی! از سی ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر، حتی یک ماده نیست که در تشکیلات سازمان، بدست شما نقض نشده باشد. می توانیم پرسیم معنا و مفهوم نقض چنین حقوق اولیه انسانی چیست؟ رژیم ولایت فقیه هم در قبال نقض حقوق بشر می گوید: «ما فرهنگ اسلامی خاص خودمان را داریم!». شما و مریم هم می گوید: اسلام دین رحمت و رهایی است! رحمت و رهایی پیشکش، فقط یک تلفن همراه را آزاد کنید برای اعضای سازمان! می خواهم ببینم «اسلام دمکراتیک و بردبار» شما، به اندازه یک تلفن همراه سعه صدر و وسعت نظر دارد؟. آقای رجوی! یکی از اعضا که دیروز ۲۶ مرداد ۹۵ جدا شده نزد من آمد و گفت: در ساختمان آنقدر فشرده شده ایم که نفس نمی توان کشید (همان ساختمانی که تمام ۸ طبقه آن شیشه های پنجره اش را با کاغذ پوشانده اند و همسایه ها از عملکرد شما در آن منطقه ناراضی هستند...، یک خانم صاحب سوپرمارکت می گوید: مردم از اینها بدشان می آید. آن فرد جدا شده گفت: یکی از اصلی ترین فاکت های که بچه ها (اعضای مجاهدین) در عملیات جاری می خوانند اینست که: «در اینجا حتی چوپانها هم تلفن همراه دارند و ما نداریم؟!». و باید طبق قوانین عملیات جاری خودشان استدلال بیاورند و ثابت کنند که چرا نباید تلفن داشته باشیم! آقای رجوی! مگر نمی گوید: «گوهران بی بدیل» پس از چه می ترسید؟ مگر مژگان پارسایی نمی گفت: «هر مجاهد خلق اگر دریک گوشه از جهان تک و تنها هم افتاده باشد. اومی تواند خودش یک سازمان مجاهدین تشکیل دهد!». بفرمایید این میدان، یک تلفن همراه به هر مجاهد بدهید!

در تشکیلات مجاهدین اگر کسی نماز نخواند، مهم نیست (از وضعیت بسیاری از اعضا خبر دارند که نماز نمی خوانند) این نوع تنظیم رابطه با خدا را، به هر عنوانی و دلیلی از قبیل: کاهلی - خستگی - سست اعتقادی و... از آن می گذرند. اما اگر سرسوزنی در رابطه و پیوندها با رجوی، اشعه ای و اعلامیه دیده شود. و یا حتی با شنیدن نام او، نیش ات باز نشود، قابل بخشش نیست! این مرز سرخ فوق خدایی رجوی را همگان در تشکیلات می دانند؛ و دریافته اند که چگونه «می توان و باید» خود را از شر این چشم های زاع زن در تشکیلات امنیتی راحفظ کرد!

آقای رجوی! شما بی سابقه ترین نوع دیکتاتوری و اختناق و سانسور را در عمارت سراسر فریب در اشرف ولایتی راساخته اید. نه تنها اینترنت و تلفن همراه و امکان تماس و نامه نداشتیم بلکه نام بردن از آنها مترادف بریدگی، خیانت و زندگی طلبی و... قلمداد می شد. شما بعنوان رهبری یک سازمان خجالت نمی کشید که بسیجی های بقول خودتان ساندیس خور، امکان دسترسی به اینترنت را دارند، اما نسل آگاه و پیشتانز ۳۰ سال است که هیچ چیزی از اینترنت نمی دانند؟! از چه می ترسید! همین را بگویید تا همه شما را بشناسند. بحث فقط اینترنت نیست.

دیکتاتوری و سانسور شما به جایی رسیده که حتی به سایت ها خود سازمان هم دسترسی نداریم! سایت مجاهدین هم در کنترل و سانسور کامل است هیچ کدام از اطلاعیه های کمیساریا یا جلسات استماع کنگره و سنای امریکا و کلاً هر خبری که اشارتی به بحث اعزام به کشور ثالث داشته باشد حتی بعد از موشک باران ۷ آبان ۹۴ در سایت مجاهدین درج نمی شود. اما باوقاحت تمام اخبار سرکوب اینترنت توسط رژیم آخوندی جنایتکار را درج می کنید! می بینید دوسوی یک هم سوئی، شما با ارتجاع و دیکتاتوری آخوندی، چگونه بموارات و شانه به شانه هم پیش می روید!.

دروغ های مریم رجوی

در لیبرتی سازمان مزورانه اطلاعیه می دهد که دولت عراق اجازه خرید موبایل و کامپیوتر نمی دهد! یوسف (علی اکبر انباز) به من می گفت: این اطلاعیه برای بستن دهان کمیساریا و یونامی است که می گویند: چرا شما با دنیای خارج قطع ارتباط کرده اید؟ چرا هیچ کدام از نفرت شما موبایل ندارند؟ چرا با خانواده های خودشان تماس نمی گیرند، چرا اینترنت ندارند و...؟، آقای رجوی اگر اطلاعیه شما درست است! پس چرا در آلبانی هیچ کدام از اعضای شما حق ندارند تلفن موبایل داشته باشند! آیا دولت آلبانی مانع است؟ یا مشکل در شما و توتالیتریزم جنون آورتشکیلاتی که حتی شیشه های پنجره اتاقهای یک ساختمان ۸ طبقه را با کاغذ پوشانده، تا چشم اعضای سازمان به زنان در محوطه بیرون نیفتد! برخوردی که با اعضا می کنید واقعاً شرم آور و تحقیرکننده است!



عکس خانه ها مجاهدین در پایگاه مفید در تیرانا منطقه کاشار

اسفناک است که زندانیان سیاسی رژیم ولایت فقیه در این سالها می توانند به خارج ازندان نامه بفرستند. یا زندگی نامه خود در زندان و بازجویی هایشان را بنویسند (مثل سعید ماسوری که از اشرف به داخل رفته دستگیر شده بود). اما در سازمان مجاهدین و اشرف ولیری و آلبانی هیچکس حق نامه و یا تماس و یا اینترنت را نداشت. این جهان توتالیترسیم تنها حافظ رجوی بود. منهای این رجوی نمی توانست اینچنین سه دهه ما را در بی خبری مطلق نگه دارد.

آقای رجوی! به اخبار مندرج در سایت مجاهدین توجه کنید!:

اخبار - مقالات - ایران تاریخ: AM 4:54:36 1394/6/12 اینترنت و ترس از گسترش آگاهی مردم

در عصر ارتباطات دسترسی به اینترنت یکی از شاخصهای حقوق شهروندی در استانداردهای سازمان ملل است. حالا ببینیم رژیم آخوندی در رابطه با دسترسی مردم به اینترنت چی میگوید

البته آخوندها حق دارند که از اینترنت و گسترش آگاهی بترسند، زیرا جلوی چشم خودشان دیدند که جوانان چطور مبارک، دیکتاتور مصر را با قراری فیس بوکی و تجمع در میدان تحریر سرنگون کردند، پادشان نرفته است که توپتر در قیام ۸۸ چقدر به قیام آفرینان کمک کرد که تظاهرات و قیام را شکل بدهند. آخوندها خوب می‌دانند که اینترنت آزاد یعنی وصل شدن جامعه به قشر پیشتاز. چیزی که بیش از هر چیز آخوندها را به وحشت میندازد، به‌خاطر همین هم هست که تا اسم اینترنت می‌آید، به خود می‌لرزند.

اخبار - مقالات - ایران تاریخ: PM 6:41:15 1394/7/8

خبرسناهای موبایلی تهدیدی برای امنیت حاکمیت آخوندی!

در عصر ارتباطات هستیم و در جهانی که به واسطه فن‌آوریهای پیشرفته ارتباطی، دهکده جهانی نام گرفته است. بارها این سؤال مطرح شده است که آیا رژیم آخوندی می‌تواند در برابر این تکنولوژی بایستد و آیا تلاشهایش در این زمینه موفق بوده است؟ یکی از زمینه‌های این تکنولوژی، پیام‌رسانهای موبایلی است. اقدامات کارگزاران رژیم برای کنترل این تکنولوژی قابل‌توجه است. آری، با گذر زمان آخوندها و کارگزارانشان مجبور می‌شوند تا پرده‌های دین‌فروشی و اخلاق‌گرایی آخوندی را کنار بزنند و نیت اصلی خودشان از مسدود کردن و فیلتر کردن اینترنت و شبکه‌های اجتماعی را عیان کنند.

اخبار - مقالات - مقاله تاریخ: PM 3:23:09 1394/6/18

آیا شورای سرکوب فضای مجازی دزدی از رژیم دوا می‌کند

اخبار - مقالات - مقاله تاریخ: AM 8:04:15 1394/6/21

انتقاد و انتقاد از خود در حبص و بیص جنگ‌ها چه در چین توسط مائو و چه ویتنام توسط هوشی مین و یا جاهای دیگر هم بوده تفاوت چنین نظراتی قابل تأمل است:

روی آوری به سرکوب و سانسور بیشتر، چرا؟

اقدام خامنه‌ای آنقدر رسوا و فضاحت‌آور است که بلافاصله سازمان گزارشگران بدون مرز نسبت به آن واکنش نشان داد، و طی بیانیهای دربارہ فرمان جدید خامنه‌ای در مورد شورای عالی فضای مجازی و اینترنت اعلام کرد: «رژیم ایران اینترنت و تبادل داده‌ها را بر روی اینترنت به‌شدت کنترل می‌کند. از شهریورماه در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران، دسترسی به برخی نرم‌افزارها از جمله تلگرام با اخلاص جدی روبه‌رو شده است». این سازمان از شرکتهای اینترنتی نیز خواسته است با سانسور و کنترل سرکوبگرانه رژیم آخوندی مقابله کنند و کاربران ایرانی خود را از کنترل و مراقبتهای این رژیم مطلع سازند.

روی آوری نظام ولایت و در رأس آن ولی فقیه ارتجاع به سرکوب و سانسور، ناشی از بن‌بست این رژیم در تحکیم سلطه فرهنگی‌اش بر جامعه است، وگرنه چنانچه این رژیم مشکلی تحت عنوان رویارویی مردم با فرهنگ ارتجاعی‌اش نداشته باشد، دلیلی ندارد که با این شیوه‌های سرکوبگرانه خودش را در نظر عالم و آدم بی‌آبرو و به قول معروف سکه یک پول کند، تا جایی که گزارشگران بدون مرز از شرکتهای اینترنتی می‌خواهد با سانسور رژیم مقابله کنند.

ضمناً روی آوری رژیم به این حد از سرکوب اجتماعی و سانسور اینترنتی، بیانگر استیصال بیش از حد آن در مقابله با مردم و حرکات رو به افزایش اعتراضی آنهاست که در سطح کشور گسترده شده است.

تاریخ: AM 7:03:07 1394/4/21

چرا ماهواره برای رژیم خطرناکتر از بمب اتم است؟

اخبار - حقوق بشر - سرکوب تاریخ: AM 8:56:45 1390/5/25

گشت هوایی جهت شناسایی خانه‌های دارای ماهواره

اخبار - ایران - قیام و حرکت‌های اعتراضی تاریخ: PM 4:51:13 1394/4/14

تهران - مقابله‌های مردمی با مزدوران رژیم و طرح‌های سرکوبگرانه

اخبار - حقوق بشر - سرکوب تاریخ: PM 2:47:50 1389/4/30

یورش نیروی انتظامی برای جمع‌آوری ماهواره‌ها

اخبار - حقوق بشر - سرکوب تاریخ: PM 3:44:17 1389/3/28

اخطار رژیم آخوندی برای جمع‌آوری بشقاب‌های ماهواره

اخبار - حقوق بشر - سرکوب تاریخ: PM 7:18:50 1389/3/27

ماموران سرکوبگر در قیطره، در شب 22 خرداد اقدام به شکستن ماهواره منازل مردم کردند

اخبار - حقوق بشر - سرکوب تاریخ: AM 6:51:46 1387/2/27

یورش وحشیانه مزدوران بسیجی به منازل مردم در اردبیل

آقای رجوی! شما از عقب مانده ترین کشور به اصطلاح سوسیالیستی با یک دیکتاتور خودشیفته مضحک هم عقب تر و پس مانده تر هستید! اخبار کره شمالی را بخوانید:

کره شمالی: اینترنت در منزوی ترین کشور جهان

استفن اونسی بی بی سی

دسامبر 2014 - 05 دی 1393

کامپیوتر در کشور منزوی مثل کره شمالی که به شبکه جهانی اینترنت وصل نیست به چه دردی می خورد؟ تلفن موبایل هوشمند در این کشور که تمام راه های استفاده هوشمند از موبایل را مسدود کرده به چه کاری می آید؟ و در یک چنین کشوری که به شبکه جهانی اینترنت متصل نیست آیا کسی به دنبال فراگیری برنامه نویسی و ساخت نرم افزارهای کامپیوتر خواهد رفت؟.....

مسئله یک چنین شبکه ای با همه دانش و لذتی که روی شبکه جهانی اینترنت عرضه می شود تفاوت زیادی دارد. یکی از مضامین شبکه اینترنت کره شمالی انعکاس و نشر سخنان رهبر این کشور است. ولی در کنار آن دستور پخت غذا و نکاتی هم در مورد تغذیه منتشر می کند.

علاوه بر این نکات و توصیه هایی هم به زبانهای انگلیسی، کره ای و چینی در مورد تغذیه، سلامتی و کهنسالی منتشر می کند که شبیه و بسایت های سلامتی در هر جای دیگر دنیا است که معمولاً بازدید کننده های زیادی را جلب می کند... از نظر حاکمان کره شمالی شبکه اینترنت داخلی با نشر چنین مطالبی برای مردم کشور کافی است و حکومت هر شکاف باریکی در دیوار سانسور اینترنت جهانی را با تمام قوا مسدود می کند. مشکل همین است. حکومت کره شمالی به هیچ وجه قصد ندارد به مردم آن کشور امکان دهد که با جهان خارجی یک چنین ارتباط فعالی داشته باشند... بیست و پنج سال از فرو ریزی دیوار برلین می گذرد. اکثر اهالی آلمان شرقی سابق می گویند که آرزوی آنها نه مفاهیم مجرد در مورد آزادی و دموکراسی بلکه برخورداری از امکان تماس و شناخت جهان خارج بود.

رهبران کره شمالی از خطرات یک چنین تغییری به خوبی آگاهند. ولی تا چه زمانی می توان تمام شکاف های دیوار سانسور و روزنه های تماس با دنیای خارج را مسدود کرد؟.

انسداد آزادی در مغز ما

آقای رجوی! در دنیایی که ما بودیم، ساعت ها زمان را نشان نمی دادند. ساعت ها، روزها، ماه ها و سالها بحث و نشست های سرسام آور تشکیلاتی، ایدئولوژیک از نظر شما بسیار مهم و ضروری بودند، چیزی که در این تشکیلات مهم نبود وقت و زمان بود! آیا می دانید تلف کردن زمان خود کثی است. و شما برای همین تلف کردن زمان، نشست می گذاشتید؛ همه چیز همه بحث ها صرف موضوع رهبری عقیدتی شما می شد. یک ربع قرن بحث بر سر رهبری عقیدتی و بحث های انقلاب ایدئولوژیک که تمام حرفش و ماده های آن برای وصل به سرچشمه (رهبری عقیدتی) است. و هنوز که هنوز است، اعضا نتوانسته اند به رهبری وصل شوند؟. و علت عدم سرنگونی رژیم نیز همین است. این تمام محتوای صحبت مریم و نشست او در آشرف و لیبرتی و آلبانی است. تمام مشکل اینجاست که اگر شما پس از سه دهه به اعضا بگویید: شما به من وصل شده اید و وصل هستید!، در آن صورت، فلش اتهام عدم سرنگونی رژیم به شما و نظرات و تئوری های شما برمی گردد.

یکی از کادرهای بالای سازمان:

«ما در سازمان، بی سابقه ترین عمارت دیکتاتوری در طول تاریخ را داریم!»

آقای رجوی یکی از مریدان شما بنام دکتر محمد قرانی با بیش از ۳۸ سال حضور در سازمان و بخش تبلیغات و سیمای آزادی که برای شما و مریم هم مدح و ثنا می نویسد و در نشست ها در مقابل شما و مریم شعر می خواند؛ در لیبرتی گفته بود: «ما در سازمان، بی سابقه ترین عمارت دیکتاتوری در طول تاریخ را داریم!» اینها حرفهای من نیست! او هنوز هم در لیبرتی است. هنوز باشما پیوند دارد! و در نشست لایه ما با مریم رجوی هم رابطه ایدئولوژیک برقرار می کرد و در مدح او شعر می نویسد و می خواند! پوسیدگی را می بینید. دیکتاتوری شما از درون مثل موریانه، روح اعضا و تشکیلات را خورده است. آقای رجوی این حرف را کسی زده بود که با محمد قرانی رابطه صمیمی دارد و خودش هم بعنوان دیکتاتوری و سانسور و اختناق شما، جمله محمد قرانی را مثال می آورد. کاش می شد از افراد دیگر هم مثال بزنم...

۱۳۹۲/۳/۲۸

"مرد قیچی بدست" (شبحی در سایه می چرخد)

مرد قیچی بدست

خورشید را

تکه تکه می برید

تا قواره بدیع تن اش سازد

تک تکه ها

تمام خودش شدند

{خورشید " کاغذین " }

روزگار خورشیدی مان - اینچنین گذشت

و ما

گل‌های " بی چاره "

شکر گذار وعده کاغذ !

در گور - اما - بی " گور "

گور بگور شدگانی بودیم ، در ناممکن ها

ممکن !

ما

گل‌های کاغذیم !

در دستان مرد قیچی بدست

لای تیغه مرد قیچی بدست ، ریش ریش

عکسبرگردان خنده بر آفتاب !

نیش - خندمان

در گوشه کاغذ پاره های چر خورده

عریانترین حسیض ابتذال حقیقت ایست

و مضحک ترین واقعیت تلخوار

آنک

مرد قیچی بدست

واژه پُرُو میکند

در جامه حقیقت " خودش "

در دهلیز نظم پادگانی گورها

مرد قیچی بدست

در سیاهی شبستانش

ماه را قیچی می کند

تا چارقدی سرش کند .

نازکترین هلال ماه

لا ی تیغه های بی بردبار

ریز ریزان

محو شد در بوم شب اش
تا چشم نامحرمی
به عبث !
احساسی نیافریند
بر الهه ممنوعه ناز شبان بشر

مرد قیچی بدست
تمامت باغچه را هرس میکرد
گلها - برگها - ساقه ها
تنها
ریشه مدفون در گور
از سلاخی مُمیز قیچی رهاست
تا معنای باغ
نشان بی بری باشد !
تا هر گلی ، برنگ " دیگری " است
نروید
پردازه ای
به غیر او
حرمت همه گلها
در مدار گریز ناپذیر قیچی اند !

مرد قیچی بدست
در آسانسور " بی الف و آی باکلاه " !
از ارتفاع هوا بالا می رفت
تا در خلاء - نفس بکشد
مست از " خود " و اختناق
و بر گره ماه
عکس سیاهی چسباند
تسخیر ماه با پاره عکس خودش

مرد قیچی بدست
خزیده زیر پوست هوا
در پشت هر جنبش قطره

در پشت هر تاللو نور
در پشت هر نفس
در پشت هر دیوار
در لابلای آدمیان
می چرخد
پوزار میکشد
زاغ میزند
لب می بندد
چاک میدرد
شام می گسترده
در تنوره نام و بام خود .

در هیاهوی قیچی
نفس ها
سوزن می زنند
بر چاک چاک سینه ها
مرد قیچی گر
اندام اجتماعی مردم را
انسان را
قواره می کند
به " حیوان "
به " خودش "
به سندان و مرگ
به دار و به زندان .

روزان بی خورشید مان
اینسان گنشت
و ما
گلتهای بی چاره
در این زندان تو در توی
چون زندگانی در گوریم

از کتاب: «قرارمان عشق بود، نه کین!» سیامک نادری

« از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت» حافظ

آقای رجوی! شما متهم نیستید! مجرم هستید! اسم چنین کارهایی جنایت است. شما با استفاده از شرایط خاص عراق، سلطه دیکتاتوری خود را بواسطه تنگنا وتله ایی که در عراق سامان دادید، تاهرکس بخواهد از سازمان خارج شود، باید ۸ سال بدلیل ورود غیرقانونی به عراق، زندانی شود. با چنین کلاشی حقوقی بر علیه اعضا، راه برای ایجاد دیکتاتوری مطلق را آماده کردید. به همین جهت شروع داستان با طلاق بود. اما پایانی براین سلسله زنجیرها وقیدوبند ها هر روزتنگ تر شونده بروح وروان اعضا متصور نبود!

آقای رجوی! چرا تمام اعضای مجاهدین بلا استثنا از سرنگونی صدام خوشحال بودند؟ شما بیشتر از من از دل مجاهدین و اعضا با خبر بودید. خوب می دانید که در دل اعضا چه چیزی وجود دارد! خودتان دو سال قبل از سرنگونی صدام گفتید: «حتی یک نفر از شما نیست که به ذهنش نزده باشد که به خارج برود!» و بحث طعمه، سرکوب همین وضعیت اعضا در درون تشکیلات بود. و به همین دلیل، بی آبرویی آن ارباب و سرکوب عریان در نشست طعمه را با حضور خود و مریم را پذیرفتید!

آقای رجوی!، من در عمل فهمیدم بهترین استدلال در ردّ تئوریهها وتحلیلها شما، استناد به سخنان خودتان است. این تناقض دستگاه سیاسی، تشکیلاتی، خطی وایدنولوژیکی است که شما چیده اید، گریز ناپذیر است. زیرا بر پایه اجبار و جبر بوده واصلاتی نداشت. شما نسلی را که در تاریخ ایران مشابه آن وجود نداشت به قربانگاه دیکتاتوری خود شیفتگی تان بردید. تانسلی نه فدای آرمان، بل فدای نام «رجوی» شود.

بقول چگوارا: «رهبران بی رحم تعویض می شوند تا رهبر دیگری بی رحم شود.»

بخش هفتم: قدرت

«قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق فساد مطلق» لرد آکتون

بازی تاج و تخت

۱) همچنانکه شیوه خمینی بود و چنین می خواست و می کرد، تا از ترس دیو، پناه ببریم به خود دیو - یعنی زیر قبای خودش - زیر رادای گریگ ولایت فقیه، و همه افراد و جریانات را مرعوب اصل « وحدت کلمه » یعنی « وحدت بامن» می نمود. همچنانکه که « قدرت» نتیجه بلا فصل اش فساد است. اینجا (در سازمان) هم می گویند و القاء می کنند: از ترس رجوی و تشکیلات امنیتی آن که روح رابطه مافیایی با درون و بیرون خودش دارد، باید پناه ببریم به خود رجوی، و جیره خوار و ریزه خوار کمک های مالی اودر خارجه باشیم. هراس می پراکنند از دشنام و سیل اتهامات و لجن مال کردن و...، این فرهنگ و منش قدرت است. وای بحال آن پرنده ایی که بالهایش را از یاد برده باشد.

"تن چرانی" ۱۳۹۱/۷/۱۵

گفتا: ریزه خوار من باش، جزئی از تنم

گفتم: بالهایم، راه و نام مرا می سازند

گفتا: همراز و همدل من باش

گفتم: نیاز و رازها می خوانند مرا آنسوی دورها

گفتا: ...

گفتم: زنهار!

آفرینش بالهایم مرا می خوانند

"نه تن چرانی تو!"

تو ریزه خواری و

لانه کرده پساب تن!

شعر از کتاب: «من آبی سرا و - سراب؟!» - سیامک نادری

۲) وقتی برای رهبری، مقوله «قدرت» اصالت تام دارد، دیگر در تشکیلات هیچ اثری از اصول و پرنسپب ارزشهای انسانی و آرمانی و دمکراتیک باقی نمی ماند. و هر چه هست مافیای قدرت است و بس. در پس ایده های مکتب ادعایی صداقت و فدا، رقت انگیزترین فساد لانه کرده.

رجوی خودش بوضوح و به کرات اذعان می کرد: «صنفا می دهیم و سیاسی می گیریم!». مثل داستان دکتر حبیب الله پیمان که رجوی می گفت: «در سال ۵۸ یک کیف حاوی پول (میلیونی) به او داده بود. بعد ها می گفت پیمان دیگر آن پول را برنگرداند؟!». علت این حرف اینست که، پیمان در مسائل سیاسی پیش رو، مواضع او را نپذیرفت و اتفاقاً چون نپذیرفت، باید پول برمی گرداند؟! باج دهی رجوی در سیاست چنین است، البته خودش می گوید: «آن اوایل ما بی منت این پول را دادیم؟!». مثل همه تنظیم رابطه ای که با شوراییها دارد و همچنین با همه ما در تشکیلات سازمان... حتی در آلبانی بقول خودش به بریده ها و زالو ها، تنها به این دلیل که اطلاعاتش را (خیانت و جنایت ها در اشرف و لیبرتی و آلبانی...) را افشاء نکنند، پول پرداخت می کند.

تفاله انقلاب ما، رهبریش بود

۳) انقلاب شهید دارد، زندانی و شکنجه شده هایش را دارد، تبعید و آوارگی دارد، انقلاب بریده و خانن و تفاله هم دارد. همه انقلاب ها همیشه ویلاستنا چنین ضایعاتی هم دارند. اما در مورد خودمان، بدلیل اوج فداکاری و صداقت این نسل که تا کنون هیچ رهبری چنین نسلی پاکبازی در اختیار نداشت. باید تصریح کنم که تفاله انقلاب ما هیچ کس نبود جز رهبریش. رهبری که به جان نیروها و اعضا، به جان عاشقان خودش افتاد. عمق عملکرد کثیف رجوی هم در این موضوع نهفته ست. افراد تشکیلات گوشت دم توپ مطامع رجوی شدند.

به کشتن دادن و ندادن اعضا، براساس منافع و شرایط

۴) همواره در گذشته به هنگام حملات موشکی و خمپاره باران توسط رژیم در تمامی قرارگاه ها، حتی پس از موشک باران برای ساعتها در سنگرمی ماندیم. واصل پراکندگی تا چند روز ادامه داشت. در موشک باران ۴ و ۶ دی سال ۹۰ توسط رژیم و در اسفند ماه دو سه روز پیش از آمدن سری سوم به لیبرتی (۲۹ اسفند ۱۳۹۰)، برخلاف سالهای گذشته، مسئولین سازمان دیگر فرمان ندادند به سنگرها برویم؟! پس از دوحمله موشکی، حتی شب سوم حمله، فرمانده مقرر ما، جواد خراسان در زمان شام به سالن آمد و دید همه دارند شام می خورند، جواد خراسان خندید و گفت: سنگر نرفته اید؟! (با فضای خنده، عملاً اینگونه کار بچه ها را تایید می کرد که در سالن نشسته ایم و اینکه هیچ اهمیتی به دوبار موشک باران نمی دهیم. بعد بطور نمایشی و باخنده، ۵ دقیقه در آرامش تمام به بیرون از سالن رفتیم و دوباره به سالن برگشتیم و شام خوردیم!). (در حالیکه در گذشته همواره غذا خوردن و تجمع در سالن ممنوع می شد و همه در پراکندگی بسر می بردند. و این آماده باش با تجهیزات فردی مثل کلاهخود و ماسک ضد گاز و جعبه شیمیایی و امداد فردی و حضور در سنگر... توسط فرماندهان بشدت اجرا و کنترل می شد و هرگونه سستی در ماندن در سنگر به سختی توبیخ می شدیم). و سازمان پس از هر حمله موشکی ۴ یا ۵ ساعت افراد را در سنگر نگه می داشت. زیر حفظ جان شان اهمیت داشت! اما بهنگام خروج از اشرف به لیبرتی، جان اعضا اهمیت را ندارد! و بلکه برعکس، خودشان هم هیچ سیستم آماده باش و پراکندگی و عدم حضور در سالن غذا خوری را نه تنها اجرا نکردند؟! بلکه نقض آنرا تایید می کنند؟! زیرا چند روز قبل از اعزام سری سوم از اشرف به لیبرتی، منافع سازمان این بود که، نیازمند کشته دادن نیز هستیم. اینکه منافع سازمان چیست که در سری سوم اعزام به لیبرتی چنین برخوردی می کردیم را، باید رجوی پاسخ دهد. نه کس دیگری! چون بعد از هر حمله ای، همیشه او اولین پیام دهنده بود. آیا شیر همیشه بیدار، بعد از این حمله خمپاره ای به اشرف در روزهای پایانی سال ۸۹، خواب بود. یا خود را بخواب زده؟! چرا وقتی به لیبرتی رفتیم. باز در مواقع موشکباران، نه ساعتها، بلکه طبق دستور فرماندهان روزهای متوالی در سنگرمی ماندیم؟!

تفاوت خمپاره و موشک باران قبل از رفتن سری سوم به لیبرتی، در مقطع اسفند سال ۱۳۹۰، با خمپاره و موشک باران قبل از آن و همچنین در دوره صدام و یا خمپاره و موشکباران در لیبرتی، در این بود که اگر نفرات قبل از رفتن به لیبرتی در سری سوم کشته می شدند. به هیچ وجه اهمیتی نداشت زیرا رجوی اعزم به لیبرتی و ترک اشرف را پذیرفته و طبعاً نیازی به پاسخگویی تشکیلاتی و حفظ افراد ندارد. به همین دلیل هم جان شان اهمیت ندارد. همچنین با کشته دادن، می تواند اعزام را به تأخیر بیندازد. سازمان در این موشک باران و اکتشی هم نشان نداد! اما وقتی به لیبرتی رفتیم، بدنبال موشکباران لیبرتی، مثل همیشه همه افراد به سنگر می رفتند و اینکار تا ساعتها ادامه داشت و روزها ی بعد هم پراکندگی و سنگر برقرار بود. زیرا اگر آمار کشته ها در لیبرتی بالا برود، دیگر نمی تواند برای ماندن در عراق و «لیبرتی» و یا کش دادن آن، چه در درون تشکیلات و چه در بیرون، توجهی بر سیاست ماندن در لیبرتی داشته باشد! رجوی خوب می داند چگونه بازی کند! چون همه چیز از منافع شخص خودش چیده می شود. خیلی نیاز به بررسی و تحلیل شرایط ندارد. او غریزی منافع اش را حس می کند. و می فهمد. و عمل می کند. هنوز هیچ کس به چنین عملکردهای رجوی آشنا نشده، باید در درون مناسبات بود تا رجوی را خوب شناخت و دید که چگونه چند کارته بازی می کند. دقیقاً همین مسائل است که باعث می شود رجوی را بشناسیم و از او فاصله بگیریم.

خمینی یکبار به خودش انتقاد کرد، رجوی نه!

۵) خمینی با تمام خمینی بودنش که ننگ بشریت است به خودش انتقاد می کند و جام زهر را می نوشد و به آن اعتراف می کند. اما یک نمونه انتقاد از خود، از این جا شیفته قدرت، محال بود، محال.

در طی این ۳۶ سال یک نمونه بیابید که رجوی از خود انتقاد کرد باشد؟! هرگز نمونه ای یافت نشده! جز فرار به جلو (در بیرون از سازمان بر پیروزی های واهی، شیپور می دمد. و دردرون سازمان، شکست را بگردن نیروها می اندازد.) اگر در طی این سالیان انتقادی هم به خودش کرده!، در زمینه های تشکیلاتی بوده و انتقاد به فرو تتی هایش؟!، انتقاد به مراعات حال دیگران و بزرگ منشی هایش؟!، و کوتاه آمدن در قبال لغزش های دیگران و انتقاد متوجه عملکرد های بخشایشگرانه خودش؟!، این تمامت انتقاد از خود، یک جان فرومایه خودشیفته در پی قدرت است.



۵۲ تن در درگیری های در اشرف کشته می شوند، رجوی «سوره الفتح - آیه ۱» که در فتح مکه برای پیامبر آمده را، بر بالای نماد شهدا قرار می دهد. آنچه مهم است، دمیدن بر شیپور پیروزی است: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا». رجوی از یک سو این کشتار را جنایت جنگی بشمار می آورد و از سوی دیگر آنرا فتوحی بزرگ می نامد؟.

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا.» «ما تو را پیروزی بخشیدیم، [چه] پیروزی درخشانی» سوره ۴۸: الفتح - آیه ۱.

آقای رجوی! تفاوت انتقاد از خود خمینی و شما در چیست؟

شما همیشه به خود انتقاد می کنید که دلیل کوتاه آمده و شدت عمل نشان ندادن در برابر ما در تشکیلات، چنین مسائل و اشکالات در تشکیلات پیش نمی آمد!، مشابه همین انتقادات را هم خمینی به خودش می کند: تاریخ این سخنرانی ۲۶ مرداد ماه سال ۱۳۵۸ هست، یعنی فقط چهار ماه پس از تأسیس به اصطلاح جمهوری اسلامی است: «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و فاسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد. من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز عذر می خواهم، خطای خودمان را عذر می خواهم. خطای خودمان را عذر می خواهم. ما مردم انقلابی نبودیم [این قسمت از فیلم حذف شده: دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژاندارمری ما انقلابی نیست، شهربانی ما انقلابی نیست، پاسداران ما هم انقلابی نیستند، من هم انقلابی نیستم.] اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمی دادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می کردیم، تمام جبهه ها را ممنوع اعلام می کردیم، یک حزب! و آن "حزب الله، حزب مستضعفین! و من توبه می کنم از این اشتباهی که کردم. و من اعلام می کنم به این قشر های فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خودشان ننشینند ما به طور انقلابی با آنها عمل می کنیم.»

از قضا تقی شهرام هم در انتقاد از خود همین رامشکل داشت:

پس از تصمیم نهایی در مرکزیت برای تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان، مجید شریف واقفی که منتقد و معترض به تغییر ایدئولوژی سازمان بود عملاً خط خود را از جریان جدا کرده و خطاب به تقی شهرام می گوید: «تو همه را به تحلیل از خود و انتقاد از خود واداشته ای، اما خودت تا به حال، یکبار هم که شده تحلیل و انتقاد از خود کوچکی نکرده ای، مگر انسان بی عیب و نقص هم، قابل تصور است و اصلاً وجود دارد؟ نکند تو انسان مطلقاً؟»

تقی شهرام پاسخ می‌دهد: « راست می‌گویی من هم باید از خود انتقاد بکنم. بزرگترین انتقاد وارد بر من، پیچیدگی جهان مادی و سادگی ذهن من است.» نقل از ویکی پدیا : انشعاب و تصفیه سازمانی

شریف واقفی کمی بعد در پاسخ به مقاله «پرچم...» می‌نویسد که: «تحولات بنیادی را که شما عنوان می‌کنید، به کمک و تحت اجبار اتوریته سازمانی پیاده شده و شما با سوء استفاده ناصادقانه از مبارزه‌ای که صرفاً در ابعاد «خصلتی» و برای ایجاد فضای مناسب برای کار تئوریک شروع شده بود، آنرا آگاهانه و با یک پیچ ظریف بدون اینکه دیگران را در جریان امور قرار دهید... به‌سوی مبارزه علیه مکتب کشانید.» همچنین وی در جمع افراد مورد اعتمادش گفته بود که: «اینها به صورت جریان و جمع درآمده‌اند و هر فردی که بخواهد درمقابل آنها مقاومت کند بالاجبار شکست خواهد خورد. ما هم باید گروه و جریان خود ایجاد کنیم تا پس از آن بتوانیم از مواضع گروهی خود دفاع کنیم...»

دو خروس در یک کنام



روز اما پایدار نمائند نیز
که خورشید
چراغ گذرگاهِ ظلماتی دیگر است:
بر بامِ ظلمتِ بیمار
آن که کسوف را تکبیر می‌کشد
نوزادی بی‌سر است.

احمد شاملو

۶) رجوی، خمینی را دزد بزرگ انقلاب نامید و از سرقت رهبری انقلاب (از خودش) بعنوان اصلی ترین موضوع جنبش قلمداد می‌کرد. به همین دلیل هم مریم رجوی در اغلب نشست های درون تشکیلاتی می‌گفت: «خمینی رهبری انقلاب مردم ایران را از دست مسعود ربوده است. رهبری انقلاب حق مسعود بود.»

مبارزه ضد امپریالیستی

سقوط رژیم دیکتاتور شاه، اولین گام مهم در مسیر این مبارزه بود

■ آیت الله خمینی در حساس ترین مقطع این مبارزه بعنوان تبلور شرف و آزادی مردم ما لقب امام گرفت.



■ دیکتاتوری ایران، نظام تثبیت کننده منافع امپریالیستها است

طی دو سال اخیر خلق ایران در مسیر طولانی مبارزاتش، یکی از پرشکوه ترین و شکست انگیزترین حماسه های تاریخ خود را بوجود آورد، و بزرگ توفیق به افتخارات قهرمانانه اش افزود. پیروزی فریاد بر سلسل ...

خاطره اس حرکت خویشار هیواره درخشان خواهد ماند و بی تردید برای نسل آینده نیز عظمت آن فرور آفرین.

اما در قلب اس حماسه کمر برده، جبهه پرچمدار و قهرمان آن همچون خورشید تابناک ترازه ستاره میدرخشد.

او که در حساس ترین مقطع تاریخ مبارزات اس سپهر به عنوان پیشوا و تبلور شرف

و آزادی پیغم ما، لایق امام سرعت بر شکوفائی و پیروزی یکسر د حق طلبانه - اما نابرابر - نقش تعیین کننده ای ایفا کرد. و بدین ترتیب شکل تازه ای از درگیری و پیروزی حق بر باطل در تاریخ ثبت شد.

بی تردید برای گستر پیشوائی همچون

امام خمینی عشق و فداکاری ستار شده است. قلب سلیمش انسانیت عمده و تحت ستم بانام او سرود آزادی سرداد. و مرگ اهریمن زمان را نداعی نکرد. نامی که رژیم شاه عاقل با همه قدرت و عظمت ضد خلقی و سرکوبگرانه اش، میخواست فراموش شود. تا آنجا که از حسن و شکسته آزادیگانی که حسرت به این زمانه و یاد او را داشتند، انانی نداشت. اما در زمانه شکست و فریادهای خلق از اعدای وجود آنها همچون غمزه ز رعده دروغهای ایران طغیان میکند و دیگر نه شاه و نه اربابان امپریالیستش امکان خاموشی آبرا بقیه در صفحه ۲

نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

شماره اول - دوشنبه اول مرداد - انتشارات

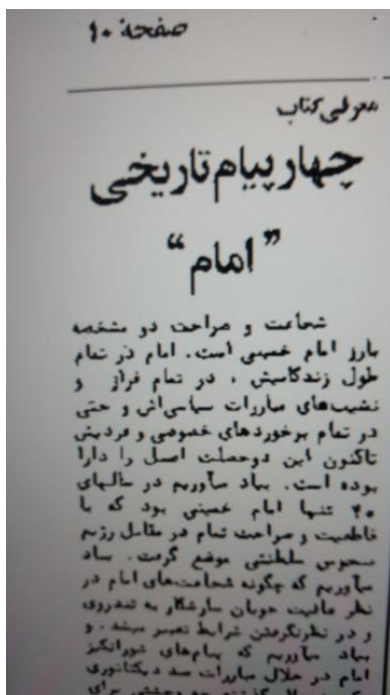


تلگراف مجاهدین خلق به امام خمینی

قم - محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی امام خمینی
بسم الله الرحمن الرحيم

پدر گرامیمان
آنگون که انقلاب رهائی بخش اسلامی و ضد امپریالیستی ایران در مسیر حقیقی مردمی خود مجدداً " اوج گرفته و بر آن است تاریخهای استعماری و آمریکائی شما خائن را ازین برانداخته و راه هرگونه بازگشت را بر آنها سد کند؛
فرزندان مجاهد شما که اکیدا " خواستار ادا مفروضات ضد استعماری شما هستند جانهای ناچیز خود را که کمترین فدیهرهائی این میهن و این خلق و مکتب است بر کف گرفته و آمادگی نثار کردن آنها را با همه توانائی های ناچیز ترسیاسی و نظامی- شان اعلام می دارند.

به انتظار فرمان قاطع امام در ریشه کنی همه بنیادهای امپریالیستی و صهیونیستی
مجاهدین خلق ایران ۵۸/۸/۱۴



این تیریک و صدها نمونه دیگر از این دست مواضع و اطلاعیه ها خود گواهی است که خمینی دزد بزرگ انقلاب و یا به به تعبیرهای متفاوت سرقت نبود. چنین سخنی زمینه سازی برای جا انداختن رهبری خودش که به رهبری عقیدتی منجر شد، خلاصه می شود. چه بخواهیم و چه نخواهیم خمینی رهبر انقلاب ۵۷ بود. اینکه بگوییم در نبود رهبران مجاهدین و زندانی بودن آنها خمینی پیشی گرفت، چنین نبود. ماندلا هم از زندان رهبری مبارزات را بعده داشت! او تنها وزنه ایی بود که در حین زندانی بودنش هم، رژیم آپارتاید با او مذاکره می کرد. مستقل از ماهیت خمینی باید اذعان کرد که رهبری بلامنازع او تردید بردار نیست، همچنانکه خود رجوی در سال ۵۸ به آن اذعان داشت.

همچنانکه گفتیم رجوی تشنه قدرت بود. جنگ رجوی با خمینی داستان «دو خروس در یک گنم» است در تمامیش!

مریم رجوی بارها می گفت: «خمینی شناس تراز رجوی، و رجوی شناس تراز خمینی کسی نبود. زیرا او رقیبش رامی شناخت.» تاجاییکه حرف به رهبری و کسب قدرت توسط رجوی بود، حرف مریم درست است! آنسوی دیگر، خمینی هم پس از سخنرانی رجوی در امجدیه خرداد سال ۵۹ می گفت: «پسر می گوید رهبر منم!» در ادامه صحبت مریم (خمینی شناس تراز رجوی، و رجوی شناس تراز خمینی کسی نبود...) رجوی بلافاصله می گفت: «من اصلاً چنین چیزی در سر نداشتم، به ذهنم هم نمی رسید.» در حالیکه دروغ می گفت، زیرا شعار سازمان این بود: «خلق جهان بداند، مسعود معلم ماست.» رجوی در سال ۵۸ بدلیل رهبری بلامنازع خمینی، نمی توانست شعار دهد: «خلق جهان بداند، مسعود رهبر ماست!» کما اینکه بعدها، چنین شعار جایگزین «معلم» شد.

درست است، دو خروس در یک گنم، هر دو، حرفها و تاکتیک ها و منویات هم را خوب می فهمند!.. و اگر حرف مریم هم درست باشد که رجوی شناس تراز خمینی نبود! پس باید اذعان کند که در واقع تشخیص خمینی هم درست بود که صورت مسئله چیست. در واقع همیشه بهترین حرفها را میشود از سخنان مریم و خود رجوی فهمید که، پس داستان چیست.

حمید اسدیان (کاظم مصطفوی) در سایت مجاهدین شعری سروده است و صحبت بر سر نیمه دیگر ماه است:

اخبار - ادبی - شعر

تاریخ: AM 3:43:56 1394/11/28

هنگام وقوع کجا بودی؟

به یاد برادر مسعود
که یاد یادها است
کاظم مصطفوی

هنگام وقوع کجا بودی؟

من زیر باران می گریستم از شوق،

و در خیابانهای بی‌عابر
می‌دویم به سوی تنهایی...

خورشید شانه‌ام را بوسید
و من ماه نیمه را مثل یک سیب گل‌زده
می‌فشردم میان انگشتهایم
هنگام که نیمه دیگرش گم بود.

...
همچنین مقاله و شعر دیگری از حمید اسدیان:

گزارش

تاریخ: AM 4:40:37 1393/10/29
ماه کنعانی من - حمید اسدیان

ماه کنعانی من! مسند مصر آن تو شد
وقت آن است که بدرود کنی زندان را
«حافظ»

«...ما نیز این سعادت را یافتیم که در مداری قرار بگیریم که «ماه کنعانی» مان را بیشتر و بهتر بشناسیم و با جان و دل برایش بخوانیم:

تو ماه کامل شب بوده‌ای، ای ماه! /.../...»

حمید اسدیان درست می‌گوید!

اگر خمینی (ارتجاع غالب) نیمه ماه بود! رجوی درکسوت (ارتجاع مغلوب)، براستی ماه کامل است! و نیمه دوم و خالی ماه را پوشاند و ارتجاع غالب و مغلوب یکی شدند.

از نظر من خمینی در سال ۵۷ به انقلاب خیانت نکرد! خمینی ذاتش ارتجاع و واپس‌گرایی بود. کسی که به همان ارتجاع و عقاید قرون وسطایی پایبند بود و همین را هم تبلیغ و در جامعه پیاده کرد. بنا بر این نمی‌توان گفت: خمینی به اعتماد مردم خیانت کرد. زیرا خودش با حرفهایش یگانه بود. خیانت را کسی کرد که آرمانش آزادی و جامعه دمکراتیک و رهایی زنان و... جامعه بی‌طبقه توحیدی بود! خمینی که اساساً به این اهداف و شعارها پایبند نبود، بلکه صریحاً هم نفی می‌کرد. «خیانت به اعتماد توده‌ها» در قاموس کسی است که بدلیل کسب قدرت، و خودشیفتگی مهارناپذیرش، آگاهانه سر از اپورتونیزم و نقض اصول غلطید و برپا ساختن زندان و شکنجه و کشتن و سر به نیست کردن اعضای خود پرداخت. این هرگز تبریته خمینی و جنایاتش نیست. بلکه بیان حقیقتی است که سطح دانش و آگاهی جامعه در سال ۵۷ را نشان میداد. اما کسی که خود را نوک پیکان تکامل و یک سازمان انقلابی و موحد یکتا پرست می‌نامید، وقتی پشت پا می‌زند، اسم این خیانت است و خیانت به اعتماد توده‌ها. خمینی و خامنه‌ای و... خائن محسوب نمیشوند. بلکه یک فاشیزم مذهبی که تا مغز استخوان فاسد و جنایتکار هستند.
در این بازار، حمید اسدیان نویرش را نیاورده است:

در سال ۱۹۴۶ اتحادیه نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی چاپلوسی را به اوج می‌رساند و از زبان یکی از مداخلان افسوس می‌خورد:

حیف که نمی‌شود استالین را با کوه و دریا و ماه و خورشید مقایسه نمود. می‌خواهم او را با کوه مقایسه کنم اما، کوه در قله اش ختم می‌شود. با ماه می‌سنجم ولی ماه نیز تنها در شبها می‌تابد و روز پیدا نیست، می‌خواهم با دریا مقایسه اش کنم اما دریا هم در ساحلش پایان می‌پذیرد. با خورشید مقایسه می‌کنم اما خورشید غروب می‌کند و در شب غایب است.

ضرب المثلی همین ماه‌ها را تمسخر و استهزاء می‌گیرد: «میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است».

پوچی اسطوره شدن

۷) در هیچ جنبشی در طول تاریخ، هیچ رهبری تاکنون خون شهدا و رنج شکنج اش را بنام خودش مصادره نکرده. حتی پیامبران و انمه و اولیا هم، برغم شأن و مرتبت شان، وارد چنین مقوله‌ای نشده‌اند! مریم رجوی می‌گوید: «این خونها فقط متعلق به رجوی و نام اوست. این شهدا بخاطر مسعود بالای دار رفتند. این شهدای ربطی به شما ندارد، هرکسی خانواده شهید است برادر شهید است، ربطی به آنها ندارد، آنها با مسعود پیوند داشتند... صاحب این خونها مسعود است.» و این به شعار هم تبدیل می‌شود (خون شهیدانمان - رنج اسیرانمان - در تو گره می‌خورد - رجوی قهرمان!...) همه مدال‌ها و قهرمانی‌ها نصیب او می‌شود.

همچنین شعار «ایران رجوی - رجوی ایران؟!» نشانگر عریانترین روح این جاه‌منحط خود شیفته است و یاد آور شعار «آلمان هیتلر - هیتلر آلمان»، «یک آلمان - یک هیتلر!». کما اینکه در ایران از سال ۵۸ شعار «خلق جهان بداند - مسعود معلم ماست» هم نمایی از همین قدرت طلبی است. زیرا در آغاز کار نمی‌توانست بگوید مسعود «رهبر» ماست! تا تضاد با خمینی را تشدید نکند. کما اینکه این شعار بعدها بجای «معلم» به «رهبر» تغییر کرد.

از سخنگوی مجاهدین بودن در سال ۵۷، با استفاده از همین خون ورنجها... خودش را تبدیل کرد به رهبر عقیدتی.

تمام تصفیه های مرکزی (پرویز یعقوبی و علی زرکش و حذف دفتر سیاسی و تبدیل آنها به عناصر هیأت اجرایی) هم در همین چارچوب معنا و مفهوم می یابد.

بدست گرفتن توأمان اهرمهای قدرت در هر سه نهاد: رهبری عقیدتی! - مسئول شورای ملی مقاومت! - فرمانده کل ارتش آزادیبخش!، بیش از ۳۰ سال، بدون هیچ تغییر و تحولی در این مصادر.

۸) لغو تمامی اصول و چارچوبهای پیشین تشکیلاتی تدوین شده که بمثابة عالیترین ثمرات مبارزات انقلابیون در سراسر جهان بوده، و استفاده از الگوی «جمع» (با این توضیح که جمع خصلت رهبری دارد. و در واقع جمع در اختیار رهبری است) بعنوان ابزار تشکیلاتی برای سرکوب افراد همان جمع! تا بدین شکل با عنصر «جمع»، سرکوب را توجیه و تئوریزه و مشروع کرده، و آنرا تصمیم جمعی و نه تصمیم و اقدام خودش قلمداد کند. به همان سبک و شیوه توجیه شرعی آخوندها!

۹) تعریف اسلام و انقلابی بودن با شاخص «انقلاب ایندولوژیک»، همچون مریم (همه چیز فدای رهبری عقیدتی) بعنوان تنها شاخص یگانگی و محرمت؟!، منهای یگانگی با مردم!، بزبان ساده مبنای اصول و ارزش «خودش» است. و شکرگزاری همه نیروها به این نعمت را هیافتگی به درگاه رهبری (رجوی)!

۱۰) عدم پاسخگویی رهبری به مردم و تشکیلات و... رجوی تنها به خدا پاسخگو است؟! یعنی در قرن بیست یکم، یک رابطه یکطرفه؟ در حالیکه خودش قرن بیستم را عصر کبیر آگاهی می دانست! و بعثت پیامبران را ناشی از شرایط آن دروان که ویژگی اش ناآگاهی بود، عنوان می کرد! اما در قرن بیست و یکم نیاز به رهبری عقیدتی لازمه مبارزه و یگانگی است؟! یگانگی هم عطف به خودش مصادره شده است. به عبارتی تمام وزن، اعتبار، اصالت و مشروعیت آحاد مردم یکطرف، و رهبری هم در طرف دیگر، اصالت با رهبری عقیدتی (رجوی) است.

به همین دلیل می گوید: «خون و نفس تان مال من است!»، به همین دلیل می گوید: «از همسرانتان طلاق بگیرید و به رهبری من چنگ زنید.»، هدف روشن و واضح و آشکار همین است که به او چنگ بزنیم. فقط همین وبس.

به همین دلیل خودش (رجوی) در سال ۸۸ هم در نشست ها، شعاری را بر زبانها انداخت و از نفرات پشت میکروفون می خواست همین جمله را بگویند: «مجاهد هستم - مجاهد می مانم - مجاهد می میرم.» هرکس می گفت مجاهد هستم!، ناقص بود! هرکس می گفت مجاهد هستم و مجاهد می مانم!، باز ناقص بود! (تاکی و تا چه زمانی مجاهد می مانم معلوم نیست!) باید می گفت: «مجاهد هستم و مجاهد می مانم، مجاهد می میرم!، این سه ترتیب جمله ها، برای هر فرد تفکیک ناپذیر می شدند. زیرا هر تفکیکی خالی در خودش داشت. از نظر رجوی عضو سازمان شدن، یعنی تا لحظه مرگ در سازمان ماندن!، و برخلاف همه روش و سنت های موجود در احزاب و گروهها در طول تاریخ، جدا شدن از سازمان، مترادف تهمت و افترا و لجن مال شدن توسط سازمان است. و این بدعتی در تاریخ احزاب سیاسی است. ما تنها با یک جاه و جان شیفته خود، و اپورتونیست منحنی روبرو هستیم که اصالت جهان و هستی را در رهبری خاص الخاص عقیدتی خودش خلاصه کرده وبس. کاش فرصت بحث و بررسی وجود داشت براستی نمی دانیم از کجا شروع کنیم و چه چیزی را بگوئیم، از ابعاد و گستره چنین ایندولوژی سربرون آورده از انحطاط، و سوء استفاده از ارزشها و خونها و اعتماد بی نظیری که زیرپایش قربانی شد.

اینک پس از دو سال که از تحریر مطالب فوق می گذرد، سال ۹۶ در آلبانی عضویت بازگشت ناپذیر را به اعضا ابلاغ می کند! و من هم همین را به سطور فوق اضافه کردم.

ابلاغیه عضویت بازگشت ناپذیر:

مشی من سرنگونی است - کارزار شماره ۱۰
عیدنامه سرنگونی و اعلام عضویت بازگشت ناپذیر

درخواست انتقال به فرارگاه اشرف ۳

- ۱- مؤسسان چهارم ارتش آزادیبخش ملی و سازمان مجاهدین خلق ایران در داخل و خارج میهن اسیر در گیر دار کارزارهای پیاپی سرنگونی رژیم پلید ولایت فقیه و فراهم کردن اسباب کار در جمیع جهات هستند.
- ۲- با تعظیم به یاران جاودانه و شهیدم در اشرف و لیبرتی و در زندانهای خمینی، مرام من مجاهد ماندن و مجاهد مردن و مشی من سرنگونی است. کسی که از جهاد و مجاهدت در راه خدا و خلق می گویرد و پشت می کند، خشم خدا را برمی انگیزد و به خاطر این گناه کبیره، جهنم جایگاه اوست فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ كَسَانِي كَمَا سَوَّكَ جَلَالَهُ رَا زِيْرًا يَبْغُذَارُنْدُ مَصْدَقُ «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» و در خور لعنت و بدفرجام هستند اُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
- ۳- از جانب سازمان و ارتش آزادیبخش یکبار دیگر با من اتمام حجت شد که اگر بر سوگندها و عهد و پیمان و اتمام حجت های قبلی خود، پایدار و وفادار نبوده و اهل کارزار سرنگونی نیستیم به دلیل زندگی شخصی خود بروم. اما هیئات منالذله که من به ایور تونیسیم بورژوازی تسلیم شوم، سوگند جلاله را زیر پا بگذارم و خمینی در گورش به خیانت من قهقهه بزند.
- ۴- هیئات که من برای جان بدر بردن و برای زندگی ننگین بر روی رود خون شهیدان پس از قتل عام یاران و همستگران به خارجه و به محل امن آمده باشم و هیئات که از مبارزه انقلابی بریده و در ایدئولوژی جنسیت و فردیت فروبرنده مغلوب و مردار شوم.
- ۵- در مرحله تدارک برای سرنگونی، وظیفه آرمانی و انقلابی و میهنی ما آمادگی و آماده سازی همه جانبه برای انتقال به خاک میهن اسیر است.
- ۶- جهاد اکبر به معنی مبارزه و انقلاب مستمر ایدئولوژیکی علیه ارتجاع و بورژوازی ضدانقلابی با بیان صادقانه و شاخص قرار دادن "سلطان نصیر جمعی" ضرورت سرنگونی و پیروزی و اعتلاء مجاهدین در این شرایط تاریخی است.
- ۷- بر تعهدات خاص کارزار سرنگونی در رابطه با شخص خودم برای فاتح شدن در جنگ هزار اشرف تأکید میکنم.
- ۸- به همه ضوابط اطلاعاتی و امنیتی در جمیع جهات پایبند هستم تا دشمن امکان سوءاستفاده و نفوذ نداشته باشد. برای امنیت جمعی و درهم کوبیدن و خنثی کردن ترفندها و توطئه های اطلاعات آخوندی در همه زمینها با تمام قوا تلاش میکنم.
- ۹- در مسیر سرنگونی وظیفه خود میدانم تمام وقت و انرژی و توان خود را در نبرد مقدس آزادیبخش متمرکز و نثار کنم.
- ۱۰- به نشانه اعلام عضویت بازگشت ناپذیر در سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران درخواست انتقال به اشرف ۳ را دارم. مرگ بر اصل ولایت فقیه - زنده باد آزادی پیش به سوی سرنگونی دشمن ضدبشری

نام و نام خانوادگی - امضا

سادآوری: آموزشهای تئوریک لازم برای عضویت در سازمان را میگذرانم و امتحان خواهم داد. همچنین حداقل تحصیلات کلاسیک برای عضویت دبلم است که برای آن هم تلاش می کنم. امضا

به همین دلیل رجوی انتقاد پذیر نیست! انتقاد به او، ولودر ذهن ما هم که باشد، کفرورزیدن به خدا (رهبری) محسوب می شود. به همین دلیل است که با هر منتقدی بعنوان مزدور رژیم آخوندی مقابله می کند. تا هیچ کس به این حریم مقدس رهبری وارد نشود. حریم رهبر واژه من نیست. در تشکیلات سازمان جاری کرده اند.

ترانه مجاهد بمانم مجاهد بمیرم! در یوتیوب، همین معنا را دارد:

WMV. ترانه مجاهد بمانم مجاهد بمیرم

۱۱) نه تنها درسازمان، بلکه در شورای ملی مقاومت هم داستان همین است. علت اینکه با آقایان کریم قصیم ومحمد رضا روحانی واسماعیل وفا یغمایی و...، بمتابه دشمن برخورد می شود، ناشی از چیست ؟ این به معنی نقض اصول وارزشها... و پشت پا زدن آنها به مبارزه نیست! این به معنی مرزبندی قاطع و بی شکاف با رژیم و دشمن نیست! بلکه حکایت آزمائشی در پشت پرده سازمان و رجوی در عراق واشرف دارد، که اگر از پس پرده برون افتد، نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان.

به همین دلیل است که رجوی یکبار هم از خود انتقاد نکرده و نمی کند! یک بار رجوی در نشستی صراحتاً اعلام کرد: «اگر ما مجاهدین مثلاً بخواهیم بگوئیم که در فلان سرفصل خطا کرده ایم؛ آنوقت مجبوریم قدمهای دیگری را هم به عقب برداریم!»

من قبلاً گفتم بهترین استدلال در قبال رد نظرات وسخنان رجوی، مراجعه به سخنان خود اوست. زیرا رجوی برغم هوشیاری سیاسی، یک اشتباه اساسی هم داشت، اگر چه این اشتباه گریزناپذیر است. اما اودر جمع اعضا ودر نشست های عمومی سخنانی گفته است که نقض حرفهای پیشین او است. از طرف دیگر درون تشکیلات برای سخنان او دروغ سنج نمی گذاشتند! بدلیل اعتماد به رهبری وعاطفی که بدلیل خون همزمان وسالها مبارزه ودر کنار هم بودن، واز طرفی بدلیل سرکوبی که در تشکیلات وجود داشت. و رجوی هم برغم هوشیاری ومگار بودنش، زیاد حرف میزد. در نتیجه اگر حرفهایش را کنار هم بگذاری، تمام سناریوی این یک ربع قرن شیدایی وشارلاتانیسم سیاسی برملا می شود. چیزی که در ذهن ما نمی توانست شکل بگیرد. زیرا ما به سازمان ورهبری ایمان داشتیم. اما نفرات جدیدالورود خیلی باز مسائل را می گفتند. ما هم بدلیل اعتماد وهم بعد ها بدلیل سرکوب، والتهایه فرستادن به زندان ابوغریب و تبادل شدن با اسرای جنگی عراق توسط صدام ویا بردن لب مرز وفرستان نزد رژیم، بدلیل حرمت وهویت مان نمی توانستیم بر زبان بیا وریم. درسازمان هر چه رده وسابقه بیشتر باشند. سرکوب ولجن مال کردن افراد... تصاعدی بالا می رود. ما پوچی اسطوره شدن و ضربات چنین خاستگاهی را تمام وکمال حس کرده، دیده ایم.

مرز سرخ استراتژیک رجوی

دیگی که برای من نجوشد، بگذار سر سگ در آن بجوشد!

۱۲) هدف از عملیات فروغ جاویدان آنطور که رجوی می گفت: پیش گرفتن از راه حل ارتجاعی استعماری بود، یعنی بورژوا رفرمیست ها، (همان ملی مذهبی های داخل کشور و بورژوازی خارج کشور). در واقع اگر چه رجوی می گفت: نه شاه و نه شیخ، اما این طیفی بود که همه را در برمی گرفت. از نظر رجوی، بین حق وباطل (رجوی وخمینی) هیچ راه میانه ای وجود ندارد. درحالیکه بر فرض اگر ملی مذهبی ها یا بورژوا رفرمیست برسراکامی آمد، خیلی بهتر از این سالهای نکبت سیاهی است که تحت حاکمیت ولایت فقیه است. چه برای مردم وچه برای رجوی، که امکان فعالیت نیم بندی همچون سالهای ۶۰ تا ۶۸ داشت، مثل دولت کرنسکی در شوروی ۱۹۱۷. اما رجوی، بطور مطلق، خودش رامی خواهد واین مرز سرخ استراتژیک اوست که هیچ نیرویی به حاکمیت نرسد، الا مجاهدین. کیست که نداند وضعیت زمان شاه به هیچ وجه قابل مقایسه با رژیم خمینی برای مردم نبود ونیست، مردم اکنون در چه تیره بختی بسر می برند. رجوی کاری با خواست ومنافع مردم ندارد. مردمی که چه درست وچه غلط، بین بدوبتر (روحانی ورئیس) به بد رأی می دهند! آیا اگر ملی مذهبی ها حق انتخاب کاندید شدن داشته باشند، مردم به روحانی رأی می دهند؟! خاستگاه قدرت راه به خیانت به منافع مردم می برد آنچنانکه برد.

اما اصل موضوع این است که صحبت بر سر «راه حل ارتجاعی استعماری بود، یعنی بورژوا رفرمیست ها» نبود، این توجیهی بود برای شکست فروغ جاویدان وعملیات سرنگونی در مرداد ۱۳۶۷. این توجیه نه قبل از عملیات، زائیده پس از عملیات بود.

نامه نگاری رجوی به ولی فقیه وخبرگان نظام

۱۳) چرا رجوی به رفسنجانی وخامنه ایی نامه نوشت؟

اینجا هم مثل دوردوم خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۸۰، وترس وحشت از روی کار آمدن باند دیگر رژیم! زیرا حاکمیت باند غالب رژیم(خامنه ایی) بسود رجوی است. ومی تواند در عرصه بین المللی روی ضدیت بین المللی با باند محافظه کار، در زمینه های مختلف... با آنها مانور بدهد. همانطور که در دوردوم انتخابات، با ارسال تیم های عملیاتی از عراق برای خمپاره زنی در داخل، خامنه ایی را به نقطه ایی برساند که خاتمی را حذف کند. در آن روزها سازمان می گفت: «اینکه خاتمی به دور دوم انتخابات نرسد، برای ما (سازمان) «بود ونبود» است.» چون مانور خاتمی خیلی ها را فریب داده وفضا را برای سازمان بسته است.

به همین دلیل رجوی در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ به خامنه ای ورفسنجانی پیام ارسال کرد. رجوی در پیام می گوید: «رفسنجانی باید پیرانه سر ترس را کمی کنار بگذارد و بلادرنگ برای انتخابات ریاست جمهوری رژیم ثبت نام کند». و خطاب به خامنه ای نیز توصیه می کند «باید راه ریاست جمهوری رفسنجانی را هموار کند و به تقسیم قدرت با او تن بدهد».

بدین شکل، در واقع به ولی فقیه پیام می دهد که، اگر رفسنجانی راحذف نکنی!، سرنوشتی جز تن دادن به تقسیم قدرت با باند دیگر به سردمداری رفسنجانی (همان خواص بی بصیرت مورد خطاب خامنه ایی) نداری!. زیرا رفسنجانی اهل زدوبند با «امریکا» و اروپا است. و چنین شرایطی) تلقی رفرم و اصلاح طلبی رژیم، ویا برای مشروع نمودن رابطه اقتصادی) عرصه را برای فعالیت سازمان می بندد. و دیگر هیچ گونه زمینه ایی برای فعالیت بین المللی و طرح سرنگونی رژیم نداشته و عرضه تنها آلترناتیو دمکراتیک و بازوی مسلح آن، ارتش آزادیبخش، محلی از اعراب ندارد. و این به معنی سوختن استراتژی رجوی است. به همین دلیل در سال ۸۰ هم گفته می شد که بحث دور دوم خاتمی «بود نبود» سازمان است(بحث های درون تشکیلاتی سازمان). همچنانکه سید المحدثین در آن روزها که سخنانش در نشریه مجاهد هم چاپ شده بود، در بیان مواضع بیرونی این «بود و نبود» گفته بود: «نوعی از تعیین تکلیف». اگر چه مسئولین سازمان در تشکیلات، درباره این پیام بصورت گرد و کلی پاسخ می دادند که این پیام، کار روی فعال کردن تضادهای آنهاست!. اما مهم این است که فهمید، فعال کردن تضادها، به نفع کدام باند رژیم؟! ما (سازمان) همواره می خواهیم که باندولی فقیه، تمام حاکمیت را یکدست در دست بگیرد. در این مسیر که سقف آن، احتمال جرقه و جنگ (ایران - عراق) و جنگ(امریکا - رژیم) در چشم انداز قرار می گیرد. و رجوی در مورد جنگ می گفت: «تغاری بشکنند ماستی بریزد، جهان گردد به کام کاسه لیسان». تمام استراتژی رجوی روی این شق سوار بود. و کف آن، این است که سازمان تحت فشار بین المللی برای برقراری رابطه با رژیم قرار نمی گیرد. در واقع طرف اصلی نامه، خامنه ایست!. و نام رفسنجانی برای ایزگم کنی آمده است. تا کمتر گزک به دست منتقدین بدهد. به همین دلیل رجوی، نامه نگاری به خامنه ای ورفسنجانی را بی مرزی با رژیم نمی داند!.

باز به همین دلیل در ۲۰ تیر ۱۳۸۸ پیامی به «مجلس خبرگان رهبری» به آنها «اندرز و پیشنهادی» می دهد. واقعیت اینستکه رجوی از یکطرف شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» می دهد. و از طرف دیگر، به نزه خراهای خبرگان! «ولایت فقیه»، اندرز و پیشنهاد می فرستد؟

نامه با آیه از قران « و السلام علی من اتبع الهدی» سوره طه، آیه ۴۷ آغاز می شود.(و درود بر آنکس که از راه راست، پیروی نماید).

و سپس با تقدیم «سلام» به مجلس «خرمهره گان» رهبری!. ردیف قاتلان و جنایتکاران و پیرکفتاران خون آشام نظام!. گویی که، این رجوی نبود که آنها را «خصم اسلام و خصم قرآن و خصم خدا ، دشمن ترین دشمن خدا و خلق خطاب می کرد»؟.

خرمهره گان رهبری تک به تک در طی این ۴دهه از آمرین و عاملین شکنجه و اعدام مجاهدین و مبارزین بودند





بله آقای رجوی! شما واقعاً درست گفته بودید: «سیاست بازار خرمردن‌دیده، بازار حروم زادگیه، بازار دوزو کلکه، بازار حقه است.»

جدای از استدلال‌های فوق، از آنجا که سازمان و ارتش آرایبخش و رجوی در قیام سال ۸۸، در پایین (مردم) هیچ اثر، نقش و جایگاهی در تظاهرات و قیام نداشت. بدینوسیله با این نامه می‌خواست از بالا (رهبری) نقش و اثری از جایگاه خود در قیام را بارز و به ثبت برساند. در چنین حسی می‌خواهد نشان دهد که طرف اصلی در معامله ایی رجوی است، و یاد دوران طلایی خود در سالهای ۵۸ تا ۶۰ القا می‌کند، و خود را همیشه در این سطح و بعنوان متناظر خمینی محسوب می‌کند. و سعی می‌کند با مخاطب قراردادن بالا (نامه نگاری)، خود را طرف اصلی مقاومت نشان دهد.

وقتی رجوی به خامنه ایی و رفسنجانی و مجلس خبرگان رهبری نامه می‌فرستد و از خود بعنوان حقیر یاد می‌کند؟، چرا مردم ایران که روزانه چنگ در چنگ با رژیم آخوندی هستند، نخواهند بین تضادهای رژیم بازی کنند؟. همانگونه که در شکاف ۸۸ وارد شده و به صحنه آمدند؟. جایی که رهبری عقیدتی خود چنین نامه ایی می‌نویسد. چطور می‌توان انتظار داشت مردم در انتخابات بین بد و بدتر، همان را تست نکنند؟. اگر چه نظر شخصی من تحریم انتخابات بود، اما هرگز به مردمی که رأی دادند و اژه خیانت را بکار نمی‌برم. زیرا اساساً صفت خیانت در رابطه با مردم بکار نمی‌رود. اما خیانت رامی‌توان به یک حزب، سازمان و فرد را اطلاق کرد. در ضمن مردم نه به خامنه ایی و مجلس خبرگان، بلکه رو در روی آنها، به روحانی رأی دادند و روحانی را کشیدند به نقطه ایی از تناقض و پارادوکس که برای انتخاب شدن، همان شعارهای مردم جان به لب رسیده از چهار دهه قتل و جنایت و... را سردهد!

پشت پرده نامه نگاری به رضا پهلوی

در همین زمینه، پیام رجوی در زمستان سال ۸۸ به رضا پهلوی نیز، همین معنا و مفهوم را دارد. در واقع پیام رجوی به رضا پهلوی نیست. مخاطب اصلی امریکاست، که از طرف رجوی برغم مباران و گذشته‌ها و مجروحین و خلع سلاح و محاصره فرارگاه و بازداشت تا تعیین تکلیف موقعیت مان در عراق! و برغم اینکه تا روزهای پایانی حاکمیت صدام رجوی یک سیدالرنیس (صدام) می‌گفت و ده سیدالرنیس از دهانش می‌ریخت! اما هنوز صدام دستگیر و اعدام نشده، رجوی پیشاپیش یک لگدی به قبری که هنوز در آن جا نگرفته بود، او انداخت. در همان اولین نشست با تلطیف بیان، امریکا را «صاحبخانه جدید» معرفی کرد؟! تا بدینوسیله زمینه‌های حضور ما در عراق بلحاظ استراتژیکی تداوم داشته باشد.



واکنش اعضای سازمان به این پیام در هم ریختن و گریه کردن بدلیل پیشنهاد رجوی به رضا پهلوی بود و اینکه برای همیشه از رهبری کنار خواهد رفت... سپس رجوی اهداف نامه اش را در نشست اشرف توضیح داد و همه مطمئن شدند که اینکار سیاسی بوده، و به هیچ وجه به واقعیت نخواهد پیوست. اما واقعیت چیست؟ بهترین واقعیت همیشه بیان خود رجوی است. او رضا پهلوی را «نیم پهلوی»، و با لحن تمسخر با کسر ب «پچه شاه» یا «طوله شاه» نام می برد. ویا بهنگام عصبان بودن او را «کُرِه خر» خطاب می کرد... همین اشارت کافیت، تا مخاطب اصلی پیام به رضا پهلوی فهمیده شود.

رجوی در سال ۹۲ در لیبی

برای اولین بار خودش پرده از رابطه با امریکا برای سرنگونی رژیم برداشت



ژنرال دیوید پترائوس

۱۴ سال ۹۲ در لیبی رجوی برای اولین بار خودش پرده از رابطه با امریکا برای سرنگونی رژیم برداشت و قسمتی از مسائل پشت پرده را گفت: «امریکایی ها به ما گفتند شما چه طرح و برنامه ای برای سرنگونی رژیم ایران دارید؟ وازما خواستند که طرح سرنگونی را به آنها بدهیم و ما هم طرحی که داشتیم را به آنها دادیم. وزارت دفاع (پنتاگون) و ژنرال دیوید پترائوس (فرماندهی کل نیروهای امریکا در خاورمیانه و شرق افریقا و آسیای مرکزی) موافق رابطه با ما برای سرنگونی رژیم بودند. ما طرحمان را به پترائوس دادیم و او پنتاگون از ما حمایت می کردند و خواستار همکاری با ما برای سرنگونی رژیم بودند. اما پس از چند ماه این طرح از طرف دولت امریکا و وزارت خارجه که جناح دیگر در دولت بودند رد شد، زیرا موافق حمله و سرنگونی نبودند. اگر لازم باشد من روزی اینها را افشا خواهم کرد تا همه بدانند!». اگرچه رجوی در سال ۹۲ در حوض استیصال می خواست چنین فضایی ایجاد کند که حتی در سطح دولت امریکا هم از او طرح سرنگونی و همکاری مشترک خواسته است. اما این از اصل داستان و حقیقت فوق چیزی نمی کاهد. همچنانکه در صحنه تشکیلاتی ما تبعات این طرح و پیشنهاد همکاری برای سرنگونی را می دیدیم اما اصل داستان و مسائل پشت پرده را نمی دانستیم. من پیشنهاد می کنم همانطور که گفته بود این مسئله را افشا کند! آیا باید صبر کنیم تا دولت امریکا پس از ۶۰ سال چنین اسنادی را در اختیار عموم بگذارد؟ در ادامه کتاب در فصل بعد به دامنه مسائلی که این طرح داشت و کاربرد استفاده مزدور عراقی ورژه نمایش قدرت در اشرف و... کشید، خواهم پرداخت.

کما اینک اکنون نیز با آمدن ترامپ، رجوی روی همین بخت، سرمایه گذاری کرده است. از نظر رجوی اگر امکان هرگونه سرنگونی یا سقوط رژیم ولایت فقیه در کوتاه مدت ممکن بود، و از طرفی پایگاه اجتماعی داشت، نیازی به آویختن به استراتژی کسب قدرت از طریق بالا (امریکا) نبود. رجوی پایین (مردم) را از دست داد. مردمی که از حاکمیت آخوندی بیزارند. اما بدیلی همچون سازمان و رجوی را نیز نمی خواهند. در حالیکه همین مردم از نظر من در سال ۶۷ به هر کسی که به حاکمیت می رسید تن می دادند. اما اپورتونیسیم و نقض اصول و خیانت به اعتماد توده ها، این نظر و خواستگاه را تغییر داد. محسن نیکنامی (کمال) از فرماندهان ارشد مجاهدین بصراحت درباره قیام ۸۸ می گفت: «بسیاری از این مردم با ما نیستند! (نمی توانست بیشتر از این آمار را بالا ببرد. ولی در همین حد هم، همین اشارت کافیت)».

تازمانیکه به اروپا نیامده بودم و هنوز ۳ سال در آلبانی بودم. برغم آنچکه به من می گفتند، هرگز به میزان تنفیری که مردم از سازمان مجاهدین دارند با ورنداشتم. تا اینکه به چشم دیدم و احساس کردم. شرم و لعنت بر رجوی که یک سازمان نسبتاً انقلابی و دارای پایگاه وسیع اجتماعی را به یک سازمان منفرتبديل کرد. یکروزی ما افتخار می کردیم که در سازمان مجاهدین هستیم! اکنون باید در همین آلمان این مسئله را پنهان کنیم؟ و من بدلیل اینکه رو در روی خیانت رجوی ایستاده ام. نمی توانستم این را در آلمان پنهان کنم و در هر کجا علنی از سازمان تبری جسته و آن را حقایق را افشا می کردم.

توضیح اینکه پترائوس در سال ۲۰۱۱ میلادی به ریاست سازمان سیا منصوب شد و پس از ۱۴ ماه هدایت سازمان سیا، در نوامبر سال ۲۰۱۲ میلادی به دلیل «خیانت به همسرش و قضاوت ضعیف در این زمینه» از مقامش استعفا کرد.

خط موازی با امریک، و آویختن به آنها، هم اینک نیزاصلی ترین استراتژی رجوی برای سرنگونی است و بویژه با آمدن ترامپ.



دیدار جان مک کین از آلبانی

جامعه بسته و موافقاتش (شورای رهبری و بناد تبهکار رجوی)

۱۵) چرا رهبری عقیدتی سازمان و مسئول شورا و بقول خودش فرماندهی کل ارتش آزادیبخش سرجمع در اختیار خودش است مگر می شود سه مسئولیت مختلف را با هم انجام داد؟.

هریک از این سه جایگاه و مسئولیت، اگر به فرد دیگری سپرده شود؛ به این معنی است که آن فرد هم سطح رجوی است. و در این صورت سطح او پایین کشیده می شود! گویی دیگران هم می توانند در سطح و جایگاه او مسئولیت داشته باشند! به همین دلیل اولین ویژگی «شورای رهبری» برخلاف نامشان این است که اساساً از خودشان هیچ چیزی ندارند!، و فقط تابع نظر رهبری هستند! همچنانکه فهیمه اروانی در مراسم انتصاب خود به همدیفی، مهرماه ۱۳۷۰ می گوید: «من در اینجا در برابر خود. مریم و تک تک شما و در برابر رهبر عقیدتی مان برادر مسعود و در مقابل کلام الله مجیداً کید می کنم به واقع از خودم چیزی نداشته و ندارم.»

در اینجاست که صفت رهبری، در شورای رهبری زنان تهی و بی محتوایی اش مشخص می شود. اگر رهبری، شورایی است. پس مطلق العنان تابع نظر رهبری رجوی بودن چیست؟ این ساختار فقط برای اعمال هژمونی رهبری توسط زنان که هیچ چیزی از خودشان ندارند، برای سایر مردان است. به این شکل سه جایه خوری می کند. از طرفی سس بالا آوردن و ارتقاء زنان و اعطای هژمونی آنها بر مردان را به نمایش می گذارد. دوم اینکه یک فاصله دیگر از مردان با خودش ایجاد می کند. که همه آنها بلا استثناء زیر دست زنان هستند. زنان هم تماماً تابع نظر رهبری! سوم اینکه همه را تحت مسئولیت همین زنان قرار می دهد و با سس آزادی و برابری حقوق زنان، سیستم سرکوبش را آییندی می کند و هر نظر مخالفی را با مارک و تهمت ضد آزادی و هژمونی زنان!، و بعنوان نرینه وحشی متجاوز (برادران مجاهد) را سرکوب می کند.

سناریوهای رجوی همیشه چند وجهی است و تنوریزه شده برای اقناع سیاسی تشکیلاتی و ایدئولوژیک، که گریز از آن در تشکیلات برای اعضا، بمعنای محاکمه و زندان و مهمتر از آن لجن مال کردن روانی فرد در تشکیلات بسته اشرف است، و فرد هیچ راه برون رفتی هم ندارد. این حلقه و زنجیری است که رجوی توانست طی یک ربع قرن آنرا در عراقی که، خودش یک کشور جذامی بود، برقرار کند. حالا می فهمید که رجوی حق دارد چنین کاری بکند! اگر چنین کاری صورت نگیرد، نمی تواند این سیستم توتالیترایسم خودش را اعمال کند. مگر ممکن است رجوی حضور داشته باشد و یک مرد دیگر هم بتواند همسطح او کار کند!؟.

بطور مثال دو نمونه از حرفهای مهدی ابریشمچی را می آورم. یکبار گفت: «چرا من می توانم بلحاظ عملی، تمام چهارچوب های سیاسی و خطی، مثل مسعود اطلاعیه بنویسم، که در محتوا و فرم هیچ تفاوتی با آن نداشته باشد! اما نمی توانم مثل مسعود نقش و آن نقش و کارکردهای ایدئولوژیک او را داشته باشم؟» اما یکسال بعد، معکوس این حرف را چنین می گوید: «چرا از من در نمی آید که یک اطلاعیه بتوانم برای سازمان بنویسم؟!، چون این از کارکرد های خاص خود مسعود است. از من بر نمی آید که بتوانم چنین کاری و مشابه مسعود بکنم.» اگر چه این دونظر متفاوت و متناقض هستند، و در هر دوره می تواند حرفهای معکوس بگوید، می تواند سفسطه کرده؟ و مجیز گوید؟ این بیانگر روح حاکم بر سازمان و تشکیلات و مسئولین آن است. و درک فاصله نوری آنها با رجوی، که شخص خود رجوی آنرا ایجاد کرده و دیگران را هم وادار می کند که همین

را باد بزنند و ترویج کنند. این تمام آن نیاز نیست که این موجود حقیر خودشیفته اپورتونیست تحت عنوان رهبری عقیدتی دچار آن است. و نیازمند افراد متملق و سراپا تناقض گویی چون ابریشمچی ست، که هر نقشی را برای رجوی بازی می کند. و صد البته آخورش را هم دارد!.

آیا رجوی معنی عشق رامی فهمید

(۱۶) آقای رجوی!، هنگامی که لیلی و مجنون ده ساله بودند روزی مجنون در مکتب خانه پشت سر لیلی نشسته بود... استاد سوالی را از لیلی پرسید، لیلی جوابی نداد، مجنون از پشت سر آهسته جواب را در گوش لیلی گفت اما لیلی هیچ نگفت. استاد دوباره سوال خود را پرسید و باز مجنون در گوش لیلی و باز لیلی هیچ نگفت و بعد از بارسوم استاد لیلی را خواند و چوب را بر پای لیلی بست و او را فلک کرد.

لیلی گریه نکرد و هیچ نگفت. بعد از کلاس، لیلی با پای کبود لنگ لنگ قدم برمی داشت که مجنون عصبانی دستش را بر بازوی لیلی زد و گفت: دیوانه، مگر کردی که آنچه را به تو گفتم نشنیدی و یا لال که به استاد نگفتی.

لیلی اشکش درآمد و دوید و رفت...

استاد که شاهد این منظره بود پیش رفت و گوش مجنون را کشید و گفت: لیلی نه کربود و نه لال، از عشق شنیدن دوباره صدای تو، فلک را تحمل کرد و دم بر نیاورد، اما از ضربه آهسته دست تو اشکش در آمد، من اگر او را به فلک بستم استادش بودم و حق تنبیه او را داشتم اما تو عشق او بودی و هیچ حقی برای سرزنش کردنش نداشتی. مجنون کاش می فهمیدی که لیلی کر شد تا تو باز گویی...

آقای رجوی! ما در زندان و شکنجه گاههای اوین قزل حصار گوردهشت شکنجه شدیم، هیچ وقت به سوال های استاد بازجو و شکنجه گران پاسخ ندادیم. من در مهر ۶۰ دستگیر شدم، کابل خورده بودم. اما بارسوم بازجویی، زیر کابلهای ۳ رشته ایی به قطر مچ دست، که از شوک وارده تخت را برغم اینکه دست و پایم به آن بسته، و یک بازجو هم بر پشتم نشسته بود از جا بلند می کردم. درسومین ضربه هولناک کابل های سه رشته ایی، تصویر شما را در مقابل چشمانم آوردم و لبخند زدم و به شوخی وطنز گفتم: «تاحالا که زکی!»، اینها زیباترین لحظات زندگی من است! اما هرگز فکر نکردم که ممکن است این شما باشید که در طی این سالیان چنین کینه کشی بر علیه من بکنید. به صفت فردی، برای خودم مهم نیست. چون هدف و داستان نسل ما، خود افراد نبودند. ما آرمانمان اصالت داشت، چیزی را از شما آموزش گرفتیم که، خودتان به آن پایبند نبودید. شما هیچ وقت عاشقانتان را دوست نداشتید. شما همیشه از عاشقانتان می خواستید شما را بیشتر دوست داشته باشند، تا لایق شما باشند؟! (هیچ عاشقی نه چنین حرفی می زند، و نه به ذهنش خطور می کند!، و به عاشق بگوید که باید آنقدر عاشق من باشی، تا لایق من باشی؟! این عشق نبود، درجات فوق خودشیفتگی های ناشی از پساب درون آلوده شما بود). این ها حرفهای شما است و نه من! شما حتی عاشق مریم هم نبودید! شما فقط عاشق خودتان بودید و هستید. وقتی از شکنجه خودم می گویم!، باید اعتراف کنم که بسیاری بودند که به وحشیانه ترین شکل ممکن شکنجه شده اند و من نزد آنها شرمسارم! چه نسلی!، که شکنجه گران را برای شما نوشته بودم. آقای رجوی با نسل ما و آرمان ما چه کردید؟! آقای رجوی! ما هنوز جانمان عاشق است، هنوز هم هزارشراهه عشق لیلی و مجنونش در وجودمان می تپد. این داستان انسان و رویای انسانیت است. ما با رویا همان زنده ایم، همه چیز را از ما گرفتید، اما رویاهمان را نه!

" عشق ناجی من است " ۱۳۹۲/۵/۱۷

همه چیز را کشتند

همه چیز

اما

یک چیز را نه، هرگز هرگز

آن " ناجی " مرا

عشق ناجی من است

گوهری

که در ادراک شهنگان

شایسته نبود!

در طوفانها

می مُردم

می مُردم

می مُردم

لیک

حسرتم نبود

عشق با من است

باز زنده میشدم

و ه ، چه ریشه های سختی دارد

این عشق ناگزیر

شحنه !

- شایسته فهم آن نبود !

از کتاب: «قرارمان عشق بود، نه کین» سیامک نادری

به این دلیل در این نوشته ها خطابم به توست! خوب می فهمی که چه می گویم! خیلی کارها کرده ای تاکنون بدلیل موهبتی که استتار عراق برای شما داشت، پنهان مانده است، اما حقیقت پنهان کردنی نیست!

آقای رجوی! شما هیچ چیزی سالمی در سازمان باقی نگذاشتید. باید دانسته باشید که «احترام امامزاده با متولی آن است».

به قول همان قرآنی که برای ما می خواندید: «خانه های خود را بادستهای خود خراب می کنند».

« وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرِّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ... » آیه ۲ سوره حشر

آنان گمان می کردند که این حصارها و قلعه ها مانع از غلبه نیروهای خدایی بر آنان خواهد شد و خدا هم از جایی که فکرش را نمی کردند بر آنان وارد شد و در دلهايشان چنان وحشتی ایجاد کرد که خانه های مستحکم خود را با دستهای خود و البته با دستهای مؤمنان و باورمندان، خراب می کردند، پس اندرز بگیريد ای صاحبان بینایی و خرد.

آقای رجوی! سیاستمدارتر از شما وینستون چرچیل بود که گفت:

«گورستان ها پر از افرادی است که روزی گمان می کردند که چرخ دنیا بدون آنها نمی چرخد.»

۱۷) رجوی عطف به تهاجمات رژیم (بمب گذاری، ترور، موشکباران اشرف) هم در اشرف و هم در لیبی می گفت « این رژیم واقعاً بی عرضه است. اگر من جای رژیم بودم، با این امکاناتی که یک کشور، که به اندازه یک قاره است، با دریای نفت و... را در دست دارد، بلایی سرتان می آوردم که این موشک (رژیم) در برابر آن چیزی نیست. یک کدام از شما را، نمی گذاشتم زنده بماند!، نمی گذاشتم هیچ اثری از شما باقی بماند! »

خاک بر سر ولایت عقیدتی، و ولایت فقهانی، که همجنس و هم ریشه و هم شأن و هم ذات هم اند؛ یکی برای حفظ قدرت و یکی برای کسب قدرت، اینچنین درنده خو، طینت شیرپرپچک هرزپچیده بردست و پای مبارزه مردم و مبارزان شده اند.

اگر چه هر حمله رژیم خمینی و خامنه ای جنایت است و بقول رجوی جنایت جنگی!، اما ما نمی توانیم با استناد به آن جنایت بگوییم که «این رژیم واقعاً بی عرضه است...» و خود را جای رژیم جنایت کاری بگذارد، که هیچ اثری از شما (مجاهدین) باقی نمی گذارد.

اعتقاد یا محظوریت رجوی نسبت به تلفات غیر نظامی

همچنانکه در اعزام تیم های عملیاتی برای خمپاره زده به مراکز رژیم، رجوی مرز سرخی گذاشته بود که به نیروهای غیر نظامی آسیبی نرسد. و بشدت هم بدلیل تبعاتی که داشت، روی دقت در نقطه اصابت موشک خمپاره آموزش، تست و تمرین شده بود. اما استدلال رجوی این بود که: «ما نمی خواهیم در عملیات نظامی داخله به نیروی غیر نظامی آسیبی برسد، زیرا بلحاظ حقوقی در مجامع جهانی و سازمانهای حقوق بشری نمی خواهیم آلودست آنها بدسیم و دستمان بسته شود.»

در استدلال رجوی چیزی که به چشم نمی خورد خون غیر نظامیان و بیگناهان است، بلکه بهانه حقوقی بدست مجامع جهانی ندانند است. این استدلال یک بحث نظری نیست، کما اینکه در اعزام تیم ها از مرز عراق، گفته شده بود که هر ممانعی (سرباز، گوسفند چرانان و عشایر مرزی) را از سر راه بردارند (بکشند). و رجوی هم در نشست بر سر این موضوع توضیح کامل داد، تا هیچ ابهامی نباشد.

بخش هشتم: ترندها و فریبکاری و دروغ

پایه و اساس سیاست های رجوی در همه زمینه ها چیزی نیست جز ترغیب و فریبکاری. رجوی برای همه مسائل طرح و برنامه و سناریو چینی دارد. سالهاست که مادر تشکیلات تجربه کرده ایم که رجوی و مسئولین سازمان همه راهها را بر ما می بندند، و تنها یک راه باقی می گذارند، و آن هم تن دادن به خواسته های آنهاست! همیشه این سیاست بکار گرفته شده است. یعنی فرد را می گذارند در گوشه پشت بام، که هیچ راه فراری نداشته باشد و آنقدر حلقه محاصره را بر او تنگ می کنند که فرد هیچ راه دیگری جز سقوط یا تن دادن به خواسته آنها نداشته باشد. این تنها شیوه حل و فصل مسائل تشکیلاتی در سازمان است. درباره سایر افراد و جریانات هم همین مسئله صدق می کند. بجای مفاهیم، بهتر است بامصادیق آنها پی بگیریم:

کارد تیزکن جلا د کیست؟

۱) آقای رجوی!، شما آشکارا سفسطه می کنید. شما جدا شدگان و منتقدین از سازمان و شورا را کسانی می دانید که کارد جلا د را تیزی کنند. همه را به رژیم و یادی آنها منتسب می کنید. و بدین وسیله پرده ای می کشید بر روی حقیقت، همان حقیقتی که شما بغایت از آن وحشت و هراس دارید.

آیا از بعد از سی خرداد سال ۶۰ و اعلام مبارزه مسلحانه! رژیم «ضد بشری» خمینی، نیازی داشت تا بهانه ای برای تیز کردن کاردش برای شکنجه و اعدام بیابد؟! همچنین که صدور اطلاعیه سیاسی نظامی سازمان در ۲۷ خرداد ۶۰، رژیم آخوندی را از هر بهانه ای بی نیازی کند! آیا پس از آن انفجارهای ۴ تیر (خامنه ای)، ۷ تیر و ۸ شهریور، ۱۴ شهریور (قنوسی در دادستانی) ۲۰ شهریور (مدنی) و ۲۰ آذر ۶۰ (دستغیب) و سایر عملیات مسلحانه و تظاهرات مسلحانه و... در سال ۶۰، و اشرفی اصفهانی ۲۳ مهر ۶۱... نیازی به تیز کردن کارد جلا دان وجود داشت؟! جنگ پیش تر و همچنین عمیق تر از اینهاست... اتفاقاً معکوس است، خود شما منتقدین به سیاست های سی و پنج ساله تان را، با استفاده از کارد رژیم، سر می بُرید. کسی که بواقع دارد با کارد رژیم سر می بُرد!، همین سفسطه گری و ردالت پیشگی و پرونده سازی های شما است. یک نفر در سازمان پیدا کنید که برای او پرونده نداشته باشید!.

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» سوره بقره آیه: ۴۲

«و حق را با باطل مخلوط و مشتبه نکنید و حق را پنهان مسازید در حالی که خوب میدانید حقیقت چیست.»

۲) آقای رجوی!، مگر شما نبودید که در عراق و اشرف راه کمیساریا و اروپا را بر هر کسی بستید، تا مجبور شوند التهای به زندان های عراق بروند و سپس توسط صدام با رژیم ایران تبادل شوند. باید گفت: شما که مسئول مقاومت بودید!، چرا جدانشدگان را، اینگونه تحویل صدام و رژیم می دادید؟! شما می خواستید تا جدانشده و بریده و... در خارجه تبدیل به یک جریان نشود. امام حسین کجا با کسانی که جدا می شدند، آنها را به عمر سعد و یزید تحویل می داد؟! شرم کنید. این کارها اپورتونیزم، دنانت و شقاوت محض است. امام حسین عصر روز قبل عاشورا رفت و با سپاه دشمن مذاکره کرد تا کسانی که اردوی او خارج می شوند در امان باشند و راه باز باشد تا هر کجا که می خواهند بروند. و کسی راه را بر آنها نبندد! لطفاً دهانتان را آب بکشید و حرف از چراغ خاموش نزنید! در ضمن امام حسین زندانی نمی کرد، شکنجه نمی کرد! فحاشی نکرده و تهمت جنسی به آنها نمی زد... شما که کتاب راه حسین را نوشته اید، چطور به روی مبارک خود نمی آورید، که چنین حقایق تاریخی را تحریف می کنید؟.

در همین رابطه بگذارید سخنرانی موسی خیابانی «عاشورا، فلسفه آزادی» در سال ۵۸ را برایتان یاد آوری کنم تا مشخص شود غلتیدن به اپورتونیزم یعنی چه:

«امام صفوفش را تصفیه کرد؛ که فردا در نقطه ی حساس تردید و تزلزلی در بین صفوفشان رخ ندهد؛ و بعلاوه این افراد که در این منازل از امام جدا می شدند؛ شاید که بعد از مسیر امواجی که بر خواهد خاست نقش های بهتر و مهمتری در جهت جنبش ایفا کنند. بهر حال آنها کشتش محدودی داشتند و امام نمیخواست افراد را بیش از حد کشتش شان با خود بکشاند؛ همه کشتشان یکسان نیست؛ بعضی ها تا «کربلا» میکشند، بعضی ها تا «مکه» بعضی ها تا منازل مکه بهر حال باید صفوف منزه باشد؛ از هر ناخالصی، همانطوری که انسان باید از ناخالصی منزه باشد. این منزه بودن انسان از ناخالصی هم خلق الساعه بدست نمیآید؛ این حاصل یک جریان و یک جنگ و جدال درونی در نفس و ضمیر انسان است انسان منزه و والا، یکبار به وجود

نمیآید. انسان موجودی بسیار بغرنج و پیچیده و عجیبی است؛ با خصیصه اختیار و آگاهی، بخصوص با ویژگی اختیار انسان بسیار پیچیده است.» صفحه ۲۷ چاپ اول - آذر ۵۸

۳) در سال ۶۲ در انفرادی های گوهر دشت، سلول کنار دستی ما یکی از مسئولین بخش دانشجویی پیکار بنام سیامک حقیقت بود، این فرد جز بی مرزی و جنگ با سازمان مجاهدین کاری دیگری نداشت. کما اینکه سازمان پیکار آنزمان صریحاً می گفت: «برای مبارزه با مجاهدین باید از تریبون رژیم استفاده کنیم!». به همین دلیل ما با این اپورتونیست که در سلول کناری ما بود رابطه را قطع کرده بودیم، زیرا از طریق مورس زدن به سایر سلولها خبرهای دروغ و جعلی و یأس آوری ... منتقل می کرد. حال چطور است که شما از همان شیوه های اپورتونیستی پیکاریها استفاده می کنید؟! چرا در اشرف تمام انرژی تان را گذاشتید که تا همه جدا شدگان را به سمت رژیم بفرستند؟! شما چه مسئله ای دارید که مورد تهدید است، که شما را وادار می کند بر غم آگاهی از نقض اصول و پرنسب ها، به چنین اپورتونیسمی تن دهید؟ پاسخ شما به این سوال اساسی، همه چیز را برملا می کند.

۴) بدلیل اینکه ما هرگز ذهن مان را باز نمی کردیم و بهتر است بگویم باز نمی شد؛ دقیقاً بدلیل ایمان و اعتقاد به رهبری و سازمان و تاریخچه خونبار و شهدایش و ... ، هرگز هیچ ابهام یا سوال یا شک و تردیدی در ذهن ما شکل نمی گرفت. اگر جرقه ای هم در لحظه ایی به ذهن می زد، زیر ثقل سنگین موارد فوق از همه مهمتر، هوایی که در تشکیلات استنشاق می کردیم، ناگزیر همان دریچه ایی اصلی که رجوی شکل می داد، اتومات و انگشت می خورد و هر سوال و ابهامی در اتمسفر ذهن و آسمان ایمان و فضای بسته و اختناق و سانسور تشکیلات محو و نابود می شد. این همان عشق و ایمانی نسلی بود که شما در پروسه دیکتاتوری خودتان تبدیلش کردید به ایمان کور و وصل به بیرون از خود! (رهبری عقیدتی). شما دیگر حتی از ما ایمان نمی خواستند، شما ربات می خواستند!

اکبر صمدی ۱۰ سال در زندانهای رژیم بود و از زندان همدیگر رامی شناختیم. سال ۷۸ با حیرت و نا باوری و عصبانیت به من می گفت: «ژیلادیهیم) فرمانده قرارگاه همایون - العماره) در نشست به ما می گفت: «اگر شب باشد و ما بگوییم الان روز است!، شما باید ثابت کنید که الان روز است!» او نا باورانه تأکید می کرد: «ژیلادیهیم) می گوید تک به تک شما باید بتوانید به من اثبات کنید که الان شب است. از این پس ما این را از شما می خواهیم!». آقا و خانم رجوی! شما ربات می خواستید! ربات هایی برای رهبری، شما فقط ربات های سرباز می خواستید. آنهم سرباز بی کله، زیرا برای شما و امیال تان، سرباز بی کله، بهتر از سرباز با کله است! شما به زندانیان سیاسی رژیم هم چنین القا می کردید؟ شرم نمی کنید، همان شیوه های روانی باز جوها و شکنجه گران را بر علیه عاشقان و مبارزان استفاده می کنید؟ من نمی دانم دست روی کجا بگذارم...؟ حجم فساد و پهنه های آن در همه صور، از ظرفیت من و این کتاب خارج است. بویژه بخشی که مربوط به سیستم ساختار فشار های روانی بر اعضا است.



اکبر صمدی نفر دوم از راست



اکبر صمدی - ۱۰ سال زندانی سیاسی رژیم خمینی

شما هرگز بدنبال آگاهی ما نبودید، شما ایمان کور می خواهید، معنا و جوهر و فلسفه رهبری عقیدتی هم چیزی جز همین کارکرد نیست. و شما هم عالیترین آبخوردیکتاتوری خود را در ولایت فقیه یافتید، همچنانکه می گفتید: «مرجع تقلید، عالیترین سیستم برای رهبری است که با یک فتوا، همه مردم از آن تبعیت کرده و به اجرا درمی آورند.»

۵) چرا کاظم طهماسبی متولد ۱۳۲۶، سیتی زن امریکا که در «مؤسسه ناسا» کار می کرد. بر غم بیماریش که دکترها در عراق تأکید کرده بودند بدلیل طوفانهای خاک (ریزگردها) تشدید می شد و باید برای زنده ماندن به خارج برود. او را به خارج نفرستادید؟. و چند ماه بعد در سال ۸۵ مرگش فرا رسید؟. و شما (مسعود رجوی) همین موضوع را در نشست به رخ دیگران می کشیدید که «او بر غم بیماری و مشخص بودن مرگ در صورت ماندن در عراق!، ماند و نرفت؟!»، تا دست و ذهن دیگران را ببندید! در شرایطی که حفاظت دست امریکایی ها بود. آنکه امام حسین بود بارها

وبارها می گفت: «راه را باز کنید تا بروم.» نمی خواست بجنگد، چون سرنوشت جنگ از پیش مشخص بود! وقتی راهی باز نگذاشتند تا برود، جز تن دادن به حاکمیت یزید، آنموقع ایستاد و جنگید! مگر در قرآن و سنت اسلام، به بیماران برای جنگ، رخصت داده نشده؟! حتی امام چهارم در صحنه مشخص کربلا و اداریه جنگ و... نشد! و عجیب اینکه دشمن هم انبیه از این مورد چشم پوشید! سوال اینجاست افرادی مثل کاظم طهماسبی و... با استناد به کدام آیه قرآن و سنت پیامبران و امامان و مصلحین و انقلابیون، باید بمانند و بمیرند؟! کدام منافع و فردیتی در کار است که چنین اصول و سنت های شناخته شده ای را زیر پا می گذارد؟! شما که درس حقوق خوانده اید! شما که قوانین بین المللی جنگ و جنایت جنگی و مورد ویژه بیماران را می دانید! با مرگ او چه منافع و هدفی برای شما تأمین می شد؟! می خواستید کدام میخ را در زمین تشکیلات در اشرف ولایتی به زمین بکوبید و مهر کنید، که راه خروج از اشرف به روی همه بسته و بی شکاف باشد! حتی برای بیماران رویمرگ! در زمان صدام با تحویل دادن به زندان ابو غریب و پس از صدام با این توجیحات جنایتکارانه! کاظم طهماسبی فقط به این دلیل کشته شد، تا راه خروج در ذهن همه بسته شود!، حتی بیمار رو به مرگ!

آقای رجوی! مگر شما در نشست ها نگفته بودید: «هیچ بیماری را برای معالجه به خارج نخواهیم فرستاد.»؟ مگر شما و مریم رجوی هرباره نمی گفتید: «پزشکان عراقی بهترین دکترهای جهان هستند.» و هنگامی که دکتر عراقی دیگر به اشرف نمی آمد. مسئولین می گفتند: «او دکتر خوبی نبود! او جراح خوبی نبود و یک قصاب بود!» بدلیل اینکه دکترها تشخیص داده بودند بیماری باید عمل جراحی کند و شما نمی خواستید هزینه عمل جراحی را بدهید. و چنین توجیحاتی رامی کردید.

شما باید پاسخ دوگانگی های سیاسی خطی تشکیلاتی و ایدئولوژیک عملکردهای خود را بدهید! آقای رجوی اسم اینکارها جنایت است! این را من نمی گویم، خودتان در اطلاعیه های محاصره پزشکی اشرف از سوی دولت مالکی به چنین عملکردهایی از آن بعنوان «جنایت» و «جنایت جنگی» اطلاق می کنید! تمام اطلاعیه های سازمان موجود است!

ناموس عشق و رونق عشاق می برند منع جوان و سرزنش پیر می کنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می کنند حافظ



کاظم طهماسبی

نواری ویدئویی کاظم طهماسبی هم برای رنگین کردن سفره مریم رجوی از چنین خون هایی، و همچنین الگو قرار دادن او برای اعضا و بیماران در تشکیلات، همیشه در سیستم تبلیغات سازمان تهیه و پخش می شود. بر روی یوتیوب می توان کاظم عزیز بیمار و رهبری «پاکباز» و «فداکار» را ببینید. این ویدئو پس از ۱۱ سال ۱۴ بیننده داشت!:

گواهان صدیق پایداری کاظم طهماسبی

<https://www.youtube.com/watch?v=FKet4gxAYXE>

در این ویدئو چیزی که برایم جلب توجه کرد. دکترها و پرستارهایی بودند که در لباس مخصوص اتاق جراحی رپوشیده اند. هیچکدام پزشک و پرستار نیستند. یکی از آنها هراز ارکانی، در مرکز ما بود و اکنون نیز در تشکیلات سازمان در آلبانی است. این نمایشات فقط برای فیلمبرداری و تبلیغات است. همه فیلم ها و نواریهای ویدئویی سازمان همین است.

اطلاعات جدید از عدم اعزام به کاظم برای درمان به خارج

در ۶ اسفند ۹۶ اطلاعات جدید در آلمان از یکی از دوستانی که خود در زندانهای سال ۷۳ بود بدستم رسید.

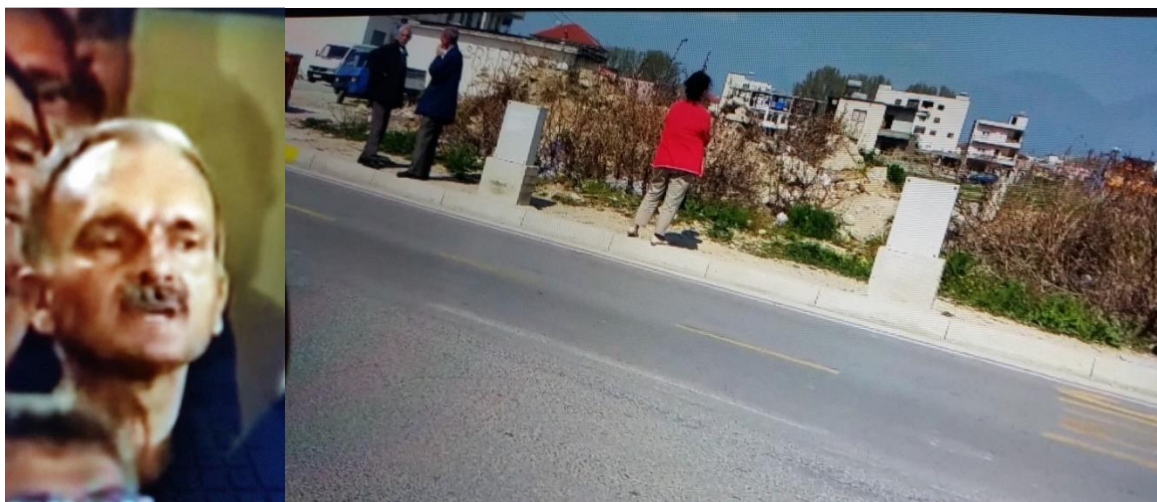
هر چیزی را دنبال میکنم به همین جا میرسم. می گفت: «این او اخرتعمیرکار اتو و جاروبرقی بود. در دادگاه رجوی تنها کسی بود که در آن نشست کذایی (دادگاه) از من حمایت کرد. او به رجوی گفت: «تنها کسی که در اتاق ب من کمک کرد برادر «الف-ل» بود». رجوی پرسید: چطور؟ کاظم ادامه داد: «الف-ل به من گفت: «وقتی وقتی وارد مبارزه شدی مگر احتمال نمی دادی کارت به اوین بکشد؟» گفتیم: چرا. و الف-ل گفت: «فکر کن اینجا هم اوین است و من راحت شدم.

عذرعلوی طالقانی (سوسن) رئیس ستاد ارتش در سال ۷۳ به من می گفت: «وقتی پای جان رهبری در میان است چه اشکالی دارد که هزار مجاهد هم شهید بشود.»



کازم طهماسبی

الف - ل: «کازم ابتدا فکرمی کرد برای آموزش آمده است. بعد وقتی شکنجه شده ها را دید جا خورد... آنها را با کابل زده بودند و بیشتر با مشت ولگد و پوتین. شکنجه شده اصلی عبدالحمید امامی بود. اهل بندرگز که تا نزدیکی مرگ هم رفت. شبها او را می بردند و دم صبح لت و پار شده می آوردند.»



عکس عبدالحمید امامی نفر سمت راست منتظر اتوبوس در مقابل پلیگاه مفید در منطقه کاشان در تیرانا. (عکس توسط سیامک نادری گرفته شده است)

الف - ل: «کازم را دکتر و خارج نبردند. رجوی گفت: «بدلیل بیماریش باید برود دکتر خارج و در عراق بدلیل گردوخاک و ریزگردها (طوفان خاک) آن سالها می میرد. اما کازم نپذیرفت و ماند و شهید شد... دروغ می گفت. نفرستادند.»

نیازی به عقل سلیم برای کشف حقیقت نیست که رجوی از همین دوست عزیز در دادگاه پرسیده است: «چرا دیر به ارتش پیوسته ای؟»

آقای رجوی!

لطفا بگویید: به چه دلیل به یک فرد نفوذی می گوئید «چرا زودتر به سازمان نپیوسته اید؟ چرا دیر آمده اید؟» این جرم هر کسی است که حتی یک روز دیر به سازمان آمده باشد. راستی جرم او نفوذی بود، یا اینکه دیر آمده و کینه کشتی می کنید و ارا عاب راه می اندازید، تا دهند بزیند؟

همان لحظه ای که دوست عزیز سخن می گفت، کازم در مقابل چشمانم بود... در کتاب حقیقت مانا دو سال پیش درباره اون نوشته بودم. وقتی فهمیدم کازم هم زندانی رفع ابهام سال ۷۳ بود، شوکه شدم. تازه می فهمیدم چرا رجوی برغم بیماریش نگذاشت او از اشرف خارج شود؟ کازم از شاهدین شکنجه شدگان در سال ۷۳ بود. من نمی توانم بگویم: «کازم بر اثر بیماری درگذشت.» حقیقت این است که رجوی مانع شد تا کازم برای درمان به خارج برود. این رجوی است که باید حاضر شود و علت چنین امری را توضیح دهد. مشابه چنین اقدامی در اطلاعیه های سازمان و مریم رجوی، و ممانعت از عزام بیماران برای درمان جنایت جنگی خوانده شده است. کازم اولین و آخرین مورد در این نوع از عملکرد رجوی نیست.

سازمان خطاب با اعضا در لیبرتی:

«بروید خط (استراتژی) در بیاورید.»؟

۶) در نشست های لیبرتی می گفتند: «بروید خط (استراتژی) در بیاورید.»؟! خیلی عجیب است، شما صاحب خط هستید؟! همه از چنین حرفی که توسط شما زده می شود متناقض می شدیم. درحالیکه مریم رجوی در قبال چنین مسئله ای همیشه جدی و قاطع می گفت: «بحث خط و خطوط یک مرز عبورناپذیر است و فقط در حیطه و مدار رهبری و شخص مسعود است. هیچ کس نمی تواند وارد چنین مسائلی شود و حتی چنین مسئله ای را به ذهنش خطور دهد!».

درحالیکه قبل از لیبرتی کوچکترین مسئله ای که به ذهن کسی می آمد. به آن اتهام «ولگردی سیاسی» می زدید و عواقب بدی برای فرد داشت! چطور شد حالا که در لیبرتی همه گیر کرده اند؟! افراد بروند ولگردی سیاسی کنند خط در بیاورند؟! پس بعد از این، شما چکار می کنید؟! مسئولیت خودتان را هم به همه افراد می سپارید؟! خودتان فکر نمی کنید با این سخنان متناقض (بیان اشرف و بیان از نوع لیبرتی) ما چکار کنیم؟! چرا حالا که در لیبرتی خطی استراتژیک شکست خورده ایم، مارا هم در مسائل خطی و استراتژیک شریک و همپراز و همردیف خود می سازید؟! مگر نمی دانید، بعد از طرح این مسئله، یکی از بچه ها برای خوشایند خواهر مسئول نشست پیشنهاد داد که از فردا کوله پشتی ها را پرسنگ کرده و پیاده روی کنیم و آموزشهای نظامی را مرور کنیم تا در لحظه سرنوشتی و رسیدن «ساعت سین» آمادگی جسمی داشته باشیم. خدا کند که برای خوشایند مسئول نشست گفته باشد؟! تا نشان دهد که بچه سر براه و خوبی است! چون حماقت خیلی دردناک است! منم به ذهن زد که ۳۰۰۰ نفر می توانند ۳۰۰۰ فیسبوک و وبلاگ راه بیندازند و با جوانان و نسل امروز، همانها که در قیام ۸۸ میدان آمدند. با آنها رابطه زده و جذبشان کنیم. غافل از اینکه این بحث جدی نیست! فقط برای شراکت ما در شکست گفته شده! و اینکه توپ را به زمین ما بیندازند! و طلبکار نباشیم از شکست های پی در پی! و بیشتر از اینکه بخواهند ذهنمان را باز کنیم برای یافتن راه حل!، می خواهند ذهن و دهانمان را ببندیم. بستن دهان، خودکار به معنای بستن ذهن هم می شود! ما خیلی دیر می فهمیدیم که رهبری عقیدتی چند کارته بازی می کند! اینها همه ناشی از اشکالات ایمان است که کاری با حقیقت ندارد.

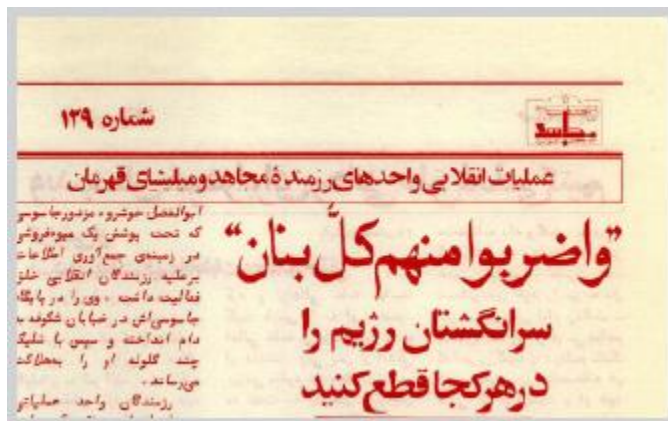
سازمان یکبار سال ۱۳۸۳ طرح نامه نگاری و تماس با خانواده ها برای جذب ۱۰۰۰۰ نفر به ارتش از ادبیحش ظرف یک سال را، در برنامه گذاشت و به همه اعلام کرد. همین مسئله و رابطه با خانواده ها، شیرازه و ساختار تشکیلات را بهم ریخت، چه رسد به تماس با آدمهای غریبه و ناآشنا در فیسبوک و وبلاگ؟! طرح من ۳۰۰۰ نفر و ایجاد ۳۰۰۰ فیسبوک و وبلاگ، برای سازمان مثل جن و بسم الله بود. زیرا در این صورت دیگر نه شیرازه، بلکه تمامت سازمان در هم می ریزد. زیرا ساختار ۲۵ ساله تشکیلات ما اساساً روی قطع ارتباط کامل با جهان خارج بنا شده. هر نوع ارتباط و اطلاعات و اخبار و آگاهی، ذهنیت پبله بافته در یک حصار و نظم پادگانی و گورستانی تشکیلات، و همه آنچه تا کنون رشته بودیم را پنبه می کرد. ساختار ما اینست که چشم و گوش و دهان و مهمتر از همه ذهن بسته باشیم. به همین دلیل، آنقدر کارهای پوشال انجام می دادیم و اگر نبود بویژه در لیبرتی!، نشست های پوشال می تراشیدند که آرزوی خواب شب را داشتی!، برای گریز از این روانکده مغز ساب. البته غیر از برنامه روزانه، هفته ای ۳ یا ۴ شب نگاهیانی!، منهای نگاهیانی داخل مقر! چیده بودند. برآستی که خواب، جهاتی بود برای فراموشی این جهان نامیمون ایندولوژیک که بر تمام وجودمان چنبره زده بود.

۷) شما همیشه از قول مانو نقل می کردید: «وقتی خط مشخص و ابلاغ شد از این پس دیگر وظیفه کادر هاست که این خط را محقق کرده و به نتیجه برسانند». تأویل شما از این حرف این بود که اگر خط شکست خورد، یعنی این کادرها و نیروها هستند که خط را به شکست کشانده اند. و الا خط درست بوده! اینگونه، همیشه شکست ها تئوریزه و به گردن نیروها انداخته می شد. (اگرچه در لیبرتی مسئله را حل کرده و قرار شد خط را مدار بیاوریم. البته اسم اینکار چیزی نبود جز شارلاتانیسم دردمکراسی، بهنگام گیر کردن در چاله لیبرتی!).

در مراحل مبارزه مسلحانه، پراتیک ملاک حقیقت

آیا رژیم با زدن بهشتی و... بی آینده شد؟

۸) آقای رجوی!، از شروع فزانظامی در سال ۶۰ تا اینک. تنها پراتیک، ملاک و معیار حقیقت است. آیا زدن سران رژیم (بهشتی و...) در مرحله اول استراتژی جنگ مسلحانه و بی آینده کردن رژیم واقعی بود؟! و رژیم را بی آینده ساخت؟! پس از ۳۵ سال دیگر نیازی به هیچ استدلال و تحلیلی نیست. (اگرچه همان زمان هم می شد فهمید که آخوند ها تاریخاً همیشه وابسته و در سازش با دربار بودند. ریشه های آخوندی بدلیل ماهیت شان همیشه این ظرفیت را داشته که نه تنها یک مهره، بلکه جریان وار تن به شرایط بیرونی خودش بدهند، برای حفظ موقعیت و حاکمیت شان. یعنی رژیم به بهشتی متکی نبود. هزاران بهشتی در هر حوزه علمیه ریخته، نه هزاران، تمامت شان. باید جنگ و جدال های بانندی رژیم و اتهام هایی که برای سهم بیشتر از این حاکمیت را بهم دیگر می زدند، با جوهر و ماهیت آنها یکی نشمرد). .



آیا زدن سرانگستان سرکوب، باعث شکستن طلسم اختناق شد؟

اشتباه در تحلیل یا خاستگاه؟

آیا زدن سرانگستان اختناق و جنایت، در مرحله دوم استراتژی جنگ مسلحانه، باعث شکستن طلسم اختناق شد؟ و فضا را باز کرد؟. آیا جنگ طلسم اختناق بود؟ آیا جنگ شیشه عمر نظام بود؟ آیا پذیرش آتش بس و صلح طناب دار رژیم بود؟ شما می گفتید: «پس از افغانستان نوبت حمله به ایران است»؟. شما می گفتید: «پس از حمله به عراق نوبت ایران است»؟. شما می گفتید: «در این رژیم امکان شکل گیری هیچگونه تظاهراتی وجود ندارد...». همه تحلیلهای شما غلط از آب درآمد. آیا با تظاهرات سال ۷۸ و ۸۸ بور شدید؟. شما می گفتید: «رژیم از اتمی کوتاه نمی آید و جنگ در تقدیر است»؟ و صدها تحلیل اشتباه دیگر...، چرا می بایست تا بدین حد چشم بر بدهی ترین شرایط و حقایق ببندیم؟ چه منافعی در کار بود تا چنین موهوماتی را تحلیل شرایط پیش روی خود بینگاریم؟. اینها تحلیل های شما است. شما بفرمایید توضیح دهید! بحث اشتباه در تحلیل نیست! بحث خاستگاه شما است از چنین تحلیل هایی!.

شما می گفتید: «رژیم خمینی در جنگ و با جنگ زنده است.» در حالیکه این سازمان بود که در عراق در شکاف جنگ زیست می کرد.

رجوی: رهبران (امریکا) مارا مسلح کنید

شما درباره هر جنگی در منطقه (افغانستان، عراق و احتمال حمله به ایران) همواره و مشتاقانه می گفتید: «تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان» اما زمانیکه افکار عمومی و ایرانیان و شخصیت های خارج از کشور نسبت به این سیاست نظر منفی داشته و اعتراض کردند. شما بنا چار عقب نشسته و شعار تلطیف شده ای را مطرح کردید مبنی بر: «نه جنگ، نه مامشات، حمایت از راه حل سوم یعنی رئیس جمهور برگزیده مقاومت خانم مریم رجوی» معنی این شعار در عمل این بود و هست که: «رهبران جهانی!، ما را مسلح کنید». تمام سیاست و استراتژی سازمان بر همین پایه سوار است که امریکا به پشتیبانی سازمان بیاید و مسلح کند. در سال ۵۷ بر در و دیوار (از طرف سازمان) می نوشتیم: «رهبران ما را مسلح کنید» و اینک تقاضای ما از رهبران جهانی است و صاحب علم جهانی هم برای سازمان مشخص است که کیست (امریکا)!.

اگرچه در عمل هم دیدیم این استراتژی و خاستگاه، وقتی که تغار شکست، ماست آنرا رژیم آخوندی خورد. و با خلع سلاح مجاهدین و... تنها و تنها، ماست رجوی کیسه شد، و کاسه لیسان غالب آخوند ها بودند نه «یگانه التر ناتو» و مردم؟. ما نمی توانیم استراتژیمان را بر روی شن های روان عراق بسازیم. پیچیدگی های شرایط خاورمیانه بالاتر از آن بود که بخواهیم کلاه ای از این نم برداریم. یک امریکایی متخصص در مورد خاورمیانه می گفت: «ما هر موقع آمدیم تا در مسائل خاورمیانه وارد بشویم و هدایت آنرا بدست بگیریم، پس از چندی در عمل دیدیم که آنها دارند ما را هدایت می کنند».

۹) چرا در جمع بندی یکساله مقاومت در سال ۶۱ به دروغ می گفتید که: «شعار سرنگونی شتابان ناشی از تمایلات هواداران و توده های پایین سازمان بود، بدلیل ضرباتی که در تهاجم اول به رژیم وارد ساخته بودیم.» در حالیکه در تشکیلات همین خط اجرا می شد و نظر سازمانی بود در تابستان سال ۶۰ به ما هم در تشکیلات همین گفته شده بود!.

- آیا نظریه سقوط شتابان رژیم در پی ضربات اولیه ناشی از احساسات توده های اجتماعی بود؟! یا اینکه اصلی ترین شعار خطی تشکیلاتی سازمانی نوشته شده بر درو دیوار ها و همچنین برپایی تظاهرات مسلحانه نیروها ی سازماندهی شده تشکیلاتی در شهریور ماه سال ۶۰! و همچنین شعارهای انتخاب شده آن: «این ماه ماه خون است خمینی سرنگون است.» «شاه سلطان خمینی، مرگت فرارسیده»

- آیا مصاحبه شما با بی بی سی در سال ۶۰ و سرنگونی ظرف کمتر از ۳ ماه هم!، ساخته و بافته احساسات و تمایلات هواداران و سمپاتیان هاست؟! قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را؟.

رجوی به پاسدارن آدمکش خمینی می نازید؟

۱۰) آقای رجوی! علت شکست فروغ جاویدان را ضعف ایدئولوژیک نیروها عنوان شد. عجیب است ازیکسو ازحماسه ها و رشادتهای بی نظیر عملیات فروغ جاویدان سخن گفته می شد. اما درجمعندی و تحلیل آن، علت شکست همان نیروهایی ورزمندگان بودند، که پشت تنگه ماندند وحماسه خلق کردند ...، شمامی گفتید: «نیروهای خمینی به خمینی(رهبرشان) وصل بودند وشما نه!، وعلت ماندنتان در پشت تنگه همین بود، شما با پای رهبری به نبرد با خمینی نرفتید.»

آقای رجوی!، شرم چیزیدی نیست؟. درزندان بازجوها می گفتند: «اگرما یک نفرمثل شما داشتیم، این انقلاب هرگز شکست نمی خورد!». حالا نیروهای بسیجی خمینی را به رخ ما می کشید؟. بیش از ۱۳۰۰ تن، یک سوّم نیروهادرفروغ جان باختند!. وشما چنین زهرمی ریزید درقلب آنان؟.

حماقت جبران ناپذیر طراحی عملیات



حقیقت اینست که برای رژیم و مزدورانش هم عجیب بود که سازمان اینهمه نیرو را در پشت تنگه در یک ستون بخت کرده، که دیگر امکان تکان خوردن نداشتند، وفرماندها ن ارشد ارتش آزادیبخش هم همین حرف را می زدند!. حتّی در یکی از سالگردهای فروغ پیش از سرنگونی صدام سیمای آزادی برنامه ای پخش کرد که صیاد شیرازی جنایتکار در هلی کوپتر نشسته و می گفت: « ما فکرنمی کردیم از حماقتشان اینطوری ستون بشوند وراه بیفتند اینها بهترین هدف برای زدن بودند.»





آقای رجوی! شما می گفتید: «آن موقع به عقلمان نمی رسید، که از یک محور عمل نکنیم و اینهمه نیرو را پشت تنگه قفل نکنیم و از چندین محور حمله کنیم. دانش نظامی مان در این حد بود!». اگر مسئله این است پس بحث تنگه و توحید چه بود؟! بحث امام زمان چه ربطی با آن وشکست فروغ جاویدان داشت؟! چرا وقتیکه بر روی زمین شکست می خورید، روبه آسمان می آورید؟.

کشف علت العلل همه شکست های گذشته و آینده!

۱۱) آقای رجوی! کشف «انقلاب ایدئولوژیک» نه تنها شاهکار تنوریزه کردن حلقه مفقوده تمام شکست های پیشین و از جمله فروغ جاویدان بود؛ بلکه از این پس «انقلاب ایدئولوژیک» علت و العلل همه شکست های منصوّر آینده و تبعات سیاسی، خطی استراتژیک، تشکیلاتی و ایدئولوژیک آن، چه در حیطه فردی و چه سازمانی قلمداد می شد. شما بصراحت می گفتید: «سرنگونی پشت شما مانده است» به عبارتی مسائل و مشکلات شما مانع و رادع سرنگونی است! در واقع «انقلاب ایدئولوژیک» بدل به «چماق ایدئولوژیک» برای سرپوشی بر ساختار سرکوب و ارباب برای دهه های آینده گشت! پيله ای تنیده بروح و روان اعضا و سازمان برای بیش از یک ربع قرن.

نسخه های شما برای شکست ها، مانند همان ضرب المثلی است که پسر حکیم می گوید: بیمار خر خورده مرده. جناب حکیمباشی برای اینکه فوت و فن طبابت را به پسرش یاد بدهد او را همراه خودش به عیادت مریض هایش می برد. یک روز که جناب حکیمباشی بالای سر یکی از بیمارها رفت پسرش دید حال مریض از طبابت بابا بدتر شده و تب او بالا رفته و بستگان مریض هم خیلی پریشان هستند اما بابا خودش را از تنگ و تا ننداخته و مشغول و رفتن به مریض است.

البته پسر حکیم که جوان بود و بی تجربه، حساب دستش نبود و نمی فهمید قضیه از چه قرار است و پدرش چه خواهد کرد؟ اما حکیمباشی کارکنش که بارها توی این تنگناها گیر کرده بود تکلیف خودشو خوب می دونست با طول و تفصیل و آب و تاب مریض را معاینه کرد و بعداز معاینه اخمهاشو تو هم کرد و با اوقات تلخی و تغییر گفت: «مگه من نگفتم مواظبش باشید و نگذارید ناپر هیزی کنه؟»

دور و بری های مریض که منتظر چنین حرفی نبودند جا خوردند و حاج و واج به هم نگاه کردند و از میان آنها یکیشون با من و من گفت: «نه خیر ناپر هیزی نکرده، نگذاشتیم ناپر هیزی کنه» اما حکیمباشی با خاطر جمعی فراوان خیلی قرص و محکم جواب داد: «نه خیر، حتماً ناپر هیزی کرده اگر ناپر هیزی نکرده بود با آن نسخه من تا حالا هم تیش بریده بود، هم حالش خوب شده بود»

توب و تشر حکیمباشی کار خودش را کرد و یکی از کسان بیمار با لحنی که پشیمانی و عذرخواهی ازش می بارید گفت: «تقصیر از ما شد که رویه روی او خریزه پاره کردیم. او هم چشمش که دید دلش خواست، دیدیم مریضه گناه داره، ما هم یک قاشق نازک بهش دادیم.»

پسر حکیم وقتی که دید همه با تعجب و تحسین به باباش نگاه می کنند با غرور فراوان سراپای پدرشو و رانداز کرد و باطناً خیلی خوشحال شد که همچی پدری داره... اما از وقتی که همراه پدرش به عیادت مریض می رفت گرچه خیلی شکردها ازش دیده بود ولی این یک چشمه را دفعه اول بود که می دید.

وقتی بابا و بچه برگشتند خونه، پسر حکیمباشی با اصرار و سماجت از پدرش خواست تا این رازمگو را بهش بگه. حکیمباشی هم بادی به صورت انداخت و گفت: «بچه چون انقده که میگم هر وقت می ریم عیادت مریض حواست را جمع کن برای همینه. مگه ندیدی وقتی که داشتیم می رفتیم تو خونه سطل زباله شون پر بود از پوست خربوزه و پوست انار، هر وقت نسخه دادی و حال مریض خوب نشد به دوروبر رختخوابش، به این ور و آن و راتاق و حیاط نگاه کن. آگه یه دونه اناری یا یه تکه پوست خربوزه افتاده بود بدان که از اون به مریض هم دادند. هوش به خرج بده و به هوش خودت بگو مریض نا پر هیزی کرده.»

مدتی از این مقدمه گذشت و یک روز حکیم باشی زکام سخت شد و ده روزی توی خونه افتاد و حکیم باشی به این خیال که پسرش هم فوت و فن کار را یاد بگیره هم مریض هاش به سراغ حکیم دیگری نروند او را سر مریض فرستاد و تو محکمه نشوند.

از قضا یک روز او آمدند دنبالش و برندنش به عیادت یک مریض، او هم نسخه داد و اومد. پس فرداش که دوباره به عیادت مریض رفت ناخوش حالش بدتر شده بود پسر هم تمام آن اطاوارهای بابا را در آورد و آخر سر بادی به گلو انداخت و گفت: «نگفتم نگذارید ناپر هیزی کنه؟» یکی از بستگان ناخوش جواب داد: «ابداً... اصلاً... ما دست از پا خطا نکرده ایم، شما هرچی گفته اید ما همون ها رو موبه مو انجام دادیم»

پسر حکیمباشی با اوقات تلخی و بد لعلی ناشیونه فریاد زد: «نه خیز ناپر هیزی کرده... حتماً ناپر هیزی کرده نه خیر همینه که میگم». خوشمزه اینکه هر چه بستگان بیمار بیشتر انکار می کردند پسر حکیمباشی اصرارش بیشتر می شد و از حرفش بر نمی گشت به طوری که سماجت و پافشاری او دور و بری های مریض را عاجز و ذله کرده بود. عاقبت هم دنباله اصرارش به اینجا رسید که فریاد زد: «نخیر ناپر هیزی کرده و خر خورده!... نخیر ناپر هیزی کرده و خر خورده که اینجوری حالش بد شده» همین که پسر حکیمباشی گفت خر خورده که اینجوری حالش بد شده طاقت جمعیت طاق شد و بی اختیار زدند زیر خنده و آقازاده از خجالت غرق غرق شد و مثل گربه کتک خورده غیبش زد.

حکیم‌باشی وقتی فهمید آواز ده چه دسته گلی به آب داده دوبامی زد توی سرش و پرسید: «از کجا به فکر خر خوری مرخص افتادی؟!» بیچاره خنگ بیهوش گفت: «وقتی از توحیاط رد شدم دیدم یه پالون خر گنج حیاط گذاشته‌اند. خیال کردم خر خورده!!...»

آقای رجوی! درس‌خه «انقلاب ایدئولوژیک» شما، ما هم خر خورده بودیم! اما شما می دانستید که داروونسخه تجویز شده، چیزی نبود جز از قضا، مغز این حیوان زحمتکش! زیرا می دانستید چنین مغزی!، مجالی جز بارکش بودن به او نمی دهد!.

۱۲) پس از مرگ خمینی، صدام مانع عملیات بزرگ و سرنگونی و حرکت بسوی ایران شد. رجوی تا چندین سال بعد (۱۳۷۴)، هرگز از چنین موضوعی به ما چیزی نگفته بود و بجای گفتن حقیقت، همیشه مسائل دیگری را پیش می کشید. آنروزها (۱۳۶۸) چندین نشست گذاشت و سوال او این بود که: «الآن برویم عملیات بهتر است!، یا اینکه آموزشهای نظامی مان را ببینیم و تکمیل کنیم و بعد آماده تر برویم بهتر است!؟»

از لحن و بیان و تأکید خودش مشخص بود که دومی درست و بهتر است! و طبق معمول از نفرات دست چین شده و موردلخواه و مسئولان مختلف سوال می کرد و آنها هم از ضرورت آموزش ها نظامی که عمدتاً سلاح های نیم سنگین از قبیل: آرپی جی - ۱۰۶ م - خمپاره - دولول و چهارلول ... (همان سلاحهای فروغ)، صحبت کردند. و بدین شکل رجوی خودش می برید و خودش می دوخت و گفت: «فعلاً آموزش بگیریم ... و بعد برویم!» و در طی این سالیان همیشه تا همین سال ۹۳ هم، نظرات خودش را اینطور عنوان می کرد که: «خُب پس شما می گوئید که این خطر را برویم؟» و همه هم تأیید می کردند بله ... و دستها بالا می رفت. طی این سالیان حتی یک نفر هم پیدا نمی شد دست بلند نکند! درحالیکه از اول، بحث دروغ بود. صدام گذاشت برویم! پس از مرگ خمینی دوشبانه روز تجهیزات را برای عملیات سرنگونی آماده می کردیم و یکباره ساعت یک و نیم شب مهوش سپهری آمد و گفت: «تعطیل کنید بروید استراحت، نیمه شب است...» در آن جوش و خروش یکباره آب سرد را احساس کردیم. از چهره او می شد فهمید که عملیاتی در کار نیست، منتفی شده است.

چراغ خاموش:

۱۳) در سازمان همه چیز معکوس است از جمله چراغ خاموش. در واقع چراغ خاموش رجوی، روشن کردن چراغ سرکوب و تهدید و ارعاب، نسق کشی و انهاییه اعتراف گیری از همه افراد است. بکارگیری چنین مفاهیمی اعم از چراغ خاموش، عاشورا، شب قدر، سوگندجلاله، زیارت عاشورا، امام زمان، سینه زنی ماه محرم، قربانی کردن اسماعیل و...، سوء استفاده از ظرف ایدئولوژیکی و مذهبی برای توجیه سیاست های خود، دستیابی به امیال و اهداف رهبری عقیدتی و خودآسمان پنداری اوست. کارکردی برای بستن، و بسته بندی «ذهن» ساده لوحان، و بسته بندی «دهان و زبان» «شیران و آگاهان. به عبارتی رجوی از چنین مفاهیم و ایام مذهبی بعنوان «سرفصل» نام می برد؟! (سرفصل های ساختگی درون تشکیلات برای خروس رقصان!، و شرطی کردن افراد و تشکیلات (مشابه قانون پاولف)، جهت پذیرش و تمکین در برابر دیکتاتوری.

با اینکه در چراغ خاموش مزورانه و توطئه آمیز آبان سال ۱۳۹۱ در لیبرتی، رجوی خودش تأکید کرده بود: «با این چراغ خاموش، سازمان و ارتش را ۱۰ سال آینده بیمه کردیم و این «آخرین» چراغ خاموشی است که می دهیم!». و اینکار کثیف و چندان آورشدهت در روحیه افراد تأثیر منفی و زجر آوری گذاشته بود. چون اینبار بسیار توهین آمیز و ردیالانه بود. یعنی پس از ۷-۶ مرداد ۸۸ و ۹ فروردین سال ۹۰ که اکثر بچه ها مجروح و زخمی شده بودند. خیلی سخت بود چنین واکنشی در قبال آنهمه فداکاری ببینند. آنروز رجوی با حالت ولحن فخر و نفرت و کین آمد و گفت: «همه شما از سازمان اخراج هستید.» انهاییه بعد از کلی نسق کشی و تهمت و افترا، در پایان نشست گفت: «اگر کسی می خواهد عضو سازمان شود از اینک باید درخواست بنویسد.» و یک متن چاپی یک صفحه ای از قبل تنظیم شده به همه دادند که همه باید از روی آن می نوشتند که حکم اخراج به آنها ابلاغ شده و بروند پی کارشان... و اگر خواستند، در پایان همین متن چیزی هم از خودشان اضافه کنند.

در واقع ما باید حکم اخراج خودمان را امضاء می کردیم! (رجوی به این حکم اخراج ها نیاز داشت و دارد. و چنین کاری هر بار تکرار و بروز می شود. تا پرونده قطور برای همه بسازد). اولین نفر هم مژگان پارسیبی نوشت و امضاء کرد. اینکار با حالت و شیوه ای که با کین و نفرت با ما حرف می زد. چرکین ترین وضعیتی بود که از او در نشست های عمومی دیده بودیم. ما همه شوکه شده بودیم و باور نمی کردیم در لیبرتی هم چنین کثافت کاریهایی انجام دهد! وقتی همین ریل با لایه های پایین هم اجرا شد. لیبرتی مثل قبرستان شده بود. هیچ کس حرفی نمی زد. بسیاری بصورت تکی در محوطه ایی به طول چند متر، در شب هنگام، قدم می زدند، تعادل شان بهم خورده بود و شدیداً بهم ریخته بودند. از طرفی خیلی ها هم ترسیده بودند که سرنوشته شان در لیبرتی چه می شود. نسق کشی اینبار حساسیت بیشتری داشت...

در نشست جمعی درباره همین پیام هم، جهانگیر (پرویز کریمیان) می گفت: «باید اعتراف کنید که بریده و زالو هستید در جمع بخوانید...!!» از شنیدن این کلمات در نشست داخل بنگال داشت حالم بهم می خورد، من همانجا درجا اعتراض کردم این چه حرفهای کثیفی است که میزنی! معنی بریده و زالو را می دانی؟! جهانگیر به بیرون بنگال آمد من کوتاه نیامدم. گفتم: «بیش از سی سال تا الآن مقاومت کرده ایم. الآن هم در لیبرتی هستیم. چرا باید اینچنین لجن هایی بر سر روی خود بریزیم...؟! نفس حضور ما در اینجا، معنی اش مگر مقاومت نیست؟»

سپس همین اعتراض باعث شد تا دم و دستگاه کثیف پروژه خوانی زالو شدن و... جمع شود. چون اینجا در لیبرتی کمیساریا هست. اینجا دیگر اشرف دوران صدام نبود، یا پروژه نویسی اپورتونسیسم بودن (همه اعضا باید اثبات می کردند که اپورتونیست هستند؟) در سال ۸۵ در اشرف که باز هم راه اندازی کرده بودند؛ بدلیل خط موازی با امریکا رفتن، توانسته بودند با امریکا کنار بیایند و هژمونی خود را طبق دوران صدام به نسبتی باز هم اعمال کنند. و حتی رجوی خودش هم می دانست که این کار کثیفی است که انجام می دهد و به همه با غیض و نفرت چرکینی گفت: «شما مرا وادار کردید که چنین کاری (کثیفی) بکنم...!!» اما بعد از جمع آوری تعهدات نوشته شده توسط اعضا، در همان نشست در کمال حیرت گفت: «این یک برگ برنده در مقابل کمیساریا و یونامی و آناتی است که می گویند شما را به زور اینجا نگه داشته ایم!»

آقای رجوی! چطور ممکن است همان کار بقول خودتان کثیف!، برگ برنده شما محسوب می شود؟!. شما در تحولات شتابان بین المللی منطقه که شامل حال ما هم شد، تعادلتان را از دست داده و روز بروز بیش از پیش در سخنانتان در جمع اعضا ماهیت خود را بروز می دهید. شما مستمردوگانه و متناقض حرف می زنید و گفته قبلی تان را فراموش می کنید! از شما بسیار بعید بود که تا بدین حد در نشست های پس از سرنگونی صدام، سخنان پیشین خود را فراموش کنید؟! (فکر می کنم رجوی با این شیوه می خواست از همه اعتراف به اخراج را بگیرد. چون خروج از عراق ولایبیرتی حتمی بود! و همانروزها موضوع رفتن به آلبانی مورد مذاکره قرار گرفته بود، و رجوی فکر می کرد اگر به روشی غیر این حالت غیض و کین و نفرت با اعضا سخن بگوید، کسانی باشند که امضا نکنند! و او به چنین امضایی از سویی تمامی اعضای سازمان در لایبیرتی نیاز داشت!) .

اما رجوی باز هم به قولش پایبند نبود و باز ماه محرم در آبان سال ۱۳۹۳ همین کثافت کاری را انجام داده و چنین امضا گیری را تکرار کرد. همه افراد در لایبیرتی بهم ریخته بودند. و می گفتند: به چه دلیل باز هم باید این مارک ها و تهمت ها را بخوریم، توهین های کثیف و له کردن روح و روان آدمی را. خیلی ها در همان نشست پرسیدند: « مگر شما نمی گفتید ما در اوج پیروزی هستیم!، و مالکی را ما کنار زدیم؟! در زمان پیروزی که چراغ خاموش نمی دهند؟! سال ۱۳۹۱ گفتید: « این آخرین باریست که اتمام حجت می دهیم می دانم که به شما خیلی بر می خورد و...» چرا باز هم اتمام حجت؟! یعنی چند نفر دروغ های خودش را کف دست خودش گذاشتند، البته نفراتی که رده پایین هستند می توانند چنین حرفی رابزنند چون هنوز در باغ نیستند که معنی این حرفها آنهم در برابر رجوی چیست!.

۱۴) آقای رجوی! شما مدتها پس از سرنگونی صدام گفتید که مریم را فرستاده اید خارج، که در آنجا پشتیبان شما (اشرف) باشد. اگر مریم پشتیبان اشرف بود، پس چرا در زمان بمبارانهایی سراسری قرارگاهها و ستون های زرهی و خودروها و حتی زرهی ها و خودروهای استتار شده توسط امریکا، از پشتیبانی مریم خبری نبود؟ حتی تا زمان دستگیر او هیچ کس نمی دانست در فرانسه است! این چه سفر پشتیبانی بود که درسکوت مطلق، فرو رفته و علنی نمی شد؟ و هیچ واکنشی نشان نمی داد؟. باور کنید این را بخاطر دروغگویی شما مجبورم بگویم. والا می دانم که هر کسی که مجاهد بود و از این شهادت رهبری عقیدتی شما خبر ندارد، حاضر است جان فدا کند. اما مریم راحت و آسوده در فرانسه زندگی کند. این نسل درفدا کم نگذاشته است! ما زیر آواری از حجم دروغ، همه بلاستنا دوگانه زندگی می کردیم. هیچ راه پیش روی وجود نداشت، مگر اینکه تشکیلات از لیبرتی خارج شود.

۱۵) آقای رجوی! شما هر بار می گفتید امریکا در مورد کشتار ۷-۶ مرداد ۸۸ - در ۱۹ فروردین ۹۰ در ۱۰ شهریور ۹۲ دخیل نبوده و خبری از آن نداشت. و تمامی سعی خودتان را می کردید که نقش امریکا را از ذهن افراد در تشکیلات بیرون کنید، که امریکا با رژیم بر علیه ما همدست شده است! چون بر ضد بحث های خطی و نیاز به رابطه شما با امریکا بود. ضد منافع تشکیلاتی و حفظ نیروها بود، ضد بحث خط موازی رفتن با امریکا بود.

لطفاً سخنان احسان امین الرعایا را در سایت مجاهدین بشنوید:

اخبار - مقالات - مقاله

تاریخ: AM 11:18:56 1394/4/25

گفتگو سیمای آزادی با احسان امین الرعایا - توافق اتمی و پیامدهای آن

«امین الرعایا: شما ببیند در همین ۴-۵ ساله که مذاکره اتمی چه به صورت مخفی و بعد به صورت علنی در جریان بود این برنامه اهرمی بود که دولت امریکا را به سکوت و ممانعت می کشاند، فی المثل در قبال کشتار اشرفی ها، در قبال واگذاری حفاظت اشرف به دولت مالکی که توسط دولت او باما صورت گرفت، در قبال جابه جایی اجباری اشرفی ها، به لیبرتی، آن قتل عام های و جنایتها در اشرف و لیبرتی، همه اینها پشت صحنه سکوت و ممانعت امریکا در همین مذاکرات بود، کماینکه شما حتماً به خاطر دارید دو سال پیش وقتی که بشار اسد دست به بمباران شیمیایی زد و امریکا در آستانه حمله به سوریه بود در آنجا پیغام و درخواست مشخص خامنه ای از طریق قاسم سلیمانی و فالح فیاض بود که مانع حمله شد، دست کم این پیغام و درخواست، یکی از عوامل بازداشتن امریکا بود که سر نوشت سوریه را برای یک مدت تغییر داد و حداقل ۱۵۰ هزار نفر قربانی بیشتر به ملت سوریه تحمیل کرد. ۳ ماه بعد از آن بود که اولین توافق موقت اتمی را در ژنو شاهد بودیم که صورت گرفت.»

آقای رجوی! در هر دو حمله ۷-۶ مرداد ۸۸ و ۱۹ فروردین ۹۰، رابرت گیتس وزیر دفاع امریکا بمدت ۳ روز در عراق بود. تا حد مجاز سرکوب را کنترل کند! تا عواقبی برای امریکا نداشته باشد.

رجوی: ارتش عراق (دولت مالکی) از گروه خونی ما (مجاهدین) است؟

۱۶) آقای رجوی! شما حتی ارتش عراق تحت امر مالکی را نیز سفید سازی می کردید. کما اینکه این شما بودید پس از کشتار ۷-۶ مرداد ۸۸، در اشرف، برای اینکه خشم و غیض اعضای سازمان در اشرف را از این کشتار توسط دولت مالکی فرو بنشاندید، بازمثل گذشته می گفتید: «ارتش عراق از گروه خونی ما (مجاهدین) است.» و دلیل می آوردید که: «ببینید اینها (ارتش و وزارت کشور دولت عراق) حتی یک مورد هم نبوده که به خواهران شما چنگ نهد. یک مو از سر خواهران شما در ۷-۶ مرداد کم نشد. اینها حرمت خواهران شما را داشتند ها!»

این ارتش تحت حاکمیت عراق و مشخصاً مالکی بود اما شما باز هم دست از این حرفهای پوچ و تهی برداشتید و دلیل می آوردید که: «ببینید همین ارتش که به شما تهاجم هم کردند، اما هرگز یک نگاه چپ هم به خواهرانمان نینداختند ها!؟. حتی یک مورد هم نداشتیم که توهینی به خواهرانمان بکنند ها! و ...»

در حالیکه باز هم بعد از همین توجیهات مزورانه شما، باز درگیری داشتیم و ارتش تحت حاکمیت مالکی را در ۱۹ فروردین ۹۰ دیدیم!، اینبار هشت تن از زنان بر اثر شلیک کشته شدند. همین ارتش را دیدیم که چگونه در نفوذ به اشرف و سپس کشتار ۱۰ شهریور ۹۲، ۵۲ تن را دست بسته کشت و شش زن و یک مرد را نیز اسیر کرد و برد! . شما پس از سپردن حفاظت اشرف به دولت عراق، مستمر می گفتید: «این ارتش از گروه خونی ما است و...»، راستی معنای حرفتان را می فهمید؟. چرا برای باقی ماندن در اشرف به هراستدلال کثیف تن می دادید؟ چرا همیشه با دروغ و سفسطه و بحث های یکطرفه بدون متناظر، ساعت ها و روزها دلیل می آوردید که ارتش با ما است! آقای رجوی! منهای هر بحث ذهنی، پراتیک ملاک حقیقت است.

۱۷) آقای رجوی! آیا بحث های حفاظت اشرف یادتان می آید. مرتب نقشه می کشیدید. مدار تأمین حفاظت یک کیلو متر، ۵ کیلومتر تا ۱۰ و ۲۰ کیلومتر! برای قراگاه اشرف توسط عشایر عراقی؟! و اینکه در اطراف اشرف دوربین های حفاظتی نصب شده و هر تحرکی تحت کنترل کاروانی (امریکایی ها) است. کاروانی با هلی کوپتر و بالن در آسمان اشرف گشت می دهند برای حفاظت از اشرف! راستی این مدار حفاظتی در برابر کشتارها چکار کردند؟. کسی نیست بگوید وقتی سنی ها خودشان امنیت ندارند از دست این حاکمیت شیعی و ایسته به رژیم آخوندی، دست جمع آنها را از خانه هایشان کوچ می دهند، چگونه ممکن است از ما حفاظت کنند که تحت محاصره ارتش مالکی هستیم؟. شما برای باقی ماندن در اشرف هر دروغ و تحلیلی را ارائه می دادید.

۱۸) آقای رجوی! چرا بیش از سی سال در تمامی نشست ها در رابطه با سطح مناسباتی که با صدام داشتیم، دروغ و فریب بکار گرفته شد. اگر نوارها و فیلم های ۱۵۰ ساعته این دیدارها نبود، شما همه را انکار می کردید! سخنان شما و بحث استقلال سازمان و ارتش و اینکه دولت عراق با ما)

سازمان) بعنوان یک دولت) تنظیم رابطه می شود. با آنچه متن مذاکرات شما با حیوش و عزا دوری و نوارهای موجود در یوتیوب ۱۸۰ درجه تفاوت دارد؟.

رجوی: دولت عراق مانع از خرید تلفن همراه و ورود آن به کمپ لیبرتی می شوند؟

۱۹) آقای رجوی! مگر در عراق ولیبرتی، رو به سازمان ملل و کمیساریا و... که برایشان سوال شده بود، وازما نیز می پرسیدند که چرا شما بایرون از خودتان ارتباط و رابطه ای ندارید؟ حتی اینترنت، موبایل، ایمیل و نامه... در دسترس هیچ کس نیست؟. سازمان اطلاعیه نداد که دولت عراق مانع از خرید تلفن همراه و ورود آن به کمپ لیبرتی می شوند. واز زندان سازی دولت مالکی سخن گفتید؟! آیا درآلبانی هم دولت مانع و مخالف خرید و ورود اینترنت، تلفن همراه و ایمیل و نامه... می شود؟! پس چرا هیچ کس از افراد مستقر در آلبانی دسترسی به اینترنت، تلفن همراه، ایمیل و نامه و تماس با خانواده را ندارد؟ و حتی گفتن این کلام در تشکیلات آلبانی جرم است؟! چرا در آلبانی گفته اید در سازمان هیچ کس حق داشتن تلفن ندارد. چرا پول توجیبی مردان راقطع کردید و دیگر نمی توانستند برای خرید بروند. زیرا مخفیانه تلفن خریده بودند! البته بدون سیم کارت، زیرا پول محدودی داشتند. شما آن چند تلفن را هم بانهید اخراج از سازمان از آنها گرفتید؟.

مگر شما در جواب تناقض همین اطلاعیه تلفن همراه و اینترنت به اعضا و نیروها نمی گفتند: «این موضعگیری سیاسی است تا دست سازمان ملل و کمیساریا و... را ببندیم!»؟

آقای رجوی! مگر در همان اشرف و لیبرتی تلفن موبایل به اندازه کافی نداشتیم؟! و سال ۸۹ آموزش سراسری یک ساعته تلفن همراه نگذاشتند برای روز درگیری احتمالی، تا در صورتی که رابطه مفرها با هم قطع شد. هر مفر و جمعی بتواند با تلفن همراه سریعاً خبر رسانی کرده و اخبار کشته و زخمی ها را به خبرگزاریها بدهند! راستی مگر استفاده از تلفن همراه فقط برای چنین روزی است، که خبر کشته ها و مجروحین مان را بدهیم. یعنی خبر مرگمان را؟! چرا این امکان را در اختیار کسی نمی گذارید؟. نه تلفن همراه، نه اینترنت، حتی دوربین فیلمبرداری و عکاسی را فقط با اوکی فرماندهان بالا و برای کار مشخص تشکیلاتی در دسترس سه نفر مشخص می گذارید و بعد از پایان کار همانروز تحویل می گیرید! از چه چیز می ترسید؟ و از چه کسانی در درون همان تشکیلاتی که مدعی اش هستید گهران بی بدیل هستند و هر کدامشان یک سازمان مجاهدین هستند؟! دلیل اینهمه واهمه و هراس چیست؟! چیزی جز این است که اطلاعات و حقایق بیرون درز نکند.

۲۰) آقای رجوی! پس از سرنگونی صدام شما چند بار گفتید: «پس از آخرین رده بندی در سال ۱۳۸۰، بدلیل اینکه رده بندی تشکیلاتی و سوگند باید در حضور رهبری باشد، دیگر هیچ رده بندی جدیدی نداشتیم و نخواهیم داشت، تا من در اشرف حضور داشته باشم!». اما در سال ۱۳۸۹ (نشست ابلاغ عضوها و کاندید عضو؟!) برخلاف حرف خودتان، همین قانون هم نقض شد. زیرا برای حفظ نیروها ی پایین، مراسم سوگند عضویت آنها بوسیله کال کنفرانس با شما در نشست مربوطه صورت گرفت؟! کما اینکه شورای مرکزی زنان در شهریور سال ۹۴ نیز سوگند خوردند! به چه دلیل رده بندی لایه های دیگر سازمان را ابلاغ نمی کنید؟ زیرا اگر این افراد از سازمان جدا شوند می گویند افراد رده بالای سازمان بودند! اما شورای مرکزی زنان تنزل رده و مقام بود، از شورای رهبری به شورای مرکزی! و عضویت و کاندید عضویت هم آش ریخته است که نذر آنها شده است. چون در سازمان و در اشرف و لیبرتی حضور داشتند و مشخص بود که عضو هستند!

شرایط عضویت جدید در سال ۱۳۸۹

نداشتن مسئله «اخلاقی» (رابطه جنسی با مرد یا زن)؟

در همین نشست سال ۱۳۸۹ (نشست ابلاغ عضوها و کاندید عضو؟!) رجوی شرایط جدیدی را برای عضویت در سازمان اعلام کرد. مبنی بر اینکه: «داشتن تحصیلات دیپلم و نداشتن مسئله «اخلاقی» (رابطه جنسی با مرد یا زن)؟! در حالیکه بسیاری حتی در رده شورای رهبری دیپلم نداشتند. عجیب تر اینکه کسانی بودند که مسائل اخلاقی شان در نشست های خاص مقر خودشان توسط سازمان بر ملا شده بود. اما باز در مسوولیت فرمانده یگان بودند؟! حتی شورای ارشد رهبری که فرمانده نیرو بود مسئله اخلاقی (روابط جنسی) داشت و سازمان او را سه ماه برکنار و قرنطینه کرده بود. و باز مجدداً بر سر کار قبلی برگشت؟! اما این سیاست یک بام دو هوا در زمینه های تشکیلاتی فراتر از این است که در این مقال بگنجد. به این شکل رجوی پیشاپیش تهدید می کرد و گوشی را دست اعضای حاضر در نشست می داد تا بفهمند اگر آنها را اخراج کنند، یا خلع رده کنند، این اخراج و خلع رده، چنین علتی داشته ست. و به این شیوه تهمت و افترا را برای حاضرین در نشست القاء می کرد. در حالیکه همان کسانی که مسئله اخلاقی داشتند. همانجا در نشست با رجوی هم ابلاغ عضویت شدند؟! و اکثریت آنها هم دیپلم نداشتند. و تعدادی سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند.

ابلاغ شرایط جدید عضویت در سازمان مجاهدین، اعتراف صریح رجوی به وجود روابط جنسی درون (دو جنس مخالف و یا دو هم جنس) سازمان است؟! حقیقت آنکه هرچه سالیان بیشتری از طلاق اجباری می گذشت، هرچه بیشتر این جداسازی زن و مرد صورت می گرفت، هرچه بیشتر رجوی ارباب، سرکوب را در تالیاتاریسم بلاوقه تنگتر شونده را اعمال می کرد، موارد مسائل جنسی بین اعضای سازمان بیشتر می شد. علت اینکه این مسائل در اشرف مخفی می ماند ترس افراد بود زیرا متهم می شدند به شعبه سپاه پاسداران و وزرات اطلاعات. شنیدن چنین حجمی از روابط جنسی، ابتدا در سال ۹۴ برای من غیر قابل باور بود، اما وقتی دوستان جدا شده شروع به سخن گفتن کردند، برای من شوکه کننده بود.

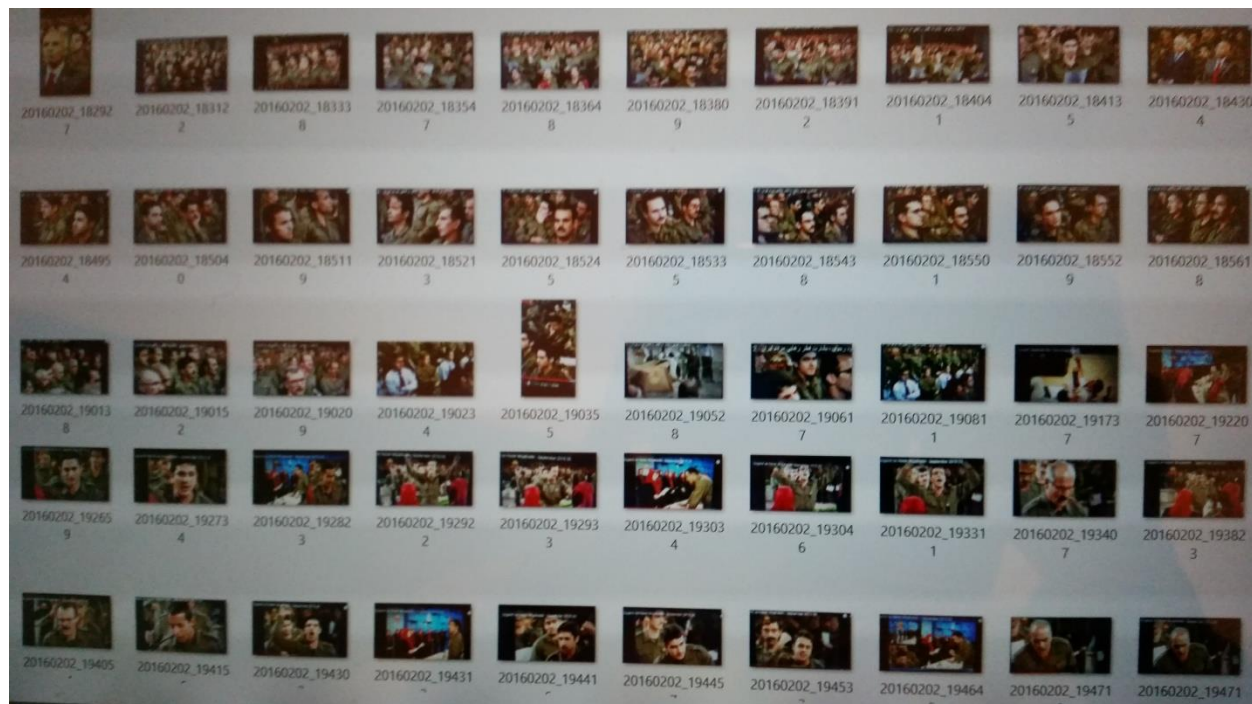
علت اصلی برگزاری مراسم سوگند عضو کاندید در سال ۸۹

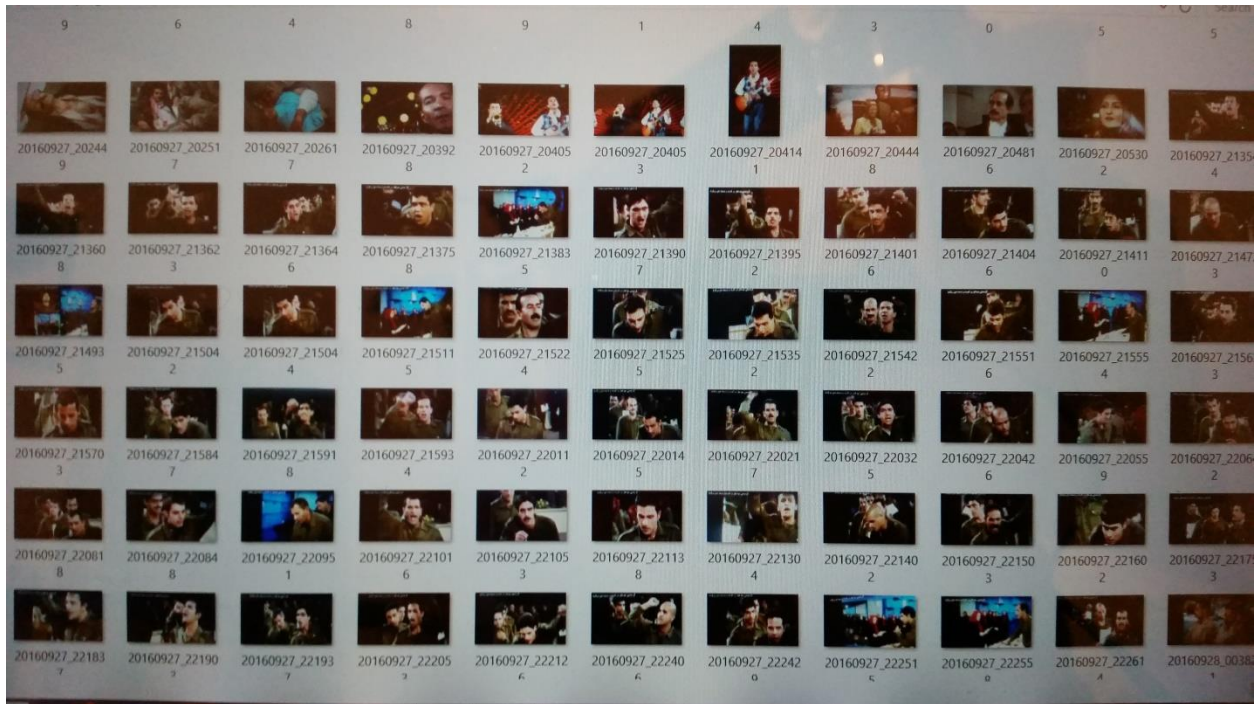
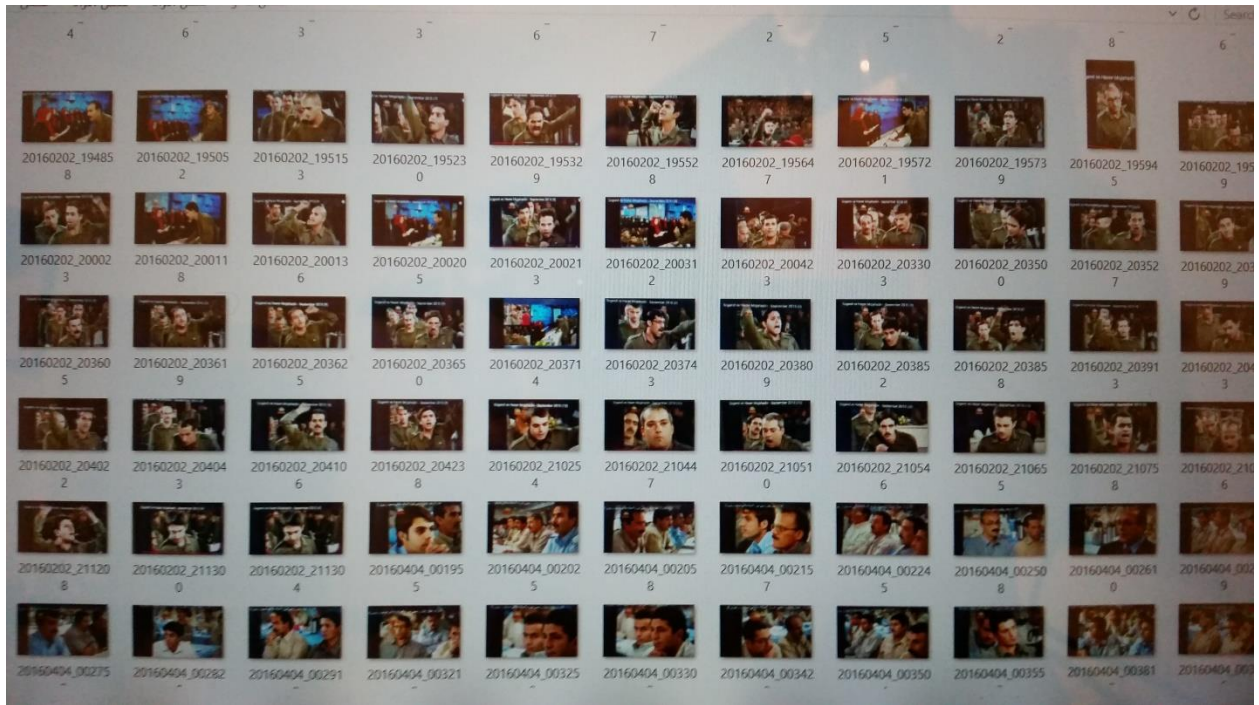
الف – غ یکی از جدا شدگان در مهر ماه سال ۹۵ گفت: «من بیست سال بود که در سازمان بودم، در نشست طعمه چون گفتیم مذهبی نیستیم، رجوی گفته بود شرایط عضو بودن اینست که مذهبی باشی. یعنی من همیشه در همین رده کاندید عضو و عضو می ماندم، با اینکه در سال ۸۰ باید ام جدید می شدم. به همین دلیل در سوگند کاندیدای عضو و عضو سازمان در سال ۱۳۸۹ که یک حقه بازی بود. میترا عمومی فرماهده مقریک در اشرف به ما گفتند: «این سری بچه های جدید که خانواده ها به پشت درب اشرف آمده اند، خیلی ضعیف هستند و تحت تأثیر خانواده ها قرار می گیرند، شما هم

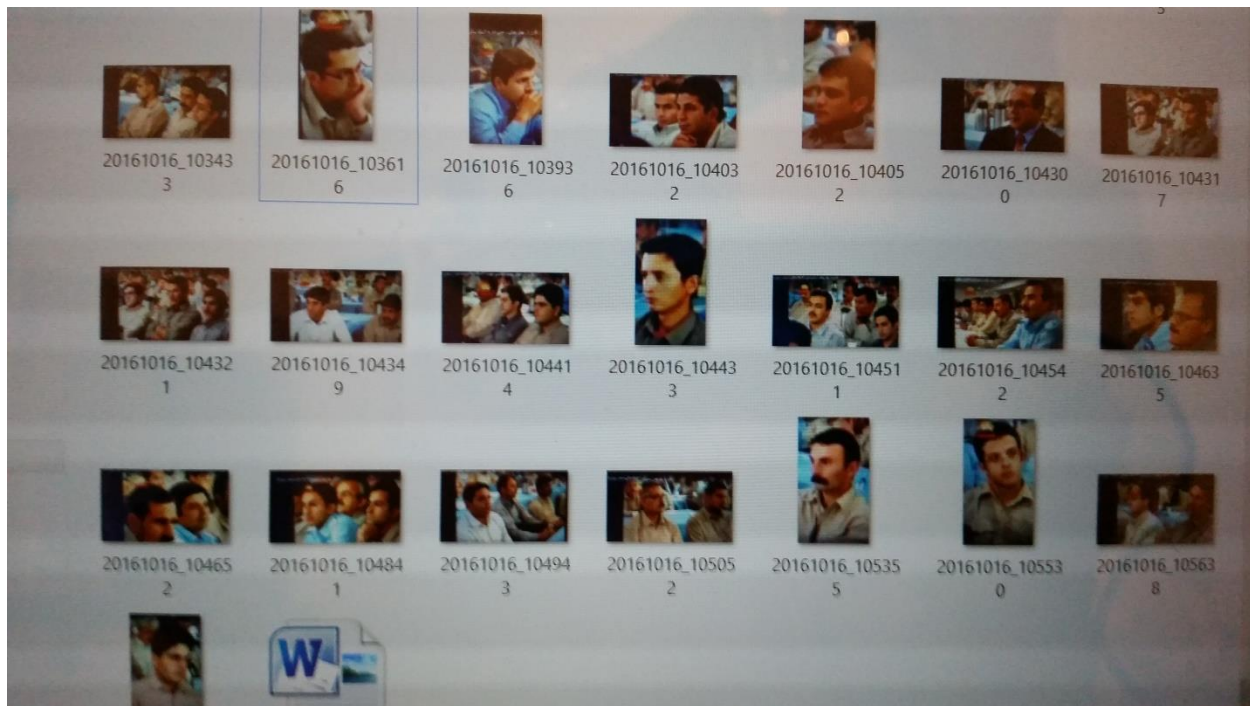
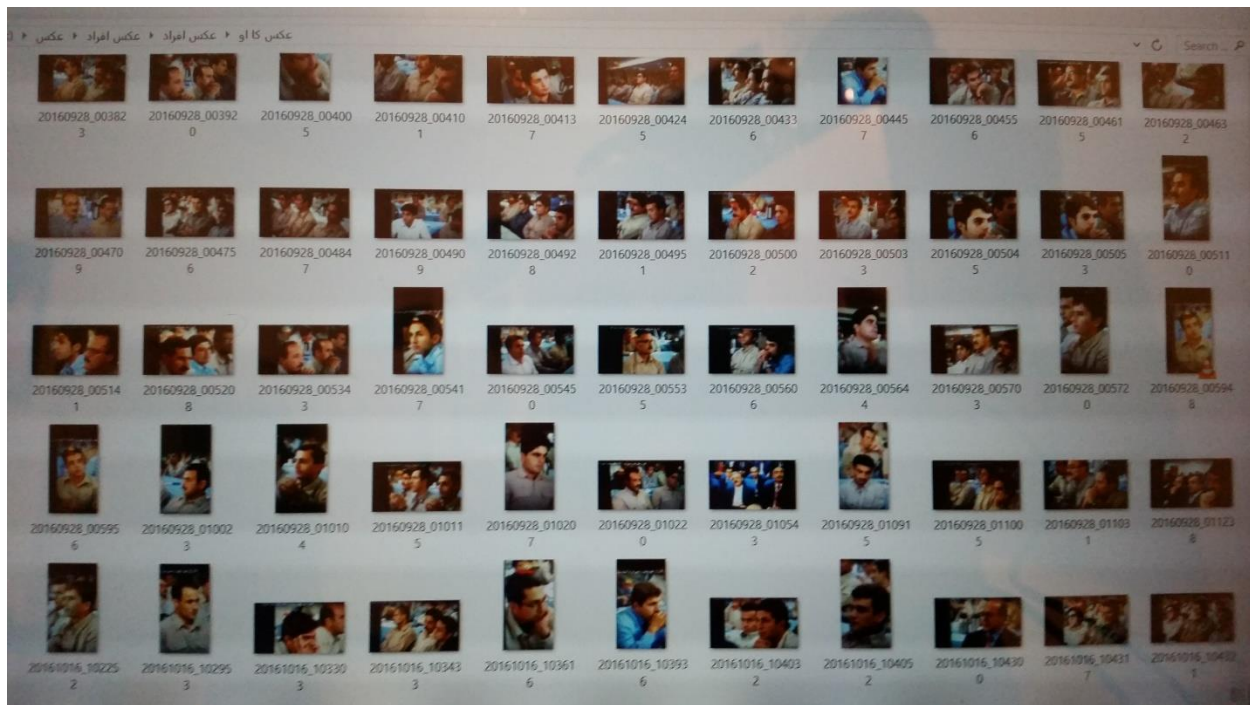
بباید در این مراسم سوگند بخورید، چون شما اعضای قدیمی هستید، خیلی روی آنها تأثیر می گذارد! تا کمکی به این نفرات باشد.» و آلا بیشتر آن نفراتی که سوگند خوردند، سالها بود که عضو بودند! بلکه باید سوگند ام جدید می خوردند، چون بیشتر از ۱۳ سال در سازمان بودند!»

آقای رجوی! این چه سوگند باسمه ایی است که بعضاً چهار پنج نفری که پشت سر هم ایستاده و سوگند خورده اند، هر چهار پنج نفر از سازمان جدا شدند. کاش من اطلاعات و شناخت کافی از اسامی و جدا شدن آنها داشتم، زیرا تا جاییکه من می دانم بیش از ۱۵۰ نفر از همان ردیف سوگند خورده ها از سازمان جدا شدند و یا فرار کردند! آمار بیش از ۱۵۰ تن است، اما من اطلاعی از دیگران ندارم.

عکس ۱۵۰ نفر سوگند خورده و جدا شده ضمیمه است، در حالیکه آماری که وجود دارد بیشتر از اینهاست و من نتوانستم بدلیل ضیق وقت، عکسهای جدا شدگان را تهیه کنم. درصد همه اینها فرزندان محمد رجوی است. سعید فرزند عباس داوری، و فرزند مهدی برای و به همراه فرزندان بالاترین مسئولین سازمان، از تشکیلات سازمان جدا شدند:







توضیح آنکه تعداد بسیار بیشتری جدا شده اند و من در تابستان سال ۹۵ این تعداد را اطلاع داشته و جمع آوری کرده ام؛ و هنوز هم این ریزش تا آذرماه ۹۶ ادامه دارد.

(۲۱) درسایت مجاهدین ویدئو مصاحبه یکی از زنان بیمار بنام الهام فردی پور را گذاشته بودند. زنی حدوداً ۵۰ تا ۴۵ساله که می گفت: «من دیگر خودم می توانم تصمیم بگیرم؟! من خودم نمی خواهم برای درمان به خارج بروم؟! من می خواهم در اشرف باشم!». اما مادرم و خواهرم مخالف من هستند و می گویند برای زنده ماندن باید مداوا بشوی و به خارج بیایی.»

مریم رجوی که مستمر اطلاعیه می دهد برای ممانعت پزشکی از سوی کمیته سرکوب اشرف ولیبرتی (که در جنایت چنین امری، هیچ شکمی نیست!) فراموش کرده که رجوی و سازمان خودش مانع خروج بیماران بودند. و مثال رجوی را دربالا از کاظم طهماسبی آوردم. حتی سازمان

درسایت مجاهدین وقتی نام او را سرچ می کنی هیچ خبری در این مورد نیست. زیرا سازمان سرچ (جستجو) سایت مجاهدین را عملاً از کار انداخته و هیچ اطلاعاتی نمی توانی کسب کنی! سازمان حساب همه کارها را دارد. می داند که از همین سرچ سایت مجاهدین می توان تناقضات سخنان آنها را افشا کرد. بنا براین اطلاعات را کور کرده اند. کاظم طهماسبی پرفسور در سازمان ناسا در امریکا، در ارتش آزادیبخش راننده زرهی بی ام پی وان بود. بدلیل همین سیاست عدم خروج از اشرف، برغم اینکه دکتر ها گفته بودند امکان معالجه در عراق وجود ندارد و خود شرایط آب و هوایی عراق بدلیل طوفانهای مستمر خاک(ریزگردها) برای بیماران آسمی بسیار سخت بود. آنقدر ماند تا بر اثر بیماری جان داد. و رجوی بدلیل همین ماندن و شهید شدن، از او بعنوان اشرفی پایدار و شهید صدیق یعنی بالاتر از پیامبران و اولیا نام برد؟! شرایط را طوری ساخته بودند که کاظم خودش هم در مصاحبه چنین می گفت که: نمی روم و در اشرف می مانم؟! خب بفرض ماندی و شهید شدی. آیا چه چیزی به رجوی وجیب اوضاعه می شود؟ چرا بیماری اعضای سازمان راحل نکنیم؟ اگر برود زنده می ماند! چرا رجوی چنین چیزی را می خواست. رجوی خودش باید جواب بدهد! بحث یک مورد دو مورد نیست.

در همین مورد الهام فردی پور، من آنزمان در تبلیغات بودم. هوشنگ دودکانی فرمانده یگان تبلیغات را صدا زدم و ویدئو و سخنان الهام فردی پور را به او نشان داده و گفتم: « این ویدئو نه به نفع سازمان، بلکه به ضرر سازمان است! و در مصاحبه از موضع مغلوب و موضع پایین می گوید: «مادر و خواهرم در خارج از کشور می گویند برای مداوا بیجا خارج! اما من نمی خواهم به خارج بروم می خواهم در اشرف بمانم. من خودم می توانم تصمیم بگیرم.» به هوشنگ گفتم این چه استدلالی است که می کند؟! طوری حرف می زند که گویا این اجازه را دارد که خودش تصمیم بگیرد! خودش می گوید که از سال ۵۸ هجری قمری بوده، یعنی اکنون ۴۸ تا ۵۰ سال سن دارد. پس نباید رویه مادرش بگوید خودم می توانم تصمیم بگیرم. او همان دختر سال ۵۸ که نیست. الان هرکس در این سن نوه هم دارد! دوّم اینکه وقتی می گوید مادر و خواهرم در اروپا مخالف من هستند که، می خواهم در اینجا بمانم. این را داریم به جیب رژیم می ریزیم! ماچطور می گوئیم که پایگاه وسیع اجتماعی داریم؟، درحالیکه خردمان می گوئیم خانواده خودمان (الهام) مخالف ماندن او در اشرف است! بعد از این توضیح ظرف کمتر از ۲۴ ساعت آن ویدئو را از سایت برداشتند!

بتول رجایی مسئول تشکیلات مجاهدین زندان های اشرف

چرا بتول هم برای بیماری اعزام نشد؟

این در سطوح پایین بود اما در سطوح بالا هر فرد متناسب با شرایطی که دارد در این باب می گنجد. در مورد بتول رجایی (مسئول کل تشکیلات سازمان) وقتی حرفهای مسعود رجوی را شنیدیم در لحظه اول، همان حرفی که رجوی می خواهد القا کند به ذهن ما می آمد. رجوی می گفت: « این شهید والا قدر بتول رجایی، از بیماریش، من و مریم اطلاعی نداشتیم! خودش به مژگان (پارسایی) گفته بود بیماریش را به ما اطلاع ندهند، با اینکه مشخص بود نیاز به معالجه دارد و زنده نمی ماند! در لیبرتی نزد شما ماند! و به خارج نرفت...» اما هرکسی که یک روز در سازمان باشد بخوبی می فهمد که نظم و انضباط تشکیلات این حرفها را بر نمی دارد؟! چون خارج از خواست بیمار، گزارش پزشکی به مسئول امداد مجاهدین و مسئول فرد و آن سیستم می رسد. محال است که مژگان پارسایی چیزی به رهبری گزارش نکند! آنهم مسئله بیماری مسئول تشکیلات سازمان و همچنین مسئول قسمت پذیرش و مهمتر از همه خروجی و زندان ها (که مسئولان زندان و و بازجو ها و شکنجه گران مستقیم با او وصل بودند)!

تنها علتی که رجوی می گوید: « ما بی خبر بودیم...» پاسخ به سوالی است که در ذهن همه است، که چرا برای نجات او با این سطح از مسئولیت و کارایش در سازمان، اقدامی صورت نگرفت؟! واقعیت اینست که بدلیل حجم اطلاعاتی که در بخش زندان و خروجی سازمان داشت و خودش هم مستقیماً با این افراد برخورد می کرد، و در بازجویی ها پشت در اتاق بازجویی می نشست. نمی توانستند او را به خارج بفرستند. زیرا احتمال ربودن یا دستگیری توسط دولت عراق وجود داشت. چه با حکم دولتی و لو بصورت موقت و چه بصورت آدم ربایی توسط دولت عراق و یا... به همین دلیل چنین سناریویی برای بتول رجایی ساخته شد. عجیب است که مژگان پارسایی هم هیچ پاسخی به رهبری نداد که چرا بیماری او را به او و مریم نگفته است؟ و رجوی هم چیزی به او نگفت؟ نه تنها چیز نگفت؟، بلکه تشویق هم کرد؟.

خبر مرگ بتول رجایی با حمدالله رحمانی در کنار هم آمده است، یکی (بتول رجایی) زندانبان سال ۷۳ و دیگری (حمدالله رحمانی) از زندانبان و شکنجه شدگان سال ۷۳ است. اما از این دردناک تر سخنان اطلاعیه سازمان و سخنان مژورانه رجوی است که باید به دقت خوانده شود.

خبر در سایت مجاهدین آمده است:

تاریخ: AM 9:28:09 1391/4/6 دو تن از سرداران اشرف به جاودانه فروغ ها پیوستند

مجاهد کبیر بتول رجایی (ابزری) و مجاهد شهید حمدالله رحمانی

مجاهد صدیق بتول رجایی

هفته گذشته مجاهدان اشرف در لیبرتی با فقدان بزرگ دیگری مواجه شدند که در گذشت مجاهد کبیر بتول رجایی (اکرم ابزری) بود. فقدانهایی که

در ارتباط مستقیم با محاصره ضدانسانی 4ساله از سوی حکومت عراق و عدم دسترسی به درمانهای به موقع و مؤثر پزشکی است. **قطعه‌ای از گفتگوی رهبر مقاومت با مجاهدان اشرف در 29 خرداد:**

«سلام بر شهیدان و مجاهدان صدیق، ... در زندان لیبرتی ... منظورم درگذشت خواهر مجاهد بتول رجایی، از اعضای ارشد شورای رهبری مجاهدین، خیلی بیشتر از پیامی که من دادم، گفته بودید که چه نمونه و اسطوره و الگوی به یاد ماندنی بود، بدون شک خودش صد بار و شاید صدها بار ترجیح می‌داد که در جبهه نبرد رودرو به شهادت برسد، اما خدا را بنگرید که با آزمایشی بالاتر، او رو رستگار کرد. با استواری و ایستادگی و سرسختی در برابر بیماری، که اصلاً و ابداً به روی خودش نمی‌آورد، تا این‌که سرانجام در اثر انسداد ریه و ایست تنفسی، جان به جان آفرین سپرد.

بله مجاهدین این هستند! زنان و مردانی که اراده کرده‌اند غل و زنجیرها رو درهم بشکنند و در برابر همه اجبارات، سرسخت و استوار و گردن‌فراز باقی بمانند و هر چقدر که شرایط هم سخت‌تر بشه، اونها بیشتر و بالاتر برافروزند.»

فکر می‌کنید اگر رجوی این خونها را در اشرف و لیبرتی نمی‌داد و ندهد چه می‌شود. سوختبار حمایت هایش را از دست می‌دهد.

فکر می‌کنید اگر رجوی مارک‌ها و تهمت‌ها را نزند در تشکیلات سنگ روی سنگ بنا می‌شود؟! حتی کسی از مسئولین حاضر می‌شود برای افراد پرونده سازی کند؟

بتول رجایی مسئول زندان و بازجویی‌ها و شکنجه‌گرها بود. و حمدالله رحمانی یکی از شکنجه‌شدگان در پروژه رفع ابهام سال ۷۳ و در همان اتاقی که قربانعلی ترابی کشته شد.

بازرسی کمد‌ها در اشرف

بازرسی و دزدی از صندوق بانومرضیه توسط مجاهدین

(۲۲) پس از انقلاب ایدئولوژیک که فضای تشکیلات روزبروز امنیتی تر می‌شد. سال ۷۳ به بعد رسماً گفتند: «افراد برکمد های فردی خود قفل نزنند، مگرما اینجا دزد داریم که قفل می‌زنید؟!» درحالیکه اولین دزد، خود سازمان بود که کمد‌ها را بازرسی می‌کرد. قفل زدن چیز عجیبی نبود و مرسوم بود و اتفاقاً قفل را هم سازمان می‌خرید و در تدارکات مقرها هم موجود بود! من تعجب کردم که بعضی‌ها از چک کردن کمد یا صندوق خانم مرضیه و شکایت خانم مرضیه درشورا و تشکیل جلسه رسیدگی به این امر... و فحاشی محمد علی شیخی که عنوان «نماینده استادان متعهد دانشگاهها و مدارس عالی کشور» درشورا سخن می‌گویند. چنین مسائلی بدون صلاحدید شخص رجوی، نبوده نیست! چنین مسئله‌ای حتی در حیطه مریم رجوی هم نبود! در سطح شیخی نیست که به بانومرضیه فحاشی کند. بیشترین ترس او (شیخی)، از چنین هتاک‌هایی نه از بانو مرضیه، بلکه باید از واکنش شدید سازمان باشد، که بانو مرضیه‌ای که مهمان او بوده، مشاور فرهنگی رئیس جمهور بود؟ به همین دلیل فردی مثل شیخی برای فحاشی به خانم مرضیه دستش باز بوده برای چنین اقدامی و از قبل خط و ربط را به او داده اند... البته برای چنین برخوردی با خانم مرضیه، رجوی قیمت زیادی می‌دهد و اوّل از همه قلب مجروح مرضیه است! اما قیمت ثبت شدن این عمل در رابطه مرضیه (دستبرد به صندوق) به هیچ وجه قابل جبران نیست! چون رجوی می‌داند بانو مرضیه بدلیل علو طبع حاضر به بازگویی این بخش از وقایع مجاهدین و شورا، و بکارگیری این عنصر مفلوک (شیخی) بر علیه او و شکستن حرمتش، نبوده نیست. و رجوی هم روی همین سکوت خانم مرضیه سرمایه‌گذاری می‌کند. و سناریو فحاشی را توسط چنین فردی پیاده می‌کند! درون تشکیلات نیز همیشه چنین عناصر مفلوکی که پرونده‌های بسیاری نزد سازمان دارند از آنها چنین استفاده‌هایی می‌شود. و یا اینکه چنین افرادی خودشان فضا را حس کرده و نقش مهاجم را بازی می‌کنند. تفاوت شورا با سازمان در این است که در سازمان و تشکیلات چنین شیوه‌هایی از صبح تا شب در همه امور اجرا می‌شود. و افراد مهاجم هم، همیشه نورچشمی بوده و از مصونیت برخوردارند. در واقع اینها همان لباس شخصی‌های بیت رهبری عقیدتی هستند. اما همه مردم میدانند که «نیروهای خود سر» حتی در درون رژیم آخوندی، سرشان تنها در آخور ولی فقیه است.

چرا به صندوق شخصی خانم مرضیه و نوشته‌های او دستبرد زده اند؟

در تشکیلات سازمان برای تشخیص وضعیت افراد، مخفیانه کمد فردی را چک می‌کنند که چه وسایلی را نزدشان نگه می‌دارند: از عکس خانواده یا نامه‌های آنها و نوشته‌ها و... پی‌به‌وایستگی او می‌برند. به همان دلیلی که کمد فردی مهدی افتخاری (فرمانده فتح الله) را گشته بودند. او هر نامه‌ای که به رجوی یا سازمان می‌نوشت، دونسخه داشت که نسخه دوم نام هایش را در کمد او بدست آوردند و به رجوی دادند. و رجوی در نشست طعمه در سال ۸۰ از او می‌پرسید: «این نسخه دوم را برای چه روزی نگه می‌داشتی؟! می‌خواستی در آینده چه استفاده‌ای از آن بکنی؟!»

سوء استفاده رجوی از خانم مرضیه در تشکیلات

تنها کسی که رجوی پشت سر او هیچ حرفی نزده بود، خانم مرضیه بود. و اتفاقاً بعکس، همیشه به نیکی از او یاد می‌کرد و می‌گفت: «او همه چیز داشت و با آمدن به نزد مجاهدین و ارتش، او پرداخت کننده بود نه دریافت کننده!»

اما پس از نشست‌ها ۴ ماهه طعمه در سال ۱۳۸۰ و محاکمه و تصفیه حساب با همه ۴۰۰۰ اعضای تشکیلات!، که در واقع اگر حمله ۱ سپتامبر توسط بن لادن پیش نیامده بود، و واقعاً معلوم نبود که نشست طعمه به چه مسیری فالجه بارترازان بکشد! زیرا در حضور خودش و مریم سرکوب مطلق و علنی رابنا گذاشته بود. پس از این نشست‌ها، یک نشست دیگر گذاشت بنام «لب پر خوردن» و در پایان این نشست، همه باید متنی را که از پیش توسط رجوی نوشته شده را امضا کنند و طبق متن دیکته شده تعهد بدهند که از این پس لب پر خوردن در مسائل سیاسی و خطی و... نداریم و تعهد می‌دهم در صورت نقض این تعهد، یگان یا جمع در دسترس مسئول تعیین تکلیف من است.

این تعهد نامه بسیار توهین آمیز بود، کما اینکه هنوز چند ماه از نشست طعمه نگذشته بود و هر سه ماه یکبار تعهد می گرفتند، و در واقع نسق کشی می کردند! اما سوء استفاده رجوی از خانم مرضیه اینجا بود که او هیچ چیزی از نشست طعمه و محاکمات وزد خورد های فیزیکی و نف و صندلی و لنگه کفش پرتاب کردن و فحاشی توسط بالاترین مسئولان سازمان و... خبری نداشت. در پایان نشست ها، روز آخر رجوی نشست گذاشت و یکبار وسط نشست خانم مرضیه هم به سالن نشست باقرزاده آمد و در ردیف جلو نشست. رجوی با تلطیف بیان و با شوخی و خنده و طنز، برخلاف روز های قبل در نشست، با مصادره همه امور نامشروع توتالیتاریستی به جنایات رژیم آخوندی و امر مبارزه و سرنگون رژیم...، به خانم مرضیه هم گفت: « شما هم امضا می کنید؟ » خانم مرضیه گفت: « بله سردار! من هم امضا می کنم. » خانم مرضیه سپس در حین خواندن متن با خنده گفت: « من هم تعهد می دهم لب پرنخورم. » رجوی با این کارش بعد ها می گفت: « ببینید، خانم مرضیه درسن پیری و ۷۰ سالگی، و بعنوان رزمنده ارتش آزادیبخش تعهد می دهد که لب پرنخورد! » و همین را اهرم فشار بر علیه دیگران می کرد. کاش خانم مرضیه فقط یک ثانیه نشست های سالن میله ای و نشستها محاکمه طعمه را می دید! من برای راستی و صفای وجود با نومرضیه، این زن بسیار ارزشمند از خصائل انسانی!، ارزش و احترام بسیار زیادی قائل هستم.



خانم مرضیه در نشست مسعود رجوی در قرارگاه باقرزاده

خدا می گفت: «قرآن بخوانید!»

رجوی می گفت: «قرآن ونهج البلاغه خواندن اپورتونیسیم است.»؟

(۲۳) تا پیش از سرنگونی صدام قرآن ونهج البلاغه خواندن ممنوع و مابک اپورتونیسیم زده می شد. پس از سرنگونی بدلیل نیازمندی سازمان به زبان عربی و کار سیاسی، اجتماعی در عراق، این فضا عملاً شکسته شد. تقریباً اکثر اعضا به کلاسهای عربی می رفتند. کار اصلی سازمان ارتباط با نیروهای عراقی و کسب حمایت از آنها برای باقی ماندن سازمان در عراق بود.

رجوی در نشست های دوران صدام همیشه از کسانی که در پشت میکروفون آیه ای از قرآن می خواندند اشکال می گرفت که غلط خوانده اند! و بارها تکرار می کرد تا آن فرد کلمات را درست تلفظ کند. و همیشه هم باطنه و استهزا می گفت: « یک برادر مجاهد پیدا نمی شود که یک آیه را درست بخواند! » اما هرگز حقیقت را نگفت که چرا اعضا نمی توانند قرآن را از روی نوشته درست بخوانند! زیرا هرگز یک کلاس برای فراگیری زبان عربی یا قرآن وجود نداشت! زیرا جرم بود! در حالیکه طوری برخورد می کرد که گویی اشکال به برادر مجاهد است!.

لیبرتی زندان یا رزمگاه؟

(۲۴) آقای رجوی! مگر شما و سازمان نمی گفتید: « ما بخاطر کار سیاسی می گوئیم، لیبرتی زندان است! یکبار به شما دچار ابهام و توهم نشوید که اینجا زندانی هستید؟! اینجا که به رهبری وصل هستید، همه نوع وسایلی دارید، غذا و صنفی تان هم که همیشه برقرار بوده، در تشکیلاتی هستید که سازمان و مسئول اولش هم همتا هستند و سازماندهی و تشکیلات مجاهدین است و ارتباط مان با سراسر جهان و گستردگی فعالیت های سیاسی و دیپلماتیک و ناوگانی از وکلا و... را هم داریم. این حرفهارا شما به خودتان برنارید! که فکر کنید دارید شق القمر می کنید. این حرفها را برای نیروهای خارج از کشور می گوئیم. اینجا رزمگاه لیبرتی است و پلی بسوی تهران. » آقای رجوی! چرا چنین دوگانه حرف می زنید! چرا سربدیهی ترین اموریه اعضا و مردم و هواداران دروغ می گوئید؟.

(۲۵) همه چیز در سازمان یکدست است. نیروها را از داخل ایران یا کشورهای همجوار، با وعده و محمل کاریابی یا دادن شغل و یا وعده اعزام به اروپا و زن (به بعضی ها گفته بودند آنجا زن است...) به عراق می آورد و بعد مجبور می کرد آنجا بمانند. با شیوه ورود غیر قانونی به عراق! این وضعیت سیاسی تشکیلاتی استرا تژیک سازمان بود. در خارج از کشور برای تظاهرات و نشست سالانه و یلپنت فرانسه با دادن پول و هزینه بعنوان تور مسافرتی و گردش به دانشجویان کشور های مختلف و مهاجرین ایرانی و خارجی نیرو بسیج می کنیم. این وضعیت پایگاه اجتماعی و توده ایی ما بود؟! حتی یکی از خانم های هواداران سازمان که همسرش در آلبانی از سازمان جدا شده است، سال ۹۵ در مراسم و یلپنت شرکت کرده بود. همسرش می گفت: « عده ای روسی آورده بودند که آنها آنقدر مشروب خورده بودند که در پشت راهرو روی کف زمین خوابشان برده بود! ». در کار مالی وضع از این خرابتر است. آنکه زمان صدام بود و ما نمی دانستیم بعد ها فیلمها و اسنادش را دیدیم شوکه کننده بود. یکبار احساس کردیم پشت مان (هویت و ماهیت) خالی شده، همه چیز فروریخت.

غ- گ از اعضای قدیمی سازمان که در سال ۹۵ جدا شد، در ۴ آذر ۹۶ گفت: « داخل کمپ آلمان سرود سازمان را شنیدیم؛ پرسیدم این چیست؟. چند ایرانی گفتند: « سرودهای سازمان مجاهدین است»، گفت: « می شناسی؟ » گفت نه!، من قدیم در ایران بودم (نمی خواستم بفهمند در سازمان بودم و جدا شده ام). آنها گفتند: « ما هم نمی شناختیم... » غ- گ ادامه داد: « سازمان سراغ این نفرت پناهنده می رود و مابه ازای اینکه آنها بیایند کتاب

بفروشند در خیابان و یا تبلیغات کنند، برای آنها پرونده سیاسی می سازد. و آنها برای کسب پناهنگی با سازمان کاری کنند. سازمان برای کسانی که سازمان را می شناسند، یا اعضای خودش که از آنها جدا شده اند، چنین کاری نمی کند.»

کلاشی واخانی از خانواده ها و هواداران

پس از سرنگونی صدام هم با اخذی از خانواده ها حتی نامه نگاری سازمان با خانواده ها بدون اطلاع اعضای سازمان در اشرف و لیبرتی ادامه داشت. و بسا عجیب تر.

ل- ل در فروردین ۹۴ گفت: «ابوالقاسم رضایی (برادر مهدی رضایی گلسرخ انقلاب) دبیرشورا و... کارش به اینجا کشیده شده که از یک هواداری ۴۰۰۰۰ دلار بعنوان قرض می گیرد تا یکماه بعد بپردازد. آن فرد تمام سرمایه اش را که همان مبلغ بوده، النهایه با اصرار زیاد مجبور به دادن شده، اما بعد از یکماه محسن رضایی مدعی شده که این ۴۰۰۰۰ دلار را از توی عنوان کمک مالی به سازمان گرفتم؟! فرد مزبور بشدت بهم ریخته و گفته که قرض یکماهه بوده...، النهایه محسن رضایی زیر بار نمی رود و...، فرد مزبور می گفت: «اگر از روزاول می گفتند کمک مالی بده، با اینکه تمام سرمایه زندگیم همین مقدار بود، خیلی بهتر بود تا اینکه چنین کاری بکنند. حالا چکار کنم، بروم بگویم فلانی! بامن چنین معامله ای کرده؟! مجبورم بدلیل اینکه خانواده شهدا هستم، حیثیت خانواده و خودم را حفظ کنم.»

مرتضی یعقوبی داماد کریم رشیدی هم که در سال ۸۲ یکی دوماه پس از سقوط صدام به اشرف آمده بود سازمان به آنها گفته بود به مبلغ ۱۲۰۰ دلار یک جنسی (کالایی) برای آنها بگیرند و هم چنین پول نقد نیز اخذی کردند. س-خ- ب یکی دیگر از جانشینان با سه دهه حضور در اشرف گفت: «پس از جدایی از سازمان در آلبانی، تازه فهمیدم که سازمان از خانواده ام در ایران، و برادرم در سوئد چند هزار دلار پول گرفته بودند. (منظورش اخذی بود) همه حرفهایی که سازمان به ما می زد، دروغ بود.»

غ- گ سال ۹۵ از سازمان جدا شد گفت: «بنیادی که در آلمان برای کودکان پول جمع می کرد و افشا شد که سازمان کلاهبرداری می کرده و پول بچه های کوچک تحت پوشش بنیاد به جیب سازمان می رفت. مسئولین سازمان در اشرف سراغ من آمدند و من چند برگه امضا کردم، که این پول هارا من به سازمان کمک کرده ام، تا سازمان بلحاظ حقوقی لاپوشانی کند. من از همه چیز بی اطلاع بودم، زیرا وقتی خواهرم به آلبانی آمد و جریان آن پول ها و امضای من را پرسید!، تازه فهمیدم موضوع چه بوده! چون یکی دوتا از همان بچه ها رفته و شکایت کرده بودند که سازمان به اسم ما پول می گیرد، اما خرج ما نمی شود. اما سازمان به من نگفته بود که این امضاها برای کارهای غیر قانونی صورت می گیرد.»

در قبال نمونه های اخذی و کلاشی فوق، سازمان (رجوی) به اعضای خود اتهام دزدی و... می زند:

یکی از جدا شدگان می گفت: خواهرم... در سال ۷۰ به من گفت: سازمان به خانم «م- ش» اتهام دزدی از داخل فروشگاه مرکزی زده بود (در سازمان اساساً پول نقد نداشت!) درمادی او را عراقی ها یک هفته ای می بردند... همچنین مرضیه ایمان نژاد و محمد رضا ایمان نژاد به من گفته بودند: افتاده بودند به سیگار فروشی، مثل امیر نظری و خواهرش نصرت نظری سیگار فروشی می کردند. م- ش را بعد ها بدلیل گزارش های زیادی که از چنین مسائلی بوده، خواهرش را از یکی از کشورهای اسکاتلندی آوردند تا او را ببرد. رجوی در یکی از نشست ها گفته بود: «هرکسی از سازمان برود به چنین روزی می افتد... (من از گرفتن حرفهای وقیحانه رجوی در این مورد شرم دارم.) کاش می توانستیم سکوت کنیم و نگوییم و ننویسیم؛ باید حرمت افراد را نگه داشت. اما وقتی افرادی آنهم زنان، طعمه کینه توزی رهبری عقیدتی می شوند، بهتر است که مردم حقایق را بدانند. بهتر است مردم و افکار عمومی بدانند که وقتی زنی بدلیل اینکه در تنگنای مالی و در شرایط سختی قرار گرفته و مجبور به... می شود، رجوی و رهبر مقاومت و رئیس جمهور مقاومت نه تنها کمکی نمی کنند، نه تنها اندوهگین نمی شوند، بلکه بعکس خوشحال شده و در نشست ها برای اعضای بازگویی می کنند. به خود می گویم سیامک این مسائل را ننویس...، نگو...، اما اینها حقیقت است، بگذار بگویم تا بتوانیم مانع این مسائل شویم.»

ل- چ در آبان ۹۶ علی اصغر یوزمند که از اسرای پیوسته جنگ ایران و عراق در سال ۶۸ به سازمان بود و پس از سرنگونی صدام از سازمان جدا شد، می گفت: «من هیچ خبری از آنچه بر سر خانواده ایم آمد بود خبری نداشتیم. سازمان از برادر من در ایران کمک مالی درخواست کرده بود (من در اشرف از این جریان بی خبر بودم) بعنوان اینکه من در اشرف هستم. ورژیم هم برادر من را دستگیر و زیر شکنجه کشته است. اکنون دختر و پسر کوچک (۹ ساله) برادرم یتیم هستند و همسرش از آنها نگهداری می کرد. خیلی دلم برای این کودکان می سوزد که سازمان چنین با سرنوشت آنها بازی کرد.»

یکی دیگر از جدا شدگان در اردیبهشت سال ۹۴ گفت: «من وقتی به سازمان آمدم ۷۵ گرم طلا، تمام پولی بود که کار کرده بودم را به سازمان دادم. در لیبرتی وقتی می خواستیم به آلبانی برویم به من ۵۰۰ دلار دادند. اما به میلیشیاها که فرزندان خودشان بودند ۲۰۰۰ دلار دادند.»

جلیقه های حفاظتی امریکایی را به اعضا ندادند تا در اشرف کشته بدهیم!

(۲۶) آقای رجوی! جلیقه های خریداری شده از کابوایی (نام مستعار) که برای امریکا بکار گرفته می شد) کجا بودند که استفاده نشد؟! این جلیقه ها در تن ۱۰۰ تن افراد باقیمانده در اشرف بود که در قتل عام ۱۰ شهریور سال ۹۲، ۵۲ تن از آنها کشته شدند.

بهرروز (علی) نادری در سال ۹۲ از مقر دیگری به اتاق ما آمد. او را که یک جوان کرمانشاهی بود، تنها بدلیل تشابه اسمی از مقر دیگری به اتاق (بنگال) ما آوردند و اسم او را روی کروکی درب ورودی علی نادری نوشتند اما اسم من برخلاف اسمی دیگران که نام و نام خانوادگی نوشته می شد تنها سیامک نوشته شده بود، بدون نام فامیلی، تا اگر کمیساریا آمد نتواند مرا پیدا کند!.

سال ۹۲ در لیبرتی من از طریق الف-م شنیدم که او در روزهای آخر حضور در اشرف، انبارهای سازمان راجابجا می کرد. او گفت: «یک انبار پُر از جلیقه های حفاظتی امریکایی را هم جابجا کردیم. من یک جلیقه برداشتم برای خودم. اما مسئولین سازمان آنرا از من پس گرفتند و هر چه اصرار کردم نگذاشتند آنرا با خودم ببرم! گفتند بعداً به شما می دهیم؟»

برای اولین بار فهمیدم که ما «جلیقه حفاظتی» امریکایی هم داشتیم! در اطلاعیه سازمان مستمر انتقال جلیقه های حفاظتی از اشرف به لیبرتی یکی از خواسته های سازمان است! اما سوال اینجاست که چرا در اشرف و در درگیریهای ۶-۷ مرداد ۸۸ و ۱۹ اردیبهشت سال ۹۰ در تهاجم زمینی دولت مالکی از این جلیقه ها استفاده نکردیم؟! زیرا چنین جلیقه هایی در لیبرتی کارایی نداشت، بدلیل اینکه حمله هوایی و موشکی است و زمان حمله موشکی مشخص نیست! در حالیکه در حمله زمینی مشخص بود که درگیری و شلیک گلوله و چوب و چماق و... وجود دارد! و همین جلیقه ها حفاظتی برای شلیک مستقیم کارایی دارد! راستی چرا این جلیقه ها را در دسترس اعضا قرار ندادید. تا حفاظتی در برابر تیر مستقیم داشته باشند؟ من می خواستم در این نوشته سوال کنم تا سازمان بگوید جلیقه های نظامی را چه زمانی از امریکایی ها خریداری کرده است؟ تا مشخص شود که رجوی عمداً جلیقه ها را در انبار نگه داشته و به کسی نداده تا کشته بدهد و بتواند حمایت بین المللی کسب کند برای مانده در عراق یا طولانی کردن حضور خود در عراق تا شاید، دولت مالکی تغییر کند و امکان باقی ماندن در عراق برای همیشه مهیا شود.

بگذارید در اینجا روزهای پس از ۶-۷ مرداد ۸۸ در اشرف را بگویم. عبدالله قدمیاری که در صنایع کاری کرد. پس از کشته و زخمی شدن بسیاری در ۶-۷ مرداد ۸۸، در اف ام یکم، طرح ساختن جلیقه های حفاظتی برای فرماندهان ارشد را بطور فردی و خودجوش شروع کرد. با ورق های آهنی، سه لایه و پارچه ضخیم نواز نوع پرده ایی که از تدارکات گرفته بود، ۳ یا ۶ نمونه ساخت.

من هم پیشنهاد دادم برای تمامی اعضا سازمان می توانیم از قسمت لاستیکی کفشک تانک چیفتن که در مقابل سلاح کلاش نفوذ ناپذیر است، برای هر جلیقه حفاظتی ۳ عدد از آنها را داخل جلیقه های ساده فردی که همه اعضا با خود دارند، با تو دوزی ساده جابدهیم. اگر چه وزن آنها تا ۹ کیلو هم می رسد (۳ عدد ۹ کیلو). اما جوابی به این پیشنهاد ندادند. من تعجب کردم که چرا با چنین پیشنهاد ساده و قابل اجرا که خرجی ندارد و هر فرد هم خودش می تواند با دست بوزد! (برغم اینکه در مقر خودمان ۲ چرخ خیاطی صنعتی داشتیم!) موافقت نشد. می دانستم که ما نیاز داریم کشته بدهیم این خط رجوی است. در اینترنت جستجو کردم برای اطلاعیه سازمان و درخواست جلیقه های حفاظتی... همان سوالی که در این نوشته از سازمان دنبال بودم در اطلاعیه شورای ملی مقاومت یافتیم! که در آن اذعان شده است که: «این جلیقه ها و کلاه های غیر نظامی در همه جا به عنوان وسایل دفاع مدنی استفاده می شود. در زمانی که مسئولیت حفاظت به عهده نیروهای امریکایی بود، این وسایل که توسط ساکنان خریداری شده، به عنوان دفاع مدنی ساکنان به رسمیت شناخته شده بود.»

مجاهدین گوشت دم توپ رهبری زانو

آقای رجوی! جواب بده! چرا این جلیقه ها را در ۶-۷ مرداد ۸۸ به ساکنان اشرف ندادی؟ جواب بده! چرا در ۱۹ فروردین سال ۹۰ در اشرف، در برابر تیر مستقیم مزدوران مالکی، هیچیک از اعضا جلیقه حفاظتی نداشتند! جواب بده! چرا قبل از درگیری در توجیه اعضا می گفتید: «دولت مالکی مرز سرخ شلیک دارد!» جواب بده! چرا وقتی شلیک شد، فرماندهان و مسئولین امر می گفتند: «شلیک مشقی است و دستور می دادند بروید جلو!» جواب بده! چرا افراد باید در مقابل شلیک مستقیم جلو می رفتند با اینکه می دانستید که کشته خواهند شد!

چ-ش یکی از جدا شدگان در سال ۹۵ می گفت: «من روز ۱۹ فروردین ۹۰ وقتی تیراندازی ها شروع شد، فرزانه میدانشاهی گفت: «اینها شلیک مشقی است بروید جلو!، من به او گفتم: من در جبهه ها سرباز بودم، صدای گلوله مشقی را می شناسم (جنگ ایران و عراق) به من داری می گویی این شلیک مشقی است؟ (نه تنها سربازان جبهه، بلکه همه اعضای سازمان تفاوت صدای گلوله جنگی و مشقی را می شناسند. و خود هم با گلوله های مشقی تمرین و مانورها شلیک کرده اند!)»

آقای رجوی جلیقه های حفاظتی را چرا به نفرات ندادید؟ جز اینکه حرف اصلی را انسیه گلدوست فرمانده مقر ۲ و عضو ارشد شورای رهبری، قبل از درگیری ۶-۷ مرداد زبان آورد: «کجاست آن شهید طلایی!» آقای رجوی شما با برگ شهید طلایی می خواستید در عراق ماندگار شوید! انسیه گلدوست از زنان ارشد شورای رهبری، و فرمانده مرکز بود. قبل از ۶-۷ مرداد ۸۸ توجیه شده بود و کاملاً در جریان خط و خطوط و طرح و برنامه شما بود که نیاز به شهید داریم و با آرزومندی می گفت: «کجاست آن شهید طلایی!» و موهبت شهید طلایی در ۶-۷ مرداد از راه رسید. و ما با خون بچه ها سفره سیاسی تبلیغاتی مان را رنگین کردیم. مریم رجوی به این سفره پربرکت برای رهبری عقیدتی نیاز داشت:



اطلاعیه شورا درباره جلیقه ها ضمیمه است:

حمله موشکی به لیبرتی- شماره ۲۰

منتشر شده در 02 حوت 1391

ممانعت عراق از تامین حداقلهای حفاظتی، ساختن پناهگاه انفرادی و ورود کلاهها و جلیقه های حفاظتی.

هشدار نسبت به نیت شوم دولت عراق و ضرورت مداخله سریع کمیساریای عالی پناهندگان و دولت آمریکا برای بازگرداندن ساکنان به اشرف. پس از گذشت ۱۱ روز از موشکباران لیبرتی، کمیته سرکوب در نخست وزیری عراق از اتخاذ کمترین تدابیر حفاظتی از سوی مجاهدانی که در معرض حملات احتمالی بعدی قرار دارند، جلوگیری می کند...

۲- نمایندگان نخست وزیری همچنین با انتقال کلاهها و جلیقه های حفاظتی ساکنان از اشرف مخالفت کردند. این جلیقه ها و کلاههای غیر نظامی در همه جا به عنوان وسایل دفاع مدنی استفاده می شود. در زمانی که مسئولیت حفاظت به عهده نیروهای آمریکایی بود، این وسایل که توسط ساکنان خریداری شده، به عنوان دفاع مدنی ساکنان به رسمیت شناخته شده بود.

۳- نمایندگان دولت عراق همچنین به ساکنان اجازه ندادند دیواره های بتونی که پیش از این برای حفاظت نیروهای آمریکایی در مقابل حملات موشکی و خمپاره بی در لیبرتی نصب شده بود، را وارد کمپ کنند. بعد از انتقال ساکنان به لیبرتی در فوریه ۲۰۱۲ دولت عراق در یک اقدام بسیار مشکوک به طور شتابان دیوارهای بتونی حفاظتی که حول بنگالها تعبیه شده بود را به بیرون کمپ منتقل کرد. دبیرخانه شورای ملی مقاومت طی اطلاعیه های ۲۴ آوریل، و ۴ سپتامبر ۲۰۱۲ به برداشتن این دیوارهای حفاظتی به شدت اعتراض کرد و از دولت آمریکا و سازمان ملل خواست از این اقدام خطرناک جلوگیری کنند. طبق ارزیابی کارشناسان نظامی اگر این دیوارها خارج نشده بود، تعداد شهدا و مجروحان حمله موشکی ۹ فوریه بسیار کمتر بود...

این ادامه همان سیاست جنایتکارانه بی است که در یکسال گذشته از ساختن هر گونه تأسیسات و سر پناه در لیبرتی جلوگیری کرده است. سیاستی که به خوبی نشان می دهد دولت عراق و نخست وزیر این کشور در کشتار ۹ فوریه و در هر آسیبی که از این پس به ساکنان لیبرتی وارد شود، به طور مستقیم مسئولیت دارد...

مقاومت ایران ضمن هشدار نسبت به نیت شوم دولت عراق خواستار مداخله سریع آمریکا و کمیساریای عالی پناهندگان برای بازگرداندن فوری ساکنان به اشرف است، جایی که آنها در مقابل تهاجمات موشکی و خمپاره بی از امنیت نسبی برخوردارند.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران

۲ اسفند ۱۳۹۱ (۲۰ فوریه ۲۰۱۳)

چرا دولت عراق تی والها را از لیبرتی برد

۲۷) آقای رجوی! علاوه بر مسئله جلیقه ها، در همین اطلاعیه فوق در محور ۳ آمده است: «۳- نمایندگان دولت عراق همچنین به ساکنان اجازه ندادند دیواره های بتونی که پیش از این برای حفاظت نیروهای امریکایی در مقابل حملات موشکی و خمپاره بی در لیبرتی نصب شده بود، را وارد کمپ کنند. بعد از انتقال ساکنان به لیبرتی در فوریه ۲۰۱۲ دولت عراق در یک اقدام بسیار مشکوک به طور شتابان دیوارهای بتونی حفاظتی که حول بنگالها تعبیه شده بود را به بیرون کمپ منتقل کرد...»

اما حقیقت چیست؟

در همان دوسه روز اول که به لیبرتی آمدم عصرها بیشتر نفرات در لاین سالن غذاخوری و بنگالهای کارواتاق کارهای فرماندهان جمع می شدیم میترا عمومی فرمانده مقر خودمان (اف ام یکم) گفت: «اینجا یک لحظه نفرات را می بینی و در جلو چشم تو هستند، و در یک لحظه دیگر از جلو چشمت ناپدید می شوند. چشم بهم می زنی می بینیم می روند پشت تی والها و غیبتشان می زند (در دید و کنترل ما نیستند)». به همین دلیل سازمان برای کنترل اعضا از دولت عراق خواست تا تی والها را بردارند! انتقال تی والها که سیر دفاعی بنگالهای لیبرتی بود، شروع شد. وقتی آمدند تیوالهای مقر ما را بردارند، نوبت به قسمت تی والهای محوطه سمت خیابان وزمین فوتسال کشید. میترا عمومی گفت: «برخورد کنید که این تیوالها را نبرند.» چون می خواست بین هر مقر با خیابان، یک دیوار و مانعی باشد که بتوان افراد مقر و خروج ورود را کنترل کرد. اما عراقی ها همه تی والها را بردند. کنترل افراد همچنان در لیبرتی ادامه داشت، تا جاییکه جهانگیر (پرویز کریمیان) فرمانده برادر ارشد مقر می گفت: «اینجا هم با اشرف فرقی نمی کند. افراد که می خواهند از محوطه مقر بیرون بروند، باید اطلاع بدهند. اگر چه ما نمی توانیم اینجا مثل اشرف کیوسک دژبانی کنترل ترافیک و ویزای تردد بدهیم. ولی خود افراد باید رعایت کنند.» بعد هاهم ضابطه گذاشته شد که نباید از مقرهای دیگر تردد کرده، و باید از خیابانهای اصلی تردد کنید. اگرچه بدلیل طولانی بودن مسافت، نفرات راحت بودند که چندین برابر مسافت طی نکنند. اما برای جلوگیری از دیدن و ارتباط با افراد مقرهای دیگر، همیشه چنین تکراری می دادند.

م- م یکی دیگر از جانشینان (م م) در آلبانی می گفت: «در همان چند روز اول ورود به لیبرتی فرماندهان زن می گفتند: «در اینجا نمی شود افراد را کنترل کرد. تکان می خوری افراد میروند پشت تیوالها و از چشم ما غیب میشوند. به همین دلیل به ما گفتند به هیات کمیساریا و یونانی که برای بازدید به لیبرتی می آیند، بگویند این تی وال ها برای زندان سازی است!، این تی والها را بردارید. دولت هم از خدا خواسته آمد و تیوالها را برداشت. تا وقتی که تیوالهای اف ام ها (مکان استقرار افراد) را برمی داشتند مانعی نبود. اما وقتی می خواستند تیوالهای ستاد (فرماندهان ارشد) را بردارند، یکبار همه چیز عوض شد. خودم آنجا بودم و با چشم خود دیدم به عده ایی از بچه ها گفتند: «بروید زیر چرخ جرثقیل و کمرشکن ها بخوابید و مانع شوید تا نتوانند تیوالها را ببرند. اما برغم اینکه بچه ها زیر چرخ خودروهای حمل تی والها خوابیدند، عراقی ها باز تیوالها را بردند.»

م- م جریان را به فرمانده اش غلام چیت سازی گوید که چرا تی والهای مقر خودمان را بردند زیرماشین نخواهید؟، اما برای ستاد می گفتند زیر چرخ خودروها بخوابند؟ و فرمانده مزبور خودش را به بی اطلاعاتی زده و از پاسخ طفره می رود.»

بعد از آن موشک باران سازمان اینبار اطلاعیه داد که ما به هزینه خودمان تی وال و سنگرمی خریم؟. و عراقی ها می گفتند: «خودتان درخواست دادید تی والها را ببریم!»

اگر تی والها بخواسته سازمان و با بهانه زندان سازی، از لیبرتی خارج نمی کردند، کشته ها و معلول و مجروحین حداقل بیش از ۷۰ درصد کاهش می یافت. عواقب و شرایط روحی و روانی ایجاد سیستم توتالیتراریسم و زندان سازی حقیقی توسط رجوی در لیبرتی، مهلک تر از آن بود که تنها به کشته ها... بسنده کنیم.

طرح کثیف رجوی، مجروح کردن زنان، برای کسب حمایت سیاسی

پشت پرده بیش از ۹۰ زخمی و صدمه چشم و سر زنان مجاهد

۲۸) قرار بود مزدوران رژیم آخوندی و ایادی مالکی در بیرون قرارگاه پشت سیاح اشرف تجمع بگذارند به همین دلیل روز ۱۷ دی ۱۳۸۹ ساعت ۵ صبح طبق دستور همه افراد ارتش آزادیبخش در سالن اجتماع اشرف تجمع کردیم. از قبل کلاهخود و سپر و سایر وسایل حفاظتی دیگر هم طبق معمول با خود آورده بودیم. ساعت ۸ صبح داخل ایفا بصورت آماده نشسته بودیم. و قرار بود به نزدیک سیاح ضلع جنوب برویم و در مقابل مزدوران شعار بدهیم. انتظار خیلی طول کشید و میثم پناهی یکی از نفرات یگان تبلیغات از پشت خودرو ایفا پیاده شد و قدم می زد. هوشنگ دودکانی فرمانده یگان تبلیغات رسید و با حالت عصبی و تشنج سر آن فرد فریاد کشید: «چرا پایین آمدی مگر نگفته ایم که کسی پایین نیاید!» از شدت غضب و سختگیری اوتعجب کردم. زیرا یکساعت پشت ایفا بودیم! از نظر من برخوردار غیر قابل توجه هوشنگ به اشکال فردی او برمی گشت. اما امروز گویا روز ویژه ایی است و ما خبر نداشتیم که علت اینهمه خشم و توهین هوشنگ چیست؟، که اینچنین میخ خودش را برای نظم و انضباط مطلق می گوید! من داستان را فردی و عصب به عصبانیت هوشنگ کرده بودم. اما وقتی یگان ما در مقابل سیاح دور قرارگاه اشرف در جای مشخص خود قرار گرفت. از تأکیدات هوشنگ مبنی بر اینکه هر چیزی طبق فرمان است، نفرات طبق همین آرایش می ایستند و تکان نمی خورند، هیچ کس جابجا نمی شود!.

یکباره دیدم دو زن (شیرین روحی و سرور) که در ستاد مقر ما بودند، آنها هم جزء یگان تبلیغات هستند؟ و کنترل می کنند که افراد جابجا نشوند! خیلی عجیب بود، تابحال زنان دریگان نبودند. حتی غیر از هوشنگ اینبار این دو زن هم کنترل می کردند و دستور می دادند! درحالیکه هیچ رابطه ای با یگان تبلیغات نداشتند! دلیل اینهمه نظم و انضباط و چین چنن لایه ای تعجب انگیز بود. چون آنها باید طبق معمول می رفتند در قسمت یگان های زنان! دستور دادند هر حرکتی با فرمان است. اگر سنگ زدند و مجروح هم دادیم کسی نمی تواند سنگ بیندازد! فرماندهی به عده ای مشخص فرمان می دهند تا سنگ بیندازند بطرف مزدوران در پشت سیاح. و چند بار هم فرمان داده شد، سنگ بزنید. اما صحنه خیلی عجیب بود. مزدوران رژیم چند بچه کوچک در سن ۸ تا ۱۲ ساله هم آورده بودند و آنها سنگ می انداختند. خیلی مسخره بود، ما باید ایستاده و از آنها سنگ می خوردیم اما جواب نمی دادیم. حجم سنگ پرانی آن چند بچه در مقابل ارتش آزادیبخش دردناک بود. حس می کردم صحنه واقعی نیست!، و درشان ما نیست که بایستیم و در تیرس چند بچه باشیم. اگر بطرف آن بچه ها هم در جواب سنگ می انداختیم، مسخره و مضحکه می شدیم. اما می گفتند سنگ انداختن با فرمان است. و سه بار هم فرمان سنگ انداختن داده شد که مزدوران و آن بچه ها هم فرار کردند. بعد مزدوران مجله هایی با عکس رنگی چاپ رژیم بر علیه سازمان و رجوی را به اینطرف سیاح انداختند. صحنه از کنترل خارج شد کسی نباید مجله هارا برمی داشت.

سبیل کردن زنان بدون سپرچوبی دست ساز!، در مقابل سنگ ها

در استمرار درگیری و طولانی شدن، آن کنترل از بین رفت اما نمی گذاشتند که به سمت تجمع زنان (یگانهای خواهران) برویم. رژیم و مزدورانش پشت سیاح بودند و ما روی جاده چسبیده به سیاح مستقر بودیم. در کنار جاده یک خندق سراسری در امتداد جاده حفر شده بود و بعد از خندق، خاکریز سراسری وجود داشت. این خاکریز به ارتفاع ۲ متر از چندین سال پیش ایجاد شده بود. و در اثر باران سالیان، خاکش سفت بود! یکباره دیدم در قسمت خاکریز زنان (یگانهای خواهران) یکی دونه زخمی از بالای خاکریز پایین می آوردند. چیزی که عجیب بود پوتین زنان تا ساق پا در خاکریز فرومی رفت. گویی خاکریز جدید است که خاکش هنوز نرم است. سمت چپ رانگاه کردم دیدم همه خاکریزهای قدیمی است (محل استقرار مردان) اما خاکریز قسمت زنان جدید احداث شده است؟، و عجیب اینکه خاکریز زنان نه دومتري بلکه ۳متری است. برای من تعجب انگیز بود که چطور زنان سنگ خورده اند؟.



در این عکس خواهانی که به آنها میلیشیا گفته میشد، دستان فائزه رجبی را گرفته و از همان خاکریز زنان پایین می آیند چون خاکش نرم است تعادلشان بهم می خورد. همچنان که زن پشت سر آنها نیز افتاده و نفرسمت راست او نیز به پهلو به سمت پایین خاکریز حرکت می کند. من خودم چنین صحنه ای از زنان دیگر هم دیده بودم. زیرا پاها در خاک نرم فرو می رفت و باعث برهم خوردن تعادل می شد.

چند بار هم بچه ها به مسئولین می گفتند: برویم کلاهخود و سپرهایمان را بیاوریم، داخل خودرواست (سپرهایی که در ظاهر پلاکارد بود و روی آنها شعاری نوشتیم در ابعاد ۳۰×۴۰ برای جلوگیری از اصابت سنگ)، اما فرماندهان گفتند: نه! بچه ها می گفتند: پس یک نفر با ایفا می تواند برود و کلاهخود و سپرها بیاورد. اما باز گفتند: اگر لازم باشد می گوئیم بروند بیاورند! صحنه درگیری ها تمام شد، مزدوران رفتند. و ما هم عصر برگشتیم. اما شب ناگهان در اخبار سیمای مقاومت وقتی اعلام شد بیش از ۹۰ تن و بیشترشان زنان بودند، مصدوم شده و چشم یکی بر اثر سنگ های مزدوران کور شده و تصویر زنان را در انتقال به امداد با سرهای شکسته و... نشان میداد. باورمان نشد که این حجم از مجروح داشته باشیم! همه شوکه شدیم. اینهمه زن کجا مصدوم شدند که ما ندیدیم؟ پس مردان کجا بودند؟ چرا اینهمه تلفات از زنان داشته باشیم؟. این سوال و تناقض همه اعضا بود. همه گفته و گزارش نوشته بودند و در نشست اف ام (مقر) هم همین حرفها زده شد. من تازه فهمیدم که چرا خاکریز زنان با مردان فرق می کرد؟. سازمان عالمانه و عامدانه خاکریز جدیدی نزدیکتر از خاکریز سراسری قبلی به جاده و سیاح قرارگاه احداث کرده بود و ارتفاع آن را به خاکریز ۳متری افزایش داده بود. تا تعداد بیشتر از زنان بتوانند بر روی خاکریز قرار بگیرند، و این تجمع زنان سبیل خوبی برای سنگهای پرتاب شده از جانب

مزدوران باشد! کاش تصاویر خاکریز باشد تا بتوان دید که رجوی چقدر کثیف عمل می کند، تا مجروحین زن داشته باشیم، تا بتوانند در تبلیغات روی این مسئله مانور دهند. چون تأثیر مجروح شدن زنان در افکار بین المللی خیلی بیشتر است تا مردان. سازمان هم همین را می گفت و همین را هم انجام داد! جز همان یک زنی که از خاکریز من دیدیم پایین آوردند! هیچ مجروح زن دیگر را از سمت مردان به پشت صحنه خارج نکردند! به همین دلیل هیچ کس فکر نمی کرد حتی یک مجروح زن داشته باشیم! سازمان همه آنها را از جاده سمت غرب که از دید مردان پنهان است، خارج می کرد تا باعث برانگیختگی و تهییج مردان نشود، تا به کمک زنان بشتابند و مانع از سنگ خوردن و شکستن سرو آسیب های چشم و... شوند.

نشست رجوی برای توجیه عمل کثیف و سرکوب اعضا

این زخم روحی (مجروح شدن زنان) بر روی همه بچه ها بود. تا اینکه رجوی نشست گذاشت. نفر اول ودوم وسوم بلند شدند و همین سوال را کردند. رجوی گفت: «برای جمع بندی همین مسئله، این نشست را گذاشته ایم! خُب. اصل اول، (رجوی شروع به خواندن کرد) بنویسید: «تمام این مجروحان به این علت بوده که کسی کلاه خود و سپر فردی نداشته! اگر بود ما هیچ مجروحی نداشتیم!» بعد سریع گفت: «می رویم سر موضوع بعدی...». همه تعجب کردند چرا چنین ماده ای گذاشت. و بحث را بسته بندی کرد و... در حالیکه برخلاف دفعات قبل که به کنار سیاح آمدم، اینبار فرمان دادند که وسایل و تجهیزات (کلاه خود، سپر، ضربت گیرهای ساخته شده با یونولیت برای ساعد، سینه، ساق پا، شانه و...) با خودمان نمی بریم و همانجا داخل سالن جا گذاشتیم؟ همه صحنه آرایش شده بود که مجروح بدهیم. زمانی فهمیدیم که اخبار شب گفته شد. بعد تمام وقایع روز به یاد می آمد که چرا صبح زود رفتیم! در حالیکه مزدوران رژیم ۵ تا ۶ ساعت بعد با اتوبوس آمدند؟ چرا تجهیزات نبردیم؟ چرا هوشنگ زهر چشم گرفت از به اصطلاح بی نظمی؟ و قانون گذاشت که بدون اطلاع من از جایاتان تکان نمی خورید و همه در ایفا می نشینید! چرا آن دوزن تزییق (اضافه) شدند در یگان ما (تبلیغات) و ما را کنترل می کردند، که حتی با نفرکناری خودمان جابجا نشویم؟ حتی در زمانی که سنگ می خوریم؟ چرا خاکریز زنان نرم و جدید بود؟ چرا خاکریز چندین ساله که ۲ متری بود قسمت زنان ۳ متری جلوتر از خاکریز سراسری کنار سیاح شد؟ چرا ما مجروحان را ندیدیم بویژه زنان؟ چرا رجوی با چنین جمع بندی خواست دهان همه را ببندد و ماده یکم را در یک خط گفت و بحث را تمام کرد؟ تمام این چراها را رجوی می داند! بُرد تبلیغاتی مجروحین زن بالا است. رجوی اینچنین به هدفش رسید. بر روی یوتیوب ۵ قسمت برنامه خروش اشرف «خروش اشرف 17 دی 1789 دیماه» بر این نمایش هم گذاشته شده است. حقیقت داستان خروش اشرف و فتح ماچنین بود. تمام ارتش آزادیبخش یکطرف و مزدورانی که سنگ می انداختند به ۱۰ نفر هم نمی رسیدند؟ که ۵ تا از آنها کودکان ۸ تا ۱۲ ساله بودند! آیا این تناسب نیرو، و حجم مجروحین و سیبل کردن زنان بر روی خاکریز ۳ متر، فتح سازمان و ارتش آزادیبخش بود؟ آیا ۳۳۰۰ نفر در مقابل ۱۰ نفر که نیمه از آنها کودک بودند، در یک نبرد رو در رو؟ ما باید بیش از ۹۰ مجروح جنگی داشته باشیم؟ این هنر رجوی بود که در یک توتالیتاریسم ایدئولوژیک می توانست چنین تلفاتی بدهد، و هیچ کس هم متوجه نشود!

حقیقت رابیشتر می شکافیم

همانجا به هوشنگ دودکانی فرمانده یگان گفتیم: من شرم می کنم اینجا بایستم و چند تا بچه کوچک ما را با سنگ بزنند و ما فقط نظاره گر باشیم. ما سابقه ۳۰ ساله سیاسی داریم. اینقدر نباید به مضحکه کشیده شویم، که بایستیم در جلو سنگ پرانی چند بچه کوچک، این کسر شأن ما است (بچه های سنگ پران رانشان هوشنگ دادم! که زیر ده سال هستند!). چرا باید تمام ارتش آزادیبخش را بیوریم کنار سیاح و آنقدر درمانده باشیم در مقابل این چند تا بچه! بلحاظ سیاسی هم برای ما خوب نیست! که چنین بچه هایی بر علیه ما سنگ بزنند! تمام ارتش آزادیبخش در مقابل ۱۰ نفر که ۵ نفر بچه تحریک شده هستند؟ هوشنگ می فهمید چه می گویم! اما هیچ جوابی نداشت که بدهد. هیچ کس نمی تواند جواب بدهد. بدون فرمان رجوی کسی آب هم نمی خورد. تلاش کردم تا فیلمها را ببینم و عکس و صحنه ها را پیدا کنم تا اسناد و مدرکش را نشان دهم.



این عکس همان خاکریز جدیدی است که برای تجمع زنان نزدیک به سیاح ایجاد شده است. رنگ خاکریز جدید روشن تر از خاکریزی است که در پشت این خاکریزی که در امتداد سیاح سراسری اشرف کشیده شده مشخص است.

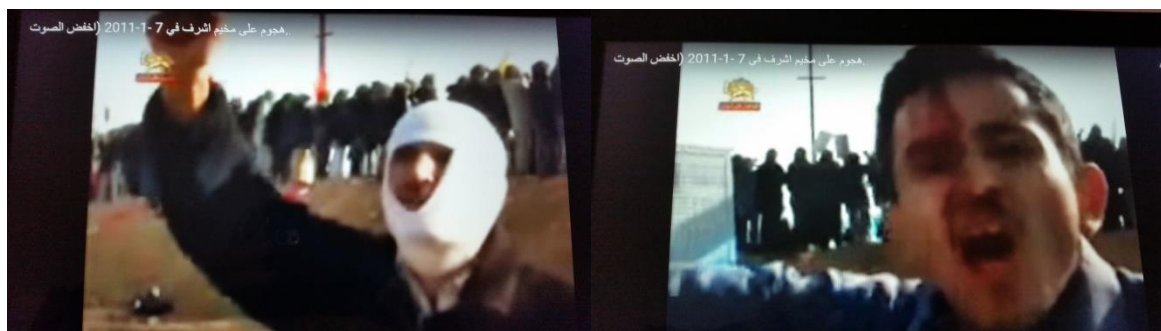


همچنین در دو عکس فوق از فیلم ویدئویی « خروش اشرف ۱۷ دی ۸۹ قسمت ۵ » در ابتدای نوار همین صحنه نیز در قسمتی مشخص است که خاکریزی که خواهران زخمی را می آورند، یک خاکریز دیگری است که جداگانه و جلوتر از خاکریز اصلی و قدیمی قرار دارد. خوب نگاه کنید می بینید که جای پاهای فرورفته در خاکریز پستی بلندی هایی وجود دارد، زیرا خاکریز جدید است.

من خیلی تلاش کردم تا بتوانم چنین عکسی تهیه کنم. چون سازمان آگاهانه تمام صحنه ها را در فیلم ها ادیت و سانسور می کند. اما می دانم اگر عکس های هوایی از اشرف موجود باشد، می توان خاکریز جدید در ۱۷ دی ۸۹ را ابوضوح و تمام و کمال تشخیص داد که در سالهای پیش از آن وجود نداشت. همانکه سازمان بخشی از زندانها را پس از سرنگونی صدام با لودر صاف کرده بود. اما عکسهای هوایی در سالهای پیش وجود آن ساختمانها را در اشرف نشان می داد. همچنین یک چادر بزرگ مدل امریکایی به ابعاد ۶ متر در ۱۰ متر پشت خاکریز خواهران نصب شده بود که ستاد فرماندهی آنجا مستقر بود. یک بنگال نیز به پشت چادر انتقال داده بودند.



خاکریز اصلی و قدیمی اشرف (مردان ایستاده اند) پشت سر قسمتی است که خواهران مستقر هستند



خاکریز جدید سه متری که خواهران بر روی آن ایستاده اند

بنگال سفید رنگ سمت چپ عکس دیده می شود

اطلاعات جدید از احداث خاکریز ۳ متری خواهران

یکشنبه ۵ دیماه سال ۹۵ یکی از افرادی که از سازمان جدا شده اطلاعات جدیدی از احداث خاکریز خواهران در روزهای قبل از درگیری ۱۷ دی سال ۸۹ داد. او گفت: «عبدالحسین آهنگر طبعی در مهندسی اف ام ۱۱ بولدز داشت روز قبل از درگیری به من گفت ما داریم کنار سیاج خاکریز می زنیم مهرداد خاوری که در مهندسی بود و همچنین سعید مهندسی (قباد سعید پور) سرگرد مصطفی (مصطفی بنی هاشمی)، جواد قدیری و... برای احداث خاکریز تحت فرماندهی رقیه عباسی فرمانده ارشد شورای رهبانی برای چنین کاری می رفتند.

رجوی به کشته شدن زنان در اشرف نیازمند بود

سه ماه پس از این درگیری، در ۱۹ فروردین سال ۹۰ و تهاجم بعدی دولت مالکی ۸ تن از این زنان کشته شدند. حتی فاطمه مسیح ۵۰ ساله، مرضیه پورنقی ۴۸ ساله و شهناز پهلوانی ۵۰ ساله، که سن آنها بیشتر بود اما بدلیل اینکه پس از سرنگوی صدام در سالهای ۶-۸۵ همچون مهدیه مددزاده ونسترن عظیمی پیوسته بودند، همراه با فائزه رجبی ۲۰ ساله به همین دلیل در همین ترکیب بودند و به صحنه فرستاده شدند. و از زنان قدیمی و با سابقه کسی به صحنه فرستاده نشد. این ترکیب در یک مقر و همیشه کنار هم بودند، رجوی نیاز داشت که خون زنان هم ریخته شود. چون با مجروح شدن آنها هم در ۱۷ دی ۸۹، نانی برای سفره سیاسی او گرم نشد.

رجوی به زنان مجروح شده بر اثر حمله دولت مالکی تحت فرمان و مزدور خامنه ای نیاز داشت. به همین دلیل در تهاجم بعدی در ۱۹ فروردین سال ۹۰ برغم اینکه این ۸ زن در ضلع دیگری بودند! سریعاً به همان نقطه درگیری منتقل شدند و فائزه رجبی نیز جزء آنان بود و در این درگیری کشته شدند. رجوی در نشست، در قبال مردانی که با ناراحتی و اندوه می گفتند: «چرا خواهران کشته شدند؟، مگر ما آنجا نبودیم که آنها را فرستاید جلو؟». در جواب با خط و نشان کشیدن، و هندوانه گذاشتن زیر بغل زنان و مطرح کردن برابری جنسیتی، می گوید: «مگر نمی گوئید زنان شیراوژن هستند؟! پس حق دارند در صحنه بجنند!». و رجوی اینچنین دهان همه را بست.



تصویر فائزه رجبی ۲۰ ساله در استان برادر کوچک اش که او را در صحنه درگیری و کشته شدن در ۱۹ فروردین ۹۰ به پشت جیب می گذارد.

دروغهایی که به هذیان گوئی بدل گشت

۲۹) رجوی می گفت مسیرتهران از لیبرتی می گذرد و شعار می داد: لیبرتی پلی بسوی تهران. مثل خمینی که می گفت: «راه قدس از کربلا» می گذرد. کسی نیست سوال کند، اگر از لیبرتی می گذرد، خوب چرا می خواهی برگردی اشرف؟! آیا بخاطر یک بارندگی باید پل رسیدن به تهران را از دست داد؟.

۳۰) رجوی سی سال در باره روابط با صدام به ما دروغ گفت. رجوی بارها خاطره اولین ملاقات و سخنان صدام را برای ما تعریف کرده بود: «وقتی از مسعود رجوی خواسته بود تا راجع به ایران اطلاعاتی (جهت شناسایی مراکز و تأسیسات مهم اقتصادی و نظامی ایران) بدهد که به کار فرماندهان نظامی عراق سوّمند باشد. او گفته بود ما میهن پرست هستیم. خود صدام هم این کار رجوی را ستوده بود! اما اکنون نوار و فیلم اش در اینترنت و یوتیوب هست.

همچنانکه رجوی پس از عمیات های سال ۷۷ در نشست عمومی گفت: «بخاطر عملیاتی که که شما داشتید، سیّد الرئیس به ما جایزه داده: تعدادی تانک و توپ و سلاحهای نولول و خمپاره و دوشکا ویی کی سی و ...» من هم تا این حدّ می گویم اما در آینده بیشتر رو خواهد شد.

این اولین بار نبود که از ارتش عراق هدیه داده می شد. کما اینکه پس از عملیات مروارید در سال ۷۰ وزیر دفاع عراق ۱۴ تانک تی ۵۵ هدیه داده بود و از این ۱۴ تانک ۳ تانک به محور ما که در جلولا مستقر بودیم، تعلق گرفته بود.

ما حرفمان این نیست که چرا رژیم را سرنگون نکرده ای! حرف اینست که چرا دروغ می گویی؟ چرا به شعور آدمی تو هین می کنی؟ چرا با خارج از خودت صادقانه ارتباط برقرار نمی کنی؟ چرا زندان، شکنجه و سرکوب راه انداختی؟ چرا سربیه نیست می کردی؟ چرا سازمان را به فساد کشاندی؟.

نه تنها در سازمان حق هیچ گونه سوالی نداشتیم. بلکه هر سوالی هم که به ذهنمان می زد، می بایست در جمع، پاسخگوی و لگردی سیاسی (بریدگی و خمینی گرایی) راهم می دادیم. و اگر کوچکترین نکرده و یا سخنی از جانب کسی به زبان می آمد، مسئولین با ناراحتی و دلسوزی می گفتند: «بیچاره سازمان». آنچنان دل برای سازمان می سوزاندند که گویی سازمان یکی از طفلان مسلم است! در حالیکه «سازمان» یک شخصیت حقوقی است، منهای افراد و اعضایش هیچ هویتی نمی تواند داشته باشد. سازمان مشروط و منوط به اعضای آن می باشد! حقیقت این است که نمی توانستند بگویند بیچاره رجوی! چرا که کسر شأن شان بود، لفظ بیچاره را برای رجوی بکار بگیرند و نباید این حریم را بشکنند. اما بیچاره سازمان، قابل گفتن بود. اما چرا بیچاره سازمان؟ همه امور و کارها ی سازمان توسط تک تک افراد و اعضای سازمان پیش می رود. اگر هم هر بلایی می آید، سر همین افراد می آید! و سر همه افراد هم هزار بلا آمده، اما آنجا که باید دل سوزاند! برای شخصیت حقوقی دل می سوزاند؟! و از تک تک افراد طلبکاری می کنند.

در پایان بخش هشتم ترندها و فریبکاری و دورغ حسن ختام سخن نیچه است: «آشفتگی من از این نیست که تو به من دروغ گفته ای، از این آشفته ام که دیگر نمی توانم تو را باور کنم.»

بخش نهم: زنان، کالا و ابزاری در دست رهبری عقیدتی

رجوی می گفت: زن، کالای بورژوازی!

اینک:

«زن» کالا و ابزاری در دست رهبری

سالیان شعاری دادیم زن کالا نیست، تماماً حرف بود. کاش کالا بود! اینک «زن» کالایی انحصاری در دست رهبریت. ابزاری برای سرکوب مردان در تشکیلات! برای حفظ منافع رهبری! و از همه بدتر ابزاری برای سرکوب همان زنان و به زیر سلطه رهبری کشاندن آنان تحت عنوان رهایی «زن»؟!.

۱) آقای رجوی! اساساً زن در دستگاه تو ارزشی ندارد. آنچه ارزش دارد جایگاه رهبری عقیدتی ست. زن وسیله ایی در سازمان است که می تواند جایگاه شما را بهتر و بیشتر برجسته کرده و بدرخشاند. مگر حرف خودتان غیر از این است؟! مگر شما و مریم رجوی در نشست ها نمی گوید: «هدف از هژمونی زنان، اعمال هژمونی رهبری ست.» زیرا زنان بدلیل تاریخی هیچ چیزی از خودشان ندارند و شما با هنرمندی تمام، تنها چیز آنها را، که بقول شما همسرانشان بودند، از آنها گرفتید، تا این مانع و راداع کنار رفته، خلص و تمام عیار در خدمت رهبری باشند.

شما و مریم می گفتید: «مرد، خدای زن است!». اینک خدای زن، باید رهبری باشد! نه اینکه شما در عرصه تبلیغاتی به مقوله زن سس ایدئولوژیک می زنید. نه اینکه مذهب شیعه و فرهنگ آن، تاریخاً در روح روانمان نفوذ کرده. شما ایمان و اعتمادمان را که محصول شهادت‌ها و زندان و شکنجه های مجاهدین در برابر رژیم شاه و خمینی بود، به نام وبام و جاه خودشیفته تان مصادره کردید.

تاریخ شیعه و انکار تشبثات رجوی

۲) اگر بقول شما تمام زنان خدایان مرد و شوهرانشان هستند. (البته مریم رجوی برای توجیه این مسئله گفت: «البته بجز یک زن آن هم فیروزه که خدایش، پدرش بود!») باید گفت تاریخ فراتر از نظرات تو و مریم است. در همان عاشورا، داستان همسر زهیر «دلهام» معکوس حرفهای و تنوری های شما است. زهیر نمیخواست با امام حسین مواجه شود و بنایش بر این بود که هر جا بی که امام توقف می کرد، او حرکت می کرد که آنجا نباشد و تلاش می کرد همراه او نباشد تا با حسین روبرو نشود. اما وقتی پیک حسین آمد و گفت امام می خواهند تو را ببینند، خشکش زد و قصد نداشت برود! همسرش گفت: «سبحان الله! پسردختر پیامبر تو را می طلبد و تو نمی روی؟». چنان این را محکم گفت که زهیر شرمند شد و در حقیقت در رودربایستی قرار گرفت! با این خطاب و واکنش همسر، تصمیم گرفت نزد امام حسین برود! و نقل مشهور، موقعی که میخواستند جدا شوند، همسر با چشمان گریان گفت «تو در کاب پسر پیامبر به شهادت نائل می شوی. در روز قیامت من را فراموش نکن». آقای رجوی! خدای دلهام شوهرش نبود! تاریخ فراتر از گفته های مریم و شما است، حتی تاریخ شیعه!

داستان عاشورا و ازدواج قاسم در شب عاشورا معکوس حرف و نظر شما است. شما اگر لازم باشد برای توجیه ازدواج های تشکیلاتی در خانه های تیمی که در اوج درگیریهای نظامی و شرایط امنیتی بالا، در جمع بندی یکساله مقاومت در سال ۶۱، از ازدواج قاسم در شب عاشورا، خرج کرده و مثال می آورید. آیا در آن شرایط سال ۶۰، آن ازدواج ها باعث شل شدن پای افراد در مبارزه نمی شد؟! آنجا که در داخل ایران و خانه های تیمی و در دهان رژیم بودیم؟! چطور شد در سال ۶۸ وقتی صدام پس از مرگ خمینی، اجازه رفتن به مرز و عملیات سرنگونی راندا و آن را منتفی کرد، «زن» شد ضاله! عفریته، مادینه مهرطلب، مفعول، فعل پذیر، استفراخ خشک شده، ضعیفه، در بند شوهر و... و مانع سرنگونی رژیم؟ و طلاق تبدیل شد به «ضرورت سرنگونی»! در حالیکه اساس عملیات سرنگونی، نه به بار بود نه به دار! کما اینکه پروسه ۲۷ ساله همین رانشان می دهد. حقیقت همان است که یکبار خودتان در نشست طعمه گفتید: «کشک گفتم، کشک گفتند، کشک شنیدید.» لطفاً سطح و اشل حرفهای خودتان را ببینید که به چه روزی افتاده اید!؟

نصب وصیت نامه محمد عطا (القاده) در سالن نشست رجوی

«هرگز نگذارید زنها بر سر قبر من بیایند.»

در همین نشست طعمه در سال ۸۰، شما برای اینکه ثابت کنید زن مانع سرنگونی رژیم است و جیم می دهد شیطان رجیم!، در همان سالن نشست عکس و وصیت نامه محمد عطا رهبر القاعده در این عملیات را نصب کرده بودید که حتی در وصیت نامه اش نوشته بود: «هرگز نگذارید زنها بر سر قبر من بیایند... و برای اینکه دچار شیطان و هوای نفسانی دنیا نشوند، به ذکر و دعا خوانی پرداخته و واز زنان دوری کنند.»

آقای رجوی شما حتی محتاج سخنان و وصیت نامه محمد عطا این روح مجسم القاعده و فرزند خلف آن، داعش نیز بودید تا ثابت کنید که زن مانع عملیات سرنگونی است! پاور کنید وقتی وصیت او را در نشست خوانند یا شما خواندید، الان یادم نیست، من شرم می کردم که به سمت خواهران نگاه کنم! نمی دانستم آنها الان با شنیدن این دیدگاه مطلق جنسی محمد عطا از وجود و کارکرد زن (یعنی زن کسی است که همه را از راه بدر می کند)، که اینک ما خودمان آن را قرقره می کنیم، چه حالی به آنها دست می دهد. فقط می دانستم که حرمتی نمی ماند.



محمد عطا

رجوی از هروسبله ایی برای اعمال نظرش استفاده می کرد. بدلیل نوع عملیات القاعده بر علیه امریکا که در نوع خود بسیار بزرگ و بیسابقه بود. رجوی عاملی که باعث می شد این افراد بتوانند چنین عملیات انجام دهند، در دیدگاه آنها نسبت به زن می دانست که زن را کنار زده بودند بعنوان مانع عملیات و...، تا جایی که حتی وصیت می کند پس از مرگ زنان بر سر قبر او نیایند. رجوی از مجاهدین چنین رویکردی را می طلبید! نصب وصیت نامه چنین عنصری که امروزه داعش همان آبشخور را دارد، نشان واحدی از خلیفه اسلامی و ولایت فقهی و رهبری عقیدتی دارد.

یک الگوی تاریخی دروغین

آقای رجوی! شما فقط یک «زینب» را در عاشورا گرفته و توجیه و تئوریزه کرده و خط مشی طلاق های ۶۸ را پیش بردید. اتفاقاً برعکس همین موضوع در جمع بندی یکساله مقاومت در سال ۶۱ از ازدواج قاسم در شب عاشورا مثال می آورید، برای ضرورت ازدواج!؛ و از همین عاشورا هم طلاق زینب را مثال می آورید برای ضرورت طلاق!؛ هم قاسم را برای ضرورت ازدواج! در حالیکه هر دو مورد در یک دوره و زمان صورت گرفته است. اسم این کارها شارلاتانیسم آخوندی و کلاشی است!، تفاوت نوع با کلاشی یک پوست پیاز است! هر دو خلایقیت دارند، یکی برای

مردم و علم و پیشرفت، یکی برای منافع و مطامع خود و به زبان مردم، یکی خلق می کند و می آفریند و یکی ضایع کرده و تباہ می سازد. فقط همین رامی دانم که کثیف ترین سوءاستفاده ها همیشه از مذهب صورت گرفته است. و شما هم هرگز خارج از این عمل نکرده اید. و هرچه زمان می گذشت، هیزم بیشتری زیر آتش مذهب می گذاشتید.

آقای رجوی! زینب هرگز طلاق نگرفت و دو پسرش محمد و عون هم همراهش در عاشورا کشته شدند. این خانواده رابطه تنگاتنگی نزدیک و عاطفی باهم داشتند چه در زمان حیات امام علی و حاکمیت اش که همیشه کنارش بود و چه پس از آن، وقتی علی زینب را به همسری پسر عمویش جعفر بن ابی طالب درمی آورد و شرط با عبدالله کرد. یکی اینکه اجازه دهد زینب هر روز حسین را ببیند و دوام اینکه اگر حسین به سفر رفت و زینب خواست با او برود، اجازه رفتن بدهد و عبدالله هم این دو شرط را پذیرفت. و پس از عاشورا... در قحطی مدینه (سال مجاعه) زینب همراه همسرش عبد الله بن جعفر به شام کوچ کردند و قطعه زمینی داشتند. زینب در همان جا در سن ۵۶ سالگی یکسال نیم پس از عاشورا در سال ۶۲ هـ.ق درگذشت.

بوقلمون صفتی با استناد به سخنان رجوی

لطفاً سخنان خودتان را در جمع بندی یکساله مقاومت را بدقت جمله به جمله و کلمه به کلمه بخوانید: مگر شما خودتان در سال ۱۳۶۱ یعنی اوج عملیات شهری، که خیلی خطرناکتر و متکی تریه فرد و عملکرد فردی افراد بود، به آنها نگفتید که: «در گزارش های تشکیلاتی، مواردی به چشم می خورد که برادران یا خواهرانی که همسرانشان به شهادت رسیده اند، بعضاً از شدت تأثرات عاطفی به مسئولین خود گفته اند که از این پس، ترجیح می دهند که تا پایان عمر مجرد بمانند. اما این بهیچوجه نقطه نظر انقلابی و درستی نیست و پیامبر (ص) و انامه اطهار (ع) و همه مصلحین و راهبران انقلابی جهان نیز آنرا رد کرده اند. علیهذا سازمان در جمع بندی سالیانه، به خواهران و برادرانی که همسرانشان شهید شده اند - کما اینکه به سایر برادران یا خواهران مجردمان - ازدواج مختارانه را در صورت امکان، توصیه می کند. ما بایستی بر اساس قرآن و به سنت راهبران ایدئولوژیکی خود، زندگی زنا شونی را بخشی از زندگانی مبارزاتی خود تلقی کنیم و نه زانده ای جدا از آن. در همین رابطه قابل ذکر است که در فهرست شهادی سال گذشته ی ما، اسامی زوجهای مجاهدین به چشم می خورد که بعضاً ۲ یا ۳ هفته بیشتر از ازدواجشان نگذشته بود. به این ترتیب، ما اکنون مفهوم ازدواج حضرت قاسم در شب عاشورا را بهتر می فهمیم. حضرت حسین (ع) شخصاً عقد ازدواج او را با دختر خود جاری نمود؛ گر چه می دانست که دامادش فردا در خون خواهد تپید. زیرا که این ازدواج و آن شهادت از دو مقوله مختلف نبودند.»

(مسعود رجوی: گزارش داخلی مسنول اول و فرماندهی عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران - جزوه منتشره انجمن دانشجویان مسلمان آلمان غربی صفحه ۱۸۱ و یا نشریات اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان شماره های ۴۹ تا ۵۲ - ۱۳۶۱/۵/۲۲ تا ۱۳۶۱/۶/۱۲)

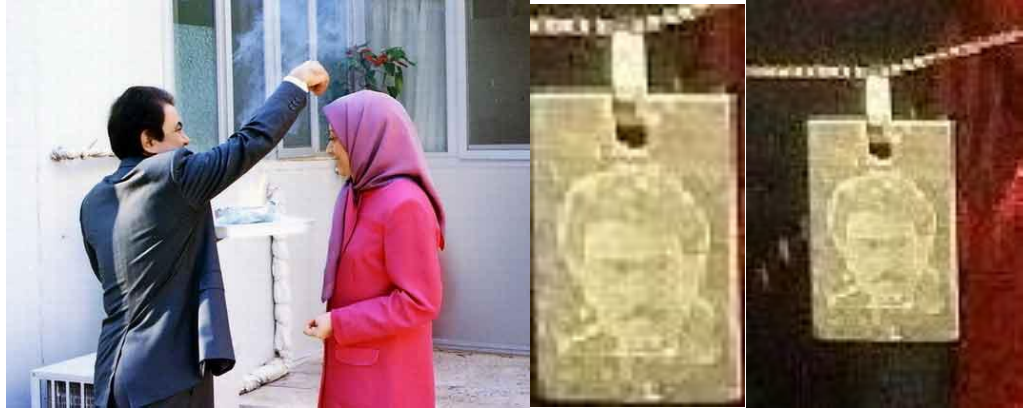
۳) اگر بحث رهایی زن در سازمان اصالت داشت، و صفاتی که شما برای مردان بعنوان عنصر غالب (نرینه وحشی و متجاوز) قائل بودید! درست است! بطریق اولی باید دانسته باشید که این صفات و عنصر هژمونی برای خود شما، که به تنهایی یکه تاز قدرت مطلق رهبری عقیدتی در سازمان، مسنول شوراملی مقاومت و فرمانده کل ارتش آزادیبخش را در قبضه خود داشته و دارید، بیشتر از هر کس دیگر در معرض فساد قرار دارید! فساد قانون قدرت است.

زنجیرها و تابو هایی که شما بر سر اپای تشکیلات ساخته اید، خود دال بر این حقیقت است که موضوع اساساً بر سر رهایی زن نیست. اگر بحث، رهایی زن بود، شما می بایست بلا گفتگو مریم را، که بقول خودتان عاری از هر چه ویژگی «زن» در گیومه می نامید. و دیگر زنان مجاهد را آلوده به فرهنگ مسلط جامعه و تاریخ (مادینگی و فعل پذیر و مهر طلب...) می دانستید، باید همانطور که همه مردان مجاهد را زیر هژمونی زنان مجاهد قرار می دادید! خود شما نیز زیر چتر مریم و هژمونی او قرار می گرفتید. زیرا حیطة عمل شما در هر سه موقعیت رهبری سازمان و مسنول شورا و فرماندهی کل ارتش آزادیبخش کجا؟! و مابقی مردان مجاهد که بقول خودتان تنها عناصر اجرایی هستند کجا!؟

راستی مگر شما!، مثل سایر مردان مجاهد، «مرد» نیستید؟! لطفا کمی از عرش بیابید پایین!، تابوتانید این حرفها را بشنوید. این من هستم که این حرفها را محترمانه می زنم! مردم چیزهای دیگری می گویند! و بقول شما که در نشست اشرف بر اثر تحلیل های غلط خودتان اعتراف کرده و می گفتید: «حرف اصلی و درست را مردم می زنند و مثل ما نمی نشینند تحلیل کنند و حرفشان هم همیشه درست از آب درمی آید.»



۴) شما و مریم رجوی در پیام های عید نوروز همیشه به مردم پیام می دهید که: «در شب عید اگر وسعتان هم نرسید، حتی اگر شده با یک حبه قند هم عید را جشن بگیرید.» خودتان گردنبنند طلا (که نقش چهره خودتان بر آن حکاکی شده!) به زنان شورای رهبری هدیه می دهید؟! چرا این گردنبندهای طلا را خرج بیماران اشرف و لیبرتی نکردی، و نمی کنی؟! مگر نمی گویند ما برای هزینه بیماران بدهکار هستیم؟، و همچنین برای هزینه تبلیغات سیمای مقاومت؟ نمی خواهد اینقدر مقاومت حماسه و اربکنی؛ فقط این طلا ها را بگردن شورای رهبری نینداز. این کارها برای رهایی زن است یا ۹ طوق مرصع از بندگی و اسارت ها؟!.

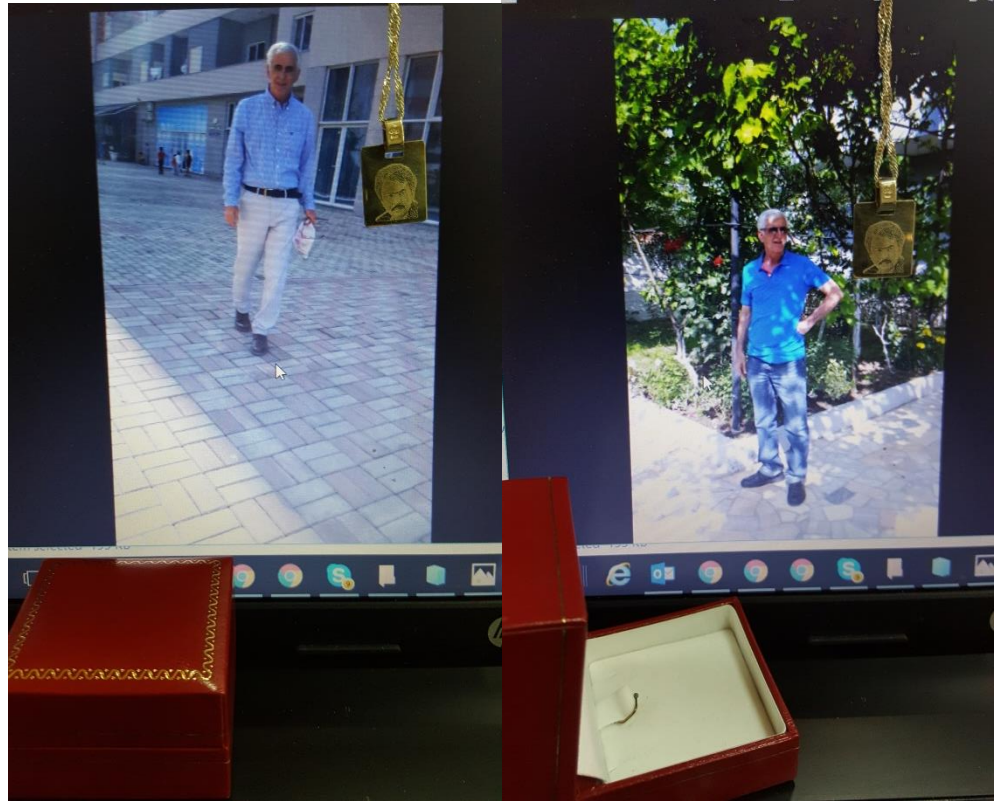


زیرنویس: طوق* در آسیای کشورهای آسیای شرقی (بویژه ژاپن و چین) برگردن زنان طوق هایی می انداختند و گاهاً تعداد آنها به ۹ حلقه می رسید. از طرفی این باعث زیبایی زنان و گردنهای دارز آنها می شد. و از طرف دیگر همین پاشنه آشیل همان زنان بود، تا در صورتیکه به امیال جنسی یا... تن ندهند، طوق را از گردن زنان برمیداشتند، و بر اثر ضعف گردن و اتکاء آن به طوق ها، با عث شکستن گردن زنان و مرگ آنها می شد.

آقای رجوی! امام علی و امام حسین کی وجه زمانی چنین کارهای می کردند؟! چرا باید حلقه های ازدواج مردان و زنان مجاهد را گرفت و در بازار عراق ذوب کرد و فروخت تا بعد از طلاق و جدا شدن از همدیگر، تو از آن طلا ها و انگشترها، گردن بند طلا بسازی، تصویر و نقش خودت را بروی آن حک کنی و به گردن زنان شورای رهبری بیندازی؟! و بعد از مشخص شدن افتضاحات پشت صحنه آن (رقص رهایی)، بناچار همین گردن بند ها را که مزین به تصویر و نقش خودت، اینبار در سال ۹۱ برای همه اشرافیان هدیه دادید. این خود شیفتگی با کدام مرام و مسلک امام علی و امام حسین می خواند! سازمانی که همه اعضایش را برای داشتن فردیت و جنسیت به صلابه کشیده، رهبرش خود شیفتگی و فردیت زننده و نکبت بارش را آذین گردن ما می سازد.

امام حسین کجا در کربلا به یارانش گفت: «من محرم بدن زنانان هستم»؟»

آدم بی شرم و قبح! تنها، صدها نفر از بهترین دوستانم شهید شده اند. می گویی ۱۲۰۰۰ شهید شده اند، برگردن آنها طناب دار بود، تو چطور می توانی برگردن زنان اعضای سازمان، گردن بند طلا بیندازی و مدعی محرمیت با بدن زنان باشی؟ کدام رهبری عقیدتی و کدام پیامبری چنین محرمیتی برای خود قائل بود که تو پیامبر دوش باشی؟ امام حسین کجا در کربلا به یارانش گفت: «من محرم بدن زنانان هستم»؟ اگر این جنایت ها و بی حرمتی ها و بی ناموسی ها را نمی کردی! تا بدین حد خشمگین نمی شدم. و از دهان من چنین کلماتی بیرون نمی آمد. ببین به کجا رسانده ای؟! به خودم گفتم: سیامک این کلمات را ننویس! حذف کن! درجا گفتم بگذار مردم ببینند و بدانند که به کجا رسیده ایم؟! بگذار خون و خشم عصبانی ما را ببینند. چه چیز داریم پنهان کنیم؟! می خواهیم محترمانه صحبت کنیم؟! مگر کسی ما را محترمانه شکنجه کرده؟ مگر کسی محترمانه ما را دریده؟ مگر کسی محترمانه ما را به بازی گرفته و ملعبه بازی کثیف کسب قدرت کرد؟، مگر کسی محترمانه لجن مالمان کرده... دیگر بس است سکوت و سکوت و سکوت!، دیگر بس است خفقان دار الخلافه رجوی! همچنانکه هفده سال قیمت شکنجه های تورا در اشرف ولیبرتی دادم و پاک ماندم، قیمت بر زبان آوردن حقیقت درون سازمان راهم خواهم داد. تصمیم گرفته ایم نه یک قیصر، هر قیصر ملعونی چون تو را بزیر بکشیم و بنمایش بگذاریم وجود سراسر تهی اش را!.



توضیح عکس: بدلیل خروج غیرقانونی از آلبانی از طریق قاچاقچی، نمی توانستم کامپیوتر که حاوی اسناد و مدارک و نوشته ها و همچنین همین گردنبندها را با خود به همراه بیاورم، وبه همین جهت وسایل را به خواهرم دادم، تا با خودش ببرد. این عکسها نیز بدرخواست من از همان گردنبندها تهیه شده است.

گردنبندها نقش حک شده رجوی در سال ۹۱ از طرف مریم رجوی برای تمامی اعضای سازمان در لیبرتی، بمنظور پوشاندن افتضاحات رقص رهایی رهبری عقیدتی با زنان شورای رهبری و... هدیه داده شد. راستی در شرایطی که سازمان و مریم رجوی مستمر اطلاعیه میداد، که نمی گذارند مواد خوراکی و دارو برای بیماران روبه مرگ وسایل ضروری! و... به لیبرتی بیاید؟ چه ضرورت فوری و فوری وجود داشت که می بایست بیش ۳۰۰۰ گردنبندها منتقل به عکس رجوی با جعبه آن، به زندان لیبرتی منتقل شود؟ این سوالی است که رجوی و مریم باید پاسخش را بدهند.

هرگونه جداسازی زن از مرد، یک جنایت علیه بشریت

۵) چیزی به نام مرد و یا زن به صفت مستقل و منفک و جدای از هم وجود خارجی ندارد؛ که ما بخواهیم آنها را جدا کنیم. اینها دو پاره یک تن هستند «انسان». و این دو با هم معنا و مفهوم می یابند. آزادی مرد، منهای آزادی زن، وجود خارجی و مادی ندارد و نمی تواند هم وجود داشته باشد، کما اینکه بلعکس؛ و اگر هم داشته باشد، به همین شکلی است که در حال حاضر شاهدش هستیم! یعنی تنها تجلی جنگل بهیمی و جهل مسلط است. ایجاد چنین امری در یک نظم پادگانی و گورستانی و صد البته با ستمی، که هدفش نه زن و رهایی او، بلکه منویات رهبریت! اتفاقاً، چنین دستگامی بر ضد زن و رهایی اوست! کما اینکه زنان در سازمان مجاهدین و تشکیلات آن، نه تنها هیچ آزادی مشخصی نداشتند. بلکه بعکس، روح و روانشان در این سیستم جبر گستر، که خارج از اراده خودشان موظف به انجامش بودند، زیر آوار فشارها و تنشهای تشکیلاتی در تمامی ابعاد و صور، صدها برابر مردان خرد و مچاله گشت. و آنهایی هم که خارج از این نتیجه محتوم بودند، تبدیل به زنانی شدند که دیگر زن نبودند، بلکه پُر از صفاتی بودند که رهبری می خواست. زنانی برای کارهای تشکیلاتی و فشار روی مردان، زنانی برای مسائل امنیتی تشکیلات و اعضای آن، زنانی برای ترویج دروغ گویی چون ریگ بیابان، زنانی برای سرکوب زنانی دیگر. واقعیت اینست که چون این داستان از آغاز و در بالا (رهبری) اساساً دروغ بوده و فریب!، چیزی که در پایین (اعضا و تشکیلات) می ریخت، تمامش را با دروغ و مکر و حیله باید در تشکیلات جمع می کردند!... دُرگور دروغ را باید با سناریو سازی و دروغهای بیشتر، به خورد همه می دادند. این چرخه در آغاز بدلیل اعتماد افراد و... کارا و قابل دوام بود. اما دیگر ما با یک جریان دروغگویی رو برو هستیم که به یک ربع قرن رسیده، و هر فرد زیر نلی از خاکستر دروغها مچاله شده. چنین فشاری بیشتر بر روی زنان بود. به این دلیل، در کوچکترین مسائل هم نمی توانستیم در تشکیلات دروغ را حذف کنیم. این پدیده آزار دهنده ترین موضوع روح و روان آدمها در تشکیلات است. به همین دلیل حجم دروغ و ریا کاری و عدم صداقت تا جایی است که همه افرادی که جدا شده اند روی آن انگشت گذاشته اند و بلااستثنا یکی از عوامل اصلی فاصله گرفتن و جدایی از سازمان بوده و هست.

ریک پیتینو مربی افسانه ای بسکتبال می گوید: «دروغ گفتن سبب می شود که مشکل موجود، بخشی از آینده شود، اما حقیقت و راستگویی مشکل را بخشی از گذشته می کند.»

قوانین ضد زن در مجاهدین

آقای رجوی! لطفاً به قوانین و مرز سرخ های شرم آوری که در تشکیلات سازمان گذاشته اید توجه کنید!:

مراجعه و صحبت و یا نشست تکی با خواهر مسئول یا هر خواهرای، نقض ظوابط انقلاب و مرز سرخ است ...، راه رفتن با یک خواهر مسئول (برای انجام کار و مسئولیت) ممنوع است. سوار شدن به خودرو خواهرا و یابلعکس ممنوع است. تردد تکی زنان ممنوع (از این پس دیگر صورت مسئله مردان نبودند!، زنان نیز در مظان اتهام بودند) تردد زنان به حول و حوش محوطه مردان ممنوع است...

زمانبندی جداگانه خرید از فروشگاههای لوازم فردی و یا تاسیساتی و... برای زنان و مردان. زمانبندی جداگانه پمپ بنزین برای زنان، زمانبندی جداگانه برای تردد در خیابانها بهنگام ورزش (دویدن بصورت جمعی و یگانگی زنان)، زمانبندی پارک مریم در اشرف و...، و زمانبندی تبادل کتاب از کتابخانه برای زنان (تنها پس از سرنگونی صدام کتابخانه راه اندازی شد تا در تبلیغات به امریکایی ها نشان دهند که دمکراتیک هستند!). یک نقطه ندارم که این تفکیک جنسیتی در سازمان به اجرا در نیامده باشد! در یک مقر ۱۵۰ نفری، با ۸ تا ۶ فرمانده زن، مردان باید بهنگام تحویل غذا، اگر زنی در صف بود، با فاصله ۲-۳ متری او می ایستادند! و اگر نزدیک می شدند، بعنوان علائم سوء نظر جنسی محسوب و حسابرسی می شد...، در آلبانی و کمپ بامرو، مردان در محوطه حیاط، هنگامی که مسئول خواهر، با آنها کار داشت. با ترکیب دونه فرم می رفتند!، و با رعایت فاصله ۲ متری از آنها، با هم صحبت می کردند. اما همین زنان مسئول سازمان!، با مردان غیر مجاهد و آلبانیایی که مسئول کمپ بودند، از نزدیک و بگوبخند صحبت می کردند...، ارزش و جایگاه برادر مجاهد و گوهربی بدیل انقلاب کرده را می بینید، که چطور تحت عنوان نرینه وحشی متجاوز!، له شده اند؟! وقتی مردی چنین له شده باشد، آیا زنی رهایی می یابد؟! ما را نشدیم، تنها و تنها، یلگی بی بندوباری افسار گسیخته رجوی را شاهد بودیم، که همه مردان را به لجن می آلود و به تمسخر می کشید.

جراحی خنده از زنان

در سال ۸۸ مهوش سپری (نسرین) بحثی را تحت عنوان خواهرانی که چهره خندانی دارند! مطرح کرد و گفت: «خواهرانی که چهره زیبایی ندارد، این ضعف را با چهره خندان خودشان جبران می کنند و برای جلب توجه و پُر کردن این خلاء، همیشه نیش شان باز است. یک خواهر زیبا پیدا نمی کنید که نیاز به لبخند زدن داشته باشد! کسی که چهره بدرنخوری دارد، با خندیدن وجه زنانگی خود را عرضه می کند، و اینطور خود را مطرح می کند. در جامعه عادی هم چنین زنانی برای مردان چنین روش را دارند. هر خواهری که در تشکیلات چهره خنده رویی دارد، مشکل اش همین است. بدین شکل خود را عرضه و نظر حیطة تحت مسئولیت اش را جذب می کند. و اینکار... (کلمات مستهجنی گفت...)».

معضل ترانه های مشترک مردان با زنان

امین سالاری که در یگان تبلیغات آهنگسازی و موزیک فعالیت می کند. سال ۹۱ در لیبرتی می گفت: «ساختن یک آهنگ واقعاً جزء دشوارترین کارهاست. ما مجبوریم هر کدام جداگانه کار کنیم (ترانه سرا- من که آهنگ می سازم و گروه کُر و خواننده اصلی و نوازنده هایی که سازهای مختلف می زنند!). باید همه اینها را بگیریم و روی کامپیوتر کار کنیم. این انرژی چندین باره از ما می گیرد.» به او گفتم خُب، چرا جمع نمی شوید یکجا، و در صحنه با هم هماهنگ نمی کنید، چنین کاری جدا از هم که امکان پذیر نیست؟! او جواب داد: «تشکیلاتی گفته اند نمی شود کنار هم باشید و کار کنید! فقط موقع ضبط موزیک کنار هم باشید (بدلیل محفل و انتقال اطلاعات و...)».

امین سالاری اضافه کرد: «این اصلی ترین مشکل ما است. گاهی نیاز به تغییر یک کلمه از متن ترانه است و یا... حالا ببین وقتی بخوایم با خواهرا هم مشترک کار کنیم!، و با آنها سرود یا ترانه دوصدایی اجرا کنیم، دیگر چه مصیبتی است! چون حتّی در ضبط هم نمی توانیم کنار آنها باشیم!، آنها جداگانه تمرین می کنند و جدا گانه هم اجرا و ضبط می کنند. و ما هم جداگانه ضبط می کنیم و من باید همه اینها را میکس کنم... چیزی که شما در سیما می بینید، تهیه شده و خواننده ها کنار هم هستند اینطور نیست و ما تصویر گذاری می کنیم کار به این راحتی نبوده. تمام انرژی ما صرف همین هماهنگی ها می شود که بتوانیم حرفها و نت ها و... را تصحیح و تنظیم کنیم.»



چاپ عکس و نمایشاتی از این دست پس از سرنگونی صدام صورت می گرفت تا سازمان یک گروه سکت و ارتجاعی محسوب نشود.

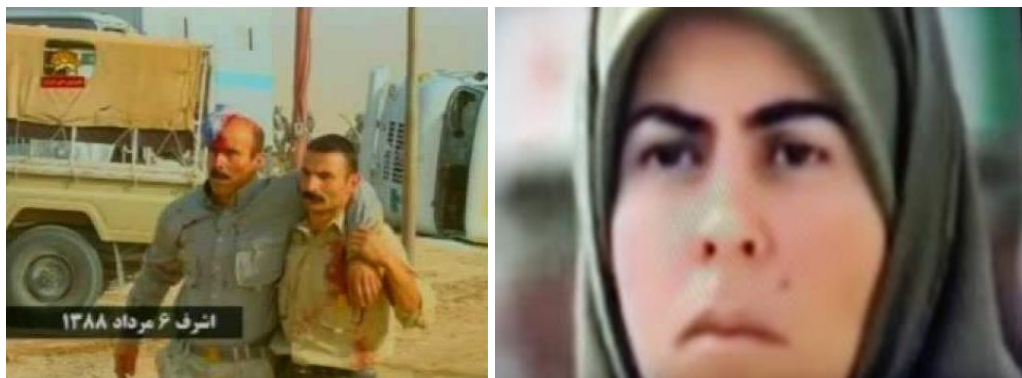
« زن » مقوله حل ناشده انقلاب ایدئولوژیک

از قضا زن مسئله حل ناشدنی انقلاب ایدئولوژیک گشت. طلاق های ایدئولوژیک تنها طوق های ایدئولوژیک برگردن زنان بودند.



ویژگی این دومجری در برنامه مشترک درکنار هم، که اغلب این ترکیب استفاده می شود! اینستکه اینها خواهر و برادر همدیگر هستند. بدلیل مشکلاتی که وجود دارد، سازمان نمی تواند، مجری زن درکنار مرد داشته باشد.

مثال دیگر اینکه قرار بود سازمان به زنان آموزش دفاع شخصی بدهند و بهمین کامیاب در سال ۸۸ و بدلیل احتمال حمله دولت عراق به اشرف گفت: «من برای انتقال آموزش به خواهران، این فنون رابه خواهرم زهره یاد دادم، تا اوبه خواهران منتقل کند.» هیچ مردی نمی توانست به زنان حتی آموزش دفاع شخصی بدهد. نه بصورت تکی! بلکه حتی نمی تواند در حضور زنان حضور یافته، آموزش را منتقل کند. حتی اینکه دومی این فنون را به زنان نشان بدهند نیز، امکانپذیر نبود.



بهمین کامیاب شریفی سمت چپ

زهره کامیاب شریفی زندانی سیاسی رژیم خمینی

بخش دهم: اعضا در جایگاه متهم

شیوه رجوی برای فرار از هر نوع پاسخگویی اینست که هر فرد را در جایگاه متهم می نشانند. در مقابل رجوی و سازمان، همیشه اعضا متهم هستند و باید مشکلات را در درون و ضعف های خودت بجویند! اساساً جایگاه رهبری عقیدتی کارکردش همین است!؛ و برای همین خلق شد! این جایگاه غیر قابل بحث و نقد و پاسخگویی است. قرار داشتن در جایگاه متهم برای اعضایی، که سالهای نوری با جایگاه رهبری فاصله دارند، دیگر امکانی چه بلحاظ ذهنی (روح و روان فرد) و چه عینی (تشکیلاتی و ساختاری) برای ورود به حیطه خاص الخاص مسائل رهبری سلب می شود. و در صورت چنین خطایی، این امر به منزله نابودی فرد در تمامیت اش می شود.

در تشکیلات وقتی تهمتی به تو می زنند، مهم نیست که حقیقت داشته باشه یا نه! مهم اینه که همیشه تورو با این چشم می بینند، یعنی چیزی که رو پیشونیت چسبونند! و در هر مسئله ای هم همین رو یادآوری می کنند. اگر آدم جرمی مرتکب شده باشه، یه بار محکوم میشه. اگر تهمت باشه، از این پس دیگه همیشه مجرمه. مثال:

۱) در انقلاب ایدئولوژیک ۶۳، ابتدا در ظاهر امر، همه باید مسعود رجوی را به محاکمه می کشیدند. آن زمان چون هنوز در آغاز کار بود و رجوی قوام و دوام نیافته، و تنها بحث اش (رهبری عقیدتی) بیرونی شده بود! در ثانی همان زمان هم که خود را در جایگاه متهم نشانده بود، به دفاع درباره خود می پرداخت و دیگران را متهم می کرد که، تمام حرفهایی که اعضاء مجاهدین درباره رجوی و ازدواجش با مریم می زنند، لوش و لجن درونی خود افراد است! در این داستان و سناریو، تمام به محکمه کشاندن رجوی در سال ۶۴، نهایتاً ختم میشد به محاکمه خود افرادی که انتقاد داشتند... و تمام اتهامات چیزی نبود جز اینکه سس رژیمی بودن را به آن بزنند. اما از سال ۶۸ به بعد، نه تنها از این روش، دیگر سخن و بحثی بمیان نیامد. بلکه

کوچکترین کلامی که مناسب جایگاه او نباشد. نمی بایست در گفتار و اعمال افراد تشکیلات بروز کند. چرا که در این صورت با نشست های جمعی و دیگر ... فرد را زیر ضرب می بردند و فرد را در جایگاه مجرم و نه متهم می نشانند.

۲) در داخل تشکیلات اساس بر این بود که هر بحثی از طرف رهبری یا تشکیلات می آمد. افراد باید رفته و ضدیت های و فاصله های خود را با بحث و حرفهای رهبری بنویسند و گزارش بیاورند و در جمع بخوانند. این امر ۹۸٪ کار تشکیلاتی درون سازمان است. و هنوز بحث قبلی تمام نشده، بحث و سناریوی جدیدی آغاز می شود. و هر بار افراد باید به کنکاش چرک و کثافات و آلودگیهای شخصیت بورژوازی خودشان بپردازند، تا پاکیزه شوند و این جز با انقلاب مریم و چنگ زدن به دامن زنان شورای رهبری، ممکن نبوده و نیست. همه بحثها را برای چند و چندمین بار طی کرده ایم و باز روزانو و روزی از نو، می رسیدیم به نقطه اول که می گویند: « شما هنوز انقلاب نکرده اید؟! ». چون اگر بگویند شما انقلاب کرده اید! دیگر بحث تمام است و باید این بساط را جمع کنند! زیرا مریم رجوی می گوید: « تا زمانیکه شما انقلاب نکنید این رژیم سرنگون نمی شود! ... حتی یک نفر در میان شما انقلاب ناکرده باشد، این رژیم سرنگون نمی شود؟! ». به این شکل توب را به زمین اعضا می اندازد. (عامل و باعث عدم سرنگونی رژیم فقط ما بودیم). البته سریالی از دلایل سرنگون نشدن رژیم را، هر بار برای تحمیل این بحثها، بیای افراد ریخته می شد در طی این سالیان شنیده و دیده ایم؟!.

کما اینکه در طی این سالیان بارها و بارها مسعود و مریم رجوی گفته اند: « وقتی خط و خطوط و استراتژی تعیین میشود بقول مانو دیگر کار با کادرها و مسئولین است که آن را محقق کنند! ». بزبان ساده معنی اش این میشود که: اشکال به خط و خطوط و شرایط مشخص سیاسی نیست، بلکه اشکال به کادرها برمی گردد که نمی توانند خط و خطوط را محقق کنند! به همین دلیل سریالی از بحثها و تئوریهها توسط رهبری و مریم، به مثابه لازمه سرنگونی مطرح می شود. ممکن است این استدلالها برای کسانی که خارج از سازمان باشند، مضحک و احمقانه باشد. اما ما که درون سازمان هستیم، ولو اینکه تمام این استدلالها را هم بپذیریم. اما در عمل هیچ ملاک و معیار و سنجشی برای تشخیص این نظرات وجود ندارد، به همین دلیل اینها تنها بهانه هایی است که هیچ کس نمی تواند از زیر چنین مواردی بگریزد. و فرد همیشه بصورت ساختاری و سیستماتیک در جایگاه متهم قرار می گیرد، و باید دنبال چیز واهی برود، که شاخصی برای رسیدن به آن وجود ندارد. سخنانی از این دست:



- تا تمام شما از تنگه عبور نکنید - سرنگونی محقق نمی شود.
- تا شما طلاق ندهید - سرنگونی محقق نمی شود.
- تا تمام شما طلاق مادام العمر ندهید سرنگونی محقق نمیشود.
- تا زمانیکه بند جیم (مسائل جنسی) و غول جیم را در بطری نکنید، سرنگونی محقق نمی شود.
- تا زمانیکه از بند دال (هژمونی زنان) عبور نکنید سرنگونی محقق نمی شود.
- تا زمانیکه تک تک شما انقلاب نکنید - سرنگونی محقق نمی شود (ولو اینکه یک نفر انقلاب نکند!)
- تا زمانیکه عملیات جاری نان و آب شب و روز شما نشود - سرنگونی محقق نمی شود.
- تا زمانیکه از بند ف (فردیت) عبور نکنید - سرنگونی محقق نمیشود.
- تا هزار شین (هزار زن شورای رهبری) محقق نشود - سرنگونی محقق نمی شود.
- تا همه نوکر دوّم و کلفت دوّم نشوید - سرنگونی محقق نمیشود.
- تا زمانیکه همه بجای طلبکار، بدهکار رهبری نشوید - سرنگونی محقق نمی شود.
- تا زمانیکه غسل (بازگویی مسائل جنسی در جمع) نکنید - سرنگونی محقق نمی شود.
- تا زمانیکه از کرسی (رده و موضع) عبور نکنید - سرنگونی محقق نمی شود.

- و نمونه های دیگر که هر سال به آن اضافه میشد...

وصدها بهانه دیگر از همین دست ... همه این موارد یک تبصره دیگر هم دارد، که زمینه ساز و عامل فشار و توجیهی برای سرکوب افراد می شود. و اینکه حتی اگر در میان شما ولو یک نفر از این بحث عبور نکند!، از سرنگونی خبری نیست. چون همان یک نفر شکاف باقی می گذارد برای «همه» و امر «سرنگونی»! و این روشی برای شوراندن جمع بر علیه فرد و تصفیه حساب و نسق کشی ها است! همچنین بعنوان وسیله و ابزاری برای مجازات جمعی، درگامهای بعدی بود که، در مباحث بعد توضیح می دهم.

برای فهمیدن عمق این حرف باید گفت که: اگر تمام زنان مجاهد هم انقلاب می کردند! منظور طبق اعلام رجوی و اذعان به آن است! مشکل تازه شروع می شود! زیرا ما هزار زن نداریم و باید دنبال نیرو بگیریم و به عراق بیاوریم، و تا این نیروی جدید به رده تشکیلاتی شورای رهبری برسد، ۱۰ سال (نصف مردان) برای تعیین رده شورای رهبری زمان می خواهد. هدف هزل کردن بحث نیست، هزل ذاتی منطق رهبری عقیدتی است.

۳) در طی این یکریع قرن صدها بحث از طرف زوج رهبری آمده و گاهاً دوره ای هر چند سال یکبار باز تکرار می شد. موضوعاتی از قبیل: نشست بحث کار و مسئولیت، زیر میزیم (خصلت اصلی فرد: یک دنده، کله شقی، ضعیفگی، قاتلق بودن، تنزه طلبی، موش مردگی، خان زاده گی، جاه طلبی...)، نشست شرم کردن برای دستگیری مریم، تز نویسی اپورتونیزم، بدهکاری و طلب کاری، نوکر دومی و کلفت دومی، فردیت، بند جیم (جنسی)، نرینه وحشی، برادر لمیده، عجوزه گی، سگ دعوا، تقابل، واو شده یا وارفتن، نوکر بودن و نوکر دوم بودن، کلفت دوم بودن، خاتمی زدگی، لب پرنخوردن سیاسی و خطی، گاو شدن و مثل گاو زُل زدن (نشست گاو شدن توسط مهوش سپهری)، طعمه، پرچم، شرم، جنگ و جنگ، کوفی، زنجیر بستن عطف به ۳۶ گروهان، اهل درد نبودن، بختک مالکی، زالو بودن، ۷۲ تن...، در تمامی این بحث ها ما در جایگاه متهم می نشستیم و باید در نشست های جمعی هر اتهامی را به خود می زدیم و سپس جمع به ما تهاجم می کرد تا الودگیهایمان از چنین دستگاه ضد ارزشی تطهیر شود.

انتخاب ایدئولوژیک؟

« ما»، همه یوسف بودیم، از طرفی، همه گرگ!

۴) در همه بحث ها مریم رجوی می گفت: « شما باید ضدیت های خود را با این بحث ها (ارزش ها) بنویسید. و بعد ریل انتخاب را بروید) انتخاب به این صورت است که مختارانه نیست که انتخاب بکنی یا نکنی!، بلکه باید انتخاب بکنی، و از همه مشکل تر ثابت کنی که انتخاب کرده ای؟! و این اولین تناقض کلمه انتخاب کردن بود. سپس ما باید ثابت می کردیم که اپورتونیزم یا یکی از مباحث و تهمت های مباحث مریم رجوی... هستیم. ما باید ثابت می کردیم: طلبکار رهبری هستیم. ما عجوزه هستیم، و از وجود ما جنگ با رژیم در نمی آید. باید ثابت می کردیم که ما سگ دعوا داریم. ما خاتمی زده ایم. ما طعمه رژیم هستیم. ما زالو هستیم... در تک تک بحث های فوق باید اثبات می کریم که، غرق مسائل جنسی هستیم و از ما جنگ و سرنگونی رژیم در نمی آید، لایق این رهبری و سازمان نیستیم. ما انقلاب نکرده ایم و تاکنون خیانت کرده ایم و از این پس به رهبری و جمع تعهد می دهیم که با انقلاب مریم بیاییم، و ما هیچ وقت نمی توانیم خیانت هایمان را جبران کنیم! بلکه تنها بعد از این باید با انقلاب و سازمان بیا بییم. و خیانت هایمان جبران کردنی نیست! اگر جمع گزارش ما را پذیرفت (مسئول نشست تعیین می کند که جمع قبول کرده، یا نه! و در واقع به اسم جمع، اما مسئول نشست بود که جمع را کاتالیزه و هدایت می کرد). و جمع کسی نبود جز خودمان؟!، از طرفی همه افراد جمع باید چنین گزارشی نوشته می خواندند. به این دلیل همه یوسف بودیم، از طرفی، همه گرگ، برای دریدن برادر مجاهد کنار دستی اش. این نشست های مغزساب و خرد کننده هر سه چهار ماه تکرار می شد. هنوز موضوع بحث قبلی تمام نشده، یک بحث دیگر می آمد، روز از نو، روزی تحقیر و حقارت و ارباب از نو! کثیف ترین کاری که رجوی و مریم با روح و روانمان کردند، همین بود که ما باید می آمدیم و کثیف ترین اتهامات را به خودمان می زدیم، تا مورد قبول مسئول نشست قرار بگیرد، و اوکی (تأیید) کند. بعد از خواندن گزارش، تهاجم جمع شروع می شد. اگر جمع تهاجم نمی کرد، به بی غیرتی و همدستی با سوژه (کسی که گزارش می خواند) متهم می شد، و عواقبش سنگین بود. همه مجبور بودند در این تهاجم و سنگسار کلامی شرکت کنند. هر کس فعال نبود خود او سوژه می شد. در این سیکل بسته، همه را مثل گرگها به جان هم می انداختند و به این می گفتند: آتش دیگ را بالا بردیم. در هر نشستی که سروصدای فحاشی و عربده کشی و... بیشتر بود. در سایر مقررهای می گفتند که نشست دیگ خواهر فلانی... صدایش تا چندین ساختمان آنطرف تر هم می رود. ارزش این شده بود که شعله دیگ بالا برود. و هر چه هجوم و تهمت و ارباب بیشتر باشد، آن نشست و مسئول موفق تر و انقلاب کرده تر و مریمی تر بودند. تا جایی که رهبری عقیدتی هم صدای این دیگ ها را می شنید و در نشست خودش از آن مسئول زن یاد می نمود. رجوی می دانست که مستمراً در هر نشست و پیام بلند و کوتاه درون تشکیلاتی، بلااستثنا از عملیات جاری و... نام ببرد و این بیشترین تأکیدی است که در تمام پیامهای رجوی به روی آن انگشت می گذارد. زیرا ساختار توتالیترایسم روی آن بنا شده است.

حرف راست را یک دیوانه می زند!

۵) یکبار در نشست رهبری (رجوی) سال ۷۸ یا ۷۷ محمد علی توحیدی (فرید) از مسئولین ارشد سازمان رفت پشت میکروفون و گفت: « برادر (رجوی) من سرتاپای زندگیم تا کنون خیانت به شما بوده...، من انقلاب نکرده بودم. در این مسئولیت فقط برضد انقلاب خواهر خواهر مریم کار کردم و کار من جز خرابکاری، بریدگی و خیانت چیز دیگری نبوده، از این پس در حضور جمع به شما به جمع تعهد می دهم که پایبای انقلاب خواهر مریم بیایم و ارزشهای شما را کسب کنم.» (چنین روالی همیشه تکرار می شد و بعد از هر بحثی ابتدا مسئولین ارشد بلند می شدند و همین حرفها را تکرار می کردند).

اما بعد از محمد علی توحیدی (فرید)، رضا ستوده مرام رفت پشت بلندگو و گفت: «برادر من تعجب می کنم که برادر فرید می آید و می گوید من خائن هستم و به شما و انقلاب خیانت کرده ام؟ هر بار فرید در نشست های شما می آید و همین حرفها را تکرار می کند؟! دفعه قبل هم گفت من خیانت کرده ام به شما، و تعهد داد که دیگر خیانت نکند؟ دفعه دیگر، باز هم برادر فرید می آید چنین حرفهایی می زند؟ این چه خیانتی است که هر بار تکرار می کنی، بعد هم خیلی راحت میروی می نشینی سر جاییت و خوش و خندان هستی؟ وقتی رضا ستوده مرام چنین حرفی را زد. برای رجوی و فرید و دستگاه سازمان خیلی سنگین بود. چون جایگاه فرید کجا؟ و رضا ستوده مرام کجا؟ رجوی که دستگاهش بهم ریخته بود، با عصبانیت برگشت با حالت تمسخر و تحقیر گفت: «بچه ها می دونید این رضا روانش شده! (با انگشت اشاره کرد به مغزش، یعنی که تعادل ندارد و روانی و دیوانه است!). رجوی درباره رضا ستوده مرام درست گفته بود! چون تنها یک دیوانه می تواند بیاید چنین حرفی را در حضور رجوی بگوید!، و به همین دلیل هم رجوی درجا لجن مالش کرد! چون استدلال رضا خیلی ساده بود. همه هم می دانستیم. چه نیازی بود ما هر بار در نشست ها کثیف ترین اتهاماتی که وجود دارد به خودمان بزنیم. ما همیشه باید می گفتیم که: «ما خونخوار شده ایم، ما پا می گذاریم روی خون شهدا، مامثل گراز وحشی افتاده این به جان سازمان و تشکیلات، و مناسبات پاک سازمان را شخم می زنیم، ما گردیاس و مرگ را در مناسبات می پراکنیم، ضربه ایی که ما به تشکیلات و مناسبات می زنیم، پاسدار خمینی و نفوذی وزرات اطلاعات هم نمی تواند بزند!، ما از خون شهدا ارتزاق می کنیم، ما جز خیانت به رهبری هیچ کار دیگری نکرده ایم! و... در این زمینه ابتدا مسئولین ارشد پیش قدم می شدند و به خود انتقاد می کردند، و سپس راه باز می شد برای افراد پایین تر. از این پس همه بُز اخفش* را کلیشه می کردند. این روال تمامی نشست های این سالیان بود.

زیر نویس: بُز اخفش کنایه از کسی است که در بحث ها بدون هیچ تفکری با جنابان سر خود گفتار طرف مقابل را تأیید می کند.

ممکن است کسانی که این استدلالات تشکیلاتی را می خوانند، فکر کنند این حرفها توهمین به شعور انسانهاست. و از اینکه ما این حرفها را می نویسیم فاقد این اندازه فهم و شعور نبوده، و کودکانه ترین استدلالاتی که در واقع، وقتی در کسوت سیاسی مطرح می شود، چیزی مضحک در سطح بسیجیهای موج گرفته و عقب مانده را بنمایش می گذاریم. اما حقیقت دارد! واقیعت تاریخی این است که پل پوت ها در دهه هفتاد وجود داشتند! اگر پل پوت ها بطور فیزیکی با کشتار و حذف فیزیکی و جبر و جنایت و تحمیل... کارشان را پیش بردند. رجوی با هدف تسخیر روح و روان در یک ساختار امنیتی تشکیلاتی در یک شرایط بسته و مُحاط مثل عراق، همه چیز را به نابودی کشاند. کاش مُرده بودیم و چنین روزهایی را نمی دیدیم. حتی اکنون که در آلبانی هستیم و همین اینک که دارم می نویسم، باز بیش از پیش اعتقاد دارم کاش در قتل عام زندانها در سال ۶۷ می مُردم. چون رجوی چیزی باقی نگذاشت. روزی که همگان بفهمند که چه مسائلی را پشت سر گزارنده ایم، آن وقت می فهمند که کشتار پل پوت بهتر و احترام بود، برای کسانی که با پاکي و صداقت، به امید آزادی مردم پا در این مسیر گذاشته بودند. زیرا یکبارۀ مُردن بود. ما که هیچ آرزوهای فردی برای زندگی شخصی خود نداشتیم!

اینکه شیوه حل مسائل پل پوت هارا فیزیکی دانسته و شیوه رجوی را روحی و روانی، تفاوت چندانی نمی کند، محتوای عمل یکی است. رجوی فهمیده بود که در حاکمیت نیست، و روش فیزیکی پل پوت، نه به نفع او است و نه در عصر حاضر قابل اجرا. هنوز هیچ کس بدرستی نمی داند آنچه بر روح و روان انسانها در طی این سالیان گذشت، چه نتایج دهشتناکی بر جان و ضمیر آنان داشته است.

رضا ستوده مرام

رضا ستوده مرام اهل ارومیه، ۰ پس از سال ۶۰ بیش از ۶ سال زندانی سیاسی رژیم خمینی بود. لازم به ذکر است که رضا ستوده مرام هم در سال ۷۳ در پروژه رفع ابهام دستگیر و زندانی شده بود. - احتمالاً خواهرش هم دستگیر شده بود.

واقیعت اینست که در نشست های دیگ بند ف در سال ۷۴ رضا راکتک زند، در آن دوره جهانگیر (پرویز کریمیان) واقعاً یک سرکوبگر تمام عیار بود. پس از آن در نشست های حوض پاییز ۷۴ رضا دیگر نمی خواست در سازمان بماند. به همین دلیل جهانگیر در مرکز ۱۱ از شب تا صبح برای اون نشست جمعی گذاشتند و بشدت اورا راکتک زدند. سر و صورت و دهانش خونین شده بود. بر اثر لگدی که یکی از افراد همان جمع به او زدند بیهوش شد و همین مسئله منجر به پایان نشست شد. پس از این رضا تعادل زیادی نداشت. خیلی ها شاهد بودند که می رفت و بر سر روی خود خاک می ریخت. بابا خاک بازی می کرد. و یا تا منت ها باکسی صحبت نمی کرد. از این پس او دیگر به حالت ثبات برنگشت. سازمان می گفت: «رضا باین کارها می خواهد کاری کند که اورا بفرستیم خارج کشور. اما نمی داند که مارا خارجه رابسته ایم! و بهیچوجه کسی را نمی فرستیم». رضا ستوده مرام می گفت: «سرکوبی که شما راه انداخته اید در زندانها نیز با ما اینکار رانمی کردند.»

در سال ۷۵ رضا ستوده مرام موقع شام که همه در سالن غذا خوری مرکز پنج حضور داشتیم، بالای صندلی می رفت و بلند داد می زد که: «فحش دادن، توهمین، تهدید و کتک کاری افراد در نشست ها غیر انسانی است.» اورا می گرفتند و به بیرون از سالن می بردند و همان کنار کتک اش می زدند. چند روز هم بنگالی (زندانی) می شد. همین شرایط بود که بیماری اورا تشدید کرد.

اورا بعنوان یک نفر ویژه به احمد مسجیان سپرده بودند. سابقه تشکیلاتی رضا از احمد مسجیان بیشتر بود. احمد از وضعیت رضا به من می گفت: «وضعیت خوبی ندارد. کارهای عجیب غریبی انجام می دهد... من همیشه باید مواظب او باشم. گزارش های ویژه ای از مسائل جنسی می نویسد... مسئولین به من گفته اند: گزارش هارا بگیریم و به آنها بدهم. نمی خواهد در اشرف بماند.»

در همان روزهایی که در امداد اشرف بستری بود. یکبار از من (نگارنده) کاغذ خواست برای نوشتن گزارش. بعد دیدم یک کاغذ ۱۰ لا تا شده، که دورش نخ سفید زیادی پیچیده به من داد (مثل نخ بابداد که در کودکی روی کاغذ می پیچیدیم) و گفت: این گزارش بده به مسئولین. تابحال چنین

چیزی ندیده بودم. زنگ زد به مقر و قرار شد بروم گزارش را بدهم. درمقرخانم اکرم دامغانی که فرمانده یگان ما بود، وسط راه من را دید. با تعجب پرسید: اینجا چکار میکنی؟ (چون ۲۴ ساعته باید کنار رضا می ماندم) گفتم آمده ام گزارش را بدهم و بروم. گفت بده به من، من گفتم، قرار شده بدهم به جلیل(مهدی مددی)، گفت بده به من، من می دهم به او. گزارش را داده و سریع برگشتم امدادشرف. دفعه بعد که به مقر رفتم دیدم زهره شفای فرمانده مرکز، برای اولین بارنگاهی باغیض به من انداخت که معنای بسیار بدی داشت! فهمیدم هرچه هست سر همان نامه رضا که دورش نخ پیچیده است! دفعه بعدرضا بازگزارش نوشت و نخ پیچید و داد(کاغذی چند لا تا شده، درابعاد ۳×۳سانتی متر). اینبار نامه را بازکردم ببینم مسئله چه بوده که، چنین رویکردی نسبت به من از طرف زهره بوده. گزارش چیزی نبود جز مسائل جنسی کسی که تعادل روانی خودش را از دست داده: یک آلت مرد و یک دایره کشیده بود. تازه متوجه شدم که موضوع چیست! به مقر زنگ زد و گفتم رضا گزارش داده، اما دفعه قبل اکرم دامغانی چنان حرفی زد من به او دادم. اما باید به خود جلیل (مهدی مددی) بدهم. زهره شفای فهمید که، من گزارش اول را نخوانده بودم و اشتباهی شده بود که اکرم دامغانی از من گرفت.



از سمت راست رضا ستوده مرام -مالک کلبی و صفدر درکمپ لیبرتی* هر سه آنها از زندانیان سال ۷۳ رفع ابهام بودند

درسال ۱۳۷۶ رضا ستوده مرام درمرکز ۵ بدلیل بیماری روانی درآمد اشرف بستری شد. چهارنفر بصورت شیفت ۲۴ساعته برای اینکار انتخاب شدند(هادی جاهدنیای، حمید امامقلی، رمضان پایکار و من) حتی رمضان پایکار که صبوریش شاخص او است یکباریک سیلی به گوش رضا ستوده زده بود. چون قابل کنترل نبود. پس ازچند روزمن گفتم مسئولیت او را می پذیرم. من درزندان با چنین افرادی در اوین و قزلحضار و گوهردشت زندانی بودم، آشنایی دارم، می توانم کمکش کنم تا زودتر بهبود بیاید . از آن پس نزدیک به یکماه نفر همراه ثابت بیمار بودم. به رضا ستوده آمپولی تزریق می کردند که تا شش شماره می شمرد، خوابش می برد. رضا درمحوطه باغچه امداد با هروسيله ابي که پیدا می کرد مثل کودکان خردسال که با خاک بازی می کنند، سرگرم می شد. چندی بار هم درمحوطه باغچه های امداد، مرز و پاسگاه عراقی و مواضع نگهداری و میدان مین درست می کرد. در این مدت یکبار هادی جاهدنیا موقت آمد جای من تا من برای کاری به مقر بروم. هادی دید درحمام دارم تشک و لباس زیر رضا را می شویم، حالش بهم خورد (اوکنترلی بر روی خود نداشت و مثل یک بچه کوچک هر روزلباسهایش را کامل خراب می کرد). گویا بیماری عفونتی هم داشت. گفتم هرروزلباس های او را با دست می شویم و تمیزکردنش خیلی مشکل است، خیلی زمان می برد. و شستن تشک دوساعت کار می برد. هادی گفت: من از این کارها نمی کنم. حالم بهم می خورد، بگواز تدارکات چند تالبا س زیربیارند. تو هم اینکار رانکن، بیماری می آورد. راستش تازه فهمیدم که دیگران چگونه کار را پیش می برند. من هنوز همان سبک زندان را اجرا می کردم. برای من کسرشان بود که بگویم چنین کاری نمی کنم، یا لباس جدید درخواست بدهم برای رضا ستوده. چنین کاری را باهمان عشق و انگیزه دوران زندان انجام می دادم.

درمهرماه سال ۶۰ دراتاق دو بند دواین هم همین کار را می کردم. حسن هیتلرنگهبان بند همراه حمید ترکه بازجوی شعبه ۷ می آمد و می گفت: « اینجا اتاق مسعود رجوی است. رجوی همیشه آنجا می نشست.» و من عشق می کردم که دراتاق مسعود رجوی زندانی هستم. در این اتاق کوچک ۴۰ تا ۵۴ نفر بودیم. یکی از بچه ها بنام بیژن که خانه شان درخیابان جبهون تهران و درانجمن ۴ خرداد بود و درآشنشانی کار می کرد. بر اثر شکنجه ها، کنترلی روی خود نداشت و لباسهایش را خراب می کرد. در محیط در بسته اتاق فقط روزی یکبار می توانستم درنوبت ۲۰ دقیقه زمان بعدازظهر، درتواللت زندان لباسها و پتو رایشویم. بیژن خیلی خجالت می کشید. شبها من کنارش می خوابیدم جاتنگ بود، مثل قوطی کنسرو کنار هم چیده شده می خوابیدیم. به بیژن گفتم: تو چرا خجالت می کنی؟ بازجو و شکنجه گر باید خجالت بکشند که با تو چنین کاری کرده اند. حالا با این

وضعیت، بلحاظ روانی هم دارن تورا شکنجه می کنند! خجالت کشیدن و عذاب روحی تو، یعنی همان خواست بازجویان! بنابرین سرت را بالا بگیر! افتخار کن که مقاومت کرده ای، وبه آنها تن نداده ای! وچنین بلای سرت آمده. بله من و تو شبها توی گه می خوابیم. می دانم که کنار دستی هم که می فهمند، برایت درد آوراست ...! (هیچ کس پتوی تکی نمی انداخت، چون جا کم بود وپتو هم کم داشتیم، پتورا جمعی می انداختیم روی خودمان) اما بدان این گه، برای من از بوی هزار عطر هم بهتر و بالاتر است، قیمت مقاومت همین است، مقاومت درمورد تو به این شکل است! بیژن آرام شد. گفتیم من ناراحت نیستم که پیش تومی خوابم، بعکس، خیلی خوشحالم. این گه نیست، عطر است. گه سرتاپای باز جوها و شکنجه گران است که به چنین کثافتی افتاده اند، و تورا به چنین روزی انداخته اند.

پس از سه هفته رضا ستوده روز بروز بهتری شد. هفته چهارم او را برای کار تاسیساتی بردم، تا یک سینک ظرفشویی کشویی بر روی خود رو آیفای اتاق عملیات فرماندهی نصب کنم. رضا را کنترل می کردم تا حادثه ای پیش نیاید. این بهترین کار برای بهبود رضا و آماده شده برای برگشتن به مقر بود و خودش را بازمی یافت. دکتر مخالف بود، می گفت تهدید دارد، چون متعادل نیست. گفتیم من در کار تاسیساتی، از بیماری او می چینم. هدف کار نیست، هدف بهبود بیمار است و پذیرفته شد. رضا هم هر روز در کار تعادلش را بازمی یافت و وضعیت اش بهتر می شد، و نهایتاً پس از یکماه بهبود یافت و برگشتیم مقر.

در لیبرتی چند ماه قبل او را در خیابان دیدم، که به سرعت راه می رفت. سپس یکی دو ماه بعد عکسی از شهدای محاصره اشرف دیدم، شک کردم زیرا شبیه رضا ستوده مرام بود. زیرا همیشه عکس شهدای محاصره پزشکی اشرف را بدلیل اینکه عکس مهدی افتخاری (فرمانده فتح الله) هم بین آنها بود، بصورت محو شده نشان می دادند! یکبار هم جلسه مریم رجوی در پاریس از تلویزیون پخش می شد و یک عکس تکی، از یک شهید روی دیوار نصب شده بود. این عکس حدوداً ۳۰ × ۴۰ بود. تشخیص دادم ک شبیه رضا ستوده است! اما باز شک کردم. چون وقتی دوربین روی عکس رفت، تصویر را محو کرد! همین امر مشکوک بود (این شیوه سانسور در سازمان و تبلیغات است). چون اکثر افراد وضعیت رضا را می دانستند. و برای مریم کسر شان بود که عکس رضا ستوده را بالای سر خودش بزنند! در سایت مجاهدین هم جستجو کردم، در لیست شهدای جدید چنین عکسی نبود! تا اینکه در ۲۷ آبان ۹۳ از لیبرتی به آلبانی آمدم، پس از مدتی سایت مجاهدین را چک کردم یکبار به مواجه شدم با خبری که نیل می آید، همراه با عکس رضا ستوده مرام:

اخبار - مقاومت

تاریخ: PM 4:37:25 1392/8/29

درگذشت مجاهد خلق رضا ستوده مرام در آلبانی

مجاهد خلق رضا ستوده مرام فرزند، مردم دلاور ارومیه، پس از سه دهه پیکار انقلابی در برابر ارتجاع و دیکتاتوری آخوندی بعد از ظهر دیروز دوشنبه 28 آبان در بیمارستانی در آلبانی درگذشت.

این مجاهد صدیق اشرفی که بیش از 6 سال زندانی سیاسی و تحت شکنجه در سیاهچالهای خمینی جلااد بود، بهرغم رنج بردن از بیماریهای متعددی که داشت و بهرغم مواجه بودن با شرایط محاصره ضدانسانی در اشرف و لیبرتی، تا آخرین لحظه زندگی به عهد و پیماناش با خدا و خلق و به مجاهدت برای آزادی میهنش وفا کرد و با سرفرازی به یاران و همزمان صدیق و شهیدش پیوست.

او که در سال 58 با خواندن دفاعیات و زندگینامه و شهادت گل سرخ انقلاب ایران مجاهد شهید مهدی رضایی، پا در طریق مجاهدت نهاد، پیوسته و در هر سرفصلی بر تجدید عهد انقلابی و بر ایمان و عزم و خود برای جنگ صد برابر در هر زمان و هر مکان با دشمن ضدبشر پای می فشرد. مجاهد خلق رضا ستوده مرام درباره انتخاب و شروع مبارزه اش در تابستان سال 58 که با خواندن کتابهای مجاهدین شکل گرفت، می نویسد: «یادم هست اولین کتاب دفاعیات مهدی رضایی بود. وقتی این کتابها را می خواندم انگار روحم به دنیای دیگری پرواز می کرد و مثل پرنده ای شده بود که دنبال آنها پرواز می کردم. خلاصه آن دفاعیات و زندگینامه ها تأثیرش را در من گذاشت... احساس کردم راه اینها درست است و خلاصه کم کم اشتیاق عجیبی پیدا کردم که... به انجمن هواداران سازمان در شهر راه پیدا کنم که آن موقع معروف بود به انجمن جوانان موحد. از آن زمان زندگی ام مسیر دیگری طی کرد و من هم مثل هزاران میلیشیا وارد دنیای شدم که با دنیای قبلی زمین تا آسمان فرق می کرد. هر چه بیشتر با سازمان آشنا می شدم و آرمانهایش را می شناختم بیشتر جذب می شدم»

سه دهه بعد نیز در مرداد 1390 این مجاهد اشرفی به مناسبت شب قدر و در پاسخ به حملات وحشیانه و جنایت علیه بشریت و محاصره ضدانسانی برای در هم شکستنن پایداری اشرفیها نوشت: «در این شب قدر تعهد می دهم که با جنگ صد برابر و عزم حداکثر در برابر هر شر ایلی که پیش بیاید با منطق کس نخارد و با تکیه به رهبری پاکبازان آن را به پیروزی برای خلقمان تبدیل خواهیم کرد (تا) خلقمان را از دست ولی فقیه ارتجاع و تمام دار و دسته اش نجات بدهیم و برابری و آزادی و دموکراسی را برای خلق به ارمغان بیاوریم».

رئیس جمهور برگزیده مقاومت خاتم مریم رجوی با درود به مجاهد صدیق رضا ستوده مرام، درگذشت او را به بستگان و به همه همزمان اشرفی اش تسلیت گفت و تأکید کرد: پایداری و استقامت او در سخت ترین شرایط از دل زندانهای خمینی تا محاصره ضدانسانی در اشرف و لیبرتی - نمونه دیگری از صدق و فدای نسل مسعود است که به مثابه الگوی درس آموزی، به ویژه برای مردم و جوانان غیور زادگاهش ارومیه و آذربایجان، همچنان زنده و جاری و راهگشای آزادی است.

همان روز در کمپ بابر و در تیرانا با خواهرم تماس گرفتم و گفتم: عجیب است این اطلاعیه متعلق به ۱۱ ماه پیش است. اما در سایت مجاهدین در لیبرتی چنین خبری در سایت نبود؟! و همیشه در برنامه سیمای مقاومت و اخبار شب، درگذشت شهدا را اعلام می کردند، و اطلاعیه اش را می خواندند! اما در لیبرتی ما از درگذشت رضا ستوده مرام بی خبر بودیم. یکبار من از روی عکس محوشده رضا ستوده مرام را در مراسم و جلسات مریم رجوی در پاریس روی دیوار دیدم، اما صورت محوشده اش را هم او را شناختم. راستی چرا چهره او را محوش و پنهان می کردند؟! خواهرم گفت: در اطلاعیه، علت مرگش را هم ننوشته اند؟! (خواهرم بدلیل هوش و دقت بالا و نکته سنجی در کارها، کمک بزرگی به من بود). من بدلیل شوک اولیه ناشی از این خبر، متوجه این امر نشدم. وبعد از یادآوری خواهرم، بیشتر شاک کردم، زیرا همیشه علت مرگ و بیماری را می گفتند؟! من در همین حد می دانم. و چون اطلاعات بیشتری ندارم، نمی توانم چیز دیگری بگویم. اما خبر نداشتن ما در لیبرتی از درگذشت او، محوش کردن تصویر تکی او در جلسه مریم رجوی، که فقط همین صحنه محوش شد، نشانگر این است که چیزی پنهان می شود! خیلی دلم می خواهد همان جلسه مریم و محوش کردن فیلم را داشته باشم. تا مشخص شود که چقدر دقت روی محوش کردن این صحنه است.

واقعیت اینست که در نشست های دیگ بند ف در سال ۷۴ رضا راکتک زند، در آن دوره جهانگیر (پرویز کریمیان) واقعاً یک سرکوبگر تمام عیار بود. پس از آن در نشست های حوض پاییز ۷۴ رضا دیگر نمی خواست در سازمان بماند. به همین دلیل جهانگیر در مرکز ۱۱ از شب تا صبح برای اون نشست جمعی گذاشتند و بشدت او را راکتک زند. سر و صورت و دهانش خونین شده بود. بر اثر لگدی که یکی از افراد همان جمع به او زدند بیهوش شد و همین مسئله منجر به پایان نشست شد. پس از این رضا تعادل زیادی نداشت. خیلی ها شاهد بودند که می رفت و بر سر روی خود خاک می ریخت. یلبا خاک بازی می کرد. و یا تا مدت ها باکسی صحبت نمی کرد. از این پس او دیگر به حالت ثابت برنگشت.

سازمان می گفت: «رضا باین کارها می خواهد کاری کند که او را بفرستیم خارج کشور. اما نمی داند که مارا خارجه رابسته ایم! و بهیچوجه کسی را نمی فرستیم». رضا ستوده مرام می گفت: «سرکوبی که شما راه انداخته اید در زندانها نیز با ما اینکار رانمی کردند.»

در سال ۷۵ رضا ستوده مرام موقع شام که همه در سالن غذا خوری مرکز پنج حضور داشتیم، بالای صندلی می رفت و بلند داد می زد که: «فحش دادن، توهین، تهدید و کتک کاری افراد در نشست ها غیر انسانی است.» او را می گرفتند و به بیرون از سالن می بردند و همان کنار کتک اش می زدند. چند روز هم بنگالی (زندانی) می شد. همین شرایط بود که بیماری او را تشدید کرد.

او را بعنوان یک نفر ویژه به احمد مسجیان سپرده بودند. سابقه تشکیلاتی رضا از احمد مسجیان بیشتر بود. احمد از وضعیت رضا به من می گفت: «وضعیت خوبی ندارد. کارهای عجیب غریبی انجام می دهد... من همیشه باید مواظب او باشم. گزارش های ویژه ای از مسائل جنسی می نویسد... مسئولین به من گفته اند: گزارش هارا بگیریم و به آنها بدهم. نمی خواهد در اشراف بماند.»

در همان روزهایی که در امداد اشراف بستری بود. یکبار از من (نگارنده) کاغذ خواست برای نوشتن گزارش. بعد دیدم یک کاغذ ۱۰ لا تا شده، که دورش نخ سفید زیادی پیچیده به من داد (مثل نخ بادبادک که در کودکی روی کاغذ می پیچیدیم) و گفت: این گزارش بده به مسئولین. تا بحال چنین چیزی ندیده بودم. زنگ زد به مقر و قرار شد بروم گزارش را بدهم. در مقر خانم اکرم دامغانی که فرمانده یگان ما بود، وسط راه من را دید. با تعجب پرسید: اینجا چکار میکنی؟! (چون ۲۴ ساعته باید کنار رضا می ماندم) گفتم آمده ام گزارش را بدهم و بروم. گفت بده به من، من گفتم، قرار شده بدهم به جلیل (مهدی مددی)، گفت بده به من، من می دهم به او. گزارش را داده و سریع برگشتم امداد اشراف. دفعه بعد که به مقر رفتم دیدم زهره شفایی فرمانده مرکز، برای اولین بار نگاهی باغیض به من انداخت که معنای بسیار بدی داشت! فهمیدم هرچه هست سر همان نامه رضا که دورش نخ پیچیده است! دفعه بعد رضا باز گزارش نوشت و نخ پیچید و داد (کاغذی چند لا تا شده، در ابعاد ۳×۳ سانتی متر). اینبار نامه را باز کردم ببینم مسئله چه بوده که، چنین رویکردی نسبت به من از طرف زهره بوده. گزارش چیزی نبود جز مسائل جنسی کسی که تعادل روانی خودش را از دست داده: یک آلت مرد و یک دایره کشیده بود. تازه متوجه شدم که موضوع چیست! به مقر زنگ زد و گفتم رضا گزارش داده، اما دفعه قبل اکرم دامغانی چنان حرفی زد من به او دادم. اما باید به خود جلیل (مهدی مددی) بدهم. زهره شفایی فهمید که، من گزارش اول را نخوانده بودم و اشتباهی شده بود که اکرم دامغانی از من گرفت.

اینک یکبار دیگر برگردید و اطلاعیه سازمان درباره رضا ستوده مرام را بخوانید. بسیاری از نامه هایی که از شهدا در اطلاعیه ها آمده، همان متن های چاپی سازمان است که در نشستهای رجوی داده می شد و همه افراد باید با دستخط خود همانها را می نوشتیم. ابتدا نمی دانستیم که چنین کارکردی دارد. مثل همیشه در عمل فهمیدیم این دستنوشته ها استفاده های گوناگون متنا سب با وضعیت افراد دارد. نامه ایی که رضا سال ۹۰ نوشته، همه ما همین متن را نوشته ایم. این وضعیت سازمان «مجاهدین» بود.

لازم به ذکر است که رضا ستوده مرام هم در سال ۷۳ در پروژه رفع ابهام دستگیر و زندانی شده بود.

اطلاعات جدیدی بدستم رسید:

رضا ستوده مرام در آلبانی خودکشی کرده بود!

نزدیک به ۳ سال بعد خبر دقیق و اطلاعات خودکشی رضا ستودم مرام توسط فردی که خودش در پایگاه سازمان در آلبانی بود را شنیدم. و آدرس قبرستان راه هم از او گرفتم.



در ۱۸ مرداد ۹۶ در آلبانی اطلاعات جدیدی از رضا ستوده مرام کسب کردم. ظ - ی به من گفت: «رضا ستوده مرام بیمار بود و خودکشی کرد. یک روز زهرا مریخی در آلبانی برای ما نشست گذاشت و گفت: «رضا ستوده هم به رحمت ایزدی پیوست. اتفاقاً یک روز قبل از مرگ نامه شورانگیزی برای من نوشته و از رابطه اش با خواهر مریم بسیار سخن گفته بود.» ظ - ی گفت: «من از همین جا شک کردم به مرگ رضا ستوده! چون رضا از قبل بیماری داشت و همان شب قبل از مرگش من او را در اتاق دیده بودم و او حتی نمی توانست بفهمد که کسی در اتاق هست یا نه. فقط به یک نقطه نگاه می کرد. حتی اگر مادرش هم می آمد نمی توانست او را بشناسد! رضار قرص های زیادی خورده بود و خودکشی کرد. سازمان به ما گفت سکنه کرده است. (من بخشی از اطلاعاتی که درباره رضا و بیماری که داشت و یکماه در سال ۸۶ کنارش بودم و زندانی بودن رضا در سال ۷۳ و... را به او گفتم و اینکه در اطلاعیه سازمان هم علت مرگ نوشته نشده است.)

خواهرم سه سال پیش از روی اطلاعیه سازمان، در کمپ بابر و نکاتی را گفت! که جای تأمل داشت. همیشه چنین بوده، هیچ گاه هیچ ردی را نمی توان پاک کرد. «حقیقت مانا است».

دروغهای زهرا مریخی در آلبانی

برای پوشاندن خودکشی رضا ستوده مرام

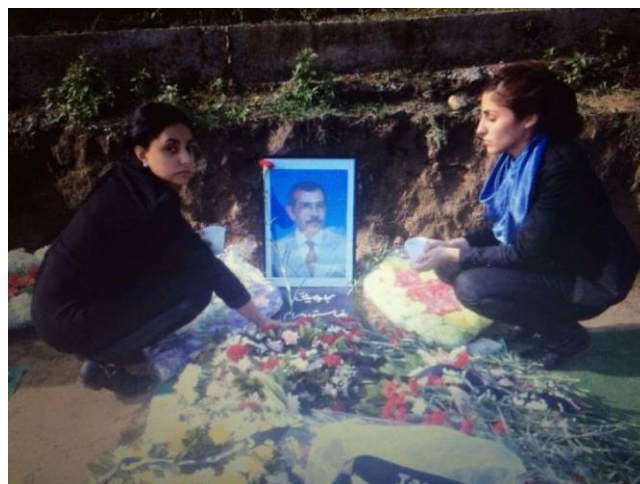
در ۱۸ مرداد ۹۶ در آلبانی اطلاعات جدیدی از رضا ستوده مرام کسب کردم. ظ - ی به من گفت: «رضا ستوده مرام بیمار بود و خودکشی کرد. یک روز زهرا مریخی در آلبانی برای ما نشست گذاشت و گفت: «رضا ستوده هم به رحمت ایزدی پیوست. اتفاقاً یک روز قبل از مرگ نامه شورانگیزی برای من نوشته و از رابطه اش با خواهر مریم بسیار سخن گفته بود.»



زهرا مریخی صف اول - از چپ نفر دوم

زهرا مریخی در شهریور ۹۶ مسئول اول سازمان شد

ظ - ی گفت: «من از همین جا شک کردم به مرگ رضا ستوده! چون رضا از قبل بیماری داشت و همان شب قبل از مرگش من او را در اتاق دیده بودم و او حتی نمی توانست بفهمد که کسی در اتاق هست یا نه. فقط به یک نقطه نگاه می کرد. حتی اگر مادرش هم می آمد نمی توانست او را بشناسد! رضار قرص های زیادی خورده بود و خودکشی کرد. سازمان به ما گفت سکنه کرده است. (من بخشی از اطلاعاتی که درباره رضا و بیماری و زندان ۷۳ و... را به او گفتم و اینکه در اطلاعیه سازمان هم علت مرگ نوشته نشده است.)



این عکس را هم در فیسبوک دیدم. این دو خانم جوان خواهرزاده های رضا ستوده مرام هستند.

ریختن چرک تمامی تاریخ بر سر اعضا

۶) رجوی سال ۶۸ بر روی تابلو نوشت: مرا نکشید، مرا نفروشید! اما پس از آن بمنت یک ربع قرن، روح و روان ما را کشت، ما را فروخت! من فکرنمی کردم به این سادگی و ارزانی بفروشد، حتی به حبوش. فکرنمی کردم اصول، فروشی باشد. فکر نمی کردم یک ربع قرن هر چه درباره سیدالرتیس و رابطه با عراق در نشست عمومی به ما می گوید. روزی نوارهایی خواهم دید با صدا و تصویر خودش، که بطلانی بر این سالها و سخنانش باشد. ما را فروختند، شرافتمان را، خونمان را، تکه پاره های تن زندانیان و شکجه شدگان در زندانهای خمینی را. اگر عواطف و ارزشهای انسان و رویای انسانیت را از انسان بگیرند، من هم نمی توانم بنویسم...، و حتی بعکس، بکله من هم می توانم بکنم و بفروشم. اما اینکار به این سادگی نیست! باید از خیلی چیزها بگذری...، همچنانکه او گذشت. نمی دانم چطور راضی شد؟! چون هیچ چیز کم نداشت، هیچ چیز!، اما می دانم یک چیز را بیش از همه داشت، یک جان خودشیفته ای که فکرمی کرد هیچ آینه ای، قدرت بازتاب نام و چهره مشعشع این یگانه شیفته خود را ندارد. مردی چنین، آب را از سرچشمه جاه خویش، به گنداب کشید. مردی که هیچ کس راجز خود نتوانست ببیند. و اگر نتوانست مریم را ببیند، به این دلیل بود که مریم، جز انعکاس نام و چهره او، هیچ چیز دیگری را منعکس نمی کرد. این تمام محتوای ارادت او به این آینه دار بود.

ق- س یکی از جده شدگان در شهریور سال ۹۵ از عملیات های درخواستی صدام و حبوش را برایم بازگو کرد او گفت: «مصطفی عطار می گفت: در عملیات راهگشایی سال ۷۶ که علی باقری، اسدالله رنجبر، منصور بهشتی، موسی حیدرزاده و مهدی مصلحی کشته شدند. ما تیم پشتیبانی آنها بودیم. ما از روز قبل به مسئولین سازمان گفتیم که، رژیم ما را شناسایی کرده و در سر راه ما کمین گذاشته است! اما فردا گفتند که: «عملیات را بروید.» وقتی فردا رفتیم و تک تیراندازهای رژیم (تک تیرقاسه دوربین دار) را هم دیدیم گفتیم که: «کمین گذاشته و تک تیراندازها را هم دیدیم.» اینبار خود رجوی آمد و پشت بی سیم پیام داد که: «ولو با چنگ و ناخن و دندان هم شده این عملیات را انجام دهید. به هر قیمتی که شده به پیش.» و اضافه کرد: «این از همان عملیات های درخواستی بوده که توسط صدام و حبوش صورت می گرفت. و به همین دلیل رجوی اصرار داشت به هر قیمتی انجام شود.»

پس از این عملیات بود که عملیات راهگشایی در اوایل سال ۷۷ تعطیل شد! و رجوی معکوس چنین عملی (تعصیل کردن عملیات)، خط و پیام داد که: «از این پس پشت جبهه نداریم و همه مقرها عملیاتی و جنگی هستند.» و زنان فرمانده ستادی در مرکز ۵ (مقر ما) هم پوتین پوشیدند. این سیاست مألوف رجوی بود که شکست را پیروزی و تعطیلی عملیات راهگشایی را با این عنوان که هر مقر حوض عملیاتی است، پشت جبهه نداریم، شکست و تعطیلی عملیات را سرپوش بگذارد. تا جاییکه یادم می آید آنها که در این عملیات کشته شدند در مرکز ۹ بودند. موسی حیدرزاده هم ۱۰ سال زندانی رژیم بود. رجوی به خواسته اش، که همان عملیاتی که استخبارات عراق تعیین کرده بود انجام داده بود. و برای اینکه، تعطیلی عملیات را بپوشاند!، حکم میداد که از این پس، مقرها و مراکز در اشرف، پشت جبهه محسوب نمی شوند؟! و به این شکل می خواست قوانین حاکم بر قرارگاه اشرف را نیز، مشابه قوانین جبهه جنگ و عملیات نظامی تبدیل کند. در چنین قوانینی سرکوب مطلق اعضا بسهولت پیش می رود. رجوی همیشه دوبله دروغ می گفت. ما خیلی دیر فهمیدیم که چنین است... زیرا هرگونه صحبت کردن در این موارد، با اتهام نفوذی رژیم، به زندان و شکنجه و تحویل صدام دادن مواجه میشد. و بدین شکل اطلاعات پخش نمی شد.

۷) موضوعات بحث های ایدئولوژیک و انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین چیست؟: در واقع هر چه کثافت تاریخی بود، بر سر روی اعضای خودش می ریخت: عجوزه- اپورتونیسیم- طعمه رژیم بودن- لب پر خوردن سیاسی خطی- و او (وارفتگی) زیر مینیم (خصلت منفی و اصلی فرد از یکدنگی و

ترسو بودن و... گرفته تا هرچه که تمام مردم هم چنین خصوصیتی دارند...)- نوکر دوّم، کلفت دوّم- طلب کاری و بدهکاری به رهبری- کرسی و پست ورده و مقام- کوفی، خیانت کوفیان به امام حسین - شرم (چرا مریم در پاریس دستگیر شد، شما شرم نکردید)- سگ دعوا- تقابل- گاو نه من شیرده- زالو...، همان اتهاماتی که به مخالفین و به قول خود رجوی به اعداد نسبت می داد: مزدور رژیم، پاسدار خمینی، گراز وحشی، کارتیزکن رژیم، مزدور نفوذی رژیم و...، پیش و بیش از دیگران، همه این تهمت ها را ابتدا در درون تشکیلات به اعضا نسبت میداد. ما همیشه در جایگاه متهم بودیم. رجوی می گفت: «بله اعتماد نداریم، اعتماد کسب کردنی است.» و این پرائنزی همیشه باز بود که، هرگز بسته نشد. یکی از کثیف ترین شیوه های رجوی برای در هم شکستن افراد، اتهام جنسی بود! وقتی صیاد شیرازی در ۱۳۸۸ ترور شد، دوماه در خارج اشرف در بیابانها بدلیل احتمال موشک زدن به اشرف، در پراکنندگی بسر بردیم. یکبار در عملیات جاری علیرضا حاتمی که فرمانده دسته و بسیار فرتتشکیلاتی و مسئول فعالی بود. روی یک حرفی ایستاد، که حرفش حق بود. اما حسین مدنی که فرمانده مقر بود، همانجا با حالت تهدید و اوعاب گفت: «می روی فردا فاکت های جیم (جنسی) خودت را می نویسی و می آوری، در جمع می خوانی! این حرف تو ناشی از مسائل جنسی است، که به این شکل می خواهی آنرا بپوشانی.» من بسیار ناراحت شدم که از چنین شیوه ای استفاده می شود. فرداشب علیرضا حاتمی آمد و با سری پایین و صدای خفیف و گرفته، در بیابانهای اطراف اشرف، فاکت های جنسی اش را خواند؟ همه سکوت کرده بودیم. سازمان با ما چنین کاری می کرد. ما در بیابانها بدلیل کوچکترین حرفی، باید می رفتیم ثابت می کردیم که بدلیل پنهان کردن مسائل جنسی، چنین حرفهایی را می زنیم. اما در همین زمان، که ما در پراکنندگی بودیم!، تمام زنان در نشست خاص رجوی بودند! همان نشست هایی که سر از رقص رهایی در آورد! معلوم نیست که چه کسی مسائلتش را پنهان می کرد. این چهار هزار نفر اعضای سازمان یا رجوی؟! رجوی فکر نمی کرد، صدام سرنگون می شود و حقایق از غار اشرف بیرون نثریاید.

همه زندانیان متهم بودند که، تفاله خمینی هستند. همه متهم بودند که در نشیب هستند، مگر وصل به رهبری باشند. همه متهم بودند که نجنک هستند (اهل جنگ نیستند)، مگر وصل به او باشند و... اینچنین بود که در روانکده اشرف، بی سابقه ترین توتالیتراریسم ایدئولوژیک بر جسم و روح و روانمان مسلط گشت.

ل- د کاندید عضو که پس از سرنگونی صدام به سازمان پیوسته بود و در آلبانی از سازمان جدا شد، با تعجب می گفت: «سازمان حتی به من می گفت چرا دیر آمدی (دیر به سازمان پیوسته ای؟)». در حالیکه پیش از این فرد هیچ رابطه ای با سازمان نداشت، و اتفاقاً بعکس، هنگامی که همه دارند جدا می شوند و مجاهدین هم خلع سلاح شده اند و...، او به سازمان پیوسته بود! طلبکاری در خون مجاهدین و رجوی است. و همه باید در جایگاه متهم در مقابل رجوی بنشینند. سازمان اینگونه سنگ های توتالیتراریسم را روی هم می چیند.

این ساختار بقول غ- ه: «ساختاری نیست که یکروزه و یک ساله ساخته شده باشد. بیش از یک ربع قرن، تنیدن چنین ساختاری با استفاده از شیوه های روانشناسی و تجارب همه توتالیتراریسم ها، زمان برد.»

برای جایگاه متهم، سقفی زده بودند که ما را در مقابل رهبری قرار می داد. نبردن مریم به تهران، ناشی از ضعف ها و اشکالات و پلیدی ها و آلودگیهای ما بود. اینکه مریم (امانت خلق) رابه تهران نبرده ایم. در برابر چنین حقی، ما مقصر و مجرم هستیم. بحث «مردم» در میان نبود. موضوع «حق» رهبری بود. زیر چنین سقف سیاسی استراتژیکی و ایدئولوژیکی، در جایگاه متهم، هر بر خوردی برای سازمان مجاز بود که با اعضایش انجام دهد.

آقای رجوی! این سخنان علی است به مالک اشتر: «ای مالک! اگر شب هنگام کسی را در حال گناه دیدی، فردا به آن چشم نگاهش مکن، شاید سحر توبه کرده باشد و تو ندانی.»

بخش یازدهم: دو خط موازی

دوسوی یک همسویی ها

در دوسوی یک جنگ و تعارض (رژیم ولایت فقیه و رجوی) از یکسو شعار «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» و از سوی دیگر شعار «خلق جهان بداند مسعود معلم ماست» و سپس تبدیل معلم به رهبر ما، و النهایه به شعار «ایران رجوی، رجوی ایران» رسید. طرفین این دو شعار و خاستگاه، در دو طرف یک جاده، در نقطه مقابل و رو در روی هم صف آرایی و به مقابله پرداختند. هرچه زمان پیش می رفت، امتداد دوسوی این جاده سیاه و خونین، همچون تصویر پرسپکتیو، به هم نزدیک شده و بهم می رسند. از این پس این دو خط روی هم می افتند و یک خط دیده شده و یکی می شوند، و آنگاه غیر از نقطه کور هیچ چشم انداز دیگری نیست. یک سیاهچاله خطی استراتژیکی و یک خلاء عظیم. دوسوی یک همسو بیها، در یک تلاقی شگفت، اینک شانه به شانه هم، چه در محتوا و چه در شکل، ظنن و رنگ و بو، و اتمسفر واحدی از یک توتالیتراریسم ایدئولوژیک دارند. این نهایت داستان «رهبری عقیدتی» و «ولایت فقیه» است. این دوسوی یک جنگ و تعارض، دواسلام بظاهر متضاد و رو در رو، جدای از خواست اصیل مردم برای آزادی و دمکراسی، داستان دوسوی یک خاستگاه، و «دو خروس در یک کتاف» است.

در مبارزه با خمینی ورژیمش، ما بجای آنکه در مسیر رو به جلو و پیشرفت، و مبارزه با ارتجاع، دیکتاتوری، و بجای آنکه ما هر روز بیش از پیش در محتوا و عمل با آنها بجنگیم. متأسفانه روز بروز در مسیر رو به عقب و فقرا، شانه به شانه آنها سائیدیم و البته در تن همدیگر فرو رفتیم. محتوای درونی سازمان و آنچه در تشکیلات می گذرد، المثنای ایدئولوژی ارتجاع، و کپی برابر اصل قرارداد، و در مواردی بدلیل اینکه ساختار ما یک تشکیلات و یک محیط کوچک محصور بود، از رژیم ولایت فقیه هم عقب تر ماندیم. زیرا رژیم ولایت فقیه نمی توانست مردم را همچون یک تشکیلات بسته مثل مجاهدین در یک قرارگاه محصور ۶ در ۶ کیلومتر ویی ارتباط با جهان خارج، مقید به انجام فرامین توتالیتراریسمش سازد.

رجوی شاگرد خمینی

رجوی هر آنچه از خمینی می آموخت، در تشکیلات مجاهدین پیاده می کرد. زیرا بغایت میل داشت همان قدرت و اتوریته بی چون و چرای خمینی را بطور همزمان در هر سه زمینه (رهبری مذهبی، رهبری سیاسی و رهبری انقلاب) راداشته باشد. در شکل و ظاهر، دونیرو و دوجریان رو در روی هم و بقول رجوی دواسلام سراپا منفات و متضاد، اسلام ارتجاعی و اسلام انقلابی. اما در جوهر و محتوا، تمامی کارکردها مشابه و قرینه هم. در واقع هر آنچه خمینی با شم ضد انقلابی پیشاپیش می فهمید و عمل می کرد. رجوی همان را نصب العین قرار می داد. زیرا از نظر رجوی، خمینی خیلی هوشیاری ضد انقلابی داشت. به همین دلیل از آن الگو برداری می کرد. و بدین شکل در عمل بصورت نانوخته ای، عملاً تبدیل شده بود به شاگرد خمینی. دو خط موازی که رجوی، گام به گام از خمینی کپی برداری می کرد. اگر چه نوشتن چنین کلامی برای من بسیار سخت و دشوار و دردناک است. اما پدیده های مادی در جهان خارج از ذهن من و ما، نه تنها ملموس، بلکه انکار ناپذیرند. نمونه های این دو سوی یک همسوئی ها را در گذر زمان بوضوح شتاب می گرفت را می توان دید:

۱) نشست رجوی موسوم به نشست سه روزه در سال ۱۳۶۷ را از روی دست نوشته هایی که در اشرف بدست آورده بودم، از کلّ موضوع نشست مطلع شدم. رجوی در جایی می گوید: «وقتی خمینی برای حاکمیت اش اینقدر تیز است، که خامنه ای را اینطور شلاق کش می کند. چرا ما در درون خودمان (تشکیلات) اینچنین تیز نباشیم (در اختلاف بین خامنه ای و میرحسین موسوی در سال ۱۳۶۶ بر سر موضوع انفال و مالکیت که ما در آن زمان در زندان گهر دشت بودیم و در جریان چنین مسائلی قرار داشتیم).» برایم خیلی عجیب و باور نکردنی بود که چطور می توانیم روح ضد انقلابی و پلید اورا الگو و سرمشق کار و شیوه های تشکیلاتی خودمان قرار بدهیم؟! حتی اگر چنین مسئله ای به ذهنمان هم بزند، نشانه فساد است. چه رسد بر زبان آوردن و اجرا و پیاده کردنش در تشکیلات.

بدین شکل رجوی از روی دست خمینی تقلب می کرد، تا از غافلگی عقب نماند. و در درون تشکیلات همان فضای رعب ذاتی (ایجاد رعب در درون افراد) که ارمان خمینی در جامعه بود ایجاد کرد. همه از هم می ترسیدند! در رژیم خمینی... تجربه کرده ایم که ارعاب و وحشتناک ترومهلک تر از سرکوب در جامعه عمل می کند. مثال:

در بحث حجاب و نهی از منکر و النهایه قوی ترین سلاح در این دستگاه (اسید پاشی)، این حس ایجاد می شود که، وقتی این آزادی را نداری آستین کوتاه بیوشی و یا به اصطلاح اگر بد حجاب باشی؟! اسید می پاشند! آیا می توانی در چنین جامعه ای، خواسته های صنفی، اجتماعی و سیاسی و النهایه سرنگونی دنبال کرد؟!.

درست همین کارکردهای ایجاد رعب و هراس، در مناسبات سازمان شکل گرفت. وقتی در عملیات جاری در کوچکترین مسائل... و بابهانه گیریهای مختلف تحت عنوان اطاعت بی چون و چرا و هژمونی پذیری مطلق در برابر هر کار و برخوردی که خارج از چهارچوبها و ارزشهای ضوابط روز بروز تنگ شونده تشکیلاتی، باید حساب پس بدهی و جوابگو باشی و اهرم جمع را با تو همین و تهدید... بکار گرفته و به جان تو می اندارند. آیا می شود بحث و انتقاد خطی و سیاسی و تشکیلاتی کرد؟! رجوی هم خوب فهمید، سقف سرکوب و ارعاب را کجا ببندد! رجوی می دانست که دیگر نمی توان به شیوه گذشته، مسائل و مشکلات و بیماریهای روز بروز گسترش یابنده درون تشکیلات ناشی از اشتباهات سیاسی، خطی و استراتژیک را با سرپوشی بنام انقلاب ایدئولوژیک حل و فصل کند. شش سال پس از مرگ خمینی، و ارتشی ساکن و بدون حق داشتن عملیات، باعث می شود افراد همیشه مسئله روی میز مسئولین سازمان باشند. با گسترش چنین پدیده ای که به اشباح رسیده بود. دیگر امکان و توانایی درمان وجود نداشت و بیماران هم به شیوه های درمان قبلی تن نمی دادند! و روابط مخدوش شده بود. به همین دلیل رجوی به شیوه «پیشگیری» از بیماری رو آورد. با این تفاوت که این پیشگیری در عرصه تشکیلات و حضور در عراق جذامی شده و ایزوله از جهان، راه حل های هولناک ارعاب و تهدید و النهایه زندان و شکنجه... را در پی داشت. وجود چنین مسائلی نقطه آغازی بود بر تحمیل عملیات جاری با یک سناریوی از پیش طراحی شده در سال ۱۳۷۴ در نشست های موسوم به حوض. از این پس هر کسی در تله ساخته شده رجوی بنام جمع، ناگزیر بود زیر ضرب فشارها و توهین و تحقیرهای وطنین زنگ دار صدا و فریادهای جمع دائم تحریک شونده، نه تنها از حرفهای خود پا پس بکشد، بلکه باید مطلق و بشکل تحقیر آمیزی اعتراف کند به درستی حرفهای مسئولین سازمان و انقلاب ایدئولوژیک! این داستان جمعی است که، فردا نوبت یکی دیگر از همانهاست که باید در صندلی متهم بنشیند. اینک در چرخه عملیات جاری و جمع، ما خود تبدیل به شکنجه گران خود می شدیم. به همین دلیل رجوی از آن بسیار راضی بود. رجوی تأکید می کرد که امنیت یک مقوله «جمعی» است. عملیات جاری هم در همین حکم بود. مقوله ای برای امنیت جمعی (امنیت دسته جمعی) به همین دلیل درستگاه توتالیتراریسم رهبری عقیدتی جنس و کارکرد عملیات جاری، بحث اش انتقاد و انتقاد از خود نبود، بلکه امنیتی است. همین الآن که می نویسم، حالت و چهره خندان رجوی که از چنین نشست هایی لذت می بُرد، یادم آمد! او فهمیده بود که چه کشفی کرده، عملیات جاری! ارعابی در جان بیمار، تا بیماریهای خود را فراموش کند! و یک بیماری بگیرد، بیماری ترس و رعب از تشکیلات و جمع.

مریم، قابله انقلاب ایدئولوژیک

رجوی گفت: «از سال ۶۶، تأسیس ارتش تا سال ۶۷ پذیرش آتش بس ما بطور متوسط هر پنج روز یک عملیات داشتیم، حالا (در نبود امکان عملیات) باید با «عملیات جاری» بعلاوه «تضمین جمعی» کار کنیم.» از آنجا که عملیات جاری با بندهای انقلاب ایدئولوژیک معنا و مفهوم پیدا می کرد.

در سال ۷۷ مهوش سپهری (نسرین) گفت: «حالا به جایی رسیدیم که برای ریشه کن کردن «نرینه وحشی» (صفتی که به مردان مجاهد می دادند) باید جراحی ایدئولوژیک کنیم.» عملیات جاری در همین سال به صورت گزارش نویسی دو دستگاه (دستگاه خمینی و دستگاه رجوی) که مبتکر آن مریم رجوی بود، فصل جدیدی برای سرکوب در تمامیت روح و روانمان را نشانه گرفت. مریم رجوی خیلی واضح و روشن می گفت: «چرا باید مسئولین ما هر روز شما را جمع و جورتر و خشک کنند؟ هرکس خودش باید مسئول انقلاب خودش باشد.»

درواقع عملیات جاری، نفی اصل انتقاد و انتقاد از خود بود. و تبدیل شده به عملیاتی مشابه عملیات نظامی در صحنه جنگ و تبادل آتش با دشمن...، و همان قواعد و ضوابط جنگ را هم به خود گرفت، دیگر انتقاد در کار نبود. محاکمه در جلا، و گذاشتن درسینه دیوار و تداعی محاکمات صحرائی بهنگام نقض ضوابط و احمال کاری و... نام عملیات جاری، توجیهی برای همین روش سرکوب بود. و هرکس کوچکترین مخالفتی می کرد، به آن تهمت فرار از صحنه جنگ می زدند...! زیرا منهای این تشابه اسمی، چنین کاری بر بریت محض تلقی می شد. وحشت و هراسی که افراد از عملیات جاری و دیدگ و نشست جمعی داشتند، هرگز قابل بیان نیست. تنها می توان آنرا با سنگسار انسان مقایسه کنیم. و من می دانم روح و روان آسیب پذیرتر از جسم آدمیست.

عملیات جاری، همان سنگسار، اما نوع روانی و سنگسار کلامی

در عملیات جاری «کلمه» دیگر «خدا» نبود. عملیات جاری و دیدگ و نشست جمعی و... چیزی نیست، جز سنگسار کلامی (فحاشی، تهمت، ارباب، تهدید و... با هدف در هم شکستن فرد). عملیات جاری، یک عملیات جنایی و شکنجه بر علیه افراد است. بسیاری از اعضا که در زندانها زیر شکنجه های خمینی در هم نشکستند، در سنگساری چونین وحشیانه و بی رحم به حرمت و روح و روانشان در سازمان مجاهدین، از پای درآمدند. این شامل کادرهای بالا و عناصر پایین نبود. بلکه حتی ارشدترین زنان شورای رهبری نیز به این ترس و واهمه و... از آنچه در درون خودشان می گذشت اقرار و اعتراف می کردند از عملیات جاری و دیدگ می ترسیدند. ساختار سرکوب همه را در بر می گرفت و هیچ کس از آن مستثنی نبود. این تمام هنر رجوی بود. عملیات جاری، همان سنگسار است، اما نوع روانی و سنگسار کلامی.

این نوع از محاصره فرد و سوال پیچ کردن او، یک شیوه بازجویی هست که می توان آن را در یوتیوب دید، که امریکایی ها در زندان اجرا می کردند. بدین شکل که یک زندانی با چشمان بسته در محاصره چهار بازجو در فاصله چسبیده به سر او بطور مستمر هر چهار نفر بازجو حرف میزنند و سوال می کنند و متهم گیج و گنگ تنها سوال و فریاد های مستمر می شنود تا در هم بشکند.

در این ساختار (عملیات جاری و دیدگ و نشست جمعی) امکان گریزی برای هیچ کس نیست. اگر هر فرد در هر سطحی، کوچکترین احمال و گذشتی نسبت به سوژه و متهم از خود نشان دهد، خودش سوژه نشست می شود. یک دستگاه منسجم و بی شکاف برای خرد کردن افراد در سیستم بسته در اشرف و محصور در عراق، برای تحمیل توتالیتراریسم، جنایت اصلی رجوی بشمار می رود. رجوی و مسئولین سازمان شرم و حیا را و انهدا اند. سوژه های عملیات جاری و دیدگ و «نشست جمعی خاص»، برای یک فرد مشخص (که ترسانتر از همه بود و معنای سیاسی و امنیتی می دهد) هراتهایی که می شد از رژیم بودن، و مسائل جنسی و خیانت و بریدگی... نسبت داد، کوچکترین رحم و گذشتی نداشتند! سوژه بعضی اوقات زیر کتک کاری و... زخمی و خونین می شد و نشست روزها ادامه داشت. کسی که متهم می شد پاسدار خمینی و خانن و... است! پس از در هم شکستن سوژه، و اعتراف و تن دادن به خواسته های سازمان، بلافاصله به او می گفتند: «نه، تو مجاهد خلقی و از برادران مسئول ما هستی...؟!». کیست که در سازمان چنین تهمت هایی نخورده باشد؟ این یک وحشت و هراس همگانی است و از قضا بکارگیری چنین شیوه ای می تواند دستگاه توتالیتراریسم رجوی را حفظ و حراست کند. همان شیوه ای که خمینی بکار می برد. در سال ۶۵ وقتی چهار نماینده مجلس درباره جریان مک فارلین سوال کردند. خمینی عطف به آنها گفت: «بعضی ها با زبان «اسرائیل» سخن می گویند!». رجوی هم به همین سیاق همه رابه خمینی گرای و دشمن اش متهم می کند.

دوروی یک سکه

سنگسار جسم، و سنگسار روح

بگذار تاکید کنم که باهر نوعی از سنگسار مخالفم. چه با سنگسار زنان و مردان و چه با سنگسار کلامی و کشتن روح و نابودی حرمت انسان.

از نظر رجوی «جیم (مسائل جنسی) می دهد شیطان رجیم!»، خمینی هم همین را می گوید! به همین دلیل است که رجوی از این تئوری و شعارو اطلاق بار مذهبی بدان «جیم می دهد شیطان رجیم» از عبارت قرآن جهت توجیه این سرکوب استفاده می کند. در منطق رجوی، سنگسار کلامی (حمله و هجوم جمعی در ابعاد بسیار، که دور و اطراف فرد را می گیرند و با فحش و نف و توهین و تحقیر و توی سرزدن و نگاه به کتک کاری بیشتری کشیده می شود...) سوژه را از پای می اندازند.

تفاوت قانون حاکم بر سنگسار

باقانون حاکم بر عملیات جاری و سنگسار کلامی

در قانون شریعت اسلامی سنگسار، اگر سوژه بتواند از گودالی که در آن تا نیم تنه دفن شده بیرون بیاید، دیگر سنگسار شدن متوقف و آن سوژه بخشوده می شود! اما در سنگسار کلامی تشکیلات مجاهدین، اگر سوژه بتواند بر فرض محال از صحنه و نشست خارج شود. باز او را گرفته و می آورند وسط جمع، و اینبار شدیدتر از قبل سنگسار ادامه پیدا می کند. زیرا سوژه با گریختن از میان جمع نشان داد که تاب تحمل اش را ندارد، بنابر این باید سنگسار کلامی را با شدت و حدت بیشتر ادامه داد، تا نتیجه و فرجام این سنگسار کلامی و در هم شکستن فرد را شاهد بود! سوژه به ظن زنگ

دارنعره ها و فحاشیها و تف و تحقیر جمع که بسیاری از آنها دوست و همقطار سالیان او و تعدادی هم مریدان حلقه بگوش رهبری عقیدتی و مریم هستند، درمی یابد که پایانی بر این سنگسار وجود ندارد. در سنگسار رجوی معنای مرگ سوژه، برخلاف مرگ فیزیکی، در هم شکستن روح و روان او و پذیرش شکست و اقرار به خیانت و تسلیم مطلق و تن دادن به خواسته های ... سازمان است. بدین شکل سوژه درخواست می کند تا اقرار کند که کفران نعمت کرده و اینک با کمک جمع توانسته نعمت را هیاقتگی و درک جایگاه رهبری عقیدتی و مناسبات پاک او را فهم کرده و به آن دست یابد؟ چهره پیروز جمع از نتیجه تلاشها و زحماتش در حالیکه بر اثر از حاحم و تحرک بسیار عرق کرده و نفس زنان به مسئول نشست دوخته می شود، تا رضایت و لبخند او را از این عملکرد شان دریابند. اما مسئول نشست (زن شورای رهبری) با چهره ای بهم ریخته و در هم و بُراق شده، همه را می نگرد و با نفرت می گوید: «تقصیر همه شما است که این (سوژه) به چنین روزی افتاده، شما هم از همین جنس در درونتان داشتید که او توانسته در میان شما باشد و جسدش روی دست رهبریفتند. همگی بروید مشابهت های خود را با این (سوژه) در درون خود بیابید و گزارش بنویسید و بیاورید در جمع بخوانید!». چهره های پیروز چند لحظه پیش جمع، سراسر به نگرانی و ترسی مبدل می شود و آب دهانشان را قورت می دهند. هر کس خود را در نشست فردا در وسط جمع می بیند، که سوژه شده. و این آوار سنگسار کلامی از هم اینک در گوش و روح و روانش، او را در هم می پیچد. آرزو دارد تا شب فرا برسد و بتواند چشم بر هم نهد و این دنیای محصورگشته در سنگسار دهشتناک کلامی را ترک کند. و ای کاش که فردایی در پس امروز نباشد. زیرا آخرین کلام و تهدید مسئول نشست این بود که: «شما که با چند کلمه و انتقاد؟!، اینقدر وحشت دارید، چگونه می خواهید فردا در صحنه رزم و جنگ نظامی با دشمن بجنگید؟! کسی که اینجا در نشست زبانش باز نمی شود یا از سوژه شدن می ترسد. در صحنه عملیات هم آتشی از سلاح او در نمی آید و از صحنه فرار می کند!». بروید و همه فردا با گزارش آماده بیابید و همه باید استقبال کنند که اولین سوژه نشست باشند و خودشان را به تیغ جمع بسپارند...». همه متهم اند که اگر فردا گزارش نیاورند و در جمع بر علیه سوژه آشوباری (فحاشی و...) نکنند. در صحنه جنگ هم فردی خواهند بود که از صحنه می گریزند. (بی دلیل نبود که رجوی اسم عملیات جاری را بر آن نهاد، عملیات جاری، کمینگاه رجوی برای اعضا و نیروها ی خودش می باشد. تا هیچ کس نتواند گریزی از ساختار روز بروز تنگ شونده توتالیتاریسم او رهایی یابد. این ساختار شبیه دستبند های اسرائیلی است!؛ که هر چه متهم و فرد دستگیر شده تلاش و تقلا می کند، دستش را رها یا کمی آسوده کند. دستبند تنگ تر و فشرده تر می شود. اسرائیلی ها در تکنولوژی صنعتی ابزار سرکوب پیش رفتند، و ما در سازمان مجاهدین در بکار گیری ایدئولوژی توتالیتاریستی برای سرکوب روح و روان.

مجازات جمعی در تشکیلات

بکارگیری شیوه قدرت های اشغالگر از مجازات دسته جمعی حربه ای برای نسق کشی

تئوری «جمع، مسئول است» تبدیل شده بود به مجازات دسته جمعی، یعنی اگر کسی هر کاری کرده بود (مسئله اخلاقی، خودکشی، خواستار خروج از اشرف، فرار، نقض ضابطه کاری، دعوا و کتک کاری دونه فریا ردوبدل شده فحاشی و انتقاد یکی به مسئولین و کوتاه نیامدن و جواب مسئول رادان و یا قبول نداشتن انتقاد مسئول یا جمع و ایستادن در مقابل مسئولین و...) همه را مجازات جمعی می کردند.

این شیوه و منش و روش استالین بود که در سال ۱۹۳۰ از مسئولیت جمعی در برابر ارتکاب جرایم حمایت می کرد.

تنبیه یا مجازات معمولاً در بحبوحه جنگ و منازعات مسلحانه، و بصورت سبوعانه و پرقساوت انجام می شود. این مسئله حتی ناقض «حقوق جنگ» و «کنوانسیون ژنو» است و به طور تاریخی، قدرت های اشغالگر از مجازات دسته جمعی به عنوان حربه ای برای اقدامات تلافی جویانه و بازدارنده علیه نیروهای مقاومت بکار می گیرند. مجازات جمعی «اصل برانت» رانقض می کند. از چنین شیوه های اسرائیلی ها بر علیه فلسطینیان استفاده می کنند. در رهبری عقیدتی و فرد آسمانی شده کره شمای نیز جرائم را به ۳ نسل همان فرد (فرزند، پدر و مادر، و پدر بزرگ و...) تأمیم می دهند. این مجازاتها باقیمانده توحش قرون وسطی است، نه عصر کنون! و قوانین حقوق بشر و...

آقای رجوی! ادعای زدودن زنگار های ارتجاعی از اسلام اصیل کجا؟ رجعت و واپسگرایی به قرون وسطی کجا؟ شما که رشته تحصیلی تان حقوق است، چطور اینها را نمی دانید و نمی فهمید؟

« آن که حقیقت را نمی داند نادان است ولی آن که حقیقت را می داند و آن را پنهان می کند جنایتکار (تبهکار) است. » برتولت برشت

ما همیشه در نشست هایی شرکت می کردیم که یکی کار خلافی کرده، و همه باید کار را تعطیل کرده و یکی دو روز از صبح تا شب گزارش می نوشتیم و در جمع می خواندیم و اثبات می کردیم ما هم در درون خود چنین مسائلی را داشته ایم، که متوجه این امر خلاف این فرد نشده ایم و چنین عمل خلافی یا فردخلافکاری در بین ما و در تشکیلات پیدا شده است.

جرم اخلاقی و تأمیم به همه اعضا

در سال ۷۸ در العماره قرارگاه همایون، فردی بنام میلاد گفته شد بایکی روابط اخلاقی داشته (درست یا غلط، زیرا می گفتند که فلانی به میلاد هدیه تولد داده و چنین مسائلی در سازمان تابو بود!)، و گفته شد که این فرهنگ بورژوازی در مناسبات ما چکار می کند؟! زیر این فرهنگ، مسائل جنسی خوابیده است!). همه باید گزارش می نوشتند و حتی مسئول و فرمانده دسته آن فرد (اکبر علی دوست، یکی از شهدای حمله موشکی ۷ آبان سال ۹۴ به لیبی) در نشست مجبور شد اعتراف کند و بگوید: «من هم از این مسائل (اخلاقی) داشتم و اینکاره بودم که متوجه این موضوع در افراد زیر دستم نشدم و... برای ما شرم آور و خردکننده بود که زنان شورای رهبری بعنوان خواهر مجاهد چنین اعترافاتی از ما بگیرند. چنین نشست هایی با دوروز تعطیلی کار و نوشتن گزارش توسط نفرات اجباری بود.



اکبر علیدوست، یکی از شهدای حمله موشکی ۷ آبان سال ۹۴ به لیبرتی

توسل خمینی به علم کردن دشمن خارجی

توسل رجوی به دشمن داخلی (اعضا)

۲) آقای رجوی! خمینی برای خلاصی در برابر تضادها و مشکلات حاکمیتش، به دشمن تراشی های مختلف متوسل می گشت و شما به مسائل ایدئولوژیک. مثال:

برای فرار از شکست سیاسی خطی استراتژیک جنگ چریک شهری در فاز نظامی، سناریوی طلاق و ازدواج ۶۳ را راه انداختید. برای فرار از شکست عملیات فروغ بحث تنگه و توحید و امام زمان را راه انداختید. (علت اینکه در عملیات فروغ جاویدان از تنگه چهارزیر عبور نکردید پشت تنگه ماندید، ناشی از این بود که همسر راطلاق نداده بودید). برای فرار از شرایط بعد از مرگ خمینی که صدام اجازه عملیات نداد. سفره بحث مسئول اولی مریم را پهن کردید. که این سفره به طلاق های ۶۸ سال تا ۷۰ انجامید. و این سفره انقلاب ایدئولوژیک تا هم اینک ادامه دارد. برای فرار از تحلیل های غلط خطی و استراتژیک و بازتاب آن در تشکیلات که با سرکوب و اراغاب و زندان و شکنجه سال ۷۳ همراه بود و سپس نشست حوض و عرضه مشمت آهنین و توتالیتراریسم مطلق و انحلال ارتش و بازتأسیس آن در سال ۷۴ و نشست های دیگ فردیت و وزنجیره ای از نشست های دیگر و نشست چهارماهه و بحث طعمه و محاکمات سال ۸۰ و سپس بحث «ضد انقلاب درونی مجاهدین»؟! و النهایه بحث پرچم (با دادن پرچم قرمز به دست مریم) به اصطلاح «هیئات» را راه انداختید.

خمینی با علم کردن دشمن بیرونی چنین کاری را می کرد، و اگر پس از آتش بس با عراق، دشمنی یافت نمی شد و بهانه ایی دم دست پیدا نمی کرد. یکبارہ سلمان رشدی را دراز می کرد. و شما هم بحث ایدئولوژیک و کشف علل عدم سرنگونی رژیم را در آلودگی های وزنگارهای درونی تک تک مجاهدین جستجو می کردید؟! اما در این پروسه تلخ و کشنده مشخص شد که تمام آلودگی و ناپاکی و فساد نه در بدنه مجاهدین و تک به تک افراد، بلکه بعکس، در رأس مجاهدین و شخص خودتان نهفته است، «ماهی از سربگندد، نی زدم».

سوال اساسی اینجاست که ما در سنین ۱۷ تا ۲۰ سالگی به سازمان پیوستیم و سه چهارم این دوران هم کودکی و نونهالی مان بوده!، اما ۳۶ سال با سازمان بودیم. و حداقل بیش از یک ربع قرن در درون تشکیلات اشرف بودیم و بعضی بیشتر. آیا آلودگی های آن ۳-۴ سال نوجوانی! در این خانه و محیط استرلیزه اشرف و حضور شما حل نشده؟! آقای رجوی! هم نسلان ما اکنون دارای نوه هستند! شما هنوز در بحث آلودگی های نوجوانی ما درجا می زنید؟! یا مشکل اصلی درجای دیگری است؟

۲) آقای رجوی! شما برخلاف اینکه برای همگان، نه انتقاد و انتقاد از خود، بلکه عملیات جاری و دیگ و کوره و دیگچه و غسل هفتگی و روزانه و... تجویز می کنید. و در تمامی زمینه های سیاسی تشکیلاتی و خطی و ایدئولوژیک، نسخه «تیغ و تیرو تیرو تپانچه» می پیچید. اما خودتان نه تنها بویی از انتقاد و انتقاد از خود نبرده اید؟! بلکه همواره شیوه انتقاد از خود را هم از سبک انتقاد از خود خمینی، الگو گرفتید. یعنی معکوس انتقاد، زیرا خمینی بجای نفی انحصار طلبی و سرکوب و... می گفت:

« اگر ما از اول رژیم فاسد را که شکستیم و این سد بسیار فاسد را که خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز عذر می خواهم. خطای خودمان را عذرمی خواهم.»

آقای رجوی! باور کنید چنین تشابهی به این سادگی به ذهن من نرسید. ۳۶ سال است شما با همین روش از خود انتقاد می کنید؟! به غیر از چنین نمونه ایی که خمینی هم از خود انتقاد می کرد، لطفاً شما یک انتقاد از خود، را طی این سالیان پیش روی ما بگذارید!.

علت چنین کاری را خودتان یکبار صراحتاً اعلام کردید: «اگر ما مجاهدین مثلاً بخوایم بگوییم که در فلان سرفصل خطا کرده ایم؛ آنوقت مجبوریم قدمهای دیگری را هم به عقب برداریم!..»

یکماه پس از سرنگونی صدام در سال ۱۳۸۲ و محاصره اشرف توسط ارتش امریکا، هوشنگ دودکانی فرمانده یگان در صحبت خصوصی با من، با دلسوزی و غصه خوردن برای سازمان و رهبری گفت: «حالا اگر برویم خارج (ترک اشرف) اضعاد می ریزند روی سر ما، می گویند: «دیدید تحلیل و تئوریهای یگان غلط از آب درآمد. دیدید خط و استراتژی سازمان غلط بود، اینهمه سال آنجا بودید حالا هیچ، برگشتید به خارج، و همه چیز زیر سوال می رود!». من عصبانی شده و با تغییر گفتم: «مردم دارند زیر دیکتاتوری له می شوند. اینهمه دختران خیابانی هر روز باید در خیابان تکه تکه پاره شوند و سر مردم هر روز اینهمه جنایت انجام میشه... تو چسبیدی به این که تحلیل و تئوریهای ما درست بوده یا غلط بوده؟! هوشنگ جا خورد! واقعبیت این بود که ما فکر مردم نبودیم. یک چیز مهم بود، رهبری (رجوی). به هوشنگ گفتم: «همین که مبارزه کرده ایم و نرفته ایم بنشینیم در خارج و زندگیمان را بکنیم. حداقل اینکه صادق بودیم و مبارزه کرده ایم. مهم نیست که اشتباه بوده یا نبوده. توانمان همین بود.» واقعبیت اینکه تا این زمان

هنوز اشرافی به عملکرد رجوی و سازمان تا بدین حد نداشتیم. فکرمی کردم انحرافی هست اما در برابر رژیم ولایت فقیه، می بایست سازمان را تقویت کرد. چون کس دیگری چنین نیرویی ندارد. تا اینکه پس از سرنگونی صدام هربار چشمه های جدیدی از رهبری و سازمان مسئولین تحت امر رجوی را دیدم.

بکارگیری شیوه های نخست وزیر عراق مالکی (حزب الدعوه)

۳) این دوخط موازی و همسوئی ها، درپروسه خودش، تنها به خمینی محدود نشد. حتی کاربه استفاده از شیوه های مزدوران برون مرزی رژیم هم کشید. اینبار الگوی خط سرکوب را از نخست وزیر عراق مالکی (حزب الدعوه) گرفت. کلمه «اجتثاث» را از روی نام «کمیته ریشه کنی» حزب بعث عراق و سنی ها برداشت. رجوی در نشست اسفند ۱۳۸۸ می گفت: «اجتثاث را از کمیته ریشه کنی حزب بعث و دولت قبلی عراق (صدام) گرفته ام.» یک نشست گذاشت که از ابتدا معلوم بود که نشست خاص و زهر چشم گرفتن از سوژه های مشخصی را دنبال می کند. زیرا برای اولین بار، برخلاف دفعات پیش لایه «ام قدیم» نبود و تنها لایه «ام - او» بالاترین لایه و سطح تشکیلاتی حضور داشتند. دربدو ورود به سالن اشرف و نشستن بر روی صندلی، فرمانده ستاد اطلاعات ارتش (مهری حاجی نژاد) از صندلیهای ردیف اول جلوس، برگشت و با نگاه حاکی از غضب... چشمش را به من دوخت. فهمیدم بحث روی من است و احتمالاً فتح الله (مهدی افتخاری). رجوی گفت: «ما هم می خواهیم اجتثاث کنیم در سطح ارتش! و تعارفی هم نداریم!...» محمد اقبال پشت میکرفون آمد و گفت: «برادر از همین جنس افراد که شما می گویید در همین نشست و در همین لایه خودمان «ام - او» که اینجا حضور داریم، یکی دو نفر هم حضور دارند (من و ناصر- اسم دیگر مهدی افتخاری بود) که باید تعیین تکلیف شوند!... و... سن و سال و سابقه ما (لایه ام او) ملاک نیست چون ما هم همان دستگاه جنسیت را داریم که نفرت پایین تر دارند. پدربنده ۱۰۰ سالش بود، اما تا قبل از مرگ توانایی جنسی داشت و فعال هم بود» (مثالی که از پدر خود می آورد عطف به ما اعضای قدیمی و سن و سال ما موی سفیدما است که ما هم توانایی و خاستگاه جنسی داریم) محمد اقبال بر بحث اجتثاث (ریشه کنی چنین افرادی در تشکیلات) رجوی مهر تأیید زده و کارد اورا تیز می کرد. چون رجوی با چهره و لحن پر خشم و کینه و به شکل توهین آمیزی همه ما را مورد خطاب و پرسش قرار داد: «دنبال زن هستی و از دواج... هان؟! هنوز شما زن را در ذهنتان نگه داشته اید؟! هان...». (دو سه ماه بعد هنگامی که نوار ویدئویی نشست جداگانه رجوی بنام اجتثاث با لایه دیگر «ام قدیم» در سالن بهارستان اشرف برگزار شده بود را پخش کردند، آنجا بود که فهمیدم محتوای بحث اجتثاث که در سطح لایه ما «ام - او» انجام شد. تفاوت کیفی دارد با نشست لایه ای که «ام قدیم» بود. و این نوار نشست برای همه اعضای پایین تر پخش شد. برای آنها اجتثاث نه به معنی «ریشه کنی افراد مخالف در ارتش و سازمان...»، بلکه اجتثاث دستگاه جنسیت، عطف به ذهن و ایدئولوژی افراد را کرده اند! معلوم بود که این تفکیک نشست دولایه که همواره گذشته با هم صورت می گرفت، برای اولین بار و بمنظور مشخص دو سوژه اصلی رجوی در این نشست «مهدی افتخاری و خود» بودیم. و هرگز آن نشست با ما (لایه ام او) برای دیگران پخش نشد.

بدلیل توطئه ایی که از سال ۸۶ روی من پیاده کردند و من آگاه بودم مسئله چیست (یکی از زنان سازمان را برای رابطه جنسی با من بعنوان مسئول من تعیین کرده بودند... و من می دانست که می خواهند پرونده سازی کنند... سرانجام کار به این تهدید و ارعاب در نشست (اجتثاث) توسط رجوی کشید که تو دل مرا خالی کنی. تا مجبور به گزارش نویسی بشوم. چون بعد از نشست هم یک روز کار من در تبلیغات تعطیل کردند، تا برویم گزارش بنویسیم. و روز بعد نشست با اف (فرزانه میدانشاهی) بود که در مجموع ۱۴ نفر «ام - او» در اف یکم بودیم. و گفته شد: «بحث اخراج جدی است! و ما در این دوره اخراج می کنیم!...» می دانستیم که رجوی شرم را وانهاد، و برای رسیدن به هدفش از هر وسیله ایی استفاده خواهد کرد. چون دوسال برای چنین کاری زمینه چینی کرده بودند (که از بیان آن شرم دارم - بعداً تاحریر در سال ۹۴).

در سال ۹۶ دیگر از بیان این مسائل شرم ندارم. این رجوی است که باید شرم کند! این اقدامات کثیف رجوی را، در فصل پنجم، به کتاب حقیقت مانا اضافه کردم. زیرا از آغاز فکرمی کردم که چنین جنایت و فساد تشکیلات سازمان وجود داشته باشد. اما در این سه سال که در آلبانی بودم، اخبار و اطلاعاتی شنیده ام که باورش سخت و در هم شکننده بود، و از طرف دیگر خون و اشک و درد! به همین دلیل باید همه حقایق را گفت. تا تصویر روشن و واضح از تواتلاریسم ایدئولوژیک داشته باشیم.

توضیح اینکه محمد اقبال در نشست محاکمات طعمه در سال ۸۰، همراه با حمید اسدیان (کازم مصطفوی) مسئول کنترل و پبای من از طرف تشکیلات بودند. برغم اینکه هر دو آنها در قسمت دیگری کاری کردند و ربطی به مرکز و مقر ما نداشتند. محمد اقبال حتی سالهای بعد نیز هر زمان مرا می دید، با ادا و اطوار غیض و کین اش را نشان می داد. در سال ۸۹ هنگامی که برای تبلیغات به اتاق کار ما آمد و با مسئولین ترجمه اخبار عربی صحبت می کرد، رو کرد به من و گفت: «فکر نکن حالا ما اینجا کاری کنیم، تغییری کرده ایم. ما هر دو تُرک هستیم فقط پالان مان عوض شده است.» بدون آنکه واکنشی نشان دهم، با بی اهمیتی م برگشتم و به کارم ادامه دادم. زیرا هرگونه هم کلام شدن با چنین فردی...، الیه کسر شأن آدمی ست (موقعیت و مسئولیت مانیتورینگ روزنامه ها و... که من در تبلیغات داشتم، زهری به کام او بود، چون هیچ کس دیگری نیز باور نمی کرد، برغم همه کینه تیزی ها... چنین مسئولیتی به من بدهند، اما آنها پشت صحنه را نمی دانستند).

روزنامه های رژیم: خامنه ایی کاتال وصل خدا

۴) آقای رجوی! بیش از دوسال من دریگان تبلیغات، روزنامه های رژیم آخوندی را مانیتور می کردم. از اینکه ولی فقیه و رهبری (خامنه ای) راکاتال وصل خدای داند، حالت تهوع داشتم. شما هم رهبری راکاتال وصل خدای دانید، یعنی خودتان را. سی سال است بحث اول و آخر در تشکیلات، مطلقاً به این مقوله پرداخته می شود. رهبری هم کسی نیست جز خودتان! و اعا شرم نمی کنید که تمام این سی سال را همه چیز باید حول نام جاه و بام شما بگردد؟! خون همه، رنج و کار همه و... این چه منیت و فردیت کثیفی است که همه چیز باید فدای شما، و نه مردم و مبارزه و جنبش شود! بکار هم شده بیابید بنشینید در جاییکه همه ما نشسته بودیم و بالای سن را نگاه کنید ببیند که رهبری تمام وقت و انرژی افراد را صرف خودش کرده، تا همه مطلق العنان گوش سپار او باشند و همواره جمله کلیشه ایی که به همه یاد داده اند را تکرار کنند که از نعمت راه یافتگی به

درگاه شما، از خداوند سپاسگزاری کنند! آیا خودتان از سی سال ستایش خودتان خسته نشدید. چرا تا بدین حد از حالت تهوع آروم شمنز کننده ای سقوط کرده اید.

حکم عزل منتظری جانشین خمینی

حکم اعدام زرکش جانشین رجوی

۵) خمینی حاصل عمر و تنها جانشین برگزیده اش! منتظری را فریب خورده و... نامید و سپس حکم عزل اش را داد. شما هم جانشین خودتان علی زرکش نه تنها حکم عزل بلکه حکم اعدام دادید. اما خمینی می فهمید که اعدام او به ضررش تمام می شود. تنها به این دلیل اعدام نکرد. و شما هم به همین دلیل حکم اعدام می دهید، اما اجرا نمی کنید. چون توانش را ندارید. شما ملاحظات درون سازمان را می کنید، می دانید که این امر چه بلحاظ درونی و چه بلحاظ بیرونی برخلاف منافع تان است! اما کیست که در درون سازمان نداند وقتی به کسی تهمتی زده می شود، او دیگر در چه شرایط سیاه و هولناکی صبح را شب می کند! من ۱۷ سال سوژه کین و انتقام گیری شما بودم. یک شب بدون فکر کردن به این مسائل خوابم نبرده، یک صبح بدون روبرو شدن با این وضعیت فجیعی که در آن بسر می برم نبوده که ۲ تا ۳ ثانیه پس از بیدار شدن از خواب، چشمهایم همان حالت فهم فاجعه ای که در آن قرار دارم را بخودش نگیرد. راستش اگر اعدام می کردید خیلی بهتر بود خیلی! لجن مال کردن و تهمت و افترا و کینه کشی و اذیت و آزارهای روانی و دست باز گذاشتن دیگران در تشکیلات برای چنین اموری و یاحتی پوین دادن به آنها برای چنین اعمالی چه بطور ساختاری و سیستماتیک و چه فضایی که بطور تشکیلاتی می سازید، یک مرگ لحظه به لحظه است. خودتان خوب می دانید من چه می گویم! چون تماماً خط و خطوط شما اجرا می شد، بطور روزانه و خیلی دقیق! از نظر شما معنای تشکیلات این است هر کس باید باند رزق روزی و آسایش روح و روانش کجاست! از نظر من سازمان یکی از پیچیده ترین روانشناسی های شکنجه و اذیت و آزارهای روانی را دارا است. چون ایندولوژی یک اش کرده، چو حصار کاملی بدور اشرف کشیده و هیچ کس خبر ندارد و همین امر دستتان را باز گذاشته است. چون بر اثر سابقه مبارزاتی وزندان و شکنجه و شهیدانش، می توانست همه چیز را به وزارت اطلاعات و رژیم منتسب کند. من تعجب می کنم از آقای دکتر کریم قسیم و آقای روحانی که از واکنش رهبری عقیدتی تعجب کرده و انتظار چنین ردیلت هایی را نداشتند؟! کاش جای ما در اشرف و لیبرتی بودند، آنوقت می فهمیدند ردالت یعنی چه!، ردالت یک کلمه است، اما در تشکیلاتی که صبح تاشب محصور و در چنگ آنها هستی!، هرکاری که فکرش را نمی کنی با تو می کنند! هرکاری... رهبری عقیدتی درباره شما فقط در تهاجم اولیه، هدفش ساکت کردن شما و بستن این پرونده و مسکوت گذاشتن مسئله شما در حد همان مقوله استعفا بوده و موفق هم شد. بیش از دو سال هنوز یک قدم بحث از استعفا به بعد پیش نرفته و به این شکل شما باید ثابت کنید که به رژیم وصل نبودید؟! کاش فقط یک روز در تشکیلات بودید، آنوقت می فهمیدید وقتی می گویم «ردیلت» یعنی چه!

رهبری عقیدتی، منجی؟ یا قاتل بشر و آزادی؟

۴) آقای رجوی! سوال اینست که رهبری عقیدتی منجی و رها سازنده انسان است یا قاتل انسان و آگاهی و اراده و اختیار و مسئولیت پذیری او؟

سی سال تمام نشست های تشکیلاتی سازمان صرف بحث و فحش و یکطرفه شما برای جانداختن رهبری عقیدتی و حذف و یژگیهای انسان که در نشست های تبیین جهان در سال ۵۸ بر آنها پای می فشردید شده است. همان یژگیهایی که سردار خیابانی هم در سخنرانی «فلسفه عاشورا آزادی» در سال ۵۸ بر آنها تاکید داشت: «انسان موجودی است هوشمند و مختار، آگاه و آزاد». سوال اینجاست: هوشمند بودن انسان چه شد؟!، اراده و اختیار انسان و مختار بودنش کجا رفت؟!، آگاه ماندنش چی شد؟! و آزادی اش؟! چه بلایی بر سر این واژه ها و مفاهیم و حرمت انسان آورده اید؟! مابه ازای هر یک از این صفات را با دیکتاتوری و اختناق با سانسور با قطع رابطه مطلق با جهان خارج ایجاد کردید و البته آگاهانه برای اجرای همین سناریو و برنامه ها، با تهدید و آزار تشکیلاتی، با توهین و ضرب و شتم و لجن مال کردن افراد و تهدید به نشست جمعی... و شکنجه و زندان و با تهدید خروجی یعنی زندان ابو غریب صدام و حتی پس از سرنگونی صدام هم تهدید به تحویل دادن افراد به پلیس عراق (دولت مالکی)! و...، چه ارزشی از انسان و سازمان باقی گذاشتید؟! چرا باید نفرات سازمان را زیر باجوبیها، له و لورده کنید. چرا نفرات باید زیر باجوبی ها خود کشی کنند؟! آزادی از بالاترین ارزشهاست. اما چیزی که از آن بالاتر است حرمت انسانهاست! هرکسی این حرف را نفهمد، هیچ چیزی از آزادی و انسان نمی داند. آیا شما در نشست ها و در تشکیلات حرمتی برای کسی قائل هستید؟! شما در تشکیلات حرمتی باقی گذاشته اید؟! بعضی چیزها بیان کردند از خود آن واقعه سخت تر است... کاش شما می دانستید حرمت انسانها را نباید در هم شکست و نابود کرد! شما خود را نابود کردید! خمینی هم با نابود کردن همه ارزشها و افراد، خودش را نابود کرد. و الا ۳۶ میلیون را در پشت خود داشت.

۵) خمینی می گفت: «اگر همه مردم هم با چیزی مخالفت کنند من نمی پذیرم.» شما هم می گوید: «اگر روزی در سازمان رای و رای کشی باشد من نمی پذیرم.» هر دو ولایت فقیه و ولایت عقیدتی یک چیز را می گویند و دوروی یک سگه ی خودکامه اند؟!.

جالب و صد البته مضحک، اینجاست که برخلاف حرف فوق! پس از سرنگونی صدام و افتادن حفاظت اشرف به دست امریکایی ها، برای انتخاب مسئول اول و برای نمایش دمکراتیک بودن، رای گیری می کنید؟. اگرچه این یک نمایش بیرونی برای لاپوشانی حقایق است، در حالیکه مسئول اول همواره از قبل نزد شما مشخص شده بود! چون شما بارها در هر مورد از مسئولین اول انتخاب شده گفته اید که: «دو سال در این مسئولیت آزمایشی کار کرده و صلاحیت اش را نشان داده است.» و همیشه نیز اینچنین از دو سال قبل انتخاب می شد و دو سال پرا تیک در این موضع مسئولیت کار می کرد! و جالب تر اینکه بعد از سقوط صدام، هر سال سس بیشتری به این نمایش می زیند! بار آخر چند کاندید وجود داشت؟! البته بعضی ها خودشان از رقابت کنار رفتند؟! تایک نفر باقی ماند؟! (کدام را باور کنیم؟، چند نفر کاندید شدن را؟، و با همه آنها بنفع یکی کنار بروند؟) بعد وقتی کسی به مسئول اولی انتخاب شد، خودش همانجا تصمیم می گیرد، سه نفر دیگر را بعنوان همدیف خودش اعلام کند؟! مگر انتخاب مسئول اول! بعهدده مسئول اول است؟. پس این بازی رای گیری برای چه بود؟! اما باز هم طبق معمول کسی از حضار حرفی ندارد، و همه دست می زنند. چون کارما

در نشست انتخاب مسئول اول، فقط دست زدن است! هرکاری غیر از این، معنی اش همان شدت عمل هایی ست که فوقاً اشارت رفت، همین اشارت کافیهست!

مارک تواین: «آنجا که آزادی نیست، اگر رای دادن چیزی را تغییر می داد، اجازه نمی دادند که رای بدهید!»

جالب اینست که خمینی هم انتخابات برگزار می کرد و وراثت هم چنین می کند و خواهند کرد. ما «شورای نگهبان» آنها را به سخره می گیریم، اما خودمان هم همین سیستم ها را داریم! کاش جا داشت از حرفهای خمینی و اختیاراتی که برای ولایت فقیه قائل بود، حرفهایش را می آوردیم. وقتی حرفها و استدلالهای خمینی از ولی فقیه رامی شنوم، احساس می کنم خدا، این جهان را و انسان را بی خود آفریده؟ و خیلی محترمانه تراز نمونه فوق، باز وقتی خمینی خیلی دمکراتیک می شود می گوید: «جمهوری اسلام- نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه کم.»؟! سوال اینجاست که وقتی خودمان هم در سازمان چنین کاری انجام می دهیم، پس چرا رای گیری می کنید! باور کنید قصد تمسخر گرفتن نداریم. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم مضحکه همه افرادی شده ایم که نه تنها سیاسی نیستند، بلکه آمه های عادی جامعه هستند، و این سطح از به بازی گرفتن شعور و فهم آدمی به باورشان نمی گنجد!

خمینی: کسی که رای نداده حق نظر ندارد

رجوی: بفرمایید زندان ابو غریب، بفرمایید پلیس عراق (دولت مالکی)

۶) خمینی برغم اینکه گفت در انتخابات و کاندیداها دخالتی نمی کند. اما پس از کاندید شدن شما برای ریاست جمهوری در سال ۵۸ گفت: «کسی که رای نداده، حق نظر ندارد!» شما هم همین استدلال او را در سال ۵۸ به سخره و خمینی را افشاء می کردید. اما گذشت و چرخ گردون به رهبری عیذتی خودتان رسید. اینبار شما نمی گفتید: «کسی که رای نداده حق نظر ندارد!». شما می گفتید: «بفرمایید زندان ابو غریب. بفرمایید پلیس عراق (دولت مالکی)». شما با کفشهای صدام راه نمی رفتید، بلکه با پوتین هایش، و تهدید زندانهایش! شما کثیف ترین سوء استفاده را از حاکمیت صدام بر علیه نیروهای خودتان می کردید. نه تنها کسانی که می خواستند جدا بشوند!، بلکه مهمتر، این اهرمی برای سرکوب نیروهایی که در درون سازمان بودند نیز استفاده می شد، و هدف تان، هروسيله ایی را توجیه می کرد! هنوز پست ترین کارهایی که شما بانیروهای خودتان کرده اید طرح نشده، و به همین دلیل مطلقاً می خواهید در عراق بمانید! این را من نمی گویم، خودتان می گفتید و باز هم خواهید گفت! زیرا غیر از این همه چیز افشا خواهد شد! عباس عمانی اولین شهید سازمان در سال ۵۸ گفته بود: «حقیقت را باید همیشه ترویج کرد!» در این سالیان چه کارهایی صورت گرفته که نمی توان حقیقت را گفت؟! حتی اگر من هم سکوت کنم، باز دیگران خواهند آمد و حقایق را خواهند گفت! سوال اینست که شما در برابر این حقایق چکار خواهید کرد؟! آنچه عطف به من است، همیشه مابین شکست حقیقت و شکست خودم، بر شکست حقیقت گریستم! خوب می دانید که در منجلاهی فرورفته اید که نه راه پس، و نه راه پیش دارید. همچنانکه خودتان می گفتید: «درسیاست هیچ چیزی پنهان نمی ماند، صحنه سیاست مثل صحنه روز محشر است، هیچ چیز افشا نشده ایی باقی نخواهد ماند، دست آخر روزی همه چیز رو خواهد شد».

شما برای من آنقدر مقدس بودید که در رؤیاهایم هم نمی توانستم مثل شما پیدا کنم. ما عاشق شما بودیم. هفده سال است آنچه بر من می گذرد هر روز و هر سالش سیاه تر از روز و سال پیش بود. بدترین خوابی که در زندان خمینی دیده بودم، دستگیری شما بود. می دانستم که شما را به شدیدترین وجه شکنجه خواهند کرد. چقدر بعداً خوشحال بودم که رفتید خارج (سال ۶۰)، اما الان که می نویسم برای اولین بار به ذهن آمد. کاش شما هم در همان سال ۶۰ به بعد شهید شده بودید، و به این لجنزار نیفتاده بودید. باور کردنش حتی بعد از ۱۷ سال برایم آسان نیست! هر بار که که مشغول نوشتن همین سطور می شوم، سر هر سطر، ناخودآگاه از جا بلند می شوم و به بالکن می روم، گاهی با بغض، گاهی با خشم و گاه با اندوه کشنده! هرگز هرگز! نه خمینی نه خامنه ایی، هیچ کس نمی توانست سازمان را شکست دهد، آنطور که شما به شکستش کشانید! جان و جاه خود شیفته منحط شما کار خودش را کرد. کاش هرگز چنین روزهایی پیش نمی آمد، کاش!

«تطاولی که تو کردی به دوستی با من من آن به دشمن خونخوار خویش نپسندم» سعدی

همچنانکه محمد حنیف نژاد در قبال ضربه سال ۵۰ می گفت: «آنچه که به ما ضربه می زند اشتباه ماست، نه هوشیاری و قدرت دشمن.» آخرین وصیت حنیف در آستانه اعدام برای بازماندگان این بود که: «بچه ها از تجارب دیگران استفاده کنید، مبدا روزگاری به تجربه دیگران تبدیل شوید.» و ما تافته جدا بافته ایی از قانونمندیها نبودیم.

خمینی به اعتماد مردم خیانت کرد.

اما شما پرده بکارت اعتماد مردم و عاشقانتان را دریدید!

مردم آنقدر شریف و پاک هستند که هرگز در تاریخ، از مبارزین و مجاهدین شان نپرسیده اند که چرا رژیم را سرنگون نکردی؟. بحث اصلاً این نیست! اگر پاک و صادق می ماندیم، همین برای مردم کافی بود. مردم همیشه قدرشناسند. اما شما همه چیز را نابود کردید. خمینی به اعتماد مردم خیانت کرد. اما شما پرده بکارت اعتماد مردم و عاشقانتان را دریدید! آنچه ما را حفظ می کرد، تنها ایمان به شما بود. اما حقیقت فوق ایمان است!، چطور این را نمی دانستید؟! مگر فجاجع مناسبات درون تشکیلات یک مورد، ده مورد، صد مورد و هزار مورد است، که بر سر افراد آمده است! سرپای ساختار تشکیلات در تمام زمینه ها متاثر از فجاجعی است که شما بیار آورده اید. باور نمی کردم روزی با مردم و هواداران هم، همان

برخوردها و دروغ و دوزوکلک در میان باشد. فکرمی کردم مردم نمی دانند و شما ویتترین بیرونی را خراب نمی کنید! مسائلی که اینجا درآلبانی شنیده ام، بلاهایی که سر هر کدام از اعضای سازمان آمده، باورکردنی نیست. بی دلیل نبود که شما هر صحبتی، حتی نشستن دونفر کنار هم، یا سه بار نشستن روبروی هم در سالن غذاخوری راهم محفل می دانستید. این شاهکار شما بود! بدین وسیله هر کس فقط در حیطه خودش و در مسائل فردی خودش از مسائل آگاه می شد، و هیچ اطلاعاتی به بیرون فرد منتقل نمی شد. حالا بعد از سی سال حرفهایی می شنویم که چه بر سر افراد آمده! و باور نمی کنیم؟! همه می دانیم که این بلاها در سازمان بر سر افراد آمده!، اما باورکردنش مشکل است. از کجا به کجا رسیده ایم.

«چیزی ویرانگرتر از این نیست که دریابیم فریب همان کسانی را خودره ایم که باورشان داشته ایم...» لنوبوسکالیا

**«ما گذشتیم و گذشت آنچه تو با ما کردی تویمان و دگران وای به حال دگران»
دو اشتباه محاسبه رجوی**

۷) علت همه این عملکردها اینست که شما دواشتباه محاسبه کردید. یک اینکه دولت عراق یک حاکمیت بوده و صدام ماندگار است و هرتاقت و تازی... در اشرف پنهان می ماند. و هنگامی هم که شما به حاکمیت رسیدید در هر شقی از سرنگونی رژیم، نهایتی کسی از قدرت حاکم پاسخ نمی خواهد.

در همین خوش خیالی هم بودید که دریابیم ۲۲ بهمن ۱۳۸۱ با خنده و تمسخر گفتید: «جالبه که محسن رضایی (فرمانده سپاه قبلی رژیم) از امریکا و... خواسته که پایگاه های سازمان مجاهدین را در عراق بمباران کنند؟! فکر می کند که با درخواست او بمباران می کند...؟!». اگر چه بعد از سرنگونی صدام و بمباران قرارگاهها و ستونها و نقاط پراکندگی و... این قسمت از پیام ۲۲ بهمن شما را تبلیغات حذف کرد! همچنانکه همیشه خیلی از قسمت ها را حذف می کند! حتی اگر صدام هم مانده بود، حجم فشارهای تشکیلاتی آنقدر بالا بود که به صورت دیگری افشاء می شد... چون شترسواری دولا دولا نمی شود. زیرا مناسبات تشکیلاتی به چاه منجلاب قرون وسطایی پرتاب شد. تفتیش عقاید قرون وسطایی خیلی مدره تر از مناسبات درون تشکیلاتی مابود. شما حتی به روح و روان و خوابهای افراد هم نفوذ کردید. شما پرده های زناشویی مردان و زنان مجاهد را در حضور ۴۰۰۰ اعضا زن و مرد، برملا می کردید. فکرمی کنید اینکارها اعتباری برای شما گذاشت؟! مگر رژیم خمینی در بهار سال ۵۸ تهمت و افترا نمی زد که درستاد های سازمان مجاهدین در شهر قم، لباسهای زیر زنانه و قرص ضد بارداری و... پیدا شده است؟! مگر این لجن پراکنی ها بنفع خمینی تمام شد؟! کمالینکه سید احمد خمینی موضع گرفت و اینکار را محکوم کرده و نامشروع دانست؟! مگر اطلاعیه و مصاحبه شیخ علی تهرانی در مشهد در نشریه مجاهد درج نشد که گفته بود: «هتک حرمت مردم و زندگی خصوصی آنها در اسلام جایز نیست و آنرا حرام می دانست.» ما به کجا رسیده ایم که اینچنین پرده دریهایی در نشست ها بی باحضور شما و مریم، و حرف های شرم آوری از روابط زناشویی اعضا می زنیم. به کجا رسیده ایم که خمینی وار، که حاصل عمرش و جانشین اش را خلع می کند و هر انگلی به اومی زند. (اگر چه خمینی انگ جنسی به منتظری نزد! محکوم به اعدام نکرد! به اونگفت دنبال سگ ها می رود برای حل مسائل جنسی اش؟! و...؛ مگر فقط مهدی افتخاری بوده چنین اتهاماتی به اوزده اند؟! ما که نمی دانستیم جانشین خودت (علی زرکش) راهم در سال ۶۳ به خیانت و... متهم کرده بودی. بعد از سی سال درآلبانی خواندیم و فهمیدیم؟! .

مونتین، «شکنجه های «تفتیش عقاید» را، تنفر انگیزتر از آدمخواری می دانست.

اشتباه محاسبه دوم اینست که شما فکر نمی کردید اخبار و رسانه ها و... از سلطه انحصاری قدرت و زدویندهای بین المللی، خارج شده و در تحوّل همچون عصر ارتباطات هر فرد بتواند صدایش را بگوش جهان برساند.

طعم گس رهبر عقیدتی

تبدیل کادرها به شکنجه گر

۸) در سیستم ها و دولت های کلاسیک، همه نهاد ها و ارگانها و اجزای یک دولت و وظایف خاص خودشان را دارند. اما در رژیم آخوندی شاهدیم که بسیاری از وزرای دولت، خود جزئی از سیستم شکنجه در زندانها و بازجوها و... هستند. حتی نمایندگان مجلس! چون یک سیستم مبتنی بر ایدئولوژی است. در سازمان مجاهدین هم همین امر صدق می کند. اگر چه در سازمان مجاهدین سیستم زندان و شکنجه ساختار تشکیلاتی و پرسنلی بظاهر مشخصی دارد، اما بدلیل ایدئولوژیک بودن، تمام افراد تشکیلات و سیستم فرماندهی، خود بدل به عناصر شکنجه گرمی شوند. بالاترین بازجوها و شکنجه گران، بالاترین مسئولین سازمان هستند. اعم از زن و مرد. از شریف (مهدی ابریشم چی) گرفته تا کاک صالح (ابراهیم ذاکری) و مهوش سپهری و بتول رجایی و... تا محمد سید سادات دربندی، حسن نظام الملکی، نادر رفیعی نژاد و ژیلاد دیهیم و مجید عالمیان... سازمان توانایی این را دارد که ۱۰۰ درصد کادرهای قدیمی (زندانیان سیاسی زمان شاه) خودش را به بازجو و شکنجه گر... تبدیل کند، چون مقوله اش جنگ ایدئولوژیک است. و عملاً چنین نیز کرده بود! مابقی کادرها نیز در همین سیستم توتالیترسیم، دست کم ۹۰ درصد آنها همین ظرفیت را دارند!.



ژیلا دیہیم



بتول رجایی



محمد سید سادات در بندی مسئول زندانهای سازمان سمت راست مسعود رجوی پس از نشست طعمه در سال ۱۳۸۰



حسن نظام الملکی وحسن محصل دوباز جووشکنجه گر



حسن نظام الملکی سمت راست رجوی در ۳۰ خرداد سال ۷۳



مجید عالمیان پشت سر رجوی- سمت چپ گوشه بالا- صورتش پیداست



نادر رفیعی نژاد نفر سوم پشت رجوی



ابراهیم ذاکری نفر سمت راست رجوی

برادر ابراهیم ذاکری در رژیم خمینی شکنجه گر بود. سایت مجاهدین در مقاله: شکنجه و آمال «خلیفه خمینی (۱۰)» می نویسد: «شعبه ۳ و ۶ بیشتر مربوط به افراد غیر مذهبی بود. توده‌یها در این دو شعبه و اکثریتها اغلب در شعبه ۳ بازجویی می‌شدند. معروفترین بازجوی این شعبه جعفر ذاکری بود که سال های بعد در جبهه کشته شد. جعفر ذاکری برادر مجاهد والا مقام ابراهیم ذاکری(کاک صالح) بود. این جلا در شکنجه و اعدام مادر مجاهد خود، مادر سکینه اردهالی(معروف به مادر ذاکری) دست داشت.»



محمد جعفر ذاکر و تقی محمدی در دو طرف باری روزن



آلوده کردن دست کادرها در جنایت

۹) رژیم خمینی در قتل عام سال ۶۷، تمام دست اندرکاران زندان را در مسئله اعدام ها و حلق آویز ها بکار گرفت، تا دستشان بخون آغشته شود. وبه این طریق باعث حفظ اسرار و اطلاعات می شود. در سازمان مجاهدین هم چنین است. متأسفانه در این زمینه کسی که خودش سوژه بازجوییهای رفع ابهام در سال ۷۳ بوده، در سالهای اخیر احتمالاً بعد از آنکه مشخص شد که از اشرف خارج می شویم، او را به سیستم اطلاعات بردند و من در گزارش های افراد، نام او را هم جزء کسانی که زندانبان... سالهای ۷۶ بود (پ- ج). بار اول باور نکردم، زیرا آن شخص رامی شناختم، سالها در سلولهای انفرادی بود و بسیار پیر عافیه و مهربان!، اما گزارش های دیگری هم بود و من می فهمیدم که هرکسی در آن سیستم باشد، می تواند و باید در سیستم زندان و کار اطلاعاتی، ضرب و شتم و شکنجه را هم می باید انجام دهد.

۱۰) آقای رجوی! خامنه ای می گوید من در جریان جزئیات مذاکرات هسته ای نیستم، یا نظری در باره متن توافق هسته ای (برجام) نمی دهم؟! شما هم در پیام درونی در سال ۱۳۹۳ به اعضا در لیبی می گوید: «من از اقدام خواهر مریم تان و اعلام هزار زن شورای مرکزی مجاهدین مثل شما، از تلویزیون شنیدم و بی خبر بودم»؟! (گویی فراموش کرده اید که بارها و بارها گفته بودید: «بدلیل اینکه بعد از سال ۱۳۸۲ من در اشرف حضور ندارم نمی توانیم رده بندی جدید شما را اعلام کنیم.» یا اینکه الان ۱۰ سال گذشته و رده های افراد کماکان مثل ۱۰ سال قبل است. اگر چه بدلیل منافع تان، همین حرف هم نقض شد. و رده بندی کاندید های عضو و عضوها در سال ۱۳۸۹ بوسیله نشست و تماس شما برگزار شد؟! دقیقاً بعد از سرنگونی صدام و سرعت و گسترده شدن تحولات، باور نمی کردم تابیدن حد رشته امور را از دست بدهید، و شما نتوانید دروغهای خود را، با شیوه های همیشگی و با سناریو سازی و طراحی دقیق، پنهان کنید؟!.

۱۱) آقای رجوی! خامنه ای ولی فقیه ارتجاع که به بقول شما به علی گدا معروف بود. در بیت خود مراسم شعر خوانی راه می اندازد. و در این بین کسانی که مشاعرش راز دست داده اند. کلماتی سرهم می کنند و در وصف رهبر عظیم الشان به شعر خوانی می پردازند. این مراسم مضحک و مضمز کننده و سراسر ریا و چاپلوسی و چاکر منشی حقیرانه، متأسفانه در سازمان و در اشرف هم باب شد. یکباردر یکی از نشست های چند روزه شما، مریم از نفرات خواست که بیایند پشت میکرفون و شعرهایی را که سروده یا در وصف حال شما است بخوانند. دو روز تمام نشست شما و مریم تبدیل شده بود به اینکه افراد بیایند پشت میکرفون و برای شما شعر بخوانند؟! و مریم همه را تهییج و تشویق به اینکار می کرد. واقعاً خودتان شرم نمی کنید از چنین کیش شخصیت و خودشیفتگی مفرط و منحط. شما که برای کوچکترین علائم فردیت پایین ترین اعضا را، مضموم دانسته و نشست دیگر می گذارید. به چه دلیل فردیت خود را اینچنین باد می زنید؟ آموزش ایدئولوژیک فردیت فرا برنده شما کجا! و این فردیت پست و فرو برنده کجا؟. سالهاست شما فردیت فرورونده (و شاخص آن یعنی خمینی) را به تمامی اعضا منتسب می کردید! و فردیت فرابرنده (علی وار) را منتسب به خود! هیچ کدام از آموزشهایی ایدئولوژیک که شما می دهید، شامل حال خودتان نشده است؟! شما همیشه تافته جدابافته ایی از انسانهای روی کره زمین هستید.

۱۲) خمینی می گفت: «یک روز ممکن است یک حرفی بزنم، فردا یک حرف دیگر!» و در عمل هم بسته به منافع اسلام که اسم مستعار خوش بود، همیشه چنین می کرد. و شما هم یک روز ازدواج را امری در راستای مبارزه می دانید و یک روز حکم طلاق می دهید. یکبار می گوید این طلاق و ازدواج (سال ۶۴) قابل تکرار و تعمیم نیست. و یک روز تعمیم طلاق را ضرورت سرنگونی می نامید؟! یک روز اشرف را مرز سرخ می دانید و دوروز بعد می گوید اشرف مرز سرخ مانیست (سال ۸۲ در مصاحبه با امریکایی ها). یک روز می گوید خاتمی به دورنوم نمی رسد. وقتی به دورنوم رسید، بصورت هزل و برای انتقام گیری بعدی در نشست های طعمه می گوید: «کشک گفتم، کشک گفتید، کشک شنیدید». یک روز گفتید سیدالربیس (صدام) متحد استراتژیک ما است، وقتی سرنگون شد گفتید: مانع ما بود و ما رادعراق قتل کرده بود. یک روز گفتید: ما بین سلاح و صاحب سلاح، صاحب سلاح را انتخاب کردیم. اما قرار بود تا پای جان، در اشرف بمانیم! در لیبی گفتید: بهتر است همین جا پرونده مان را ببندیم (همه کشته بشویم). من نمی توانم ادامه بدهم زیرا باید صدها نمونه از شما بیاورم که به هیچ حرفتان پایبند نبودید. راستی تفاوت رهبری پاکباز و رهبری دجال در کجا باید جستجو کنیم؟! یکبار به بنی صدر بدلیل نام نوشتن به خمینی، او را معتاد خمینی می نامید. و ۳۰ سال بعد خودتان به این اعتیاد می افتید و به خامنه ای و رفسنجانی پیام می دهید و همچنین به شورای خبرگان رهبری!.

۱۳) لباس شخصی ها (خامنه ای)، در تشکیلات سازمان تبدیل شده، لباس شخصی های رجوی، که از آن بعنوان جمع و «مریمی انقلاب کرده» در تشکیلات نام می برد. علاوه بر جمع، تولید چماقدار برای کتک زدن افراد یکی از ابزارهایی بود که توسط سازمان برای ارباب و سرکوب استفاده می شد.

در فصل فصل این کتاب، همین «دوسوی یک همسویی ها» بزبانهای مختلف در همه زمینه ها آمده است، و نمی خواهم در این محور بیش از این بدان اشارت کنم.

از قیاحاق انسان برای کشاندن افراد بی گناه به اشرف گرفته، همچنانکه خمینی افراد را به زور به جبهه های جنگ می فرستاد. از اعزام و پیوستن افراد زیر ۱۸ سال به ارتش آزادیبخش ملی، تا فرستادن کودکان به جنگ عراق توسط خمینی، که خود شما آنرا افشاء می کردید. از زندان و شکنجه گاههای خمینی و... تا ایجاد زندان و شکنجه در درون اشرف و شکنجه هایی چون الگو گرفتن از خانه های مسکونی در قزل حصار!.

آقای رجوی! من دنبال تشابهات صوری نیستم. می فهمم که چه می گویم! روح و روان ایدئولوژی و تشکیلات سازمان، همین چیزهایی است که می بینیم و می نویسیم. در «نمود و ماهیت» من روی ماهیت انگشت گذاشته ام.

۱۴) دوسوی یک همسویی ها را، درشعارها هم می توان دید:

خمینی شعاری سازد: انقلابی ترین مرد جهان است - آیت الله خمینی .

رجوی درمقابلش شعاری سازد: خلق جهان بداند - مسعود معلم ماست.

خمینی می گوید: حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله.

رجوی می گوید: یگانه آلترناتیو دمکراتیک - ایران رجوی - رجوی ایران! (این شعار ابداعی نوین توسط رجوی است: دمکراتیک را با توتالیتاریسم ادغام می کند؟. مانمی دانیم یگانه آلترناتیو دمکراتیک را باورکنیم، یا شعار تمامت خواهی: ایران رجوی را؟)

خمینی می گوید: ولایت فقیه!

رجوی می گوید: رهبری عقیدتی و امضاء و محرمت خون و نفس. و اینچنین روی دست خمینی برگ می کشد!

۱۵) آقای رجوی! اگر شما شعار می دهید مرگ بر «اصل» ولایت فقیه!، پس اصل اساسی «رهبری عقیدتی» چیست؟! آیا این حرفها و شعارها متناقض نیست؟!.

۱۶) شما به صراحت می گوید قوانینی که درون سازمان (مجاهدین) و درباره اعضا به اجرا در می آید، تفاوت دارد با افراد جامعه. آیا زندانی ساختن افراد، بازجویی و محاکمه در اشرف و حکم اعدام برای موارد اخلاقی و قطع ارتباط با جهان خارج برای اعضا و سانسور و موارد مطرح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر، شامل حال سازمان نمی شود؟.

کار به جایی کشیده که **رودی جولینی** هم درباره انتقاداتی از همین دست به شما، در توجیه آن می گوید: «اینها (مجاهدین) نظم خاص خودشان را دارند!». مگر بحث سرنظم است؟ رژیم خمینی و خامنه ایی از جمله کارگزارش جواد لاریجانی هم در پاسخ به نقض حقوق بشر می گویند: «ما فرهنگ اسلامی خاص خودمان را داریم!».

۱۷) همان الگوی خمینی (داشتن قدرت و اختیارات ولایت فقیه و اجتهاد...) ایده آل شما است، تا همه نیروها بدون هیچ پرسشی همان تبعیت از مرجع تقلید را در تشکیلات داشته باشند. رهبر عقیدتی تعریف شده توسط رجوی و مریم، دارای اختیارات بسا بیشتری از ولایت فقیه خمینی است.

حتی در زمان خمینی می توان به مرجع دیگر اقتدا کرد! اما در سازمان چنین امری، اپورتونیزم و خیانت و... قلمداد می شود؟. بدین شکل رجوی همان الگوی خمینی از ولایت فقیه را وارد سازمان مجاهدین کرد، که با تعریف کلاسیک «سازمان» سختی نداشته و نافی ساختار به صفت یک ارگان «سازمان» است.

سوال این است : سازمان مجاهدین؟ یا سازمان رهبری عقیدتی ؟

شلیک تیر خلاص رجوی به سازمان مجاهدین

ساختار سازمان روی رهبری عقیدتی سوار است، نه ارگانی بنام «سازمان». تشکیلات سازمان مجاهدین چیزی نیست جز دنباله رجوی.

به همین دلیل رجوی پس از سرنگونی صدام، مژگان پارسایی رابعنوان جانشین رهبری (خودش) در اشرف معرفی کرد! و در سال ۸۴ هم صدیقه حسینی را مسئول اول گمارده شد. او مطلقاً در این اندازه نبود! و درست به همین دلیل، او به مسئول اولی سازمان گماشته شد، تا زیر دست مژگان کار کند، تا مژگان پارسایی برجسته شود. زیرا در نشست انتخاب مسئول اول، همه فکر می کردند که زهره اخیانی کاندیدسازمان است و تنها پس از سخنان احمد واقف و عباس داوری و... همه مافهیدیم که کاندید سازمان صدیقه است و باید به او رأی بدهیم! (انتخاب مسئول اول سازمان همواره ۲ سال پیش از انتصاب انجام می شود و او بقول رجوی دوسال آزمایشی در این موضع کار می کند! به همین دلیل انتخاباتی وجود ندارد، که صحبت از کاندیدی باشد! و در اینجا جای پرداختن به آن نیست). و باز هم به همین جهت صدیقه حسینی بمدت سه دوره مستمر، در این پست باقی ماند. تا مژگان پارسایی تحت الشعاع قرار بگیرد.

همانطور که در رژیم ولایت فقیه، در نهاد یا استان های کشور یک نماینده ولایت فقیه منصوب می شود. در سازمان مجاهدین هم قانده اصلی، رهبری عقیدتی است و نه «سازمان»! به عبارتی رجوی وزن و بار خود را چه بلحاظ خارجی (در رابطه با صاحبخانه جدید- امریکا) و داخلی (تشکیلات) برای کنترل و اتوریته بیشتر به جانشین تزریق می کند و او تبدیل می شود به سرانگشتان رجوی در تشکیلات! به این ترتیب نمایندگان ولایت فقهانی و عقیدتی، نه بعنوان مغز هدایت کننده!، بل به عنوان سرانگشتان خود استفاده می کنند. به همین دلیل یک نگینی (جانشین رهبری) هم در انگشت مژگان پارسایی کردند، تا مژگان بهتر بتواند تیغش را در تشکیلات بکار بندد.

۱۸) پاسخگو نبودن و متهم کردن دیگران، دو سوی همسویی های رجوی و خمینی است. ویژگی اصلی آنها متهم کردن و... است. چنین کاری چه با نیروهای خود، چه با نیروهای بیرون از خود، صورت می گیرد. زیرا اصالت در این دستگاه ولایت فقیه و رهبری عقیدتی است.

۱۹) در صحنه عمل نیز همین دستگاه در لیبی حاکم بود. رژیم آخوندی خواستار استرداد ویا نابودی سازمان و اعضا بود. رجوی نیز خواهان انتقال به اروپا نبود و به هر طریقی تلاش کرد در عراق باقی بماند، ولو با دادن کشته های بسیار و بقیول خودش ۱۰۰۰ نفر در یک درگیری! تا اینکه امریکا و کمیساریا سازمان را مجبور کرد که پس از موشک باران ۷ آبان ۹۴ لیبی را ترک کنند. رجوی ۱۱ آبان ۹۳ در لیبی به صراحت می گفت: «بهتر است پرونده همه ما در اینجا بسته شود (شق عاشورایی)». دو خط موازی در ظاهر رو در روی هم بودند، اما منافع، منافع رهبری بود، نه مردم و انقلاب.

خمینی و رجوی

سیاست دیوار کشیدن به دور خود

۲۰) آقای منتظری در جلد نخست کتاب خاطرات خود در این خصوص می نویسد:

«من یادم هست آن وقت ها در رابطه با دولت ها وقتی با امام صحبت می شد ایشان متغیر می شدند، اصلا به دولت ها اعتنایی نداشتند؛ و اشکال این بود که هم حساب همه ی دولت ها را یکی کردند و هم مواضع اصولی علیه دولت های ارتجاعی را بدون احتساب عوارض آن و آمادگی لازم برای آن عوارض، به صورت خیلی حادی مطرح می کردند. جوی که در ایران بود که عراق کی هست؟ عربستان کی هست؟ شیوخ خلیج [فارس] کی هستند؟ قذافی کی هست؟ سایر کشورها را به وحشت انداخته بود. عراق هم به دنبال بهانه می گشت که از این بهم ریختگی کشور پس از انقلاب استفاده کند؛ لذا آن قرارداد مرزی الجزایر را که زمان شاه به امضا رسیده بود در تلویزیون عراق پاره کرد و شاخ و شانه جنگ می کشید. امارات و عربستان هم تقریبا یک چنین موضع هایی داشتند و رادیو تلویزیون های شان علیه ایران تبلیغات را شروع کرده بودند... به امام عرض کردم: "هر انقلابی که در دنیا به پیروزی می رسد معمولا هیأت های حسن نیتی را برای کشورهای مجاور می فرستد و خط مشی خود را برای آن ها توضیح می دهد و با آن ها تفاهم می کند. و این گونه که امروز عراق و دیگران تحریک شده اند و دانا علیه ما تبلیغات می کنند خطرناک است. به جاست هیأت های حسن نیت به کشورهای مجاور فرستاده شود تا یک مقدار این تشنج ها کاهش پیدا کند." ایشان فرمودند: "ول کن ما کاری به دولت ها نداریم." من عرض کردم: "ما که نمی توانیم دور کشورمان دیوار بکشیم بالاخره این ها دولت هایی هستند در مجاورت ما و وحشت این ها را فرا گرفته." ایشان فرمودند: "تخیر ما می خواهیم دور کشورمان را دیوار بکشیم.»

رجوی فقط یک سیستم دارد: غار ذی بودن

رجوی هم تنها یک سیستم داشت؛ دیوار کشیدن دور تشکیلات و اعضای سازمان. حتی وقتی بحث خروج از اشرف هم پیش آمد، تمام طرح ها و پیشنهادات سازمان این بود که یک زمینی بدهید در خاک اردن، صحرا هم باشد می پذیریم. یا در عربستان ویا در ترکیه! ترکیه را به این دلیل می گفت که با رژیم ایران از سال ۶۳ قرارداد امنیتی امضا کرده و هر دو کشور عناصر مخالف یا تروریست و... را باهم تبادل می کردند. و رجوی بدین سبب می توانست از شر کسانی که از سازمان جدا می شوند آسوده باشد. زیرا خروج از سازمان یعنی در اختیار ترکیه بودن و مورد تبادل آخوندی قرار گرفتن با رژیم حقیقی به امریکا هم پیشنهاد می داد یک جایی به ما بدهید، ما همگی در آنجا باشیم و یک سیاح هم دور آنجا بکشید، ما از آنجا خارج نمی شویم. تمام اطلاعاتی ها سازمان و سخنرانی های رجوی موجود است. در یک کلام رجوی با سیاح و دیوار کشیدن می تواند ادامه حیات بدهد و لا غیر. تنها تفاوت اینست که خمینی دیوار کش و رجوی بدلیل هزینه مالی سیاح کش است.

خمینی: حفظ نظام - رجوی: حفظ تشکیلات

۲۱) خمینی «حفظ نظام» را از واجب واجبات می دانست، رجوی «حفظ تشکیلات» را در عراق را اوجب واجبات می دانست! اما بحث حفظ تشکیلات، اسم مستعار حفظ اطلاعات رجوی و عدم افشای عملکردهایش در عراق و سرکوب در تشکیلات و حفظ خود بود، نه چیز دیگر!.

چرا رجوی در عراق با هیچ خبرنگار خارجی مصاحبه نکرد

۲۲) چرا رجوی تا کنون در عراق با هیچ خبرنگار خارجی مصاحبه نکرده؟ به همان دلیلی که خامنه یی ولی فقیه رژیم با هیچ خبرنگاری تاکنون مصاحبه نکرده! خبرنگار خارجی ممکن است سوالی بکند که، نفس همان سوال کردن، ضربی به رهبری عقیدتی است. رجوی می دانست که در عراق چه کارهایی می کند! چه در تشکیلات و چه رابطه باصدام. به همین دلیل خبرنگار خارجی مثل خبرنگار مجاهد یا سیمای مقاومت نیست که سوال های مشخص شده و باب طبع رجوی را مطرح کند! برخلاف نظام فقهاتی و عقیدتی، در یک نظام دموکراتیک، هیچ سیاستمداری نمی تواند روزنامه نگاران را طرد کند. از آنجا که ولی فقیه و رهبر عقیدتی، نمی توانند حرف اصولی و مستدل و متقن داشته باشند؛ به جای دیالوگ به مونولوگ (تک گویی) و داستان سُرایی ذهن خود می پردازند.



۲۳) پرونده سازی

اهرم گروگانگیری رجوی در تشکیلات

رجوی برای همه افراد تشکیلات پرونده سازی می کند. این مسئله بمثابة گروگانگیری از افراد است. یک فرد را در سازمان نشان دهید که پرونده نداشته باشد. همین سیستم را هم در رژیم خمینی و آخوندی داشتیم:

راديو فردا - جمعه ۵ آبان ۱۳۹۵ - تهران ۱۵:۴۸ - ۲۸ اکتبر ۲۰۱۶

فائزه هاشمی: سیاست کلان جمهوری اسلامی این است که همیشه دشمن داشته باشیم...

«در نظام سیاسی ایران برای مدیران پرونده سازی می شود»

«این نماینده پیشین مجلس در بخش دیگری از سخنان خود گفته در نظام سیاسی ایران به طور «دائم» برای مدیران «پرونده سازی» می شود و خیلی ها در این نظام «نگاه امنیتی» دارند. وی از حسن روحانی به عنوان یکی از مدیرانی نام برده که در ابتدای انقلاب عضو «کمیته پاکسازی» بوده و استادان دانشگاه را اخراج می کرده و در حال حاضر نیز همان «نگاه امنیتی» را دارد. فائزه هاشمی در ادامه گفته «مثلاً ما الان وزیر داریم که پرونده می سازند برای مدیرانش قبل از اینکه آنها را منصوب بکنند» و افزوده که در وزارتخانه «خبرچین هایی» گذاشته اند تا عملکرد مدیران زیرمجموعه را گزارش کنند. هاشمی افزوده حاضر نیست در این باره بیشتر سخن بگوید، اما به طور تلویحی گفته که روش مدیریتی حسن روحانی نیز چنین است... وی گفته «نظارت های ما شده همه چیزهای امنیتی... یعنی خیلی چیزها روی توهمات است. پرونده سازی برای آدم هاست. آدم های شایسته مان را فوراً برایشان یک همچین پرونده هایی می سازیم و می گذاریمشان کنار.» این نماینده سابق مجلس اضافه کرده «نظارت های ما خودشان یک طرف دعوا هستند. یعنی خودشان ذی نفع اند توی کاری که انجام می دهند. خب این غلط است.» فائزه هاشمی در بخش دیگری از این گفت و گو از اینکه افراد «دروغ گو»، «حیله گر»، «ریاکار»، «متظاهر» و «پاچه خوار» در سیستم موفق تر هستند، اظهار تأسف کرده است.»

سیستم گزارش نویسی و تعهد و درخواست عضویت مجدد و پروسه نویسی و رابطه های جنسی و... ناشی از طرح و برنامه رجوی بود. زیرا خود می دانست که سیستم اش برچه پایه ای فساد و جنایت در عراق سوار شده، و نیازمند چنین مسئله ای بود تا در آینده بر علیه هر کسی پرونده ای داشته باشد. بعنوان مثال افراد مجبور میشوند در بحث به اصطلاح ایدئولوژیکی که مسئولین پیش می کشند، مجدداً برای چندمین بار درخواست عضویت بنویسند. تا هنگامی که فرد تصمیم بگیرد از سازمان خارج شود، این درخواست چاپ می شود به این معنی که ما او را در فلان سال اخراج کرده بودیم! و چون التماس و... کرد ما بدلیل سفارش رهبری و رحمت و رافت او پذیرفتیم در سازمان از او «نگهداری» و چند مجاهد و کادر خودمان را صرف او کنیم، تا بعنوان مهمان در حاشیه مناسبات مانده و به رژیم آلوده نشود. چنین کاری (درخواست مجدد عضویت) هم در اشرف لیبیرتی - آلبانی و هم در فرانسه (اورسورواژ) توسط مهوش سپهری انجام می شد. بسیاری از این درخواست عضویت ها هم در سایه های مجاهدین و در اطلاعیه های مجاهدین چاپ شده است.

پرونده سازی های جنسی

ظ - ی یکی از کادرهای قدیمی سازمان در ۱۸ مرداد ۹۶ گفت: «پروند سازی در سازمان یکی از کثیف ترین کارهاست. مهدی سیدی در رده تشکیلاتی «ام قدیم» که فرد بسیار با شخصیت و با پرنسیپی است و همیشه در مقابل سازمان نقش اوپوزیسیون دارد. شخصیت او مستقل از سازمان و تشکیلات در بین افراد شناخته شده است. سازمان هر فردی که دیگران از پس او نمی آیند به اومی سپارد. او بدلیل شخصیتی که دارد و مشکل افراد را می فهمد، می تواند با آنها کنار بیاید و آن افراد هم جذب او می شوند. مهدی سیدی می گوید: «سال ۸۲ پس از سرنگونی صدام، به من گفتند: به ستاد بروم. وارد اتاق که شدم برادر رحمان (عباس داوری) روی صندلی نشسته بود و به من گفت: «به من گزارش رسیده که تو بر روی کامپیوترت، فیلم های مستهجن وجود دارد و تو چنین فیلم هایی را در فایل های شخصی ات ذخیره و مخفی کرده ای!». من به برادر رحمان گفتم: «اول اینکه من کامپیوتر شخصی ندارم!». همه کامپیوترها عمومی است. دوم اینکه من هیچ فایل شخصی ندارم و همه فایل ها عمومی و تشکیلاتی است، که همه ی مسئولین مقر به آن دسترسی دارند. سوم اینکه من آموزش کامپیوتر را در مقر دیده ام!، من چطور می توانم در فایل عکسهای مستهجنی که شما می گوید ذخیره و مخفی کرده ام، و کسانای برخلاف من که آموزش ساده دیده ام، متخصص کامپیوتر هستند، نمی توانند این فایل را باز کرده و به محتوای آن دست یابند؟ می توانید ببینید به مقر ما و اتاق و کامپیوتر عمومی و فایل تشکیلاتی را ببینید. اگر حرفی غیر از این ندارید خدا حافظ! و من از اتاق بیرون رفتم.» (پس از سرنگونی صدام از اینکه سازمان احتمالی می دادند، که مهدی سیدی از سازمان جدا شود. می خواستند بدین وسیله پرونده سازی کند، تا دست او را ببندد. زیرا فردی بسیار با شخصیت بود. اگر چه همیشه در مقابل سازمان نقش اپوزیسیون را داشت.) مهدی سیدی اکنون نیز در آلبانی در تشکیلات سازمان است!»

ظ - ی ادامه داد: «ت- ش در رده تشکیلاتی ام جدید اهل کردستان که در مقابل تشکیلات فردی خود محوری بود می گفت: «یک روز من را صدازند بروم سالن نشست ستاد. وقتی رفتم دیدم عده ای از مسئولین و... آنجا هستند و به من گفتند: «تو با افراد میلپشیا رابطه های جنسی داری! و...» من و ایستادم جلوشون و گفتم: «اگر اینطور، همه رو بیارین اینجا!، تا همه چیز مشخص بشه و دیگه نیازی نیست من رو صدا کنین اینجا!، پس دیگه از این برنامه ها برای من نچینین! و رفتم». ت- ش می گفت: «باید جلو اینها محکم بایستی! و الا کوتاه نمی آید! او راست می گفت. این تنها تجربه ای بود که می شد در مقابل این کثافتکاریها ایستاد.»

همچنین خلیل بزرگمهر به من (ظ- ی) می گفت: «یک روز مسئولین من را صدا زدند و به من گفتند: «تو با یک دونفر رابطه جنسی داری، و باید به اینها اعتراف کنی و...» و مرا تهدید کرده و ترساندند. من هم همان چیزهایی که گفته بودند بنویسم، همه را نوشتم، تا مرا رها کنند. (خلیل بهمراه خواهر و برادرش در سال ۷۳ در سازمان دستگیر و شکنجه شدند. و برادرش سال ۷۴ سربسته نیست شد. در همین کتاب شرح داده شده است.»

ی- خ ۲۹ مرداد ۹۵ گفت: «بعد از نشست طعمه سازمان شروع کرد به من تهمت اخلاقی زدن، هفته ای نبود که به من نگویند که یک خواهی گزارش داده که توبه آنها نگاه جنسی داشتی!، و باید این را بنویسی». باورکن من الان ماهی یکبار به فکر مسائل جنسی می افتم، در حالیکه در لیبرتی هر روز به چنین مسائلی فکر می کردم. زیرا همیشه زیر فشار تشکیلاتی بودم و از همه بدتر همیشه باید فاکت های جنسی خود را می نوشتم و اینکار روزانه و نوشتن مسائل جنسی، ما را خرد می کرد. و همیشه چنین مسائلی شب و روز در ذهن ما بود.»

ل- د نیز در شهریور ماه ۹۶ می گفت: «حجاب زن باعث می شد تا ما بیشتر به مسائل جنسی بیفتیم. حجاب تأثیر معکوس می گذاشت، تا اینکه مانعی برای اینکار باشد.»

تمایل به لائیک شدن در مجاهدین و مسیحی شدن در رژیم آخوندی؟

(۲۴) پس از انقلاب ایندولوژیک سا ۶۸ روند لائیک شدن برای پرهیز از ورود به بحث های انقلاب ایندولوژیک شروع شد. اگر چه بعضی از افراد علیرغم میل باطنی شان به انقلاب ایندولوژیک تن داده بودند اما بدینوسیله می خواستند از سازمان مجاهدین فاصله بگیرند. این روند پس از نشست حوض سال ۷۴ شدت گرفت و رجوی در نشست ها می گفت: «لائیک شدن یک شبه نداریم.» در دوسوی یک همسویی ها، خمینی ورژیمش و رجوی هر دو باعث فاصله گرفتن از دین و مذهب می شدند. در سازمان نماز نخواندن در سطح اعضای قدیمی امری عادی است. و بسیاری برای حفظ ظاهر نماز (جماعت) می خوانند. بیش از ۹۰ درصد جدا شدگان از سازمان نماز نمی خوانند، و بسیاری از اسلام و سیاست زده شده اند. کارکرد هر دوسیستم توتالیتاریسم در عمل تبعات و نتایج یکسانی هم داشته است. آمار ۹۰ درصد نماز نخواندن جدا شدگان نشانگر وضعیت درون سازمان است. زیرا از روزی که جدا می شوند، دیگر نماز نمی خوانند. البته آمار بیش از اینهاست، اما برخلاف روش سازمان، من می بایست آمار را بسیار پایین بگیرم، زیرا مهم صورت مسئله است، نه بازی کردن با آمار. همچنانکه رژیم با آمار بازی می کند؛ سازمان هم همین روش ها را بکار می گیرد. نسرين (مهوش سپهری) هم ردیف رهبری بصراحت در نشست ها از افزایش آمار دفاع می کرد و می گفت: «باید آمار تظاهرات یا ... را زیاد بدهیم.» چنین حرفهایی در نشست های عمومی بود و نه نشست های خاص خودشان و مسئولین سازمان. نسرين چنین سخنانی را در قبایل کسانای می زد که با آمار زیاد دادن برایشان سوال پیش می آمد. او در نقش «بریا» مسئول سرکوب چنین نظراتی بود. بصراحت می گفت: «رژیم چنین آماری می دهد، چرا ما چنین ندهیم. باید در تبلیغات بیرونی آمارهای بالا و چند برابر بدهیم.» و واقعیت اینست که من نمی خواستم چنین موضوعی را بنویسم، بحث آمار لائیک شدن ها بود. اما چه می توان کرد، سر هر بحثی باز شود، داستان همین است... و یک موضوع دیگر پیش می آید...، همه چیز در سازمان یکدست و منسجم شده است: «فساد در کل دستگاه سرازیر شده است.»

حتی افرادی که اعتقادی به خدا و مذهب نداشتند، در سازمان ناگزیر شدند که مسلمان و مجاهد بشوند. زیرا تا فردی مسلمان نباشد، نمی تواند به عضویت سازمان دربیاید. به همین خاطر رجوی همه را در تنگنا قرار میداد، تا مسلمان شوند (مجاهد). نمونه بارز آن در نشست ۴۰۰۰ نفری طعمه در سال ۶۰ که به روز ثابت و حسین نجفقلی و... بودند. در حالیکه رجوی می دانست که در قرآن نوشته شده است:



این اصلی ترین آیه ایی است که باید بر روی جلد قرآن نوشت، و بر سردر هر مسجدی نصب کرد. و الا هر مسجدی یک مسجد ضرار و یک اسلام متکی به ولایت فقیه و رهبری عقیدتی و خلیفه اسلامی داعش و طالبان است. رجوی مدعی بود که اسلام اصیل و انقلابی را از زنگارهای ارتجاعی بیرون کشیده، اما آنچه هر روز بیش از پیش در اشرف و لیبرتی و آلبانی شاهدش بوده هستیم، چیزی نیست جز فریب و شارلاتانیسم یک خودکامه ایی که «اسلام» را نمی پرستند بل «قدرت» را. چنین اعمالی تداعی همان حرف و عمل خمینی است:

۱۹ اسفند - کیهان: «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم» ما اسلام را می‌خواهیم. ملت ما اسلام را می‌خواهند... ملت ما یک پارچه خواهان جمهوری اسلامی است... کمونیستها هم باید «جمهوری اسلامی» بخواهند... همه باید جمهوری اسلامی بخواهند... قلمها را بشکنید و به اسلام پناه بیورید.»



۲۵) بدلیل اینکه از سال ۷۶ شیوه جذب نیرو، مطلق تبدیل شد به قاچاق انسان و فریب آنها و کشاندن به عراق و اشرف. و با اجبار آنها را در اشرف نگه می داشتند. فجایع زیادی در این سیستم و مقر پذیرش صورت گرفت. از قبیل: زندان، شکنجه، خودکشی و پرونده سازی، تهدید و ارعاب و اتمام نفوذی زدن به آنها. چیزی که بسیار عجیب بود، کادریایی خارج کشوری بودند که اغلب سالها در بخش سیاسی و روابط بین المللی سازمان در خارج فعالیت داشتند. و در کار پرپیچ و خم کار نیرویی و تشکیلاتی اشرف نمی توانستند راندمان قبلی در خارج را داشته باشند. اما سازمان افرادی مثل: علیرضا جعفرزاده و بهزاد صفاری، افشین علوی و بهزاد نظیری و... را در سیستم پذیرش بعنوان فرمانده دسته های پذیرش بخدمت گرفت؟ همچنین جواد دبیران و آیدین و... بسیاری از افراد روابط خارجی سازمان در خارج، همه در سیستم پذیرش، در سرکوب و زندان و شکنجه و تهدید و ارعاب شرکت داده شدند؟



بهزاد نظیری سمت چپ نفر ایستاده



بهزاد نظیری سمت چپ پشت سر مریم رجوی در سیستم پذیرش بعنوان فرمانده دسته بود.

افشین علوی یکی از کادرهای روابط خارجی سازمان و مترجم زبان فرانسه، در سال ۷۸ مسئول یکی از نفرات عملیاتی در قرارگاه همایون (العماره) بنام علی ملک، کارگروانی که تحت ستم حاکمیت رژیم آخوندی زمینه مساعدی برای انجام عملیات داشت. او فردی بسیار زحمتکش و مهربان و افتاده ای بود. افشین علوی بمتت چند ماه بعنوان مسئول و نفر کوبل علی ملک برای آماده سازی روحی و روانی عملیات داخله همیشه با او بود. و در واقع همیشه این دونفر بدون تماس با دیگران در قرارگاه همایون رفت و آمد می کردند. تا اینکه در همین سال علی ملک به عملیات داخله اعزام شد و جان باخت.



افشین علوی نفر ایستاده سمت راست مریم رجوی- در کنار او بهزاد نظیری نشسته است

رجوی بدرستی واقف بود چه عملی انجام می دهد. یکبار گفت: «خمینی از حماقت اش نبود که همه یاران و اعضای دولت و مجلس را در سرکوب اعدامها شرکت می داد. او می خواست بفهمد چه کسانی واقعا سر سپرده اش هستند و دست همه آنها را به کشتار بگشود و بازگشت ناپذیر سازد.»

به همین دلیل من وقتی اسم حسن نایب آقا که فوتبالیست تیم ملی و هما بود و در ارتش هم سال ۶۸ فرمانده تیپ بود. جزء کادرهای زندان سال ۷۳ شنیدم، باور نکردم و نمی خواستم باور کنم! زیرا فرد باپرنسبیبی بود! اما همه ما می دانیم که تشکیلات و سرسپاری به رهبری عقیدتی و الزام به تشکیلات، بالاترین ارزش ها و فوق پرنسبیب های فردی است! میدانم باورش برای کسی که در تشکیلات سازمان نیست، مشکل است! او حتی کتاب هنر گوش کردن و هنر بودن اریک فروم را هم ترجمه کرده است؟! همه ما در سازمان می دانیم که کار یک کادری بالای سازمان این نیست که کتاب اریک فروم را ترجمه کند؟! کتاب خواندن روشنفکری (ضد مبارزه) است، چه رسد به ترجمه آن؟! بنابراین نیاز سازمان است تا حسن نایب آقا برای وجهه بیرونی چنین کتابی ترجمه کند. و از قضا هنر گوش کردن را! من حسن نایب آقا را در کمپ بابر و در آلبانی دیدم، او خیلی خوب در دستگاه سرکوب رجوی حل شده است. در واقع هنر رجوی همین است که از چنین اشخاصی استفاده می کند، کسانی که با نیت پاک به سازمان پیوسته اند، و در دستگاه رهبری عقیدتی چه بفهمند و یا نفهمند و یا از همه بدتر، خود را به نفهمی بزنند، دچار دگر دبیسی شده اند! روش و سیاست رجوی، همه را شریک جرم کردن، به منظور بستن دهان آن ها و بکارگیری آنها برای همیشه است. البته توجهات جنایت خمینی ... عاملی است که رجوی هر چیزی نامشروعی را با آن مصادره و مشروع می کند.



حسن نایب آقا فوتبالیست تیم ملی ایران در جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین و باشگاه هما، یکی از با اخلاق ترین فوتبالیست های ایران، تبدیل به بخشی از دستگاه سرکوب و فساد رجوی شده است.

غلامرضا شکری پس از منتقل شدن به آلبانی، بلافاصله در شهر یورماه ۹۵ از سازمان جدا شد. او هم در سال ۷۳ در پروژه رفع ابهام زندانی و شکنجه شده بود و آثار دستبند پس از ۲۲ سال بردستاش باقیست و یکسال پس از جدا شدن، سازمان چنین اطلاعیه ای در سایت ایران افشاگر درباره او داد:



Representative of Liberty Residents in Albania
Hassan Nayebagha

Email: nayebagha@ncr-iran.org
Address: Rruga "Dritan Hoxha", Building Tirino, Apartment 10+1, Tirana, Albania

ابلاغیه قطع رابطه و کمک مالی به غلامرضا شکری

۱۲ آوریل ۲۰۱۷

غلامرضا شکری در تاریخ ۲۱ ژوئن ۲۰۱۶ بر روی خونهای مجاهدان اشرفی با صرف وقت و انرژی و هزینه زیاد، به آلبانی فرستاده شد و کلیه مخارج او را سازمان عهده دار گردید.

نامبرده در ۱۶ اوت ۲۰۱۶ اعلام بریدگی کرد و خود را هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کرد و خواهان کمک مالی برای تأمین هزینه های زندگی شخصی خود شد. رسیدهای دریافتی ماهیانه وی تا آوریل ۲۰۱۷ موجود است.

اکنون با توجه به خبرهایی مبنی بر ارتباط نامبرده با وزارت اطلاعات آخوندها، در حالی که متعهد شده بود «از هرگونه ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با رژیم و عوامل و مزدوران آن اجتناب» نماید، هرگونه رابطه و کمک مالی سازمان مجاهدین خلق ایران با نامبرده ننگ و عار سیاسی محسوب و بالکل قطع می شود.

درخواست کمک مالی و تعهد اجتناب از عوامل و مزدوران رژیم به خط و امضای غلامرضا شکری ضمیمه است.

نماینده ساکنان در آلبانی - حسن نایب آقا

رونوشت:

- مشاور حقوقی سازمان مجاهدین خلق ایران
- نماینده سازمان مجاهدین خلق ایران
- نماینده مجاهدین در شورای ملی مقاومت ایران

یکی از جدا شدگان در آلبانی که خود در زندان رجوی بود، درباره بکارگیری چنین افرادی توسط رجوی، به من گفت: «پس از ضربات ۷ تیر و ۸ شهریور سال ۶۰ لاجوردی به خمینی گفته بود: «اگر می خواهی از سرسپردگی وزیر و نماینده مجلس و ... مطمئن شوی، باید که پای آنها را به شکنجه و اعدام در زندان بگشی، تا مطمئن شویم که با ما هستند.»

حسن نایب آقا در پرونده رفع ابهام وزندان سازی رجوی در سال ۷۳ نیز بکار گرفته شد.

ل- چ در آبان سال ۹۵ می گفت: در رفع ابهام ۶۳ دو نفر را بعنوان نفوذی با ژ-۳ تیرباران کردند و محمود بازرگان شلیک و اعدام کرده بود.

وقتی چنین خبری شنیدم که چنین کاری توسط محمود انجام شده، ابتدا برایم سخت بود. اما دستگاه منسجم است. محمود در مرکز ما بود او پسر مهندس مهدی بازرگان (نهضت آزادی) بود. به همین دلیل برای چنین امری انتخاب شده است، تا چنین عملی تضمین ماندگاری اودر سازمان باشد. محمود در سال ۶۴ نباید بیشتر از ۲۴-۲۳ سال سن داشته باشد.

محمود بدلیل مواضع رجوی نسبت به مهدی بازرگان و کتابی که رجوی بر علیه پدرش نوشته بود، هرگز نام پدرش را نمی برد، و از او نفرت داشت. او در هرنشست که شرکت داشت، بهنگام اسم بردن از مریم رجوی یا خود رجوی بغض میکرد و یا در موارد بسیاری کار به گریه می کشید. برای من همیشه عجیب بود که چرا بلااستثنا اسم مریم رجوی را می برد و درباره او صحبت می کند، کارش به بغض و گریه می کشد. حتی نشست سیاسی است؟! باز هم همین است...؟! نمی دانم می خواست شدت علاقه و عاطفه اش را نشان دهد... یا...؟! اما در عاشورا، با نام وسخنان حسین ... بغض نمی کرد...؟! این اپیدمی چنین افرادی بود...، یکی دیگر نیز که چنین شاخصی داشت، اما نمی توانم اسم ببرم، زیرا وقتی رسید به آلبانی از سازمان جدا شد. و پس از جدا شدن از سازمان فهمیدیم چرا چنین است؟! و بیچاره چه زجری می کشید در درونش که بتواند چنین نمایی در نشست ها ارائه دهد. اکثر کسانی که در سازمان هستند، مسلح به این حقه هستند!، (در نشست های مرکز خودمان، هر موقع بلند می شد، بلا استثنا گریه می کرد...، میدانستم که اوسبستم دفاعی اش در برابر سازمان چنین است، و اینچنین می خواهد، خودش را خودی و مریمی جا بزند، تا حساسیت و فشار روی او کم شود).

موضوعی که در آلبانی فهمیدم، این بود که افراد جدا شده می گفتند: «ما می دانستیم که هر کسی می رود پشت میکروفون، حتماً می خواهد از سازمان جدا شود!». و چند وقت بعد هم، از سازمان جدا میشد. این مسئله را همه میدانستند. زیرا آنها می خواستند عادی سازی کنند، تا زیر فشار نروند.

چیزی که در آلبانی شوکه کننده بود و در ابتدا با ورنمی کردم و نکرده ام. و در سال بعد، از کسی که شاهد بود خودش گفت: «من با همین گوشهای خودم شنیدم» از کسانی بود که بهیچوجه یک لحظه هم تصورش نمی کردم که چنین فردی، که پشت میکروفون می روند و با رجوی و یا مریم و یا مژگان پارسی صحبت میکنند، کلماتی رکیکی بشنوم، که آنها درباره این نشست ها و... بگویند. این افراد تا این لحظه، خرداد ماه سال ۹۷، هنوز در تشکیلات سازمان هستند. مواردی از این دست را در همین کتاب آورده ام. مسائلی در سازمان است، که وقتی از آن بیرون آمدیم و پشت پرده حقایق را هم شنیدیم، خودمان شوکه می شدیم، وقتی میگویم: «فساد»، این یک کلمه نیست!، فساد نه رهبری، سراسر سازمان و تشکیلات را فراگرفته است». کاش، کاش، کاش! همه هریک از جدا شده ها فقط یک نمونه، از فساد درون سازمان و تشکیلات را، نمونه می آورند، و از پشت پرده ایی که هر کدام از این افراد، فقط خود، شاهد و در جریان بودند!، تشکیلات سازمان از سال ۷۳ و پروژه رفع ابهام به بعد، دیگر به روز قبل برنگشت، و هر سال رشد تصاعدی در این زمینه داشت. و همین مسئله سازمان و مناسباتش را پوک کند.

در این دگر دینی ما با نوع عاشقانی در سازمان مواجه شدیم که در طی روز نشست ها...، با آه و اشک از سازمان و رجوی و مریم سخن می گفتند!، و در خفا و در محفل و یا شب در تنهایی خویش، با آه و اشک و وزخم هاروحی و روانی و نثار لعنت و فحش... از مناسبات و توتالیتریزم و پلیدی تشکیلات، بخواب می رفتند. اینک بسیاری از این افراد در تشکیلات هستند! این همان فساد است که رجوی بان روبرو است. و خود کاملاً بدان واقف است! اما نه راه پس دارد و نه راه پیش! یک سوال پیش می آید: پس چرا در سازمان باقی مانده اند؟! بجای پاسخ به این سوال، بهتر است ادامه کتاب را خواند. زیرا پاسخ به این سوال، خود، به فهم تمامیت سازمان و رهبریش و توتالیتریزم حاکم بر آن، و شرایطی که افراد بلحاظ پرونده سازی های سازمان از آنها در تشکیلات، اطلاعات غلط و سانسور، سن و سال و بیماری ها و ترس و وحشت از مارک بریدگی یا مارک رژیم و زوال بودن و شدن، گرسنگی و بی پولی در بیرون و یا اینکه پس از ۴۰ سال بیابند و بگویند ما اشتباه رفتیم...؟!، بستگی دارد. اینها نه تحلیل من، بلکه اطلاعاتی است که مورد به مورد مشخص از کسانی که هنوز در تشکیلات بسر می برد، جمع اوری کرده ام. زیرا مستقل از اطلاعات خودم، می بایست در این مورد هم تحقیق می کردم. تا بتوانم همه نظرات و اخبار و شواهد را بکار بگیرم. بی دلیل نبود که سازمان در آذرماه ۹۶ به جدا شدگان در دفتر سازمان گفته بود: «سیامک اطلاعات جمع می کند». بی دلیل نبود که رجوی ابلاغیه عضویت بازگشت ناپذیر را (منوع خروج) در آذر سال ۹۶ در آلبانی را صادر کرد.



از راست محمود بازرگان و سیامک نادری سال ۸۸ (نوار بازگشت فاتحان) از راست نفر اول محمود بازرگان فرزند مرحوم مهندس مهدی بازرگان

خمینی نایب امام زمان بود، رجوی خود امام زمان!

۲۶) تفاوت ولایت فقیه خمینی با رهبری عقیدتی اینستکه، خمینی خود را نایب امام زمان معرفی می کند و نه خودش! در تشکیلات مجاهدین رجوی الفا می کرد که خود، «امام زمان» است. باور کردن این مسئله حتی تا سال ۹۵ برای من سخت بود. می گفتم که بدلائل مختلف... نمی توانند چنین ادعایی کنند! یکی از افرادی که در سال ۹۵ در آخرین سری از لیبرتی خارج شدند، گفت: «عباس داوری و مژگان پارسایی بحث» صاحب الزمان بودن رجوی و حجت زمانه بودن و غیبت صغری» را مطرح کرده اند.»

۲۷) مهرداد ساغرچی یکی از اسیران عملیات مروارید در سال ۷۰ که بعد به سازمان پیوسته و تا سال ۸۶ هم در اشراف بود و سپس به ایران رفته و با رژیم همکاری می کند. در سال ۷۴ به من گفته بود: «وزارت اطلاعات هر کسی را عضویت بپذیرد، آن فرد باید تمام رابطه اش را با خانواده و فامیل و بستگانش قطع کند. با چنین شیوه ای همه کسانی که قبلاً با او مراد داشته اند، احساس می کنند که این فرد برای آنها ترسناک است که هیچ کسی او را ببیند و هیچ خبری هم از او کارهایش ندارد، و همین باعث ارباب می شود. رجوی هم همین کارها را می کرد. هیچ کس حق تماس با خانواده و دوستان و... را نداشت. هر دو سیستم از یک شیوه برای اهداف مختلف خود استفاده می کنند.»

۲۸) در جنگ قدرت، خمینی همه را با اصل «وحدت کلمه» مرعوب و مقهور ساخت! او می گفت «همه با هم» و مهدی بازرگان هم این خاستگاه جنگ قدرت را به شعار «همه بامن» تعبیر کرد.

رجوی هم در جنگ قدرت برای رهبری مطلقه عقیدتی، انقلاب ایدئولوژیک را شاغول هست و نیست تشکیلات نمود. معنی انقلاب ایدئولوژیک هم یعنی بارز کردن رهبری مطلقه عقیدتی رجوی، و همان شعار و همان تعبیر «همه بامن».

به همین دلیل او همیشه باید یکه و یگانه باشد. نه در رهبری عقیدتی مجاهدین، بلکه در همه امور، فرهنگ مسلط قدرت، تولیدات خاص خود را دریگانه سازی خود دارد:

تنها آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی

تنها نیروی سازمانیافته و مسلح

تنها نیروی مبارز

تنها راه حل مردمی و انقلابی

تنها راه مشروع مبارزه

یگانه آلترناتیو ماندگار پس از سه دهه (شورای ملی مقاومت)

شورا، یگانه بدیل دمکراتیک

هر فصل با مجاهدین وصل به رژیم است! هر استعفا در شورا، استخدام در رژیم است.

یگانه بازوی خلق قهرمان ایران (ارتش آزادیبخش)

راه میانه نداریم یا خمینی یا رجوی! (میانه باز)

هر که با ما نیست بر علیه ما است

هر که با ما نیست دم اش به رژیم وصل است

ایران رجوی، رجوی ایران

ایران مریم، مریم ایران (مگر بنده خدا هیتر، چیزی غیر از این می گفت؟)

موارد فوق شعارها ی و اعلان روتوش شده بیرونی است! اما در درون تشکیلات، همه نیروها و نظرات و تمایلات بطور بی رحمانه ای مورد هجوم و هجو و تمسخر و اتهامات رجوی قرار می گیرند.

رجوی می گوید: «بین حق و باطل، (رجوی و خمینی) هیچ جای دیگری نیست. یا باید این طرف باشی (رجوی) یا آن طرف (خمینی).

چنین مواضع و سخنانی هیچ تفاوتی با مواضع و سخنان ایادی رژیم جنایتکار آخوندی ندارد:

رئیس سازمان بسیج: هر کسی که با رهبر نیست فرقی با شمر ندارد

پنجشنبه ۲ شهریور ۱۳۹۶ تهران ۲۰:۴۲

رئیس سازمان بسیج: هر کسی که با رهبر نیست فرقی با شمر ندارد. رئیس سازمان بسیج مستضعفین می گوید «هر کسی که با رهبر نیست» با شماری که روی سینه امام حسین نشسته، «فرق نمی کند».

به گزارش وبسایت «انتخاب»، غلامحسین غیب پرور که در بیست و دومین «طرح ولایت خواهران دانشگاه های کشور» در مشهد سخن می گفت، افزود: «زمینه برای شما فراهم شده که جزو خواص اهل حق باشید و میزان حق و باطل بودن به میزان اتصال ما به ولی فقیه است».

تقدّم عنصر مکتبی بودن بر متخصص بودن

۲۹) خمینی مکتبی بودن را اصل می دانست. و می گفت: «اگر رجایی علم ندارد لااقل تعهد دارد!».

ملاک و معیار رجوی نیز، تعهد اعضا و ایدئولوژیک بودن آنها به رهبری عقیدتی بود، نه ملاک و معیار دیگر.

رجوی در مصاحبه ایی در سال ۶۱ درباره ارزش متخصصین و ارائه برنامه های شورا گفته بود: «اگر بامن باشد، هموزن افراد متخصص به آنها طلا می دادم.»

سخنان رجوی در اوایل تأسیس شورا و طرحها و برنامه های آن برای ایرانی آباد و دمکراتیک، مثل همان وعده های خمینی در نوفل نواشاتو ویا در اوایل انقلاب است که می گفت: «آب و برق و اتوبوس را مجانی می کنم.» و بعد از چندی گفت: «اقتصاد مال خراست!»

در تشکیلات مجاهدین یکی از بحث های اصلی نه تنها «تقدم عنصر ایدئولوژیک بر عنصر تخصص» است، بلکه هرگونه ادعای تخصص راهم عنصری ضد انقلابی و ضد ایدئولوژیک می داند. و افراد باید نسبت به این مسئله به خود انتقاد کنند. در طی این سالیان این بحث همیشگی نشست های انقلاب ایدئولوژیک ری رجوی بود که افراد متخصص را بر غم کارایی بالا تنها بدلیل ضعف های ایدئولوژیک (پایبندی به عنصر تخصص) در رده های پایین قرار داده، یا اساساً کنار می گذاشتند، تا خود را تغییر دهند.

رجوی خاطره ای از یک خلبان تعریف کرد، که به مجاهدین پیوسته بود و گویا در حضور رجوی از خود تعریف کرده و گفته بود: خلبان هواپیمای مسافری بودن بسیار دشوارتر از دیگر هواپیماها می باشد! رجوی با طعنه و تمسخر گفت: «خوب به من چی (میرسه)؟ چه سودی به حال من داره؟ من مجاهد خلق نیاز دارم.»

درباره چاپ کتاب نیز، غیر از کتابهای آقای اسماعیل وفا یغمایی، رجوی می گفت: «اینکار را نخواهیم کرد، جز اینکه فرد به شهادت رسیده باشد (چون مرده برای رجوی تهدید نبود). رجوی به صراحت گفت: «من دکتر مجاهد نمی خواهم، بلکه مجاهد دکتر می خواهم، من نویسنده مجاهد نمی خواهم، مجاهد نویسنده می خواهم.»

خمینی در ۶ خرداد ۱۳۶۰، در دفاع از مکتبوی بودن گفته بود. «تا گفته می شود «مکتبی»، آقایان مسخره می کنند! «مکتبی» یعنی اسلامی. آن که مکتبی را مسخره می کند، اسلام را مسخره می کند. اگر متعمد باشد، مرتد فطری است، و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد.»

البته در سازمان چنین مشکلی وجود نداشت، و رجوی همه چیز را از قبل حل کرده بود. چون زن از قبل حرام شده بود! و افراد مال و اموالی هم نداشتند! و ورثه هم، محلی از اعراب نداشت!

یکی از مشکلات عام در تشکیلات همین تخصص است. تازمانیکه تن به امیال تشکیلات ندهی، و سرسپردگی مطلق نداشته باشی؛ همیشه زیر فشار و تحقیر و توهین هستی، و در نزد همه افراد تورا پایین می کشند. و در پایین ترین مسئولیت ها و کارها را به تومی سپارند. آرمان نفیسی، کاریکاتور بیست یکی از نشریات اروپایی، همیشه یکی از گزارش و پروژه هایی که در نشست ها می نوشت، تخصص و کارایی هایش بود. اما همیشه باید در حضور جمع گزارش می خواند و به خود انتقاد می کرد، تا از مسئله و درگیری اصلی ذهن و کارش که بسیار پایین و بی محتواست، رهایی یابد. آخرین پروژه خوانی او در تابستان ۹۳ بود، که مجبور هم شد، اشک هم بریزد، تا در نشست مورد قبول مژگان پارسایی واقع شود. اما این خروس رقصانی* است. که همیشه سازمان برای نسق کشی و ایجاد فضای اختناق و رعب راه می اندازد.

زیر نویس: خروس رقصانی* - خروس را روی مجمعی قرار می دهند، وزیر مجمع آتش روشن است. و خروس بر اثر داغی مجمع، پاهایش را مرتب بلند می کند، و همزمان آهنگی می گذارند و خروس با این آهنگ شرطی می شود. و سپس با پخش این آهنگ، خروس به رقص درمی آید. اما خروس هر چند مدت یکبار داغی مجمع را حس نمی کند، و بناگزر، یکبار دیگر مجمع را داغ کرده و خروس را روی آن قرار می دهند و همان آهنگ را پخش می کنند. نشست های لایه ایی در سازمان هم همین کار کرد را دارد. هنر کثیف رجوی این بود که انسانها را با قلاده های ایدئولوژیک، تبدیل به حیوانات اهلی کرده، تا در بازار سیاست مطامع اش را کسب کند. رجوی خودش بدرستی گفته بود: «سیاست بازار خر مردردنیه، بازار حروم زادگیه، بازار دوزو کلکه، بازار حقه است.»

اثبات مکتبی و ایدئولوژیک بودن برخلاف متخصص بودن، چه در دستگاه خمینی و چه رجوی، آنچنان دشواری و پیچیدگی خاص و طولانی نداشت و هر فردی که حاضر به چاپلوسی و ریاکاری بود، بر راحتی بعنوان عنصر ایدئولوژیک پذیرفته و به مدارج بالا ارتقا می یافت .

خمینی در آبان ۱۳۵۸ طی سخنانی درباره موج خروج استادان دانشگاه از ایران گفته بود: «ما باید این مملکت را عوض کنیم؛ این افکار را عوض کنیم. دانشگاه ما باید عوض بشود، از این افکار عوض بشود. این مغزهایی که بچه های ما را سی سال، چهل سال، به تباهی کشیدند بگذار فرار کنند، یک مغزهای صحیح بیابند روی کار. حالا که می خواهند تصفیه کنند، و اشخاص خیرمند می خواهند تصفیه بکنند، شما نشستاید غصه می خورید که چرا تصفیه می کنند! غصه می خورید که چرا اعدام می کنند؟» او اضافه کرده بود: «می گویند مغزها فرار کردند! بگذار فرار کنند. جهنم که فرار کردند این مغزها! مغزهای علمی نبودند این مغزها، مغزهای خیانتکار بودند.»

یک عکس و دو تفسیر



چراما را ممنوع الخرج کرده اند

۳۰) یک تفسیر اینست که: این ممانعت ازسوی رژیم جمهوری اسلامی خمینی و خامنه ایی است. یک تفسیر اینست که این ممانعت درباره قرارگاه اشرف است. البته منظور استاد محمد ملکی رامی فهمم که منظور وی رژیم آخوندی است! (درسال ۶۰ یکی از مکالمات بازجویان اوین با ایشان رادرحین بازجویی وشکنجه شنیده ایم. وایشان در قزل حصار هم در بند سه واحد یک بود). اما در اشرف، دیدار که چه عرض کنم، تماس تلفنی ونامه هم ممنوع و... بود، و خانواده یعنی: «کانون فساد و...». گناه از ذهن مانیتست که این عکس دکتر ملکی در ذهن من وما، چنین تداعی میشود، گناه از آمرین وعاملین ممنوع سازندگان رهبری فقهائی وعقیدتی است. باور کنید بحث نه طنز، بلکه رسیدن به این همسویی های... دردناک واسفناک است. اینروزها بدلیل دسترسی به اینترنت به هرچه می نگریم ودر رسانه ها می خوانم، نشانه هایش را در مناسبات سازمان و اشرف می بینم، واین درد وموارد آن، هرروز بیشتر از روزپیش، همسویی های شانه به شانه شدن با ارتجاع نبوده ونیست.

۳۱) اگر رژیم ضد بشری جهل وارتجاع وزن ستیز، اتوبوس ها را وصف ها را زنانه ومردانه کرده است وزنان را به استادیوم ها راه نمی دهد. اسلام دمکراتیک وبربرومریم رهایی، و با ادعای شورای رهبری زنان و سپس شورای مرکزی تنزل یافته آن هم، اجازه سوارشدن به خودرو زنان نمی دهد. نه تنها جداسازی صف ها، بلکه زمانبندی فروشگاه زنان وپمپ بنزین و کتابخانه وپارک اشرف شهر شرف و... نیز جداسازی شده است.

ما یک ملت هستیم، دردوسیستم بظاهر رودروی هم، اما در عصر جداسازیهای ایدئولوژیک بیتوته می کنیم. اینجا درسازمان هم زنان نمی توانند به دیدن مسابقات مردان(فوتبال والیبال بسکتبال و... بروند)، همچنین دیدن ورزش زنان وحئی دویدن آنها نیز، مرزسرخ است. اینجا وانجا نشانی های واحدی دارند.



سازمان حتی دوچرخه سواری زنان را پس از انقلاب ایدئولوژیک ۶۸، وداستان طلاق ها، در سطح اشرف ومراکز ممنوع کرد. در همه عرصه ها رجوی شانه به شانه احکام ولایت فقیه پیش رفت، اما با یک تفاوت کیفی، ولایت فقیه نمی تواند، همه احکام اسلام ارتجاعی را در جامعه پیاده کند! اما رجوی می تواند در یک تشکیلات بسته ودر حصار، هر آنچه خمینی وخامنه ایی نتوانست، او در شدیدترین نوع تفکیک جنسیتی، پیش برود.

رادیو فردا یکشنبه ۵ آذر ۱۳۹۶ تهران

خامنه ای: دوچرخه سواری زنان در مجامع عمومی جایز نیست.



به گفته رهبر جمهوری اسلامی، دوچرخهسواری زنان «در جایی که در معرض دید نامحرم است، جایز نیست...»

سرقت نام و عنوان سایت ها و... وساندیس خوران مجاهدین

۳۲) همچنانکه رژیم خمینی درمقابل رشد وارتقاء سازمان مجاهدین خلق درسال ۵۸، درافلاس ودرمانگی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را تأسیس کرد. تا با این تشابه اسمی بتواند مردم را فریب دهد. رجوی نیزناگزیرچنین الگوبرداریهایی گشت ودرمقابل سایت هایی چون پژواک ایران «پژواک ایران زمین» ودرمقابل همنشین بهار « همنشین بهار آزادی»... ساخت؟

وحتی پارا فراترازان گذاشته ودرمقابل «انجمن نجات» متعلق به رژیم آخوندی، سایت «انجمن نجات ایران» را برای منحرف کردن اذهان ودرزرگرفتن اخبار واطلاعاتی که مناسب وضعیت سازمان نیست، ایجاد کرد. زیرا تنها چیزی که برای رجوی مهم است، اطلاعات اشرف (خودش) است، واز همین می ترسد.

۳۳) اسدالله بادامچیان عضو شورای مرکزی حزب موتلفه روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت در گفتگویی که «شهروند» گفته است: «دوره رای با کیک و ساندیس گذشته است و آن مردمی را که با کیک و ساندیس پای صندوقهای رای می کشاندیم دیگر نیستند.» یورنیوز فارسی ۲۰۱۷/۰۵/۰۳

رجوی و سازمان پس از سه دهه کارش به این کشیده که برای پرکردن مراسم سالیانه ویلپنت، با همان روش وشیوه های رژیم خمینی وخامنه ایی، خارجیان وپناهندگان کشورهای اروپایی (افغانی، عراقی، سیاهپوستان، سوری ها ودانشجویان لهستانی، روسی و...) را با تورمسافرت تفریحی وکیک وساندیس خوری به فرانسه بکشند. درحالیکه ۶میلیون ایرانی خارج ازکشور وجود دارد. این نتیجه همان سکتاریستی است که سه دهه درعراق آزمایش درون تشکیلاتی خودرا نیز پس داده بود. اینجا هم جای تکرارترآزادی وطنز تغییر کرد. و اولی(رژیم) طنز، ودومی(مجاهدین) تراژدی است. درفصل های دیگربوضوح همراه با عکسها به این موضوع پرداخته ام.

۳۴) همچنانکه افراد وعناصردردرون رژیم، مخالف چنین سیستم مافوق ارتجاعی و ولایت فقیه هستند، بقول محسن سازگارا حتی دردرون سپاه ووزارت اطلاعات و باندهای اصولگرا، ودردرون وجلسات داخلی خود خواستارگشایش بیشتری نسبت به وضعیت حاکم بوده وراه حل را بازترکردن درهمه زمینه ها می دانند. (ویدئو دریوتیوپ با عنوان: «کیهان لندن - گفتگو با محسن سازگارا: انتخاب روحانی و نقش کودتاچیان»)

دردرون سازمان مجاهدین نیز، بدلیل سیستم بسته وبلوکه شدن درتمام زمینه های تشکیلاتی، سیاسی وخطی، خواستارچنین مسئله ایی هستند، زیرا این سقف ایدئولوژی، بازتابش درون تشکیلات، چیزی جز راه وروش یک فرقه وسکت تمام عیار نیست.

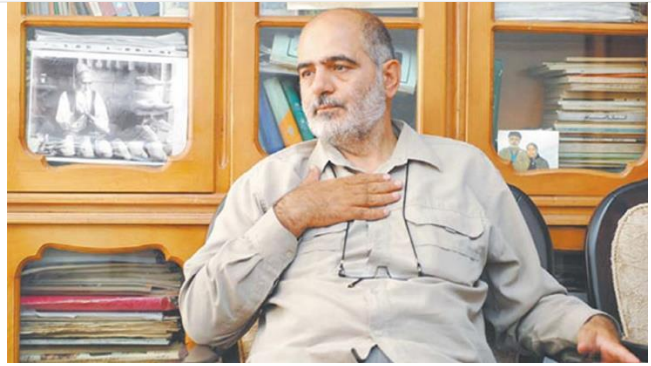
ق- س درسال ۹۵ ازسازمان جدا شده، گفت: «ما اولین سازمانی هستیم که نیروهایش(اعضایش)، موافق حمله امریکا به عراق بودیم؟! زیرا همه می خواستند این شرایط (توتالیتاریسم اشرف)تمام شود. این مسئله پس ازسرنگونی صدام(دراشرف ولیبرتی) نیز ادامه داشت، زیرا هیچ کس موافق برقراری چنین شرایط وفضای توتالیتاریسمی نبود، آلا رجوی.

همسایگی لباس پوشیدن دراین دو سیستم

لباس الله كرم ، سعيد قاسمی و پاسدارن و بسیجی ها درون مرزی و برون مرزی؟

۳۵) یکی از نکاتی که توجه من را در آلبانی و امکان دسترسی به اینترنت، بسیار جلب کرد، همسانی لباس پوشیدن در این دو سیستم است. در اینترنت پیراهن حزب الهی معروف «الله کرم» را دیدم، خیلی تعجب کردم که!، چرا همان پیراهن و همان «مدل» و همان «مارک» را پوشیده، که ما در ارتش آزادیبخش و سازمان پس از سرنگونی صدام، از همان پیراهن ها استفاده می کنیم! این یک مسئله اتقاقی نیست، یک مسئله ارزشی، اندیشه و فرهنگ و خاستگاه یک سیستم را نشان می دهد. زیرا بهیچوجه صحبت بر سر پوشش زنان در اسلام نیست! صحبت یک اندیشه و خاستگاه است و هم اکنون نیز در آلبانی بیشتر نفرات تشکیلاتی و مسئولین سازمان کماکان از همین لباس استفاده می کنند. من تصاویر شاه مهره و نمادهای حزب الهی (الله کرم و حاج سعید قاسمی و حتی نیروها و یاران عراقی رژیم و آخوند حکیم در عراق و...) را در این لباس دیدم، عکس ها را ذیلاً می آورم. زیرنویس عکسها و توضیحات را بخوانید:





همان چسب پارچه ایی در درپوش جیب سمت چپ و راست (مشابه لباس فرم در تشکیلات سازمان مجاهدین)



وحید امیری مؤسس جشنواره مردمی فیلم عمار



سردار حاج محمد طالبی در محل یادمان عملیات مرصاد... در مراسم اختتامیه اردوی راهیان نور کرمانشاه ...





حاج سعید قاسمی یکی از فلائزبس های بیت خامنه ای



یکی از مزدوران سرکوب رژیم





مردم بدلیل لباس پوشیدن او نگفتند که: «بدون هیچ دلیلی- خاک توسر جلیلی». اگر چه اندیشه او، جدا از لباس پوشیدن او نیست! همچنانکه اندیشه محمد علی رجایی نیز چیزی جز این نبود:





این نوع لباس بیشتر از اینکه سلیقه فردی باشد، نماد یک ارزش و خارج از مرزهای ایران، حتی مزدوران برون مرزی رژیم همچون همراهان سمت چپ و راست «آخوند حکیم» در عراق نیز از همین نوع لباس استفاده می کنند، و همین نوع لباس را همه افراد سازمان مجاهدین سالها می پوشیدند و خود من هم از هر سه نمونه داشتم:



آخوند حکیم از مزدور رژیم و محافظین او هردو از همان لباس مجاهدین خلق در اشرف استفاده می کنند.

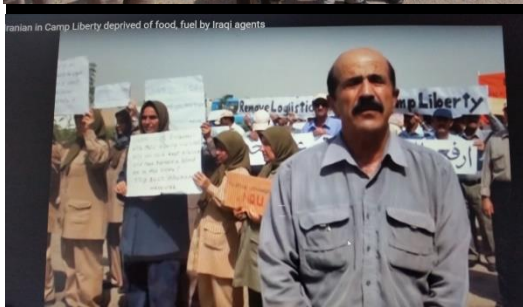
نگاهی به لباسهای مجاهدین در اشرف و لیبرتی تا اروپا و آلبانی



لباس رسمی مجاهدین اسلام دمکراتیک مریم رجوی در لیبرتی همان مدل و مارک پیراهن

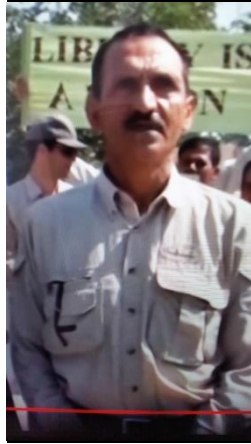
لباسهای اشرفیان و اعضای سازمان مجاهدین خلق

اینک همان لباسها، باهمان مدل و مارک و برند ارتجاع! در افراد سازمان مجاهدین در اشرف و لیبرتی و آلبانی استفاده می کنند را ببینید:





Iranian in Camp Liberty deprived of food, fuel by Israeli agents





لباس استراحت و اعتصاب غذا در گرمای بالای ۵۰ درجه عراق

لباس استراحت و افراد در حال اعتصاب غذا که بر روی تخت افتاده اند، و گرمایی عراق در شهریور و مهرماه... نیز همین لباس است! درگرمای و سرمای عراق این تنها لباس موجود برای اعضا است. البته به هر عضو، یک جاکت (سیاه و یا سرمه ایی) تعلق می گرفت. همین لباس در کار روزهای روزانه نیز استفاده میشد:



جهانگیر (پرویز کریمیان) از مسنولان سازمان:

لباس مردان نباید بدن نما باشد!

پیشی گرفتن از رژیم در لباس های بدن نما!، در سازمان، نه تنها به زنان، بلکه به مردان هم تذکر می دهند که لباس بدن نما نپوشید؟. در حالیکه بیش از یک یا دو نوع لباس در سازمان وجود ندارد؟. و آنهم توسط سازمان و مریم رجوی انتخاب می شود.

لباسهایی که همیشه دوسایز بزرگتر از اندازه تن افراد است، تا بدن نما نباشد. (این حرف مسئول و برادر ارشد مقر جهانگیر - پرویز کریمیان در نشست ها است). و گاهاً چنین جواب هایی و یا تذکراتی را هم جداگانه به جوانها می دادند. لباسهای رنگی هم وجود داشت، اما افراد حق نداشتند این لباس رنگی را غیر از مراسم جشن ها بپوشند. . وقتی در مرکز ما یکی از نفرات جوان لباس روشنی را پوشیده بود، به او گفته بود که نباید این لباس در طی روز در مقر بپوشد. و بعد هم در نشست عمومی گفت: «برادران نباید لباسهای رنگی در طی روز بپوشند و به سالن غذا خوری بیایند. باید از لباس رسمی (رنگ های خاکی و طوسی، نفتی) استفاده کنند.

آیا مشکل در لیبرتی عدم ورود لباس بود؟

غیر این مسئله در لیبرتی سازمان بسیج تبلیغاتی و کار سیاسی می داد برای ممنوعیت ورود وسایل و اجناس، از جمله ممنوع بودن ورود لباس به لیبرتی (زیرا عراق نمی گذاشت لباسهای یکدست و فرم وارد لیبرتی شود) به همین دلیل اکسیون برگزار و افشاگری می کرد برای بهره برداری سیاسی. و سازمان اطلاعیه میداد که مانع ورود لباس به لیبرتی می شوند. عکسها ذیلاً می آید:



درآلبانی نیز اعضای سازمان با همین لباسها به شهر می روند. حتی کسانی که اکنون ۵ سال است که درآلبانی هستند! من افراد سازمان را درآلبانی از ۲۰۰ متری بدلیل نوع لباسشان بین جمعیت تشخیص می دهم! زیرا لباسهای آنها شاخص است و بین مردم آلبانی توی چشم می زند. وگاماً بدلیل کهنگی و مندرس بودن، حتی اگر تمیز هم باشد، کثیف بنظر می سند. البته بعضی ها معلوم است که لباسهایشان را نمی شویند. وازطرف دیگر بدلیل توم شاخص بودن، به این علت است که همیشه در ترکیب ۲ یا ۳ نفره هستند و به تنهایی اجازه خروج از پایگاه راندارند. وحتماً باید از شب قبل اسم نفر همراه خود را، برای تردد به شهر به مسئولین بدهند. و الا سازمان خودش یک نفر همراه (کوبل) تعیین می کند. آیا مشکل در لیبرتی عدم ورود لباس بود؟ مریم رجوی و سازمان اطلاعیه میدادند که: مانع ورود لباس به لیبرتی می شوند.

لباسهای مجاهدین درآلبانی

به عکسهای اعضای سازمان درآلبانی نگاه کنید. همان لباسهای پس از سرنگونی صدام هنوز در تن نفراست. بیشتر این عکسها در مهرماه سال ۱۳۹۵ و یا پس از آن گرفته شده است. من به دکتر می رفتم برای زدن آمپول ضد اسپاسم، روزانه ۲ آمپول می زدم بمدت ۸ روز، و این عکسها و فیلم های دیگر را در همان وقت گرفتم. بدلیل اینکه نمی خواستم سازمان متوجه شود و زودتر دست مرا بخواند! و پیش دستی کند! مجبور بودم از کیفیت کار بزنم. همچنین باید توجه داشت که اعضای مجاهدین هنوز کمترای یکماه است که به آلبانی و مقر پایگاه مفید آمده بودند، و ظواهر و لباس مرتب و اطو کرده توجّه داشتند، و پس از چندی، لباسهای بعضی از افراد، تمیز و اطو کرده نبود:







لباس زنان فاجعه بارترازاينها بود. دربخش بعدی کتاب به آن خواهم پرداخت.

آقا و خانم مریم رجوی!

آیا دولت آلبانی به سازمان اجازه خرید لباس نمی دهد؟

این تنها درمورد لباس نیست که سازمان دروغ می گوید! درلیبرتی هم سازمان اطلاعیه میداد که دولت مانع از خرید تلفن همراه برای ساکنان لیبرتی می شود!.

آیا دولت آلبانی هم درتیرانا مانع خرید تلفن همراه برای اعضا میشود؟.

آیا دولت آلبانی مانع دسترسی اعضا به اینترنت می شود؟.

آیا دولت آلبانی مانع می شود اجناس و مواد خوراکی بدست اعضا نرسد؟ چرادرآلبانی ماهی ۱۰۰۰ لک (زیر ۸دلار) به افراد پول می پردازند که توانایی خرید یک بستنی ارزان و... هم ندارند؟ چرا کارت اتوبوس که دولت به همه جدا شدگان میدهد و حتی سال ۹۳ که ما هم تازه به آلبانی آمده بودیم و دردرون سازمان و درکمپ بودیم به همه اعضای سازمان می داد، اما سازمان این کارت را به ما ندادند؟ عجیب است دولت می دهد سازمان نمی دهد؟ تا بدینوسیله اعضای خود را محدودترکند. زیرا اعضا اگر هزارلک را خرج بلیط اتوبوس کنند، دیگرنه تنها نمی توانند خرید کنند، بلکه کفاف پرداخت کرایه اتوبوس ماه را هم نمی دهد، هر بلیط اتوبوس ۴۰ لک است. و آیونه اتوبوس هر ماه ۱۶۰۰ لک است. این معامله ایی است که سازمان با نیروهایش (وبقول مریم رجوی با جگرگوشه هایش؟) انجام میدهد.

یک دیالوگ از مجاهدین درخیابان آلبانی

عصر ۲۸ شهریور سال ۹۵ دوتن از اعضای سازمان درخیابان صحبت می کردند من و دوستم ق-س می شنیدیم، یکی از اعضا می گفت: «می روند هرچه لباس بُنجل است برای مامی خرند.» دوسه روز پیش متوجه شدیم که نفرات سازمان لباسهای پلو خوریشان را می پوشند، و دیگر

لباسهای کهنه و رنگ ورورفته ایی که حتی گداهای آلبانی هم از چنین لباسهایی استفاده نمی کردند، به تن ندارند. البته همین لباسهای پلو خوری مربوط به چند سال پیش است که همه آنها، در آلبانی از دور خارج هستند. اما بهتر از همان لباسهای کهنه حزب الهی شرم آور است.

دست روی هر موضوعی می گذارم، چندین مسائل دیگر هم اضافه می شود. زیرا دست روی هر کجا بگذری صدها مسئله دیگر وجود دارد که می توان در این سیستم توتالیترایسم آنریز کرد. اما می دانم من تنها می توانم کلیاتی را طرح کنم «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل» در فصل های بعد در «بخش آلبانی» بیشتر در این باره توضیح خواهم داد. زیرا نمی خواهم از موضع بندی بحث خارج بشوم. اما باید تأکید کنم که دروغ و دغل هم یکی از همان همسویی ها است. در واقع هر چه پیش برویم، بیشتر با این پدیده آشنا خواهیم شد. زیرا همه چیز در ارتباط تنگ تنگ بوده و برهم دیگر، تأثیر می گذارند و این سیستم در همه چیز منسجم و یکسخت شده است. و یکی از آزار دهنده ترین مسائل درون سازمان، دغل و دروغ گفتن است.

میلیشیا ها (آقازاده ها)

۳۶) از سال ۷۶ که فرزندان خردسال اعضای سازمان که در سال ۶۹ به بهانه حمله امریکا به عراق، به خارج فرستاده شدند. پس از بازگشت مریم به عراق در سال ۷۵، آنها نیز در سنین ۲۰ تا ۱۵ سالگی و اغلب زیر سن قانونی به عراق و اشرف کشانده شدند. برخلاف افرادی که هم سن آنها بودند و از ایران یا کشورهای مرزی آمده بودند، به آنها نام «میلیشیا» (میلیشیاها سال ۵۸) را انتخاب کردند، این نام در سازمان خیلی پراح و فخر است. برغم اینکه بسیاری از این افراد با فریب به اشرف کشانده شدند و سختی های ورنجهای بسیاری نیز چه در خارج و چه در اشرف دیدند و پس از سرنگونی صدام اکثر آنها نیز از سازمان جدا شدند. اما باید به رویکرد رجوی و سازمان با این افراد (فرزندان خودشان) توجه کرد. زیرا شرایط و امتیازاتی که آنها برخوردار بودند، با شرایط دیگران متفاوت بود. حتی این افراد ترکیب نشست های جداگانه خودشان را در لایه کا- او (کاندید عضو) داشتند. زیرا مسائل آنها متفاوت با دیگران بود. رسیدگی صنفی نیز از این جمله امور است و آنها از امتیازات بیشتری برخوردار بودند. تا جاییکه تمام بخش تبلیغات سازمان (تهیه برنامه های سیمای مقاومت) و یا کار در بخش کامپیوتر و... مطلقاً در اختیار آنها بود. من بهیچوجه نمی خواهم کوچکترین برداشت منفی نسبت با این افراد بوجود بیاید. تنها به رویکرد رجوی و مهوش سپهری (که با لفظ بچه هامون از آنها یاد می کرد) انگشت می گذارم، که تداعی همان «آقازاده ها» و «ژن برتر» در رژیم ولایت فقیه است. چنین نگاهی در جوانهایی غیر از میلیشیاها که در ارتش بودند و تفاوت خود با آنها را حس می کردند، می شد بخوبی حس کرد و دید.

پس از سرنگونی صدام در حالیکه که همه به کلاسهای گوناگون : جوشکاری و بنایی و باغبانی و یا کار اجرایی آشنایی و نظافت ... می رفتند، برای میلیشیاها کلاس دانشگاهی «حقوق» و کامپیوتر و برنامه نویسی و سایت و ... می گذاشتند. و حتی استاد حقوق هم از دانشگاههای عراق می آوردند. اما باز جادارد تأکید کنم آنها، دویار ضربه خوردند. یکبار در کودکی که در سال ۶۹ به خارج اعزام شدند. و در بین آنها کودکانی بودند که پدر یا مادر یا هر دو آنها شهید شده بودند. و یا اینکه در طی سالیان در خارج، با پدر و مادر خود در اشرف تماسی (تلفن نامه) نداشتند. سرگذشت آنها نیز در خارج بسیار دردناک بود. ضربه دوم و آمدن مجدد به عراق و در یک ساختار توتالیترایسم، و قرارگاه اشرف برای آنها تنها حکم پرنده ایی در قفس طلایی بود. (قفس طلایی به نسبت وضعیت دیگران). اگر چه بسیاری از آنها دوستان من در بخش تبلیغات بودند، و برای آنها احترام زیاد قائل هستم، اما ناچار بودم برای این همسویی ها، این بخش را هم اضافه کنم. زیرا اگر اشکالی در این ماجرا وجود دارد، به رجوی است، نه به فرزندان آنها، که خود طعمه خود شیفگی اوشدند.



رجوی حتی برای آنها مهمانی جداگانه برای حفظ و باقی ماندن آنها در اشرف ترتیب می داد. در یکی از این میهمانی ها پسر محمد ضابطی سمت راست رجوی قرار دارد. او هم در آلبانی از سازمان جدا شد و به کانادا رفت.

تأثیر ورود میلیشیاها به ارتش

غ- گ که خود از مسئولین نیرویی سازمان بود در ۴ آذر گفت ۹۶: «برخلاف حرفهای دیگران که درباره میلیشیاها می گویند؛ از وقتی که میلیشیا ها به سازمان و تشکیلات آمدند، فضا باز شد. زیرا آنها به هر چیزی اشکال می گرفتند و حرفهایشان را می زدند. و این به نفع همه بود. (به میلیشیا گفته بودند در نشست های عمومی و مراکز ویگان ها صحبتی نکنند، و آنها نشست های جداگانه ایی داشتند که تنها میلیشیا های مراکز در آن شرکت می کردند؛ و به همین خاطر نسرین (مهوش سپهری) می گفت: «نشست جداگانه ایی برای میلیشیا ها می گذاریم». غ- گ ادامه داد: «هیچکدام از میلیشیا ها هم آم بدی نبودند!، همه آنها بچه های خوبی بودند، هر وقت به سراغ آنها می رفتی و کاری داشتی!، برای انجام می دادند».

حرفهای غ- گ درباره میلشیا ها، خارج از حرفهایی است که بعضی ها بر اترحب و بُغض ها یا منافع شخصی و قیاس با خود در درون تشکیلات می زنند. این همان درک سطحی و ضدیت با رجوی را بازتاب می دهد که دامن گیر میلشیاها نیز می شد. من هم مدت ۳ سال با آنها در تبلیغات بودم و از نزدیک با آنها مر او ده داشتم. اینکه سازمان به آنها امکانات بیشتری میداد، اشکال به آنها بر نمی گردید! آنها زبان انگلیسی یا آلمانی می دانستند، با کامپیوتر آشنایی داشتند، و از همه مهمتر فرزندان خودشان بودند!، و اگر کسی از آنها دچار مشکلی شود یا جدا شود و یا...، برای رجوی تبعات بدی داشت. به همین دلیل آنها ویژه بودند. ویژه گی «آقازاده ها»، ناشی از شخصیت و منش میلشیاها نبود!، بلکه ناشی از رهبری عقیدتی بود که می بایست با چنین افرادی که مشخصه های دیگری دارند، و درباره هر چیزی بسادگی به سازمان تن نمی دهند، بتواند با امکانات و رسیدگی بیشتر و نشست های جداگانه مسائل آنان رفع و رجوع کند.

میلشیاها خصم رجوی

رجوی: از اول اشتباه کردم که گذاشتم میلشیا ها را بیاورند به اینجا (اشرف)، من مخالف اینکار بودم.

ل- د در شهریور ۹۶ گفت: «رجوی در سال ۹۴ در لیبرتی درباره اعزام میلشیا ها به عراق و اشرف گفت: «از اول اشتباه کردم که گذاشتم میلشیا ها را بیاورند به اینجا (اشرف) من مخالف اینکار بودم.»

البته این توجیه رجوی بود، می خواست و نمود کند که من مخالف اعزام آنها بودم، تا موج جدا شدن آنها از سازمان، از جمله فرزند خودش که برای رجوی یک فضاحت و تف سربالا بود، نزد افراد لیبرتی حل و فصل کند. اما کیست که نداند در سازمان بدون اجازه رهبری کسی آب هم نمی خورد. چه رسد به اینکه چنین تصمیم برای اعزام فرزندان شان به عراق و ارتش (سیستماتیک) گرفته شود؟! کما اینکه رجوی خود می گفت: «سلاح کمبری اش را به زهیر ذاکری داد، زیرا زهیر در زیر سن قانونی حاضر نشد اشرف را ترک کند» به عبارتی رجوی در جزئیات مسائل افراد و میلشیاها قرار داشت. این خصلت اساسی رجوی است که تمام اشکالات را به گردن پایین می اندازد. در این چهل ساله، من یک انتقاد از خود و عملکردش ران دیده و نشنیده ام.

با نشانه هانی از روشهای تقدیس جهل سازمان یافته



بدست گرفتن ذولفقار علی « لا فتنی الا علی، لا سیف الا ذو الفقار ». سازنده این شمشیر نیز درآلبانی از سازمان جدا شد.



زیارت عاشورا تبدیل شده بود به لعن و نفرین و انتقام گیری از جاداشدگان مجاهدین و شورا و منتقدین به رجوی و سازمان درکنار یزید و عمر سعد و شمر و خولی... و وعده کيفر و قتل آنها.



هیئات امام حسین در تمامی زمینه های خطی سیاسی استرا تژیک که رهبری تعیین می کرد، حتی بحث های ایدئولوژیکی، اولین ابزار دم دست رجوی بود و در برابر هر سخنی که می گفت و خط مشی که میداد، همه اعضا باید «هیئات» می گفتند.

۳۷) رژیم آخوندی با گسترش عزاداری و اشک و آه و ناله و فغان، که ویژگی اصلی مذهب تشیع برای سرکیسه کردن روح و روان مردم، در تنگنای تحقیر و گناهکاری و بر سرخود زدن و به سلطه کشیدن آنان، همه را در چاه ویل ماتم و عزاداری فرومی برد. این همان نقطه گرهی کاسبی و نان دانی آخوندها و چتر حفاظتی و مکمل سرکوب برای ادامه حیات رژیم است.

شعری از: سیمین بهبهانی

این مکرو ریا گشتت به گوش همه یاران	این حيله بشد باور یک ملت نادان
ای وای از این قوم و از این ملت بیمار	لعنت به سر گور امام زاده مکار
ایرانی که بود تاج سر دانش دنیا	اینک قمه بر سر زدنش خنده دنیا
زنجیر به سروسینه زدن در غم تازی	از شب به سحر در غم و در گریه وزاری
شد سنت ایرانی پس از عمری شهامت	ای وای از آن قومی که شد خام دیانت

از طرفی بدلیل پایه های مذهبی سازمان، که هدفش زدودن زنگارهای ارتجاعی از اسلام بود، بدلیل رهبری اپورتونیست و قدرت طلب، رجوی ناگزیر به همان عملکردهایی دست می یازد که پیش از آن، بعنوان سوء استفاده از مذهب و جهل و ارتجاع و آنرا مذموم می دانست. اعمالی چون سینه زنی، شام غریبان، ادا و اصول فوت کردن به چپ و راست پس از نماز و خواندن نماز وحشت و نماز آیات و مطرح کردن امام زمان بودن و رهبری عقیدتی خودش، بحث ۳۱۳ تن یاران امام زمان و قیاس با یاران مورد نیاز و خاص خود، (در لیبرتی سال ۹۴ می گفت من فقط ۳۱۳ نفر بیشتر نیاز ندارم تا تقدس امام زمان را تداعی کند)، سوگند جلاله، اعتقاد به استخاره کردن و پُر رنگ کردن اعیاد مذهبی، شورای رهبری زنان مثل زنان پیامبرند که حتی پس از مرگ پیامبر حق ازدواج ندارند (قیاس پیامبر با خود)، و النهایه امام حسین و چراغ خاموش دادن ها و... اینچنین خط فاصله هایی که با رژیم آخوندی داشتیم، از میان برداشته شد. چون چنین اهدافی برای رجوی! نیازمند چنین وسایلی نیز بود و هست.

سخنان رجوی و قاسم سلیمانی

هردویک روی سکه

رجوی آگاهانه می گوید: «اگر امام حسین را از تاریخ برداریم، در تاریخ دیگر چیزی نمی ماند جز حقارت و تسلیم.» اگر این سخن درست باشد باید قیل و بعد از امام حسین، همه را در طول تاریخ متهم به حقارت و سازش و تسلیم نمائیم. تمام پیامبران، امامان، مصلحین و انقلابیون. اگر به جوهره سخنان رجوی بازگردیم، می بینیم او تنها امام حسین و مثنی خودش را قبول دارد و بس! و در صحنه مادی و روی زمین که امام حسینی وجود ندارد و او خودش مثنی عاشورا گونه را نمایندگی می کند. رجوی اینگونه سیاست های خود را برای نیروهای تشکیلاتی مطلق می کند. در یک کلام «مونیزم مثنی عاشورا گونه». و به این شکل و با استفاده از اعتقادات و باورهای مذهبی، نهایت سوء استفاده را می کند. به همین دلیل در یک دستگاه مطلق گرایانه، همه را به مزدور رژیم یا وزارت اطلاعات و یا بریدگی و خیانت متهم می سازد.

واژه «هیئات»، ابزاری در دست رجوی برای تحمیل و توجیه سیاست ها و عملکردها نامشروع او می باشد. رجوی با هیئات گفتن تنوره می کشید و دهانپندی بر همه می زد. و این قوی ترین دهان بند ممکن، درون یک توتالیتاریسم مخوب ایدئولوژیک بود!.

سخنان قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس، همانند سخنان رجوی است که میگوید: حسین را که از تاریخ برداری دیگر از تاریخ هیچ چیزی نمی ماند.

قاسم سلیمانی می گوید: «یک استاد ادبیات مسیحی جمله زیبای دیگری می گوید. آقایون (خطاب به جمع مسیحیانی که برای آنها صحبت می کند) مسیحیت بدون حسین کامل نمی شود. هر آیینی چه آسمانی و چه غیر آسمانی اگر شخصیتی چون حسین نداشته باشد، دینی زمینی است و از بهشت بی بهره خواهد بود. و...»

بخض سردار سلیمانی هنگام سخنرانی و حرف های عجیب او راجع به مسیحیت
<https://www.youtube.com/watch?v=LAZIW2YdH5A>

امام مفترض الطاعه

رجوی در سخنانی که بصورت کتاب هم چاپ، شده «امام مفترض الطاعه» یعنی «خودش» را اینگونه بیان می کند:

«از امام صادق پرسیدند معنی و مصداق صراط مستقیم که روزانه ۱۰ بار در نماز می خوانیم و از خدایم خواهیم که ما را به آن هدایت کند چیست؟ گفت: این کوتاهترین و برجستهترین و روشنترین تفسیر «صراط مستقیم» است. امام مفترض الطاعه. یعنی پیشوایی که تبعیت از او ضروریست.»

خط مستقیم و راه راست، در تمیز و تقابل و در مرز بندی و تعارض با راه غضب شدگان و راه منحرفان قرار می گیرد (غیر المعضوب علیهم و الضالین) از راه دشمنان خدا و خلق، و از پورتونیسیم و انحراف به جانب دشمن و امداد رساندن به دشمن، به کلی جدا و متفاوت است.»

«آموزههای ایدئولوژیک مجاهدین رمضان تیر و مرداد ۱۳۹۳ مسعود رجوی» ص ۵۹



غبار روبی با شال از عتبات امامان شیعه توسط مریم و انداختن همان شال بر روی نوش رهبری عقیدتی، تا گردی از غبار ائمه اطهار بر پرچمدار و «حجّت زمانه» بنشیند. نمایشی از این دست که آخوندها آنرا کهنه کرده اند.



خروج خمینی از غار- ورود رجوی به غار

و انتخاب سیستم « غارذی » بودن

رجوی « امام » توتالیترسیم

در سال ۵۷ خمینی و شبکه آخوندی که از غار خارج شدند و این رجوی بود که همه تشکیلات و مجاهدین خلق را بیش از سه دهه به غار برد، تا در عراق و اشرف چشم و گوش بسته بمانند. زیرا ما نخواستیم و نمی خواستیم با آهنگ جامعه جهان، دم و بازدم داشته باشیم، تازه و نو بشویم، زیرا نمی توانستیم. چرا که آهنگ نسل جدید، اندیشه و فرهنگ و دانش آنها در تمامی زمینه ها، محتوای اندیشه و عمل ما را (رهبری عقیدتی و...) به چالش می کشیدند. و ما نمی توانستیم از پس چنین چالشی بر بیاییم. زیرا پذیرش این چالش، یعنی نفی ما، یعنی نفی رهبری عقیدتی و تمام سیاستها و تافته های جدا بافته اش.

اگر چه رجوی پس از سرنگونی صدام برای حفظ اشرف و ماندگاری در این غار، با دروغ به آن نام «شهر» اشرف داد، تا نام قرارگاه نظامی را تلطیف کند، اما اداره شهر اشرف، نه بصورت « اردوگاهی - پادگانی»، بلکه بسا فراتر از آن بصورت «پادگانی - ایدئولوژیکی» هزاران بار بیش از پادگان نظامی، اتوریته مطلق بر روح و روان را در آن اعمال می کرد. رجوی چه در عراق باشد، چه در آلبانی، نیازمند سیستم « غارذی » بودن است. چون خارج از غار، این دستگاه زنگار بسته فرو می ریزد.

رجوی با زنجیره ایی از واژها و مفاهیم قرآن، ما را به صلابه کشید



در تمامی نشست ها بیش از ۹۸ درصد سخنان رجوی درباره تجارب تاریخ، مختص به آیات قرآن و تفسیر به رأی و منافع رجوی درباره جالوت و تالوت، موسی و فرعون، نمرود، قوم یهود و بنی اسرائیل، ابراهیم بت شکن و قربانی کردن اسماعیل، قوم لوط و ایوب و خضرو یونس و یوسف و تاریخ صدر اسلام ... است. بیش از دهها بار همین داستانه (قصص قرآن) را در طی سه دهه به خورد مجاهدین داده، و از همین نقطه گرهی ارتزاق می کند. و مخالفت با خود را مخالفت با خدا و اسلام و پیامبران القا می کند. این تمام راز و رمز نشست های رجوی در طی سه دهه در اشرف و لیبرتی و آلبانی است. در تمام این سالیان، رجوی بیش از اینکه به عیسی مسیح بپردازد به «مریم»، مادر مسیح می پردازد، بدلیل تشابه اسمی با مریم رجوی!، و البته با چنین تشبّهاتی، پاکی او را به مریم رجوی مصادره کرده است.

"خدا - استعاره فریب ماست" ۱۳۹۲/۴/۲۳

ما در جهان فریبا

فریب خوردگان بی کس ایم

- بی سیاستی -

پذیرای شکست جهان شدیم

" کلمه "

دیگر خدا نبود

حتی "خدا" - خدا نبود!

و اگر بوده و هست

دیگر

" خدا "

جز استعاره ای ، برای فریب نیست

از کتاب: «قرارمان عشق بود، نه کین!» - سیامک نادری

جهنم، ابزارسلطه رجوی است

رجوی ۲ ساعت درتوصیف جهنم، وسوختن درآتش را تشریح کرد!

رجوی در ۱۱ آبان ۹۲ دو روزدرباره طالوت بحث را پیش می برد، والنهایه بیش از ۲ ساعت آخربحث را هم دریایان نشست به توصیف جهنم وسوختن همیشگی درآتش جهنم را برای کسانی که به تعهدشان (مبنی برماندن درلیبرتی) شرح می داد. برای من تعجب انگیز بود ۲ساعت تمام جزئیات جهنم وشرح آتش سوزان...وانسان هایی که به خدا پشت کرده اند... (یعنی به خود رجوی) را شرح دهد وبا چنین ابزاری روح وروان همه را به صلابه می کشید، تا تعهد دیکته شده وازپیش نوشته شده را از همه اعضا بگیرد.

درحالیکه پاپ فرانسیس رهبر کاتولیک های جهان اعلام کرد:

« کلیسا دیگر به جهنمی که انسانها رادرآن زجریکشند اعتقادی ندارد. زیرا اعتقاد به این موضوع، عشق الهی را زیر سؤال می برد.»

کاتولیک ازتر ازپاپ و مسلمان تر امام حسین وعلی و...، کسی نیست جزرجوی! رجوی تمام زنگارها ورسوبات تاریخ اسلام را، جذب دستیابی به قدرت کرد.

ایذاء مذهبی، ایذاء ایدئولوژیک، ایذاء تشکیلاتی

رجوی در توجیه ایذاء درتشکیلات، آنرا ایدئولوژیک می کند. وازسوی دیگر ایذاء ایدئولوژیک را، بعنوان یک ابزاربا اهرم تشکیلات، به پیش می راند. تمامت مذهب حربه ایی در دستان رهبری عقیدتی است، برای ایذاء تشکیلاتی! مصرف امام حسین، تنها برای تهدید افراد تشکیلات است ولاغیر! مصارف دیگران چون فاطمه وزینب و عباس و ... هم در همان دستگاه امام حسین، جهت توجیه وتفسیر رهبری عقیدتی مشخص است.

امام بی مصرف و بی خاصیت؟

در این مصرفی دیدن انبیا و ائمه و مصلحین ...، یک امام بی مصرف و بی خاصیت، ودرواقع یک موجود بی مصرف وبلانفعا وجود داشت: «امام سجاد».

زین العابدین بیمار، همان بی مصرفی است که هیچ گونه مصرف وسود ومنفعتی برای رجوی نداشت. زیرا بیمار بود. او امام «تمارض» بود!، که درجنگ شرکت نداشت. زیرا رجوی وبفرموده او، و ز عمای تشکیلات، همه بیماران وبیماریها را تمارض می خوانند. به همین دلیل این امام بیست و چهار عیار تمام تمارض بی مصرف!، دستگاه رجوی را آبکش می کرد! او امام «نجنگ» بود. مفهوم جنگ ونجنگ موضوع مناقشه نیست. بحث ما مصداق آن درتشکیلات است. همه چیز ابزارند برای تحقیق، تحمیل و سرکوب. هم اکنون که متن را می نویسم، نام امام حسین که می آید بندم به رعشه می افتد وبغض درگلو، اما برغم این، در همین حال هم می فهمم ومهمتر، دیده ام وچشیده ام که خمینی وخامنه ایی وسایر رجاله ها ورجوی، چه سوء استفاده های کثیفی از آنها می کنند. این نقطه ایی است که از ابزار شدن آنها بیزار می شوم. کاش امام حسین حاضر بود وسوالاتم را درباره تشکیلات وشکنجه وزندان و سرکوب وتجاوز و... از او می پرسیدم. می پرسیدم آیا امام حسین هم چنین کارهایی می کرد؟ (تا اواخرسال ۹۵ هنوز از اسلام وامام حسین و...رهایی نیافته بودم).

خرافات و امدادهای غیبی

رجوی: دستی از غیب درکار است تا شما کم کشته بدهید

درجنایت تروریستی آدمکشان اعزامی رژیم آخوندی درسال ۱۳۷۸، یک اتوبوس درمسیر بغداد به اشرف ، ۶ تن اعضا شهید و ۲۱ مجروح داشتیم. رجوی با فضا سازی هایی مذهبی وجهل وخرافه گفت: «نمی دانم چه مشیبتی است که خدا اینچنین هوای شما را دارد. واین ازمعجزات خدا است، دستی از غیب از آن بالا ! درکار بوده که کشته کم بدهیم. والا باید همه کشته می شدند.» و سپس همین مسئله را می برد روی نظرو عنایت «خداوند» روی اشرف واشرفیان، و جان کلام وحرفش رامی زد که: «هرکسی زیر این سقف وبا مجاهدین(رهبری) است و«انقلاب کرده!» معلوم است که خدا هوایش رادارد.» ودر ادامه بحث راطبق معمول می کشاند به خودش...، یا عده ایی می آیند پشت میکروفون ومی گویند: «بخاطر وجود شما است که خدا این نفرات را برای ما نگه داشت و...»، معلوم نیست این چه خدایی است که فرق می گذارد بین آنها فقط ۶تن را

اجازه می دهد کشته شوند؟ این چه خدای تبعیض گری است چه خدای بی رحمی که ۶تن دیگر را می تواند نجات دهد!، اما نمی دهد؟. بلورکنید عین این سوالات را کودکان مدرسه پارسین در اشرف در شام های جمعی سال ۶۸ از ما درباره وجود خدا و... می پرسیدند. و ما جوابی نداشتیم به آنها بدهیم. این ها همان کودکانی هستند که در سال ۷۰ به اروپا اعزام شدند و دوباره در سال ۷۶ به بعد تحت عنوان میلیشیا به اشرف بازگردانده شدند. این نه اولین و نه آخرین باری است که رجوی همیشه روبه آسمانها می آورد. در حالیکه علم نظامی و انفجارات همه چیز رامشخص می کند.

خواندن نماز وحشت بهنگام خسوف وکسوف

خواندن ورد درگوش اعضا و خواندن روضه

رجوی در نمازی که در اشرف می خواند سه بار به چپ و راست خود فوت می کرد و... ویا پیام می داد که دعا و نماز وحشت بهنگام خسوف وکسوف بجا بیاورید و... فقط همین مانده بود که برای نیامدن باران یا گرمای عراق دعا بخوانیم. رجوی درگوش افراد آیات قرآن یا تکه کلام های عربی می خواند. تا جاییکه افراد جدیدالورود که بیشتر بصورت قاچاق انسان و با فریب کار و شغل و... به سازمان کشیده شده بودند، یا در صحبت با رجوی یا با دیگران می گفتند که: «برادر (رجوی) یک وردی درگوش ما خواند.» آنها یا معنی قرآن رانمی دانستند یا واقعاً هم از همان کلمات مصطلح عربی رجوی که آخوند ها استفاده کرده و بکار می برد، مطلع نبودند. تا جایی که یکی از همین افراد در نشست عمومی که فکرمی کرد، معجزه ایی در کار است ویا برای درمان مانند از مسئولین سازمان... در نشست به رجوی گفت: «برادر اگر ممکنه یک وردی هم درگوش ما بخوانید!..»

اگر رجوی حرف واقعی برای آنها داشت!، نیاز به دست یازیدین به قاچاق انسان و به این ورد خواندن و جادو جنبل ها و... نبود. سازمان و رجوی در سال ۵۸ می گفت: «ما زنگارهای رسوبات جهل و خرافه و برداشتهای ارتجاعی را از دامان اسلام اصیل زدودیم.» اما هر چه جلوتر می رفتیم، مسیر معکوس را در عمل با سرعت و شدت تمام پیش گرفتیم. و از همه مضحک تر، مریم رجوی نیز چنین اداهایی درمی آورد. یکبار هم سال ۸۰ از علی کاکی خواست که برای او روضه رقیه را بخواند. و علی کاکی در نشست عمومی پشت میکرفون روضه رقیه را خواند. علی کاکی در سال ۸۷ از سازمان، نزد پلیس عراق رفته و سپس در ایران خودکشی کرد...، و اوز رجوی و مریم متفرب بود.

در طی این سالیان هر چه بیشتر جلومی آمدیم. رجوی نیز از واژه ها و اصطلاحات عربی و آخوند همچون: جزاکم الله خیر، شکرأ و جزایلا و اللهم فشهد... برای تحمیق مذهبی بکار می گرفت.



مریم و مسعود رجوی و مسئولین سازمان در مراسم احیا در ماه رمضان

گلاب پاشیدن مریم در مراسم روز عاشورا سال ۸۱

برخلاف چنین مراسم مذهبی و... هیچکس در خارج از سازمان نمی دانده، مریم رجوی، همین چندماه پیش در نشست های طعمه در سال ۸۰ با نیشخند، مهدی افتخاری را در حضور ۴۰۰۰ نفر، به روابط جنسی با سگ ها و... متهم می کرد.

لنین و تروتسکی هم هدفشان این بود که زنگارهای اروپایی را و بورژوازی و محفلی را از مارکسیسم بزدایند و آنرا به صحنه عمل بکشند. اما بلشویسم خود زنگارهایی از توتالیتاریسم بخود گرفت، که سر از کیش شخصیت و بت سازی رهبری داهیان استالین و تصفیه و ترور هوکناک و اردگاههای کار اجبار در آورد. چنین زنگارهای عقب مانده تر تاریخی، محتوم فروپاشی شوروی بود.

رجوی در غیبت با نام (غلامرضا)

پس از خروج از لیست تروریستی اروپا در سال ۸۷، رجوی برای اولین بار نشست صوتی با اشرف گذاشت و خود را غلامرضا (عطف به امام رضا) معرفی کرد. پس از آن در نشست های درونی حتی حساسیت آنقدر زیاد بود که هر کسی اشتباهی کلمه «برادر» را بکار می برد، بدلیل امنیت رجوی بشدت تمام با او برخورد می کردند. تا جاییکه فرزانه میدان شاهی یکبار چوب اشاره یک متری آموزش را بدلیل اینکه حسن قنبری از کلمه برادر

استفاده کرد، آنچنان بر میز خودش کوبید و فریاد کشید: «خفه شو، احمق...» و چوب اشاره* چند تکه شد، و همه حاضرین در نشست یکبار از روی جای خود و صندلی جهیدند و دوباره نشستند. حسن قنبری فردی بغایت تشکیلاتی بود و بسیار محترم. و در ادامه صحبت باز چون هول شده بود، یکبار دیگر چنین اشتباهی کرد و باز فرزانه، فحش را کشید... حسن در مانده بود، از عادت که همه ما داشتیم، او را «برادر» خطاب می کردیم. اما انتخاب نام هم برای رجوی، همان باروچتر مذهبی را داشت که هاله ای بنور خود کشیده بود. و برای یکسال در نشست ها از غلامرضا استفاده می شد. تا اینکه قیام ۸۸ شروع شد و دیگران حساسیت پیشین وجود نداشت زیرا فضای جهانی بر علیه ایران چرخیده بود و رجوی مستمر پیام می فرستاد. کما اینکه خامنه ای نیز هر سال در سال نودر شهر مشهد (شهر امام رضا) سخنرانی می گذارد، تلجاییگاه و شان خود و ولایت فقیه را، عطف به امام رضا برجسته سازد.

استدلالی در توجیه مرگ ونیستی

تسخیر ایدئولوژی مسلح و مسلط

بر روح و روان ایدئولوژیک مومیایی شده

رهبری عقیدتی با دستاویز تابوها، مقدسات و خرافات سازمان یافته، گستره ایی برای تجلی تحمیق و سوء استفاده از عواطف و اعتقادات مذهبی و افکار و خرافات ماوراء طبیعه و ترویج فنا شدن و مرگ ونیستی است. این نیستی از درون، بواسطه تهذیب نفس آخوندی و خودسازی با انقلاب ایدئولوژیک، و با شاخص مادی آن در بیرون از خود «مرگ ونیستی»، با سس و چاشنی شهادت طلبی با شاخص «پیوند با رهبری عقیدتی» تحقق می پذیرد. و این همان پدیده ویرانگری است که جهان کنونی را تهدید می کند. واقعیت اینست که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم مسلح به این ایدئولوژی هستیم. و با این ایدئولوژی تسخیر شدیم. به همین دلیل هم هست که شاهد عملکردهای متناقض در این دستگاه ایدئولوژیک هستیم.

صدیقه مجاورتی که ۵ سال را در زندانهای رژیم خمینی در دهه ۶۰ بود، و در سال ۸۲ خود را در فرانسه به درقبال دستگیری مریم رجوی به آتش کشید. خود از جمله کسانی بود که در قاجاق انسان و فریب افراد در مانده و معتاد در ایران و ترکیه و پاکستان و دوی و... با دادن وعده های دورغین به آنها برای کار و کیس پناهندگی در اروپا ویا... این افراد در مانده و ضربه پذیر را به عراق و اشرف می کشاند. این اولین زندانی شکنجه شده توسط خمینی نیست که چنین کاری می کند، شامل همه اعضای سازمان می شود. به همین علت است که می گویم: ما چه بخواهیم و چه نخواهیم مسلح به این ایدئولوژی هستیم، که می تواند فرد را در جهت هر عمل نامشروعی یکبار بگیرد. همین ایدئولوژی شکنجه گرتولید می کرد. و ما خود شکنجه گر یکدیگر می شدیم. هر کسی که خارج از این ساختار تنیده شده باشد، و در تشکیلات به آن تن ندهد، خود محکوم به شکنجه شدن است. هر دو سیستم سرباز ایدئولوژیک می خواهند «سرباز خمینی» و «سرباز رجوی*». در دستگاه ایدئولوژیک سرباز با کله نفی و طرد می شود، زیرا سرباز «بی کله» بهتر است از سرباز «با کله». به همین دلیل پیش از اینکه بمیریم، روح و روان ما ایدئولوژیک مومیایی شده بود. آنانی که «کلید بهشت» در دست بسوی میدان مین می رفتند، مسلح به همین ایدئولوژی و تسخیر شدگان همین رهبران ولایت فقهی بودند. پیش از آنکه بمیرند مومیایی شده بودند.

زیر نویس: سرباز رجوی* - نامی است که پس از انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴، اعضای سازمان در مصاحبه ها و نامه ها و وصیتنامه های خود بکار می گرفتند. کما اینکه خود من هم از همین نام برای خودم در اولین گزارش ها دردی ماه ۷۷ در پایگاه سازمان استفاده می کردم.

ما ایدئولوژی می خوردیم، می پوشیدیم، می خوابیدیم، خواب می دیدیم و بیانش می کردیم، نفس می کشیدیم و حرف می زدیم، و ایدئولوژیک، خفه می شدیم! (بدون هیچ نفس کشیدن آزادانه و حق داشتن و طلب کردن آزادی). و طبق فرمان مسعود و مریم رجوی، باید «بمیرودیم»، کار می کردیم، می رقصیدیم و می رقصاندمان!، زیرا که همه چیز ایدئولوژیک است. و رهایی از این رقاصگی، ناممکن عبارت «بمیرودیم» مثالی است که رجوی و مریم و مهوش سپهری همواره با تمسخر در نشست ها برای اعضا استفاده و تشریح می کردند.

ما واژه ها را می شنیدیم. تنها رهایی!، در رقص رهایی بود! که ما ندیده بودیم! ما حتی یک نگاهمان، یک لحظه ذهن و یک خواب ناخوابسته... مستوجب شیطان رجیم بود و یک نفس و یک خمیازه (که علائم منفی و سم پاشی در تشکیلات محسوب می شود). ما می دانستیم که آدامس جویدن و نجویدن ایدئولوژیک است؟! و به همین دلیل برادران ارشدی چون ابریشمچی و محدثین و جابرزاده و عباس داوری و مهدی براعی و... در نشست رجوی اقدام به آدامس جویدن* کردند! و وقتی قرار شد نجوند!، نجویدند! این بگش بگش ها، همه ایدئولوژیک است. شبیه یک سرطان که تمام وجودمان را فرا گرفته است. یا کاری کرده اند که در وجود ما و مناسبات سازمان را فرا بگیرد. و گریز از این فراگیری و جمع گریزی خود جرم دیگر ایدئولوژیک است، و تویببخ آن نیز امری ایدئولوژیک و مجازات جمع است. چون «جمع» ایدئولوژیک است. و مقوله اش را ایدئولوژیک کرده اند. چون فرد در نزد نفرات دیگر و جمع، جرأت حرف زدن ندارد. و ایدئولوژیک بر خورد و تهاجم میشود. و بحث های ایدئولوژیک و تهمت های آن: زالو و خائن خونخوار یک سریال دهشتناک روانی، چاک از سینه ات می درند. و هر که و هر چه در این رزم و جهاد درنده تر ایدئولوژیک تر.

زیر نویس: آدامس جویدن* - مهوش سپهری (نسرین) مسئول اول و مقتش و «بریا»ی سازمان مجاهدین، کشف کرد که، برادران مسئولی که آدامس نمی جویند!، ناشی از دستگاه جنسیت آنها است. چون چنین امری را مخصص زنان می دانند! و به همین دلیل گوش همه آنها را در نشست های خود کشیده بود. یکبار آدامس نشست رهبری، دیدیم تمام مسئولین ارشد سازمان (ابریشمچی - عباس داوری - مهدی براعی - قاسم جابرزاده - محمد علی توحیدی. سید المحدثین و...) در ردیف جلو با کت و شلوار و کراوات نشسته اند، و همه با هم در حین سخنان رجوی، آدامس می جویند! و خیلی هم

عمد دارند این مسئله را با نمایش دادن آن، به یک موضوع عادی تبدیل کنند. میدانستم که اینکار، نسق کشی مهوش سپهری است. تا اینکه نسرین دریک نشستی، به همین موضوع اشاره کرد. حدس مان درست بود. آدامس جویدن آنان، درحین سخنان جدی وایدئولوژیک رجوی آنچنان فضای زنده و توهین آمیزی ایجاد کرده بود، به همه حاضرین هم سرایت کرد... روز بعد، آدامس جویدن ادامه نداشت. چرا که درگذشته هم آدامس جویدن در نشست رهبری معمول نبود و تذکر می دادند.

آقای رجوی!

«بزرگترین خیانت و نادرستی خیانت بامردم، و زشت ترین دغل، دغل با پیشوایان و امامان است.» امام علی- نامه ۲۶- نهج البلاغه فیض السلام

مسعود صاحب الزمان است! امام زمان»

رجوی پس از سی سال آنچه را که نمی خواست بیان کند، بیان کرد.

رجوی در اشرف ولایتی می گفت: «من ۷۲ تن سرتراشیده داشته باشم، برای من کافیت. (سرتراشیده اصطلاحی است که امام علی برای یارانی که برای جنگ حاضر میشدند بکار می برد. و ۷۲ تن نیز عطف به یاران امام حسین در عاشورا است.)
رجوی در ولایتی می گفت: «من یک لشکر فدایی داشته باشم برایم کافیت» ویا اینکه: «هزار نفر هم در ولایتی تا آخر بامن بمانند، برای من کافیت.» او همیشه با همین مضمون و محتوای مذهبی و مصادره تاریخی از اسلام سخن می گفت. و از ۳۱۳ تن یاران خاص امام زمان برای خط ماندن در ولایتی استفاده می کرد. می گفت: «من فقط ۳۱۳ نفر بیشتر نیاز ندارم.» و طبق آن از افراد تعهد و، کلان تعهد برای ماندن تا به آخر در ولایتی می گرفت. می گفت: «والا، خسر الدنيا و الاخرت می شوید»
در ولایتی نیز از همین ارقام ۳۱۳ مذهبی استفاده می کرد. در بحث ۳۱۳ تن یاران پیامبر در جنگ احد، ۳۱۳ تن از یاران طالوت و ۳۱۳ تن یاران امام زمان، با عطف به رهبری خود و خط و خطوطش، فضایی ایجاد می کرد که تعهد بدهیم که، خروج از اشرف چنین خیانتی است. و کوچکترین ابهامی در قبال سخنان رجوی، بمعنای خیانت و مخالفت در برابر خدا و قرآن و پیامبران و امامان ... محسوب میشد. و البته پس از سی سال، رجوی آنچه را که نمی خواست تشکیلاتی بر زبان بیاورد، بر زبان راند:

ق- س یکی از جدا شدگان در شهریور سال ۱۳۹۵ گفت: «پس از موشک باران ۷ آبان ۹۴ مژگان پارسایی و عباس داوری در نشست ها درباره رجوی گفتند: «مسعود صاحب الزمان است! صاحب الزمان هم غیبت صغری داشت هم غیبت کبری. مسعود هم الان در غیبت صغری است.»

غ- گ در سال ۹۵ گفت: مژگان پارسایی در سال ۹۴ می گفت: «برادر (رجوی) حجت زمانه است.»

همه کسانی که در سال ۹۵ از سازمان جدا شده اند، شاهدین همین سخنان هستند! اینک در قرن بیست و یکم، جهان می فهمد که: رجوی «امام زمان» است یا «امام توتالیترایسم» و یک دجل!

سرانجام دوسوی یک همسویی ها

رژیم و مجاهدین در سال ۵۸ در اوج خود بودند. و اینک هر دو در شرایط ضعف و نزول و شکست قرار دارند. این نتیجه اتو دینامیک دینوروی است که شانه به شانه هم رفتند. اگر غیر از این می بود. باید سازمانی با آن درخشش بی نظیر در فاز سیاسی در سال ۵۸ تا ۶۹، اینک باید در اوج قدرت و مقبولیت اجتماعی و سیاسی و بین المللی باشد. در حالیکه چنین نبوده و نیست. و درست بالعکس، پس از این، سازمان هم مانند رژیم دوران اضمحلال خود را طی می کند. اگر اصالتی در کار بود، نباید چنین فرجامی مشترکی در پی داشت.

خمینی انگل تاریخی رجوی زالوی ابن الوقت

تفاوت خمینی با رجوی در این است که خمینی بطور تاریخی یک انگل بود. و رجوی بطور ابن الوقت تبدیل شد به یک زالو. به عبارتی در عملکردها و ویرانگریها و ویرانگریها و در نهایت یکسان و در نمودها بظاهر متفاوت می نمودند. اشتباه آنجا بود که بدلیل رو در رویی و منازعه مطلق بین این دو، ماهیت رجوی، در پس جنایت و ارتجاع خمینی، بسادگی قابل شناخت نبود.
رجوی می خواست ولایت فقیه را بایک بسته بندی نو ارائه دهد. به عبارتی بپس زمینه خمینی، عملاً همان فلسفه و همان روش خمینی بعد از سرنگونی شاه را بکار می بندد، که هیچ حد وسطی بین حق و باطل وجود ندارد، یا خمینی یا رجوی! چنانکه خمینی در انتخابات یک گزینه داشت: جمهوری اسلامی: آری یا خیر؟
این همسویی ها، و در واقع آنسو و این سوی هم قرینی رهبری عقیدتی و ولایت فقیه، و دو خط موازی، همانا! چیزی نبود و نیست، جز «چوب دوسر طلا».. خمینی نیمی از ماه را سیاه کرد و رجوی ماه را تمام سیاه و تمام کش کرد. این همان نکبت چهل ساله ایی است که دامنگیر مردم و انقلاب شد. اگر چنین خیانتی نبود، اینک ما شاهد ۴ دهه نکبت آخوندی نبودیم.

رجوی ما را از داوری الهی می ترساند؟ من می گویم یک داوری حی و حاضر، بسی سخت تر است از آنچه ما را می ترساند! بفرمائید اینترنت و داوری مردم و افکار عمومی! جانت در خطر است؟ باید مخفی باشی؟ بله می پذیریم! بفرمائید یک پرسش و پاسخ اینترنتی بگذارید! مگر نمی گویید مجاهد خلق هستید؟ چرا وعده آینده و چادر زدن در خاوران می دهید؟ مردم نامحرم نیستند. باید امین مردم باشید، نه امین نئوکاها. آقای رجوی!، توبه امام زمان اعتقاد داری؟، یا به امام حاضر زمان و جهان « آقای ترامپ؟»

راستی چه نیاز مبرمی بود تا ما همشآن و همردیف و همتای ولایت فقیه شویم؟ چه نیازی داشتیم به الگوی ولایت فقهاتی، آنهم در یک سازمان و یک تشکیلات و مدعی مبارزه علمی، و یک سازمان فراگیر با جبهه وسیع مردمی؟

حتی جبهه همبستگی ملی پیشنهادی شما، همچون شورای ملی مقاومت، که زیر چتر رهبری و ولایت عقیدتی شکل بگیرد، چیزی نیست جز دم و دنباله چارکش غول بیابانی چونین، که به تقدیس جهل سازمان یافته نهشته است.

در همان سال اول لیبرتی شعری سرودم و در ۶ فروردین ۹۷ به آن برخورد و در پایان این بخش گذاشتم:

"گمان مبر...!" ۱۳۹۱/۹/۰۰

آلودند

با قراین شب

تمام وسعت زندگی را

با قرائت جهل و

غریب جاه

این دوسر تعفن طلائیها!

دوسوی - هم سوئیها

چه عبور سهمگینی ست

از تعفن ناخدائیها

از این شبان دلازار و ایام نفرت و کین

خدای را

در هر لحظه بی درنگ

باید دیدن

و عشق را

در هر نفسی دمیدن!

آه ای ایام پُر نکبت کین

گمان مبر

که تمامت هستی - توئی و بس!

دیوار چین پیلَه باغِ اندیشه و تن ات

تمامت دنیا

نبود نیست ! .

در این شبان دلازاروایام کین

عشق

هرگز لحظه ای نخفته است

ایام کین ریشدامنان - مستدام میاد ...

از کتاب: «من ابی سراو - سراب؟!» سیامک نادری

بخش دوازدهم: رقص رهایی

رجوی قلب و ذهن مارا «سیخک*» می زد تا «مین های» ضد فردیت و جنسیت بیابند و پاکسازی کند.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند	چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس	توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
گویا باور نمی دارند روز داوری	کاین همه قلب و دغل در کار داوری می کنند
یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان	کاین همه ناز از غلام ترک و استرمی کنند

حافظ

زیر نویس*: سیخک زدن اصطلاحی است در کشف مین. سیخک میله ای نازک مشابه سیخ کباب است که آنرا در میادین مین بر زمین و خاک فرو می کنند تا اگر مین زیر خاک پنهان شده باشد، قبل از انفجار کشف و خنثی شود.

سال ۸۹ دریگان تبلیغات در اف ام (مرکز) یکم، تحت مسئولیت فرزانه میدانشاهی بودم. یگان تبلیغات برنامه های مختلف سیمای مقاومت را اعم از اخبار، سناریو نویسی، ادیت و تولید فیلم و مصاحبه ها... را زیر نظر ستاد تبلیغات انجام می داد. من در قسمت اخبار و... روزنامه های رژیم را مانیتور و خبر و... را ارسال می کردم. هر یک ساعت یکبار برای سیگار کشیدن بیرون می رفتم. در حیاط تبلیغات، صدای زنی می آمد که از بلند گویای بیرون اشرف پخش می شد. من هرگز به این حرفها گوش نمی کردم، ویرغم سانسور و بی خبری و اختناق درون سازمان و تشکیلات، برایم کسرتان بود، چنین چیزهایی را بشنوم. از طرفی سازمان هم چندین بلند گو روی محوطه داخل مقر نصب کرده بود و مرتب سرودها و ترانه های سازمان را پخش می کرد، تا صدای بلند گویای بیرون اشرف را نشنوم. و این صدای کرکننده بلند گویای خودمان، واقعاً برای همه سرسام آورنده بود. زیرا بعنوان پارازیت عمل می کرد، تا صدای آنها بگوش ما نرسد. عکس بلند گوها در خیابانها اشرف و کنار سیاح دور قرارگاه را ذیلاً می آورم:



بلندگوهای دست ساز برای تولید صدا بعنوان پارازیت نصب شده در کیوسک نگهبانی اشرف





زیر چادر خودرو ایفا سمت چپ کنار خیابان ۱۰۰ مقابل ایستگاه ژنراتورها، بلندگو نصب شده و بر روی آن چادر خاکی رنگ کشیده شده تا بلندگوها پنهان بمانند.

اینبار صدای زنی می آمد که از سازمان جدا شده بود، و از اعضای شورای رهبری بود. صدا کاملاً مفهوم نبود، اما فهمیدم که درباره رجوی ورقص رهایی و همخوانی با مسعود و... می گفت. ابتدا باورم نشد که چنین مسائلی را می گوید، وقتی ۷۰ درصد محتوای حرفه‌ایش را فهمیدم، گفتم این حرفها به رجوی نمی آید! و او در این زمینه پاک و منزّه است! با اینکه نسبت به سازمان و رجوی اشراف داشتم و هر بلایی که می خواست بر سر من آورده می آورد. اما این حرفها را مطلقاً قبول نداشتم! تا اینکه در بهار ۹۴ و ۴ ماه پس از جدایی از سازمان در آلبانی، مصاحبه بتول سلطانی را خواندم و سپس ویدئو آن را تماشا کردم. برایم شوکه کننده و درناک بود. برخلاف اشراف، اینبار با خواندن و دیدن مصاحبه‌ها بصورت کامل می فهمیدم که تمام آن چیزهایی که می گوید، درست است. می دانستم که بتول سلطانی به تیغ تحت کنترل امریکایی‌ها و سپس به ایران رفته، و فیلم و عکسهای بتول سلطانی و چند زن دیگر بنا به تأکیدی که رجوی کرده بود، در همه مفرها بعد از اخبار شب پخش شد. ما این را قدرت نمایی سازمان می دانستیم و حقایقت آن، مخصوصاً در فیلم و عکسهای زنان بدون پوشش بودند. و در این فیلم در مورد مناسبات آنها... حرفهای بدی گفته می شد. ما

فکر می کردیم سازمان چه قدرت و نفوذ اطلاعاتی عظیمی دارد که به این فیلم ها و عکسها دسترسی یافته! بعد درآلبانی دیدم همین فیلمها و عکسها روی اینترنت است و قابل دسترس همه؟! و اتفاقاً نه مخفی، بلکه خودشان گذاشته اند! شنیدن حرفهای بتول سلطانی برایم ضربه ای بسیار دردناک و کشنده بود. گویی همه چیز ما نابود می شد. فکر هر چیزی را می کردم، الاچنین عملکردی را. ما به صفت نسلی که از سال ۵۸ همه چیزش را گذاشت برای مبارزه و کسب آزادی مردم. وقتی حرفهای بتول سلطانی را می خواندم، آنقدر واضح و عینی است، که تصویری کردم خودم آنجا حضور دارم. زیرا بعد از ۳۵ سال با سازمان بودن، همه حرفها و مفاهیم و شیوه ها و ترم های بکاررفته در مناسبات را می فهمیم.

هبوط رهبری و رقص رهایی

در پشت جبهه جنگ ایدئولوژیک

در آبان ماه سال ۹۴ -د- ل که از سال ۶۵ به سازمان پیوسته بود، درآلبانی از سازمان جدا شد. دو روز بعد همراه با غ-غ به خانه ما آمدند. وقتی داستان رقص رهایی و... را به او گفتم، -د- ل با خونسردی و خیلی عادی گفت: «من پیش از اینکه بتول سلطانی افشاء کند، از رقص رهایی خبر داشتم!» من شوکه شدم! و او برای اولین بار پرده از داستان رقص رهایی و جنایت های رجوی برداشت. این سکرت ترین (محرمانه ترین) خبری بود که می توانستم از رجوی بشنوم. برای من آدمکشی سازمان خیلی عادی بود. اگر چه خیلی ها نمی دانستند! اما من خودم سوژه آن بودم. اما درز اطلاعات در این مورد (رقص رهایی و...) برای رجوی هولناک بوده و همه چیزش را به باد فنا می داد، و تمام داستانهای این سالیان روشن می شد.

رضا محمدی و داستان رقص رهایی مینو فتحعلی

مینو در سال ۱۳۸۰ از رقص رهایی گریخت



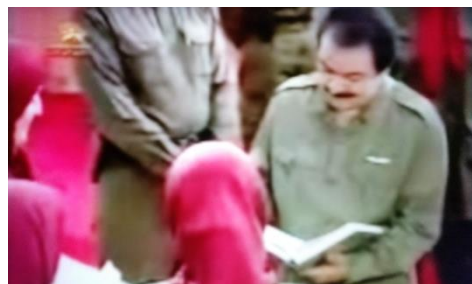
مینو فتحعلی

یکی از جدانشدگان از سال ۸۰ در جریان رقص رهایی بود

-د- ل با حالتی خیلی قاطع و مطمئن گفت: «من نه در سال ۸۹ و از طریق بلند گو (بتول سلطانی)، بلکه در همان اشرف و سال ۸۰ در جریان این مسئله فرار گرفتم! رضا محمدی هم شهری و دوست نزدیک من که با هم خیلی صمیمی و چفت بودیم. سال ۸۰ داستان مینو فتحعلی را به من گفت: «به مینو فتحعلی گفته بودند که باید در رقص رهایی و هم خوابی با مسعود شرکت کند. او نمی پذیرفت و هر بار به یک شکلی از این کار پفره می رفت، بار آخری که او را زیر منگنه و فشار گذاشته بودند دیگر امکانی برای جواب منفی دادن نداشت. مینو بهانه کرده بود که: «الآن بدنم زخمی است، آمادگی ندارم.» پس از آن مینو، رضا محمدی را که در قرارگاه باقرزاده بود، می بیند و تمام داستان را به رضا محمدی گفته و از او با التماس درخواست کمک می کند، تا از این شرایط دهشتناکی که در آن قرار دارد، بتواند از قرارگاه باقرزاده فرار کند. رضا هم به مینو کمک کرد، تا بتواند فرار کند. اما مینو بعد دستگیر شده بود.» -د- ل می گفت: «این موضوع را من می دانم و رضا محمدی، که الان در نروژ است. در طی این سالیان به هیچ کس جز به تو (نگارنده) نگفته ام. اگر سازمان می فهمید ما را می کشت.» -د- ل ادامه داد: «من وقتی از آلبانی بروم، همه اینها را افشاء خواهم کرد. دو برادر من شهید شدند من سال ۶۵ در نوجوانی، تنها با خاطر آنها به سازمان پیوستم. این همه از بچه های ماشکنجه و اعدام نشدند که رجوی چنین بلاهایی بی سرنسل ما بیآورد.»

-د- ل آنچنان عادی و واضح و روشن از حرفهای رضا محمدی و مینو فتحعلی می گفت، که احساس کردم او اهمیت این اطلاعات را نمی داند؟! اما واقعیت تلخ این بود که برای او این مسئله جدیدی نبود! -د- ل از ۱۵ سال پیش در جریان این امر قرار گرفت بود. همچنین شاهد خیلی از مسائل دیگر، زیرا در سال ۷۳ در جریان پروژه رفع ابهام نیز زندانی بود و سازمان با ایجاد رعب و وحشت و شکنجه، از او اعتراف گرفته بود که نفوذی رژیم است؟! اگر چه رجوی در دادگاه، خودش مزورانه گفته بود: «من می دانم این اعترافات دروغ است و شما ها مجاهد هستید...»، تا به این شکل، شهادانه برای فریب، سناریوی دیگری با آنها به اجرا می گذارد...، -د- ل رجوی را خوب می شناخت! -د- ل گفت: کاش شما اینجا بودید و زمانی

که درآلبانی از سازمان جدا شده بودند، می دیدید و مستقیم از خودشان می شنیدید که سازمان چه بلاهایی که درتشکیلات برسر زنان نیاورده است! بچه ها از شنیدن سخنان آنان درآلبانی شوکه شده بودند! کاش همین زنان روزی زبان باز کنند و خودشان تمام حقیقت را به مردم بگویند.



شاهدی از میلیشیاها ازداستان رقص رهایی

چ- ف یکی از میلیشیاها در سال ۹۵ در تماس تلفنی به من و دوستم ق- س می گوید: «رجوی با تمام زنان شورای رهبری، رقص رهایی داشت و با همه آنها رابطه جنسی داشت. مادر من پیر بود و در آنجا کلفت شورای رهبری بود، و برایشان آشپزی می کرد. مادرم در قسمت فهیمة اروانی کار آشپزی می کرد...»

چ- ف در ادامه می گوید: «رجوی با تمام زنان شورا رهبری، سکس داشت. با تک تک آنها سوگند محرمیت خوانده بود؛ برای آنها گردنبند طلا داده بود. ما (بسیاری از میلیشیاها) در اشرف همه اینها (رقص رهایی) را می دانستیم.»

با شنیدن این خبر شوکه شده بودم. اساساً فکر نمی کردم که چنین اطلاعاتی داشته باشند. فکر می کردم اطلاعات آنها محدود به روابط جنسی زنان و مردان در اشرف است.

ق- س ۳ اسفند ۹۵ از قول د-چ می گفت: پس از رقص رهایی، رجوی یک شورت و یک کمرست به زنان هدیه داده بود.

شاهد دیگری از بحث محرمیت... با رهبری

در ۸ آذرماه سال ۹۵ با یکی از جدا شدگان درباره رقص رهایی و روابط رجوی بطورعام با زنان... صحبت می کردیم. او گفت: «برای اولین بار من این حرف را از خواهرم... شنیدم. خواهرم در سال ۱۳۷۶ چندماه پیش از شهادتش گفت: «مریم رجوی به ما گفته اگر شما هم مثل برادران عطش نداشته باشد که مسعود را بغل کنید و ببوسید، باید به ایدئولوژی تان شک کنید. خواهرم... گفت: «همانجا بود که همه چیز در من فروریخت. و بعد گزارش نوشته بودم که، پس تفاوت ما با خمینی چیست.»

(هرکسی در اشرف باشد می داند معنی این سخنان که خطاب به بت اعظم یعنی آقای رجوی است، چیزی جز مرگ در پی ندارد. بویژه اینکه اگر یک زن باشد).



شاهد فوق ادامه می دهد: «فاطمه نصیری که در اشرف فوت کرد خیلی خواهر مهربانی بود. برادرش رضاصیری که از مشکل کلیه در لیبرتی درگذشت، فاطمه یک کلیه اش را به برادرش رضا داده بود. روزی فاطمه درباره نشست های مریم رجوی و بحث نوامیس ایدئولوژیکی و محرمیت با رهبری... به من مسائلی را می گفت، یکباره انسیه نوید از فرماندهان شورای رهبری سر رسید و صحبت اش را قطع کرد. و فاطمه سپس گفت:»

نمی دانی زیر چه فشاری هستیم! و زد زیر گریه! یکی از حرامزاده ها (اعضای سازمان) دید رفت راپرت داد و ژس من را کشیدند، که چرا با تو حرف میزد. من گفتم فامیلم هست و...»



یکروز دیگر درمقرپارسیان جمیله ... به من گفت: « آنجا که من را دیدی! از نشست رقتم بیرون (نشست مریم رجوی) یکی از مسئولین (کبری طهماسبی یا یکی دیگر از مسئولین) آمد وگفت: «حرف نزن؟! برادرها می فهمند! یواش، یواش! می فهمند!»، جمیله هم برگشت گفت: هوشنگ که آشنای ما است، قدیمی (با سابقه) است.» وقتی مریم رجوی برایشان نشست گذاشته بود...، جمیله از نشست بیرون زده بود.

توضیح: رضا نصیری در مرکز ۱۱ در قسمت توپخانه بود. همه می دانستند که رضا نفرجنگی نیست، او یک «آمار» بود برای رجوی، بنام رزمنده!، از سال ۷۷ هم مشکل کلیه اش حاد شد و او هر دو کلیه اش را از دست داده بود. و دیالیز می کرد. اما او را به خارج اعزام نکردند. اونه اولین و نه آخرین نفری بود که بدلیل بیماری کشته شد. در زمینه پزشکی نمی شود در این بحث وارد مسائل شد، چون ما با یک فاجعه در زمینه پزشکی روبرو بودیم. هر چه زمان می گذشت، ابعاد فاجعه بیشتری شد. به هر کدام از اطلاعیه های سازمان نگاه می کنیم، پراز تناقض و نقاط ابهام است، نه برای ما که در جریان پشت صحنه هستیم، بلکه برای کسی که تنها یکبار اطلاعیه را می خواند. مثل اطلاعیه مرگ رضا نصیری. کاش فرصت بود پشت صحنه وضعیت رضا در تشکیلات را بنویسم.

سخنان یکی از زنان جدا شده درباره رقص رهایی در سال ۹۶

یکی از زنان جدا شده به یکی از مردان جدا شده بنام چ- ی در سال ۹۶ می گفت: «داستان رقص رهایی حقیقت داشت. اما بتول سلطانی آنرا خراب کرد! اگر بتول سلطانی به سمت رژیم نمی رفت، الان وضعیت فرق می کرد.»

توضیح اینکه، این استدلال را بلحاظ سیاسی می توان فهمید! زیرا با رفتن به نزد رژیم، مشروعیت خود را از دست داد. اما مستقل از خود فرد و بتول سلطانی، از اصل داستان و «حقیقت» چیزی کم نمی کند.

زنان جدا شده از سازمان در اروپا، شاهدین رقص رهایی

در بهمن ماه سال ۱۳۹۶، یکی از دوستان من در اروپا، از رقص رهایی اطلاعاتی داشت و گفت: « زنان جدا شده از سازمان، در اروپا هستند که در محافل خصوصی از رقص رهایی سخن گفته اند.

قسمت های پراکنده ایی از سخنان بین من و دوست گرامی، درباره رقص رهایی را ذیلاً می آورم:

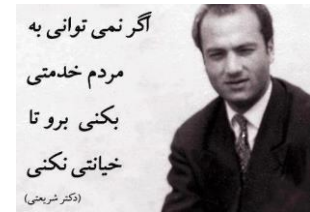
«خانمها مسئله جنسی برایشان تابو است. چون موضوع انقلاب ایندولوژیک روی زن بوده، اینها آسیب جدی دیدند. بسیار سخت است که دنبال ازدواج بروند، چون می ترسند سازمان مارک بزند.

به این خانم گفته اند اصلاً نباید حرفی بزنی. وگویا خود سازمان این را به ... آورده است (نام کشور را حذف کردم). این خانم اطلاعات بسیار زیادی دارد، من اسم این خانم را از فلانی... می پرسم. راجع به اون خانم هم اطلاعات می گیرم خبر می دهم.

اینها شدیداً زیر فشار سازمان هستند. مطمئنم که نمی شود. چون خیلی سازمان به این خانم فشار آورده که اصلاً خودش را معرفی نکند. یادم هست که تا سه ماه پیش خیلی خودش را مخفی نگه داشته بود...، این خانم اطلاعات زیادی راجع به حرمسرا دارد، همان رقص رهایی.

آخه رژیم دنبال اینهاست. علنی بشود رژیم دنبال می کند و ادیت می شوند. رژیم دنبال شاه مهره ها است. خیلی تلاش کرده که دسترسی پیدا کند. واقعاً اینها زندگی معمولی هم نمی توانند بکنند. اتفاقاً رژیم دنبال گنده ها بیشتر است، خیلی زنها سوژه رژیم می شوند. آخه خودش (رجوی) به شورای رهبری گفته بود: «این اطلاعات هرگز و هرگز نباید به مردم گفته بشود.» یعنی گفتند تمام شرف و حیثیت رهبری همین است. آره بزار تکمیل کنم که بدردت بخورد. ولی بعقیده من اصلاً به اسم و چیزی اشاره نشود بعنوان مدرک...، چون داستان درست می شود، این دیگه خیلی بدتر از شکنجه و اینهاست (برای آن زنان). من برایت می نویسم، ریز این مطلب را در می آورم. زنها شدیداً می ترسند. خیلی فرار می کنند. چون خودشان موضوع و سوژه بودند.

قلمروی ناامن ایدئولوژیک



رجوی در سال ۱۳۸۲ و بعد از خلع سلاح توسط نیروهای آمریکایی پیامی صادر کرد، که درکانی ماسی برای همه خوانده شد:

« سلام بر روانهای پاک و پاکیزه اعضای شهید شورای رهنری سازمان مجاهدین خلق ایران ، خواهران مجاهد معصومه پور اشراق، مرضیه علی احمدی، شهین حاتمی ، نزهت ارزبگی و محبوبه سوفاف (عضو شورا) که سه تن از آنان در جریان بمبارانها جان باختند.» (اطلاعیه رجوی به تاریخ ۳۰ فروردین ۸۲)



مینو فتحعلی مهری موسوی

در اینجا نامی از مینو فتحعلی و مهری موسوی نیست! و سازمان پس از آن، نام این دو نفر را (مینو فتحعلی و مهری موسوی) را جزء کشته شدگان جنگ گذاشت! زیرا در حین و بیص بیماران و مذاکرات آتش بس و خلع سلاح، رجوی و سازمان آنچنان درگیر «بود و نبود» خود بوده ورشته کار از دست شان در رفته، و امکان هماهنگی های از قبل تعیین شده نبود... و نتوانستند نام این دو را نیز در میان کشته های بمباران عراق جا بزنند! چون تا آن موقع زنده بودند. همیشه در چنین جاهایی دم خروس هایی بیرون می زند. می توان چنین ردّ هایی را گرفت و به حقیقت رسید.

متأسفانه همان صدایی که در سال ۸۹ در اشرف و در حیط تبلیغات شنیدم درست بود. اگر چه بتول سلطانی از تیف به ایران رفت. اما این تأثیری بر حقیقت امر ندارد. همچنانکه تعدادی از افراد در پروژه رفع ابهام سال ۷۳ در اشرف زندانی بودند، به ایران رفته و با رژیم همکاری کردند. اما حرفهایی که زدند، همان چیزی بود که ما خود شاهدش بودیم. و بسیاری دیگر از شاهدان که هم اکنون از سازمان جدا شده و در اروپا و آمریکا هستند، و بار رژیم جمهوری اسلامی مرز بندی دارن، از شاهدین این زندان و شکنجه ها و قتل هستند.

حسین مرادی همسر بتول سلطانی

زمانیکه خانواده ها به پشت درب لیبرتی آمدند. نام حسین مرادی نیز در لیست بیماران پزشکی قرار گرفت. تا حسین مرادی هم با آلبانی اعزام شود. این بدلیل احتمالی بود که سازمان می داد و اینکه بتول سلطانی هم به پشت درب لیبرتی بیاید و باز مثل اشرف مسئله رقص رهایی را با بلندگو مطرح کند. برخلاف اشرف در لیبرتی بدلیل کوچک بودن محیط و عدم امکانات موجود مثل اشرف که سازمان می توانست با بلندگو سرودها را بعنوان پارازیت پخش کند تا صدا به افراد تشکیلات نرسد. در لیبرتی امکان رسیدن صدا بسیار زیاد بود. این مسئله بویژه در مورد زنان تشکیلات حساستر بود. زیرا برای آنها قابل فهم بود که موضوع چیست! اما بالای ۹۸ درصد مردان تشکیلات حتی باشنیدن چنین مسائلی از جانب بتول سلطانی، باز هم نمی توانستند باور یا هضم کنند که چنین مسائلی در سازمان وجود داشت! نه تنها درون سازمان، بلکه کسانی هم که از سازمان جدا شده اند، در ابتدا باور نمی کردند و فهم چنین مسائلی برایشان سخت است. اما اینک در آلبانی اکثر آ می دانند و یا کسانی که در اروپا هستند.

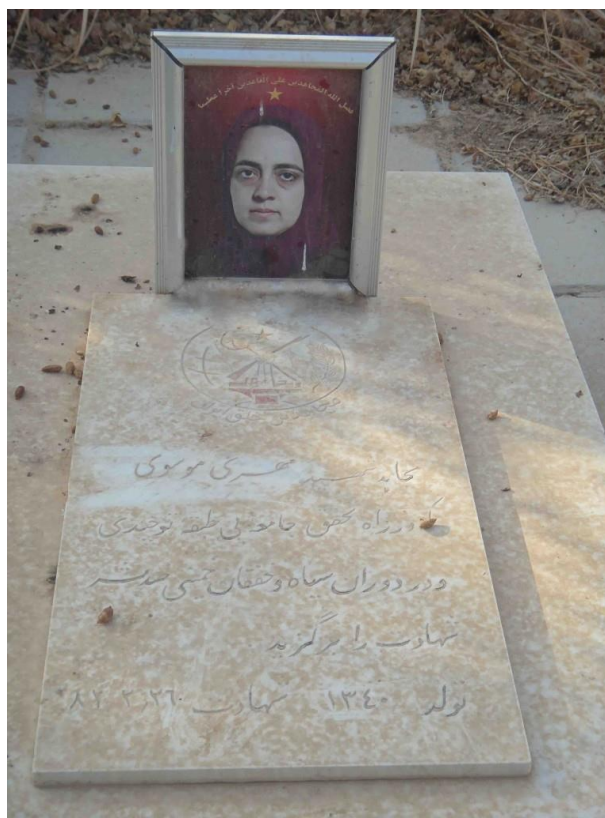
مهری موسوی و برادرش احسان سوژه های نشست طعمه



مهری موسوی

در نشست های طعمه سال ۸۰، یکی از سوژه ها که پشت میکرفون آوردند، احسان موسوی، برادر مهری بود. مسئولین سازمان او را به این شکل معرفی کردند که: «شبیبه یک معتاد تریاکی است. آدمی گوژ کرده، نه باکسی حرفی می زند و نه با کسی رابطه ای دارد و در انبار مخابرات برای خودش یک گوشه ای کار می کند. او در مناسبات گرد مرگ و پاسیویته می پراکند». رجوی و نسرین (مهوش سپهری) هم با او حرف می زدند. او هیچ واکنشی نداشت، هیچ حرفی نمی زد. او را مجبور می کردند که صاف بایستد و گوژ نکند. می گفتند که او از قصد چنین کاری می کند. خیلی فشار آوردند که گوژ خود را صاف کند. انهاییه وقتی مجبور شد چنین کاری بکند. حالتش از اولی که گوژ داشت، خراب تر شد. ما فهمیدیم که گوژ او مادرزادی است. در همین نشست خواهر او را (مهری موسوی). صدا زدند. چیزی که برای من عجیب بود، باینکه خواهرش از ستادسیاسی بود. اما حالت نزار و گرفته و درخودی داشت. رجوی مهری را صدا زده بود که به برادرش تیغ بکشد تا او تکانی بخورد! اما مهری سرد تر از آن بود که جز چند کلمه بی روح به برادرش بگوید! پس از ساعت ها بلاخره با فشار نسرین (مهوش سپهری) گفتند که او انقلاب کرد! و یک لحظه در چشمان او برق انقلاب را دیدند؟! و ایداسکرین چند بار این لحظه انقلاب کردن چهره او را نشان داد. همین یک لحظه، منهای اینکه حرفی بزند کافی بود برای اثبات انقلاب او؟! سپس از او «بعنوان شاخص انقلاب مریم در نشست های طعمه» یاد کردند! پس از نشست های طعمه نیز، مسئولیت بسیار بالایی به او دادند. و از طرف مخابرات به همه اف ام ها (مراکز) می رفت. او را تا سال ۸۸ می دیدیم که به اف ام (یکم) هم می آمد. اما همان گوژ را داشت و بر اثر تردد بسیار، اینبار زانوانش در حین راه رفتن به هم برخورد می کرد می سائید. طوری که احساس می کردی، همین لحظه ممکن است زمین بخورد. معلوم بود که چند مدت دیگر زانوانش ناکار می شود! اما برغم اینکه در چنین وضعیتی بود، هر روز کار او سرکشی به مخابرات مقررهای دیگر با پای پیاده بود. من می دانستم که سازمان می خواهد مطرح کند که هر کسی انقلاب کند!، چنین توانایی هایی دارد! و برای اثبات این امر به این شکل او را در مقرر ها می چرخاند تا همه ببینند، که به او مسئولیت بالاتری داده اند. از طرفی من آن موقع وضعیت مهری موسوی را به این شکل نمی دانستم. فقط همین قدر قابل فهم بود که وقتی در مقابل رجوی به برادرش چیزی نگفت! خودش یک مشکلی دارد! در حالیکه ما نمی دانستیم که سوژه اصلی، خود مهری موسوی بود، نه احسان! می دانم نفرات دیگری هم در آینده چیزهای بیشتری خواهد گفت. ما هرگز نمی توانستیم در اشرف باکسی حرف بزنیم به همین دلیل اطلاعات ما همیشه کوراست. به احتمال قوی رجوی با برجسته کردن برادر او در تشکیلات، می خواستند بر روی مسئله مهری، سرپوش بگذارند و در آینده بتوانند از برادرش استفاده کنند.

در ۱۳ آذر سال ۹۵ یکی از بچه ها که در آلبانی جدا شده گفت: «همانجا (در نشست طعمه) احسان با من محفل داشت و مسائل را به من گفته بود و احسان را بدلیل خواهرش در نشست سوژه کردند، تا بر علیه خواهرش استفاده کنند. زیرا مهری می خواست از سازمان جدا شود. مهری را در نشست ها کتک زده اند، وزیر ضرب سازمان است.» وی ادامه بر علیه موسوی و شدند. اما داد: «وقتی مهری موسوی را هم در نشست طعمه آوردند تا احسان حرف بزند. همانجا هم مهری چیزی نگفت! مهری مینو فتحعلی یک پرونده بودند، که پس از بمباران کشته گفته شد که در بمباران امریکا کشته شده اند.»



وی ادامه بر علیه موسوی و شدند. اما

یک خاطره از مینو

سال ۷۶ من فرمانده دسته بودم، مینو فتحعلی هم در ستاد اف ام ۵ کار دفتری و پرسنلی انجام می داد. قرار شد بنا به درخواست «غ-ن» که هم رده من و تحت مسئول من بود. بدلیل اینکه از دسته من می رفت، یک نشست خدا حافظی برای او بگذاریم. مینو فتحعلی به من گفت: به من گفته شده در این نشست خدا حافظی من با شما باشم. مینو در آغاز نشست به سختی جدایی از تن واحد ها و دسته ویگان برای افراد صحبت کرد. با آرزوی اینکه در جای جدید هم، همیشه مناسبات خوبی بادیگران داشته باشید. (الآن یادم آمد که هیچ صحبتی از مریم رجوی، که ترجیح بند همیشگی حرف ها و نشست های تشکیلات بود، بر زبان نیاورد!) در این میان «غ-ن» هم مثبت حرف زد اما یکبار در پایان گفت: من یک انتقادی به سیامک دارم می خواهم همینجا پیش بچه ها بگویم. مینو جا خورد و با مهربانی گفت: الان نشست انتقادی نگذاشتیم، برای خدا حافظی و... است، اواصر ار کرد... و مینو ناراحت شد و گفت: این درست نیست چون ما برای انتقاد نشست نگذاشتیم تو گفته بودی فقط برای خدا حافظی...، من به مینو گفتم: خواهش می کنم بگذارید انتقادش را گفته و حرف دلش را بزنند. هرچی که در ذهنش مانده... اینطوری خیلی بهتر است...، از اینکه او سماجت داشت مینواز همین ناراحت شد. به هرحال او انتقادش را کرد. اگر چه در پایان انتقادش گفت من سیامک را قبول دارم و با او راحت بودم. اما مینو روی اصرار او، دیگر همانی نبود که چند لحظه قبل بود! زخمی شده بود. زیرا چنین رویکردی برایش قابل هضم نبود و از او نمی پذیرفت! در همان یک نشست کوتاه، تصویری که از مینو پیدا کردم، فهمیدم خیلی آدم محتوایی و بلحاظ انسانی قوی و پابیند به ارزشها و صمیمیت میان انسانهاست. نمی دانم شاید هم به مینو گفته بودند که به «ن-غ» میدان ندهد... می دانستم مینو ۴-۵ سال زندانی رژیم بود و همین ویژگی در چهره و نگاه همیشه دردمند، معصوم و پر عطوفتش بخوبی دیده می شد. اما تا بحال درونش را از نزدیک تا این حد حس نکرده بودم.

فرار مینو فتحعلی از رقص رهایی و دستگیری او

در ۱۳ آبان سال ۹۵ اطلاعات جدیدی از مینو فتحعلی بدستم رسید. ل-چ یکی از جدا شدگان گفت: «من در پارسیان رفت و آمد داشتم، محمد زرافشان همان روزی که رضا محمدی و مینو فتحعلی از پارسیان فرار کردند. موضوع را به من گفت: «رضا محمدی که در ح-ت (حفاظت و ترددات) مقر پارسیان (مقر رجوی) بود. و به همین دلیل همیشه امکان دسترسی به سلاح (کلت و کلاش و نارنجک... و آرمی جی) و خودرو را داشت. زیرا کارت عدم تعرض داشتند و می توانستند در شهر بدون مانع از ایستگاه های پلیس و... بگذرند. مینو فتحعلی با رضا محمدی رابطه داشت و همدیگر را دوست داشتند، فرار کرده اند (این نظر آنهاست زیرا موضوع خاصی که مینو درباره رقص رهایی به رضا محمدی گفته بود را نمی دانستند. و فرار مشترک را به حساب دوست داشتن همدیگر گذاشته شده است.) سازمان سریع به استخبارات عراق اطلاع داد. و همزمان سه اکیپ گشت نظامی سازمان هم به تعقیب آنها پرداختند. در یکی از اکیپها محمد زرافشان (رده ام قدیم) را بدلیل اینکه زبان عربی را از ایران می دانست، همراه کردند. در جاده ایی که به مرز اردن می رود و الان نقطه اش یادم نیست، چون من هم در گذشته این مسیر را در ترددات رفته ام. مینو و رضا را دستگیر می کنند.

تیم اسکورت حفاظتی که مینو فتحعلی را دستگیر کرد



محمد زرافشان

به ما گفتند: چرا همانجا آنها را نکشتید؟!

محمد زرافشان گفت: « وقتی که مینو و رضا را دستگیر کردیم و به پارسیان آوردیم. به ما گفتند: « چرا همانجا آنها را نکشتید؟! گفتیم ما نمی دانستیم. گفتند باید همانجا می کشتید! مگر کسی که فرار می کند حکمش مرگ نیست؟ باید همانجا می کشتید! ». پس از آن مینو و رضا را همانجا انداختند زیر کتک افرادی که بودند و به ما گفته شد: شما اینجا نایستید و بروید! ما می دیدیم که مینو و رضا را می زنند و از آنجا رفتیم. »

(نگارنده کتاب: نکته مهم اینست که تاکنون هر کسی که فرار کرده دستگیر شده است، چنین حکمی و سخنی در میان نبوده، که باید او را می کشتید! بلکه با زنده دستگیر کردن اومی خواستند، اطلاعات او را هم بدست آورند. تنها موردی که پس از دستگیری، در سطح بالای سازمان (مهوش سپهری- نسرین) چنین سوالی کرده که چرا نکشتید؟، مربوط به مینو فتحعلی است! فقط به فقط بدلیل دو جرم اساسی و مرز سرخ رجوی، یکی زن بودن) نوامیس ایدئولوژیک – یعنی در ملک و طلق رهبری بودن) و دوّم و مهمتر از آن، افشای مسئله رقص رهایی که برای رجوی، تمام حیثیت شخصی اش به آن بسته است! به همین دلیل مُرده مینو فتحعلی، بنفع رجوی بود تا زنده اش! زیرا ثبت می شد که مینو زنده دستگیر شده! و سازمان فکر می کرد اطلاعات رقص رهایی را هم مینو به به رضا محمدی داده است و دیگر سربه نیست کردن آنها، باید بدست سازمان صورت گیرد. برخلاف سایر سوژه ها، درباره این دو فرد، منافع سازمان این بود که درجا در همان صحنه فرار کشته شوند. تا مجبور نباشد بعد آنها رازدانی و در اشرف و در زنده آنها بقتل برساند، و پرونده به فرار و کشته شدن آنها خاتمه داده شود؛ و هم زهر چشمی باشد برای سایر شورای رهبری که در جریان بودند یا و یا کسانی که پس از این اطلاع می یافتند.

در قراقرگاه باقرزاده، آذر (محبوبه جمشیدی) و زهره شفایی و... هم بودند که در جریان تعقیب و دستگیری مینو فتحعلی بودند).



محبوبه جمشیدی سمت راست مریم رجوی مسئول ستاد حفاظت رهبری در پارسیان

محبوبه جمشیدی هم اکنون حفاظت مریم رجوی و حفاظت نزدیک مریم در مراسم های مختلف در پارسیان است.



محمد زرافشان در لیبرتی

زهره شفاپی نفر سمت راست در کنار مریم و مسعود رجوی

همان فرد جدا شده می گفت: «پس از سرنگونی صدام وقتی برای زیارت به مزار رفتیم. و سر قبر مینو فتحعلی رسیدیم من به دوستم گفتم: «مینو هم مثل مهر موسوی در میان امریکا کشته نشد اورا هم کشتند!». دوستم هم گفت: «بله اورا کشتند!».



در فیلم مستندی که مایکل ویرخبرنگار امریکایی از سازمان مجاهدین ساخته است. مینو فتحعلی را جزء کشته شدگان حمله امریکا نام می برند. در دقیقه ۲۴:۵۲ این فیلم تصاویر مزار مینو نشان داده می شود این فیلم روی یوتیوب است: «فیلم مستند راجع به سازمان مجاهدین خلق»

آقای رجوی! می توانم سوال کنم: آنچه بر مینو فتحعلی و... گذشت!، چه تفاوتی با ماجرای زهرا اکاظمی و ریحانه جباری دارد؟.



زهرا اکاظمی



ریحانه جباری

تنها تفاوت این بود که مینو فتحی مادری، خانواده ایی و آشنایی و هیچ کسی را نداشت! و هیچ کمپنی هم برای او ایجاد نشد. در سیستم توتالیترسیم ما با حقایق دردناکی مواجه هستیم.



مادر ریحانه بر مزار دخترش

عکس تشییع زهرا کاظمی



آقای رجوی! حتی در سایت های شما نیز پیام شما و عکسهای ریحانه در ۸ مارس چاپ می شود:

ایران - آزادی ای خجسته آزادی

«آقای مسعود رجوی رهبر مقاومت ایران، در پیامی که بعد از اعدام ریحانه جباری در تاریخ ۱۱ آبان ۹۳ از سیمای آزادی پخش شد گفتند: دختری کرده است، یعنی در دفاع از خودش به مقابله پرداخته با نرینه وحشی اطلاعاتی مهاجم، پس آفرین بر او و معروف قیام که به معنای واقعی کلمه به کسی که دژخیم و مامور کشتاپوی دینی را بکشد، البته که قهرمان است و باید عمل قهرمانانه او را تا نیست و نابود کردن آخرین مهره یرود بر او ارتجاع دست از مبارزه و مقاومت ولایت فقیه اطلاعاتی ادامه داد... بله مردم ایران تا سرنگونی تمامیت این رژیم جهل و جنایت و نابودی اندیشه رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران مریم رجوی برنمیدارند و بی شک بزودی این آخوندها را به زیاله دان تاریخ می افکنند، همانطور که خانم گفتند: آخوندها از جایی سرنگون میشوند و ضربه نهایی را خواهند خورد که اصلاً آنها بحساب نمی‌آوردند، یعنی نیروی تغییر در ایران یعنی... زنان»



عکس ریحانه جباری در مراسم ۸ مارس روز جهانی زن

رجوی و مریم در اشرف ولیبرتی، ما را نرینه وحشی توصیف میکردند. مهاجم اطلاعاتی رژیم آخوندی به ریحانه جباری را نیز نرینه وحشی خطاب میکنند. ما با شنیدن چنین پیامی، همیشه شرم داشتیم، از چنین توصیفاتی که پس از این پیام باز ادامه داشت. اما سوال این است که آنکس که می خواست با زن مجاهد خلق وزندانی سیاسی از بند رسته رژیم خمینی، مینو فتحعلی همخوابگی (تجاوز) کند، نامش وصفت اش چیست؟

خانم مریم رجوی! رئیس جمهور برگزیده رهبری عقیدتی! به مسعود بگوئید: «اینکار تجاوز است». به مسعود بگوئید: «من بعنوان رئیس جمهور برگزیده، مادر ایندولوزیک زنان مجاهد!،... و مینو فتحعلی، چنین وظایفی بر عهده دارم...»

چه کسی فکرمی کند، من راضی هستم به نوشتن چنین مسائلی؟. چه کسی فکرمی کند بانوشتن این مسائل خوشحال میشوم؟، و یا او خوشحال می شود. هرکسی که خوشحال می شود، ریگی به کفش دارد! هرکسی خوشحال می شود از جنس رژیم آخوندی است. چنین حقایقی، نه خوشحال کننده، بل دردناک و کشنده است. فرار نبود آرمانی که بهترین فرزندان این میهن، فدای آن شدند، چنین فرجامی داشته باشد. رژیم جنایت پیشه آخوندی، چه سوء استفاده ای می تواند از این حقایق داشته باشد؟. رژیمی که خود در کهریزک و بنا به گفته نمایندگان مجلس خود، به زنان تجاوز می کند!، جایی برای سوء استفاده از این حقایق ندارد. و اتفاقاً بعکس، همین رژیم، تظاهرات مردم را به سازمان مجاهدین منتسب می کند، تا مستمسکی برای سرکوب بیابد. نام سازمان مجاهدین و رجوی، تنها تیغی است در دستان رژیم آخوندی برای سرکوب مردم، حتی در خروش و تظاهرات دی ماه ۹۶ مردم درسراسر میهن نیز، برغم اینکه هیچ نشانی از سازمان یافت نشد، جز یک عکس رهبری مقاومت، که با پول و...، برکوچه ای تاریک نصب و از آن فیلمبرداری کرده و در سایت مجاهدین به نمایش بگذارند؟.

رژیم جمهوری اسلامی برخلاف دهه های پیشین در رسانه های خود که نام بردن از رجوی و مجاهدین خلق، خط قرمز آنها بود. پس از سرنگونی صدام در سال ۸۲ و بویژه در یک دهه اخیر، بدلیل ضدیت مردم با آنها، هر حرکت و تظاهراتی را با مجاهدین منتسب می کند، تا با بدنامی آنها، تظاهرات و اعتراضات مردمی را مخدوش و آلوده سازد. کارکرد رجوی و مجاهدین خلق، ابزاری برای رژیم آخوندی در جهت سرکوب و منتسب کردن آن به بیگانه است.

شرایط ما در دورانی که رجوی با زنان شورای رهبر نشست می گذاشت

در سال ۷۵ بازگشت مریم از فرانسه به عراق، یک سرشکستگی سیاسی بین المللی با خود همراه آورد. مریم بعنوان موشک استراتژیک برای فتح خارجه (اویخت بدامن غرب)، هیچ راندمانی نداشت. تنها یک گسترش شورا ملی مقاومت را داشتیم؟. که آنهم گسترش باسمة ابی و فله یی توسط رجوی صورت گرفت. این چه گسترشی است که نیروهایش، که همان بال نظامی شورا (ارتش آزادیبخش) می شود، و تماماً از اعضای مجاهدین و فرماندهان ارتش آزادیبخش بودند؟. اگر گسترشی متصور بود، باید از سایر نیروها و جریانات و شخصیت ها در خارجه باشند. ما برای فتح خارجه رفته بودیم، نه برای فتح شورای ملی مقاومت، با تزیق فرماندهان نظامی ارتش آزادیبخش مستقر در عراق؟. معنای این چیزی نبود جز شکست بین المللی استراتژی سازمان در مقابل طرف حسابهای خارجی، که جواب مورد نیاز را نگرفتند (مشخصاً امریکا).

بازتاب شکست مریم در خارج، فشار بر داخل تشکیلات بود

بنابراین رجوی روبه درون تشکیلات آورد. از همینجا بود که هزار زن شورای رهبری شکل گرفت. از همینجا بود که همه فرماندهان ارشد سازمان و ارتش را به مقرها فرستاد. همه ما تعجب کردیم. عباس داوری، مهدی براعی (احمد واقف)، حمید عطایی، ابراهیم ذاکری (کاک صالح) و محمودقائمشهر و... که همیشه در کنار رجوی بودند. اینک تحت فرمان زنان مسئول اف ام ها (مراکز) فرار گرفتند! رجوی به زنان فرمانده مقرر می گفت: « فردیت اینها را در هم بشکنید. نکنند حساب کنید که این برادر احمد واقف است!، یا برادر رحمان (عباس داوری) و... با آن سابقه اسم و رسم...؛ رجوی اینچنین همه مردان را از حول حوش خود دور کرد! و از این پس با زنان شورای رهبری کارها را دنبال می کرد. از این پس تنها زنان شورای رهبر، در نشست رجوی حضور داشتند... رجوی طرحش را ریخته بود. اینجا هم چند کارته بازی کرد! هیچکس متوجه طرح و برنامه و بقول رجوی (ط-ب) که برای توطئه و ترغیب در تشکیلات بکار می فت، نمی شد. او خودش می دانست که چه هدفی را دنبال می کند.



حتی در پراکندگی پس از عملیات صیاد شیرازی که بمدت دوماه همه ارتش آزادیبخش به بیابانهای خارج اشرف رفته بودیم. بدلیل احتمال عکس العمل و بمباران اشرف توسط رژیم، تعجب اینجا بود که زنان شورای رهبری در قرارگاه اشرف بودند؟! گویی پراکندگی فقط مختص مردان است؟! همین روزها بود که رجوی با این سناریو با زنان شورای رهبری نشست های طولانی گذاشت. این نشست ها تا قبل از سرنگونی صدام ادامه یافت. ما تغییر حالت زنان را می دیدیم اما نمی فهمیدیم که داستان چیست. زنان بالای شورای رهبری همه تغییر کرده بودند. مثل همان تغییری که مردان پس از زندانهای رفع ابهام در سال ۷۳ داشتند، و ما علت این تغییر را نمی فهمیدیم.



زنی در آتش تابوها سوخت



هما بشردوست در مقابل چشمان دیگران در آتش می سوخت، اما هیچ مردی و مجاهدی به کمک او نشتافت.

در سایت های اینترنت آمده که هما بشر دوست کشته شده یا خودکشی کرده است. تا این نقطه، که من اطلاع دارم، این صحت ندارد. و بر اثر موارد دیگر خودکشی و قتل ها... چنین برداشتی شده، یا فرد، غیر مسئولانه در ضدیت کور با سازمان چنین حرفی زده است. هما بشر دوست در محور ۲ و در مقر ما بود اگر هما زنده بود، او هم در سال ۷۳ دستگیر می شد، کما اینکه همسرش دستگیر و در اتاق ما بود.



همسر هما بشر دوست

من شنیدم که در تنظیف سلاح با کاور بود (لباس بارانی و بادگیر ارتش) و آتش گرفت و سوخت. سال ۸۹ جعفر ثانی در اشرف با هم در مرکزیک بودیم برای من تعریف کرد و گفت: «هما برای تنظیف سلاح هایی که گریسی و در وضعیت دیو بودند. بدلیل درست کردن آتش و گرم کردن گاز و نیل داخل نیم بشکه، برای تنظیف سلاح ها، از لباس پلاستیکی سبزرنگ ارتش (کاور) استفاده کرده بود. آتش به کاور می کشید که به گاز و نیل و بنزین آغشته بود، باعث شعله و روشن کاور می شود. او اینطرف و آنطرف می دود و هول شده بود... و در آتش بطور کامل سوخت.

به جعفر گفتم: «چرا نرفتی اورا بگیر و بببری خاک رویش بریزی یا با پتو و... احاطه اش کنی؟». جعفر نفس تند و عمیقی از سینه خارج کرد و با حالت تعجب از حرف من، گفت: «مگر توفضای آن سالها را نمی دانی که چطور بود!، نمی شد به سمت خواهرها بروی!، چه برسد به اینکه بروی بغلش کنی و بببری؟!». با حیرت پرسیدم: «یعنی همانطور می سوخت و شما نگاه می کردید!». گفت: «چکار می توانستیم بکنیم؟! هیچ کس جرأت نداشت بروی اینکار را بکند!». گفتم: «باورم نمی شود!، او در آتش می سوخت!، این چه حرفی است که نمی شود دست زد، و اورا گرفت برد تا آتش را خاموش کرد؟». جعفر گفت: «اگر ما چنین ذهنی نداشتیم، می توانستیم اورا نجات دهیم. از مارکی (تهمت) که به ما می زدند می ترسیدیم!.

من هرگز نمی توانم چنین استدلالی را بپذیرم!، ولو اینکه کثیف ترین تهمت را هم می زدند، باعث نمی شد تا شاهد سوختن هما باشیم. کثیف ترین کار این بود که از ترس تهمت به کمک هما نرویم. نمی دانم چرا دارم اینها را می نویسم... باورم نمیشود... چنین استدلالی برای سوختن هما بیابورند. رجوی چه ترس در جان همه انداخته بود! این هم با ورم نمیشود! همچنانکه تا همین لحظه هم نمی توانم هضم کنم. یکی از نفرت دیگر هم (کوروش شریف زاده) در سال ۹۵ که در همان محور ۲ بود، گفت: «من هم همانجا بودم، جعفر راست می گوید، ما می ترسیدیم برویم و اورا بگیریم، خاموشش کنیم، نفرت دیگر هم که در صحنه بودند، گفتند: «ما می توانستیم بگیریم و خاموشش کنیم. اما می ترسیدیم چنین کاری کنیم».

وقتی حرفهای او را شنیدیم، تا مدتی مکث سنگینی مرا با خود برد. همه شاهد سوختن بودند...، اما مردی، مجاهدی!، و مردانی و مجاهدانی برای خاموش کردن شعله هایی که می توانستند، از تن هما خاموش سازند، از ترس تابوهای رجوی، شاهد سوختن و جز قاله شدن درونشان شدند. هنوز هیچ کس نمی داند، چه ترس و وحشتی در میان اعضای سازمان وجود دارد. رجوی روی این ترس، سالها طرح و برنامه ریخت. البته این حادثه جای موشکافی دارد. و من هنوز نتوانسته ام اطلاعاتی در این زمینه بدست بیآورم. اما میدانم با نوشتن همین میزان از دانسته ها، در آینده سرنخی بدست می آید. شنیده ام که هما کودکی در ایران داشت و عواطف بسیاری به او، و از طرفی خود شاهد بودم که هما، بهیچوجه با تفکیک جنسیت حاکم بر مناسبات سازمان، سازگاری نداشت.

بالهای هما در آتش

فضایی که رجوی و سازمان از روابط زن و مرد ساخته، چنین بود که بالهای همایی که بدلیل بشردوستی، به ارتش و مجاهدین پیوسته بود، در آتش بسوزد، اما کسی خاموشش نسازد. من نمی گویم همه تحت تأثیر چنین فضایی بودند! اما متأسفانه کسانی که آنروز آنجا حضور داشتند، چنین بودند. آیا مفهوم است که چرا رجوی و مریم، تمام زندانیان سیاسی که به سازمان پیوسته بودند، تابدین حد و قبحانه، لجن مال می کردند؟ میدانم اگر یک زندانی سیاسی در آن صحنه بود، هما را از آتش نجات میداد! رجوی به همین دلیل خصم زندانیان سیاسی بود.

آیا بخاطر می آوری در خودسوزی های دستگیری مریم رجوی، بسیاری از همان خارجیان، فرد آتش گرفته را کمک می کردند و خاموش می ساختند. همانها که رجوی با افتخار به چنین شیوه ای که در فرانسه بکار برد، می گوید: «شعله های انسانی!». وقتی این مسئله را در کنار رقص رهایی می گذارم. آنگاه دست بستگی زنان را می بینم، نه تنها دست بستگی زنان، بلکه ذهن بسته مردان، که باعث دست بستگی و چنین عملکرد جنایت آمیزی می شود. همه کسانی که شاهد سوختن هما بودند!، توجیه شان، مطلقاً پذیرفته نیست! اما چه باید کرد؟ ترس آنها را هم سوزانده و جز قاله کرده است.



عکسی از خود سوزی مرضیه بابا خانی درمقابل وزارت کشورفرانسه



این همان رجوی و سازمان بود که حسین مدنی درپراکندگی دوران صیاد شیرازی در خارج اشرف درسال ۱۳۸۷، بدلیل یک مخالفت و یک حرف کوچک علیرضا حاتمی که فرمانده دسته ویک فرد تشکیلاتی بود. به او گفت: «می روی فردا فاکت های جنسی ات را می نویسی و می آوری درنشست عملیات جاری می خوانی!». او فردا فاکت خواند، و اعتراف کرد که بدلیل مسائل جنسی بود که من چنین حرفی زدم...». از او نسق کشی کردند. علیرضا درسال ۷۳ در پروژۀ رفع ابهام در زندان هم شکنجه شده بود! و اینک نیز در سازمان مجاهدین و در تشکیلات است. برادرش هم توسط رژیم خمینی اعدام شده بود. با او کنید من هر موقع ع «گوهران بی بدیل» را می شنیدم، چه زجری می کشیدیم. هزار بلا سر ما می آورند و این عبارت را نه عطف به ما، بلکه برای مصرف بیرونی و تبلیغاتی و مهمتر از آن، تنها عطف به خودشان، بکار می برند!

رجوی در حاشیه نشست حوض سال ۷۴، برای لایه های قدیم و فرماندهان تانک و دسته نشست خاصی گذاشت و گفت: «شاهستان کف کرده چیه؟! «چیزتان» جول جول می کنه؟! چرا با خواهران فرمانده تان چنین تنظیمی می کنید! ... جنسیت را ریشه کن کنید، دیگر این آلت می شود مثل یک تکه زائد از بدن، مثل یک موش کور، مثل یک تکه گوشت...»

من حاضر بودم اخته شوم، تا این اتهامات و این بحث ها و نشست های سرسام آور و روانی تمام شود. کاش رجوی و سازمان چنین چیزی می خواست. کاش همان شیوه حسن صباح را رفت بود. اما روحمان را به بند و زنجیر نمی کشید! ما که جانمان برای زندگی شخصی خودمان ارزش نداشت، دیگر چیزی فرق نمی کرد. آن چیزی که کف کرده، خود رجوی بود! نه موردی که به ما می گفت!، بلکه همه چیز او کف کرده بود، سر تا پای او، و همچنین دهانش!، که چنین بی شرم و وقیح و درنده به عاشقان خودش می تاخت! خود شیفتگی در حد اعلای خودش اینچنین کف می کند. که رقص رهایی سربردارانش در زندان و پای جوخه های اعدام و دست افشان! و رقص رهایی خودش، چنین؟! من گفته بودم که هر جنبش و انقلابی تفاله دارد. اما تفاله انقلاب ما «رهبریش» بود. من معنی حرفهایم را می فهمم. راستی آیا مفهوم است مصداق نرینه و وحشی متجاوز کیست؟

«شیخی به زنی فاحشه گفتا: مستی هر لحظه به دام دگری پابستی

گفتا شیخا، هر آن چه گویی هستم آیا تو چنان که می نمایی هستی؟» خیام

محرم بودن رهبری عقیدتی با بدن زنان

درحالیکه هما بشردوست در آتش سوخت و کسی جرأت کمک کردن به او را نداشت. به سخنان رجوی درباره محرم بودن رهبری با بدن زنان گوش کنید:

ل- د در ۱۷ شهریور ۹۶ گفت: «در پذیرش که تازه آمده بودیم. سخنان رجوی که به نوار ۵ روزه معروف است را گذاشتند. و رجوی با قیاس خود با دکتر می گفت: «دکتر به بدن مریضی محرم است! من (رهبری عقیدتی) نامحرم باشم؟»

به او گفتم چنین حرفی را نشنیدم و او گفت من خودم شنیدم، بغیر من تعداد بسیاری هم بودند که شنیدند. البته باید بگویم اگر هم شنیده بودم اصلاً به ذهنم خطور نمی کرد که منظور او (رجوی) چیست! چون برغم اینکه می دانستم چه اپورتونیسمی او را فرا گرفته، اما هرگز نمی توانستم بپذیرم که او چنین عملی را هم انجام داده است. چون چیزی که در درون تشکیلات بود، بدلیل کوچکترین مورد جنسی، فرد را به سلابه می کشیدند و همیشه نشست ها بر سر مبارزه با جنسیت بود. اگر چه اسمش جنسیت بود، اما تماماً به مسائل جنسی تمرکز داشت، تا یک دستگاه مبارزه با جنسیت و تغییر نگرش ما نسبت به مقوله زن و برابری.»

ل- د در ادامه گفت: «تفاوت هایی که بین غذاهای ما با مسئولین بود، برای من سوال بود. حجم دروغ و فریب را که دیدم متوجه شدم که سازمان و رجوی نیز دروغ می گویند. اوایل فکر می کردم که مسئولین دروغ می گویند!، و بعد کم کم دیدم که خود رجوی دروغ می گوید!»

رجوی: «ترحم به برادران یعنی همبستر شدن با آنان»

ل- د سپس ادامه داد: «من مطمئن هستم که این حرف خود رجوی است، که به مسئولین یاد داده است که بگویند: «ترحم به برادران یعنی همبستر شدن با آنان است!» من این حرف را از مسئولین شنیده ام.» (او بدلیل اینکه پس از سرنگونی صدام به سازمان آمده است، فکرمی کند که این حرف تازگی دارد!).

او همچنین می گفت: «اولین بار کتاب سازمان مجاهدین را خواندم بنام دگر دیسی، که درباره بازرگان و منتظری نوشته بود و اینکه منتظری فتوای تجاوز* به دختران در زندان را داده است. من می دانستم که منتظری چنین فتوایی نداده است.»

توضیح: ل- د یکی از جوانانی بود که صادقانه به سازمان پیوسته بود. او در آلبانی هم نمازی خواند و روزه می گرفت. یکی از افراد بسیار خوب و انسانی شریف و پاک بود. و جدا شدنش هم از سازمان به همین دلیل بود.

رجوی نیاز داشت، تا این خبر را به منتظری منتسب کند. تجاوز به زنان زندانی وجود داشت، و حتی به مردان زندانی! و من هم مواردی را میدانم. اما اینکه در سال ۶۱ می گوید: «سه بار تحقیق کرده است»؟!، تنها با هدف انعکاس و رسانه ایی کردن خبر، نام منتظری را هم بدان افزوده بود.

سال ۶۲ در سلول انفرادی گهر دشت، همین کتاب «جمع بندی یکساله مقاومت» توسط مسعود رجوی را، از طریق مرس، به دیگر سلول ها منتقل می کردیم. و خبر فتوای منتظری هم جزئی از همین کتاب بود.

زیر نویس: در کتاب جمع بندی یکساله رجوی گفته بود که: «من خبر فتوای منتظری درباره تجاوز به دختران زندانی را اولین بار که شنیدم، باور نکردم. و دوباره برگرداندم تا درباره آن تحقیق شود. سه بار من این خبر را برگرداندم، تا اینکه به یقین رسیدم که خبر درست است (نقل به مضمون). درحالیکه این خبر کذب بود. و آقای منتظری هم این مورد را نفی کرده بود.

باغ و کاخ رجوی

در ۱۶ مرداد سال ۹۶ در آلبانی یا یکی از نفرات قدیمی سازمان بنام ض- ی صحبت می کردم او گفت:

اقبال کنعان پور که در دره تشکیلاتی ام قدیم (معاون ستاد) است. در مقر پارسیان، همان مکانی که رجوی در آنجا مستقر است و هر کسی را به آنجا نمی برند!، مگر افراد خاصی! که برای کارهای پشتیبانی در مقر رجوی به آنها نیاز داشتند. اقبال در مقر پارسیان کار می کند و به من گفت: «می دانی کار و مسئولیت من در پارسیان چیست؟» و یک سوزن در دستانش بود و به من نشان داد و گفت: «کار من صبح تا شب، فقط با این سوزن است!» من هر روز فقط با این سوزن دنبال شیلنگ های قطره ایی که برای آبیاری باغچه های پارسیان کشیده شده است راه می افتم، تا سوراخ های قطره چکان را با این سوزن باز نگه دارم.

سه شب در هفته مهمانی های رجوی

اقبال ادامه داد: جلال ایمن یکی از گاردهای حفاظت رجوی است و به من گفت: «برادر (رجوی) در پارسیان سه شب در هفته مهمانی می دهد، و افراد گارد هم در مهمانی دعوت می کند. امکاناتی که در مقر پارسیان هست، بکلی با آنچه در اشرف وجود دارد تفاوت دارد.



اقبال کنعان پور می گفت: «مقرپارسیان همانجایی است که وقتی جرج بوش به عراق آمد (احتمالاً سال ۱۳۸۵) به آنجا رفت! چون جای بسیار زیبایی است و حفاظت بالایی هم دارد! و در همان مقر پارسیان هم مصاحبه کرد. من وقتی مصاحبه جرج بوش را دیدم، فهمیدم که آنجا پارسیان است، زیرا پارسیان را خوب می شناختم. اما مسئولین سازمان در این باره سکوت کردند و چنین مسئله ایی را به بچه ها (اعضا) نگفتند.»

او ادامه داد: «رجوی همان رهنمود مانو را عمل می کرد. مانو گفته بود: «مسئولین و کادرهای بالا را با دادن امکانات، و اعضا ی پایین را با ایدئولوژی نگه دار.» از سال ۷۰ به بعد رجوی چنین کاری کرد.

رجوی در قرارگاه بدیع از سال ۷۰ استخر داشت! در حالیکه ما پس از سرنگونی صدام در سال ۸۲ و آمدن امریکایی ها به اشرف، استخر ساختند.



آخرین اطلاعاتی که درباره رقص رهایی بدستم رسید:

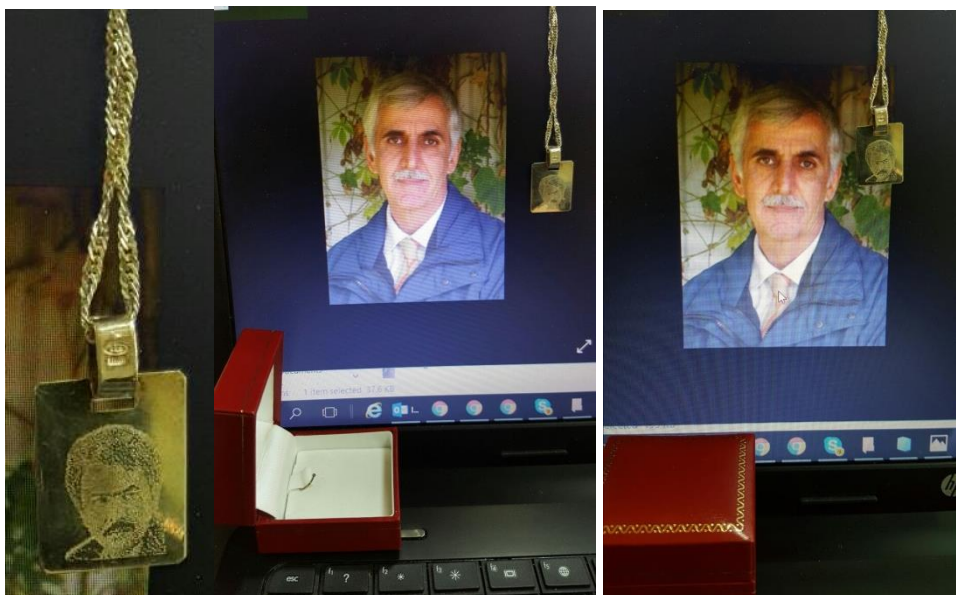
آخرین خبری که درباره رقص رهایی بدست آوردم، حاکی از این است که، باز هم مسئله رقص رهایی، هنوز از هاله تابو، و حالت ترس و وحشت اعضا و بویژه زنان، و اطلاعات فوق محرمانه دانستن آن، خارج نساخته است.

چ- ی از اعضای قنیمی سازمان که در سال ۹۵ از سازمان جدا شده، ۱۹ مرداد ۹۶ در آلبانی گفت: «یکی از زنان شورای رهبری که از سازمان جدا شده و در اروپا است، به آلبانی و خانه من آمد. اومی گفت «داستان رقص رهایی و اهداء گردنبنده طلا به زنان شورای رهبری درست بوده، اما بتول سلطانی و کسانی که به سمت رژیم رفتند، کار را خراب کرد. و به همین دلیل بعضی ها به حقیقت این مسئله شک دارند!». اگر آنها با رژیم نرفته بودند چنین نمی شد. آنها کار ما را خراب کردند.» (در واقع کسانی که به سمت رژیم می روند. همین امر باعث بالاترین سوء استفاده رجوی برای پوشاندن و مخدوش کردن حقایق می شود). بی دلیل نبود که رجوی، اعضای جدا شده را به سمت رژیم می فرستاد. و صراحتاً در اشرف می گفت: «می فرستیم به نزد رژیم و رژیم مالی شان می کنیم، و آنها را می سوزانیم، با برگی بر علیه خودمان نباشند.»

همین خبر را یکبار دیگر در ۲۹ مهرماه ۹۶، زمانی که می خواستم دوروز بعد از آلبانی خارج شوم و اتفاقی چ-ی را در خیابان بالای میدان زاگوزی تیرانا دیدم پرسیدم، تا بتوانم نام آن خانم را بدست بیاورم. اما او اینبار سعی کرد روایت دیگری کند که آن خانم به دیدار من نیامده، و من این خبر را شنیدم...

حقیقت این است که اونمی خواست از خود و آن خانم ردی به من بدهد. این ترس در وجود همه هست، حتی چ-ی، که مدعی است از سازمان ترسی ندارد، باز هم در این مورد خاص، احتیاط بخرج داد. نوشتن همین حد از حقایق و اطلاعات، باعث علنی شدن این تا بوها و ترس ها و اطلاعات خاص... می شود. و دیگریک مقوله محرمانه و سکریت نمی ماند. همین امر، باعث ریختن ترس میشود. وقتی چنین اطلاعاتی در کتاب و در اینترنت در معرض عموم قرار می گیرد، تنها کسی که می ترسد، از این پس، رجوی و مریم و باند تبهکار و جنایت پیشه اوست.

گردنبندهای اهدایی رجوی؟



این گردنبندی بود که مریم رجوی به همه اعضای حاضر در لیبرتی داده بود. من هرگز این قلاده ننگین ایدئولوژیک را، ولو برای یکبار هم که شده بگردن نینداختم. این گردنبند نزد خواهرم بود و از او خواستم عکسی از آن گرفته و برای من ارسال کند

برای فهم موضوع گردنبندهای اهدایی، بهتر است سخنان رجوی و توجیه و دروغهای او را بشنویم. و با پشت پرده این دروغها و عملکرد رجوی آشنا شویم.

رجوی برای اینکه موضوع گردنبندها را بگوید! داستانسرایبی های مختلف از مظلومیت خود سر هم می کند، همه چیز را بهم می بافد... هر کدام از این داستانها، تنها برای اثبات خود رجوی و پوشاندن عملکردهای ننگین اوست. این داستانهای را پیش از این برای ما ابارتکرار کرده بود. در حالیکه تنها می خواست لابلای حرفهایش بگوید: «اگر گردنبندهایی را که مریم بدون اطلاع من بلا استثنا برای برادران و خواهرانمان فرستاد، علم نکند و حول آن در آنطرف سیاح یا در آنسوی جهان شعیده راه نیندازد....»

ذیلاً قسمت هایی از یک سخنرانی رجوی را می آورم. و بند به بند سخنان او را، با عنوان نگارنده، داخل پرانتز و بصورت پررنگ شده، توضیح میدهم. این قسمت برای آشنایی با شخصیت رجوی، از خلال سخنرانی های او در جمع اعضای بسیار گویا است.

قسمت هایی از سخنان مسعود رجوی در نشست درونی با مجاهدان اشرفی - ۵ دی ۱۳۹۱:

رجوی: «تابلوی دیگر را شرم می کنم که بگویم. اما برای ثبت در سینه تاریخ و به مصداق « لا حیاء فی الدین» (یعنی که در آیین مبارزه و در کیش انقلاب و رزمندگی و ایستادگی و پایداری، جایی برای شرم و آرم در بیان حقایق که باید گفته شود نیست) می گویم. نوشته بود «ایا می دانی که مسعود رجوی زنان سازمان را در اختیار رهبران بعثی می گذاشت و...» همراه با تصاویری از خواهرانمان و دست هایی که از چندین سو به جانب آنها بر روی این تصاویر نقاشی کرده بودند. عکس این سالن و نمایشگاه و سخنرانان و حاضران در آن را که همگی مقامات و نظامیان حکومت فاسد مالکی بودند در همان زمان دیدیم و فکر می کنم ماهواره هم نشان داده است. از فرط بلاهت و حماقت قاتلان اشرف را با همان لباس های نظامی در صف اول نشانده بودند. در همان زمان هم از قول قرآن گفتیم «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ» تف بر شما و ولی فقیه و پولها و شغل ها و کرسی هایی که بنده و عبد و عیب آن هستید. کسانی که خود را و شرافت خود را به طغیان گران زمان می فروشند، شایسته همین هستند...

این نکته را از این بابت گفتیم که اپورتونیستها در بند پایین تا بخواهید متلک و لغز ایدئولوژیک بارمان می کردند. برخی شبها بیدار میشدم که نماز شب بخوانم. یک روز دیدم که موقع نماز پشت من شکله در می آورد.

من تلخی آن روزی را که سال ۵۵ مجاهد خلق حسن ابراری را از کنار خودمان برای اعدام می بردند، هیچگاه فراموش نمیکنم ماشین دستی برای اصلاح سر و صورت، برای چند ساعت به بند ما میدادند. با همین ماشین دستی سلمانی می کردیم. آنهایی که واردتر بودند دست به کار می شدند. یک فرنج کهنه (لباس زندان) به پیش بند سلمانی تبدیل شده بود. نوبت حسن بود که او را سلمانی کنند. من توی راهرو که اینکار انجام میشد ایستاده بودم و در تمام لحظات نگاهم به او دوخته شده بود. میدانستم که چند روز دیگر تیرباران میشود و برسرش تیر خلاص می زنند. محو تماشای او شده بودم که بی غم و بی خیال برادری را که سلمانی می کرد راهنمایی می کرد که موهای پشت گوشم را اینطور بزن و خط گردن را خراب نکنی و ... در حالیکه در آستانه اعدام بود. من در خود می پیچیدم و به سر و گردن و موهای او که توی آن فرنج می ریخت زل زده بودم. بقیه اش را ... نمیتوانم بگویم چون: از سنگ ناله خیزد روز وداع یاران.

وقتی اصلاح سر حسن تمام شد به او گفتیم حسن حالا تو خودت حاضری سر من را اصلاح کنی؟ به شوخی گفت البته، مطمئن باش که من از این! سلمانی که سر من را اصلاح کرد بهتر سر تو را اصلاح میکنم.

بعد نشستیم و او کارش را شروع کرد. در حین کار از من پرسید راستی، من که شهید میشوم اما سازمان چه میشود؟ با هم مقداری صحبت کردیم و من به او گفتیم حسن، آرمان را دریاب، سازمان روی آرمان درست میشود و شک نکن... احساس کردم مثل اینکه کشفی کرده باشی شکفته شد و راستش من ... گفت تا امروز هیچوقت با گوشت و پوست اینطوری این را نفهمیده بودم همان شب یا فردایش (خوب یادم نیست) حسن را بردند طاقت این خداحافظی را نداشتیم. اما او آنچنان مرا در آغوش فشرد و بوسید که گفتیم حسن یواش تر! تو که داری استخوانهای مرا می شکنی! موقعی که از در میله ای بند ۲ بالای اوین بیرون می رفت، دوباره نگاههایمان به هم دوخته شد. گفت آرمان و رفت. سلام الله علیه.»

(نگارنده : رجوی از نماز شب خواندش، می گوید، در حالیکه چنین کاری ارتجاع خلص است و در سازمان و تشکیلات اشرف هم کسی چنین کاری نمی کرد؟! همچنین عادت دارد که از هر کسی خاطره ایی تعریف کند، النهایه با ریا کاری مفرط، سوژه داستان خودش و قدرو منزلتش و خودشیفتگی هایش... بارز می کند.)

رجوی: « ... سال ۵۸ و ۵۹ » امت نویس " (حبیب الله پیمان) که هواداران مجاهدین او را "امت فروش" میخواندند (اسم روزنامه اش امت بود) و...

یک شب کاک صالح (ابراهیم ذاکری) وارد اتاق من شد و یک کیف بزرگ پر از پول نقد آورد که یادم نیست چقدر بود ولی حتما بیش از یکی دو میلیون تومان بود. بعد هم در بنیاد پهلوی که مجاهدین تسخیر کردند دهها میلیون تومان اوراق بها دار یافت شد که به نرخ آن زمان خیلی قابل توجه بود.

جالب است بدانید که همان شب در بازرسی شاهنشاهی وقتی که کاک صالح از پیش من رفت، قرار ملاقات با همین حبیب الله پیمان داشتم. وقتی وارد شد من کیف را جلوی او باز کردم و گفتیم این پولی است که بچه ها آورده اند. گفت چه خوب، بیایید با هم چاپخانه دایر کنیم! من هم دیدم فکر خوبی است کیف را با تمام محتویاتش به او دادم و گفتم ما که تازه از زندان آمده ایم و شما واردتر هستید، شما این زحمت را بکشید. با ناباوری پول را گرفت و رفت و حتی یک قران آن را هم پس نداد و از چاپخانه هم خبری نشد! بدتر از این، حدود ۳۵ میلیون تومان اوراق بها دار را هم در نوبتهای بعد به او دادم تا صرف جنبش ملی مجاهدین کند. در صحبت های قبلی او استقبال کرده بود که با جنبش ملی مجاهدین کار کند اما بعدا نکرد. از آن اوراق بهادار هم که عدد و رقم دقیق آن یادم نیست اما گفتم حدود ۳۵ میلیون بود (با نرخ های آن زمان اگر اشتباه نکنم حدود ۴ میلیون دلار) حتی یک ریال را هم به ما برنگرداند...»

(نگارنده: رجوی در اشرف می گفت: «صنفی میدهیم سیاسی می گیریم.» رجوی درگام اول برای جذب حبیب الله پیمان به بهانه دایر کردن چاپخانه می گوید: « ما که تازه از زندان آمده ایم و شما واردتر هستید، شما این زحمت را بکشید.» (در حالیکه سازمان در بازار و بین متخصصین بیشترین نفوذ و رابطه را داشت؟)، ویکی دومیلیون را می دهد و بعد می گوید: « با ناباوری پول را گرفت و رفت و حتی یک قران آن را هم پس نداد و از چاپخانه هم خبری نشد! ». و درگام دوم نوبت های بعدی، باز هم به او ۳۵ میلیون می دهد، تا طبق قرارشان صرف جنبش ملی مجاهدین کند؟ در صحبت های قبلی او استقبال کرده بود که با جنبش ملی مجاهدین کار کند! اما رجوی پس از یک و دومیلیون اول، در ادامه بلافاصله می گوید: « بدتر از این، حدود ۳۵ میلیون تومان اوراق بها دار را هم در نوبتهای بعد به او دادم تا صرف جنبش ملی مجاهدین کند. در صحبت های قبلی او استقبال کرده بود که با جنبش ملی مجاهدین کار کند اما بعدا نکرد. از آن اوراق بهادار هم که عدد و رقم دقیق آن یادم نیست اما گفتم حدود ۳۵ میلیون بود (با نرخ های آن زمان اگر اشتباه نکنم حدود ۴ میلیون دلار) حتی یک ریال را هم به ما برنگرداند... حتی رجوی می گوید: « حدود ۳۵ میلیون تومان اوراق بها دار را هم در نوبتهای بعد به او دادم. نوبت های بعد به معنی مذاکرات بیش از دوسه بار است! به عبارتی با طرح و برنامه هر بار مقدار به پیمان پول میداد، تا جنبش کند. اینکه پیمان در عرض چند ماه، تبدیل شده به "امت فروش" (اسم روزنامه اش امت بود). ناشی از همین روح مافیایی است، زیرا همین پیمان را با پول کلان می خواستید خرید و جذب سازمان کنید!، وقتی پاسخش منفی بود، تبدیل شده به "امت فروش". صورت مسئله من، پیمان نیست. صورت مسئله این بود که رجوی همان موقع هم جاتماز آب می کشید، و از طرفی، به شکل مافیایی شخصیت ها را می خرید. مبنای امت فروش شده یا نشدن، نزدیک و دوری با رجوی است؟ سوال؟ چه نیازی داشتی که یک امت فروش را جذب سازمان و جنبش ملی مجاهدی کنی؟

حقیقت آنکه رجوی می خواست با پول مصادره شده از بنیاد پهلوی، پیمان را بخرد (صنفی داد، تا سیاسی بگرد) پیمان هم پول بادآورده را برداشت و برد! دزد به دزد بزنه، شاه دزده! اینکه پولهای مصادره شده، متعلق به مردم است، حرف دیگری است. چنین پولهایی باید صرف مردم می شد. نه بعنوان، خرید شخصیت های سیاسی برای منافع رجوی! (در این خاطره هم چندین جرم وکلاشی سیاسی خود را نشان می دهد.)

رجوی: « مجاهدین هفت ماه قبل از جنگ در عراق در بزرگترین افشاگری، تاسیسات پنهان اتمی رژیم را برملا کردند...

اما امریکا به دنبال تسلیحات کشتار جمعی موهم در عراق رفت و عملاً عراق را در سینی طلائی به رژیم تحویل داد و بیرون کشید. مجاهدین در طول این سالها در ۱۰۰ فقره روشنگری دیگر همه چیز را درباره تسلیحات کشتار جمعی اتمی و موشکی و شیمیایی رژیم روی دایره ریختند. اسامی ۳۲ هزار ماموران نیروی قدس سپاه پاسداران را هم در عراق همراه با بیش از ۵۰۰ نمایندگی ولی فقیه برملا کردند. اما گوش شنوایی یافت نشد. ژنرال پترانوس یک بار در عراق برای سرنگون کردن رژیم ایران خیز برداشت. چون واقعا دید چاره دیگری نیست. این موقعی بود که در بغداد روزانه در خیابانها ۱۰۰ جسد یا سر بریده پیدا میشد. اما وقتی در ۳۲ آوریل سال ۱۳۸۷ به واشنگتن رفت او را سر جایش نشانند تا دیگر از این ناپرهیزها نکند و او دست خالی برگشت....»

(نگارنده: رجوی از همه افشاگری های اتمی و موشکی و شیمیایی و اسامی ۳۲ هزار مامور نیروی قدس و ۵۰۰ نمایندگی ولایت فقیه می گوید، اما در حسرت حسیض اعتراف می کند: « گوش شنوایی یافت نشد؟» یعنی مخاطب امریکا بود پس!).

و اینکه پترانوس یکبار برای سرنگونی کردن رژیم خیز برداشت... اما وقتی در ۳۲ آوریل سال ۱۳۸۷ به واشنگتن رفت او را سر جایش نشانند دیگر از این ناپرهیزها نکند و او دست خالی برگشت... رجوی این قسمت را سانسور کرده بود. زیرا اقدام پترانوس عطف به طرح عملیات سرنگونی بود که در مذاکره رجوی با پترانوس به او و دولت امریکا ارائه شده بود. و چنین مسئله ای را بمدت بیش از ۶ سال از اعضا و کاردها پنهان کرده، و در سال ۹۲، برای اولین بار از این موضوع پرده برداشت.)

اگر گردنبندی را که مریم بدون اطلاع من پلا استتفا برای برادران و خواهرانمان فرستاد، علم نکند و حول آن در آنطرف سیاح یا در آنسوی جهان شعبده راه نیندازد،

رجوی: «... فقط آنچه را که در نشست ۴ خرداد گفتیم و پخش هم شده است، یادآوری می کنم که...»

در سنت و منطق فتوت، رسم مجاهدین بر این نبوده که اگر کسی می خواهد بدنبال زندگی خودش برود، اسم و سوابق او را علنی کنند تا او بخاطر پیمان شکنی سرفاکنده باشد...

ما هیچگاه در رابطه با هیچکس شروع کننده نبوده و نخواهیم بود اما قطعا در چارچوب اطلاعات آخوندها و سرویس های پشتیبان، اگر کار به تقابل و تعارض بکشد، تمام کننده ایم... در این شك نکنید.

در همان نشست (۴ خرداد) برایتان مثال زدیم که مسئولین سازمان می خواستند اسامی ۲۰۰ بریده ای که خودمان تصفیه کردیم و به تیف فرستادیم و اطلاعیه آن هم داده شد در سال ۸۳ منتشر شود اما من خواهش کردم و مانع شدم. گفتند از نظر سیاسی ضرر می کنیم که گفتیم باشد در حالیکه حق و منطق شما را می فهمم اما بگذارید که این سنت فتوت در مجاهدین باقی بماند. علاوه بر این در همانجا گفتیم بگذارید رژیم هرچی می خواهد شلوغ کند، در زمانی که لازم شد با اسم رسم، مدارک، حکم اخراج، سابقه، نامه ها و دستخط، گزینیه ها، همه را مجاهدین میتوانند ارائه بدهند. مثل بقیه کارهایشان، مثل اسناد سلاحها و مهمات و تسلیحات، مثل آن چه در عراق یا خارج عراق خریدند، مثل منابع درآمدشان ریال به ریال، دلار به دلار، دینار به دینار....»

(نگارنده: رجوی از سنت و منطق فتوت، رسم مجاهدین که اگر کسی می خواهد بدنبال زندگی خودش برود... تا بخاطر پیمان شکنی سرفاکنده نباشد. سخن سری می دهد. در همین البانی در شهریور ۱۳۹۶، مسئولین کمیساریا درالبانی از وجود زندان افرادی و قرنطینه بمدت یکماه برای افرادی که می خواهند جدا شوند، بامن سخن می گفتند! کمیساریا با افرادی که در زندان بوده و از سازمان جدا شده اند، رابطه و دیدار دارد. و به وجود زندان در پایگاه مفید واقف است. با توجه به اینکه آلبانی یک کشور اروپایی ست. و نهاد کمیساریا هم در دسترس است! در زمان صدام! این سنت و فتوت و رسم مجاهدین بود که جدا شدگان را به صدام و زندان ابو غریب تحویل می دادند. و با عنوان «امانتی های رجوی» همیشه زیر شکنجه بودند. تا شاید بر اثر همین فشارها، مجدداً به نزد مجاهدین برگردند. و یا النهایه صدام آنها را تحویل رژیم آخوندی میداد! سنت کثیفی که رجوی تحت عنوان «منطق فتوت»، و رسم مجاهدین! از آن یاد می کند، یکی از ننگین ترین اعمال جنایت آمیز او، یعنی تحویل دادن اعضای خود به دشمن و رژیم آخوندی است، که تاکنون در تاریخ هیچ نیرویی چنین شیوه ای را برای حذف و سرپه نیست کردن اعضای خواهان جدایی بکار نرفته است.)

رجوی: «... همه میدانند که یکبار دیگر در دهمین سالگرد اتمام حجت ۲۴ آبان ۱۳۸۱ در يك ابلاغیه همگانی، در آستانه عاشورای حسینی، من بار دیگر همه ۳۸ ساکنان اشرف و لیبرتی را که به خاطر ارتش آزادیبخش ملی ایران به عراق آمده بودند، بدریافت کمک مالی مخیر و مکلف به ترک لیبرتی و اشرف کردم. مگر اینکه کسی خودش مشتاق مجاهدت باشد و دوباره ثبت نام کند.»

(نگارنده: در همین کتاب نوشته ام که این یکی از کثیف ترین کارهایی بود که رجوی با اعضای خود کرد! انقدر کثیف بود که همه شوکه شده بودند! و رجوی خود در همین نشست، باحالت عصبانی از چنین عملی که انجام داد است گفت: «شما من را وادار کردید که چنین کار کثیفی را انجام دهم!». این عمل بمدت یکماه همه را در خود فرو برده و تبعات بسیار اسفناکی برای اعضا داشت... هیچ کس ندانست که بر سر اعضای سازمان چه روزهای سیاهی از دست این رهبری فاسد و اپورتونیست گذشته است... فکرمیکنم همین که رجوی هم همتاها ننگ این عمل را بیان کرد. همین حد از اشارت کافی باشد!)

رجوی: «یادتان هست که در اشرف در یکی از نشست ها عکسهای قبیح آن زنک را در تیف و پاسپورت صادره در تهران برای او را دیدیم که همراه با مامور مزدوری به نام رضا جبلی آمده بود...»

وقتی آن مامور اف بی آی در سال ۸۲ به اشرف آمد او را استخدام کردند. البته برخی برادران می گویند که از قبلش هم در کانادا مامور نفوذی و اعزایی به ارتش آزادیبخش بوده است اما من نمیدانم...»

(نگارنده: نشان دادن عکسهای بقول و تعبیر رجوی: « قبیح آن زنک (بتول سلطانی)» هم برنامه ای بود که رجوی بطور اختصاصی برای همه از تلویزیون پخش کرد ، و عکسهای بدون حجاب و با پوشش دامن!، را بعنوان فاحشگی نام برد. پس از خارج شدن از سازمان بهمن ۹۳ من چهارماه بعد این عکسها را در اینترنت دیدم، علاوه بر اینکه پس از تیف هم، همان نوع لباسها را می پوشیدند. اگر بدون روسری و پوشیدن دامن، امری قبیح است؟ مردم آلبانی که مجاهدین اکنون در آن کشور بسر می برند، قبیح ترین زنک ها موجود در جهان هستند! رجوی نمی گوید که اگر دامن قبیح است!، خب، اول به همسر خود تیغ بکش! که دامن پوش است! اما «اصطلاح» قبیح بودن نوع لباس زنان؟، بکارگیری سخنان آخوند احمد خاتمی نایب رئیس مجلس خبرگان و امام جمعه نماز تهران، در قبال نوع پوشش زنان در ایران؟، شانه به شانه ساندیدن با چنین جانورانی، قبیح است! مسیح می گوید: « انسان بواسطه آنچه می خورد و می نوشد، نجس نمی شود، بلکه آنچه می خورد از اذهان او بیرون می آید او را نجس می سازد. متی: ۱۵ - ۲۰ - ۱۰»

هیچ قباحتی، بپای همان کاری که تو، رهبر بی شرف و قبیح ، با بتول سلطانی کردی!، نمی رسد. مگر موضوع فقط به گفته های بتول سلطانی از رقص رهایی و تشریح آن برمی گردد؟. زنان دیگر از همان سال ۷۸ این مسائل را در اشرف بازگو می کردند، و در آلبانی نیز همین زنان جدا شده، از فساد تو و آنچه در مرکز و مقرهای زنان بود، سخن گفتند. همه ما شوکه شده بودیم. ما با یک ودو و صد نمونه روبرو نیستیم. من صدها نمونه از فساد زنان ارشد شورای رهبری را شنیده ام.

مگر همین رضا صادقی در نشست های طعمه نبود که در سالن غذا خوری، بدون هیچ مقدمه ای با کینه و نفرت من به گفت: « پیوز!»، وقتی اعتراض کردم به مسنول، که چرا بی حرمتی می کنی! چرا شما سکوت می کنید و میدان می دهید؟، مهدی حسینی، رضا صادقی را با احترام ناز و نوازش می کرد، که چنین خشم انقلابی و ایدئولوژیک را بروز داده است! در سائمانی که افراد بدلیل فحاشی نسبت به من، مورد توجه قرار می گرفتند، و این افراد به این شکل خود را از زیر فشار بدر می بردند؟. انتظار دارید چنین محتوایی ، محصولی غیر از این داشته باشد؟.)

هیچوقت و هرگز هیچ صحبتی که رضا صادقی نفوذی رژیم باشد، در میان نبود. او بمدت ۸ سال در مرکز ما بود، من گزارشات از جانب سازمان در سایت های مجاهدین بر علیه رضا صادقی دیدم، که اعضای سازمان نوشته اند که: رضا صادقی در زندان بریده ویا...، و تاریخ این گزارش ها متعلق به چند سال قبل از خارج شدن او از سازمان است؟. و زمانی است که رضا صادقی تازه به ارتش پیوسته است؟. مستقل از محتوای گزارش درباره او، که من اطلاعی در این زمینه و وضعیت او ندارم، باید تاکید کنم که تاریخ این گزارش های دروغ محض است. تمام این گزارشها پس از خروج رضا صادقی از سازمان در سال ۸۶ بنا به فرمان ستاد جنگ سیاسی نوشته شده است، و تاریخ آنها را برای سند سازی بر علیه او است، که گویی از همان آغاز رزمندگان مجاهد، نسبت به رضا صادقی و حضورش در ارتش و مجاهدین انتقاد و اعتراض داشته ... و به سازمان نسبت به وضعیت او هشدار داده اند؟. در حالیکه همه ما در سازمان مجاهدین می دانیم که، بریده های زندان، همیشه از مقربین سازمان بودند، زیرا تسلیم محض رجوی و تشکیلات می شدند.

بهزاد محمدی که در درده تشکیلاتی ام - او به من گفت: « یکرزپیش از اینکه رضا صارق بی برد و برود. او را حسابی زدیم و خونین مالیش کردیم.» از او پرسیدم تو خودت هم آنجا بودی؟، گفت: « آره، من خودم هم او را می زدم و خدمتش رسیدیم.»

چنین شیوه ایی یک خط همیشگی رجوی بود. زدن افراد قبل از جدا شدن از سازمان، یک خط مشخص از جانب رجوی بود. تا افراد جدا شده را بزنند و کینه فردی در دل آنها بر جای بگذارند!، تا پس از جدا شدن، به سمت رژیم رفته و یا آنها بر علیه ما (سازمان) همکاری کنند. و به این شکل این افراد، لجن مال شوند. برغم اینکه امریکایی ها حضور داشتند، اما سازمان با امریکایی ها و بطور مشخص با سطح بالای آن، ژنرال پترانوس ساخت و پاخت کرده بودند و به همین جهت از سال ۸۴ به بعد دست سازمان در ایجاد فشار و اعاب کم کم باز شد. اگر چه دیگر هرگز به دوران حاکمیت صدام برنگشت. توضیح اینکه هرگونه همکاری با رژیم آخوندی، نامشروع و کثیف است. این شاخص و خط قرمز یک نیروی اصیل، صادق و مردمی است، اما آن روی دیگر سگه نیز، هرگونه سند سازی و ضرب و شتم با این نیت که افراد جدا شده را به سمت رژیم برانند، نامشروع و کثیف است. (

رجوی: «حالا هم در مورد» مترجم ارشد" گناه ما فقط این است که دست کم سه بار رحمان و برادران روابط نامبرده را میخواستند اخراج کنند، راستش دلمان سوخت.

علت اخراج؟ شکایت کارگران عراقی در اشرف از نامبرده بخاطر منکرات مستمر از جنس خودفروشی به کارگران عراقی که خیلی مهوع است، نمیگویم آبروریزی بود. کارگران عراقی شکایت کرده بودند که این مردک از مجاهدین است یا از رژیم ایران است که بقیه اش را بس که متعفن و

برادرانمان گوش یارو را گرفتند و اخراج کردند تا به تیف برود. نامه نوشت و عز و جز کرد که مرا بی آبرو نکنید و .. و .. و دخترم توی .. سازمان است. عیال سابق هم در فروغ شهید شده ولی بچه ها قانع نشدند. برای اینکه خوراک رژیم نشود دست آخر او را به جایی تیف که نمی بعد نامه نوشت که ترا بخدا به دادم برس... و من واسطه شدم که بیرونش نکنند و رفت، به خروجی بردند. آن موقع در اشرف خروجی داشتیم ۴۵ بعد دوباره احکام اخراج سال ۸۹ و ۹۰ در مورد همین فرد و قیل و بعدش هم ... نان خور مجاهدین باقی بماند به شرط اینکه تکرار نشود هست. سابقه اش را هم برادران مسئول میدانند. آنها همیشه خواهان پرتاب این فرد به بیرون بودند، اما تقصیر من است که وقتی نامه می نوشت و آه و ناله و اینکه دخترم و مادر شهیدش چه میشود، سالیان از کیسه شما که همان کیسه سازمان مجاهدین خلق ایران و ارتش آزادیبخش ملی است آبروداری و تحمل کردم. من کار دیگری هم از جیب شما و سازمان شما درباره این فرد کرده ام که حتما باعث ناراحتی شما میشود: درحالیکه در شهریور ۱۳۸۰ سوگند عضویت خورده بود از مسئولین در آن زمان خواهش کردم از گذشته های او صرف نظر کنند و اجازه بدهند در نشست های برادران مجاهدی که ۲۰ سال سابقه انقلابی و حرفه ای داشتند شرکت کند. میخواستم باعث انگشت نما شدن و ابهام برای افراد جدید تر نشود و نگویند که داستان چیست که این فرد که میگوید از قیل با سازمان بوده است، در رده عضویت باقی مانده است. در نشستهای جمعی هم که شرکت میکرد هوای او را داشتم و شوخی میکردم تا احساس تحقیر نکند و رو به جلو قدم بردارد. بنابراین بقیه فکر میکردند که او هم مثل ... سایرین است و با همین نگاه تنظیم میکردند. در یک کلام قصور و تقصیر از من است که بیدریغ از شما و رنج و رزم و خون شما خرج کردم « پایان نقل قول از رجوی

(نگارنده: داستان غلام روابط از این منظر به آن می پردازم که شاخص خوبی است تا حضيض واستیصال و ذلالت رجوی را به تصویر بکشم. وقتی قرار است رجوی در نقطه ضعف کوتاه بیاید، چقدر مضمّن کننده چاپلوسی می کند. حتی در مقابل کسی که رجوی تا این حدّ تهمت و افترا زده و مدعی اخراج سه باره او شده است یعنی غلام حسین نژاد!

در سال ۸۰ در نشست طعمه، مهدی ابریشمی در پشت میکرفون گفت: « بر روی تابلو اعلانات ستاد روابط، یک کاغذ نصب شده کردند، که بر روی آن نوشته شده بود: « عملیات جاری دیکتاتوری است. » و کاشف بعمل آمد که کار غلام روابط است. » در محاکمه غلام روابط در حضور رجوی و مریم و ۴۰۰ نفر از اعضا، غلام روابط در برابر رجوی و مریم، به تن خود چنگ می کشید و طلب بخشش می کرد. و بزبان ترکی می گفت: « آله منی آلدور... » (خدایا مرا بکش) و همزمان که به سینه و شکم مرتب چنگ می کشید، ادامه میداد: « ننه ننه، نیه منی دو غون... » (مادر چرا مرا زانیدی) هیچ چیزی از صحبت های او بدلیل جیغ و داد و گریه نمی شد فهمید. و شدیداً خود را باخته و از پای در آمده بود...، از قیل برای او در ستاد خودشان نشست گذاشته بودند. یکی از صحنه هایی که من بشدت نسبت ماهیت رجوی و مریم آشنا شدم، همین غلام روابط بود! از نظر من با ضجه های غلام و چنگ انداختن به سروصورت و بدنش و فشردن پوست تنش در مشت ها، این وضعیت دیگر نیازی به ادامه دادن این صحنه نداشت. خیلی خارج از نرم نشست و در هم شکستن انسانها و ضجه و ناله را به نمایش گذاشت. من فرورفتم، همه فرورفتیم، رجوی و مریم نمی خواستند ادامه در هم شکستن انسان و ضجه و ناله غلام را ببینند، سرشان را پایین انداخته بودند، می خواستند ۴۰۰ نفری که در سالن در صندلی ها فرورفته و خود را پایین کشیده اند، ذلالت و حقیری خود را در مقابل سازمان و ایستادن در مقابل انقلاب مریم را ببینند. هدف ما بودیم، اعتراف می کنم که ما هم، همان ذلالت را حس کردیم. رجوی در صحنه چینی بسیار قاهر بود. من به خودم گفتم: « از این پس این غلام چطور می خواهد پس از این صحنه، سرش را بالا بگیرد...؟ »

یکبار دیگر حرفهای رجوی در سطور بالا را بخوانید، تا اینبار حضيض و ذلت و حقارت رجوی را در مقابل غلام روابط شرح دهم. در اینجا هدف بررسی شخصیت رجوی است.

آقای وخاتم رجوی!

سوال از شما است؟ چرا چنین فردی ... را، پس از سرنگو صدام، در مراسم تاسوعا و عاشورا و در مراسم رسمی سازمان با حضور ۳۳۰ تن که مراسم هم از سیمای آزادی پخش می شد، غلام روابط را بعنوان نوحه خوان (بزبان ترکی) به روی سن می آوردید و همه ۳۳۰ مجاهدین و مسئولین و از جمله عباس داوری با نوحه خوانی او درباره امام حسین، و مجاهدین!، سینه می زدند؟ حتی در مراسم عاشورای سال ۸۹ از روی همان سن، که غلام روابط نوحه می خواند، سخنان و پیام مریم رجوی، و زیارت عاشورا با صدای شما نیز پخش می شد!، و در سیمای آزادی نیز آنرا نمایش داد!

چرا در سال ۸۹ در نشست شما با تمامی اعضای سازمان در سالن بزرگ اشرف، غلام روابط آمد پشت میکرفون و شما با او بسیار چاپلوسانه خوش و بخش کردید و غلام درباره تلفظ غلط واژه « هیهات » توضیح داد که همه اشتباه می کنند و « ه » اول را با کسره می خوانند، در حالیکه در عربی باید با فتحه خوانده شود. و چند آیه را هم ترجمه کرد؟

چرا شما برخلاف سال ۸۰ در نشست طعمه، اینک که در سال ۸۹ امکان خروج سازمان از اشرف در تقدیر بود!، برخلاف ادعایتان که بارها می خواستیم او را اخراج و .. کنیم!، سعی در حفظ و نگه داشتن او در سازمان داشتید؟ شما به چالوسی در مقابل غلام می پرداختید و با افتخار، سرتان را کج کرده و بالا گرفتید و گفتید: « ما نیاز به « فرماندار » و حمایت آنان نداریم!، خودمان فرماندار داریم! » (منظور شما سناتور اد رندل بود، که در همان نشست موضوع صحبت شما بود. شما حتی به اد رندل که دوست خودتان و مریم هم هست و به او هم « صنفی میدید، و سیاسی می

گیرید!» هیچ ارزشی قائل نبودید. غلام روابط را هزاران بار ترجیح می دادید به سناتور اد رندل. میزان ارادت شما و مریم به دوستان بخوبی قابل فهم است؟) و به لحن توهین آمیزی توی سر سناتور اد رندل زدید و با افتخار گفتید که:

« غلام، توقیلاً درمیانه چه مسئولیتی داشتی؟! و غلام روابط هم گفت: «من فرماندار میانه بودم. و بعد در سال ۵۸ کاندیدای سازمان برای مجلس شورای درمیانه معرفی شدم.» غلام که زخم صحنه های نشست سال ۸۰ طعمه دریادش مانده بود. شروع کرد ۱۵ تا ۲۰ دقیقه از کارهایی که در آنجا (میانه) انجام داده سخنرانی کرد. چیزی که برای اولین بار بود که کسی جرأت می کرد، از فعالیت ها و شخصیت خودش بگوید. شما بدلیل طولانی شدن آن، یکبار وسط صحبت غلام، خواستید حرف بزنید! چون غلام صحنه و میکروفون را بدست گرفته بود! اما غلام اهمیتی به صحبت شما نداد و به سخنان خودش ادامه داد. همه ما که شاهد بودیم، برای اولین بار می دیدیم که شما وارد می شوید و صحبت می کنید!، اما نفریشت میکروفون، اهمیتی نمی دهد و به حرفهای خودش ادامه می دهد؟. ممکن است این برای کسی که خارج از مناسبات سازمان است، امر بسیار مهمی نباشد!، اما درون سازمان، وقتی شما شروع می کنید به صحبت، همه، همان لحظه ادامه کلام خودشان را قطع می کنند، تا شما صحبت کنید. این قانون و آیین نامه ناتوشته مطلق تنظیم رابطه با رهبری عقیدتی بود. غلام ۳۰ تا ۴۰ دقیقه از خود و آیات قرآن صحبت کرد...، رهبری عقیدتی که در تله عراق گرفتار شده بود، تن به سخنرانی غلام روابط میداد، و همین غلام روابط را نزد ۳۰۰ تن از اعضا باد می زد! محاکمه و کینه کشی های جبارانه این سالیان و نشست طعمه...، فرجامی بهتر از این چپلوسی و ذلالت در مقابل غلام روابط را نداشت. رجوی صحنه را پس از سرنگونی صدام در اشرف باخته بود، اینک جای غلام و رجوی در نشست عوض شده بود. این هم از آن صحنه هایی است که درون پوک و تهی شده رجوی را، که روزی برای ما بت و مقدس بود، به عیان دیدیم. هرگز فکر نمی کردم، رجوی تا این حد، خودش را به ذلالت بکشد...، رجوی همان صفات و روحیاتی را داشت که یک «بریده» و «درهم شکسته» از خود بنمایش می گذاشت. (

افشای دروغهای رجوی درباره گردنبندهای اهدایی

رجوی مدعی است که: «اگر گردنبندهایی را که مریم بدون اطلاع من بلا استثنا برای برادران و خواهرانمان فرستاد، علم نکند و حول آن در آنطرف سیاح یا در آنسوی جهان شعبده راه نیندازد،...»

اقای رجوی!

خوب به همین یک خط حرفهای خودتان گوش کنید!

اینکه مریم بدون اطلاع شما چنین، گردنبندهایی که عکس شما بر روی آن حک شده، به لیبرتی ارسال شده است، بسیار شایان توجه است. زیرا دروغها و تناقضات بسیاری در همین یک جمله شما و آنچه در لیبرتی می گذشت وجود دارد:

۱- چنین گردنبندهایی، بدون اطلاع و صلاحدید شما؟، که در ریزترین و جزئی ترین مسائل روزانه سازمان و تشکیلات، لحظه به لحظه فرماندهی می کنید و در جریان هستید و خودتان هم در لیبرتی می گفتید که: «من لحظه به لحظه از اشرف و لیبرتی گزارش می گیرم!» و گزارش وضعیت نوبه ای محور بندی شده، هر ۶ ساعت یکبار از اخبار جهان!، به شما تهیه و ارسال می شود. دروغ گزارف است.

شما در لیبرتی در شهریور ماه ۹۳، در عرض دو هفته، ۸ پیام کوتاه و بلند، برای اعضای حاضر در لیبرتی فرستادید. شما با چنین ارتباطات و وسیع، چطور از گردنبندهای خبر نداشتید؟

شما مشابه سرپال «سلطان و شبان» خود را در نقض شبان می گذارید و می گوید: «مریم رجوی بدون اطلاع شما فرستاده...» حداقل شما هم مثل آن شبان در سادگی و صداقتش باید از مریم می پرسیدید: «تو سلطان بانوی من هستی، یا سلطان بانوی وزیر؟». در حالیکه مریم در نشست ها می گفت: «من بدون اجازه مسعود آب هم نمی خورم!»

۲- تبعات سیاسی چنین گردنبندهای در لیبرتی، که زیر نظر کمیساریا و یونامی و دولت عراق... بود، نمی تواند، بدون اطلاع و صلاحدید شما به اجرا در نمی آمد. در اشرف در هر بازدید، مهمان خارجی!، سریع عکسهای شما را از همه اماکن که بر روی دیوارها نصب شده بود، با فرمان تشکیلاتی جمع آوری می کردند! تا هیچ نشانی از کیش شخصیت... و رهبری اینچینی، یافت نشود! چطور گردنبندهای منقش به تصویر خودتان را زیر نظر کمیساریا و یونامی... برگردن اعضا می اندازید؟ در اصل شما حاضر شدید، قیمت سیاسی این گردنبندها و تأثیر منفی آنرا بدهید. تا گردنبندهای نوع طلا، و اهدایی به زنان شورای رهبری در رقص رهایی در سالهای پیشین را ببوشانید.

۳- شما بگویید چه ضرورت مهمی بود، تا بین آنهمه مسائلی که در لیبرتی وجود داشت، و بنا به اطلاعیه های سازمان و مریم رجوی، بیماران در اثر کمبود دارو جان می دادند، و دولت مالکی از ورود دارو به لیبرتی ممانعت بعمل می آورد!، مریم رجوی چنین گردنبندهایی را با جعبه آن و حجمی که برای ۳۳۰۰ تن ساکنین لیبرتی ارسال شد!، چرا داروهای حیاتی!، برای بیماران خریدار و ارسال نشد؟

۴- چرا در لیبرتی به بیماران می گفتند: «دارو نداریم؟». چرا دکتر مهدی کلو شادی وقتی پرسیدم، چرا برای ویزیت روزانه نمی آید؟ گفت: «دارو نداریم که نسخه بدهم! چطور ویزیت کنم». چرا قرص های تاریخ مصرف گذشته، که مرز سرخ پزشکی در سازمان بود، به بیماران می دادید...

گردنبندهای اهدایی، چه امر حیاتی بود که به هر شکل ممکن انجام شد! و چنین اموری و هدایای غیر ضروری از این دست کم نبودند، مریم رجوی نیز از اهداء مدال و نشانهای مختلف دست بر نمی داشت، مژگان پارسیایی هم از اهداء زیرانداز بزرگ منقش به کربلا برای نماز!، به تک تک اعضا، که

اساساً هم هیچکس استفاده نکرد!، و حجم آن کم‌تر از هم اشغال کرده بود. و صدیقه حسینی هم با فرستادن مهر و تسبیح و جانمازی... می پرداخت...؟، اما دارو برای بیماران و بیماریهای خطرناک، که درد می کشیدند، وارد نشد؟.

رهبری بی شرم! ضرورت حیاتی ارسال گردنبندها را، من درآلبانی فهمیدیم چه بود! تف به این نقش و نقشه هایی که برای عاشقانت می کشیدی، تف! تف به آن نقشی که بر آن گردنبندها و آن قلاده برده ساز رهبری کثیف عقیدتی حک شده است، تف. پُر خشمم، پُر خشم! چه نسلی سربدار شد...، و چه رهبری، چنین تفاله شده، نقش مُردار خویش را به گردن اعضا زنجیر ساخت. خمینی طناب های دار را برگردن نسل ما انداخت، و رجوی قلاده رهبری توتالیترفاله اش را یوغی بگردن ما. چطور خشمگین نباشم. چطور سکوت کنیم؟.

ارسال این گردنبندها برای لا پوشانی و سفید سازی رقص رهایی بود. گردنبندهای اهدایی، خلق الساعه نبودند! چندین ماه با طرح و برنامه، و ساختن این گردنبندها، و طراحی شیوه ارسال به عراق و لیبی طول کشید، تا برای پوشاندن گردنبندهای طلایی که به زنان شورای رهبری که در رقص رهایی و همخوانی با شما به آنها داده بودید. این گردنبندهای نقره ای رنگ را برای فریب و عادی سازی و لا پوشانی همان رقص رهایی به تمامی اعضا داده شود.

۵- اگر این گردنبندها را از مجاری دیگری، غیر از دولت عراق و پست بازرسی پلیس در ورودی کمپ لیبی وارد کرده اید! چرا از همین کانال ها، برای تأمین دارو های حیاتی، اقدام نکردید؟. شما که وسایل تأسیساتی... و فوطی های رنگ برای شعار نویسی سیاسی، بصورت مخفیانه از طریق کانال ها به لیبی می آوردید و من هم شاهد بودم، چرا دارو نمی آوردید؟.

۶- در سازمانی که بقول خودتان، آنقدر انضباط آهنین وجود دارد، که در بیماران مقرر و ستونهای زرهی و افراد... توسط آمریکا در سال ۸۲، حتی یک تیر توسط یک عضو ارتش از ایبخش، که در بیابانها بصورت پراکنده حضور داشتند، شلیک نشد! چطور این انضباط آهنین درباره گردنبندها منقش به تصویر شما، به اجرا در نیامد. و شما را دور زدند و بی اطلاع بودید؟، مگر در سازمان هم، نیروهای خود سر وجود دارد؟.

۷- این چه سازمان یافته ترین نیروی متشکل و مسئولینی است که، شما بعنوان رهبری کل ارتش خبر ندارید، چنین گردنبندهایی، آن هم در شرایط محاصره لیبی به اعضا هدیه می دهند؟.

۸- چرا راضی شدید، عکس خودتان روی گردنبندها باشد؟. چرا عکس خودتان را جای «الله» می گذارید؟. اگر سال ۹۱ نمی دانستید؟، بسیار خُب! حرفی نیست؟. در سالهای پیشین که، این خودتان بودید که همین گردنبندها را به زنان شورای رهبری هدیه دادید؟. دروغ که شاخ و دم ندارد؟. چرا چنین دروغهای مفتضحی می گوید؟. فکر نمی کنید مردم شعور دارند؟. یا مشکل اینجاست که، شما بدلیل فساد و جنایت، ناگزیر از چنین پرت و پلا بافی هایی شده اید! رقص رهایی و همخوانی با زنان، ورطه ای نیست که بتوانید، با چنین دروغهایی از این منجلاب خود را بیرون بکشید!.

۹- این چه فردیت و خود خواهی و خود شیفتگی کثیفی است که عکس خودتان را روی برگردن اعضا می اندازید؟. در حالیکه همه اعضا رابه بهانه کوچکترین فردیتی، بیش از یک ربع قرن در نشست های دیگ به سلابه می کشید؟.

۱۰- این کدام آرمان جامعه بی طبقه توحیدی است که، اینهمه تفاوت و تبعیض وجود دارد؟. به طبقه زنان شورای ارشد رهبری! و همخوانی با آنها، گردنبنده طلا میدهید! و به سایرین گردنبنده نقره ای رنگ؟، که پس از مدتی رنگ و رو رفته می شدند؟. آنکه پیامبر بود و علی!، غنایم را هم به مساوات تقسیم می کردند. در حالیکه مردم بنا به اخبار خود شما، اکثراً زیر خط فقر هستند، و دختران خیابانی از فقر خود فروشی می کنند، چرا باید به زنان مجاهد خلق؟، گردنبنده طلا زینت شان باشد؟.

۱۱- چرا همیشه در چنین مواقعی، می گوید من خبر نداشتم؟. این اولین بار نیست؟. در اعلام تأسیس شورای مرکزی سازمان در شهریور سال ۹۳ هم، شما فردا آن پیام فرستادید و گفتید، من از اینکار مریم بی خبر بودیم؟. و همین دروغ را هم در کتاب حقیقت مانا بر ملا خواهم کرد.

آقای عزیز!....، شما که در همان دو هفته شهریور، ۸ پیام فرستادید، چطور از تأسیس شورای مرکزی سازمان خبر ندارید؟. در حالیکه مستمر، فرماندهان سازمان در لیبی با شما در ارتباط بودند؟. و روزانه ۴ گزارش نوبه ای بدست شما می رسد؟. این تصمیم خود شما بود! در ۱۱ و ۱۲ آبان ۹۳ و در نشست اتمام حجت هم سر این موضوع صحبت کردید؟. فراموش کرده بودید که در ۵۵ سال ۹۱، چنین دروغی را گفته اید؟. این اولین و آخرین فراموش کاری شما، پس از سرنگونی صدام و گجی ناشی از آن نبوده و نیست.

آقای بی خبر!

شما در اشرف و همچنین در لیبی و در سالهای ۹۱ تا ۹۳، وقتی که افراد می آمدند پشت بلندگوتا با شما صحبت کنند. خوابی که شب قبل دیده بودند، برای خود آنها تعریف می کردید! آن افراد باورشان نمی شد و شوکه و هیجان زده می شدند، که شما چطور خواب آنها را می دانید! چطور است که مسئولین سازمان وقت و زمان کافی دارند که در تماس با شما، خواب بچه ها را هم برای شما تعریف کرده و در مانیتور شما بنویسند!، و شما از تحول بزرگی چون تأسیس شورای مرکزی زنان در سال ۹۳ بی خبر باشید؟. و یا از گردنبندهای اهدایی مزین به نقش رهبری مبارک خودتان؟. شعور مردم ایران که، تردید بردار نیست! سوال اینجاست که چرا تابدین حد احمقانه، خود را به بی شعوری می زنید؟. عصر اینترنت که جای عرضه این بی شعوری های نیست؟. بقول علی در نهج البلاغه: تازمانیکه حرفی نزدی، حرف در اختیار تو است! اما وقتی حرف زدی، تو در اختیار حرفت هستی! و من می گویم: «اختیار دارید، بفرمایید حرف بزنید... تا خود را بیش از این رسوا کنید!.

۱۲- آقای رجوی، در همین یک خط ونیم، شما بصراحت علت اهداء گردنبندها را بیان کرده اید، میگویند چوب رو که برداری، گریه دزده فرامی کنه! ببیند و بخوانید که چطور صریح «شان نزول» گردنبندهای اهدایی در لیبیرتی را بالا آورده اید، بالا آوردنی (اعتراف کرده اید، اعتراف کردنی!) به این می گویند: دسته گل به اب دادن:

«اگر گردنبندهایی را که مریم بدون اطلاع من بلا استثنا برای برادران و خواهرانمان فرستاد، علم نکنند و حول آن در آنطرف سیاح یا در آنسوی جهان شعبده راه نیندازد...»

آقای رجوی! رهبری ضربه خورده و روان پریش گشته!

گردنبندهای همه برادران و خواهران را مریم در سال ۹۱ ارسال کرد! و شما دردی ماه ۹۱ چنین سخنانی گفتید! کسی که گردنبند طلا را علم کرد! چند سال پیش بود، چرا شما عطف با فرستادن گردنبندهای سال ۹۱، به علم کردن و شعبده بازی گردنبندها و رقص رهایی ۳سال پیش استاد می کنید؟ خودتان هم می گویند: «اگر گردنبندها را ... علم نکنند و حول آن در آنطرف سیاح یا در آنسوی جهان شعبده راه نیندازد...». علم کردن آنطرف سیاح و آنسوی جهان که مربوط به سال های قبل و سال ۸۸ و ۸۹ و گردنبندهای طلا به زنان و همخوابگی با آنان بود؟ شرم آور است رهبری در یک خط سخنانش اینهمه دروغ و تناقض بنمایش بگذارد. براساس «شعبده بازی و جادو جنبل» برای اعضای درحصر لیبیرتی، به شامورتی باز شما و همین سخنان سخیف براننده است.

آقای رجوی!

می ببیند چطور بند را آب دادید؟ این قانون گریزناپذیر دروغ و دغل است، که دروغگوینان، در دام گفته های خود، به تله می افتند. پیشنهاد می کنم. کمتر سخن بگویند! اگر چه با من باشد! می خواهم که هر چقدر که می توانید وارد این عرصه شده و به دفاع از خود بپردازید! زیرا تنها دست خود را رومی کنید! سرانجام آنهمه فساد و جنایت، قانونمند چنین دروغ و دغل هایی را هم در پی دارد.

باور کنید من خودم بهنگم نوشتن سطور فوق تعجب کردم! من بنا به تجربه میدانم، اگر سخنان رجوی را با آنچه پشت صحنه و پشت پرده است، و یا سخنانیکه قبلاً گفته را، بشکافیم، حقایق رومی شود! و دربار ه همین یک خط به هیچوجه قصدم شکافتن موضوع نبود! وقتی اولین جمله را نوشتم، تا شماره ۱۲ بصورت خودکار، همه این سوالها پشت سر هم ردیف شد. بدون اینکه اساساً قصد وارد شدن به این موضوع بصورت مکفی را داشته باشم.

همیشه در عمل دیده و متوجه شده ام. اگر انگشت بگذارم روی هر جمله رجوی، و پشت پرده آن را هم بازگویی کنم، حقایق بیشتری روشن می شود. بارها گفته ام رجوی یک دروغ نمی گوید!، دوبله دروغ می گوید.

تفاوت کادراهی بالا و پایین سازمان رهبری عقیدتی

ظ - ی ۱۶ مرداد ۹۶ گفت: «قبلاً فرماندهان سازمان مجاهدین هم، همان امکانات رزمندگان را داشتند، و تفاوت این بود که یک تخت در اتاق کار خودشان داشتند. اما پس از عملیات مروارید در سال ۱۳۷۰، همه چیز تغییر کرد. تبعیض در سازمان شروع شد. فرماندهان امکاناتی داشتند که هیچ کسی نداشت. حتی غذاهای ستاد ها و مسئولین (شورای رهبری) با همه متفاوت بود، امکاناتی که از خارج می آمد و ما هرگز نمی دیدیم در دسترس آنها قرار می گرفت.

سال ۸۵ مجید محدثین که با ما در یک مقر بود، دیدم دسته گلی در دست دارد؟ پرسیدم موضوع چیست؟ مجید گفت: «پدرم به اشرف آمده و برای دیدار با او یک دسته گل برایم آورده اند، که به او بدهم! پدرم به اربیل در کردستان عراق که تحت حاکمیت کردها است آمده و آمریکایی ها او را از اربیل به اشرف آوردند». سید المحدثین دوبار از همین طریق و توسط آمریکایی ها از کردستان عراق به اشرف آمد.»

ظ - ی ۱۸ مرداد ۹۶ گفت: «جلال ایمن از گاردهای رجوی می گفت: «اسماعیل جوراب باف و منصور رخشانی برای کار اجتماعی سراغ دانشجویان آلبانیایی می رفتند و تا ۴ صبح با دانشجویان صحبت می کردند. اما سازمان به آنها گفته بود فقط می توانید یک نان روغنی آلبانی به قیمت ۳۰ لک (هر ۱۳۰ لک معادل یک دلار آمریکا) بخرید و بخورید و آنها تاصبح فقط با این یک نان که اسمش را فراموش کردم خود را سیر می کردند.»

چ - ی ۲۰ مرداد ۹۶ می گفت: «سازمان به دوتا از نفرات در آلبانی می گوید: «بروید یک دوشاخه بگیرید و چانه بزیند تا قیمت را پایین بیاورند! دوشاخه یک دلار هم نمی شد آنها چانه زدند و فروشنده گفت: من نمی فروشم و جنس را پس گرفت. کار سازمان فقط چانه زدن است بیشتر برای اینکه ذهن افراد را قانع کند که ما پولی نداریم.»

یکی دیگر از جادوگران در ۲۰ مرداد ۹۶ می گفت: «یکروز جواد خراسان و نفر دیگری که همان لباس لیبیرتی را پوشیده بود، و شلوار را آنقدر بالا کشیده بود که شکل نامناسب بدنش پیدا میشد. رفتیم نمایندگی یا شرکت مخابراتی. من فکر کردم آنها می خواهند خرید کلان کنند و قرارداد ببندند و من بعنوان مترجم حضور داشتم. من به خانم مربوطه دست ندمم او بسیار ناراحت شد. به او گفتم: «این سنت مذهبی ما است. و مجبور شدیم سه بار به او بگوییم: من این سنت را قبول ندارم. اما چون با این افراد که آمده ام، باید رعایت کنم. و آن خانم هم فهمید من مشکلی ندارم. پس از کلی صحبت و عرضه کالاها، جواد خراسان سه تلفن همراه مدل قدیمی ارزان از جیبش بیرون آورد و گفت: «می خواهم این سه تلفن را هر کدام ۴۰۰ یا ۳۰۰ لک شارژ کنید (دو سه دلار)». من باورم نشد و از خجالت آب شدم. آن خانم فهمید! و اتفاقاً خیلی متناسب با همین جواد خراسان

رفتار کرد و از کاغذ بزرگی که آنجا بود یک گوشه اش را کند، و روی آن آدرس یک شارژباتری در میدان سامی فراش نوشت و به جواد داد و گفت: «می‌توانید بروید آنجا شارژ کنید».

یکی از جدا شدگان در ۲۲ مرداد ۹۶ می‌گفت: «برای خرید دستگاه پخت نانوائی رفتم. جواد خراسان یک دستگاه پخت نان دوران انورخوجه را انتخاب کرد. این دستگاه بسیار قدیمی و کهنه و از کار افتاده بود. و قرار شد لامپ دستگاه درست شود. اما بر سر هزینه تعمیر لامپ این قرارداد منتهی شد. انتخاب این دستگاه که دیگر در خود آلبانی از آن استفاده نمی‌شد، علاوه بر آلفا بی پولی سازمان به اعضا، برای هر چه بیشتر کار کشیدن از اعضای سازمان و اتلاف وقت آنان، در نان پختن بود. زیرا مرتب به تعمیر و سرویس و نگهداری نیاز داشت و پخت نان هم به کندی صورت می‌گرفت».

ظ- ی یکی از کادرهای قدیمی سازمان در ۱۸ مرداد ۹۶ می‌گوید: «تبعیض و دروغ در سازمان بیداد می‌کند. سال ۸۰ یا ۷۹ یکبار من به ستاد مرکز رفتم که سیما حسامی معاون آنجا بود. درب یخچال را که باز کردم باورم نمی‌شد که چنین چیزهایی در یخچال هست. تمام خوراکی‌ها ... و شکلات خارجی بودند. حتی ارده که من در این چند سال دیگر هرگز ندیده بودم، در یخچال آنها بود».

یک روز در ساندویچ‌سازی که با بشیر تنها بودم پرسیدم که: «اینهمه همبرگر که هر روز درست میکنی، چرا ما هیچوقت آنها را در مرکز خودمان نمی‌بینیم؟». بشیر گفت: «راستش پیش خودمان باشد!، همه این همبرگرها روزانه می‌رود به یخچال خواهران شورای رهبری و مصرف می‌شود».

ابولقاسم (محسن رضایی) در آلبانی هر روز نیم ساعت در آشپزخانه با همسرش (سعیده شاهروخی) صحبت می‌کرد. (در حالیکه کسی حق ندارد حتی عیال را برای یک لحظه هم به ذهن بیاورد و مرز سرخ است!) (من نکته‌ای را درباره سعیده به او گفتم که در سال ۸۴ افرادی که برای پروژه آموزش سابت سازی رفته بودند درباره سعیده ... می‌گفتند. چنین مشکلاتی راه به بیماری می‌برد...) او گفت در این ۶ و ۵ ساله اخیر سعیده بیماری پارکینسون گرفته و نصف بدنش می‌لرزد و من خیلی دلم برای او می‌سوزد.

د- چ یکی دیگر از اعضای قدیمی سازمان می‌گفت: «من مسئولیت خودر و شهرداری قسمت خواهران را داشتم. یکبار گفتم بگذار کیسه‌های زیاله‌ی آنها را چک کنم ببینم چه چیزی به آنها می‌دهند؟. کیسه را که باز کردم دیدم پرازیپاکت مواد خوراکی و جنس‌های خارجی و انواع شکلات و ... در آن وجود دارد».

محمد علی آگهی که در اشرف ولایتی در یک مرکز بودیم سال ۹۳ می‌گفت: «من مسئول زیاله‌های مقر خودمان هستم، سطل زیاله خواهر شورای رهبری مقر می‌توا عموی و حمیرا ... پرازیپوست شکلات و شیرینی و اجناس خارجی و قوطی‌های شیرو ... پوست پسته و آجیل و ... است و من هر روز دوسطل بزرگ فقط آشغال‌های این چنینی را خالی میکنم. و یکبار از این پاکت شیرها به ما نداده اند. جز شیر خشکی که اسهال می‌آورد».

واقعیت اینست که یگان ما (حمید رضا اسماعیل زاده) در لیبی مسئولیت خشکیار اردن‌انس را داشت. دو کانتینر بزرگ با تریلی شیر پاکتی آمد ولی یک پاکت هم مراکز (نیروهای پایین) ندادند. من (نگارنده) مسئول بسته بندی آجیل بودم. تمام آجیل و شکلات‌ها و ... بسته بندی شده به یکی از کانتینرهای سوله اردن‌انس منتقل می‌شد، که مربوط به فرماندهان و شورای رهبری بود و شماره اختصاری آن قسمت‌ها در تمام قفسه‌ها زده شده و روابطن آنها می‌آمدند و اجناس را می‌بردند».

بخش سیزدهم: زخم‌های کهنه تاریخی

«ایدئولوژی انقلابی»، مفهومی متناقض

«ایدئولوژی انقلابی» عبارتی فرمالیستی و متناقض است و ایدئولوژی نمی‌تواند مفهوم انقلاب را بخود گرفته و حفظ کند. زیرا محتوای «ایدئولوژی»، یک بسته صلب از پیش تعیین تکلیف شده و غیر قابل تغییر و دگرگونی است و لاجرم نمی‌تواند در برگیرنده انقلاب و تغییر در آن باشد و بدین شکل خود تبدیل به سنتی می‌شود که لازمه اش، دیالکتیک وار، کنار گذاشتن و عبور از آن می‌باشد. اگر بپذیریم «ایدئولوژی» در هر دوره تاریخی و شرایط زمانی و مکانی، الزامیه سقف اندیشه و مطلق دستیابی علم و آگاهی آن دوره مشخص است! بنا بر این اگر ایدئولوژی مطلق است، باید بپذیریم که سطح علم و دانش بشری و تکنولوژی نیز در همان شرایط و دوره تاریخی نیز باید مطلق بوده و دیگر رشدی نخواهد کرد. در حالیکه چنین نبود و علم و دانش و تکنولوژی روز بروز پیشرفت کرده، تاجاییکه پیشرفت علم در صد ساله اخیر بیش از مجموعه تمامی دوران پیشین بوده است. اما ایدئولوژی به همان سیاق هزاره و دوهزاره پیشین، مهر و موم شده و دست نخورده باقی مانده است».

بنا بر این باید ایدئولوژی را هم تأمین دهیم به رشد و تغییر همه عناصر دیگر (تاریخ، جامعه و روابط و مناسبات اجتماعی و انسانی و علم و دانش و ابزار تولید و تکنولوژی). و ایدئولوژی متناسب با شرایط و دوره تاریخی خود باشد. در غیر این صورت باید از پیشرفت علم، دانش و تکنولوژی کنونی، برگردیم به همان علم نجوم هزار و دوهزاره پیشین. اگر علم و دانش بشری و تکنولوژی پیشرفت کرده است، نمی‌توان ایدئولوژی آن دوره را برای قدوقامت چنین تاریخ، جامعه و روابط انسان کنونی و عصر حاضر پُر کرد. این عمل چیزی نیست جز ارتجاع، یعنی تحمیل لباس تنگی که دوهزار سال پیش مناسب بوده و اکنون با رشد دوهزار ساله تاریخ و جامعه و مناسبات انسانی، آن ایدئولوژی اسارت بار است».

تحلیل لباس تنگ دو هزار سال پیش، به قامت رشد کرده دوهزار ساله کنونی، نتیجه ای جز بحران کنونی که سراسر خاورمیانه و جهان را دربر گرفته نداشته و ندارد. وقتی نسبی ها در بستر مطلق جا بیاورند، مگر می شود یک ایدئولوژی مطلق را فرض گرفت؟ وقتی خدا هم نمی تواند در عرض ۲۳ سال آیات مطلق برای ایدئولوژی بیابورد، و سراسر قرآن و این ایدئولوژی پر است از آیات ناسخ و منسوخ، عام و خاص و...، چطور می توان انتظار داشت بیش از ۱۴۰۰ از گذشت آن تاریخ تا کنون، هیچ تغییری و تبدیلی و هیچ ناسخ و منسوخ و هیچ قانون خاص و عام دیگری در کار نباشد؟

از منظر آن کسانی که به خدا اعتقاد دارند، باید گفت: خدا می فهمید که آیات و قوانین اش، کارکرد ندارد! و متناسب با شرایط و افراد منسوخ می کرد! و چیز دیگری را جایگزین آیات و قوانین و ایدئولوژی مدون پیشین می ساخت! تا چیز نامناسبی برگرده مردم سوار نکند. اگر بعضی ها نمی خواهند این را بفهمند، این دیگر ایدئولوژی نیست که خدا فرستاده، بلکه ایدئولوژی و خاستگاه خود آنها و منویات شخصی و منافع و مطامع شان است که می خواهند برگرده مردم سوار شوند. به همین دلیل است که اکنون ضدیت با ایدئولوژی، بعنوان عاملی که ساختار و کارکرد توتالیتر بیستم ایدئولوژیک بر فرد و جامعه را دارا می باشد، روبه افزایش است.

مریم: در خارجه مردم اروپا تشنه بحث «رهبری عقیدتی» هستند

مریم رجوی چند سال پس از سرنگونی صدام می گفت: «یکی از کارهایی که ما تاکنون در اینجا (خارج) نکرده ایم، بحث «رهبری عقیدتی» است. اینجا مردم (مردم اروپا) کارکردهای رهبری عقیدتی را نمی دانند. این بحث جدیدی است. در خارجه مردم دنبال راه نجاتی می گردند. یکی از کارهای اصلی من در اینجا اینست که بحث رهبری عقیدتی را که مردم (اروپا) تشنه آن هستند برای آنها باز کنم. شما نمی دانید که در آنجا (شرف) در چه نعمتی قرار دارید!»

درفی سخنان مریم همین اشارت کافیست که هر وقت خبری از حضور افراد خارجی در اشرف می شد، سریع عکس های رهبری را از اتاق ها و کلاس ها جمع می کردیم. یکبار در سال ۸۹ به من اطلاع داده شد که سریع عکسهای رهبری را از کلاسهای درس (عربی و کامپیوتر) که بر روی دیوار نصب شده بود راجع آوری کنم، ممکن است الان برای بازدید بیابند (افراد خارجی مثل امریکایی ها و عراقی و...) و حتی به این هم بسنده نشد و معاون مقر اکرم دامغانی برای اطمینان و چک پایین آوردن عکسها به مجموعه آموزش آمد و با عجله و هراس نزد من پیگیری می کرد و من گفتم: همه عکسها را پایین آورده و در انبار گذاشته ام. زیرا بحث رهبری عقیدتی و کیش شخصیت، مرام و مسلکی است که اروپا آن را تی کشیده، و بسیار دافعه برانگیز و نشانه یک سازمان توتالیتر است. در یک غار ایدئولوژیک، مریم می توانست این را به ما بیاورند. اما با دسترسی به اینترنت و جهان آزاد، این حرفها نه تنها رنگ می بازد، بلکه تنفر عمومی را نیز از چنین نوعی از رهبری را می توان دید.

این اولین و آخرین دروغ مریم نبود. زیرا پیش از این نیز می گفت: «اکنون انقلاب ایدئولوژیک را در دانشگاههای امریکا دارند درس می دهند و یکی از ترمهای دانشگاهی است.»

به جامعه پسا رهبری خواهیم رفت

به دوران پسا رهبری عقیدتی خواهیم رسید. هر چه می گذریم تاریخ به این سمت حرکت میکند. گویی مکانیسم همین است که از انواع خدایان و افسانه های تاریخی و قدرت فوق بشری آنان که هر کدام خدایان پدیده های جهان هستی بودند، همچون انبوه خدایان در فر هنگ رومی، به افول افسانه های خدایان برسیم. از الوهیت و یگانگی خدا عبور کرده و الیهایی به چند گانگی برسیم. همچنانکه از خیل بی شمار خدایان و بت ها، از خیل بی شمار یکصد و بیست و چهار هزار پیامبران ردیف شده در طول تاریخ، بی آنکه هیچ زنی در میان انتخاب خدا و نگاه او قرار بگیرد، به ردیفی از رهبران عقیدتی و شوینستی و ایدئولوژیک رسیدیم. و اینک به جای بُت و بُت چه ها، خدایان و خدایچه های «قدرت» از هر نوع و قماش، و با هراس و برگری از دیکتاتوری نظامی، مذهبی و ملی و... به دوران تصدی امور توسط افراد و عناصر اجرایی و چند گانگی می رسیم. و چه بسا در آینده با رشد دانش و شناخت، بواسطه فرشته گاه صنعتی (ماهواره و تلفن همراه و...) اتوریته و سلطه و مدیریت توسط یک حزب و یک فرد هم از میان رفته و یک هیئت یا شورا، و یک تیم مدیریتی متخصص و کارآمد تصدی امور دولت و جامعه را عهده دار شود. بنا به پیشرفتهای ارتباطات عصر کنون و سرعت تأثیر گذاری آن بر افکار عمومی و جهان، انسان نیز ناگزیر از درک همین قوانین است. این محتوم تاریخ است که «ماده قدرت»، هر دم کوچک و خُرد شونده تر، و از سلطه فرد به تیم مدیریت، سبکبال تر گردد.

همچنانکه در بهار عرب که از تونس آغاز و به چند کشور عربی سرایت کرد و تا امریکا نیز بازتاب یافت و به جنبش ۹۹ درصدی ها معروف شد. در این انقلابها، هیچ کدام از احزاب و سازمانها و گروههای سنتی موجود، نقشی نداشتند! در انقلابهای بهار عرب، و شاخصه آن در عصر ارتباطات، این جوانان بودند که خود پیامبر مسل خود بودند. در قیام ۸۸ ایران نیز، بنا به گزارشات رسانه ها، میرحسین موسوی، یک رهبر نا خواسته و بهانه ای بود که مردم به تظاهرات بیابند. در خیزش سراسر میهن دردی مان ۹۶ نیز، مردم بدون رهبر بودند... این خصلت این عصر و پس زدن رهبرانی است که سالها جدای از مردم، بصورت سنتی بدنبال زدو بند در بالا و کسب قدرت هستند.

واقعیت تاریخی این است که، ما برخلاف اروپا، مرحله قرون وسطی را طی نکرده ایم. و یکبار به از دوران قرن بیستم و دمکراسی سر در آوریم. این مرحله سوزانی و نبود زیر ساخت ها ی مناسبات اجتماعی و فرهنگ آزادی، تبعات خودش را دارد، که در آسیا و آفریقا و بطور مشخص خاورمیانه، و بنیادگرایی برخاسته از ایدئولوژی ها و اسلام، شاهد آن هستیم. سقف اندیشه رجوی نیز همین بوده، که تاکنون شاهدش بودیم. به همین دلیل بر غم ادعاهای زودین زنگارهای ارتجاعی از اسلام و برند اسلام دمکراتیک و بر دیار، باید به این رمال های سیاسی و رجوی گفت:

« ما برون رانگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را» مولوی

مدل های اسلام، پسوندها و پیشوندها

مشکل اینست که اسلام در سطح و در ابتدایی ترین حقوق انسانی و اجتماعی احکامش قابل فهم نیست، که تا چه حد می تواند ارتجاع را با نام خدا تحمیل کند. حتی بر فرض، اسلام لباس خوبی در ۱۴۰۰ سال پیش بر تن اجتماعی بشر بود. اما این لباس به تن اجتماع قرن بیست و یکم نمی خورد. احکامش و هن بشریت است. ناقص حقوق بشر است. شقاوت را ترویج می کند. کیش شخصیت می سازد. و خدا چیزی نیست جز شبیه رهبری کره شمالی، که همه باید به ستایش او بپردازند. کیش شخصیت و کاریزما و خودشیفتگی و خود پرستی که در خدا وجود دارد؛ نمونه ای شده برای عقب مانده ترین عقده هایی، که خود را در قاموس رهبری عقیدتی و فقهاتی و آسمانی... حاکم بدانند.

اسلام مدرن یا اسلام نیمه مدرن و اسلام کمی مدرن نداریم. کما اینکه خدای مدرن هم نداریم! نمی توانیم داشته باشیم. اگر خدای مدرن داشته باشیم، می توانیم شاهد پسوند های و پیشوندهای مدرن تری از خدایان بصف شده در چنین ویترونی باشیم. بنابراین خدا و اسلام همان اسلامی است که محمد آنرا نمایندگی کرد. نامگذاری ها پسین محمد، با هر پسوند و پیشوندی، جز سوء استفاده و ابن الوقت گشتن، و البته فرار از حقایق پس ماندگی اسلام نبوده و نیست. چرا که اسلام، اینک نه در پیش، در پس تاریخ و جامعه و دمکراسی حرکت می کند.

ما به صفت نسل برآمده از انقلاب ۵۷، عالیترین نوع اسلام که مجاهدین خلق معرفی و عرضه کردند را، به چشم دیدیم. در بن تشکیلات و ساختار ایدئولوژیک اسلام به ظاهر ناب، توحیدی و انقلابی بودیم. هر روز بیش از پیش از این اسلام و نوع تشکیلاتی آن (و به تعبیر عمای آن، تشکیلات را بمثابة عالیترین نوع روابط و مناسبات اجتماعی می نامیدند)، تحت شدیدترین فشارها، ارباب و استرس شبانه روزی و نفی هویت انسانی قرار می گرفتیم.

زن مجاهدی در تشکیلات سازمان، کمی مویش بیرون از روسری بود، به او تذکر می دادند! اسلام همین است. مریم بصراحت می گوید: «حجاب همه چیز زن مجاهد است». پسوند مدرن، بردبار، دمکراتیک و البته انقلابی (به معنای دقیق کلمه- تغییر و دگرگونی...)، با ذات اسلام نمی خواند. اینها برجسب های ناچسب، و بمثابة لکه ننگ بردامان و پیشانی اسلام ۱۴۰۰ سال پیش عرضه شده است.

یک سوال؟ آیا ما کمونیسم مدرن داریم؟ ملی گرایی مدرن داریم؟ ما مذهب مدرن داریم؟ چنین عبارات و ترم های، بیش و پیش از اینکه بخواهیم یک وسیله ای را نو نوار کنیم و آنرا در ویترونی بدرخشانیم؛ در عمل بشکل نا خواسته ای اقرار و اعتراف می کنیم که بله! اسلام مشکل دارد و اینک با پسوند مدرن یا بردبار و دمکراتیک و یا انقلابی و اصیل و... بخواهیم ذات آنرا روتوش کرده، تا بتوانیم دوباره قالب کرده، و به خورد دیگران بدهیم. هرگونه پسوند و پیشوندی، به معنای عبور از اسلام اولیه و بیان و اعترافی بر ناکارایی آن است.

اگر کسی بواقع اسلام را قبول دارد، پس شرم او چیست که صفتی دلچسب و فراخ روحال زمان و متناسب با شرایط دگرگون شونده سیاسی، بر آن اضافه می کند؟ اسم کچل را بگذار، زلف علی! فرقی در کچلی اسلام نمی کند. اگر منظور تفکیک با اسلام نوع سنتی و آخوندی و حوزوی است! با بد در عمل و اندیشه نیز با آن اسلام فاصله گرفت. نه اینکه شانه به شانه آنها برویم. نمی توان خود را، رهبری عقیدتی را، همدیف و هم شأن و همتای ولایت فقیه و خمینی بسازیم، اما شعار اسلام دمکراتیک و مدرن را بدهیم.

رجوی بالاترین کشف حقیق را این می داند که گفته است: «مرز حق و باطل، با خدا و بی خدا نیست. بلکه مرز بندی بین استثمار شونده و استثمار کننده است.» اگر این را در عرصه ایدئولوژیک، تاریخ و جامعه، کشف بدانیم. باید اعتراف کنیم که: این مغز هسته اصلی اندیشه مارکسیسم و ایدئولوژی آنهاست. چنین کشفی معنایش چیزی نیست، جز اینکه آیات محکم، و جوهره اصلی قرآن درباره کافران و مشرکین، و آنانکه خدا را نفی می کنند را، باطل بدانیم. این نفی نص صریح قرآن است. قرآن بزبان ساده، چیزی نیست، جز پایه و مرز بندی اش، یعنی «خدا!». کما اینکه ولایت فقیه و ولایت عقیدتی از همین ایدئولوژی قادر مطلق اخذ شده است.

در دهه ۴۰ زیر بربق اندیشه و ایدئولوژی مارکسیسم، حتی جریان ها و افراد مذهبی با هر هر خاستگاهی متأثر از مبارزه علمی، ضد استثمار و مبارزه مسلحانه و چریکی بودند. تا جایی که نهضت آزادی، یدالله سبحانی و مهدی بازرگان و... اقدم به تبیین و تراز نویی از اسلام با علم و دانش نمودند.

تنها صفتی که به اسلام نمی چسبد، دمکرات مایی این ایدئولوژی مطلق است. چنین تلاشهایی نه تنها صورت مسئله را تغییر نداده، بلکه بیش از پیش، سد و مانعی برای تاریخ، جامعه و مردم برای روابط مناسبات دمکراتیک و رؤیای انسانی قرار داده است. به همین دلیل پسوند اسلام دمکراتیک و بردبار بکار گرفته شده توسط رجوی، ناشی از بی صفتی و بی مایگی و عقب ماندگی تاریخی این رهبری عقیدتی است، که می خواهد همان جزییات را با باندرول انقلابی و یا دمکراتیک یا علمی اثبات برسانند. روح و محتوای «دمکراتیک» با نص صریح آیات قرآن درباره مشرکان، مرتدان و کافران و... در تخاصم بوده و رو در روی هم ایستاده اند.

در قرن بیست و یکم، در عصر انفجار دانش و اطلاعات، رهبری عقیدتی و فقهاتی چقدر می تواند «صفریک، یک صفرهای» اینترنت را در مغز خود جای دهد؟ ظرفیت دیسک سلب عقب مانده او، و پروسسورهای کلیشه ای، سنتی و چرتکه اندازیهای او چقدر است که بخواهد محاسبات منافع متحجرانه خود را کناری زده، و با علم روز، خود را نوسازی کند. اگر هر ظرفیتی هم که داشته باشد، یک ظرفیت را فاقد است، و آن نوسازی است! چه کسی می خواهد یا می تواند رهبران عقیدتی و فقهاتی را به بازسازی یا به تجدید نظر و ادارد؟ هرگونه بازسازی و بروز شدن، چیزی جز نفی اندیشه و عمل خود، و تمامیت آن ایدئولوژی نیست! ما هرگز مدل جدید و نویی از دیسک سخت و پروسسور رهبری عقیدتی و فقهاتی نخواهیم داشت. زیرا آنها با دریای دانش هم مواجه باشند، هنوز می خواهند با چرخ چاه آب بکشند. این حیات و ممات آنهاست! بگذار دریای دانش، از روی گنداب آنها عبور کند. تا تعفن تاریخ را اشغال کنند.

پایان جلد اول

